

Call No.....<sup>192</sup> 514 <sup>0914</sup> Date... 12. 4. 55...

Account No..... ~~1207~~

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.



طاق ایوانت برفعت بوسه بر کیوان دهاد  
حق تعالی از نعیم آخرت تاوان دهاد  
دواتی تو در ترقی باد و دشمن جان دهاد

داعیان اندر دعا گویند پیش خسروان  
نعمتی را کز پی مرضات حق دریافتی  
ای مبارک روز هر روزت بسکام دوستان

\*

که نود ساله چون پدر گردد  
چارده ساله چون پسر گردد  
که ز خردی بزرگتر گردد  
که دگر باره سبز بر گردد

پسر نو رسیده شاید بود  
پیر فانی طمع مدار که باز  
سبزه گر احتمال آن دارد  
غله چون زرد شد امید نماند

\*

برو پیرس که خسرو ازین میانه چه برد  
ورین گرفت ممالک بدیگران بسپرد

بیا بگوی که پرویز از زمانه چه خورد  
گراو گرفت خزاین بدیگران بگذشت

\*

تا روی آفتاب معفر کنم بگرد  
دشمن گمان برد که بترسیدی از نبرد

جوشن بیار و نیزه و بر گستوان ورد  
گر بر بادر باشی و هشیار و نیکمرد

\*

مهمل رها مکن که زمانش بسپرورد  
چون پیشتر رود ز سر مرد بگذرد

خون دارا گر چه دشمن خردست زینهار  
تا کعب کودکی بود آغاز چشمه سار

\*

آن قدر عمری که دارد مردم آزاد مرد؟  
فی المثل گر بگذرد بر دامنش از باد سرد

در جهان با مردمان دانی که چون باید گذاشت  
کاستینها تر کنند از بهر او از آب گرم

\*

پیریش هم بقا نخواهد کرد  
کاشکی همچنان بماندی زرد

مرد دیگر جوان نخواهد بود  
چون درخت خزان که زرد شود

\*

زو قناعت بمیوه باید کرد

ملك ایمن درخت بارورست



چون زیبخش بر آورد نادان

میوه یکبار بیش نتوان خورد

\*

آنرا که تو دست پیش داری  
مارا که تو بیگنه بکشتی

کس تیغ بلا زدن نیارد  
کس نیست که دست پیش دارد

\*

آدمی فضل بر دگر حیوان  
گر تو گوئی بصورت آدمیم  
پس تو همتای نقش دیواری

بجوانمردی و ادب دارد  
هوشمند این سخن عجب دارد  
که همین گوش و چشم و لب دارد

\*

تو خود جفا نکنی بیگناه بر بنده  
بنیشی از مگس نحل بر نشاید گشت

و گر کنی سر تسلیم بر زمین دارد  
از آنکه سابقه فضل انگین دارد

\*

دیو اگر صومعه داری کند اندر ملکوت  
ناکسست آنکه بدراعه و دستار کسست

همچو ابلیس همان طینت ماضی دارد  
دزد دزدست و گر جامه قاضی دارد

\*

طمع خام که سودی بکنم  
خر دعا کرد که بارش ببرد

سود ، سرمایه یکبار ببرد  
سیل بگرفت و خروبار ببرد

\*

شد غلامی بجوی کاب آرد  
دام هر بار ماهی آوردی

آب جوی آمد و غلام ببرد  
ماهی این بار رفت و دام ببرد

\*

من هر گز آب چشمه ندیدم چنین مداد  
نی نی ورق چه باشد و کیمخت گوسفند

بر يك ورق نویس که بر هفت بگذرد  
از چرم گاو واز سپر جفت بگذرد

\*

مر ترا چون دو کار پیش آید

که ندانی کدام باید کرد



هر چه در وی مظنه خطرست  
وانکه بی خوف و بی خطر باشد

آنت بر خود حرام باید کرد  
بهمانت قیام باید کرد

\*

دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود  
خرم تنی که حاصل عمر عزیز را

دل در جهان مبند که با کس وفانکرد  
بادوستان بخورد و بدشمن ره. انکر

\*

زدست ترشروی خوردن تبر زد  
گرم روی با پشت گرد داز آن به  
گدا طبع اگر در تموز آب حیوان  
کسی را فراغ از چنین خلق دیدن

چنان تلخ باشد که گوئی تبر زد  
که روئی بینم که پشتم بلرزد  
بدست دهد جور سقا نیرزد  
مسلم بود کو قناعت بورزد

\*

روزی بسرش نبشته بودند  
سی ساله توانگری و فرمان  
دیدید که چه کرد عیش و چون مرد  
صد دور بقا چنانکه دیدید

کاین دولت و منصب آن نیرزد  
یکروزه هلاک جان نیرزد  
آن عاقبت آن فلان نیرزد  
مردن بزه کمان نیرزد

\*

از دست تهی کرم نیاید  
مسکین چکند سوار چالاک

هر چند دلش جواد باشد  
چون اسب نه بر مراد باشد

\*

کسی بحمد و ثنای برادران عزیز  
زدشمنان شنو اید دوست تا چه میگویند

ز عیب خویش نباید که بیخبر باشد  
که عیب در نظر دوستان هنر باشد

\*

گر جهان فتنه گیر داز چپ و راست  
تو پریشان نکرده کس را

و آتش وصقه پیش و پس باشد  
چه پریشانیت ز کس باشد؟



خونیانرا بود ز شحنة هراس  
راستی پیشه گیر و ایمن باش

\*

شبروان را غم از عسس باشد  
که رهانده تو بس باشد

کاملانند در لباس حقیر  
ایکه در بند آب حیوانی

\*

همچو لؤلؤ که در صدف باشد  
کوزه بگذار تا خرف باشد

سخن گفته دگر باز نیاید بدهن  
تازمانی دگر اندیشه نباید کردن

\*

اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد  
که چرا گفتم و اندیشه باطل باشد

اگر صد دفتر شیرین بخوانی  
مزاح و خنده کار کود کانست

\*

گرانجان لایق تحسین باشد  
چو ریش آمد ز نخ شیرین نباشد

خر بسعی آدمی نخواهد شد  
و آدمی را که تربیت نکنند

\*

گرچه در پای منبری باشد  
تا بصد سالگی خوری باشد

تشنه سوخته در چشمه روشن چو رسید  
ملحد گرسنه و خانه خالی و طعام

\*

تو مپندار که از سیل دمان اندیشد  
عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

هیچ دانی که آب دیده پیر  
برف بر بام سالخورده ماست

\*

از دو چشم جوان چرا نچکد  
آب در خانه شما نچکد

دوستان سخت پیمانرا زدشمن باک نیست  
صد هزاران خبط یکتورا نباشد قوتی

\*

شرط یار آنست کز پیوند یارش نگسلد  
چون بهم بر تافتی اسفند یارش نگسلد

حریف عمر بسر برده در فسوق و فجور

بوقت مرگ پشیمان هم بخورد سو کند



که توبه کردم و دیگر گنه نخواهم کرد      تو خود دگر نتوانی بریش خویش مخند

\*

یاد دارم ز پیر دانشمند      تو هم ازمن بیاددار این پند  
هر چه بر نفس خویش نپسندی      نیز بر نفس دیگری میسند

\*

بسایط خداوند ملک دولت را      که آب دیده مظلوم در نور داند  
چو قطره قطره باران خرد بر کهسار      که سنگهای درشت از کمر بگرداند

\*

وفا با هیچکس کردست گیتی      که با ما برقرار خود بماند ؟  
چو میدانی که جاویدان نمائی      روا داری که نام بد بماند ؟

\*

نه سام و نریمان و افراسیاب      نه کسری و دارا و جمشید ماند  
تو هم دل مبندای خداوند ملک      چو کس را ندانیکه جاوید ماند  
چو دور جوانی خلل میکند      بیایان پیری چه امید ماند ؟

\*

هر که مقصود و مرادش خور و خوابست از عمر      حیوانیست که بالاش بانسان ماند  
هر چه داری بده و دولت معنی بستان      تا چو این نعمت ظاهر برود آن ماند

\*

چو دولت خواهد آمد بنده را      همه بیگانگانش خویش گردند  
چو بر گردید روز نیکبختی      در و دیوار بروی نیش گردند

\*

بسیار برفتند و بجائی نرسیدند      ارباب فنون با همه علمی که بخواندند  
توفیق سعادت چو نباشد چه توان کرد ؟      ابلیس برانند و برو کفر برانندند





مشفق و مهربان یکدگرند  
که تهیگاه یکدگر بدرند

تاسگان را وجود پیدا نیست  
لقمه در میانشان انداز



بسا خونها که در عالم بریزند  
بزاری تادگر گرگان گریزند

اگر خونی نریزد شاه عالم  
بباید کشت هر یکچند گری



تا دل خلق نیک بخراشند  
گوسفندان هلاک میباشند

نکنی دفع ظالم از مظلوم  
تا تو باصید گرگ پردازی



گوش بر ناله حمام کند  
و ان تلذذ برو حرام کند  
که زفیر خر ازدحام کند  
تاخر آواز خود تمام کند

هر کجادر دمندی از سر شوق  
چارپائی بر آورد آواز  
حیف باشد صغیر بلبل را  
کاش بلبل خموش بنشستی



دزدی بی تیرو کمان میکند  
این همه بیداد شبان میکند  
فهم ندارد که زیان میکند  
دزد، که ناطور همان میکند

حاکم ظالم بسنان قلم  
گله مارا گله از گرگ نیست  
آنکه زیان میرسد از وی بخلق  
چون نکند رخنه بدیوار باغ



که از گزند تو مردم هنوز می نالند  
که چون پرت نبود پای در سرت مالند

ز دور چرخ چه نالی ز فعل خویش بنال  
نگفتمت که چو زنبور زشتخوی مباش



که جهانش ز دست می نالند

نفس ظالم مثال زنبورست



صبر کن تا بیوفتد روزی

که همه پای بر سرش مالند



آسیا سنگ ده هزار منی  
لیکن از زیر بر زبر بردن

بدو مرد از کمر بگردانند  
بہزار آدمیش نتوانند



بدین الحان داودی عجب نیست  
خدای این حافظان ناخوش آواز

که مرغان هوا حیران بمانند  
پیامر زاد اگر ساکن بخوانند



چو نیکبخت شدی ایمن از حسود مباح  
چو دستشان نرسد لاجرم بنیکی خویش

که خار دیده بدبخت نیکبختانند  
بدی کنند بجای تو هر چه بتوانند



رسم و آئین پادشاهانست  
وز پس عهد او وفا داری

که خردمند را عزیز کنند  
با خردمند زاده نیز کنند



نشان آخر عهد و زوال ملک ویست  
بدست خویش مکن خانگاہ خود ویران

که در مصالح بیچارگان نظر نکند  
که دشمنان تو با تو ازین بتر نکند



آنکه در حضرت بیچون تو قربی دارد  
و آنکه در نامۀ او خامۀ بدبختی تست

گر جهانی بهم آید بیعیدش نکنند  
گر همه خلق بکوشند سعیدش نکنند



دامن آلوده اگر خود همه حکمت گوید  
و آنکه پاکیزه رود گر بنشیند خاموش

بسخن گفتن زیباش بدان به نشوند  
همه از سیرت زیباش نصیحت شنوند



آدمی سان و نیکم حضر باش

تا ترا بر دواب فضل نهند



تو بعقل از دواب ممتازی

ورنه ایشان بقوت از تو بهند



تا نگوئی که عاملان حریص

نیکخواهان دولت شاهند

کانچه در مملکت بیفزایند

از ثنای جمیل میگاهند

راحت از مال وی بخلق رسان

تا همه عمر و دولتش خواهند



رحمت صفت خدای باقیست

و آنرا که خدای بر گزیند

گر جرم و خطای ما نباشد

پس عفو تو بر کجانشیند ؟



هیچ فرصت و رای آن مطلب

که کسی مرگ دشمنان بیند

تا نمیرد یکی بنا کامی

دیگری دوستکام نشیند

توهم ایمن مباش و غره مشو

که فلک هیچ دوست نگزیند

شاد کامی مکن که دشمن مرود

مرغ دانه یکان یکان چیند



الحق امنای مال ایتام

همچون تو حلال زاده بایند

هر گز زن و مرد و کفر و اسلام

نفس از تو خبیث تر نرایند

اطفال عزیز ناز پیرورد

از دست تو دست بر خدایند

طفلان ترا پدر بمیراد

تا جور و صی بیازمایند



ناکسانرا فراستیت عظیم

گرچه تاریک طبع و بد خویند

چون دو کس مشورت برند بهم

گویند این عیب من همیگویند



امیر ما عسل از دست خلق می نخورد

که زهر در قدح انگبین تواند بود

عجب که در عسل از زهر میکند پرهیز

حذر نمیکند از تیر آه زهر آلود





چه گنجها بنهادند و دیگری برداشت  
بتازیانه مرگ از سرش بدر کردند  
نفس که نفس برو تکیه میکند بادست

چه رنجها بکشیدند و دیگری آسود  
که سلطنت بسر تازیانه میفرمود  
بوقت مرگ بداند که باد می‌پیمود



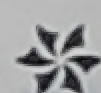
خواهی از دشمن نادان که گذشت نرسد  
کاهن سخت که بر سنگ صلابت راند

رفق پیش آرو و مدار او تواضع کن وجود  
نتواند که لطافت نکند با داود



متکلف بنغمه در قرآن  
آن یکی خسر آن دگر باشد  
ناخوش آوازا گرد راز کشد

حق بیازرد و خلق را بر بود  
مایه وقتی زیان و وقتی سود  
نه خداوند خلق ازو خشنود



مرغ جائی که علف بیند و چیند گردد  
سفله گوروی مگردان که اگر قارونست

مرد صاحب نظر آنجا که وفا بیند وجود  
کس ازو چشم ندارد کرم نامعهود



هزار سال بامید تو توانم بود  
اگر مراد نیابم مرا امید بسست

اگر مراد بر آید هنوز باشد زود  
نه هر که رفت رسید و نه هر که گفت و شنود



هر که بر روی زمین مهلت عیشی دارد  
کشتی آرام نگیرد که بود بر سر آب

ای بسا روز که در زیر زمین خواهد بود  
تاجهان بر سر آبست چنین خواهد بود



اگر ملازم خاک در کسی باشی  
ز بهر نعمت دنیا که خاک بر سر او  
هزار سال تنعم کنی بدان نرسد

چو آستانه ندیم خسیت باید بود  
برین مثال که گفتم بسیت باید بود  
که یک زمان بمراد کسیت باید بود





که از ظلم او سینها چاک بود  
بسی اندرین عالم خاک بود  
چو جمشید بگذشت ضحاک بود

نگر تا نبینی ز ظلم شهری  
ازیرا که دیدیم کز بد بتر  
چو شد روز آمد شب تیره رنگ



تا غبار از میان ما برود  
خوان نباید نهاد تا برود  
نیک باشد که ناشتا برود

روز قالی فشاندنست امروز  
چون مگس در سرای گرد آمد  
هر که نا خوانده آید از در قوم



تا دل خویش نیاز دارد و درهم نشود  
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

گر خردمند از او باش جفائی بیند  
سنگ بی قیمت اگر کاسه زرین بشکست



از همه خلق بیشتر خواهد  
که قضا بخشد و قدر خواهد  
بانگارش بگوی اگر خواهد  
گرچه بابا همی پسر خواهد  
گر بدان ده رود که خر خواهد

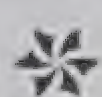
هر که بینی مراد و راحت خویش  
و آن میسر شود بکوشش ورنج  
ایکه میخواهی از نگاری-ن کام  
دختر اندر شکم پسر نشود  
تیز در ریش کاروانسالار

### ظاهراً در مدح صاحب دیوانست

که ای خزانهٔ ارزاق را کف تو کلید  
شکوفهٔ شکفت و شمامهٔ ندمید  
بمن رسید که کردی ولی بمن نرسید

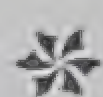
بسمع خواجه رسانید اگر مجال بود  
بلطف و خوی تو در بوستان موجودات  
چنانکه سیرت آزادگان بود گرمی





نا گهان بانگ در سرای افتد  
دوستان آمدند تالاب گور  
وان کزو دوستر نمی-داری  
وین که پیوسته باتو خواهد بود  
نیک در یاب و بد مکن ز نهار

که فلان رامحل وعده رسید  
قدمی چند و باز پس گردید  
مال و ملک و قباله برد و کـلید  
عمل تست نفس پاک و پلید  
که بد و نیک باز خواهی دید



یارب این نامه سیه کرده بیفایده عمر  
گر بزنندان عقربت بریم روز شمار  
هر درختی ثمری دارد و هر کس هنری  
لیکن از مشرق الطاف الهی نه عجب  
ما کیانیم که در معرض یاران آئیم؟

همچنان از کرمت بر نگر فست امید  
جای آنست که محبوس بمانم جاوید  
من بیمایه بد بخت تهیدست چـو بید  
که چو شب روز شود بر همه تا بد خورشید  
ما کیان را چه محل در نظر باز سپید؟



حقیقتیست که دانا سرای عاریتی  
من این مقام نه از بهر آن بنا کردم  
خلاف عهد زمان بی خلاف معلومست  
بلی بنیت آن تا چو رخت بر بندم  
ازین قدر نگریند که مرغ و ماهی را  
سرای دام همایست نیک بختان را  
بسا کسا که گرش در بروی بگشائی  
حلال نیست که صورت کنند بر دیوار  
همین نصیحت سعدی بآب زربنویس

ز بهر هشتن و پرداختن نفرماید  
که پنج روز بقا اعتماد را شاید  
که هیچ نوع نبخشد که باز نر باید  
بجای من دگری همچنین بیاساید  
بقدر خویش حقیر آشیانه باید  
بود که در همه عمرت یکی بدام آید  
سعادت ابدت در بروی بگشاید  
که رد شرح بود زو خلل بیفزاید  
که خانه را کس ازین خوبتر نیاراید



## در مدح صاحب دیوان

سفینه حکمیات و نظم و نشر لطیف  
بصدر صاحب صاحبقران فرستادم  
رونده رفت ندانم رسید یا نرسید  
بپارسائی از اینحال مشورت بردم  
چه گفت گفت ندانی که خواجه دریائست



بخستگان پراکنده بر نبخشاید  
و گر گلیم رفیق آب میبرد شاید



چاه دروازه کنعان بپدر ننماید  
بوی پیراهنش از مصر بکنعان آید



که همه نقش او نکو آید  
تابهر طعمه فرو آید  
پر دهد تابنزد او آید



اگر موافق شاه زمانه میآید  
که تیر آه سحر بر نشانه میآید



در رحمت او کسی چگوید  
تا دانه نیفکنی نروید

نه آدمیست که در خرمی و مجموعی  
گلیم خویش بر آرد سیه گلیم از آب

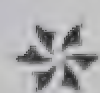
روز گم گشتن فرزند مقادیر قضا  
باش تادست دهد دولت ایام وصال

صانع نقشبند بی مانند  
رزق طایر نهاده در پر و بال  
روزی عنکبوت مسکین را

یکی نصیحت درویش وارخواهم کرد  
اگر چه غالبی از دشمن ضعیف بترس

ای غره بر رحمت خداوند  
هر چند مؤثرست باران





بندگان را زحد بدر منواز  
کانکه با خود برابرش کردی

این سخن سهل تستری گوید  
بیم باشد که برتری جوید



بود در خاطر من که یکچندی  
بخرد با فرشته هم پهل و  
تامگر گردد از ایادی تو  
چون نبودیم درخور خدمت  
بندگی درت کنم چندی  
ترك كردیم خدمت و خلعت

گرچه هستم باصل و دانش حر  
سخن نظم، نظم دانۀ در  
تنگم از مرده ریگ مردم پر  
گفت عفوت که السلامة مر  
بی ریا همچو ایبک و سنقر  
نه دیار عرب نه شیر شتر



برای ختم سخن دست بردعا داریم  
همیشه تا که فلك را بود تقلب دور  
ثبات عمر تو باد و دوام عافیت  
تو حاکم همه آفاق و آنکه حاکم تست

امیدوار قبول از مهمیمن غفار  
مدام تا که زمین را بود ثبات و قرار  
نگاه داشته از نایبات لیل و نهار  
زبخت و تخت جوانی و ملک برخوردار



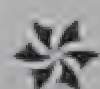
بقمل و پیره زرین همی توان بستن  
تبرك از دو قاضی چو بازش آوردی

زبان خلق و با فسون دهان شیدا مار  
دیانت از دردیگر برونشود ناچار



بردند پیمبران و پاکان  
دل تنگ مکن که پتک و سندان  
قدر زر و سیم کم نگردد

از بی ادبان جفای بسیار  
پیوسته درم زنند و دینار  
و آهن نشود بزرگ مقدار



حدیث وقف بجائی رسید در شیراز  
فقیه گرسنه تحصیل چون تواند کرد

که نیست جز سلس البول را در وادار  
مگر بروز گدائی کند، بشب تکرار





قدم ز رفتن و پرسیدنش دریغ مدار  
چنان مفید نباشد که بوی صحبت یار

چورنج بر نتوانی گرفتن از رنجور  
هزار شربت شیرین و میوه مشموم



شب و روز ضایع بخمر و خمار  
مقامی بزرگست کوچک مدار  
خدای از تو پرسد بروز شمار

خداوند کشور خطا میکند  
جهانبانی و تخت کیخسروی  
که گری پای طفلی بر آید بسنگ



که رود چون درندگان بشکار  
تا بدامش در او افتد ناچار

عنکبوت ضعیف نتواند  
رزق او را پری و بالی داد



کیفر برد ز حمله مردان کارزار  
ضربت، که شیر شربه و شمشیر آبدار

فریاد پیرزن که بر آید زسوز دل  
همت هزار بار از آن سخت تر زند



شفیع روز قیامت محمد مختار  
خدای خلق نگفتی قسم بلبل و نهار

نگین ختم رسالت پیمبر عربی  
اگر نه واسطه موی و روی او بودی



وزچه فریاد میکنی هموار  
کاین همه کوفت میخورم از یار

هاونا گفتم از چه مینالی  
گفت خاموش چون شوم سعدی



رسم خیرش همچنان برجای دار  
تا بماند نام نیکت یاد گار

هر که خیری کرد و موقوفی گذاشت  
نام نیک رفتگان ضایع مکن



دگر از وی امید خیر مدار  
چه بدستی، چه نیزه، چه هزار

هر که مشهور شد به بی ادبی  
آب کز سر گذشت در چپ چون





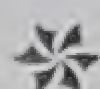
فردا امید رحمت و عفو خدای دار  
ورنشنوی خذوه فغلوه پای دار

گربشنوی نصیحت مردان بگوش دل  
بشنو که از سعادت جاوید بر خوری



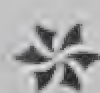
می رود همچو سیل سر در زیر  
پیریش نیز هم نماند دیر

دل منه بر جهان که دور بقا  
پیردیگر جوان نخواهد شد



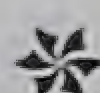
که دست ظلم نماند چنین که هست دراز  
که مکر هم بخداوند مکر گردد باز

جزای نیک و بد خلق با خدای انداز  
توراستی کن و با گردش زمانه بساز



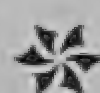
بریده به سر بد گوی تا نگوید راز  
که تره نیست که چون بر کنی بروید باز

گروهی از سر بی مغز بیخبر گویند  
من این ندانم، دائم تأمل اولیتر



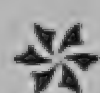
شحنه بادزد باز کرد امروز  
بوستانبان ملخ بخورد امروز

هر چه میکرد باضعیفان دزد  
ملخ آمد که بوستان بخورد



یکی نصیحت من گوش دار جان عزیز  
که دوست نیز بگوید بدوستان عزیز

پدر که جان عزیزش بلب رسید چگفت ؟  
بدوست گر چه عزیزست راز دل مگشای



مست و غافل کی تواند؟ عاقل و هشیار باش  
یا ممکن، یا چون حراست می کنی بیدار باش

ملکداری بادیانت باید و فرهنگ و هوش  
پادشاهان پاسبانانند خفتن شرط نیست



پند پیران تلخ باشد بشنو و بد خو مباش  
پاسبان خفته خواهی باش و خواهی گو مباش

پادشاهان پاسبانانند مرویش را  
چون کمندانداخت دزد و رخت مسکینی ببرد



تا همچو کعبه روی بماند بر درش

پروردگار خلق خدائی بکس نداد



از مال و دستگاه خداوند قدر و جاه

چون راحتی بکس نرسد خاک بر سرش



دل میندای حکیم بر دنیا  
شکر آنان خوردن دازین غدار  
پیش از آن کز نظر بیفکند  
هیچ مهلت نمیدهد ایام  
خرد بینش بچشم اهل تمیز  
زندگانی و مردنش بد بود

کده نه چیز است جاه و مختصرش  
کده ندانند ز هر در شکرش  
ای برادر بیفکن از نظرش  
که نه بر میکند بیکد گرش  
که بزرگی بود بدین قدرش  
که نه نماید و بهماندسیم و زرش



حسن عنوان چنانکه معلومست  
هر که اخلاق ظاهرش باخلق  
و آنکه ظاهر کدورتی دارد

خبر خوش بود بنامه درش  
نیک بینی گمان بد میرش  
بتر از روی باشد آسترش



شجر مقل در بیابانها  
رطب از شاهی و شیرینی  
بلبل اندر قفس نمی ماند  
زاغ ملعون از آن خسیس ترست  
وز لطافت که هست در طاوس  
که شنیدی زدوستان خدای  
هر بهشتی که در جهان خداست

نرسد هر گز آفتی برش  
سنگها میزنند بر شجرش  
سالها، جز بعادت هنرش  
که فرستند باز بر اثرش  
کودکان می کنند بال و پرش  
که نیامد مصیبتی برش ؟  
دوزخی کرده اند بر گذرش



ایکه دانش به مردم آموزی  
خویشتمن را علاج می نکنی  
محتسب کون برهنه در بازار

آنچه گوئی بخلق خود بنیوش  
باری از عیب دیگران خاموش  
قحبه رامیزند که روی بیوش



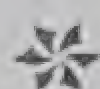
دوش مرغی بصبح می نالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش



یکی از دوستان مخـلص را  
گفت باور نداشتم که ترا  
گفتم این شرط آدمیت نیست

مگر آواز من رسید بگوش  
بانگ مرغی چنین کند مدحش  
مرغ تسبیح خوان و من خاموش



مشمـر برد ملک آن پادشاه  
خردمند گو پادشاهش مباش

که وی را نباشد خردمند پیش  
که خود پادشاهست بر نفس خویش



مگسی گفت عنکبوتی را  
گفت اگر در کمند من افتی

کاین چه ساقیست ساعد و یاریک  
پیش چشمـت جهان کنم تاریک



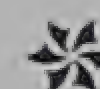
پیداشود که مرد کدامست وزن کدام  
مردی درون شخص چو آتش در آهـنست

در تنگنای حلقهٔ مردان بروز جنگ  
و آتش برون نیاید از آهن مگر بسنگ



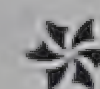
دشمنت خود مباد و گر باشد  
سر خصمت بگرز کوفته باد  
خون و دندانـش از دهن پرتاب

دیده بر دوخته بتیر خـدنگ  
بیروان او فتاده در صف جنگ  
چون اناری که بشکنی بدو سنگ



چنانکه مشرق و مغرب بهم نپیوندند  
و گر بحکم قضا صحبت اتفاق افتد  
که آن بـعادـت خویش انبساط نتواند

میان عالم و جاهل تـألفـست محال  
بدانکه هر دو بقید اندرند و سجن و وبال  
و زاین نیاید تقریر علم با جهال



خواجه تشریفم فرستادی و مال  
هر بدیناریت سالی عمر بـیـاد

مالت افزون باد و خصمت پایمال  
تا بمانی ششصد و پنجاه سال



کسان که تلخی حاجت نیازمودستند

ترش کنند و بتابند روی از اهل سؤال



ترا که میشنوی طاقت شنیدن نیست

قیاس کن که درو خود چگونہ باشد حال؟



بمرگ خواه فلان هیچ گم نگشت جهان  
نگویمت که درو دانشست یا فضلی  
امید هست که او نیز چون بدر میرد

که قائمست مقامش نتیجہ قابل  
که نیست در همه آفاق مثل او فاضل  
بنیکنامی و مقصود همگنان حاصل



خطاب حاکم عادل مثال بارانست  
اگر رعایت خلقست منصف همه باش

چه در حدیقہ سلطان چه بر کنیسہ عام  
نہ مال زید حلالست و خون عمرو حرام



ضرورتست که آحاد راسری باشد  
بشرط آنکہ بداند سرا کا بر قوم

و گر نہ ملک نگیرد بپیچ روی نظام  
کہ بی وجود رعیت سر نیست بی اندام



مراد و مطلب دنیا و آخرت نبرد  
تو نیکنام شوی در زمانہ ورنہ بسست

مگر کسی کہ جوانمرد باشد و بسام  
خدای عز و جل رزق خلق را قسام



طبيب و تجربت سودی ندارد  
خرمرده نخواهد خاست برپا

چو خواهد رفت جان از جسم مردم  
اگر گوشش بگیری خواه چه و مردم



مرد کی غرقه بود در جیحون  
بانگ میکرد دوزار مینالید

در سمرقند بود پندارم  
کہ دریغا کلاه و دستارم



چو دوستان ترا بر تو دل بیازارم  
بلی حقیقت دعوی دوستی آنست

چه حسن عہد تو بود پیش نیکمردانم  
کہ دشمنان ترا بر تو دوست گردانم



سگی شکایت ایام با کسی میکرد

نبینیم کہ چه بر گشته حال و مسکینم



نه آشيانه چو مرغان نه غله چون موران  
 هزار سنگ پریشان بيك نكه بخورم  
 كه در رياضت و خلوت مقام من دارد ؟  
 بلقمه كه تناول كنم ز دست كسي  
 گرم دهند خورم ورنه ميروم آزاد  
 چو گربه در تر بايم ز دست مردم چيز  
 مرانه برگ زمستان نه عيش تابستان  
 بجای من كه نشيند كه در مقام رضا  
 مرا كه سیرت ازین جنس و خوی ازین صفتست  
 جوابداد كزین بيش نعت خویش مگوی  
 همین دو خصلت ملعون كفايتست ترا

قناعتم صفت و بـ رد باری آئینم  
 كه او فتاده نبینی بـ ر ابروان چينم  
 كه جامه خواب كلو خست و سنگ بالينم  
 رواست گر بزند بعد از آن بز و بينم  
 نه همچو آدميان خشناك بنشينم  
 و او فتاده بود ريزه ريزه بر چينم  
 كفـايتست همین پـوستين پارينم  
 برابر است گلستان وتل سر گينم  
 چكرده ام كه سزاوار سنگ و نفرينم ؟  
 كه خيره گشت زو صفت زبان تحسینم  
 غريب دشمن و مردار خوار می بينم

### در مدح

نظر كه با همه داری بچشم بخشايش  
 مراد و بار نوازش كن و كرم فرما

درر كه بر همه باری را بر كف كريم  
 يكي بـ موجب خدمت يكي بحق قدیم



آن ستم دیده ندیدی كه بخونخواره چگفت  
 گله از دست ستمكار بسلطان گویند

ملكا جورمكن چون بجوار تو دریم  
 چون ستمكار تو باشی گله پيش كه بریم ؟



خلق در ملك خدای از همه جنسی باشد  
 گر كسی را عملی هست و امیدی دارد

حا كمان خرده نگیرند كه ما رندانیم  
 ما گدائیم درین ملك نه بازار گانیم



گر بدانستی كه خواهد مرد نا كه در میان  
 خرم آنكو خورد و بخشید و پریشان كرد و رفت

جامه چندین کی تنیدی پيله گرد خویشان  
 تا چنین افسون ندانی دست بر افعی مزن





اگر گویندش اندر نار جاوید  
چنان سختش نیاید صاحب جاه  
دو بهر از دینش ار معدوم گردد  
بر آید جانش از محنت بیالا

بخواهی ماند با فرعون وهامان  
که گویندش مرو فردا بدیوان  
نیاید در ضمیرش هیچ نقصان  
گراز رسمش بزیر آید منی نان



نکوئی بابدان کردن وبالست  
ز بهر آنکه با گرگان نکوئی

ندانند این سخن جز هوشمندان  
بدی باشد بحال گوسفندان

### در مدح و نصیحت

یارب تو هر چه بهتر و نیکوترش بده  
توفیق طاعتش ده و پرهیز معصیت  
از شر نفس و فتنه خلقش نگاه دار  
بعد از دعا نصیحت درویش بی غرض  
دانی که دیر زود بجای تو دیگری  
بیدار باش و مصلحت اندیش و خیر کن  
این خاک نیست گری بتأمل نظر کنی  
بوشیروان کجاشد و دار او یزد گرد  
بسیار کس برو بگذشتست روزگار  
جز نام نیک و بد چه شنیدی که بازماند  
عدل اختیار کن که بعالم نبرده اند  
خواهی که مهتری و بزرگی بسربری  
دنیا نیز زد آنکه پریشان کند دلی

این شهریار عادل و سالار سروران  
هر چ آن ترا پسند نیاید برو مران  
یارب بحق سیرت پاک پیمبران  
نیکش بود که نیک تأمل کند در آن  
حادث شود چنانکه تو بر جای دیگران  
درویش دست گیر و خردمند پروران  
چشمه ست و روی و قامت زیبای دلبران  
گردان شاهنامه و خانان و قیصران  
اکنون که بر تو میگذرد نیک بگذران  
از دور ملک داد گران و ستمگران  
بهتر ز نام نیک بضاعت مسافران  
خالی مباش یکنفیس از حال که تران  
گر مقبلی بگوش مکن قول مدبران



این پنجروزه مهلت دنیا بهوش باش  
از من شنو نصیحت خالص که دیگری  
نیک اختران نصیحت سعدی کنند گوش  
بادا همیشه بر سر عمرت کلاه بخت  
تا آن زمان که پیکر ماهست بر فلک



تادلشکسته نکند بر تو دل گران  
چندین دلاوری نکند بر دلاوران  
گر بشنوی سبق بری از سعد اختران  
در پیشت ایستاده کمر بسته چاکران  
خالی مباد مجلس از ماه پیکران

پسران فلان سه بد بختند  
این بدست آن بتر بنام ایزد



که چهارم نژاد مادرشان  
وان بتر که خاک بر سرشان

خدایا فضل کن گنج قناعت  
گرم روزی نماند تا بمیرم



چو بخشیدی و دادی ملک ایمان  
به ازنان خوردن از دست لئیمان

گدایان بینی اندر روز محشر  
چنان نورانی از فر عبادت



بتخت ملک بر چون پادشاهان  
که گوئی آفتابانند و ماهان

تو خود چون از خجالت سر بر آری  
اگردانی که بد کردی و بدر رفت



که بردوشت بود بار گناهان  
بیاییش از عقوبت عذر خواهان

چو میدانستی افتادن بناچار  
بیای خویش رفتن به نبودی



نبایستی چنین بالا نشستن  
کز اسب افتادن و گردن شکستن؟

صبر بر قسمت خدا کردن  
تشنه بر خاک گرم مردن به



به که حاجت بناسزا بردن  
کاب سقای بی صفا خوردن

هر بد که بخود نمی پسندی  
گر مادر خویش دوست داری

با کس مکن ای برادر من  
دشنام مده بمادر من





اندیشه کن ز ناوڪ دلدوز در کمین  
پیکان آه بگذرد از کوه آهنین

هان ای نهاده تیر جفا در کمان حکم  
گرتیر تو ز جوشن فولاد بگذرد



چندان روان بود که بر آید روان او  
آباد بعد از آن نبود خاندان او

دوران ملك ظالم و فرمان قاطعش  
هرگز کسی که خانه مردم خراب کرد



نه بد کردار را فرجام نیکو  
چه ماند؟ نام زشت و نام نیکو

نه نیکان را بد افتادست هرگز  
بدان رفتند و نیکان هم نماندند



مگر چندان که در معنی بری راه  
که این تخمست و آنها سربسرا  
نیفزاید برو بر قدر جولاه

زمان ضایع مکن در علم صورت  
چو معنی یافتی صورت رها کن  
اگر بقراط جولاهی نداند



عجبست از نمیرد آن دابه  
تخم مرغ و جماع و گرمابه

جامع هفت چیز در یکروز  
سیر بریان و جوز و ماهی و ماست



هر گزش نيك نباشد بد نیکی فرمای  
کو بفرمان تو باشد تو بفرمان خدای

تا تو فرمان نبری خلق بفرمان نروند  
ملك و دولت را تدبیر بقا دانی چیست



بوقتی که اقبال داد خدای  
گرت بر زمین آید انگشت پای

چنان زندگانی کن ای نیکرای  
که خایند از بهرت انگشت دست



عزیز من بخردان بر بیخشای  
چرا باید که بر موران نهی پای ؟

نخواهی کز بزرگان جور بینی  
اگر طاقت نداری صدمت پیل





امید عافیت آنگاه بود موافق عقل      که نبض را بطبیعت شناس بنمائی  
بپرس هرچه ندای که دل پرسیدن      دلیل راه تو باشد بعز دانائی



خداوندان نعمت را کرم هست      ولیکن صبر به بر بینوائی  
اگر بیگانگان تشریف بخشند      هنوز ازدوستان خوشتر گدائی



طبیعی را حکایت کرد پیری      که می‌گردد سرم‌چون آسیائی  
نه گوشی ماند فهم رانه هوشی      نه دستی ماند جهدم را نه پائی  
نه دیدن میتوانم بی تأمل      نه رفتن می توانم بی عصائی  
روان دردمندم را بیندیش      اگر دستت دهد تدبیر ورائی  
و گردانی که چشم را بسازد      بساز از بهر چشم توتیائی  
ندیدم در جهان چون خاک شیراز      وزین ناساز تر آب وهوائی  
گرم پای سفر بودی و رفته‌ار      تحول کردمی زینجا بجائی  
حکایت بر گرفت آن پیر فرتوت      ز جور دور گیتی ماجرائی  
طبيب محترم درماند عاجز      زدستش تا بگردن در بلاءى  
بگفتا صبر کن بر درد پیری      که جز مرگش نمی بینم دوائى



ضمیر مصلحت اندیش هرچه پیش آید      بتجربت بزند بر محك دانائی  
اگرچه رای تو در کارها بلند بود      بود بلند ترا از رای هر کسى رائی



مرا گر صاحب دیوان اعلی      چرا گوید بخدمت می نیائی



چو میدانم قصور پایه خویش  
بای فضیلة اسعی الیکم

خلاف عقل باشد خود نمائی  
و کل الصید فی جوف الفراء



بشنواز من سخنی حق پدر فرزندی  
چيست دانی سردینداری و دانشمندی

گر برآی من و اندیشه من خرسندی  
آن روا دار که گر بر تو رود بیسندی



رحم الله معشر الماضین  
راحت جان بندگان خدای  
کاش آنان چو زنده می نشوند

که بمردی قدم سپردندی  
راحت جان خود شمردندی  
باری این نا کسان بمردندی



نحس از پیرهن شبلی و معروف بپوشد  
گرگ اگر نیز گنهگار نباشد بحقیقت

همه دانند که از سگ نتوان شست پلیدی  
جای آنست که گویند که بوسف تو دریدی



خواستم تا ز حلی گویمت از روی قیاس  
ملخ از تخم تو چیزی نتواند که خورد

باز گویم نه که صد باره ازونحس تری  
ترسم از گرسنگی تخم ملخ را بخوری



دامن جامه که در خار مغیلان بگرفت  
یار مغلوب که در چنگ بداندیش افتاد  
ورب سختی و درشتی پی او خواهی بود  
کوهنوز از تن مسکین سرموئی نازرد

گر تو خواهی که بتندی برهانی بدری  
یاری آنست که نرمی کنی و لابه گری  
تو از آن دشمن خونخواره ستمکار تری  
تو بنادانی تعجیل سرش را بپری



غماز را بحضرت سلطان که راه داد ؟  
امروز اگر نکوهش من کرد پیش تو

هم صحبت تو همچو تو باید هنروری  
فردا نکوهش تو کند پیش دیگری



اگر ممالك روی زمین بدست آری

وز آسمان بر بائی کلاه جباری



و گر خزاين قارون و ملك جم داری      نیرزد آنکه وجودی زخود بیازاری

\*

ای پسندیده حیف بر درویش      تا دل پیادشه بدست آری  
تو برای قبول و منصب خویش      حیف باشد که حق بیازاری

\*

شنیده‌ام که فقیهی بدشتوانی گفت      که هیچ خربزه داری رسیده؟ گفت آری  
ازینطرف دوبدانگی گراختیار کنی      وزان چهارا بدانگی قیاس کن باری  
سؤال کرد که چندین تفاوت ازپی چیست      که فرق نیست میان دو جنس بسیاری  
بگفت ازاینچه تو بینی حلال ملك منست      نیامدست بدستم بوجه آزاری  
وزان دگر پسرانم بغارت آوردند      حرام را نبود باحلال مقیداری  
فقیه گفت حکایت دراز خواهی کرد      ازین حرامت هست صد بدیناری؟

\*

گراز خراج رعیت نباشدت باری      تو برگ حاشیت و لشکر از کجا آری؟  
پس آنکه مملکت ازرنج برداوداری      روا مدار که برخویشتن بیازاری

\*

دیگران در ریاضتند و نیاز      ای که در کام نعمت و نازی  
چه خبر دارد از پیاده سوار      اوهمی تیزد و تو میتازی

\*

هر کجا خط مشکلی بکشند      جهد کن تا برون خط باشی  
چون غلط بشنوی شتاب مکن      تا نباید که خود غلط باشی  
خامشی محترم بکنج ادب      به که گوینده سقط باشی

\*

آن مکن در عمل که در عزلت      خوار و مذموم و متهم باشی  
در همه حال نیکم حضر باش      تا همه وقت محترم باشی



\*

مکافات بدی کردن حلالست  
بدی با او روا باشد ولیکن

چوبی جرم از کسی آزرده باشی  
نکوئی کن که با خود کرده باشی

\*

دوش در سلك صحبتی بودم  
پایمال معاشرت کردم  
گفتم ایدل قرار گیرا کنون  
دیگر از بامداد می بینم

گوش و چشمم بمطرب و ساقی  
هر چه سالوس بود و زراقی  
که همین بود حد مشتاقی  
طلب نفس همچنان باقی

\*

زلوح روی کودک بر توان خواند  
سرشت نیک و بد پنهان نماند

که بد یا نیک باشد در بزرگی  
توان دانست ریحان از دو برگی

\*

بس دست دعابر آسمان بود  
ای گرگ نگفتمت که روزی

تا پای بر آمدت بسنگی  
ناگه بسر افتدت پلنگی

\*

حاجت خلق از در خدای بر آید  
راغب دنیا مشو که هیچ نیرزد

مرد خدائی چکار بر در والی ؟  
هر دو جهان پیش چشم همت عالی

\*

نظر کردم بچشم رای و تدبیر  
نگویم لب ببند و دیده بردوز  
زمانی درس علم و بحث تنزیل  
زمانی شعر و شطرنج و حکایت  
خدا یست آنکه ذات بی نظیرش

ندیدم به ز خاموشی خصالی  
ولیکن هر مقامی را مقالی  
که باشد نفس انسان را کمالی  
که خاطر را بود دفع ملالی  
نگردد هرگز از حالی بحالی



\*

نیش بر جان میزند چون کژدمی  
گر بچشمش در نیاید مردمی  
خار پشتمی خوشترست از قاقمی

بی هنر را دیدن صاحبهنر  
هر که نا مردم بود عذرش بنه  
راست میخواهی بچشم خارپشت

\*

نگاه دار دل مردم از پریشانی  
تو در پناه دعا و نماز ایشانسی

نبایدت که پریشان شود قواعد ملک  
چنانکه طائفه در پناه جاه تواند

\*

هر چند که بالغ شدی آخر تو آنی  
آنست که قدر پدر پیر بدانی

ای طفل که دفع مگس از خود نتوانی  
شکرانه زور آوری روز جوانی

☆

ماند پس مرگ جاودانی  
ور عادت بدنهی تو دانی

خرم تن آنکه نام نیکش  
اینست جزای سنت نیک

\*

مگر کسی که تهور کند بنادانی  
توانی و نکنی یا کنی و نتوانی

مقابلت نکند با حجر پیشانی  
کس این خطا نپسندد که دفع دشمن خود

\*

که التفات نکردند بروی اهل معانی  
که ناگهت بزمین برزند چنانکه نمایی

نظر بچشم ارادت مکن بصورت دنیا  
پیاده رفتن و ماندن به از سوار براسپی

\*

از منقطعان کاروانی  
تا حال پیادگان بدانی

یاران کجاوه غم ندارند  
ای ماه محفه سرفرود آر

\*

روا بود که بکمتر گناه بند کنی  
خلاف امر خداوند گار چند کنی

چو بندگان کمر بسته شرط خدمت را  
تو نیز بنده آخر ستیز نتوان برد



\*

شکر يك نعمت از انعام خدائی نكنی  
كه بجای آوری و سست وفائی نكنی  
تا بشب بر در معبود گدائی نكنی

ایكه گره هر سر موئیت زبانی دارد  
حق چندین کرم و رحمت و رافت شرطست  
پادشاهیت میسر نشود روز بخلق

\*

منت منه كه ملك خود آباد میكنی  
بد بخت گوز دست كه فریاد میكنی؟

از من بگوی شاه رعیت نواز را  
وابله كه تیشه بر قدم خویش میزند

\*

لیکن تو گوش هوش ندازی كه بشنوی  
هر روز بر سری نهد این تاج خسروی

هر دم زبان مرده همیگوید این سخن  
دل در جهان میند كه دوران روزگار



# رباعیات

## در اخلاق و موعظه

آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست  
گو میخ مزن که خیمه می باید کند  
پنداشت که مهلتی و تأخیری هست  
گورخت منه که بار می باید بست

تدبیر صواب از دل خوش باید جست  
شمشیر قوی نیاید از بازوی سست  
سرمایه عافیت کفافست نخست  
یعنی ز دل شکسته تدبیر درست

آنکس که خطای خویش بیند که رواست  
آن روی نمایدش که در طینت اوست  
تقریر مکن صواب نزدش که خطاست  
آئینه کج جمال ننماید راست

گر در همه شهر یک سر بیشتر ست  
با این همه راستی که میزان دارد  
در پای کسی رود که درویش ترست  
میلش طرفی بود که آن بیشتر ست

گر خود ز عبادت استخوانی در پوست  
گر بر سر پیکان برود طالب دوست  
زشتست اگر اعتقاد بندی که نکوست  
حقا که هنوز منت دوست بروست

تایکسرموئی از تو هستی باقیست  
گفتی بت پندار شکستم رستم  
اندیشه کار بت پرستی باقیست  
آن بت که ز پندار شکستی باقیست

بالای قضای رفته فرمانی نیست  
امروز که عهد تست نیکوئی کن  
چون درد اجل گرفت درمانی نیست  
کاین ده همه وقت از آن دهقانی نیست

ماهی امید عمرم از شست برفت  
بیفایده عمرم چو شب مست برفت



عمری که ازودمی بجانی ارزد      افسوس که رایگانم از دست برفت

دادار که بر مادر قسمت بگشاد      بنیاد جهان چنانکه بایست نهاد  
آنها که نداد از سببی خالی نیست      دانست که سرو بخرنمی باید داد

نه هر که زمانه کار اودر بندد      فریاد و جزع بر آسمان پیوندد  
بسیار کسا که اندرونش چون رعد      مینالد و چون برق لبش میخندد

ای قدر بلند آسمان پیش تو خرد      گوی ظفر ازهر که جهان خواهی برد  
دشمن چه کری کند که خونش ریزی      از چشم عنایتش بینداز که مرد

شاهها سم اسبت آسمان می سپرد      از کید حسود و چشم بدغم نخورد  
لیکن تو جهان فضل وجود هنری      اسبی نتواند که جهانی ببرد

ظلم از دل و دست دلك نیرو ببرد      عادل ز زمانه نام نیکو ببرد  
گر تقویت ملك بری ملك بری      ورتو نکنی هر که کنداو ببرد

از می طرب افزاید و مردی خیزد      وز طبع گیاه خشکی و سردی خیزد  
در بادۀ سرخ پیچ و در روی سپید      کز خوردن سبزه روی زردی خیزد

نادان همه جا با همه کس آمیزد      چون غرقه بهر چه دید دست آویزد  
با مردم زشت نام همراه مباش      کز صحبت دیگران سیاهی خیزد

هر کس که درست قول و پیمان باشد      او را چه غم از شهنه و سلطان باشد  
وان خبت که در طبیعت ثعبانست      او را به از آن نیست که پنهان باشد

هر دولت ه مکن که قضای بخشد      دروهم نیاید که چرا می بخشد ؟  
بخشنده نه از کیسه ما می بخشد      ملك آن خداست تا کرامی بخشد



بس چون تو ملک زمانه بر تخت نشاند  
از جمله بماند و دور گیتی بتو داد  
هر يك بمراد خویشتن ملکی راند  
دریاب که از تو هم چنین خواهد ماند

نه هر که ستم بر دگری بتواند  
پیداست که امر و نهی تا کی ماند  
بیباک چنانکه میرود میراند  
ناچار زمانه داد خود بستاند

مردان همه عمر پاره بر دوخته اند  
فردای قیامت بگناه ایشان را  
قوتی بهزار حيله اندوخته اند  
شاید که نسوزند که خود سوخته اند

عنقا بشد و فرمائیش بماند  
گرمه بگرفت صبح صادق بدمید  
زیبنده تخت پادشائیش بماند  
ورشمع برفت روشنائیش بماند

نه هر که طراز جامه بردوش کند  
بد عهد بود که یار درویشی را  
خود را ز شراب کبر مدهوش کند  
در حال توانگری فراموش کند

فرزانه رضای نفس رعنا نکند  
ابریق اگر آب تابگردن نکنی  
تا خیره نگردد و تمنا نکند  
بیرون شدن از لوله تقاضا نکند

آن گل که هنوز نو بدست آمده بود  
بیچاره بسی امید در خاطر داشت  
نشکفته تمام باد قهرش بر بود  
امید دراز و عمر کوتاه چسود ؟

افسوس بر آن دل که سماعش نر بود  
بیگانه ز عشق را حرامست سماع  
سنگست و حدیث عشق با سنگ چسود ؟  
زیرا که نیاید بجز از سوخته دود

با گل بمثل چو خار میباید بود  
خواهی که سخن ز پرده بیرون نرود  
با دشمن دوست و ارمی باید بود  
در پرده روزگار میباید بود



جائی که درخت عیش پر بار بود  
آنجا همه کس یار وفادار بود

در در نظر و گهر در انبار بود  
یار آن یار است که در بلایار بود

داد طرب از عمر بده تا برود  
ور خواب گران شود بخسبیم بصبح

تا ماه بر آید و ثریا برود  
چندانکه نماز خاست از ما برود

دریاب کزین جهان گذر خواهد بود  
گر خود همه خلق زیر دستان تواند

وین حال بصورتی دگر خواهد بود  
دست ملک الموت زبر خواهد بود

گر تیر جفای دشمنان می آید

دل تنگ مشو که دوست می فرماید

بر یار ذلیل هر ملامت کاید

چون یار عزیز می پسندد شاید

هر کس بنصیب خویش خواهند رسید  
گر بختوری مراد خود خواهی یافت

هر گز ندهند جای پاگان بپلید  
ور بخت بدی سزای خود خواهی دید

درویش که حلقه دری زد یکبار  
دل تنگ مکن که بر تو مینالد زار

دیگر غم او مخور که درها بسیار  
هر کو بیکی گفت بگوید بهزار

از دست مده طریق احسان پدر  
جان پدرت ازان جهان میگوید

تا بر بخوری ز ملک و فرمان پدر  
زنهار خلاف من مکن جان پدر

گر آدمئی باده گلرنگ بخور  
گر بنگ خوری چو سنگ مانی بر جای

بر ناله نای و نغمه چنگ بخور  
یکباره چو بنگ میخوری سنگ بخور

چون خیل تو صد باشد و خصم تو هزار

خود را بهلاک میسپاری هشار



یکی از خیابانهای شیراز





Call No. 192-140 00914 Date 12-4-55  
Account No. ~~1201~~

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.



تا بتوانی برآور از خصم مدار      چون جنگ ندانی آشتی عیب مدار

چون زهره شیران بدرد ناله کوس      بر باد مده جان گرامی بفسوس  
با آنکه خصومت نتوان کرد بساز      دستی که بدندان نتوان برد ببوس

سودی نکند فراخنای برودوش      گر آدمئی عقل و هنر پرور و هوش  
گاو از من و تو فخر اختر دارد چشم      پیل از من و تو بزرگتر دارد گوش

ای صاحب مال فضل کن بر درویش      گر فضل خدای می شناسی بر خویش  
نیکوئی کن که مردم نیک اندیش      از دولت بختش همه نیک آید پیش

بوی بغلت میرود از پارس بکیش      همسایه بجان آمد و بیگانه و خویش  
و استاد ترا از بغل گنده خویش      بوی تو چو مشک و زعفران باشد پیش

تادل ز مراعات جهان بر کندم      صد نعمت را بمنتی نپسندم  
هر چند که نو آمده ام از سر ذوق      بر کهنه جهان چون گل نو میخندم

چون ما و شما مقارب یکد گریم      به زان نبود که پرده هم ندریم  
ای خواه تو عیب من مگو تا من نیز      عیب تو نگویم که یک از یک بتریم

تنها ز همه خلق و نهان میگریم      چشم از غم دل با سمان میگریم  
طفل از پی مرغ رفته چون گریه کند      بر عمر گذشته همچنان میگریم

بشنو بارادت سخن پیر کهن      تا کار جهان را تو بدانی سر و بن  
خواهی که کسی را نرسد بر تو سخن      تو خود بنگر آنچه نه نیکوست مکن

امروز که دستگاه داری و توان      بیخی که بر سعادت آرد بنشان



پیش از تو از آن دگری بود جهان

بعد از تو از آن دگری باشد هـان

با زنده دلان نشین و صادق نفسان  
خواهی که بر از ملک سلیمان بخوری

حق دشمن خود مکن بتعلیم کسان  
آزار باندرون مـوری مـرسان

روزی دوسه شد که بنده ننواخته  
زان میترسم که دشمنان اندیشند

اندیشه بدگر وی نپرداخته  
کز چشم عنایتـم بینداخته

ای یار کجائی که در آغوش نه  
ایسر و روان و راحت نفس و روان

وامشب برمانشسته چون دوش نه  
هرچند که غایبی فراموش نه

گرگان فضائی و گر دریائی  
و ربا همه عیبها کریم آسائی

بی راحت خلق باده می پیمائی  
عیبت هنرست و زشتیت زیبائی

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی  
گر در همه چاهی آب حیوان بودی

پس قیمت سنگ و لعل یکسان بودی  
در یافتنش بر همه آسان بودی

فردا که بنامه سیه در نـگری  
بفروخته دین بدینی از بیخبری

بس دست تحسر که بدندان ببری  
یوسف که بده درم فروشی چه خری؟

گویند که دوش شحنگان تتری  
امروز بآویختنش میبردند

دزدی بگرفتند بصد حيله گری  
میگفت رها کن که گریبان نداری

آئین برادری و شرط یاری  
آنست که گر خلاف شایسته روم

آن نیست که عیب من هنر پنداری  
از غایت دوستیم دشمن داری

تا کی بجمال و مال دنیا نازی  
ای دیرنشسته وقت آنست که جای

آمد که آنکه راه عقبی سازی  
یکچند بنو خاستگان پردازی



وی شاخ گل شکفته در گل چونی؟

کاخر تو در آن اول منزل چونی؟

ای غایب چشم و حاضر دل چونی؟

یکبار نگوئی برفیقان وداع

حق باطل و نیکخواه دشمن بینی

باشمعی در آ که خانه روشن بینی

در مرد چوبد نگه کنی زن بینی

نقش خود تست هر چه در من بینی

کز شاخ بدی کس نخورد بار بهی

ورنه نشود کاسه پراز دیگ تهی

تادل بغرور نفس شیطان ندهی

الا که ذخیره قیامت بنهی



## مثنویات

### در پند و اخلاق

ای چشم و چراغ اهل بینش	مقصود وجود آفرینش
صاحب دل لاینام قلبی	مهمان ابیت عند ربی
در وصف تو لانی بعدی	خود و صف تو و زبان سعدی؟

---

همه راده چو میدهی مرسوم	نه یکی راضی و دگر محروم
خیر با همگنان بیاید کرد	تا نیفتد میان ایشان گرد
کانچه در کفه بیفزاید	بد گر بیخلاف در باید

---

عدل و انصاف و راستی باید	ور خزینه تهی بود شاید
نکند هرگز اهل دانش و داد	دل مردم خراب و گنج آباد
پادشاهی که یار درویشست	پاسبان ممالك خویشست

---

نظر کن درین موی باریک سر	که باریک بینند اهل نظر
چو تنهاست از رشته کمترست	چو پرشد ز زنجیر محکمترست

---

نخست اندیشه کن آنگاه گفتار	که نا محکم بود بی اصل دیوار
چوبد کردی مشو ایمن ز بد گوی	که بد را کس نخواهد گفت نیکوی

---

چه نیکو گفت ابراهیم ادهم	چو ترک ملک و دولت کرد و خاتم
--------------------------	------------------------------



نباید بستن اندر چیز کس دل      که دل برداشتن کاریست مشکل

یکی را دیدم اندر جایگاه  
بدست اربار گاهش خاک میرفت  
ندانم پادشه یا پاسبانی

چه سر پوشیدگان مرد بودند  
تو با این مردی و زور آزمائی  
که گوی نخوت از مردان ربودند  
همی ترسم که از زن کمتر آئی

نکوئی گر چه با نا کس نشاید  
سگ درنده چون دندان کند تیز  
برای مصلحت گه گه بیاید  
بعرف اندر جهان از سگ بتر نیست  
تو در حال استخوانی پیش اوریز  
که گرسنگش زنی جنگ آزماید  
نکوئی باوی از حکمت بدر نیست  
ورش تیمار داری گله پاید

نمیرد گر بمیرد نیکنامی  
چو در مجلس چراغی هست اگر شمع  
که در خیلش بود قائم مقامی  
بمیرد، همچنان روشن بود جمع

هیچ دانی که چیست دخل حرام  
بگدائی فراهم آوردن  
یا کدامست خرج نا فرجام  
پس بشوخی و معصیت خوردن

نشیدم که مرغ رفته ز دام  
مرغ وحشی که رفت بر دیوار  
باز گردید و سر گفته بکام  
رفتگان را بلطف باز آرند  
که تواند گرفت دیگر بار  
نه بجنگش بتر بیازارند

زخم بالای یکدیگر بزنند  
خار و گل در هم اند و ظلمت و نور  
بخراشد و مرهمی نکنند  
عسل و شهد و نشتر و زنبور



\*

چه زاهد که بر خود کند کار سخت  
ولیکن میفزای بر مصطفی  
که مذموم باشد ، چه جای سیاه

چه رند پریشان شوریده بخت  
بزهد و ورع کوش و صدق و صفا  
از اندازه بیرون سپیدی مخواه

\*

امکان مقاومت ندیدم  
تا وقت بود جواب ما را  
با گوش تو آید آنچه گفتی

دشنام تو سر بسر شنیدم  
بامثل تو کرده به مدارا  
آن روز که از عمل بیفتی

\*

با دشمن و دوست لطف و احسان  
دلداری دشمنان مدارا

دانی چه بود کمال انسان  
غمخواری دوستان خدا را

\*

کو دل دوستان بیازارد  
تا معانی بدل فرود آید  
سگ زیرون آستان محروم  
و آدمی دشمنی روا دارد

سگ بر آن آدمی شرف دارد  
این سخن را حقیقتی باید  
آدمی با تو دست در مطعوم  
حیف باشد که سگ وفادار دارد

\*

کوه گردد ز بار غصه ستوه  
تن مسکین چگونہ خوش باشد

غم نه بر دل که گرنهی بر کوه  
جان شیرین که رنج کش باشد

\*

تا ندانی نخست باطن امر  
بیخلاف این سخن پریشانست

سخن زید نشنوی بر عمرو  
گر خلافی میان ایشانست



\*

همه فرزند آدمند بشر  
این یکی مور ازو نیازارد

میل بعضی بخیر و بعضی شر  
واند گرسگ بر و شرف دارد

\*

همه دانند لشکر و میران  
عذر من بر عذار من پیدا است

که جوانی نیاید از پیران  
بعد ازینم چه عذر باید خواست

\*

اگر هوشمندی مکن جمع مال  
مرا پیش ازین کیسه پرسیم بود  
بیفکندم و روی بر تافتم

که جمعیت را کند پایمال  
شب و روزم از کیسه پر بیم بود  
وزان پاسبانی فرج یافتم

\*

این دغل دوستان که می بینی  
تا خطامی که هست می نوشند  
باز وقتیکه ده خراب شود  
ترك صحبت کنند و دلداری  
باز دیگر که بخت باز آید  
دو غبائی بپز که از چپ و راست  
راست خواهی سگان بازارند

مگسانند دور شیرینی  
همچو زنبور بر تو میجوشند  
کیسه چون کاسه رباب شود  
معرفت خود نبود پنداری  
کامرانی ز در فراز آید  
در روی افتند چون مگس در ماست  
کاستخوان از تو دوستر دارند

\*

هر که را باشد از تو بیم گزند  
کژ دمان خلق را که نیش زنند

صورت امن ازو خیال میند  
اغلب از بیم جان خویش زنند

\*

هر که بیمشورت کند تدبیر  
بیمشورت که بنشانی

غالبش بر غرض نیاید تیر  
بر نیارد بجز پشیمانی



\*

از برای قبول و منصب خویش  
حیف باشد که حق بیازاری

ای پسندیده حیف بر درویش  
تا دل پادشه بدست آری

\*

از گلستان اصفی آدم  
خلعتی از یحیهم بر دوش  
تا بخاشاک در نیالائی  
حذر از اتباع دیو و دست  
اسفل السافلین دیو و دست

بر گزیدنندت ای گل خرم  
حلقه از عبادی اندر گوش  
دامن این قباہ بالائی  
ای پربروی، احسن التقویم  
کادمی کونه در مقام خودست

\*

پس بگرید بر آنچه ضایع کرد  
بستایند ازو نگین بدخش  
ندهد بی بهای خویش از دست  
مزد خوامی بکار کردن گوش

قیمت عمر اگر بداند مرد  
طفل را سبکی دهند بنقش  
جوهری را که این بصیرت هست  
پند سعدی بدل شنو نه بگوش

\*

جل بیفکند و پاردم بگسیخت  
بانگ میکرد و جفته میانداخت  
داغ و بیطار و بارو پشما کند  
که ازین پس بکام خویشتم  
گفت ای نا بکار صبرم هست  
که خری بد زپایگه رفتن (؟)  
هزل بگذار و جد ازو بردار  
روز درماندگی بخاید دست

خری از روستائی بگریخت  
در بیابان چو گور خر میتاخت  
که بجان آمده ز محنت و بند  
شادمانا و خرما که منم  
روستائی چو خر برفت از دست  
پس بخواهی بوقت جو گفتن  
بمزاحمت نگفتم این گفتار  
همچنین مرد جاهل سرمست



ندهند آنچه قیمتش ندهی

نشود کاسه پر ز دیک تھی

\*

حرص فرزند آدم نادان  
این یکی مرده زیر پای دواب

مثل مور چست در میدان  
آن یکی دانه میبرد بشتاب

### حکایت

پیری اندر قبیلۀ ما بود  
صد و پنجاه بزیست یاصد و شصت  
دست ذوق از طعام باز کشید  
روز و شب آخ و آخ و ناله و وای  
گشته صدره ز جان خویش نفور  
نشیدی حدیث خواجۀ بلخ  
موی گردد پس از سیاهی بور  
عاقبت پیک جانستان برسد  
جان سختش بپیش لب دیدم  
بار کی گفتمش بخفیۀ لطیف  
گفت خاموش ازین سخن زنهار  
ایلهم تا هلاک جان خواهم؟  
مگر از دیدنم ملول شدی  
میروم گر ترا ز من تنگست  
بسم اینجایگه ص-باح و مسا  
اودرین گفت و تن ز جان پرداخت  
اندر آن دم که چشمه اش بخفت  
ایدریغما که دیر ننشستم

که جهان دیده تر ز عنقا بود  
بعد از آن پشت طاقتش بشکست  
خفت و رنجوریش دراز کشید  
خویشتن در بلا و هر که سرای  
او از آن رنج و ما از آن رنجور  
مرگ خوشتر که زندگانی تلخ  
نیست بعد از سپیدی الا-گور  
ما گرفتار و الامان برسد  
روز عمرش بتنگ شب دیدم  
که بسلامت بریم یا بحغیف  
بیش زحمت مده صداع گذار  
راست خواهی نه این نه آن خواهم  
که بمرگم چنین عجزول شدی؟  
که نه شیراز و روستا تنگست  
رفتم اینک بی-ار کفش و عصا  
رفت و منزل بدیگران پرداخت  
می شنیدم که زیر لب میگفت  
رخت بی اختیار بر بستم



آرزوی زوال کس نکند

هرگز آب حیات بس نکند

\*

سپاس و شکر بی پایان خدا را  
بسامالا که بر مردم وبالست  
مفاصل مرتخی و دست عاقل  
من آن مورم که درپایم بمالند  
کجا خودشکر این نعمت گزارم

برش نعمت که نعمت نیست ما را  
مزید ظلم و تأکید ضلالت  
به از سر پنجگی زور باطل  
نه زنبورم که از دستم بنالند  
که زور مردم آزاری ندارم

\*

حدیث پادشاهان عجم را  
بخواند هوشمند نیکفرجام  
مگر کز خوی نیکان پند گیرند

حکایت نامه ضحاک و جم را  
نشاید کرد ضایع خیره ایام  
وز انجام بدان عبرت پذیرند

\*

حرامش باد بد عهد بد اندیش  
شکم پر زهر مارش بادو کژدم  
روادارد کسی با ناتوان زور؟  
اگر عنقا ز بی برگگی بمیرد

شکم پر کردن از پهلوی درویش  
که راحت خواهد اندر رنج مردم  
کبوتر دانه خواهد هرگز از مور  
شکار از چنگ گنجشگان نگیرد

\*

سلطان باید که خیر درویش  
تا او بمراد خود شتابد

خواهد، نه مراد خاطر خویش  
درویش مراد خود بیابد

\*

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد  
گر توانا بینی از کوتاه دست  
اینکه مسکینست اگر قادر شود  
گر به محروم اگر پرداشتی

هر کسی را هر چه لایق بود داد  
هر که را بینی چنان باید که هست  
بس خیانتها کزو صادر شود  
تخم گنجشگ از زمین برداشتی



دوام دولت اندر حق شناسیست      زوال نعمت اندر ناسپاسی است  
اگر فضل خدا بر خود بدانی      بماند بر تو نعمت جـاودانی  
چه ماند از لطف و احسان و نکوئی ؟      حرامت باد اگر شکرش نگوئی

کتاب از دست دادن سست رائیست      که اغلب خوی مردم بی وفائیست  
گروستان نه پایندان و سو گند      که پایندان نباشد همچو پیابند

الا تانگری در روی نیکو      که آن جسمست و جانش خوی نیکو  
اگر شخص آدمی بودی بدیدار      همین تر کیب دارد نقش دیوار

جوان سخت رو در راه باید      که بایران بی قوت بیاید  
چه نیکو گفت دریای شتر مور      که ای فربه مکن بر لاگران زور

### حکایت

الا گر بختمند و هوشیاری      بقول هوشمندان گوش داری  
شنیدم کاسب سلطانی خطا کرد      بپیوست از زمین بر آسمان کرد  
شه مسکین از اسب افتاد مدهوش      چوپیلش سر نمیگردید در دوش  
خردمندان نظر بسیار کردند      ز درمانش بعجز اقرار کردند  
حکیمی باز بیچانید رویش      مفصل نرم کرد از هر دو سویش  
دگر روز آمدش پویان بدرگاه      بیوی آنکه تمکینش کند شاه  
شنیدم کان مخالف طبع بدخوی      بیی شکری بگردانید از روی  
حکیم از بخت بیسامان بر آشفت      برون از بار گه میرفت و میگفت  
سرش بر تافتم تا عافیت یافت      سراز من عاقبت بد بخت بر تافت  
چو از چاهش بر آوردی و شناخت      دگر واجب کند در چاهش انداخت  
غلامش را گیاهی داد و فرمود      که امشب در شبستانش کنی دود



وز انجا کرد عزم رخت بستن  
 شه‌نشه بامداد از خواب برخاست  
 طلب کردند مرد کاردان را  
 پریشان از جفا میگفت هر دم  
 چو به بودی طبیب از خود میازار  
 چو باران رفت بارانی میفکن  
 چو خرمن بر گرفتگی گاو مفروش  
 منه بر روشنائی دل بی‌کبار  
 نشاید کادمی چون کره خر  
 وفا داری کن و نعمت شناسی  
 جزای مردمی جز مردمی نیست  
 و گردانی که بد خوئی کند یار  
 الا تا بر مزاج و طبع عامی  
 من این رمز و مثال از خود نگفتم  
 ز خردی تا بدین غایت که هستم  
 حکیمی ابن حکایت بر زبان راند  
 بنظم آوردمش تا دیر ماند  
 الا ای نیک‌رای نیک تدبیر  
 شنیدم قصه های دلف‌روزت  
 ندانستند قدر فضل و رایت  
 تو نیکوئی کن و در دجله انداز  
 که پیش از ما چو تو بسیار بودند  
 بدی کردند و نیکی باتن خویش  
 شنیدم هر چه در شیراز گویند

که حکمت نیست بی حرمت نشستن  
 نه روی از چپ همی گشتش نه از راست  
 کجایینی دگر برق جهانرا ؟  
 که بد کردم که نیکوئی نکردم  
 که بیماری توان بودن دگر بار  
 چو میوه سیر خوردی شاخ مشکن  
 که دون همت کند منت فراموش  
 چراغ از بهر تاریکی نگه دار  
 چو سیر آمد نگردد گرد مادر  
 که بد فرجامی آرد ناسپاسی  
 هر آنکو حق نداند آدمی نیست  
 تو خوی خوب خویش از دست مگذار  
 نگوئی ترك خیر و نیکنامی  
 دری پیش من آوردند سقتم  
 حدیث دیگری بر خود نبستم  
 دریغ آمد مرا مهمل فرو ماند  
 خردمند آفرین بروی بخواند  
 جوانمرد و جوان طبع و جهانگیر  
 مبارك باد سال و ماه روزت  
 و گرنه سر نه‌اندندی بیایست  
 که ایزد در بیابانیت دهد باز  
 که نیک اندیش و بد کردار بودند  
 تو نیکو کار باش و بد می‌ندیش  
 بهفت اقلیم عالم باز گویند



که سعدی هر چه گوید پند باشد      حریص پند دولت‌مند باشد  
خدایت ناصر و دولت معین باد      دعای نیک خواهانت قرین باد  
مراد و کام و بخت هم‌نشین باد      ترا و هر که گوید هم‌چنین باد

هر که آمد بر خدای قبول      نکند هیچش از خدا مشغول  
یونس اندر دهان ماهی شد      هم‌چنان مونس آلهی شد

بحال نیک و بد راضی شو ای مرد      که نتوان طالع بد را نگو کرد  
چو سگ را بخت تاریکست و شیرنگ      هم از خردی ز نندش کود کان سنگ

بکوش امروز تا گندم بیاشی      که فردا بر جوی قادر نباشی  
تو خود بفرست برگ رفتن از پیش      که خویشان را نباشد جز غم خویش

ای خداوندان طاق و طمطراق      صحبت دنیا نمی‌ارزد فراق  
اندک اندک خان و مان آراستن      پس بیکبار از سرش برخاستن

بیکسال در جادوئی ارمنی      میان دوشخص افکند دشمنی  
سخن چین بد بخت در یکنفس      خلاف افکند در میان دو کس



# مفردات

## درپند و اخلاق

دانی چه گفت اند بنی عوف در عرب      نسل بریده به که موالید بی ادب

---

خیری که بر آیدت بتوفیق از دست      در حق کسی کن که درو خیری هست

---

گر سفله بمال و جاه از آزاده بهست      سگ نیز بصید از آمیزاده بهست

---

کس نیست که مهر تو درو شاید بست      پس پیش تو ناچار کمر باید بست

---

دولت جاوید بطاعت درست      سود مسافر بیضاعت درست

---

گوینده را چه غم که نصیحت قبول نیست      گر نامه رد کنند گناه رسول نیست

---

رفتن چو ضرورتست و منزل بگذاشت      من خود تنهم دلی که بر باید داشت

---

هر که گوید کلاغ چون بازست      نشنوندش که دیده ها بازست

---

گر راه نمائی همه عالم راهست      و در دست نگیری همه عالم چاهست

---

خواهی که طبیعت همه کس دارد دوست      با هر که در او فتنی چنان باش که اوست



اگر بواب و سرهنکان هم از در گه برانفتد      ازان بهتر که پهلوی مجهولی نشانندت

این باز نه بانگ چنگ و نای و دهلست      کاین بارشکار شیر و جنگ مغلست

از هایه بیسود نیاساید مرد      مار از دم خوش چند بتواند خورد

گمان مبر که جهان اعتماد را شاید      که بی عدم نبود هر چه در وجود آید

بیچاره که در میان دریا افتاد      مسکین چکند که دست و پائی نزنند

توان نان خوردا گر دندان نباشد      مصیبت آن بود که نان نباشد

چکند مالک مختار که فرمان ندهد      چکند بنده که سر بر خط فرمان نهد

وقتی دل دوستان بچنگ آزارند      چندانکه نه جای آشتی بگذارند

گفتم که بر آید آبی از چاه امید(؟)      افسوس که دلونیز در چاه افتاد

دروغی که حالی دلت خوش کند      به از راستی کت مشوش کند

غریب شهر کسان تا نبوده باشد مرد      از و درست نیاید غم غریبان خورد

سلطان که بمنزل گدایان آید      گر بر سر بـوریا نشیند شاید

در طالع من نیست که نزدیک تو باشم      میگویمت از دور دعا گر برسانند

نیافرید خدایت بخلق حاجتمند      بشکر نعمت حق در بروی خلق میند

گر ز هفت آسمان گزند آید      راست بر عضو مستمند آید

در گرگ نگه مکن که بزغالہ برد      یکروز ببینی که پلنگش بدرد



بشنو که من نصیحت پیران شنیده‌ام پیش از تو خلق بوده و بعد از تو بوده‌اند

مرغ جائی رود که چینه بود نه بجائی رود که چی نبود

خورشید که بر جامه درویش افتد از بخت نگونش ابر در پیش افتد

تواضع گرچه محبوبست و فضل بیکران دارد نباید کرد بیش از حد که هیبت را زیان دارد

نه هر بیرون که بیسندی درویش همچنان باشد بسا حلوائی صابونی که زهرش در میان باشد

سگ هم از کوچکی پلید بود اصل ناپاک از او پدید بود

شادمانی مکن که دشمن مرد تو هم از مرگ جان نخواهی برد

گرهیمه عود گردد و گرسنگ در شود مشنو که چشم آدمی تنگ پر شود

هر که دندان بخویشتن بنهاد خیر دیگر بکس نخواهد داد

بخت در اول فطرت چو نباشد مسعود مقبل آن نیست که در حال بمیرد مولود

ناامید از در رحمت بکجا شاید رفت یارب از هر چه خطا رفت هزار استغفار

سقله را قوت مده چند آنکه مستولی شود گر گرا چند آنکه دندان تیز تر خونریز تر

نهاد بد نپسندد خدای نیکو کار امیر خفته و مردم ز ظلم او بیدار

بزرگی نماند بر آن پایدار که مردم بچشمش نمایند خوار

چه داند خوابناک مست مخمور که شب را چون بروز آورد رنجور

دو عاشق را بهم بهتر بود روز دو هیزم را بهم خوشتر بود سوز



بشکر آنکه تو در خانه و اهلیت پیش      نظر دریغ مدار از مسافر درویش

جائی نرسد کس بتوانائی خویش      الا تو چراغ رحمتش داری پیش

زنده دل از مرده نصیحت نیوش      مرده دل از زنده نگیرد بگوش

یار بیگانه نگیرد هر که دارد یار خویش      ای که دستی چرب داری بیشتر دیوار خویش

کوتاه نظر آنرا نبود جز غم خویش      صاحب نظر آنرا غم بیگانه و خویش

بکین دشمنان باطل میندیش      که این حیفت ظاهر بر تن خویش

گر خود همه عالم بگشائی تو بتیغ      چه سود که باز میگذاری بدریغ ؟

مکن عمر ضایع با فسوس و حیف      که فرصت عزیزست و الوقت سیف

باهر کسی بمذهب وی باید اتفاق      شرطست با موافقت جمع یا فراق

بدنه نیکست بمخلاف ولیک      مرد خالی نباشد از بد و نیک

ای پیک نامه بر که خبر میبری بدوست      یالیت اگر بجای تو من بودمی رسول

هر که آمد بر خدای قبول      نکند هیچش از خدا مشغول

گر بلندت کسی دهد دشنام      به که ساکن دهد جواب سلام

خفتی و بختنت پراکنده شدیم      برخاستی و بدیدنت زنده شدیم



دلت خوش باد و چشم از بخت روشن	بکام دوستان و رزم دشمن
از بهر دل یکی بدست آوردن	مطبوع نباشد دگری آزدن
بنیکی و بدی آوازه در بسیط جهان	سه کس بر ندر سول و غریب و بازارگان
آلهی عاقبت محمود گردان	بحق صالحان و نیکمردان
هر که با من بدست و باتو نکو	دل منه بر وفای صحبت او
صاحب دل نیک سیرت علامه	گو کفش دریده باش و خلقان جامه
کرم بجای فروماندگان چو نتوانی	مروتست نه چندانکه خود فرومانی
ز خیرت خیر پیش آید بکن چندانکه بتوانی	مکافات بدی کردن نمیگویم تو خود دانی
اگر بریان کند بهرام گوری	نه چون پای ملخ باشد زموری
نداند آنکه در آورد دوستان از پای	که بی خلاف بجنبند دشمنان از جای
این باد و بروت و نخوت اندر بینی	آنروز که از عمل بیفتی بینی
آن کوی که طاقت جوابش داری	گندم نبری بخانه چون جوکاری
مردی نه بقوتست و شمشیر زنی	آنست که جوری که توانی نکنی
بیار سائی و رندی و فسق و مستوری	چو اختیار بدست تو نیست معذوری
چو نفس آرام میگیرد چه در قصری چه در غاری	چو خواب آمد بر تختی چه در پایان دیواری
شمع کز حد بدر بی فروزی	بیم باشد که خانمان سوزی



تو با این لطف دلبندی چرا با ما نمی‌بندی      نقاب از بهر آن باشد که روی زشت بر بندی

نقاب از بهر آن باشد که بر بندند روی زشت      توزیعی بنام ایزد چرا باید که بر بندی

از دست کسی بسته هر روز عطائی      معذور بدارندش یک روز جفائی

ای گرگی نگفتمت که روزی      بیچاره شوی بدست یوزی

کدام قوت و مردانگی و برنائی      که خشم گیری و با نفس خویش برنائی

خدا را در فراخی خوان و در عیش و تن آسائی      نه چون کارت بجان آید خدا از جان و دل خوانی

گاهی کاندر بلامانی خدا خوانی ...      چو بازت عافیت بخشد سر از طاعت بگردانی



## ملحقات

### ۱- قصاید

قرار گاه تو دارالقرار خواهد بود  
مباش غره که نا پایدار خواهد بود  
همه نصیبه میراث خوار خواهد بود  
گرت خزانه و لشکر هزار خواهد بود  
تن تو طعمه هر مور و مار خواهد بود  
دمیده بر سر خاک تو خار خواهد بود  
مگر عمل که ترا باز یار خواهد بود  
بسا پیاده که آنجا سوار خواهد بود  
بسا اسیر که فرمانگزار خواهد بود  
که روز حشر و جزا شرمسار خواهد بود  
که حال بیخبران سخت زار خواهد بود  
بهشت منزل پرهیز کار خواهد بود  
ز حق پرستی بهتر چکار خواهد بود؟  
که سعدی از تو سخن یاد گار خواهد بود  
بذره ذره حالات شمار خواهد بود

ترا ز دست اجل کی فرار خواهد بود  
اگر تو ملک جهان را بدست آوردی  
بمال غره چه باشی؟ که یکدور روزی بعد  
ترا بتخته و تابوت در کشند از تخت  
ترا بکنج لحد سالها ببايد خفت  
اگر تو در چمن روزگار همچو گلی  
نیازمندی یاران نداشت سودی  
بسا سوار که آنجا پیاده خواهد شد  
بسا امیر که آنجا اسیر خواهد شد  
بسا امام ریائی و پیشوای بزرگ  
چرا ز حال قیامت دمی نیندیشی  
بهشت میطلبی، ار گنه پرهیزی؟  
گذر ز باطل و مردانه حق پرستی کن  
بسا ز چاره رفتن که ره روان رفتند  
بقطره قطره حرامت عذاب خواهد بود

### تنبيه و موعظه

وانها که کرده ایم یکایک عیان شود

روزی که زیر خاک تن ما نهان شود



یارب بفضل خویش ببخشای بنده را  
 بیچاره آدمی که اگر خود هزار سال  
 هم عاقبت چو ثوبت رفتن بدو رسد  
 فریاد از آن زمان که تن نازنین ما  
 اصحاب راز واقعه ما خبر کنند  
 و آنکس که مشفقست و دلش مهربان ماست  
 و آنکه که چشم بر رخ ما افکند طبیب  
 گوید فلان شراب طلب کن که سودتست  
 شاید که یک دور روزگرم مانده عمر ما  
 یاران و دوستان همه در فکر عاقبت  
 تا آن زمان که چهره بگردد ز حال خویش  
 و آن رنج در وجود بنوعی اثر کند  
 در ورطه هلاک فتد کشتی وجود  
 آمد شد ملائکه در وقت قبض روح  
 باید که در چشیدن آن جام زهرناک  
 یارب مدد ببخش که ما را در آن زمان  
 ایمان ما ز غارت شیطان نگاه دار  
 فی الجمله روح و جسم زهم متفرق شوند  
 جان اربود پلید شود در زمین فرو  
 آوازه در سرای درافتد که خواجه مرد  
 از یکطرف غلام بگیرد بهای های  
 در یتیم گویهر یک دانه را ز اشک  
 تابوت و پنبه و کفن آرند و مرده شوی  
 آرند نعش تا بلب گور و هر که هست

آن دم که عازم سفر آن جهان شود  
 مهلت بیابد از اجل و کامران شود  
 با صد هزار حسرت از اینجا روان شود  
 بر بستر هوان فتد و ناتوان شود  
 هر دم کسی برسم عیادت روان شود  
 در جستن دوا بیر این و آن شود  
 در حال ما چه فکر کند بد گمان شود  
 ما را بدان امید بسی در زیان شود  
 و آن یکدو روز بر سر سود و زیان شود  
 کاحوال بر چگونگی و حال از چسان شود؟  
 و آن رنگ ارغوانی ما زعفران شود  
 کز لاغری بسان یکی ریسمان شود  
 نیز از عمل بماند و بی بادبان شود  
 چون بنگریم دیده ما خون نشان شود  
 شیرینی شهادت مادر زبان شود  
 قول زبان موافق صدق جنان شود  
 تا از عذاب خشم توجان در امان شود  
 مرغ از قفس بر آید و در آشیان شود  
 و پاك باشد او ز بر آسمان شود  
 و زبم و زیر خانه پر آه و فغان شود  
 و ز یکطرف کنیز بزاری کنان شود  
 جزع دودیده پر ز عقیق یمان شود  
 اوراد ذا کران ز کران تا کران شود  
 بعد از نماز باز سر خانمان شود



هر کس رود بمصلحت و خویش و جسم ما  
 پس منکر و نکیر بپرسند حال ما  
 گر کرده ایم خیر و نماز و خلاف نفس  
 و رجرم و معیصت بود و فسق کار ما  
 یک هفته یا دو هفته کم و بیش صبح و شام  
 حلوا سه چار صحن شب جمعه چند بار  
 و آن همسر عزیز که از عده دست داشت  
 میراث گیر کم خرد آید بجستجوی  
 نامی ز ما بماند و اجزای ما تمام  
 و آنکه که چند سال برین حال بگذرد  
 و آن صورت لطیف شود جمله زیر خاک  
 از خاک گور خانه ما خشته پزند  
 دوران روزگار بما بگذرد بسی  
 تا روز رستخیز که اصناف خلق را  
 حکم خدای عز و جل کائنات را  
 از گفتن و شنیدن و از کرده های بد  
 میزان عدل نصب کنند از برای خلق  
 هر کس نگه کند ببدونیک خویشتن  
 بندند باز بر سر دوزخ پل صراط  
 و آنکس که از صراط بلرزد پای او  
 اشار را حرارت دوزخ کند قبول  
 بس روی همچو ماه زخجلت شود سیاه  
 بس شخص بینوا که ورا از علو قدر  
 بس پیر مستمند که در گلشن مراد

محبوس و مستمند در آن خاکدان شود  
 وین جمله حکمها ز پی امتحان شود  
 آن خاکدان تیره بما گلستان شود  
 آتش در او افتد بلعد هم دخان شود  
 با گریه دوست همدم و همدستان شود  
 بهر ریا بخانه هر گور خوان شود  
 خواهد که باز بسته عقد فلان شود  
 پس گفتگوی بر سر باغ و دکان شود  
 در زیر خاک باغم و حسرت نهان شود  
 آن نام نیز گم شود و بی نشان شود  
 و آن جسم زورمند کفی استخوان شود  
 و آن خاک و خشت دستکش گل گران شود  
 گاهی شود بهار و دگر گه خزان شود  
 تن ها ز بهر عرض قرین روان شود  
 در فصل هر فصله بکلی روان شود  
 در موقف محاسبه یکیک عیان شود  
 یکسر سبک بر آید و یکسر گران شود  
 آنجا یکی غمین و یکی شادمان شود  
 هر کس از و گذشت مقیم چنان شود  
 در خواری و عذاب ابد جاودان شود  
 و احرار را عنایت حق سایبان شود  
 بس قد همچو تیر زهیت کمان شود  
 عشرت سرای جنت اعلی مکان شود  
 بوی بهشت بشنود و نو جوان شود



مسکین اسیر نفس و هوا کاندان مقام  
برگی که از برای مطیعان کشد خدای  
خرم دلی که در حرم آباد امن و عیش  
این کار دولتست نداند کسی یقین  
با صد هزار غصه قرین هوان شود  
عاصی چگونہ در خور آن برگ خوان شود  
حق را بخوان لطف و کرم میهمان شود  
سعدی یقین بجنّت و خلعت چسان شود

## فصیح

ایدل بکام خویش جهانرا تودیده گیر  
بستان و باغ ساخته و اندران بسی  
هر گنج و هر خزانه که شاهان نهاده اند  
با دوستان مشفق و یاران مهربان  
هر بنده که هست بیلغار و هند و روم  
هر ماهر و که هست در ایام روزگار  
هر نعمتی که هست بعالم تو خورده دان  
چون پادشاه عدل ابر تخت سلطنت  
آواز رود و بر بط و نای و سرود و چنگ  
چندین هزار اطمس و زربفت قیمتی  
در آرزوی آب حیاتی تو هر زمان  
تو هم چو عنکبوتی و حال جهان مگس  
گیرم ترا که مال زقارون فزون شود  
روز پسین چسود بجز آه و حسرت  
سعدی تو نیز ازین قفس تنگنای دهر  
دروی هزار سال چونوح آرمیده گیر  
ایوان و قصر سر بفلک بر کشیده گیر  
آن گنج و آن خزانه بچنگ آوریده گیر  
بنشسته و شراب مروق کشیده گیر  
آن بنده را بسیم و زر خود خریده گیر  
آن را بناز در بر خود آرمیده گیر  
هر لذتی که هست سراسر چشیده گیر  
صد جامه حریر بدولت دریده گیر  
وین طنطنه که می شنوی هم شنیده گیر  
پوشیده در تنعم و آنکه دریده گیر  
مانند خضر گرد جهان در دویده گیر  
چون عنکبوت گرد مگس بر تنیده گیر  
عمرت بعمر نوح پیمبر رسیده گیر  
صد بار پشت دست بدندان گزیده گیر  
روزی قفس بریده و مرغش پریده گیر

## ۲ = غزلهای عرفانی

مقصود عاشقان دو عالم لقای تست  
مطلوب طالبان بحقیقت رضای تست



محکوم حکم و حلقه یگوش گدای تست  
 شهری تمام غلغله و ماجرای تست  
 موقوف آستان در کبریای تست  
 قومی هوای عقبی و مارا هوای تست  
 هر جا دلیست بسته مهر و هوای تست  
 جاوید پادشاهی و دایم بقای تست  
 ما را ضمیم هر چه بود رای رای تست  
 امید ما بر حمت بی منتهای تست  
 سعدی امیدوار بلطف و عطای تست

\*

مرد عاشق را نشانی دیگرست  
 زیر هرداری جوانی دیگرست  
 کاین جماعت را نشانی دیگرست  
 شاه را گنج نهانی دیگرست  
 هریکی صاحبقرانی دیگرست

\*

که بامن بخت و دوران هم بکینست  
 جهان گاهی چنان گاهی چنینست  
 کدامین سرو قد نازینست ؟  
 بهر بستان که برگ یاسمینست  
 مده دل گر نگارستان چینست  
 وفایی از کسی جو کو امینست  
 بنزد آنکسی کو راه بینست

هر جا که شهر یاری و سلطان و سرور بست  
 بودم بر آن که عشق تو پنهان کنم ولیک  
 هر جا که پادشاهی و صدی و سرور بست  
 قومی هوای نعمت دنیا همی پزند  
 هر جا سر بست خسته شمشیر عشق تو  
 کس را بقای دایم و عهد قدیم نیست  
 گرمیکشی بلطف و گرمیکشی بقهر  
 امید هر کسی بنیازی و حاجتی است  
 هر کس امیدوار باعمال خویشتن

منزل عشق از جهانی دیگرست  
 بر سر بازار سربازان عشق  
 عقل میگوید که این رمز از کجاست  
 بر دل مسکین هر بیچاره  
 این گدایانی که این دم میزنند

فلک با بخت من دایم بکینست  
 گهم خواند جهان گاهی براند  
 که میداند که خشت هر سرائی  
 ز خاک شاهی روئیده باشد  
 وفائی گر نمی یابی ز یاری  
 وفاداری مجوی از دهر خونخوار  
 ندارد سعدیا دنیا و قیاری



\*

خرقه بردوش و میان بسته بزنا چه سود ؟  
 لاف ایمان زدنش بر سر بازار چه سود ؟  
 سرچوبی مغز بود نغزی دستار چه سود ؟  
 قوت ادویه و ناله بیمار چه سود ؟  
 عمر اگر صرف شود در سر تکرار چه سود ؟  
 چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود ؟

\*

روی در مسجد و دل ساکن خمار چه سود ؟  
 هر که او سجده کند پیش بتان در خلوت ؟  
 دل اگر پاک بود خانه نا پاک چه پاک ؟  
 چون طبیعت نبود قابل تدبیر حکیم  
 قوت حافظه گر راست نیاید در فکر  
 عاشقی راست نیاید بتکبر سعدی

هر بر اهیم بدرگاه تو ادهم نشود  
 ترك و تجرید مشایخ بتو معلم نشود ؟  
 هر کسی در سر اسرار مفهم نشود  
 سالک راه و گزین همه عالم نشود  
 این دو عالم بتو یکجای مسلم نشود  
 شادمان گردد و دیگر بسرغم نشود  
 قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود  
 هر که دردی نکشد لایق مرهم نشود

هر کسی در حرم عشق تو محرم نشود  
 بایزیدی و جنیدیش ببايد تجرید  
 آنچه در سر ضمائر بودش شیخ کبیر  
 تاز دنیا نکند ترك سلاطین جهان  
 ترك دنیا نکنی نعمت عقبی طلبی ؟  
 گر خردمندی از او باش جفائی بیند  
 سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند  
 سعدیا گر بتو در دست بدرمان برسی

### ۳- قطعات

چنان سزد که همه کار عاقلانه کند  
 اگر چه آب حیات است از آن کرانه کند  
 نخست خانه دل وقف این دو گانه کند  
 که زندگی همه بر طبع شادمانه کند  
 که شمع هستی خود در سر زبانه کند  
 بخلق خوش طلب عمر جاودانه کند

کسی که او نظر مهر در زمانه کند  
 هر آنچه خاطر موری ازو بیازارد  
 قناعت است و مروت نشان آزادی  
 چونیک و بد بسر آید جهان همان بهتر  
 زبان ز گفتن و نا گفتنی نگه می دار  
 درین سرای که اول ز آخرش عدم است



زمانه را چو شناسی که چیست عادت او  
بنقد خوش خور و خوش نوش و نام نیک اندوز  
مخور غمی که بفردا چگونه خواهد بود  
اگر چه عالم خاکی نیرزد اندر راه  
ز گوشهٔ بجهان نا کوتر تر نبود (؟)  
کسی که صحبت سعدی طلب کند در دهر  
اگر چه کار عمارت طریق دانش نیست  
بود هر اینه نزدیک عاقلان معذور  
که گر چه مرغ تو کل کند بدانه و آب

\*

جهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم  
مگر که مرد و فادار از جهان گم شد  
زمن می پرس که آخر چه دیدی از دوران  
بدین سحیفهٔ مینا بخامهٔ خورشید  
که ای بدولت ده روز گشته مستظهر  
کسی که تاج زرش بود در صبح بسر  
چو روزگار همی بگذرد روای سعدی

\*

هر چیز کزان نباشد بتر  
شری که بخیر باز گرده  
احوال برادرم شنیدی  
خرمای بطرح داده بودند  
اطفال و کسان و هم رفیقان

روا بود که کسی تکیه بر زمانه کند؟  
که عاقل از پی یک نوش صد بهانه کند  
که چرخ عمر تو ضایع برین ترانه کند  
برای تیر نظر عاقلی نشانه کند (؟)  
که تا وظایف طاعت، از ودانه کند (؟)  
سعادت دو جهانی طلب چرا نه کند  
علی الخصوص کسی کاندترین زمانه کند  
کسی که از پی مسکن اساس خانه کند  
بدست خود ز برای خود آشیانه کند

بمردمی که گر از مردمی اثر دیدم  
وفا ز مردم این عهد اگر دیدم  
هر آنچه دیدم ازین نکته مختصر دیدم  
نبشته یک سخن خوش بآب زر دیدم  
مباش غره که از تو بزرگتر دیدم  
نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم  
که زشت و خوب و بد و نیک در گذرد دیدم

از مصلحتی بدر نباشد  
آن خیر بود که شر نباشد  
فی الجمله ترا خبر نباشد  
جرم بد ازین بتر نباشد  
خرما بخورند و زر نباشند



آنکه چه محصلی فرستی	تر کی که ازو بتر نباشد
چندان بز نندش ای خداوند	کز خانه رهش بدر نباشد
خرمای بطرح اگر ببخشد	از اهل کرم هدر نباشد
تا قوت صبر بود کردیم	دیگر چکنیم اگر نباشد
آئین وفا و مهربانی	در شهر شما مگر نباشد
در فارس چنین نمک ندیدم	در مصر چنین شکر نباشد
هر شب برود ز چشم سعدی	صد قطره که جز گهر نباشد
ما از سر مهر باتو گفتیم	باشد که کسی خبر نباشد

\*

این غزل در تذکره «مرآت الخیال» امیرعلیخان سودی بنام شیخ سعدی است :

بر بود دلم در چمنی سرو روانی	زرین کمری سیمبری موی میانی
خورشید وشی ماه رخی زهره جبینی	یا قوت لپی سنگ دلی تنگ دهانی
عیسی نفسی خضر رهی یوسف عهدی	جم مرتبه تاج وری شاه نشانی
شنگی شکرینی چوشکر درد خلقی	شوخی نمکینی چونمک شور جهانی
جادو فکنی عشوه گری فتنه پرستی	آسیب دلی رنج تنی آفت جانی
بیداد گری کج کلهی عربده جونی	شکر شکنی تیرقدی سخت کمائی
در چشم امل معجزه آب حیاتی	در باب سخن نادره سحر بیانی
بی زلف ورخ ولعل لب او شده سعدی	آهی و سرشکی و غباری و دخانی









درې وړوډې ومډخل آرامگاه (سمدی)



[illegible]

VAL-14 00914

~~1201~~

Date... 12.4.55...

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.





**ALLAMA  
IQBAL LIBRARY**

**UNIVERSITY OF KASHMIR  
HELP TO KEEP THIS BOOK  
FRESH AND CLEAN**



# فهرست نامۀ سعدی

## شامل

فهرست صد دسته از واژه ها و اصطلاح های گلستان  
و بوستان و دیوان

و

فهرست کلیه ترکیب ها و اصطلاح ها و تعبیرها و فعلهای  
مرکب دیوان سعدی با پاره‌یی توضیح‌ها با استخراج و تنظیم

مظاهر مصفا



## فهرست نامه سعدی (۱)

- ۱ - فهرست نام ها و صفت های خدای تعالی
- ۲ - فهرست نام های کسان : طایفه ها ، قبیله ها ، فرقه ها ، خاندان ها ، سلسله ها ، پیامبران ، امامان ، فرشتگان ، لقب ها ، عنوان ها ، کنیت ها ، بتان و ...
- ۳ - فهرست نام جای ها : کشورها ، شهرها ، قریه ها ، دریاها ، رودها ، کوهها ، بهشت و دوزخ و ...
- ۴ - فهرست نام کتابها ، رساله ها ، دیوان ها ، سوره ها ...
- ۵ - فهرست نام ماه ها ، فصل ها ، عیدها ، جشن های ملتی و مذهبی و ...
- ۶ - فهرست نام ستارگان و صورت های فلکی و ...
- ۷ - فهرست نام درختان ، گله ها ، گیاهان ، میوه ها ، سبزی ها ، محصول های گیاهی و ...
- ۸ - فهرست نام پرندگان (واقعی و افسانه ای) و ...
- ۹ - فهرست نام گوهرها ، سنگهای گران بها و پاره یی سنگهای دیگر و ...
- ۱۰ - فهرست عددها ، ترتیبی ، اصلی ، کسری ، توزیعی
- ۱۱ - فهرست نام جانوران : درندگان ، پستانداران ، خزندگان ، حشره ها و ...
- ۱۲ - فهرست نام مذهب ها و مسلک ها و پیروان آنها و پاره یی اصطلاح های مذهبی و ...
- ۱۳ - فهرست نام خوردنی ها ، نوشیدنی ها و بعضی ماده های حیوانی
- ۱۴ - فهرست نام رنگها
- ۱۵ - فهرست نام قمارها و اصطلاح های مربوط بدانها
- ۱۶ - فهرست واحدها و مقیاسها : واحد پول واحد وزن ، واحد طول و ...
- ۱۷ - فهرست نام فلزها
- ۱۸ - فهرست نام پاره یی داروها و بیماریها
- ۱۹ - فهرست نام عطرها و ماده های خوش بوی
- ۲۰ - فهرست نام باد های معروف

---

(۱) این فهرست ها از روی متن کتاب حاضر که وسیله ناشر تهیه و



- ۲۱ - فهرست پاره‌یی صفت‌های شغلی ، حرفه‌یی ، دیوانی ، علمی ، و بعضی دانش‌ها و فن‌ها و حرفه‌ها
- ۲۲ - فهرست اصطلاح‌های موسیقی
- ۲۳ - فهرست نام‌زبانها
- ۲۴ - فهرست پاره‌یی از مضمون‌ها و موضوع‌های شعری
- ۲۵ - فهرست برخی از اصطلاح‌های شعری و ادبی
- ۲۶ - فهرست تعبیرها و صفت‌های مربوط بسعدی
- ۲۷ - فهرست «فلان» و «فلانی»
- ۲۸ - فهرست عبارت‌های عربی : شعرها ، مصراع‌ها ، جمله‌ها ، ترکیب‌ها ، فعل‌ها ، حرف‌ها ، مثل‌های سائر ، آیه‌ها ، حدیث‌ها ، خبرها و ...
- ۲۹ - فهرست نام‌آلت‌ها ، وسیله‌ها ، ظرف‌ها ، پارچه‌ها ، پوشیدنی‌ها ، افزارهای جنگ ، افزارهای موسیقی ، افزارهای بازی‌ها و شکار ، نوشت افزار ، وسیله‌های سفر و حمل و نقل ، افزارهای آهنگران و درودگران و درزیان و ...
- ۳۰ - فهرست تعبیرها ، ترکیب‌های وصفی ، اضافی ، تشبیهی ، استعاری ، اصطلاح‌ها و ترکیب‌ها و نسبت‌های خاص ، فعل‌های مرکب و ...



## فهرست نام ها و صفت های خدای تعالی

آ

۲۹۲-۲۸۱-۲۳۴-۲۲۶-۲۰۰	آفریننده ۲۰۹
۴۴۲-۴۲۶-۳۷۲-۳۷۰-۳۴۳	آموزگار ۷۷۶
۵۰۵-۴۷۵-۴۵۳-۴۵۲-۴۴۵	احد ۶۹۲
۵۸۲-۵۷۷-۵۵۲-۵۳۴-۵۰۸	اعظم ۳۴۱
۶۴۰-۶۳۱-۶۰۵-۵۹۶-۵۹۲	اکبر ۳۴۱
۸۱۶-۷۰۸-۶۹۷-۶۶۱-۶۴۸	الاه ۶۷۸-۳۶۸-۳۳۵-۳۰۶-۱۴۷-۴۹
۷۴۹-۷۳۶-۷۳۲-۷۲۸-۷۱۸	۸۵۹-۸۲۵-۸۱۰-۷۷۶-۷۵۹
۷۶۰-۷۵۹-۷۵۸-۷۵۷-۷۵۶	۸۶۴
۷۶۹-۷۶۷-۷۶۵-۷۶۳-۷۶۱	الله ۲۵-۱۱-۹-۸-۷-۶-۳-۱
۸۰۴-۷۹۷-۷۹۴-۷۷۴-۷۷۳	۴۷-۴۴-۴۲-۳۹-۳۸-۳۰
۸۳۸-۸۱۲-۸۰۶	۷۳-۷۲-۶۸-۶۴-۵۲-۵۰
۱۷۲-۱۱۹-۱۱۲-۳-۲ ایزد	۱۰۵-۱۰۱-۹۶-۸۳-۷۸
۷۲۱-۶۹۸-۶۷۶-۳۴۱-۲۱۵	۱۲۲-۱۲۱-۱۱۸-۱۱۵-۱۰۹
۸۵۸-۷۹۵-۷۹۰-۷۳۰	۱۷۰-۱۴۳-۱۴۱-۱۳۷-۱۲۳

ب

۳۰۴-۱۴۳-۱۱۵-۹۲-۶۳ باری	بار خدا ۷۱۳-۶۸۲-۳۶۰-۳۴۱
۳۰۸	۷۵۴-۷۳۶-۷۰۰-۷۱۷
بخشنده ۲۰۹-۶۹۱	بار خدای ۷۲۷-۷۰۹-۶۹۸-۶۹۷
	۷۸۵-۷۳۳



بی چون ۱۳۹ - ۱۴۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰  
 ۵۹۰ - ۷۳۸ - ۷۹۲ - ۸۲۱  
 بی نیاز ۶۸۸ - ۷۳۸

بدیع ۳۰۵  
 بر فراز نده آسمان ۱۸۲  
 بصیر ۸۰۰  
 بنده نواز ۶۹۷

## پ

۷۲۲ - ۷۳۱ - ۷۵۳ - ۷۷۶ - ۷۸۸  
 ۸۲۹

پادشاه پادشاهان ۷۷۶  
 پروردگار ۶ - ۱۵۴ - ۲۰۶ - ۲۷۲  
 ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۴۱ - ۳۸۳ - ۶۹۲

## ت

تواب ۷۳۸

## ج

جلیل ۶۷۹  
 جلیل الصفات ۲۴۳  
 جهان آفرین ۷ - ۱۰ - ۶۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳  
 ۲۴۳ - ۲۷۱

جان آفرین ۱۷۶ - ۷۵۵  
 جانبخش ۱۸۴  
 جبار ۶۷۹  
 جرم بخشاق ۷۸۸

## ح

۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳  
 ۲۹۴ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۵ - ۳۰۸  
 ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۳۰  
 ۳۳۵ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۶۶ - ۵۱۹  
 ۵۷۷ - ۵۷۹ - ۶۰۴ - ۶۷۹ - ۶۸۶  
 ۶۸۹ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۲۰ - ۷۲۴  
 ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۶ - ۷۳۹ - ۷۴۰

حضرت بیچون ۸۲۱  
 حق ۲ - ۶۰ - ۷۰ - ۸۹ - ۱۰۵ - ۱۱۳  
 ۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۳۶ - ۱۳۹  
 ۱۴۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۹  
 ۱۷۲ - ۱۷۷ - ۱۸۲ - ۱۸۹ - ۱۹۱  
 ۲۰۳ - ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۲۳ - ۲۲۵  
 ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۵



حکیم ۱۴۶ - ۸۰۰

حی ۱۰۰ - ۳۴۱

۷۹۷ - ۷۹۲ ۷۷۹ - ۷۵۳ - ۷۴۱

۸۵۴ - ۸۴۸ - ۸۲۳ - ۸۱۵ - ۸۱۴

۸۶۹ - ۸۶۸ - ۸۶۶ - ۸۶۱ - ۸۵۷

## خ

۸۵۲ - ۸۴۴ - ۸۳۵ - ۸۳۲ - ۸۲۲

۸۶۵ - ۸۶۳ - ۸۶۱ - ۸۵۹ - ۸۵۷ - ۸۵۶

خداوند ۱ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱

۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۱۵ - ۶۲ - ۳۹ - ۳۱

۲۴۰ - ۲۲۷ - ۱۹۹ - ۱۹۱ - ۱۵۵

۳۰۵ - ۲۸۰ - ۲۷۱ - ۲۶۱ - ۲۴۷

۳۸۲ - ۳۶۸ - ۳۳۵ - ۳۳۱ - ۳۱۷

۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۰ - ۵۸۲ - ۵۲۰

۷۷۶ - ۷۴۸ - ۷۳۹ - ۷۱۴ - ۷۰۶

۷۰۸ - ۸۰۰ - ۷۹۹ - ۷۹۵ - ۷۹۳ - ۷۸۶

۸۲۶ - ۸۰۸

خداوندگار ۲ - ۱۴۶ - ۳۸۲ - ۳۳۴ - ۳۳۲

خدای ۱ - ۲۵ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۳ - ۳۶

۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۴ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۸

۱۱۲ - ۷۲ - ۶۲ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲

۱۳۵ - ۱۲۶ - ۱۲۲ - ۱۱۵ - ۱۱۳

۱۷۶ - ۱۶۷ - ۱۵۵ - ۱۵۰ - ۱۴۰

۲۵۷ - ۲۰۷ - ۲۰۳ - ۱۹۱ - ۱۸۰

۳۰۱ - ۲۹۲ - ۲۷۸ - ۲۷۳ - ۲۶۰

۳۶۰ - ۳۳۳ - ۳۲۹ - ۳۱۰ - ۳۰۶

۴۳۷ - ۴۲۶ - ۴۱۲ - ۴۰۴ - ۳۹۰

۵۸۷ - ۵۷۴ - ۵۴۶ - ۵۳۸ - ۵۳۱

۶۸۳ - ۶۶۱ - ۶۵۴ - ۶۴۲ - ۵۹۸

۶۹۸ - ۶۹۶ - ۶۹۱ - ۶۸۸ - ۶۸۶

۷۲۱ - ۷۱۹ - ۷۱۶ - ۷۱۲ - ۷۰۴

۷۳۲ - ۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۷ - ۷۲۳

۷۴۳ - ۷۴۰ - ۷۳۷ - ۷۳۴ - ۷۳۳

۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۱ - ۷۴۸ - ۷۴۵

۸۰۹ - ۷۹۹ - ۷۸۹ - ۷۸۵ - ۷۷۹

۸۳۸ - ۸۳۶ - ۸۳۹ - ۸۲۸ - ۸۲۱

۸۶۹ - ۸۶۸ - ۸۴۷ - ۸۴۰

خالق ۸۰۰

خبیر ۷۹۹ - ۷۴۳

خدا ۴ - ۹ - ۱۲ - ۱۹ - ۲۳ - ۳۰ - ۳۳

۵۶ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۲ - ۳۷

۱۲۳ - ۱۱۹ - ۸۶ - ۶۸ - ۶۲ - ۶۰

۱۴۲ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۲۸ - ۱۲۷

۱۶۵ - ۱۵۹ - ۱۵۷ - ۱۵۴ - ۱۴۹

۱۸۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۶۹ - ۱۶۶

۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۵ - ۲۰۱ - ۱۹۸

۲۴۱ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۱۴

۲۵۶ - ۲۵۴ - ۲۵۲ - ۲۴۴ - ۲۴۳

۲۸۹ - ۲۸۲ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۱

۲۹۸ - ۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۳ - ۲۹۱

۳۱۲ - ۳۰۸ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۲۹۹

۳۳۴ - ۳۳۲ - ۳۲۷ - ۳۱۷ - ۳۱۶

۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۳۶ - ۳۳۵

۳۹۵ - ۳۹۱ - ۳۵۱ - ۳۴۴ - ۳۴۱

۴۵۰ - ۴۲۱ - ۴۱۹ - ۴۱۷ - ۳۹۷

۵۱۷ - ۵۰۵ - ۴۹۸ - ۴۹۶ - ۴۶۴

۵۷۶ - ۵۷۰ - ۵۶۷ - ۵۲۴ - ۵۲۳

۶۲۷ - ۶۱۸ - ۶۰۹ - ۶۰۱ - ۵۸۳

۶۶۹ - ۶۶۶ - ۶۳۳ - ۶۳۱ - ۶۳۰

۶۸۹ - ۶۸۲ - ۶۸۱ - ۶۷۸ - ۶۷۴

۷۱۱ - ۷۰۹ - ۷۰۰ - ۶۹۷ - ۶۹۳

۷۳۶ - ۷۳۱ - ۷۲۵ - ۷۱۵ - ۷۱۲

۷۵۴ - ۷۵۲ - ۷۴۹ - ۷۴۱ - ۷۳۹

۷۸۷ - ۷۸۴ - ۷۸۳ - ۷۷۷ - ۷۷۶

۸۱۴ - ۸۰۷ - ۷۹۶ - ۷۹۵ - ۷۹۰



## د

۲۶۵ ۲۱۹-۲۰۵-۱۹۲-۱۸۲

۳۳۲-۲۶۹

دادار ۸۴۴-۶۹۱-۳۲۹-۳۱۴

دادگر ۶۶۶

داور ۱۸۰-۱۷۸-۱۵۹-۱۵۶

## ر

۷۹۹-۷۸۸-۷۸۷-۷۶۹-۷۵۵

۸۶۲-۸۳۴-۸۲۵-۸۱۴

۸۶۷

رب العالمین ۷۵۵

رحمان ۶۴۷

رحمان رحیم ۶۹۳

رحیم ۷۸۶-۶۹۷-۳۹

روزی ده ۱۱۲

رب ۱۸۵-۱۸۰-۱۴۱-۵۳-۴

۳۴۶-۳۴۴-۳۳۸-۲۶۱-۲۱۹

۵۰۱-۴۷۵-۴۲۱-۴۱۶-۳۸۷

۵۵۵-۵۴۰-۵۳۲-۵۳۱-۵۱۶

۶۷۹-۶۶۸-۶۵۵-۶۳۵-۶۰۵

۷۰۱-۶۸۷-۶۸۶-۶۸۴-۶۸۰

۷۲۰-۷۱۳-۷۰۹-۷۰۷-۷۰۴

۷۳۸-۷۳۴-۷۳۱-۷۲۲-۷۲۱

## س

سمیع ۸۰۰

سقای نیل ۲۶۳

ستار ۷۰۰

ستروپوش ۷۳۸

سرمد ۶۹۲

## ص

صمد ۳۳۷

صانع ۳۴۱

صانع قدیم ۶۹۰

## ع

عظیم ۵

علیم ۸۰۰-۷۹۳

عالم الغیب ۲۵۴-۵۰

عزیز ۳۳۹-۱۴۶



غ

غنی ۳۳۶  
غیب دان ۷۳۸-۲۹۲

غفور ۷۸۶-۳۹

ق

قدیر ۸۰۰  
قدیم ۱۴۷

قادر ۷۷۶-۳۲۵  
قادر کردگار ۳۲۵

ک

۷۱۵-۷۰۸-۶۹۷-۳۳۸-۳۳۴  
۷۹۳-۷۸۸-۷۸۶-۷۷۶-۷۳۸  
۸۰۰-۷۹۹

کردگار ۲۸۰-۲۰۰ ۱۵۶-۱۵۳-۶  
۶۹۱-۶۶۹-۴۷۲-۳۴۶-۳۲۵  
۷۴۸-۷۲۷-۷۰۶  
کریم ۳۳۲-۱۵۱-۱۴۶-۶۲-۱

ل

لطیف ۷۹۹-۷۳۸-۶۹۷-۱۴۶

م

منعم ۷۷۶  
مهیمن غفار ۸۲۷

مسکین نواز ۳۳۴  
معبود ۸۴۲-۶۹۸  
ملك الملك قدیم ۷۹۰

و

ودود ۷۸۶-۶۹۷

ی

۷۲۵-۷۲۴-۷۱۶-۳۲۷

یزدان ۳۱۰-۳۰۱-۲۸۱-۱۸۰



فهرست نام‌های کسان - طایفه‌ها - قبیله‌ها - فرقه‌ها - خاندانها  
 سلسله‌ها - پیامبران - امامان و فرشتگان - لقب‌ها  
 عنوان‌ها - کنیت‌ها و ...

## ت

ابراهیم (ع) ۱۳۳ - ۵۳۴	آدم (ع) ۱۲۲ - ۱۲۶ - ۱۳۹ - ۱۵۰
ابراهیم ادهم ۸۵۰	۲۳۲ - ۳۷۵ - ۴۱۰ - ۴۲۹ - ۴۳۸
ابش بنت سعد ۶۹۲	۴۶۳ - ۴۹۸ - ۵۱۵ - ۶۷۹ - ۶۸۲
ابلیس ۱۱۰ - ۱۶۴ - ۱۸۰ - ۲۰۳ - ۲۲۱	۶۹۴ - ۷۲۸ - ۷۴۷ - ۸۱۳
۲۴۲ - ۲۸۰ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۷۴۲	آزر ۱۲۱ - ۱۳۳ - ۳۵۷ - ۵۹۰ - ۶۶۶
۷۶۹ - ۸۱۶ - ۸۱۹	۷۴۳
ابن خطاب (عمر) ۷۳۷	آصف ۶۹۷
ابن عبدالعزیز ۱۶۹	آغوش (نامی است از نام‌های
ابن عفان (عثمان) ۷۳۷	غلامان ترك و بمعنی پرستار نیز
ابن مقله ۷۲۷ - ۷۲۸	آمده است)
ابن یعقوب ۷۷۳	۱۱۵ - ۳۱۰
ابوالفرج بن جوزی ۴۷	آل آدم ۶۳۳
ابوالفوارس ۸۵	آل حاتم ۲۱۳
ابوبکر ۱۴۹	آل رسول ۱۵۰
ابوبکر بن ابی نصر ۷	آل طی (قبیله حاتم) ۲۱۳
ابوبکر بن سعد ۱۷۰ - ۷۴۴	آل محمد ۶۹۴
ابوبکر بن سعد بن زنگی ۱۵۱ - ۶۹۸	آل یعقوب ۳۳۹
ابوبکر سعد ۲۱۴	ابا هریره (ابوهریره) ۵۲



- ابوبکر سعد بن زنگی ۷۰۳-۷-۳  
 ۷۰۴  
 ابوزید ۲۰۱  
 ابوهریره ۵۲  
 ابی بکر زنگی ۷۵۹  
 ابی بکر بن سعد ۱۵۳  
 ابی بکر بن سعد بن زنگی ۶  
 ابی نصر ۷  
 اتابك ۱۰۰-۴۵۳-۴۸۲-۵۷۰  
 ۶۱۰  
 اتابك ابوبکر بن سعد ۱۷۰  
 اتابك ابوبکر بن سعد زنگی ۷۴۴  
 ۷۵۱  
 اتابك ابی بکر سعد ۱۲۲  
 اتابك اعظم ۷۳۲  
 اتابك سعد بن ابوبکر بن سعد بن  
 زنگی بن مودود ۶۹۸  
 اتابك محمد (پسر ترکان خاتون) ۶۹۲  
 ۷۳۴  
 اتابك مظفر الدین سلجوق شاه ۶۸۳  
 ۶۹۶  
 ۷۳۱  
 احمد (ص) ۶۶۵-۶۹۲  
 احمد (المستعصم بالله) ۷۵۷  
 ادهم (ابراهیم) ۸۷۱  
 اردبیلی ۲۶۸  
 اردشیر بابکان ۶۴  
 ارسلان ۱۱۵  
 ارمنی ۸۵۹  
 اسفندیار ۱۹۲-۷۰۵-۸۱۸  
 اسکندر ۳۸-۱۵۳  
 اسکندر رومی ۳۸  
 اصحاب غار (اصحاب کهف) ۴۷۲  
 اصحاب کهف ۱۴-۷۲-۷۸۹  
 اعرابی ۴۲-۶۹-۱۱۲  
 افراسیاب ۱۹۳-۳۴۵-۵۷۷-۵۱۹  
 ۷۹۴  
 اکدشان (طایفه‌ای از ترک‌کان) ۵۴۵  
 الب ارسلان ۱۸۴  
 المعتصم بالله ۷۵۶  
 امیر ختن ۲۷۹  
 انبیا ۳۲۶-۷۷۶  
 انصار (یاران رسول اکرم در مدینه)  
 ۷۵۴  
 انکیانو ۷۰۵-۷۰۷-۷۱۵-۷۱۶  
 ۷۴۴  
 انکیانه ۷۴۶  
 انوشیروان ۳۶-۷۳۱  
 انوری ۳۴-۶۵۵  
 اولاد البرامک ۷۵۸  
 اولاد فاطمه ۶۸۰  
 اولیاء ۲۳۱  
 اهرمن ۳۰۱-۴۲۳-۷۸۷  
 اهریمن ۷۹۳  
 اهل فریقین (شیعه و سنی) ۴۰۳  
 اهل مصر ۷۲۹  
 ایاز ۸۷-۲۳۱-۴۷۹-۶۲۲-۶۷۱  
 ۶۹۷  
 ایبک ۸۲۷  
 ایلخان ۷۱۹-۷۲۹  
 ایوب (ع) ۶۸۱

## ب

بانوی مصر (زلیخا) ۳۳۱  
 بایزید ۲۴۱-۲۷۴-۸۷۱

بالاحسن علی (ع) ۲۶۱  
 بابای کوهی ۲۷۲



بنی فاطمه ۱۴۹  
 بنی هلال ۵۱  
 بوالحکم ۶۹۰  
 بوبکر بن سعد ۱۵۱  
 بوبکر سعد ۱۶۵ - ۱۷۲ - ۲۱۹ - ۳۱۶  
 ۶۹۶ - ۷۵۱ - ۷۵۵  
 بوبکر سعد زنگی ( فخرالدین )  
 ۷۴۹  
 بوجرهل ۶۹۰  
 بوسعید ۷۸۱  
 بوهریره ۷۲  
 بهرام ( بهرام گور ) ۸۶۴  
 بهرام شه ۲۵۹  
 بهرام صحرا نشین ۲۲۱  
 بهرام گور ۵۲ - ۶۲ - ۲۶۸  
 بهلول ۲۵۹ - ۴۹۷  
 بهمن ۱۹۷  
 بیژن ۳۱۴ - ۵۲۵

بختیار ۲۷۰  
 بدر ( لقب ) ۷۴۷  
 برادران یوسف ۱۳۹  
 برامک ۷۵۸  
 براهیم ( ادهم ) ۸۷۱  
 بزرجمهر ۷ - ۸ - ۳۴  
 بزرگمهر ۳۷  
 بقراط ۳۰۰ - ۸۳۶  
 بگتاش ۷۷  
 بلال ۶۹۴  
 بلعام ( بلعم باعور ) ۳۴۷  
 بنو العباس ۷۵۵ - ۷۵۷  
 بنی آدم ۱۹ - ۵۹ - ۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۴۶  
 ۲۳۲ - ۲۹۲ - ۳۱۱ - ۴۱۰ - ۴۲۹  
 ۴۶۳ - ۶۹۱ - ۷۱۷ - ۷۸۰ - ۸۱۳  
 بنی سعد ۳۴۳  
 بنی طی ( قبیلہ حاتم ) ۲۱۱  
 بنی عباس ۷۵۴  
 بنی عوف ۸۶۰

## پ

پیغمبر ( ص ) ۶۴ - ۱۱۸ - ۲۰۵ - ۲۱۳  
 ۳۰۳ - ۶۸۰ - ۷۴۸  
 پیغمبران ۱۹۹ - ۷۸۵  
 پیغمبر نیک فال ( ابراهیم خلیل ع )  
 ۲۰۰  
 پیمبر ( ص ) ۴۷ - ۱۴۸ - ۲۱۹ - ۳۲۸  
 پیمبران ۸۲۷ - ۸۳۴  
 پیمبر عربی ( ص ) ۸۲۸

پادشاهان عجم ۸۵۶  
 پادشاهان غور ۱۸۴  
 پادشاه یمن ( زمان حاتم طایی ) ۲۱۲  
 پادشاه شام ( زمان سعدی ) ۸۰۱  
 پارسى ۱۵۸  
 پرویز ۳۵۷ - ۸۱۵  
 پنج پیغمبر ( احمدص - داود - عیسی -  
 خضر - موسی ) ۶۶۵

## ت

تاجیک ۱۶۰ - ۴۳۲ - ۶۳۱

تاتار ۶۶ - ۳۶۷ - ۷۴۰



۵۵۴ - ۶۲۱ - ۶۲۵ - ۶۳۱ - ۶۵۹  
 ۸۷۲ - ۷۱۶ - ۶۸۵  
 ۶۸۲ - ۴۶۳ - ۲۹۹ - ۲۸۸ - ۲۱۸ **ترکان**  
 ۷۴۴  
 ۷۳۴ - ۷۳۱ **ترکان خاتون**  
 ۴۳۲ **ترکان یغمائی**  
 ۶۰۱ **ترک شیرازی**  
 ۶۰۱ **ترک خطایی**  
 ۲۸۵ **تکش**  
 ۶۹۶ - ۱۷۱ **تکله**  
 ۷۵۱ **تور**

۲۱۰ - ۱۹۲ - ۱۰۶ - ۷۳ - ۱۱ **تازی**  
 ۷۴۷ - ۵۵۷ - ۳۸۶ - ۲۶۷  
 ۶۹۹ - ۴۳۹ - ۳۱۵ - ۲۶۹ - ۲۱۰ **تتار**  
 ۷۴۴ - ۷۰۷  
 ۵۸۶ - ۳۶۹ - ۲۶۷ - ۶۷ - ۴۶ **تتر**  
 ۸۴۸  
 ۸۲۷ (شستری) **تستری**  
 ۷۴۷ **ترخان**  
 ۳۹۷ - ۳۵۱ - ۳۴۹ - ۳۴۶ - ۳۰۹ **ترک**  
 ۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۰۳ - ۴۶۳ - ۴۱۷

## ث

۷۸۶ - ۶۹۷ **ثمود**

## ج

۸۷۳ - ۸۵۶ - ۸۳۹ - ۷۱۵ - ۷۱۲  
 ۸۲۴ - ۸۱۹ - ۱۶۸ - ۱۴۱ **جمشید**  
 ۲۶۰ **جنبه**  
 ۲۱۱ **جوان مردطی (حاتم)**  
 ۴۷ **جوزی (پدر ابوالفرج)**  
 ۳۰۹ **جیحونیان**

۷۷۰ - ۸۳ **جالینوس**  
 ۷۸۱ - ۶۷۹ - ۲۷۴ - ۴۲ **جبرئیل**  
 ۱۵۰ - ۱۴۹ **جبریل**  
 ۶۹ **جعفری**  
 ۷۳۱ - ۵ **جلالی**  
 ۶۸۹ - ۵۲۵ - ۳۲۳ - ۱۸۴ - ۱۷۱ **جم**

## چ

۷۱۹ **چیپال هند**

۶۶۵ **چاچیان**  
 ۷۱۹ (زمان سعدی) **چیپال سند**



## ح

حسان (پسر ثابت) ۷۲۶  
 حسن هیمندی ۸۴-۸۷  
 حسین علیگانی (شمس الدین) ۶۹۷  
 حانوت (گندم فروش) ۲۰۷  
 حفصه (دختر عمرو و همسر رسول اکرم)  
 ۴۳  
 حوا ۴۹۸-۵۱۵  
 حیدر (علی «ع») ۲۶۱

حاتم ۶۲-۶۸-۷۲-۱۲۰-۲۱۰-۲۱۱  
 ۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۵۷-۲۹۷  
 ۷۱۱-۷۳۱  
 حاتم طایی ۶۲-۶۸-۷۲-۱۲۰  
 ۷۳۱-۶۹۶  
 حبشی ۳۷۳  
 حجاج ۲۹۱-۳۳۵  
 حجاج یوسف ۱۹-۱۸۰

## خ

خضر (ع) ۱۸۵-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۹  
 ۵۵۱-۶۲۷-۶۶۵-۷۲۴-۸۶۹  
 ۸۷۳  
 خضر پیغمبر ۱۸۵  
 خلیفه (زمان سعدی) ۱۴۳  
 خلیل (ع) ۱۴۷-۱۹۹-۲۰۰-۲۳۲  
 ۲۳۷-۳۵۷-۵۱۰-۶۹۴-۷۴۳  
 خنساء ۷۵۶  
 خواجه (رسول اکرم) ۱۱۸-۷۹۵  
 خواجه بلخ ۸۵۵  
 خواجه رسل (رسول اکرم) ۶۷۹  
 خواجه عالم (رسول اکرم) ۴۳-۱۱۵  
 خوارزم شاه ۲۷۶  
 خیل بنی هلال ۵۰

خاقان ۴۰۱-۴۹۲  
 خاقانان چین ۷۵۴  
 خان ۶۵۹-۷۴۷  
 خانان ۸۳۴  
 ختم انبیا (ص) ۶۷۹  
 خداوند شیراز (ابوبکر سعد) ۲۱۹  
 خسرو ۱۵۷-۱۵۸-۳۸۶-۳۹۸  
 ۴۱۱-۴۲۳-۵۲۸-۵۴۸-۵۸۶  
 ۶۴۱-۶۹۳-۸۱۵  
 خسروان عجم ۱۷۱-۱۷۵  
 خسرو پرویز ۵۲۰  
 خسرو زمان (اتابک) ۵۲۸  
 خصیب (نام غلام هارون الرشید)  
 ۳۷

## د

داوود (ع) ۷۵-۹۲-۱۳۷-۳۱۵  
 ۵۵۸-۶۶۵-۶۹۸-۸۲۱-۸۲۳

دارا ۱۶۸-۸۱۹-۸۳۴  
 داماد شعیب (موسی) ۶۶۵



۱۸۶-۲۰۲-۲۲۱-۲۳۲-۲۳۵

۲۳۶-۲۴۰-۲۶۱-۲۷۵-۲۸۵

۲۸۹-۲۹۶-۳۰۱-۳۲۸-۵۶۵

۶۸۲-۷۰۶-۷۰۹-۷۲۱-۷۴۲

۷۴۵-۷۴۹-۷۸۳-۷۹۲-۷۹۴

۷۹۶-۸۰۳

دیوانه مرغزی (؟) ۲۹۳

داود طایی ۲۸۹

دجال ۱۲۰-۷۲۴

دختر حاتم ۲۱۳

دستان ۴۰۹-۵۷۷

دشتی ۶۵۴

دیو (بمعنی متداول و ابلیس) ۷۸-۸۷

۱۱۰-۱۳۰-۱۴۹-۱۶۴-۱۶۶-۱۸۵

## ذ

ذوالنون مصری ۳۳-۲۶۳

## ر

۲۹۹-۶۷۹-۶۸۹-۶۹۴-۷۵۴

۸۱۴

رسول خدای (ص) ۷۰۴

رکن الدین (قاضی) ۶۹۵

روزبهان ۷۰۸

رومی ۷۸۶

رامین ۴۱۰

رستم ۱۴-۱۵۲-۱۹۲-۲۶۵-۲۶۸

۲۸۴-۲۸۵-۴۰۹-۵۷۷-۷۰۵

۷۱۶-۵۴۵-۷۹۴

رستم دستان ۴۰۹-۵۷۷

رسول (ص) ۶۴-۱۵۰-۲۱۳-۲۴۵

## ز

۷۱۸-۷۴۴-۷۸۶

زنگی بن مودود ۶۹۸

زوزن ۲۹

زید ۹۶-۲۳۴-۲۷۱-۲۷۳-۶۲۷

۷۵۸-۸۳۲-۸۵۲

زینب (دختر جحش همسر رسول اکرم)

۴۳

زال ۱۴-۱۵۲-۷۴۵

زلیخا ۳۳۱-۳۴۳-۴۳۸-۵۴۱-۵۷۳

۶۸۵

زمخشری ۹۶

زنگی ۳-۶-۷-۱۵۱-۱۵۳-۱۷۰

۲۳۴-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴

زنگی (مقابل رومی) ۱۰۰-۵۵۶



## س

۲۳۹-۲۴۴-۲۴۶-۲۴۹-۲۵۵	سالار عادل ( : عمر ) ۲۶۲
۲۵۸-۲۶۰-۲۶۴-۲۷۲-۲۷۴	سام ۲۶۸-۲۸۴-۸۱۹
۲۸۳-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۵	سامری ۵۱۱-۵۸۴-۷۴۳
۲۹۷-۳۰۰-۳۰۴-۳۰۹-۳۱۳	سبکتکین ( پدر محمود ) ۱۱
۳۳۰-۳۳۳-۳۴۱ ( و تا صفحه ۶۷۳ )	سبکتکین ( محمود ، تسمیه پسر بنام پدر ) ۶۲۲
۶۸۱-۶۸۲-۶۸۴ ( در همه صفحه ها )	سحبان ۷۲۴
۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۹۰-۶۹۶ ( همه صفحه ها )	سحبان وائل ۸۳
۷۰۳-۷۰۰-۶۹۹-۶۹۸	سعد ۱۶۵-۱۷۷-۲۱۴-۲۱۹-۴۷۵
۷۰۴-۷۰۷-۷۰۸-۷۱۱-۷۱۳	۷۴۹-۷۹۲
۷۱۵-۷۱۶-۷۱۸-۷۲۰-۷۲۳	سعد ابوبکر ۷۵۴-۶۹۲
۷۳۱-۷۳۲-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸	سعد ایوب بکر سعد زنگی ۷۵۱-۳۹۸
۷۴۳-۷۴۴-۷۴۶-۷۵۱-۷۵۹	سعد ابوبکر سعد بن زنگی ۷۵۲
۷۶۲-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۸-۷۷۰	۶۹۹
۷۷۵ ( همه صفحه ها ) تا ۸۰۳	سعد بن ابوبکر ۶۹۸-۷۴۷-۷۵۲
۸۰۶-۸۰۸-۸۱۱-۸۲۵-۸۲۸	سعد بن ابی بکر ۶۸۴
۸۳۵-۸۵۰-۸۵۴-۸۵۹-۸۶۶	سعد بن ابی بکر بن سعد ۱۵۳
۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳	سعد بن زنگی ۶-۷-۱۵۱-۶۹۸
سعدی شیرازی ۵۶۱	۷۵۲
سکندر ۱۳۵-۱۹۷-۳۲۶-۵۴۲-۵۶۴	سعد بن الاتابك ۶
۷۴۳-۷۴۴-۸۰۸	سعد بوبکر ۱۵۳-۷۴۷-۷۴۸
سلجوق شاه پسر سلغر ۷۱۶	سعد زنگی ۱۵۳-۳۹۸-۶۹۲
سلجوق شاه سلغر شاه ۷۱۷-۷۳۲	۷۵۱
سلطان روس ( زمان سعدی ) ۷۱۹	سعدی ۳-۵-۸-۶۲-۷۱-۷۳-۸۲-۹۰
سلطان روم ( زمان سعدی ) ۱۷۱-۲۱۰	۹۶-۱۰۲-۱۰۷-۱۱۷-۱۴۳-۱۴۸
۷۱۹	۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴
سلطان شام ۱۷۸	۱۵۵-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۵-۱۷۸
سلغر ۷۳۲-۷۳۴	۱۸۲-۱۸۸-۱۹۰-۲۰۱-۲۱۴
سلغریان ۷۱۹	۲۱۸-۲۲۱-۲۲۷-۲۳۳-۲۳۴
سلمی ۷۶۶	



سپهرل تستری ۸۲۷	سلیمان (ع) ۳-۶-۱۲۲-۱۸۲-۲۶۱
سیاوش ۷۵۰	۳۴۱-۴۳۸-۷-۴۵-۶۹۲
سیستانی ۲۹۳	۶۹۸-۷۰۸-۷۱۵-۷۵۱-۷۸۱
سید (رسول اکرم) ۱۵۱	۷۱۷-۸۴۸
سید سادات عالم (رسول اکرم) ۷۷۶	سنقر ۸۲۷
سید مرسل ۶۱۰	سواع (نام بتی است) ۷۹۳
	سهراب ۷۳۷

## ش

شیخ اجل ( : ابو الفرج بن جوزی )	شاپور ۱۵۸
۴۸	شاعران شیرازی ۶۰۰
شیخ کبیر ۷۰۸	شاه ختن ۲۷۹
شیرازی ۶۵۴	شاه غزنین ( محمود غزنوی ) ۲۳۱
شیرازیان ۷۵۲	شاه مردان ( علی ع ) ۲۶۲
شیر خدای ( علی ع ) ۶۸۰	شبللی ۲۰۷-۸۳۸
شیرویه ( پسر خسرو ) ۱۵۷	شرقیان ۱۹۷
شیرین ۲۳۸-۳۵۵-۳۵۷-۳۶۶-۳۶۸	شعیب (ع) ۶۶۵
۳۸۲-۳۸۶-۳۹۳-۳۹۸-۴۰۹	شغاد ( برادر رستم ) ۲۶۵
۴۱۰-۴۱۱-۴۲۳-۴۲۵-۴۶۰	شگر ۶۹۳
۵۰۶-۵۲۰-۵۲۸-۵۳۰-۵۴۸	شمس الدین ؟
۵۴۹-۵۵۹-۵۷۰-۵۸۲-۵۸۶	شمس الدین حسین علکانی ۶۹۷-۷۲۲
۶۲۳-۶۳۱-۶۳۳-۶۴۱-۶۵۷	۷۲۷
۶۶۲-۶۹۳-۷۵۱-۷۸۴	شمس الدین محمد ( جوینی ) ۷۰۱-۷۰۷
شیطان ۱۳۴-۳۳۵-۵۲۶-۶۴۷-۷۲۲	شهریار عجم ۱۸۲
۷۲۴-۷۷۶-۷۹۳-۸۴۹-۸۶۷	شهیدان کربلا ۶۸۰

## ص

صاحب دیوان ایلخان ۸۱۴-۸۲۴-۸۲۶-۸۳۷	صاحب دیوان ۲۳-۵۰۷-۶۰۱-۶۹۵
صاحب رسول ( : عمر ) ۶۷۶	۷۰۱-۷۰۴-۷۱۱-۷۱۹-۷۲۶
	۷۲۸-۷۲۹-۷۷۴-۸۰۷-۸۰۸



صدیق ( : ابوبکر ) ۶۷۹

صالح (ع) ۱۲۰  
صدر خجند ۱۹۹

## ض

۸۵۶ - ۸۲۴ - ۷۱۷ - ۶۳۹ - ۶۰۶

ضحاك ۱۶ - ۱۷۱ - ۳۵۴ - ۴۰۳ - ۵۵۷

## ط

طایی ( داود طایی ) ۲۹۰

طغرل ۳۰۹

طایی ۶۲ - ۶۸ - ۷۲ - ۱۲۰ - ۲۸۹  
۷۳۱ - ۶۹۶

## ع

عزاریل ۱۴۷

عزی ( نام بت ) ۱۴۹ - ۷۹۳

عزیز ( عزیز مصر ) ۱۸۳ - ۱۶۱

عزیز مصر ۶۳ - ۴۸۶ - ۷۳۲

عضد ؟ ۲۸۷

علاءالدوله ( صاحب دیوان ) ۶۹۶

علاءالدین جوینی ۷۱۰

علاء الدین عظاملك جوینی ۶۸۲

۷۲۳ - ۶۹۵

علوی ۳۴

علی (ع) ۵ - ۱۴۹ - ۲۰۳ - ۲۶۱

۶۷۹

علی خان سودی ۸۷۳

عمر ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۲۶۲ - ۲۸۲ - ۶۷۹

۷۲۴

عاد ۶۹۷ - ۷۸۶

عبد العزیز ۱۶۹

عبد القادر گیلانی ۳۹

عثمان ۱۴۹ - ۶۷۹

عجم ۱۶ - ۱۷ - ۶۴ - ۱۰۳ - ۱۷۱

۱۷۵ - ۱۸۲ - ۲۸۰ - ۵۲۸ - ۶۹۹

۷۱۵ - ۷۱۷ - ۷۴۳ - ۸۵۶

عذرا ۳۴۳ - ۳۶۶ - ۴۱۰ - ۴۵۷ - ۴۶۸

۴۷۴ - ۶۱۷ - ۶۷۱ - ۷۳۶

عرب ۱۲ - ۱۸ - ۳۰ - ۴۲ - ۵۱ - ۶۴

۶۸ - ۶۹ - ۷۸ - ۹۳ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹

۱۱۸ - ۱۲۳ - ۲۳۶ - ۲۵۴ - ۳۰۹

۳۵۹ - ۵۲۸ - ۵۸۷ - ۷۱۷ - ۸۲۷

۸۲۸ - ۸۶۰

عزالدین احمد بن یوسف ۷۵۰



عنق ۶۹۷  
عوج ۶۹۷ - ۲۱۹  
عیسی (ع) ۲۷۶ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۱۰۸  
۷۸۰ - ۶۹۴ - ۶۹۱ - ۶۱۶ - ۴۵۳

۸۷۳  
عمرو ۲۷۱ - ۲۳۴ - ۹۶  
عمرو لیث ۷۵۸ - ۶۲۷ - ۲۷۳ - ۲۹  
۸۵۲ - ۸۳۲

## غ

غوٹ ۷۵۵

## ف

۵۵۹ - ۵۴۸ - ۵۳۰ - ۵۲۸ - ۵۲۰  
۶۵۷ - ۶۳۱ - ۶۲۳ - ۵۸۲ - ۵۷۰  
۷۵۱ - ۶۷۰ - ۶۶۲  
فریدون ۱۵۲ - ۱۲۴ - ۶۸ - ۱۶ - ۱۰  
۲۹۴ - ۲۸۰ - ۲۶۶ - ۱۹۷ - ۱۷۱  
۸۰۸ - ۷۱۶ - ۷۱۵  
فلاطون ۴۸۹ - ۶۹  
فیلسوفان یونان ۱۰۳  
فیلسوفان یونان و روم ۲۷۰

فاطمه (ع) ۶۸۰ - ۱۴۹  
فخرالدین ابوبکر ۷۴۹  
فخرالدین المنجم ۷۶۱  
فردوسی ۲۰۷  
فرزندان عم مصطفی (ص) ۷۵۴  
فرعون ۶۸۱ - ۳۰۱ - ۱۳۵ - ۷۲ - ۶۳  
۸۳۴ - ۷۹۳ - ۷۸۶ - ۷۸۵ - ۷۸۱  
فرنگی ۷۴۴ - ۳۹۷  
فرہاد ۴۱۰ - ۳۸۲ - ۳۶۸ - ۳۶۶ - ۲۳۸  
۵۰۶ - ۴۶۰ - ۴۳۱ - ۴۲۵ - ۴۲۳

## ق

قباد ۷۵۱  
قزل ( قزل ارسلان ) ۱۸۳  
قزل ارسلان ۱۸۳ - ۱۵۴  
قنطوراء ( نام کنیز حضرت ابراهیم )  
و گویند ترکان از نسل اویند ( ۷۵۸ )  
قیصران ۸۳۴  
قیصران روم ۷۵۴  
قیس بنی عامر ۵۴۰

قاآن ۵۱۶ - ۳۴۵  
قارون ۱۸۴ - ۱۷۷ - ۱۴۸ - ۱۲۳ - ۲۶  
۶۹۱ - ۵۰۹ - ۴۵۶ - ۲۹۷ - ۲۸۱  
۸۲۳ - ۸۱۱ - ۷۳۷ - ۶۹۷ - ۶۹۴  
۸۶۹ - ۸۳۹  
قاضی رکن الدین ۶۹۴  
قاضی ہمدان ۹۹



## ک

کسری ۳۷-۱۴۹-۱۸۴-۷۵۹-۸۱۹  
 کلیم ( موسی ع ) ۱۴۹-۲۵۳  
 کیان ۷۳-۱۶۸-۷۱۶-۷۵۳  
 کیخسرو ۳۱-۶۷۸-۷۱۵-۷۵۱  
 ۸۲۸

کازرونی ۶۵۴  
 کرد ۲۶۸-۲۶۹-۲۸۰  
 کروی ۸۷  
 کروییان ۱۴۷

## گ

گرمین ۱۹۴

## ل

لیلی ۹۸-۱۰۲-۱۳۸-۲۳۱-۳۴۴  
 ۳۴۶-۳۵۹-۳۶۱-۳۶۵-۳۷۴  
 ۳۷۹-۳۸۲-۴۱۰-۴۳۳-۴۴۲  
 ۴۵۲-۴۵۶-۴۶۴-۴۶۷-۴۷۹  
 ۴۹۵-۴۹۶-۵۲۰-۵۲۵-۵۲۸-۵۳۹  
 ۵۵۴-۵۵۹-۵۶۳-۶۱۵-۶۲۰  
 ۶۴۵-۶۵۲-۶۶۴-۶۷۱

لات ( : نام بت ) ۱۴۹-۷۹۳  
 لر ۶۵۴  
 لقمان ۸-۴۷-۴۹-۶۳-۱۳۷-۲۵۹  
 ۳۱۹  
 لوط ۱۴  
 لیث ۲۹

## م

۳۷۹-۳۸۲-۴۱۰-۴۳۳-۴۴۲  
 ۴۵۲-۴۵۴-۴۵۶-۴۶۴-۴۶۷  
 ۴۷۹-۴۹۵-۴۹۶-۵۲۰-۵۲۵  
 ۵۲۸-۵۳۹-۵۵۴-۵۵۹-۵۶۳  
 ۵۷۷-۵۹۵-۶۱۵-۶۲۰-۶۴۵

مامون ۱۸۸-۱۸۷  
 مانی ۵۵۹  
 مجنون ۹۸-۱۰۲-۱۳۸-۲۳۰-۳۴۴  
 ۳۴۶-۳۵۹-۳۶۱-۳۶۵-۳۷۴



مصطفی (ص) ۵۲ - ۶۴ - ۱۴۸ - ۲۱۹

۲۴۴ - ۶۷۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۵

۷۲۶ - ۷۵۴ - ۷۷۶ - ۸۵۲

مظفرالدین سلجوقشاه ۶۹۶

معن زائده ۶۹۶

مغان ۳۴۹

ملك الموت (عزرائیل) ۷۳۷ - ۷۷۷  
۸۴۶

ملك (لقب) ۷۴۷

ملك زوزن ۲۹

ملك روم (زمان سعدی) ۸۰۱

ملك صالح (پادشاهشام) ۲۵۴

منات (نام بت) ۳۱۳ - ۷۹۳

منكر ۸۶۸

مودود (پدر زنگی) ۶۹۸

موسوی ۷۴۳

موسی (ع) ۶۸ - ۱۲۳ - ۱۳۵ - ۲۳۲

۲۸۲ - ۳۴۹ - ۵۱۵ - ۵۸۴ - ۶۹۴

۷۸۱ - ۷۹۳

موسی عمران (ع) ۶۹۷ - ۷۸۱

مهاجر (یاران رسول اکرم در مکه)

۷۵۴

میان (لقب و عنوانی است چون خواجه

و آقا برای تعظیم گویا در هندوستان

رایج بوده است) ۲۴۷

میکائیل ۴۳

۶۵۲ - ۶۶۴ - ۶۷۱

مجنون لیلی ۱۰۲

محمد (ص) ۶۵۹ - ۶۹۰ - ۶۹۴

۷۳۴ - ۷۵۴ - ۷۵۷ - ۷۷۶

محمد (پسر سعد بوبکر) ۷۴۹

محمد بن محمد بن محمد ۷۷۴

محمد خوارزم شاه ۹۶

محمد غزالی ۱۳۷

محمد مختار (ص) ۸۲۸

محمد مصطفی (ص) ۱

محمود (غزنوی) ۸۴ - ۸۷ - ۲۳۱

۴۷۹ - ۶۷۱ - ۶۹۸

محمود سبکتکین ۱۱

مدفون یثرب (رسول اکرم ص) ۳۳۵

مرتضی (ع) ۶۸

مرغزی ۲۹۳

مریم ۶۳۳ - ۶۹۸

مستعربان بغداد ۹۳

مستعصم ۷۵۴

مستعصم بالله ۷۵۷

مسیح (ع) ۲۴۳

مسیحا (ع) ۴۵۹ - ۷۲۴

مشایخ ۸۷۱

معروف (کرخی) ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۸۳۸

مغربی ۶۳

مغل ۵۰۴ - ۸۶۱

## ن

نبی محترم (رسول اکرم) ۱۱۰

نامبردار طی (حانم) ۱۲۱۳



نوح (ع) ۲ - ۶۹۴ - ۷۶۲ - ۷۹۰

۸۶۹

نورالدین بن صیاد ۷۶۰

نوشیروان ۲۶ - ۳۴ - ۱۵۶ - ۷۴۵

۸۳۴

نوشینروان ۱۱ - ۲۶ - ۱۵۱ - ۷۳۱

نریمان ۸۱۹

نصرانی ۳۴

نکیر ۲۲۲ - ۸۶۸

نمرود ۲۳۴

نوئین اعظم ( انکیانو ) ۷۰۷ - ۷۱۶

۷۴۶

## و

ویس ۴۱۰

وامق ۳۴۳ - ۳۶۶ - ۴۱۰ - ۴۵۷

۴۶۸ - ۴۷۴ - ۶۱۷ - ۶۷۱ - ۷۳۶

## ه

هرمز ۱۷ - ۱۵۶

همسر لوط ۱۴

هندو ۱۱۶ - ۳۰۹ - ۳۴۹ - ۳۸۸

۴۳۹ - ۴۴۶ - ۵۰۳ - ۵۱۷ - ۵۵۶

۵۵۷ - ۶۲۳ - ۶۲۴

هاروت ۴۴۶ - ۷۴۱ - ۷۴۴ - ۷۷۲

هارون ۳۵

هارون الرشید ۳۵ - ۳۷

هامان ۶۳ - ۷۹۹ - ۸۳۴

## ی

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۹ - ۳۶۰ - ۳۹۱

۴۱۷ - ۴۲۲ - ۴۴۷ - ۴۳۹ - ۴۵۳

۴۵۷ - ۴۵۹ - ۵۵۹ - ۵۷۱ - ۶۲۶

۶۸۵ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۸۰۳

یمانی ۴۷۲

یوسف ( پدر حجاج ) ۱۹ - ۱۸۰

یاجوج ۱۵۲ - ۱۹۳ - ۷۴۴

یحیی (ع) ۱۸

یزدگرد ۸۳۴

یعقوب (ع) ۲۲۴ - ۳۳۹ - ۴۳۵ - ۴۶۸

۷۷۳

یغما ( نگاه کن بینما در فهرست جای ها )

۱۴۶ - ۲۰۲ - ۲۳۱ - ۲۷۹ - ۳۰۰



۷۳۲ - ۷۲۹ - ۷۲۴ - ۶۹۸ - ۶۸۵

۸۷۳ - ۸۴۸ - ۸۳۸ - ۷۵۹

یوسف صدیق (ع) ۱۳۴ - ۴۲۹ - ۷۴۰

یوسف مصری ۱۶۹

یونس (ع) ۱۳ - ۱۳۹ - ۳۲۳ - ۳۳۳

۷۵۷ - ۸۵۹

یهود

یوسف (ع) ۳۸ - ۸۷ - ۹۲ - ۱۳۴

۱۳۹ - ۱۶۱ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۳۲۷

۳۲۳ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۹ - ۳۶۷

۴۰۱ - ۴۰۴ - ۴۲۹ - ۴۳۲ - ۴۳۳

۴۳۸ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۸۶ - ۵۲۶

۵۳۷ - ۵۴۱ - ۵۴۴ - ۵۵۹ - ۵۶۳

۵۶۶ - ۵۷۳ - ۶۰۴ - ۶۶۹ - ۶۸۳



# فهرست نام جای ها (کشورها، شهرها، قریه‌ها، دریاها رودها، کوهها و ...)

## الف

اعراف ۱۷	احد ۴۷۲
الله اکبر شیراز	اردبیل ۲۶۸
الوند ۸ - ۱۸۳ - ۳۶۸ - ۶۳۰ - ۶۷۴	ارم ۶۲۹ - ۷۲۸
ایران ۱۶۸	ارمن ۸۵۹
ایوان کسری ۱۴۹	اسکندریه ۶۷ - ۷۱
	اصطخر فارس ۸۵

## ب

بدخش ۸۵۴	بابل ۳۷۴ - ۴۴۶ - ۴۷۶ - ۶۳۹ - ۷۱۰
بدخشان ۱۳۰ - ۱۶۰ - ۸۴۸	۷۷۲ - ۷۵۹
بصره ۳۴ - ۶۹ - ۲۷۷ - ۴۰۹	باغ پیروزی (۴) ۶۹۴
بطحا ۷۵۴	باغ فردوس ۴۷۰
بعلبك ۴۳	باغ فیروزی (۴) ۷۵۲
بغداد ۱۹ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۷ - ۹۳	بحر قلزم ۴۸۸



۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۷۶ - ۵۶۸ - ۵۵۷  
 ۵۹۱ - ۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۸۰ - ۵۷۹  
 ۶۰۳ - ۵۹۹ - ۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۹۵  
 ۶۵۳ - ۶۴۲ - ۶۱۹ - ۶۱۱ - ۶۰۵  
 ۷۰۷ - ۷۰۰ - ۶۹۵ - ۶۸۲ - ۶۵۶  
 ۷۳۹ - ۷۲۸ - ۷۱۹ - ۷۱۶ - ۷۰۸  
 ۷۷۸ - ۷۵۴ - ۷۴۳ - ۷۳۹ - ۷۳۳  
 ۸۳۰ - ۸۱۰ - ۷۹۵ - ۷۹۰ - ۷۸۳

۷۶۸ - ۸۶۶

بیابان فید ۳۲۱

بیابان مکه ۴۴

بیت الحرام ۱۴۹

بیت المقدس ۲۲۲

بوستون ۳۹۳ - ۴۶۰ - ۵۴۸

بیلقان ۱۲۷

۵۰۷ - ۴۰۹ - ۱۷۵ - ۱۴۳ - ۱۰۲  
 ۷۵۸ - ۷۵۶ - ۷۵۲ - ۷۳۹ - ۶۸۹

بلخ ۸۵۵ - ۹۴

بلخ بامیان ۱۱۵

بلغار ۸۶۹

برهشت ۱۰۵ - ۹۴ - ۸۹ - ۶۴ - ۴۵ - ۱۷ - ۹

۱۵۴ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۸ - ۱۱۶ - ۱۱۵

۲۴۳ - ۲۳۰ - ۲۲۷ - ۲۱۰ - ۱۹۱ - ۱۶۵

۲۹۵ - ۲۷۲ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۴۹ - ۲۴۷

۳۶۳ - ۳۳۸ - ۳۲۹ - ۳۰۶ - ۲۹۹

۳۷۷ - ۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۲ - ۳۷۰

۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۸۴ - ۳۸۳ - ۳۸۰

۴۴۵ - ۴۳۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵ - ۴۱۴

۴۷۶ - ۴۷۵ - ۴۶۸ - ۴۵۸ - ۴۵۳

۵۳۱ - ۵۲۹ - ۵۲۱ - ۵۱۵ - ۴۸۷

۵۵۵ - ۵۴۵ - ۵۴۴ - ۵۴۱ - ۵۳۲

## پ

۵۰۴ - ۴۵۸ - ۴۵۳ - ۴۳۵ - ۴۲۷  
 ۷۱۷ - ۷۰۷ - ۶۹۷ - ۵۷۱ - ۵۶۴  
 ۸۴۷ - ۷۴۶ - ۷۲۰

پارس ۱۰۳ - ۹۶ - ۸۰ - ۷۱ - ۴  
 ۴۱۷ - ۴۰۹ - ۴۰۴ - ۳۵۰ - ۱۷۰

## ت

ترك ۱۶۰  
 تركستان ۵۵۷ - ۷۱ - ۴۲  
 تستر ۸۲۷  
 تور ۱۶۸

تاتار ۷۲۰  
 تبریز ۲۵۷  
 تبار ۶۴۲ - ۵۹۵ - ۵۵۰  
 تربت یحیی ۱۸



## ج

جنت (جند) ۲۴۳ - ۴۷۸ - ۵۰۱  
 ۵۲۰ - ۵۳۱ - ۵۶۳ - ۶۷۲ - ۶۷۸  
 ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۷۰ - ۷۹۷ -  
 ۸۶۸ - ۸۶۹  
 جنت فردوس ۴۶۹ - ۴۷۵ - ۵۷۳  
 ۶۹۴  
 جهرنم ۳۷۵ - ۷۱۶  
 جیحون ۳۰۹ - ۳۲۰ - ۳۲۴ - ۳۷۹  
 ۵۰۴ - ۵۱۸ - ۶۵۵ - ۸۲۸ - ۸۳۲

جامع بعلبك ۴۳  
 جامع دمشق ۱۸ - ۴۳ - ۱۰۳  
 جامع کاشغر ۹۶  
 جامع کوفه ۷۰  
 جحیم ۷۶۷  
 جزیره کیش ۷۱  
 جسر بغداد ۶۷  
 جندان ۸۶۸

## چ

۳۹۸ - ۴۱۹ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۹۵  
 ۵۱۷ - ۵۳۲ - ۵۵۰ - ۵۵۵ - ۵۸۴  
 ۶۱۷ - ۶۳۰ - ۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۸۲  
 ۷۲۸ - ۷۳۰ - ۷۵۴ - ۸۷۰

چاچ ۶۶۵  
 چگل ۳۰۰ - ۳۱۳ - ۴۵۵ - ۵۳۶  
 ۷۱۰  
 چین ۷ - ۳۷ - ۵۷ - ۷۱ - ۱۲۹ - ۱۴۲  
 ۱۶۷ - ۳۰۰ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۵۴

## ح

۴۸۱  
 حلب ۵۳ - ۶۳ - ۷۱  
 حله ۲۱۷ - ۳۵۲  
 حنین ۷۲۸

حبش ۲۵۳ - ۳۳۲ - ۳۷۳ - ۴۳۲  
 ۶۶۲  
 حجاز (حجیز) ۲۰ - ۳۴ - ۴۶ - ۴۸ - ۵۱  
 ۹۷ - ۱۳۲ - ۲۰۳ - ۲۷۷ - ۳۱۶

## خ

خراسان ۱۱ - ۴۸ - ۶۵ - ۴۱۷  
 ۴۳۵ - ۵۶۴ - ۷۵۸  
 خلد ۲۱۹ - ۲۴۳ - ۳۸۱ - ۵۶۴ - ۶۸۵  
 ۸۶۹  
 خلخ ۶۸۵  
 خندق طرابلس ۵۳  
 خوارزم ۹۶  
 خوزستان ۷۲۶  
 خیبر ۶۸۰

خاک شیراز ۴۵۳ - ۵۱۸ - ۵۴۱ - ۵۵۵  
 ۷۸۲ - ۸۳۷  
 خاک مشرق ۱۲۹  
 خاک مغرب ۲۳۲  
 ختا (خطا) ۹۶ - ۴۰۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲  
 ۵۱۶ - ۵۶۶ - ۶۰۱ - ۶۱۳ - ۶۶۶  
 ۷۰۷  
 ختن ۱۵۱ - ۲۷۹ - ۳۷۷ - ۳۹۸ - ۵۴۱  
 ۵۵۵ - ۵۸۴ - ۶۱۳  
 خجند ۱۹۹



## د

دشت صنعا ۲۶۰	دامغان ۳۳۲
دمشق ۱۷۴ - ۱۰۳ - ۵۳ - ۴۳ - ۱۸	دجله ۱۶۳ - ۱۴۳ - ۱۳۵ - ۱۱۰ - ۷۳
دوزخ ۹۴ - ۶۴ - ۵۳ - ۴۵ - ۱۷	۳۶۹ - ۳۰۹ - ۳۰۱ - ۲۳۲ - ۲۲۱
۲۲۷ - ۲۲۱ - ۱۸۵ - ۱۲۹ - ۱۱۵	۷۵۲ - ۷۲۶ - ۶۸۹ - ۶۸۸ - ۴۸۳
۲۶۰ - ۲۵۴ - ۲۴۹ - ۲۴۳ - ۲۳۰	۸۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۵۴
۴۱۲ - ۳۳۸ - ۲۹۱ - ۲۷۶ - ۲۷۳	در بند روم ۲۴۰
۵۲۰ - ۴۷۸ - ۴۵۳ - ۴۲۱ - ۴۱۵	دروازه سیستان ۲۹۳
۶۰۳ - ۵۷۵ - ۵۷۳ - ۵۴۴ - ۵۳۱	دریای اعظم ۱۰۲
۷۴۲ - ۶۸۸ - ۶۷۲ - ۶۵۶ - ۶۱۱	دریای عمان ۱۶۰
۷۹۶ - ۷۹۵ - ۷۹۰ - ۷۸۶ - ۷۸۳	دریای مشرق ۵۰۰
۸۶۸ - ۸۰۹	دریای مغرب ۴۳ - ۷۲ - ۵۰۰ و
دیاربکر ۱۰۵	جای دیگر
دیار عرب ۸۲۷ - ۷۱۷ - ۶۴ - ۴۲	دریای نیل ۲۸
دیار مغرب ۱۰۹	دریای هفتگانه ۱۰۸
دیلیم ۷۱۶	دشت (؟) ۶۵۴

## ر

۲۱۴ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۱۷۱	رضوان ۵۲۱ - ۴۳۸ - ۴۳۷ - ۳۹۹
۵۳۲ - ۴۹۵ - ۴۰۹ - ۲۷۰ - ۲۴۰	۷۲۴ - ۵۷۳ - ۵۶۴ - ۵۳۴
۷۵۴ - ۷۱۹ - ۷۰۴ - ۶۶۵ - ۶۵۹	رود دجله ۴۸۳
۸۶۹ - ۸۰۱	روس ۷۱۹
ری ۸۱۳	روم ۱۶۰ - ۱۵۸ - ۱۵۰ - ۷۱ - ۳۸

## ز

زاولستان	زروند ( نام موضعی ست بی آب در راه )
مکه ( ۶۹۸ )	زمین پارس ۷۴۶ - ۷۱۷ - ۷۰۷



زنگ ۶۶۵  
زنگبار ۳۱۵

زنده رود ۲۱۰

## س

۷۰۹  
سمرقند ۸۳۲ - ۲۲۶  
سنجار ۸۶  
سند ۷۱۹  
سومنات ۳۱۳  
سیستان ۲۹۳

سراندیب ۶۱  
سبا ۶۷۸ - ۳۴۱  
سپاهان ۲۶۶ - ۲۶۵  
سقلاب ۱۵۸  
سلسبیل ۴۸۹ - ۴۷۸ - ۴۷۵ - ۳۷۴

## ش

۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۴۱  
۵۵۵ - ۵۶۱ - ۵۶۳ - ۶۰۰ - ۶۰۱  
۶۰۴ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۷ - ۶۲۴  
۶۴۲ - ۶۵۴ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۶۹۶  
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۳۰ - ۷۵۲ - ۷۶۱  
۷۸۲ - ۸۲۷ - ۸۳۷ - ۸۵۵ - ۸۵۸

شام ۱۵۰ - ۱۱۳ - ۱۰۸ - ۱۰۳ - ۵۰  
۱۷۲ - ۱۷۸ - ۲۳۴ - ۲۵۴ - ۲۶۶  
۴۰۹ - ۶۵۹ - ۶۹۳ - ۸۰۱  
شیراز ۱۷۷ - ۱۵۰ - ۹۶ - ۸۰ - ۳  
۲۱۹ - ۳۲۶ - ۳۶۲ - ۴۰۹ - ۴۱۷  
۴۳۰ - ۴۵۳ - ۴۶۷ - ۴۸۰ - ۴۸۶

## ص

صفا ۲۹۴  
صنعا ۳۳۳ - ۲۶۰ - ۱۵۸

صراط (پل صراط) ۷۹۳

## ط

طور ۲۹۳ - ۵۱۵ - ۱۴۹ - ۱۱  
طی ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۱ - ۲۱۰

طرابلس ۵۳



## ع

۷۶۵ - ۷۲۵	عبادان ۷۵۸ - ۷۵۶
عراق (عجم) ۷۳۰ - ۲۳	عجم ۱۸۴
عرب ۷۲۵ - ۱۶۰	عراق (عرب) ۲۶۶ - ۱۷۸ - ۱۶۹
عمان ۷۲۶ - ۱۶۰	۷۲۰ - ۷۱۸ - ۷۱۶ - ۶۹۷ - ۶۰۵

## غ

غزنین ۲۳۱	غرب ۱۹۷
غور ۱۸۴ - ۷۱	

## ف

۶۲۴ - ۵۷۳ - ۵۵۹ - ۵۴۴ - ۵۰۱	فارس ۸۷۳ - ۵۶۲ - ۱۵۱ - ۸۵ - ۷
۷۹۶ - ۷۸۷ - ۷۵۷ - ۶۹۱ - ۶۵۶	فاریاب ۲۳۲
فرس ۷۶۱ - ۷۲۵	فرات ۵۱۳ - ۴۹۶ - ۴۶۷ - ۳۶۵ - ۵۵
فرنگک ۷۴۰ - ۶۵۹ - ۲۹۳ - ۵۴ - ۵۳	۷۱۷ - ۶۵۵ - ۵۷۵
فید ۳۲۱	فرخار ۵۹۳ - ۳۴۹
	فردوس ۴۷۰ - ۴۳۹ - ۳۶۰ - ۳۴۳

## ق

قسطنطین ۷۳۰	قاف ۸۱۱ - ۱۴۶
قلزم ۴۸۸	قبله ۵۱۲ - ۵۰۳ - ۴۵۸ - ۴۳۰ - ۴۶
قلعه خیبر ۶۸۰	۵۹۲ - ۵۷۶ - ۵۲۰
قیروان ۷۱۹	



## ک

۸۲۹ - ۷۵۶  
 کنعان ۸ - ۴۳ - ۱۳۳ - ۴۶۸ -  
 ۸۲۶ - ۵۴۴  
 کوثر ۳۶۷ - ۳۷۰ - ۳۷۲ - ۴۳۹ -  
 ۵۹۱  
 کوفه ۴۶ - ۷۰ - ۳۵۲  
 کوه احد ۴۷۲  
 کوه الوند ۳۶۸ - ۶۳۰ - ۶۷۴  
 کوه بیستون ۳۹۳ - ۵۴۸  
 کیش ۷۱ - ۲۷۰ - ۸۴۷

کازرون ۲۹۹ - ۶۵۴  
 کاشغر ۹۶  
 کربلا ۶۸۰  
 کرخ ۲۵۱ - ۲۵۲  
 کرمان ۱۷۸ - ۷۳۰  
 کشمیر ۴۷۶ - ۷۱۰  
 کعبه ۲ - ۲۵ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ -  
 ۶۲ - ۱۱۲ - ۲۴۲ - ۳۸۴ -  
 ۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۲۵ - ۴۴۳ -  
 ۴۴۹ - ۴۶۳ - ۴۶۸ - ۴۷۹ -  
 ۴۸۷ - ۵۹۳ - ۷۰۴ - ۷۰۸ -

## گ

گنجه ۲۴۶  
 گیلان ۳۹

گنبد عضد ۸۰

## ل

لبنان ۴۲

## م

مستنصریه ۷۵۶  
 مسجد سنجار ۸۶  
 مشرق ۱۴۷

مدین ۲۶۳  
 مرو دشت ۱۲۹  
 مرو ۲۲۹



مصلاى شیراز ۸۰	مصر ۳۳ - ۳۷ - ۴۳ - ۶۳ - ۷۲ -
مغرب ۱۴۷ - ۲۳۲	۷۳ - ۱۳۴ - ۱۵۰ - ۱۸۳ - ۲۶۳ -
مکه ۲۴ - ۴۴ - ۱۰۸ - ۶۸۲	۲۸۶ - ۳۰۲ - ۳۳۱ - ۴۱۹ -
ملطیه ۳۴	۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۳۲ - ۴۶۷ -
ملك عجم ۶۹۹	۴۶۸ - ۴۸۰ - ۴۸۶ - ۵۴۴ -
موصل ۸۰۵	۵۴۶ - ۵۵۹ - ۵۹۶ - ۶۶۹ -
میمنه ۸۴ - ۸۷	۷۲۴ - ۷۲۹ - ۷۳۲ - ۷۵۹ -
مینو (بهشت) ۳۱۸ - ۶۲۹ - ۷۸۷	۷۸۶ - ۸۲۶ - ۸۷۳ -

## ن

نعیم ۵۳۴ - ۷۰۹ - ۷۶۷ - ۷۷۲ -	نخلستان بطحا ۷۵۴
نیل ۲۸ - ۱۴۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ -	نخله محمود ۴۶
۲۶۳ - ۳۴۸	نشابور ۲۲۸
نیم روز ۷۶	نظامیه ۲۹۱

## و

وخش ۲۶۰ - ۲۶۱

## ه

۵۹۶ - ۴۹۵ - ۳۴۹ - ۳۱۶ - ۲۸۸	هفت دریا ۲۳۳ - ۶۶۴
۸۶۹ - ۷۵۵ - ۷۱۹	هفت کشور ۶۱۳
هندوبار ۷۰۴	همدان ۹۹
هندوستان ۷ - ۷۱ - ۱۵۱	هند ۷۱ - ۱۱۴ - ۱۴۲ -



## ی

۸۶۷ - ۷۲۳	یشرب ۶۸۲ - ۳۳۵
۳۱۶ - ۲۱۱ - ۷۱ یمن	یغما ( نگاه کن بیغما در فهرست نام
۱۰۳ - ۷۷ - ۴۷ - ۲۸ یونان	های خاص) ۱۲۰ - ۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۵۲
۷۲۶ - ۳۰۷ - ۲۷۰ - ۲۱۴	۶۶۷ - ۶۸۵ - ۶۶۷ - ۷۱۰
	یمان ۳۲۰ - ۳۶۱ - ۴۱۸ - ۷۲۲





عمارت معروف به ( کلافرنگی ) محل موزه هارس



Page No 70 Page  
Date 14/10/19

Account No.....

This book should be returned on or before the last stamped <sup>date</sup> above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is  
kept beyond that day.



# فهرست نام کتابها و رساله‌ها

آ

انجیل ۱۳۹ - ۱۴۹  
انجیل عیسی ۲۷۶

ارتنگ ۷  
استا ۳۱۴

پ

پازند ۳۱۴

ت

توراة ۱۲۸ - ۱۴۹

تنزیل ۱۱۸ - ۲۴۵ - ۸۴۰

د

دیوان سعدی ۷۲۶

دیوان انوری ۳۴



ز

---

 |

زند ۳۱۵-۳۱۴

س

---

 |

سندباد ۲۳۸

ش

---

 |

شاهنامه ۷۲۰-۷۰۵

شاهنامه ۸۳۴-۱۶

ط

---

 |

طه (سوره یی در قرآن کریم) ۱۵۰

ق

---

 |

۱۳۶-۱۴۹-۳۰۸-۷۲۱-۷۲۷

۷۳۳-۷۶۱-۸۰۰-۸۲۳

قرآن ۶۰-۸۳-۸۶-۱۰۷-۱۰۹

ک

---

 |

کتاب (قرآن کریم) ۱۰۹ کتاب شاهنامه ۱۶



کتاب مجید ۶۰ - ۱۱۴

کتاب گلستان ۶ - ۱۴۳

گ

گلستان ۶ - ۱۴۳

م

مصحف ۴۲ - ۱۰۷ - ۱۳۳  
مقالات زند ۳۱۵  
مقدمه نحو زمخشری ۹۶

مسطور (قرآن کریم) ۱۱۳  
مصاحف (قرآن کریم) ۷۵

ی

یسن (سوره ی در قرآن کریم) ۱۵۰

یاسه خان (یاسای چنگیز) ۶۵۹



## نام ماهها و فصلها و عیدها و جشنهای ملتی و مذهبی

آ

۷۳۹ - ۷۱۱ - ۷۰۰

آذار (نام ماه اول بهار از سال رومیان)  
۱۱۹ - ۴۷۳ - ۴۸۱ - ۶۴۷

ا

اضحی ۳۴  
ایار (نام ماه سیم بهار از سال رومیان)  
۷۰۰

اردیبهشت ۵ - ۳۰۰ - ۳۲۳  
۷۲۳ - ۷۳۱

ب

۴۶۰ - ۴۶۵ - ۴۷۰ - ۴۷۲  
۴۸۰ - ۴۸۲ - ۴۹۰ - ۵۱۸  
۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۹ - ۵۴۴ - ۵۴۵  
۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۸۸ - ۵۹۱  
۸۹۲ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶  
۶۰۱ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۲۳  
۶۴۲ - ۶۶۰ - ۶۶۹ - ۶۷۰

بهار ۱ - ۹۲ - ۱۱۴ - ۲۱۷ - ۲۶۲  
۲۹۶ - ۳۰۸ - ۳۱۹ - ۳۲۱  
۳۲۳ - ۳۴۲ - ۳۵۰ - ۳۶۱  
۳۶۲ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۸۰  
۳۸۳ - ۳۸۸ - ۴۰۰ - ۴۱۲  
۴۱۵ - ۴۱۹ - ۴۲۳ - ۴۲۸  
۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۵۳



۷۰۳ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -  
۷۲۳ - ۷۳۰ - ۷۴۸ - ۸۱۳ -  
۸۶۸

۶۸۲ - ۶۸۴ - ۶۸۸ - ۶۸۹ -  
۶۹۱ - ۶۹۳ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -

## ت

از سال رومیان ( ۴ - ۹۵ -  
۸۱۷

تیر ۳۲۳ - ۷۲۲

تابستان ۱۱۷ - ۶۴۷ - ۷۲۲ - ۷۹۰ - ۸۳۳  
تموز ( نام ماه اول تابستان و ماه دهم

## خ

۵۷۲ - ۶۷۸ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۷۲۰ -  
۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۵۰ - ۷۵۲ -  
۸۱۵ - ۸۶۸

خریف ( پاییز - خرمایران ) ۶ - ۲۱۷ -  
خزان ۶ - ۱۸۰ - ۳۰۹ - ۳۵۹ -  
۴۱۹ - ۴۶۸ - ۴۸۹ - ۵۳۵ -

## د

دی ۳۲۳ - ۳۳۰ - ۸۱۳

## ر

۸۱۸  
روز نوروز ۷۲۱  
روزه ( ماه رمضان ) ۴۶۲

ربیع ۱ - ۵ - ۶ - ۳۷۵ - ۴۷۲ -  
۶۶۹ - ۶۸۹ - ۷۶۵ -  
رمضان ۳۸ - ۳۶۵ - ۴۴۰ - ۷۲۱

## ز

۳۰۹ - ۳۴۶ - ۴۱۲ - ۴۳۳ - ۵۰۴

زمستان ۵۲ - ۷۰ - ۱۱۱ - ۱۱۷



۷۳۳ - ۷۹۰ - ۷۱۸ - ۶۸۷

۶۴۷ - ۶۱۵ - ۵۵۵ - ۵۴۲

## س

یکی است در ایران قدیم در چنین

روز عید کردند (۸۵۱)

سنبله ۷۲۴

سپندارمذ (نام ماه دوازدهم از سال

شمسی و روز پنجم از ماه های

شمسی و چون نام ماه و نام روز

## ش

شعبان ۳۶۵

شتاء ۷۷۳ - ۶۷۸ - ۳۶

## ص

صیف ۳۶

## ع

عید قربان ۴۴۷

عید اضحی ۳۴

## ف

فروردین ۷۳۱ - ۳۸۰

## م

مرداد ۶۸۹ - ۳۳۰

میزان ۷۲۴

محرم ۷۱۶ - ۳۷۵



## ن

نوروز	۱ - ۳۴۶ - ۳۶۲ - ۳۹۱
	۴۱۵ - ۴۳۴ - ۴۵۳ - ۴۶۸
	۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۶ - ۵۰۴
	۵۳۵ - ۵۴۳ - ۵۵۵ - ۵۶۷
	۶۱۶ - ۶۴۶ - ۶۴۸ - ۶۸۴
۶۹۴ - ۷۱۸ - ۷۲۱	
نیمسان (نام ماه هفتم از سال رومیان)	
و نام ماه دوم از سال سریانی	
۲۱۰ - ۷۰۰	



# فهرست نام ستارگان و صورت های فلکی

## آ

### آفتاب ۳ - ۴ - ۱۵ - ۵۲ - ۶۶

۷۰-۷۹-۹۰-۹۲-۱۰۱-۱۱۹  
 ۱۴۷-۱۸۷-۲۰۹-۲۱۹-۲۲۶  
 ۲۳۳-۲۵۴-۲۸۱-۲۸۳-۳۱۴  
 ۳۱۹-۳۴۵-۳۵۳-۳۵۴-۳۶۶  
 ۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۴۰۶  
 ۴۰۴-۳۷۹-۳۷۷-۳۶۷-۴۰۶  
 ۴۱۹-۴۲۱-۴۳۲-۴۳۵-۴۴۳  
 ۴۴۷-۴۵۳-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۴  
 ۴۶۵-۴۷۰-۴۸۱-۴۸۴-۴۸۷  
 ۵۰۱-۵۰۸-۵۱۳-۵۱۷-۵۳۵  
 ۵۴۰-۵۴۷-۵۵۳-۵۵۹-۵۷۷  
 ۵۷۲-۵۷۴-۵۷۶-۵۷۷-۵۹۸  
 ۵۸۷-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۵-۵۹۸  
 ۵۹۹-۶۰۱-۶۰۷-۶۰۹-۶۱۱  
 ۶۱۳-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۷-۶۳۳  
 ۶۳۹-۶۴۱-۶۴۴-۶۵۱-۶۵۳  
 ۶۵۸-۶۶۲-۶۶۶-۶۶۸-۶۷۹  
 ۶۸۰-۶۸۳-۶۸۴-۶۹۱-۷۱۴  
 ۷۱۷-۷۱۹-۷۲۱-۷۲۴-۷۲۷  
 ۷۳۱-۷۳۴-۷۳۸-۷۴۶-۷۵۲

### آسمان ۲۸ - ۳۱ - ۳۷ - ۵۹ - ۶۷

۷۰-۹۷-۱۴۱-۱۵۰-۱۵۲  
 ۱۵۴-۱۷۴-۱۸۱-۱۸۲  
 ۲۱۸-۲۳۲-۲۵۷-۲۶۳  
 ۲۶۷-۲۶۸-۲۸۴-۳۰۱  
 ۳۱۱-۳۱۲-۳۲۴-۳۵۴  
 ۳۶۷-۳۷۷-۳۹۳-۳۹۸  
 ۴۰۷-۴۱۲-۴۲۲-۴۲۵  
 ۴۳۲-۴۴۵-۴۴۸-۴۵۲  
 ۴۵۹-۵۱۱-۵۱۳-۵۲۳-۵۲۸  
 ۵۵۳-۵۶۳-۵۷۷-۵۹۰  
 ۶۰۷-۶۲۱-۶۳۱-۶۴۱-۶۷۸  
 ۶۷۹-۶۸۱-۶۸۳-۶۹۰  
 ۶۹۱-۶۹۴-۶۹۶-۶۹۷  
 ۷۰۱-۷۰۶-۷۰۸-۷۱۵  
 ۷۱۷-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۷-۷۳۰  
 ۷۳۱-۷۳۲-۷۳۶-۷۳۹-۷۴۳  
 ۷۴۶-۷۴۷-۷۵۰-۷۵۴  
 ۷۵۵-۷۷۸-۷۸۲-۷۸۵  
 ۸۰۰-۸۰۱-۸۳۸-۸۴۰-۸۴۴  
 ۸۴۷-۸۶۱-۸۵۷-۸۶۷



ارض ۸۰۸ - ۶۷۸ - ۶۸  
افلاك ۴۰۳ - ۳۳۷ - ۲۶۵ - ۱۵۴  
۶۰۶

۸۰۸ - ۸۰۷ - ۷۹۴ - ۷۹۱ - ۷۷۸  
۸۳۵ - ۸۱۵ - ۸۱۲

ب

۶۱۰ - ۶۰۷ - ۵۴۳ - ۴۷۷ - ۴۳۴  
۷۶۴ - ۷۶۳ - ۶۱۱

بدر ۴۳۲ - ۳۹۳ - ۳۲۴ - ۱۶۹ - ۹۱

پ

۷۲۷ - ۶۹۲ - ۶۶۵ - ۵۵۹  
۷۲۹

پروین ۳۸۰ - ۳۰۸ - ۱۸۳ - ۳۴  
۵۵۵ - ۵۵۳ - ۵۳۰ - ۴۸۶ - ۳۹۸

ت

تیر ۶۶۵

ث

۷۲۷ - ۷۱۹ - ۷۰۴ - ۶۸۵ - ۶۸۰  
۸۴۶ - ۷۸۶ - ۷۳۵

ثریا ۴۲۲ - ۳۴۲ - ۳۲۶ - ۱۵۴ - ۶  
۶۵۳ - ۴۵۲ - ۴۳۴ - ۴۴۳

ج

جوزا ۶۸۵ - ۱۸۸

خ

خور ۳۰۸ - ۲۸۳ - ۲۰۱ - ۱۸۳



۵۸۱-۵۶۸-۵۶۵-۵۶۳-۵۶۱  
 ۵۹۶-۵۸۹-۵۸۵-۵۸۴-۵۸۳  
 ۶۶۰-۶۵۸-۶۵۶-۶۲۲-۶۱۱  
 ۶۹۰-۶۸۹-۶۸۵-۶۷۹-۶۶۸  
 ۷۱۸-۷۰۹-۷۰۰-۶۹۵-۶۹۴  
 ۷۸۹-۷۸۶-۷۴۳-۷۲۹-۷۲۸  
 ۸۷۳-۸۷۲-۸۶۲-۸۲۵-۸۰۰

۴۲۶-۴۱۰-۳۴۹  
 خورشید ۱۶۴-۱۶۲-۱۵۲-۱۳-۱  
 ۳۳۵-۲۳۷-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۰  
 ۴۰۲-۳۸۳-۳۷۷-۳۶۸-۳۵۵  
 ۴۵۲-۴۳۷-۴۳۰-۴۰۵-۴۰۳  
 ۴۷۲-۴۷۰-۴۶۵-۴۶۲-۴۶۰  
 ۵۱۶-۵۰۰-۴۹۸-۴۸۲-۴۷۵  
 ۵۵۷-۵۵۵-۵۴۷-۵۴۲-۵۳۶

د

دوبیکر ۴۴۵

ز

۶۲۲-۶۱۱-۵۸۸-۵۸۷-۵۷۷  
 ۶۹۴-۶۸۸-۶۸۵-۶۸۲-۶۸۱  
 ۷۱۹-۷۱۷-۷۱۵-۷۰۸-۷۰۱  
 ۷۳۷-۷۳۶-۷۳۱-۷۲۹-۷۲۷  
 ۷۵۴-۷۵۱-۷۴۷-۷۴۳-۷۳۹  
 ۸۳۸-۸۲۳-۷۸۹-۷۸۵-۷۸۴  
 ۸۶۷-۸۵۷-۸۵۶  
 زهره ۷۴۳-۶۹۷-۶۶۵-۳۹۹  
 ۸۷۳

زحل ۸۳۸-۷۰۹-۲۴۵  
 زهی ( : زمین ) ۵۳۶-۳۱۲-۹۷  
 زمین ۶۷-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۱  
 ۱۴۱-۱۲۹-۱۱۵-۱۱۱-۷۰  
 ۲۱۹-۱۷۴-۱۶۸-۱۵۲-۱۴۶  
 ۳۸۰-۳۱۵-۳۰۲-۲۶۷-۲۳۲  
 ۴۲۵-۴۱۹-۴۰۷-۴۰۲-۳۹۳  
 ۵۲۹-۵۲۸-۴۵۹-۴۲۹-۴۲۷  
 ۵۷۴-۵۶۳-۵۶۲-۵۵۴-۵۴۱

س

سمرها ۸۰۸-۶۷۹  
 سمرهیل ۳۰۹-۱۱۱

سماء ۶۷۸-۴۴۸-۶  
 سماوات ۷۸۷-۸۰۸



## ش

۷۲۱-۷۰۸-۶۹۴-۶۶۵-۶۰۴  
۷۷۱-۷۶۳-۷۲۹

شمس ۱۰۱-۳۷۰-۴۳۱-۶۰۳

## ع

عقرب ۵۶۴  
عیوق ۵۰۸-۲۵۷

عطارد ۲۰۶

## ف

۴۹۹-۴۹۲-۴۸۵-۴۷۵-۴۶۳  
۵۵۸-۵۳۵-۵۲۸-۵۱۰-۵۰۷  
۶۰۴-۶۰۳-۵۸۵-۵۸۴-۵۶۳  
۶۹۰-۶۸۷-۶۶۲-۶۵۹-۶۱۲  
۷۲۷-۷۱۸۷۱۴-۶۹۴-۶۹۳-۶۹۲  
۷۳۷-۷۳۵-۷۳۴-۷۳۲-۷۳۱  
۸۰۴-۸۰۱-۷۹۲-۷۹۰-۷۸۰  
۸۷۰-۸۶۹-۷۳۵-۸۲۷-۸۲۲

فرقدان ۷۱۹  
فرقدین ۷۲۷-۳۴۳-۲۴۶  
فلک ۸۵-۷۲-۶۷-۳۳-۷-۱  
۱۵۲-۱۴۹-۱۳۳-۱۲۷-۱۲۳-۷۹  
۲۱۹-۱۹۰-۱۷۷-۱۶۶-۱۵۳  
۳۰۹-۲۷۵-۲۶۲-۲۳۲-۲۲۵  
۳۶۲-۳۵۵-۳۲۴-۳۱۸-۳۱۶  
۴۴۵-۴۳۵-۴۲۱-۳۶۵-۳۶۴

## ق

۶۰۷-۶۰۴-۵۹۳-۵۸۷-۵۸۳  
۶۹۳-۶۷۹-۶۷۶-۶۴۵-۶۲۰  
۷۷۱-۷۵۲-۶۹۴  
قوس ۶۶۵-۵۸۸-۵۸۴

قمر ۳۵۵-۳۵۴-۲۸۸-۱۶۴-۱۴۹  
۴۰۶-۴۰۳-۳۹۹-۳۹۷-۳۷۰  
۴۵۸-۴۵۶-۴۴۲-۴۲۷-۴۱۰  
۵۴۹-۵۴۱-۵۱۱-۴۷۷-۴۷۰

## ک

۸۱۵

کیوان ۷۲۴-۶۲۳-۱۷۸-۱۶۹



م

۷۶۸-۸۴۶-۸۴۱-۸۳۵-۷۱۳  
 ۸۷۳-۸۶۹  
 ماه چارده ۵۶۰  
 مشتری ۵۸۴-۵۱۱-۳۵۶-۳۵۵-۳۲۶  
 ۷۴۳-۷۰۹-۶۶۸-۵۸۸-۵۸۶  
 ۳۰۸-۱۷۰-۱۴۷-۹۳-۵۹-۱ مه  
 ۳۹۶-۳۸۹-۳۷۲-۳۶۴-۳۵۱  
 ۴۱۹-۴۰۶-۴۰۳-۴۰۱  
 ۴۸۱-۴۵۳-۴۳۱-۴۲۹-۴۲۵  
 ۵۱۰-۵۰۴-۴۹۱-۴۸۴-۴۸۳  
 ۵۵۹-۵۵۶-۵۵۵-۵۳۹-۵۱۱  
 ۵۷۷-۵۶۵-۵۶۳-۵۶۰  
 ۵۹۷-۵۹۶-۵۸۹-۵۸۸-۵۷۸  
 ۶۲۲-۶۱۱-۶۱۰-۶۰۵  
 ۶۴۶-۶۴۱-۶۴۰-۶۳۴-۶۲۹  
 ۶۹۲-۶۷۰-۶۵۹-۶۵۸  
 ۷۹۹-۷۲۱-۷۰۷-۶۹۴  
 ۸۴۵  
 مهر ۴۲۲-۳۷۷-۳۰۸-۲۵۷  
 ۶۹۲-۵۶۴

ماه ۱۶۲-۱۵۲-۹۳-۹۲-۳۴  
 ۳۰۸-۳۰۰-۱۸۷-۱۸۳-۱۷۰  
 ۳۶۳-۳۵۴-۳۵۲-۳۴۹-۳۴۵  
 ۳۷۷-۳۷۵-۳۷۱-۳۶۷-۳۶۴  
 ۳۹۸-۳۹۴-۳۹۳-۳۸۹-۳۸۸  
 ۴۱۸-۴۰۷-۴۰۵-۴۰۲-۴۰۰  
 ۴۴۵-۳۴۳-۴۲۹-۴۲۸-۴۲۶  
 ۴۶۳-۴۵۷-۴۵۲-۴۵۱-۴۴۷  
 ۵۱۶-۵۱۱-۵۰۲-۴۹۸-۴۶۸  
 ۵۵۹-۵۴۴-۵۴۰-۵۳۰-۵۱۷  
 ۵۶۴-۵۶۳-۵۶۲-۵۶۱-۵۶۰  
 ۵۹۴-۵۹۱-۵۸۸-۵۸۴-۵۷۰  
 ۶۲۲-۶۱۱-۶۰۹-۶۰۵-۵۹۷  
 ۶۲۹-۶۲۸-۶۲۷-۶۲۴-۶۲۳  
 ۶۵۳-۶۵۰-۶۴۷-۶۴۰-۶۳۶  
 ۶۶۷-۶۶۵-۶۶۲-۶۶۰-۶۵۵  
 ۶۹۰-۶۸۳-۶۷۹-۶۷۳-۶۶۸  
 ۷۱۸-۷۱۷-۷۱۰-۷۰۰-۶۹۴  
 ۷۲۸-۷۲۷-۷۲۵-۷۲۲  
 ۸۱۲-۸۰۰-۷۸۸-۷۵۱-۷۴۴

ن

نیرین ۷۲۸

ه

هفت آسمان ۸۶۱

۶۹۴-۶۸۳-۶۳۴-۶۳۱-۶۱۱

۷۶۴-۷۱۴-۶۹۵

هور ۱۸۳-۸۲

هلال ۴۳۲-۳۸۵-۳۲۴-۱۶۹

۵۵۶-۵۵۲-۵۲۳-۴۶۲-۴۳۹

۶۰۹-۶۰۸-۶۰۷-۵۶۲



# فهرست نام درختان - گل ها - گیاهان - میوه ها - سبزی ها و محصول های گیاهی

آ

انار ۶۸۴ - ۶۹۵ - ۸۳۱  
انجیر ۷۰۰  
انگور ۶۲ - ۹۹ - ۱۸۰  
آبنوس ۴۸۲

آلاله ۵۳۲ - ۵۳۵  
ارغوان ۲۶۶ - ۴۱۴ - ۴۲۱ - ۴۸۶  
۵۰۰ - ۵۵۵ - ۵۹۹ - ۶۱۵ - ۶۵۸  
۶۹۶ - ۷۰۰ - ۸۶۷

ب

نیز گفته اند اسپرغم و ضمیران رانیز  
بدین نام خوانده اند ۶۹۹  
بنفشه ۴۶۹ - ۵۴۲ - ۵۵۸ - ۵۶۲  
۵۹۴ - ۶۴۶ - ۶۵۸ - ۶۶۸ - ۶۶۹  
۶۹۹ - ۷۲۱ - ۷۴۹  
بنگ ۸۴۶  
بوریا ۱۴ - ۶۱ - ۱۱۴ - ۲۴۵ - ۷۹۱  
۸۶۱

بادام ۹۱ - ۲۷۳ - ۴۱۹ - ۵۰۱ - ۵۴۹  
۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۳۹ - ۶۴۸ - ۶۶۰  
۷۰۰ - ۷۲۸  
بان ( درختی است که ثمر آن را حبالبان  
و بفارسی تخم غالیه گویند ) ۵۱  
۴۹۹ - ۶۶۵ - ۷۲۴ - ۷۶۳ - ۷۶۴  
برنج ۲۶  
بستان افروز ( گلی است سرخ و بی بوی  
آن را تاج خروس و گل یوسف



۸۲۵-۶۹۹	به (بھی) ۹۲-۳۶۹-۵۳۶-۵۴۲
بیدبن ۷۳۰	۶۸۴-۶۶۰-۶۴۳-۵۵۵
بیدمشک ۱۲۱-۳۱۹-۵۵۵	۷۰۰
	بید ۱۹۹-۲۳۳-۲۳۴-۳۱۹-۶۶۹

## پ

۸۶۷-۶۲۵	پیستہ ۴۳۲-۳۱۸-۳۰۴-۲۴۴-۴۶
پیاز ۲۶۱-۲۵۰-۲۴۴-۱۰۵-۴۶	۶۱۱-۵۴۹-۵۴۳-۴۵۳
۲۷۹	۶۶۰-۶۳۶
	پنبہ ۲۹۷-۲۴۵-۱۷۹-۱۶۵-۳۷

## ت

ترہ ۷۰-۱۳۷-۱۹۰-۷۲۶	تاک ۲۶۹
۸۲۹	ترب ۱۳۴
تمر (خرما) ۹۳	ترنج ۷۰۰-۶۶۰-۵۶۶-۳۴۳-۹۸
توتیا ۸۳۷-۷۸۷-۷۵۵-۳۲۴-۲۱۵	۷۲۸

## ج

۶۸۷-۶۴۰-۶۱۸-۵۳۲	جو ۷۹-۷۴-۷۱-۲۶-۲۱-۱۷
۸۵۴-۸۱۲-۷۹۶-۷۹۳	۲۰۸-۲۰۳-۱۸۰-۱۷۸-۱۶۱
۸۶۴-۸۵۹	۲۷۴-۲۶۸-۲۵۳-۲۴۲
جوز (گردو) ۱۳۰-۸۳۶	۲۹۶-۲۸۶-۲۸۵-۲۷۹-۲۷۷
جلنار (گلنار) ۵۵	۵۲۵-۴۴۸-۳۳۰-۳۲۱-۲۹۹

## چ

چنار ۶۹۹



## ح

حنا ۳۵۵-۳۷۴-۴۴۱-۵۶۲

حشیش (گیاه) ۲۴۵  
حنظل ۶۶-۷۱۸-۷۴۵

## خ

خربزه ۱۴۲-۳۶۹-۸۳۹

خردل ۷۴۴

خردله (خردل) ۱۷۶

خرما ۱-۱۵۱-۲۷۸-۳۰۰-۳۲۶

۳۴۱-۳۶۰-۳۷۴-۴۲۳-۴۸۳

۶۴۰-۷۸۶-۷۹۳-۷۹۴-۸۷۲

۸۷۳

خرزهره ۱۸۰

خزف (سفال) ۶۹-۸۱-۸۱۸

خس ۱۵-۱۸۴-۲۴۱-۲۵۰-۲۹۱

۶۰۲-۶۴۰-۷۸۱-۸۲۳

خسك ۱۹۲

خشخاش ۷۰۰-۷۸۹

خطمی ۶۶۵-۶۹۹

خوید (= خید: غله ودانه نرسیده و

جو سبز) ۲۰۸

خیار ۱۴۲

خیری (گلی است برنگهای

گوناگون و خیری شیرازی زرد

رنگ است) ۵۹۹-۶۹۹

خار ۳۶-۵۱-۵۲-۶۸-۸۲-۸۶

۹۵-۹۷-۹۸-۱۱۴-۱۲۱-۱۳۳

۱۷۵-۱۷۷-۱۸۸-۱۹۸-۱۹۹

۲۱۶-۲۱۹-۲۲۰-۲۵۰-۲۶۶

۲۹۷-۳۰۳-۳۰۸-۳۵۱-۳۵۲

۳۶۰-۳۷۸-۳۸۳-۳۹۰-۳۹۱

۳۹۳-۳۹۷-۴۰۱-۴۱۱-۴۱۹

۴۲۳-۴۲۴-۴۲۹-۴۳۹-۴۴۱

۴۴۵-۴۴۹-۴۵۶-۴۵۸-۴۶۰

۴۶۱-۴۶۵-۴۶۶-۴۷۳-۴۷۹

۴۸۳-۴۸۴-۴۹۴-۴۹۸-۵۰۶

۵۱۲-۵۲۰-۵۲۱-۵۳۱-۵۴۲

۵۵۰-۵۵۷-۵۸۱-۵۸۲-۵۹۲

۵۹۵-۶۰۲-۶۳۱-۶۴۰-۶۴۵

۶۵۳-۶۶۸-۶۹۹-۷۰۳-۷۰۶

۷۲۴-۷۵۳-۷۷۷-۷۸۴-۷۹۳

۷۹۴-۸۲۱-۸۴۵-۸۵۱-۸۶۶

خارمغیلان (ام غیلان) ۲۰۳-۴۵۷

۴۶۸-۵۱۰-۷۱۰-۸۰۰-۸۳۸

## د

درخت رطب ۳۶۲

درخت ارغوان ۶۱۵



## درخت گل ۷۰۳

## دوروی ( گل دوروی ) ۷۹۲

## ر

رمان ( : انار ) ۷۲۴	رز ( : تاك-مو ) ۲۱۹ - ۲۲۵ - ۲۶۸
ریاحین ۵۱۴ - ۵۷۲ - ۶۸۵	۲۸۳
ریحان ۶ - ۳۵۱ - ۳۷۸ - ۴۵۸ - ۵۱۰	رطب ۱۲۰ - ۱۸۰ - ۲۷۷ - ۳۰۸ - ۳۳۳
۵۳۲ - ۵۴۱ - ۵۵۱ - ۷۲۱ - ۷۲۶	۳۶۲ - ۳۷۴ - ۵۳۳ - ۷۲۴
۷۳۰ - ۷۹۰	۸۳۰

## ز

زقوم ( نام درختی است تلخ و زهردار و درختی است در دوزخ ) ۱۸۰ - ۲۷۰	زرد شقایق ( : شقایق زرد ) ۶۶۹
زیت ۲۶۵	زرین ( گیاهی است زرد که آنرا اسپرک نیز گویند ) ۲۶۶
زیره ۷۳۰	زعفران ۴۶۰ - ۵۸۱ - ۶۹۵ - ۸۶۷

## س

سرمه ۲۷۰ - ۳۲۴ - ۳۷۴ - ۵۱۲ - ۵۹۰	سبز ۱۳ - ۹۲ - ۱۰۶ - ۱۱۴ - ۳۱۹
۶۵۹ - ۶۷۸ - ۶۸۱ - ۷۸۷	۳۲۰ - ۳۴۹ - ۳۷۲ - ۴۱۹ - ۴۴۰
سرو ۹۹ - ۱۲۰ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۷	۴۵۷ - ۴۶۵ - ۵۱۰ - ۵۹۲
۱۷۰ - ۲۲۹ - ۲۸۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴	۵۹۹ - ۶۲۵ - ۶۳۵ - ۶۴۰ - ۷۰۱
۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۵	۷۱۵ - ۸۴۴
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱	سبزی ۱۷۴ - ۶۶۵ - ۷۴۷ - ۷۹۱
۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰	سپند ۲۷ - ۳۵۵ - ۶۳۵ - ۶۷۱
۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۷	سدره ( : سدره المنتهی ) ۱۴۹ -
۶۳۸ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۳۷۸	۷۴۲
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۵	سدره المنتهی ( درختی است برفلك هفتم ) ۲۷۵
۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۳ - ۳۹۶	
۳۹۷ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳	



۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۷ - ۶۷۳ - ۶۷۴

۶۸۳ - ۶۸۵ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵

۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۲۴ - ۷۵۰ - ۷۵۲

۷۸۲ - ۸۴۸ - ۸۷۰ - ۸۷۳

سرو آزاد ۵۹۲ وجای دیگر؟

سرو بن ۵۴۱

سمن ۱۷۵ - ۳۷۲ - ۴۳۱ - ۴۵۳ - ۴۵۴

۴۶۹ - ۵۴۰ - ۵۵۸ - ۵۷۸ - ۵۹۴

۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۲۴ - ۶۵۸ - ۶۹۹

۷۳۵

سفیل ۶ - ۵۵ - ۳۴۸ - ۴۶۹ - ۴۷۴

۴۹۵ - ۵۶۵ - ۵۶۷ - ۶۱۰ - ۶۷۲

۸۰۰

سفیل (خوشه گندم) ۵۵۳

سوسن ۴۸۶ - ۶۶۹ - ۷۹۲

سیب ۲۶ - ۹۲ - ۹۷ - ۲۸۲ - ۲۹۹ - ۳۸۶

۳۹۶ - ۴۳۹ - ۴۸۳ - ۵۵۵ - ۶۲۳

۶۶۵ - ۶۸۴ - ۷۰۰ - ۸۵۴

سیر ۱۳۲ - ۲۰۶ - ۲۴۶ - ۲۸۹ - ۸۳۶

۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹

۴۱۱ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۱

۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۶ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰

۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۹ - ۴۴۰

۴۴۴ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۲

۵۵۵ - ۵۵۹ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۷ - ۵۷۰

۴۷۱ - ۴۷۷ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸

۴۹۶ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲

۵۰۶ - ۵۱۲ - ۵۲۳ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹

۵۴۲ - ۵۴۶ - ۵۴۸ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۵

۵۳۶ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۵۴۹ - ۵۵۰

۵۵۱ - ۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰

۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۱

۵۷۲ - ۵۷۴ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۸۰ - ۵۸۴

۵۸۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴

۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۳

۶۰۵ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۴

۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۴

۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹

۶۳۳ - ۶۳۵ - ۶۴۶ - ۶۵۰ - ۶۵۱

۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۶ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱

ش

شلغم ۶۹ - ۷۰

شمشاد ۶۰۰ - ۶۵۷ - ۶۸۹ - ۷۵۲

شمشاد بن ۱۶۲

شفتالو ۵۳۶

شفتالود ۶۴۳ - ۷۸۶

شقایق ۲۴۶ - ۲۶۲ - ۳۷۲ - ۴۵۳ - ۵۲۹

۵۹۷ - ۶۶۹ - ۷۵۰

ص

۴۳۹ - ۴۴۵ - ۴۴۹ - ۴۵۳ - ۵۱۲

صنوبر ۱۶۴ - ۲۲۳ - ۳۵۵ - ۳۶۲ - ۳۸۳ - ۳۸۰



ضمیران ( : ریحان ) ۶

۵۲۵ - ۵۹۱ - ۶۴۴ - ۶۶۲ - ۶۷۰

۶۸۷

ط

۵۳۱ - ۶۹۵ - ۷۹۹

طوبی ( نام درختی است در بهشت ) ۲۵۵

۳۸۳ - ۴۰۶ - ۴۲۲ - ۴۲۸ - ۴۳۹

ع

عناقید (خوشه‌های انگورمفرد آن عنقاد)

۱۲۰

عنا ب ۱۲۰ - ۱۸۸ - ۲۴۷

عبر ( : نرگسی که میان آن زرد باشد )

۴۴۵

عرعر (درختی است از نوع سرو) ۴۴۴

علف ۴۱ - ۱۸۴

غ

غوره ۴۲۳

غله ۵۷ - ۱۳۴ - ۱۷۲ - ۲۰۷ - ۳۱۹

۳۳۰ - ۷۴۷ - ۸۱۵ - ۸۳۳

ف

فندق ۳۱۸

فلفل ۱۵۱ - ۷۱۰

ق

یکی باشد ) ۴۹۵ - ۶۹۹

قرنفل (گلی است معروف و گویا بامیخک



## ک

کتان ۳۵۱ - ۵۴۲ - ۷۲۵  
 کحل ۲۲۳ - ۲۹۶ - ۵۳۵ - ۷۶۵  
 کحیل ۳۷۴  
 کدو ۲۴۵ - ۲۴۸  
 کنجد ۳۰۰  
 کھ ۳۰۰

کاج ۴۳۹ - ۶۶۵  
 کافور ۲۰ - ۴۷۵ - ۸۰۵  
 کاہ ۳۰۷ - ۴۳۱ - ۵۳۴ - ۶۰۲ - ۶۴۴  
 ۶۸۴ - ۷۳۲ - ۷۴۷ - ۸۳۶  
 کبست (حنظل) ۳۶۵ - ۷۴۹

## گ

۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۱۴ - ۴۱۵  
 ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۲۶  
 ۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴  
 ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱  
 ۴۴۲ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۶ - ۴۴۶  
 ۴۵۱ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۸  
 ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۵ - ۴۶۶  
 ۴۶۷ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۴۷۴  
 ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۶  
 ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۴۹۴  
 ۴۹۵ - ۴۹۸ - ۵۰۰ - ۵۰۷ - ۵۱۴  
 ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۳  
 ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱  
 ۵۳۲ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۸ - ۵۴۱  
 ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۴۹ - ۵۵۱  
 ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۹ - ۵۶۰  
 ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶  
 ۵۶۷ - ۵۷۲ - ۵۷۷ - ۵۷۹ - ۵۸۰

گردکان ۱۳ - ۳۲۲  
 گز (درخت گز) ۱۸۰  
 گل (مطلق گل و گل سرخ و درخت گل)  
 ۲ - ۳ - ۵۱ - ۵۲ - ۶۲ - ۸۲ - ۸۶ - ۹۴  
 ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶  
 ۱۲۱ - ۱۳۳ - ۱۴۷ - ۱۵۱ - ۱۶۵  
 ۱۷۰ - ۱۷۷ - ۱۸۷ - ۱۹۹ - ۲۱۲  
 ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۳۱  
 ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۵  
 ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۲۷۰ - ۲۷۹  
 ۲۸۷ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸  
 ۳۰۳ - ۳۰۸ - ۳۱۳ - ۳۱۸ - ۳۱۹  
 ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۳ - ۳۴۳  
 ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۹  
 ۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸  
 ۳۶۹ - ۳۷۲ - ۳۷۸ - ۳۸۱ - ۳۸۲  
 ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰  
 ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۱



گل دوروی ۶۹۵  
 گل سرخ ۶ - ۵۵ - ۳۱۹ - ۵۰۶  
 گل سد برگ ۳۶۲ - ۶۹۹  
 گل سوری ۴۳۱ - ۴۴۹ - ۴۶۹ - ۵۱۹  
 ۶۵۱  
 گل شقایق ۵۲۹  
 گلنار ۴۳۴ - ۴۶۹ - ۴۸۰ - ۷۰۰  
 گندم ۶۹ - ۱۶۱ - ۱۸۰ - ۲۰۳ - ۲۰۷  
 ۲۵۳ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۸۶ - ۳۲۱  
 ۳۳۳ - ۳۶۴ - ۴۴۸ - ۶۸۷ - ۷۱۸  
 ۸۵۹ - ۸۶۴  
 گندنا ۹۲  
 گوز ( : گردو ) ۴۸۰  
 گیاه ۳۰۷

۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۲  
 ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹  
 ۶۰۰ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۶۰۹ - ۶۱۰  
 ۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۶ - ۶۲۲ - ۶۲۳  
 ۶۲۴ - ۶۲۹ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۴۵  
 ۶۴۷ - ۶۴۹ - ۶۵۳ - ۶۵۷ - ۶۵۸  
 ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۸ - ۶۷۰ - ۶۷۱  
 ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۳  
 ۶۹۶ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۳  
 ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۱۹ - ۷۲۲ - ۷۲۴  
 ۷۲۸ - ۷۳۰ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۴۷  
 ۷۴۸ - ۷۵۲ - ۷۷۷ - ۷۸۴ - ۷۸۷ - ۷۹۰  
 ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۳۳  
 ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۹ - ۸۵۱  
 ۸۵۴ - ۸۶۶ - ۸۶۸

## ل

۵۵۴ - ۵۷۸ - ۵۹۸ - ۶۰۰ - ۶۱۳  
 ۶۲۴ - ۶۵۸ - ۶۶۰ - ۶۶۹ - ۶۸۵  
 ۶۹۱ - ۶۹۹ - ۷۲۱ - ۷۲۴ - ۷۲۸  
 ۷۹۳ - ۸۰۰  
 لبلا ب ( : عشقه ) ۷۳۸

لاجورد ۶۸ - ۱۸۳ - ۶۳۲

لادن ۳۷۶

لاله ۹۴ - ۲۴۸ - ۳۷۲ - ۳۷۸ - ۳۹۵

۴۱۵ - ۴۱۹ - ۴۳۴ - ۴۵۸ - ۴۶۰  
 ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۷۲ - ۴۸۶ - ۴۹۵  
 ۵۱۰ - ۵۳۱ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۳

## م

مقل ۲۹۹ - ۷۸۶ - ۸۳۰  
 مورد ۶۶۵

مغیلان (اممغیلان) ۴۴ - ۴۲۵ - ۴۵۷

۴۶۷ - ۵۲۶ - ۶۱۵ - ۷۱۰ - ۸۰۰

۸۳۸



## ن

۷۹۲ - ۷۴۹ - ۶۹۹	نار ( : انار ) ۳۷۸ - ۵۶۴ - ۶۶۰ - ۶۶۵
نسترن ۴۱۶ - ۴۸۶ - ۵۴۱	۷۵۳
نسرین ۹۷ - ۴۸۶ - ۵۱۴ - ۵۵۳ - ۵۹۴	ناردانه ۵۶۴
۶۲۴ - ۶۲۴ - ۶۸۲ - ۶۹۹ - ۷۲۸	نارنج ۵۴۲ - ۶۵۳ - ۷۰۰
نی ۲۲۰ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۶۷ - ۳۷۷	نال ( : نی ) ۱
۴۲۰ - ۴۴۴ - ۴۶۳ - ۸۰۶	نخل ۱ - ۸ - ۱۴۳ - ۳۰۸ - ۳۲۳ - ۳۴۱
نی (نی شکر) ۱۳۳ - ۳۴۱	۵۳۳ - ۶۸۹ - ۷۰۹ - ۷۵۴
نی بوریا ۱۴ - ۲۴۵ - ۶۹۰	نخیل (درخت خرما و درختان خرما
نیشکر ۲۲۰ - ۲۴۵ - ۲۴۹ - ۲۷۸ - ۲۷۹	برمفرد و جمع اطلاق می شود) ۱۷۴
۳۶۵ - ۴۶۳ - ۴۷۰ - ۴۹۸ - ۵۴۴	۶۸۶ - ۳۷۴
۵۸۵ - ۶۱۰ - ۷۸۴	نرگس ۱۷۰ - ۲۱۵ - ۲۴۷ - ۳۸۱ - ۴۱۰
نیل (نام گیاهی است و بر رنگی که از آن	۴۳۲ - ۴۶۹ - ۴۸۰ - ۴۸۳ - ۵۵۱
گیاه بدست می آید نیز اطلاق می شود)	۵۷۷ - ۵۹۲ - ۶۰۲ - ۶۳۳ - ۶۵۷
۱۳۷	۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۹ - ۶۸۵ - ۶۹۰
نیلوفر ۳۷۷ - ۵۷۷ - ۶۱۱ - ۶۹۹	

## و

وسمه ۳۶۳ - ۳۷۴ - ۵۳۵	ورد ( : گل ) ۴۱۲ - ۵۸۱ - ۷۶۲ - ۷۷۱
	۷۷۲ - ۷۷۳

## ه

هیمه ۸۶۲

## ی

یقطين (کدو بن و بونه خیار و خربزه)	یاسمن ۵۹ - ۸۶ - ۴۲۳ - ۴۸۶ - ۵۴۱
۷۳۰	یاسمین ۴۴۴ - ۵۵۵ - ۸۷۰



## فهرست نام پیرندگان

### ب

۴۸۲ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵  
 ۵۰۰ - ۵۰۲ - ۵۰۶ - ۵۱۴ - ۵۲۶  
 ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۴ - ۵۳۶ - ۵۴۳  
 ۵۴۵ - ۵۴۹ - ۵۵۴ - ۵۶۱ - ۵۶۶  
 ۵۷۴ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶  
 ۵۹۱ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۶۰۰ - ۶۰۲  
 ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۲۲ - ۶۲۶ - ۶۴۹  
 ۶۵۱ - ۶۶۲ - ۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۸۲  
 ۶۸۳ - ۶۸۵ - ۶۹۱ - ۶۹۳ - ۶۹۹ - ۷۰۱  
 ۷۱۹ - ۷۲۱ - ۷۲۴ - ۷۳۰ - ۷۴۶  
 ۷۴۸ - ۷۹۱ - ۷۹۸ - ۸۰۰ - ۸۲۰ - ۸۳۰

بلبل سحر ۳۷۰

بلبل سحری ۵۸۶

بوتیمار ( مرغی است که اورا غمخورک

نیز گفته اند ، گویند پیوسته در کنار

آب نشیند و از کم شدن آن غم خورد

و باتشنگی ننوشد ) ۴۴۲ - ۵۳۱

۷۰۱

بوم ۱۲ - ۳۱ - ۱۲۸ - ۷۲۷ - ۷۴۲

باز ۸ - ۷۹ - ۱۴۸ - ۲۱۵ - ۳۱۹ - ۳۴۹

۴۲۴ - ۴۶۰ - ۴۶۶ - ۴۷۹ - ۴۸۵

۵۱۹ - ۵۶۱ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۹۱

۷۰۸ - ۷۱۶ - ۷۲۰ - ۷۸۹ - ۸۰۰

۸۰۲ - ۸۳۰ - ۸۶۰

بازا شریب ۷۱۶

باز سیمید ۷۴۲

باز سفید ۶۰۲

بط ۱۷۴ - ۱۲۲ - ۲۲۵ - ۲۴۸

بلبل ۵ - ۵۰ - ۵۱ - ۱۰۴ - ۱۲۸ - ۱۷۰

۲۳۱ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۸۷ - ۲۹۸

۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴

۳۶۶ - ۳۷۰ - ۳۷۲ - ۳۸۲ - ۳۸۴

۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴

۴۱۵ - ۴۱۹ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۳۱

۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۲

۴۴۴ - ۴۴۶ - ۴۵۱ - ۴۵۴ - ۴۵۷

۴۶۳ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۱ - ۴۸۰



پ

---

پرستو ۵۵۷

ت

---

تیرهو ۳۴۹

تدرو ۴۵۷-۴۷۹-۵۹۴

ج

---

جغد ۲۱۵

جره باز ۲۱۵-۲۷۵-۳۱۹

ح

---

۸۲۰-۶۱۰

حمام ( : کیوتر ) ۲۱۵-۵۰۰-۵۰۱

خ

---

خفاش ۵۳۶

خروس ۸-۱۰۰-۲۴۴-۳۱۴-۴۸۲  
۵۰۰-۵۰۲-۵۷۴

ز

---

زغن ۲۷۰-۲۷۱-۴۵۰

زاغ ۲۲-۹۳-۹۴-۲۸۹-۳۱۹-۳۶۶  
۳۹۵-۴۹۴-۷۸۹-۷۹۱-۸۳۰



## س

۵۲۹ - ۷۵۵ - ۷۹۴ - ۸۱۱

سمندر ۲۲۵ - ۲۳۷

سیمرغ ۱۴۶ - ۳۶۶ - ۴۱۶ - ۴۷۵

## ش

۲۱۵ - ۳۴۶ - ۵۲۸ - ۷۰۸ شهریار

شاهین ۳۸۰ - ۴۹۷ - ۵۰۰ - ۵۵۵

۵۶۲ - ۶۲۳ - ۷۲۹

## ص

۷۲۹ ( سنگانه گویند )

صعوه ( مرغی است کوچک بفارسی

## ط

۹۳ - ۱۰۴ - ۲۸۷ - ۲۹۶ طوطی

۳۴۲ - ۳۹۰ - ۴۲۳ - ۴۳۳ - ۴۵۰

۴۸۴ - ۵۰۰ - ۵۴۹ - ۵۶۶ - ۵۹۴

۵۹۵ - ۶۱۱ - ۶۲۱ - ۶۲۶ - ۶۶۴

۶۶۹

طاووس ۴۲ - ۵۵ - ۷۵ - ۹۸ - ۱۸۲

۳۰۳ - ۳۱۹ - ۴۴۶ - ۴۹۸ - ۵۶۱

۵۶۳ - ۵۶۵ - ۵۸۷ - ۵۹۴ - ۵۹۷

۶۴۰ - ۷۰۵ - ۸۱۰ - ۸۳۰

## ع

۵۰۱ - ۵۴۳ - ۵۵۲ - ۵۷۴

۲۷۱ - ۳۴۱ - ۳۴۹ - ۴۳۸ - ۵۶۲ عنقا

۵۶۴ - ۷۱۳ - ۷۵۷ - ۸۰۱ - ۸۴۵

۸۵۵ - ۸۵۶

عصفور : ( گنجشک ) ۴۱۶ - ۴۷۵ -

۷۵۸ - ۸۰۲

عقاب ۲۱۰ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۸۰۲

عندلیب ۱۳۲ - ۳۹۲ - ۴۲۶ - ۴۹۰



## غ

غراب ۸۵ - ۱۳۲ ۵۷۴ | غروبان (غراب ها) ۷۵۷

## ف

فاخته ۵۶۱ | فرخ (جوجه مرغ)

## ق

قمری ۶۶۹ - ۷۷۰ | قاقم ۶۸۵ - ۸۴۱

## ک

۷۰۱ - ۶۲۳ - ۵۵۷ - ۵۴۶ - ۵۱۹	کبک ۵۰ - ۲۱۵ - ۴۴۶ - ۵۴۶
۸۵۶ - ۸۰۰ - ۷۴۲ - ۷۱۴	۵۸۷ - ۵۶۱
۷۵۵ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۱۵۵	کبک دری ۴۴۶
کرکس ۸۱۱	کبوتر ۷۶ - ۲۲۰ - ۳۶۸ - ۳۸۰
کلاغ ۲۹۶ - ۸۶۰	۴۲۴ - ۴۶۰ - ۴۶۶ - ۴۶۷

## گ

گنجشک ۲۰۴ - ۲۱۵ - ۲۶۶ - ۴۹۷ | ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۷۲۰ - ۸۰۱

## م

ماکیان ۲۵۰ - ۷۰۱ - ۸۲۵ | مرغ ۲۰ - ۲۶ - ۴۸ - ۵۱ - ۵۵



۸۷۲ ، ۸۶۹ ، ۸۶۷ ، ۸۶۲

مرغ آبی ۷۷۷

مرغابی ۳۶۹

مرغ بام ( در فرهنگها بمعنی بلبل

و قمری ضبط شده ولی گویا

مراد سعدی خروس بوده

۳۴۷

( است

مرغ خانگی ۴۲۷

مرغ سحر ۱۸۶ ، ۱۰۱ ، ۶۴۷ ، ۶۹۸

مرغ سحر خوان ۲۸۷

مرغ شب ۳۶۳ ، ۶۱۲

مرغ شب پره ۸۱۲

مرغك ۱۲۹

۸۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۲ - ۷۰

۱۴۸ - ۱۴۶ - ۱۴۰ - ۱۳۶ - ۱۳۱

۲۲۶ - ۲۲۰ - ۲۰۴ - ۱۹۰ - ۱۶۷

۳۲۹ - ۳۲۵ - ۳۲۲ - ۲۶۳ - ۲۳۵

۳۷۶ - ۳۵۹ - ۳۵۷ - ۳۴۶ - ۳۳۲

۴۱۶ - ۴۰۷ - ۳۸۷ - ۳۸۴ - ۳۸۳

۴۴۲ ، ۴۴۰ ، ۴۳۸ ، ۴۲۳ ، ۴۲۲

۵۰۱ ، ۵۰۰ ، ۴۹۳ ، ۴۸۵ ، ۴۷۲

۵۳۹ ، ۵۳۱ ، ۵۲۶ ، ۵۲۵ ، ۵۱۰

۵۹۶ ، ۵۸۴ ، ۵۶۹ ، ۵۶۵ ، ۵۶۳

۶۳۸ ، ۶۳۲ ، ۶۳۰ ، ۶۲۸ ، ۶۱۶ ، ۶۱۰

۷۵۰ ، ۷۳۴ ، ۷۰۴ ، ۶۶۹ ، ۶۴۷

۸۰۱ ، ۸۰۰ ، ۷۹۵ ، ۷۸۳ ، ۷۵۳

۸۳۰ ، ۸۲۵ ، ۸۲۳ ، ۸۲۲ ، ۸۱۱

۸۵۱ ، ۸۴۷ ، ۸۳۶ ، ۸۳۳ ، ۸۳۱

## ه

۸۴۵ ، ۸۲۵ ، ۷۳۱

همای ۱۲ ، ۲۱ ، ۱۶۵ ، ۲۱۵ ، ۶۳۱

۷۳۴ ، ۷۳۳ ، ۷۲۷ ، ۶۵۶

هزارستان ۵۳۸ ، ۵۰۶ ، ۴۸۸ ، ۴۸۷

۶۸۲ ، ۵۴۳

هما ۶۹۶ ، ۶۱۴ ، ۵۹۴ ، ۵۹۱ ، ۳۹۹



# فهرست نام گوهرها و سنگهای گرانبها و بعضی سنگهای دیگر



آ

۷۹۲ ، ۷۴۴ ، ۷۲۳ ، ۵۷۵ ، ۵۶۸

اصداف ۶۰۸  
الماس ۶۳۶ ، ۴

آبکینه ۲۸۲ ، ۲۲۶ ، ۱۲۹ ، ۷۱  
۴۰۴ ، ۳۷۶ ، ۳۷۳ ، ۳۵۹ ، ۳۴۲  
۵۶۴ ، ۵۰۰ ، ۴۹۴ ، ۴۸۷ ، ۴۸۵

ب

بیجاده ( : یاقوت ) ۷۹۸

بلور ۵۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۰۹

پ

پیروزه ۱۴۷ ، ۱۱۶ ، ۵۶

ج

جوهر ۱۶۹ ، ۱۳۳ ، ۶۹ ، ۸ ، ۵

جواهر ۷۰۷ ، ۲۸۵



## د

۵۸۵ ، ۵۹۸ ، ۶۱۰ ، ۶۱۱ ، ۶۶۵	در ۶۹ ، ۷۵ ، ۷۹ ، ۱۱۹ ، ۱۴۳ ،
۶۶۶ ، ۶۸۳ ، ۷۰۰ ، ۷۰۳ ، ۷۱۳	۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۱۹۰ ، ۱۹۶ ، ۲۱۶
۷۲۶ ، ۷۲۷ ، ۷۲۸ ، ۷۳۴ ، ۷۴۲	۲۲۶ ، ۲۳۱ ، ۲۶۲ ، ۲۷۱ ، ۲۷۷
۷۴۷ ، ۷۹۰ ، ۷۹۲ ، ۸۰۲ ، ۸۳۳	۳۹۹ ، ۴۰۱ ، ۴۲۲ ، ۴۴۸ ، ۴۶۰
۸۶۴ ، ۸۵۸ ، ۸۶۲ ، ۸۶۷	۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۸۱ ، ۴۹۲ ، ۵۱۱
دور ( : درها ) ۶۹۰	۵۲۷ ، ۵۲۸ ، ۵۴۹ ، ۵۵۶ ، ۵۷۹

## ر

۲۲۳ ، ۳۳۱ ، ۵۹۶ ، ۶۱۰	رخام ( : مرمر ) ۱۱۶ ، ۲۳۵ ، ۲۴۸
-----------------------	---------------------------------

## ز

زمرد ۱	زجاجه ۷۵۹
--------	-----------

## ش

شیشه ۲۲۱ ، ۲۳۵	شبه ۵۷۹ ، ۶۲۴ ، ۶۸۳
----------------	---------------------

## ص

۴۲۳ ، ۶۷۸ ، ۶۸۸ ، ۷۱۱ ، ۷۱۳	صدف ۶۹ ، ۷۵ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۲۱۶
۷۳۴ ، ۷۹۲ ، ۷۹۸ ، ۸۰۲ ، ۸۱۸	۲۲۵ ، ۲۴۰ ، ۴۷۴ ، ۲۸۴ ، ۴۲۰



ع

۸۶۷-۷۳۳

عقیق ۵۸۴ ، ۵۶۳ ، ۴۷۰ ، ۴۳۲

ک

۷۳۲

کهربا ۶۴۴ ، ۵۷۹ ، ۵۳۴ ، ۳۱۳

گ

۷۳۳ ، ۶۷۸ ، ۶۰۲ ، ۵۸۹ ، ۵۶۴

۸۱۰ ، ۷۹۴ ، ۷۴۷ ، ۷۴۲ ، ۷۳۴

۸۶۷

۴۴۴ ، ۱۷۱ ، ۱۶۳ ، ۱۰۸ ، ۱۰۷ گهر

۸۴۶ ، ۷۹۰ ، ۶۹۳ ، ۶۸۵ ، ۶۷۳

۸۷۳

گوه ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۷۵ ، ۴۳ ، ۱۹

۱۷۹ ، ۱۶۱ ، ۱۵۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۲

۲۲۱ ، ۲۱۶ ، ۲۱۳ ، ۱۹۰ ، ۱۸۲

۴۲۰ ، ۴۱۸ ، ۲۸۴ ، ۲۸۲ ، ۲۷۴

۵۶۳ ، ۵۳۶ ، ۴۷۲ ، ۴۶۰ ، ۴۵۷

ل

۶۴۳ ، ۶۲۳ ، ۶۱۲ ، ۵۷۹ ، ۵۶۴

۶۷۳ ، ۶۶۶ ، ۶۶۵ ، ۶۵۴ ، ۵۴۵

۷۸۹ ، ۷۵۹ ، ۷۲۶ ، ۷۲۵ ، ۶۹۵

۸۷۳-۸۴۸

لواء ۳۴۹ ، ۲۸۴ ، ۱۵۱ ، ۱۴۷

۶۶۵ ، ۶۴۶ ، ۵۵۶ ، ۴۲۳ ، ۳۷۱

۷۱۱ ، ۷۰۷ ، ۶۹۹ ، ۶۸۵ ، ۶۷۸

۸۱۸ ، ۷۹۸ ، ۷۷۸ ، ۷۷۰

لالی ۷۲۱ ، ۶۰۸ ، ۵

لعل ۲۱۶ ، ۱۷۰ ، ۱۴۷ ، ۱۳۳ ، ۱۲۹

۴۲۳ ، ۳۸۷ ، ۳۶۹ ، ۳۴۹ ، ۲۴۷

۴۴۷ ، ۴۴۵ ، ۴۳۹ ، ۴۳۷ ، ۴۲۹

۴۶۵ ، ۴۶۴ ، ۴۶۲ ، ۴۵۴ ، ۴۵۱

۵۲۸ ، ۵۱۱ ، ۴۸۷ ، ۴۸۵ ، ۴۶۹

۵۶۳ ، ۵۵۹ ، ۵۵۷ ، ۵۵۶ ، ۵۵۴



م

مرجان ۲۳۱ ، ۳۹۹ ، ۴۰۱ ، ۵۲۷

۵۶۴ ، ۷۳۵

مینا ۶ ، ۷۹۲ ، ۸۷۲

مروارید ۶۹ ، ۳۸۱ ، ۴۶۱ ، ۶۹۲

۷۱۴ ، ۷۴۷ ، ۷۸۹

ی

۴۱۲ ، ۴۶۵ ، ۵۰۰ ، ۶۲۴ ، ۷۵۹

۸۷۳

یاقوت ۲۲۸ ، ۲۴۸ ، ۲۴۸ ، ۳۸۳



# فهرست عددها: ترتیبی، اصلی، کسری، توزیعی

۱

۵۶۰، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۲۴، ۵۲۱  
 ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۶، ۵۶۹  
 ۶۳۹، ۶۱۸، ۶۱۷، ۶۰۹، ۵۸۹  
 ۶۸۱، ۶۷۹، ۶۶۴، ۶۴۴، ۶۴۲  
 ۷۴۵، ۷۴۴، ۷۱۵، ۷۰۲، ۷۰۰  
 ۷۸۵، ۷۸۴، ۷۷۸، ۷۷۷، ۷۷۰  
 ۸۴۹، ۸۱۸، ۷۹۸، ۷۹۷، ۷۹۱  
 ۸۶۲

اولین ۱۱۰، ۶۱۴، ۶۶۱

الف ( : هزار ) ۲۰۳

اول ۱۴۱، ۱۲۷، ۴۹، ۱۷، ۱۲، ۳  
 ۲۳۸، ۲۳۴، ۱۷۵، ۱۶۰، ۱۵۷  
 ۳۱۴، ۳۰۱، ۲۹۴، ۲۹۲، ۲۷۵  
 ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۱، ۳۲۱  
 ۳۷۳، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۶، ۳۵۵  
 ۴۲۹، ۴۲۴، ۴۰۹، ۴۰۰، ۳۸۲  
 ۴۵۴، ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۳۹، ۴۳۸  
 ۴۹۳، ۴۸۴، ۴۷۹، ۴۷۲، ۴۶۶  
 ۵۱۰، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۲، ۴۹۸

ب

بیور هزاران ( : ده هزار هزاران )  
 ۳۰۹

بیست ۸۶، ۲۶۳

پ

پنج ۱۴۲، ۸۶، ۷۴، ۲۶، ۶، ۴  
 ۲۳۵، ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۴۹

پانزده ۱۱۳  
 پانصد ۱۹۳



۵۰۱، ۳۱۸، ۲۶۸، ۱۶۷، ۱۵۱

۸۳۱، ۷۳۷

پنججاه و پنج ۱۵۱

پنجمین ۱۵۰

پنجاه ۷۳۰، ۳۱۸، ۲۴۵، ۲۱۷، ۱۹۳

۸۵۵، ۷۴۹

۴۰۴، ۳۴۵، ۳۱۸، ۲۹۵، ۲۴۷

۷۱۴، ۷۰۸، ۶۸۷، ۶۶۵، ۵۷۵، ۵۰۱

۷۴۴، ۷۴۱، ۷۳۷، ۷۳۵، ۷۳۰

۷۹۰، ۷۸۷، ۷۸۵، ۷۸۰، ۷۴۵

۸۳۵، ۷۹۷

پنججاه ۱۰۰، ۸۶، ۷۹، ۷۸، ۳۶، ۴

ث

ثانی ( : دوم ) ۶۸۸، ۶۸۷، ۶۱۸

ج

چهارده ۶۴۰

چهارسد ۸۰، ۵۶

چهارم ۸۳۵، ۲۹۳، ۱۵۰، ۱۴۹

چهل ۲۶۹، ۱۲۹، ۷۱، ۶۸، ۲۶

۷۸۷، ۷۴۹، ۳۲۰

چار ( : چهار ) ۲۹۳، ۲۱۸، ۱۱۴، ۲۳

۸۶۸، ۸۲۰، ۴۷۸، ۳۷۴، ۳۱۲

چارده ۸۱۵، ۷۱۸، ۵۶۰، ۴۱۹

چل ۱۱۳

چهار ۷۲۴، ۶۸۲، ۴۰۱، ۱۸۰

۸۳۹

خ

خمسین ( : پنجاه ) ۷۷۱

د

۳۵، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۴، ۲۲

دو ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۲، ۱۱، ۷، ۱



۵۹۴-۵۹۳-۵۸۹-۵۷۶-۵۷۳  
 ۶۰۹-۶۰۸-۶۰۶-۶۰۳-۵۹۶  
 ۶۲۶-۶۲۵-۶۱۶-۶۱۴-۶۱۳  
 ۶۵۰-۶۴۳-۶۴۲-۶۴۰-۶۳۳  
 ۶۸۱-۶۷۸-۶۷۰-۶۶۵-۶۵۴  
 ۷۰۳-۶۹۵-۶۹۴-۶۸۷-۶۸۶  
 ۷۲۷-۷۲۲-۷۱۷-۷۱۶-۷۰۷  
 ۷۴۱-۷۴۰-۷۳۸-۷۳۵-۷۳۳  
 ۷۵۳-۷۵۰-۷۴۹-۷۴۴-۷۴۳  
 ۷۸۷-۷۸۶-۷۸۳-۷۷۸-۷۵۵  
 ۷۹۷-۷۹۶-۷۹۴-۷۹۲-۷۹۱  
 ۸۱۴-۸۱۳-۸۰۷-۸۰۱-۷۹۹  
 ۸۳۳-۸۳۱-۸۲۲-۸۲۱-۸۱۸-۸۱۶  
 ۸۵۹-۸۵۷-۸۴۰-۸۳۹-۸۳۴  
 ۸۶۹-۸۶۸-۸۶۷-۸۶۶-۸۶۲  
 ۸۷۲-۸۷۱

دوتا ۷۸۱

دوسه ۳۰۷-۱۶۰-۱۴۳-۱۲۸  
 ۵۵۷

دوسه ۶۹۳-۶۵۸-۵۵۰-۵۰۶-۹۹  
 ۸۴۸-۷۸۶

دوم ۲۹۳-۲۹۲-۲۵۸-۱۵۰-۷۵  
 ۷۵۲-۷۳۳-۵۹۱-۴۲۶-۳۹۸

دومین ۶۶۱-۱۱۰

دو نیم ۶۷۹-۱۴۹

دو نیمه ۷۱۷

دویست ۱۹۳

ده ۵۹۴-۵۹۳-۵۸۹-۵۷۶-۵۷۳  
 ۶۰۹-۶۰۸-۶۰۶-۶۰۳-۵۹۶  
 ۶۲۶-۶۲۵-۶۱۶-۶۱۴-۶۱۳  
 ۶۵۰-۶۴۳-۶۴۲-۶۴۰-۶۳۳  
 ۶۸۱-۶۷۸-۶۷۰-۶۶۵-۶۵۴  
 ۷۰۳-۶۹۵-۶۹۴-۶۸۷-۶۸۶  
 ۷۲۷-۷۲۲-۷۱۷-۷۱۶-۷۰۷  
 ۷۴۱-۷۴۰-۷۳۸-۷۳۵-۷۳۳  
 ۷۵۳-۷۵۰-۷۴۹-۷۴۴-۷۴۳  
 ۷۸۷-۷۸۶-۷۸۳-۷۷۸-۷۵۵  
 ۷۹۷-۷۹۶-۷۹۴-۷۹۲-۷۹۱  
 ۸۱۴-۸۱۳-۸۰۷-۸۰۱-۷۹۹  
 ۸۳۳-۸۳۱-۸۲۲-۸۲۱-۸۱۸-۸۱۶  
 ۸۵۹-۸۵۷-۸۴۰-۸۳۹-۸۳۴  
 ۸۶۹-۸۶۸-۸۶۷-۸۶۶-۸۶۲  
 ۸۷۲-۸۷۱

دهم ۱۵۱

۳۶ ( هردوان ) ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۱  
 ۷۷ ، ۶۷ ( هربدوشب ) ۶۵ ، ۶۳  
 ۱۱۰ ، ۱۰۱ ، ۹۴ ، ۹۱ ، ۹۰ ، ۸۳ ، ۸۲  
 ۱۱۹ ، ۱۱۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۱۱۲ ، ۱۱۱  
 ۱۲۹ ، ۱۲۷ ، ۱۲۵ ، ۱۲۳ ، ۱۲۰  
 ۱۳۷ ، ۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۱۳۲ ، ۱۳۱  
 ۱۵۱ ، ۱۴۶ ، ۱۴۳ ، ۱۴۲ ، ۱۳۸  
 ۱۶۵ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۵۹ ، ۱۵۶  
 ۱۸۲ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۱۷۶ ، ۱۶۷  
 ۱۹۳ ، ۱۹۰ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷ ، ۱۸۴  
 ۲۰۴ ، ۲۰۱ ، ۱۹۵ ، ۱۹۴  
 ۲۲۹ ، ۲۱۳ ، ۲۱۲ ، ۲۰۹ ، ۲۰۸  
 ۲۵۴ ، ۲۴۷ ، ۲۴۴ ، ۲۴۳ ، ۲۳۰  
 ۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۰-۲۵۸  
 ۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶ ( هردوان )  
 ۲۹۴-۲۹۳-۲۸۸-۲۸۰  
 ۳۰۲-۳۰۱-۲۹۹-۲۹۶-۲۹۵  
 ۳۲۲-۳۱۳-۳۰۸-۳۰۵-۳۰۳  
 ۳۳۵-۳۳۱-۳۲۶-۳۲۴-۳۲۳  
 ۳۵۵-۳۴۵-۳۴۴-۳۴۳-۳۳۸  
 ۳۶۵-۳۶۳-۳۶۱-۳۵۷-۳۵۶  
 ۳۹۵-۳۸۸-۳۸۱-۳۷۵-۳۷۰  
 ۴۱۱-۴۱۰-۴۰۶-۴۰۱-۳۹۹  
 ۴۳۰-۴۲۲-۴۲۰-۴۱۴-۴۱۲  
 ۴۵۰-۴۴۵-۴۴۳-۴۴۰-۴۳۱  
 ۴۷۱-۴۶۶-۴۵۷-۴۵۶-۴۵۳  
 ۴۸۰-۴۷۹-۴۷۸-۴۷۳-۴۷۲  
 ۴۹۴-۴۹۱-۴۸۸-۴۸۶-۴۸۱  
 ۵۱۰-۵۰۳-۵۰۱-۴۹۷-۴۹۶  
 ۵۱۷-۵۱۶-۵۱۵-۵۱۳-۵۱۱  
 ۵۳۱-۵۳۰-۵۲۷-۵۲۱-۵۲۰  
 ۵۴۹-۵۴۶-۵۴۴-۵۴۳-۵۳۲  
 ۵۶۰-۵۵۹-۵۵۷-۵۵۶-۵۵۱  
 ۵۷۲-۵۷۰-۵۶۸-۵۶۷-۵۶۴



ده يك ۱۶۷

ده هزار ۸۲۱

س

سد و شست ۸۵۵  
 سد هزار ۱۶۸ - ۲۰۱ - ۲۲۰ - ۲۴۶  
 ۴۰۱ - ۴۱۰ - ۵۶۰ - ۵۹۱ - ۶۰۶  
 ۶۲۴ - ۶۶۰ - ۶۶۶ - ۶۸۴ - ۶۹۹  
 ۷۴۳ - ۷۸۸ - ۸۶۷ - ۸۶۹  
 سد هزاران ۸۱۸  
 سد يك ۷۵۰  
 سديكي ۱۵۹ - ۲۵۳ - ۷۴۲  
 سوم ۱۵۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳  
 سه ۶۵ - ۹۹ - ۱۱۳ - ۱۲۴ - ۲۹۲  
 ۲۹۳ - ۵۰۶ - ۵۵۰ - ۶۵۸ - ۸۳۵  
 ۸۴۸  
 سه چار ۸۶۸  
 سه ديگر ۱۶۲  
 سه شش ۱۴۱  
 سه يك ۱۴۱  
 سي ۳۳۳ - ۸۱۷  
 سي و دو ۶۶۵  
 سيصد و پنجاه و نه ۳۲  
 سيصد و شست ۳۲ - ۳۰۷  
 سيصد هزار ۲۳۰  
 سيم ( : سوم ) ۳۱ - ۱۱۳

سبعين ( هفتاد ) ۷۲۹  
 سد ( صد ) ۱۷ - ۲۲ - ۴۹ - ۵۳ - ۵۴  
 ۶۴ - ۷۴ - ۷۷ - ۹۴ - ۹۷ - ۱۰۷  
 ۱۰۹ - ۱۱۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۸  
 ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۱۶۰ - ۱۶۷ - ۱۹۶  
 ۲۰۰ - ۲۱۶ - ۲۳۰ - ۲۴۵ - ۲۵۶  
 ۲۶۷ - ۲۷۲ - ۲۸۵ - ۳۰۴ - ۳۰۷  
 ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۶۱ - ۳۶۲  
 ۳۶۷ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۰ - ۴۰۱  
 ۴۰۲ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۲۵ - ۴۴۷  
 ۴۵۰ - ۴۶۲ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۷۰  
 ۴۷۴ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۵۲۶  
 ۵۳۴ - ۵۴۱ - ۵۵۰ - ۵۵۶ - ۵۵۷  
 ۵۵۸ - ۵۶۵ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۴  
 ۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۰ - ۶۰۴ - ۶۱۴  
 ۶۲۰ - ۶۳۹ - ۶۴۵ - ۶۴۹ - ۶۵۹  
 ۶۶۳ - ۶۷۱ - ۶۷۳ - ۶۹۹ - ۷۳۸  
 ۷۴۵ - ۸۱۲ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۳۱  
 ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۷۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸  
 ۸۶۹ - ۸۷۲ - ۸۷۳  
 سد و پنجاه ۷۱ - ۱۰۳  
 سد و پنجاه ۸۵۵

ش

شش سد ( : شش سد قرون بود پنجاه  
 و پنج ) ۱۵۱

شست ۳۰۷ - ۸۵۵  
 شش ۶ - ۱۴۱ - ۷۹۷



شش سد و پنججاه ۸۳۱  
شش سد و پنججاه و شش ۹

شش ۱۵۰

ن

۱۸۸-۱۶۹-۱۴۹-۱۳۱-۷۶  
۲۹۰-۲۸۱-۲۸۰-۲۴۷  
۴۸۳-۴۵۴-۴۱۱-۳۵۲-۲۹۳  
۶۰۶-۵۹۳-۵۵۰-۵۲۵-۵۱۵  
۷۸۹-۷۵۳-۶۷۹-۶۳۳  
۲۷۳-۲۶۰-۲۵۴-۱۹۶-۹۷ نیمه  
۴۵۶-۳۸۰-۳۶۸-۳۵۲  
۷۹۷-۷۱۷-۶۵۶-۵۲۸  
نیمه ۱۷۵

نخست ۱۶۴-۱۶۱-۱۵۰-۱۴۸  
۲۷۵-۲۵۱-۲۳۵-۱۹۳  
۵۵۸-۴۶۳-۳۱۷-۳۱۲-۲۹۲  
۸۵۰-۸۴۳-۷۲۴-۶۰۴  
۸۷۱  
نخستین ۱۱۰-۸۰-۷۴-۱۳  
۶۲۳-۵۹۱-۳۷۹-۱۴۹  
نه ۵۷۲-۲۴۸-۱۵۴  
نهم ۱۵۱  
نیم ۷۴-۶۸-۴۹-۳۸-۱۹-۱۲

ه

۵۱۸-۵۱۵-۵۱۴-۵۱۳-۵۰۷  
۵۳۱-۵۳۰-۵۲۸-۵۲۲-۵۲۱  
۵۵۳-۵۵۰-۵۴۸-۵۴۴-۵۳۹  
۵۷۳-۵۷۲-۵۶۲-۵۶۰-۵۵۶  
۵۸۳-۵۸۲-۵۷۹-۵۷۶-۵۷۴  
۵۹۸-۵۹۶-۵۹۵-۵۹۳-۵۹۱-۵۸۵  
۶۱۷-۶۱۳-۶۰۹-۶۰۶-۶۰۰  
۶۴۲-۶۳۲-۶۲۷-۶۲۴-۶۲۳  
۶۷۹-۶۶۶-۶۶۰-۶۵۹-۶۴۳  
۶۹۱-۶۹۰-۶۸۴-۶۸۳-۶۸۲  
۷۰۵-۷۰۳-۷۰۲-۷۰۱-۷۰۰  
۷۱۹-۷۱۷-۷۱۱-۷۱۰-۷۰۸-۷۰۶  
۷۴۰-۷۳۱-۷۲۶-۷۲۵-۷۲۳  
۷۸۵-۷۵۲-۷۴۶-۷۴۵-۷۴۳  
۸۳۳-۷۲۸-۸۲۳-۸۲۱-۷۸۸

هزار ۶۰-۵۹-۲۶-۲۰  
۱۲۴-۱۱۸-۸۴-۹۵-۸۲-۷۳  
۱۵۹-۱۵۱-۱۴۸-۱۴۱-۱۳۵  
۲۰۱-۱۹۹-۱۹۳-۱۹۲-۱۶۸  
۲۴۶-۲۴۵-۲۳۰-۲۲۰-۲۱۱  
۳۵۰-۳۴۹-۳۴۷-۳۴۳-۲۸۷-۲۶۲  
۳۵۹-۳۵۷-۳۵۴-۳۵۳-۳۵۱  
۳۷۳-۳۶۶-۳۶۵-۳۶۳-۳۶۰  
۳۸۹-۳۸۷-۳۸۲-۳۷۹-۳۷۸  
۴۰۳-۴۰۱-۴۰۰-۳۹۱  
۴۲۴-۴۱۰-۴۰۸-۴۰۴  
۴۵۱-۴۴۳-۴۳۲-۴۳۱  
۴۶۹-۴۶۸-۴۶۵-۴۵۵-۴۵۲  
۴۸۸-۴۸۷-۴۸۴-۴۸۳-۴۷۱  
۵۰۶-۴۹۷-۴۹۵-۴۹۴-۴۹۱



هشتم ۱۵۱  
هفت ۷۱-۸۹-۱۰۸-۲۳۳-۵۶۲  
۸۱۶-۷۵۲-۷۰۸-۶۶۴-۶۱۳  
۸۶۱-۸۵۸-۸۵۶-۸۳۶  
هفتاد ۹۰-۲۴۷-۲۵۳-۳۱۸  
۷۹۶-۷۵۲-۶۴۲-۶۱۳  
هفتم ۱۵۱

۸۶۷-۸۶۶-۸۶۲-۸۴۶-۸۴۵  
۸۶۹  
هزاران ۴۹۸-۵۴۰-۵۴۴-۵۴۵  
۷۸۱-۷۵۵-۷۲۸-۶۶۹-۵۷۰  
۸۱۸-۸۰۱  
هزاران هزار ۱۸۷  
هزاران یکی ۳۰۹  
هشت ۹-۵۱۵

## ی

۴۰۷-۴۰۵-۴۰۴-۴۰۳-۴۰۲  
۴۲۹-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۷-۴۱۰  
۴۳۹-۴۳۶-۴۳۴-۴۳۱-۴۳۰  
۴۵۳-۴۴۹-۴۴۶-۴۴۵-۴۴۲  
۴۷۷-۴۷۱-۴۶۹-۴۶۷-۴۶۰  
۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴-۴۸۸-۴۸۲  
۵۰۸-۵۰۵-۵۰۱-۵۰۰-۴۹۹  
۵۱۹-۵۱۸-۵۱۵-۵۱۳-۵۱۰  
۵۳۰-۵۲۷-۵۲۵-۵۲۰  
۵۳۸-۵۳۷-۵۳۶-۵۳۴-۵۳۲  
۵۴۶-۵۴۴-۵۴۳-۵۴۲-۵۳۹  
۵۶۵-۵۶۲-۵۶۱-۵۵۵-۵۵۱  
۵۷۳-۵۷۲-۵۷۱-۵۶۸-۵۶۶  
۵۸۲-۵۷۹-۵۷۸-۵۷۷-۵۷۵  
۵۸۹-۵۸۵-۵۸۴-۵۸۳  
۶۰۱-۶۰۰-۵۹۵-۵۹۲  
۶۱۰-۶۰۹-۶۰۸-۶۰۶-۶۰۳  
۶۲۰-۶۱۹-۶۱۸-۶۱۶-۶۱۴  
۶۳۵-۶۳۴-۶۲۸-۶۲۶  
۶۴۸-۶۴۲-۶۴۰-۶۳۹-۶۳۸  
۶۶۴-۶۶۰-۶۵۹-۶۵۶-۶۴۹  
۶۷۱-۶۷۰-۶۶۶-۶۶۵

یک ۷-۱۹-۲۲-۳۲-۳۵-۴۱  
۷۷-۷۶-۷۴-۶۰-۵۷-۵۰-۴۸  
(زوریک مرده) ۹۵-۹۰-۸۴  
۱۱۹-۱۱۳-۱۱۱-۱۰۹-۱۰۰  
۱۳۳-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۶  
۱۴۹-۱۴۷-۱۴۲-۱۴۱-۱۳۴  
۱۶۷-۱۶۵-۱۶۱-۱۵۹-۱۵۶  
۱۷۶-۱۷۳-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۸  
۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۴  
۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۳-۱۹۰  
۲۱۴-۲۱۲-۲۰۹-۲۰۴-۲۰۳  
۲۲۳-۲۲۲-۲۲۰-۲۱۷-۲۱۵  
۲۴۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۲۹-۲۲۶  
۲۶۹-۲۶۸-۲۶۶-۲۵۹-۲۵۱  
۲۹۷-۲۸۶-۲۸۵-۲۷۶-۲۷۱  
۳۰۹-۳۰۷-۳۰۳-۳۰۰-۲۹۹  
۳۲۴-۳۲۲-۳۱۴-۳۱۱-۳۱۰  
۳۳۷-۳۳۵-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۵  
۳۵۷-۳۵۴-۳۵۱-۳۴۸-۳۴۷  
۳۶۵-۳۶۲-۳۶۱-۳۶۰-۳۵۹  
۳۷۷-۳۶۹-۳۶۷-۳۶۶  
۳۹۹-۳۹۶-۳۹۳-۳۹۲-۳۸۱



۱۲۳ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷  
 ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۲۸  
 ۱۵۰ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۳  
 ( بمعنی نخستین و یکم ) ۱۵۹ - ۱۵۵  
 ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۰  
 ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۴ - ۱۷۲  
 ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹  
 ۱۹۴ - ۱۸۹ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵  
 ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۵  
 ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳  
 ۲۱۳ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۸ - ۲۰۷  
 ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴  
 ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۴ - ۲۲۰ - ۲۱۹  
 ۲۳۳ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸  
 ۲۴۴ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۴  
 ۲۵۴ - ۲۵۲ - ۲۴۹ - ۲۴۷ - ۲۴۶  
 ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵  
 ۲۶۸ - ۲۶۵ - ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۰  
 ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۷۰ - ۲۶۹  
 ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۸  
 ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۵  
 ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱  
 ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۶  
 ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۰۸ - ۳۰۴ - ۳۰۳  
 ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۲ - ۳۱۱  
 ۳۲۴ - ۳۲۳ - ۳۲۱ - ۳۱۸ - ۳۱۶  
 ۳۳۰ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵  
 ۳۵۱ - ۳۳۵ - ۳۳۳ - ۳۳۲  
 ۴۰۶ - ۴۰۱ - ۳۶۵ - ۳۵۷ - ۳۵۶  
 ۴۲۲ - ۴۱۶ - ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۰۷  
 ۴۴۴ - ۴۴۰ - ۴۳۷ - ۴۳۵ - ۴۳۲  
 ۴۶۳ - ۴۶۰ - ۴۵۷ - ۴۵۱ - ۴۴۵  
 ۴۹۱ - ۴۹۰ - ۴۸۶ - ۴۸۲ - ۴۶۹  
 ۵۳۲ - ۵۱۴ - ۵۰۴ - ۵۰۰ - ۴۹۳

۶۸۴ - ۶۸۱ - ۶۷۸ - ۶۷۳  
 ۷۱۷ - ۷۰۳ - ۶۹۵ - ۶۸۸ - ۶۸۷  
 ۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱  
 ۷۵۲ - ۷۴۰ - ۷۳۸ - ۷۳۵ - ۷۳۰  
 ۷۸۷ - ۷۸۱ - ۷۸۰ - ۷۷۸ - ۷۵۳  
 ۷۹۴ - ۷۹۲ - ۷۸۹ - ۷۸۸  
 ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۵  
 ۸۱۶ - ۸۱۳ - ۸۱۱ - ۸۰۳ - ۷۹۹  
 ۸۲۳ - ۸۲۰ - ۸۱۸ - ۸۱۷  
 ۸۴۳ - ۸۴۲ - ۸۳۶ - ۸۳۴ - ۸۲۷  
 ۸۴۹ - ۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۶ - ۸۴۵  
 ۸۶۸ - ۸۶۵ - ۸۶۱ - ۸۵۹ - ۸۵۱  
 ۸۷۲ - ۸۷۱

یکایک ۸۶۶

یک از هزار ۷۰۶

یک از هزاران ۵۴۴

یک از یک ۸۴۷

یک دو ۸۶۷ - ۸۶۶ - ۸۱۳ - ۲۹۹

یکه ۵۳۵

یک نیمه ۷۹۷ - ۲۷۳ - ۲۶۰

یکهزار ۱۹۲

یک یک ۴۱۰ - ۲۶۶ - ۱۶۵ - ۱۱۰

۸۶۸

یکی ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۶ - ۵ - ۲

۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۶ - ۱۴

۳۲ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۲

۳۹ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳

۴۸ - ۴۷ - ۴۵ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۰

۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰

۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۶

۷۷ - ۷۲ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۷ - ۶۶

۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۰ - ۷۸

۹۷ - ۹۵ - ۹۳ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۶

۱۰۸ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸

۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۱



۸۶۴-۸۵۵-۸۵۳-۸۵۱-۸۵۰

۸۷۰-۸۶۸-۸۶۷

یکی از سد ۱۰۹

یکی از هزار ۶۹۰-۵۳۹

یکی ز هزار ۷۰۵-۷۰۰

یکی اول ۱۷۵

یکی پنج ۱۷۰

یگان یگان ۸۲۲-۱۳

۵۷۷-۵۶۶-۵۵۱-۵۴۸-۵۳۹

۶۳۸-۶۰۹-۵۹۸-۵۹۶-۵۸۸

۷۰۳-۷۰۱-۶۹۲-۶۹۰-۶۸۹

۷۱۶-۷۱۱-۷۱۰-۷۰۹

۷۵۰-۷۴۲-۷۴۱-۷۳۳-۷۲۰

۷۹۸-۷۸۸-۷۸۵-۷۸۱-۷۵۲

۸۲۵-۸۲۳-۸۲۲-۸۱۳-۸۰۹

۸۴۶-۸۳۳-۸۳۱-۸۲۹-۸۲۶



فهرست نام جانوران ( درندگان ، پستانداران ؛ حشره ها  
خزندگان ) و بعضی صفت های آنها

آ

اسب	۱۴۱-۱۲۲-۱۱۸-۷۳-۴۶-۲۱
	۲۰۱-۱۸۶-۱۷۷-۱۶۸-۱۴۸
	۲۸۴-۲۲۳-۲۲۱-۲۱۴-۲۱۱-۲۱۰
	۶۷۰-۶۳۸-۵۶۴-۴۵۱-۳۰۷
	۷۵۳-۷۲۹-۷۰۴-۷۰۱
	۸۱۰-۷۹۷-۷۸۱-۷۷۸-۷۵۴
	۸۵۷-۸۴۴-۸۴۱-۸۳۵-۸۱۷
اسد ( بضم اول و سکون دوم و سوم : شیران )	۷۶۴-۶۰۴
اشتر	۵۴۶-۴۷۲-۱۰۶-۵۱-۴۶
	۶۱۷-۵۸۷
افعی	۸۳۳-۱۴
الاغ	۷۰۱
آساد ( : شیران )	۷۶۰
آهو	۴۱۷-۳۷۷-۳۴۹-۲۶۰
	۵۰۸-۴۸۰-۴۷۴-۴۳۹
	۵۵۷-۵۵۶-۵۵۰-۵۳۱
	۶۰۹-۵۹۵-۵۷۳-۵۶۳-۵۶۰
	۶۶۸-۶۶۵-۶۴۲-۶۳۱-۶۱۶
	۷۲۰-۶۹۹
آهو بره	۶۵۰
آهوی تناری	۶۴۲
ابل	۴۵۹-۳۰۰
ارقم ( : مار )	۷۱۵
ازدرها	۷۶
ازدها	۷۷۹-۷۴۳-۶۷۹-۲۶۷

ب

بختی ( : شتر ) ۴۶-۴۴

بچه گرگ ۳۲۷



بزرگاله ۸۶۱	بارگنی ( : اسب ) ۶۰۶
بهران ( شتران ) ۷۶۱	بره ۱۳۷ - ۱۹۰
بوالحصین ( : روباه ) ۷۲۸	بزر ۷۸۹

## پ

۲۷۶-۲۶۷-۲۶۶-۲۵۳-۲۴۸	پروانه ۲-۹۰-۲۰۷-۲۲۲-۲۲۴
۷۴۴-۵۳۱-۴۸۱-۳۳۵-۳۲۴	۲۸۶-۲۸۳-۲۴۲-۲۳۸-۲۳۷
۸۶۱-۸۴۰	۴۰۰-۳۹۳-۳۷۱-۳۵۳-۲۹۸
۵۹-۳۸-۳۵-۳۲-۲۸-۱۳ پیل	۴۹۳-۴۷۵-۴۵۵-۴۳۱-۴۲۱
۱۰۶-۹۷-۷۸-۷۷-۷۶	۵۵۳-۵۵۲-۵۴۲-۵۴۰-۵۱۸
۱۹۲-۱۷۶-۱۵۵-۱۳۷-۱۱۶	۶۱۰-۶۰۷-۵۸۹-۵۷۳-۵۵۴
۲۶۷-۲۲۳-۲۰۹-۲۰۸-۱۹۴	۶۴۹-۶۴۵-۶۳۷-۶۳۵
۶۵۱-۴۶۱-۳۷۴-۳۰۷-۲۷۱	۷۸۰-۷۳۴-۷۰۹-۶۷۴-۶۶۶
۸۴۷-۸۳۶-۸۱۳-۶۹۳	۸۰۲-۷۹۹-۷۹۴-۷۹۰
۸۵۷	پشه ۷۸-۳۴۱-۳۵۰
پیله ( : کرم ابریشم ) ۷۹۰-۸۳۳	پلنگ ۸-۱۱-۱۷-۴۴-۸۰-۱۰۶
	۲۳۸-۱۹۴-۱۸۱-۱۵۵-۱۳۵

## ت

تذین ( : اژدها ) ۷۲۹	تکاور ( : اسب ) ۱۸۵
----------------------	---------------------

## ث

ثعلب ( : روباه ) ۷۶۴	ثعالب ( : روباهها ) ۷۶۰
	ثعبان ( : اژدها ) ۸۴۴-۲۵۰

## ح

حمار ( : خر ) ۷۳-۲۶۹-۷۰۶	حربا ( : آفتاب پرست ) ۲۵۴
--------------------------	---------------------------



حوت ( : ماهی ) ۱۳۹

## خ

۷۳۸-۷۰۱-۶۹۳-۴۵۹-۴۱۶

۷۹۴-۷۸۸-۷۸۱-۷۴۵-۷۴۳

۸۳۲-۸۲۴-۸۲۰-۸۱۸-۸۱۶

۸۵۸-۸۴۴

خرچنگک ۳۲۳

خرسک ۱۱۰

خفاش ۷۸۹

خنک ۷۴۹-۷۱۶

خیل ( : اسب ) ۶۰۱

خارپشت ۸۴۱-۸۱۱-۳۷۲

خبزدو ( جعل ، سرگین گردانک ،

هزارپا ) ۲۴۶

خر ۱۱۴-۱۰۷-۴۶-۴۱-۲۷

۱۳۰-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۶

۱۷۴-۱۶۷-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۵

۲۱۴-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۷۵

۲۴۶-۲۴۵-۲۳۶-۲۲۶

۲۹۹-۲۹۲-۲۹۰-۲۷۶-۲۶۹

۳۳۲-۳۲۲-۳۲۰-۳۱۱-۳۰۲

## د

دلدل ( : نام اسب علی ع ) ۱۴۹

## ذ

ذیبان ( : گرگان ) ۵۴۳

## ر

روبه ۳۰۱-۲۰۹-۲۰۸-۱۹۴

۶۶۸-۶۵۶-۶۵۳-۶۲۷-۴۳۷

۷۹۱-۷۲۰

رخش ( نام اسب رستم ) ۲۸۵

روباه ۲۰۹-۲۰۸-۱۹۴-۲۳

۶۰۸-۲۶۷-۲۶۰



## ز

۸۲۰-۸۰۳-۷۸۱-۴۹۲-۴۷۵

۸۵۳-۸۵۱

رنبور سرخ ۲۷۰

زراف ( : زرافه ) ۲۷۱

رنبور ۶۳-۹۹-۱۳۶-۲۲۰-۲۷۰

۴۳۰-۴۱۶-۳۴۸-۳۱۷-۳۱۶

## س

سمنک ( : اسب ) ۴۲۳-۳۶۲-۲۴۵

۶۲۴-۵۶۹-۵۵۷-۴۸۴

۷۰۷

سنجاب ( : جانوری است از موش بزرگتر  
و از پوست آن پوستین سازند )

۷۳۷-۳۷۲-۳۵۲

سنور ( : جانوری است از گربه بزرگتر )

۱۰

سوسمار ۷۰۶

سیه گوش ( : سیاه گوش جانوری است

که گوش های سیاه دارد و بشاطر

شیر مشهورست که زیادتى صید

شیر قسمت اوست ) ۲۱

سگ ۸۵-۶۸-۴۱-۳۵-۲۵-۲۱

۱۲۰-۱۱۹-۱۱۴-۱۰۸-۱۰۱

۱۸۶-۱۶۹-۱۳۹-۱۳۱-۱۲۹

۲۵۰-۲۲۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۵

۲۷۰-۲۶۰-۲۵۶-۲۵۳-۲۵۲

۳۳۸-۳۱۴-۲۸۹-۲۷۶-۲۷۵

۴۷۲-۴۴۵-۴۳۷-۴۱۱-۳۴۷

۷۳۵-۷۰۱-۶۵۳-۵۸۲-۴۷۸

۸۱۱-۸۵۹-۷۸۹-۷۸۱-۷۴۲

۸۵۱-۸۳۸-۸۳۲-۸۲۰-۸۱۲

۸۶۲-۸۶۰-۸۵۳-۸۵۲

سمک ( : ماهی ) ۳۰۹

## ش

۸۵۷

شتر بچه ۲۷۱

شغال ۲۰۸

شکال ۸۰

شیر ۷۸-۷۶-۶۸-۲۷-۲۱-۸

۱۲۸-۱۲۰-۱۱۶-۱۰۶-۷۹

شپره ( و شب پره ) ۸۱۲-۹۲-۱۵

شتر ۷۱-۶۸-۴۴-۳۶-۲۳-۱۴

۲۳۱-۱۳۸-۱۲۹-۱۲۰-۱۱۴

۴۴۱-۳۷۷-۳۲۱-۳۱۰-۲۳۶

۶۲۳-۵۴۴-۵۲۲-۴۹۵-۴۸۲

۸۲۷-۸۰۴-۷۱۸-۷۱۰



۶۶۸-۶۵۶-۶۵۳-۶۵۰-۶۲۸

۷۲۸-۷۲۰-۷۱۷-۶۸۲-۶۸۰

۷۵۵-۷۴۹-۷۴۲-۷۳۵-۷۲۹

۸۴۷-۸۲۸-۸۱۲-۷۹۱-۷۷۹

۸۶۱

شیر نو ۱۷۹-۴۸۱-۷۴۰

۱۹۲-۱۸۱-۱۷۳-۱۴۲-۱۳۵-۱۳۱

۲۳۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۲-۱۹۴

۲۵۳-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۵-۲۴۴

۳۰۱-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۰

۳۷۹-۳۶۵-۳۵۵-۳۴۸-۳۱۶

۴۹۷-۴۳۷-۴۲۶-۴۱۴-۴۰۸

۶۲۷-۶۲۳-۶۰۹-۶۰۲-۵۵۷

## ض

ضیغم ( : شیر ) ۱۰۱ - ۷۱۵

ضفادع ( : غوکان ) ۷۵۷

## ظ

ظبی ( : آهو ) ۶۰۴

## ع

عجل ( : گوساله ) ۷۳

عقارب ( : کژدم ها ) ۷۶۷

عقرب ۳۱۵ - ۵۶۴

عناکب ( : عنکبوت ها ، تارتن ها )

۷۶۷

عنکبوت ۷۹ - ۲۵۷ - ۷۸۱ - ۸۲۶

۸۲۸ - ۸۳۱ - ۸۶۹

## غ

غزلان ( : غزالان ) ۷۶۰

غوچ ۱۳۱

غوک ۵۰

غرم ( : میش کوهی ) ۲۶۰

غزال ۴۱۶ - ۴۲۴ - ۴۹۶ - ۶۰۸

۷۷۲ - ۶۰۹



## ف

فرس ( . اسب ) ۱۴۸ - ۲۲۳

## ق

قظمیر ( نام سگ اصحاب کهف ) ۳۴۷

## ک

کرمک ( : کرم شب تاب ) ۲۳۳	کرم ۱۱۲ - ۱۷۸ - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۳۰۶
کره خر ۸۵۸	۳۲۳ - ۳۲۴
کژدم ۲۴ - ۱۱۲ - ۱۷۹ - ۲۳۷	کرم ابریشم ۳۲۳
۲۵۳ - ۴۹۲ - ۶۷۲ - ۸۴۱ - ۸۵۳	کرم پیله ۱۱۲ - ۲۲۲
۸۵۶	کرم شب تاب ۷۳۸
کلب ۱۰	کرم گور ۲۱۸

## گ

گمرگ ۱۴ - ۱۶ - ۴۰ - ۵۴ - ۱۲۶	گاو ۱۲ - ۲۷ - ۴۱ - ۱۳۰ - ۱۳۹
۱۳۰ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۷۶ - ۱۸۱	۲۶۶ - ۲۷۳ - ۲۷۹ - ۳۰۰ - ۳۲۸
۱۹۴ - ۱۹۶ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۳۲۷	۳۷۶ - ۶۸۸ - ۷۰۱ - ۷۴۳ - ۸۱۶
۳۳۱ - ۳۶۴ - ۵۴۴ - ۵۶۳ - ۶۳۰	۸۴۷ - ۸۵۸ ( وجای دیگر؟ )
۶۸۷ - ۶۹۶ - ۷۱۷ - ۷۱۹ - ۷۲۵	گاوعنبر ( جانوری ست دریایی شبیه
۷۲۹ - ۷۷۷ - ۷۸۴ - ۸۲۰	گاو گویند عنبر ازوست ) ۱۱۹
۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۴۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲	گربه ۸ - ۱۷ - ۶۸ - ۷۲ - ۱۹۰
۸۶۵	۲۲۰ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۱ - ۳۳۱
گنجشک ۶۸ - ۸۵۶	۴۸۱ - ۷۴۲ - ۸۳۳ - ۸۵۶



۲۲۱-۲۳۰-۲۶۰-۳۰۰-۳۵۵  
 ۳۸۴-۵۴۳-۵۴۴-۶۱۹-۷۳۷  
 ۷۸۴-۸۱۶-۸۲۰-۸۳۴

گور (گورخر) ۲۶۸-۸۶۴  
 گورخر ۸۵۴  
 گوسپند ۳۳-۴۰-۵۴-۷۲۹  
 گوسفند ۱۵۶-۱۵۷-۱۹۶-۲۰۸

## م

۷۳۶-۷۵۴-۷۸۱-۷۸۳-۸۰۲  
 ۸۲۴-۸۳۱-۸۴۱-۸۵۳-۸۶۹  
 مگس نحل ( : زنبور عسل ) ۳۴۱  
 ۳۴۸-۸۱۶

ملخ ۵۲-۱۷۴-۲۰۵-۲۶۶-۲۷۸  
 ۴۸۵-۵۵۵-۶۰۱-۶۸۶-۷۹۵  
 ۸۰۲-۸۲۸-۸۲۹-۸۶۴

دور ( : مورچه ) ۲۰-۲۸-۵۲  
 ۶۳-۶۷-۶۹-۱۱۷-۱۴۶  
 ۱۴۷-۱۶۲-۱۶۷-۱۷۳-۲۰۵  
 ۲۰۷-۲۰۹-۲۱۸-۲۶۳-۲۶۵  
 ۲۷۸-۳۰۶-۳۰۹-۳۲۱-۳۲۴  
 ۳۳۵-۳۴۱-۳۵۶-۳۷۴-۴۰۱  
 ۴۳۸-۴۵۷-۵۴۵-۵۷۵-۶۲۸  
 ۷۱۵-۷۸۱-۷۹۳-۷۹۵-۸۰۰  
 ۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۳۳-۸۳۶  
 ۸۴۸-۸۵۳-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷  
 ۸۶۴-۸۶۶-۸۷۱

مورچه ۷۸-۹۲-۴۹۳-۶۰۲

موریانه ۴۷-۷۹۳

موش ۸-۲۱۵-۲۶۱-۲۷۶-۲۸۰  
 ۶۹۱

موشک کور ۸۲

موش کور ۲۳۷-۴۶۵

میش ۶۸۷-۶۹۶-۷۷۷

مار ۱۷-۲۳-۳۱-۷۸-۹۵-۹۸  
 ۱۰۰-۱۲۱-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸  
 ۱۳۲-۱۴۷-۱۵۵-۱۸۶-۲۲۱  
 ۲۶۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۷۹-۴۰۱  
 ۴۰۳-۴۱۱-۴۴۹-۴۶۶  
 ۴۷۰-۵۴۲-۵۴۵-۶۰۶-۶۳۷  
 ۶۷۲-۷۰۲-۷۰۶-۷۱۴  
 ۷۳۳-۷۵۳-۷۹۲-۸۱۱-۸۱۲  
 ۸۱۳-۸۲۷-۸۵۶-۸۶۶  
 ماهی ۱۳-۶۷-۷۳-۷۷-۱۳۵  
 ۱۳۹-۲۶۷-۲۲۳-۳۲۳-۳۴۱  
 ۳۴۴-۳۵۲-۳۵۷-۳۵۸  
 ۴۶۱-۶۲۷-۶۴۲-۷۲۷  
 ۸۱۶-۸۲۵-۸۳۶-۸۴۳  
 ۸۵۹

مرغ شب پره ۸۱۲

مگس ۵۵-۱۴۶-۱۹۹-۲۰۳  
 ۲۲۴-۲۳۵-۲۴۹-۲۵۷  
 ۳۰۶-۳۳۷-۳۴۲-۳۴۹-۳۶۷  
 ۳۷۶-۳۸۰-۳۹۸-۴۳۳-۴۴۴  
 ۴۴۶-۴۴۷-۴۵۰-۴۵۸-۴۸۲  
 ۴۸۴-۵۱۲-۵۴۶-۵۵۷-۵۶۶  
 ۵۷۴-۵۹۷-۶۰۱-۶۰۲-۶۱۷  
 ۶۲۹-۶۵۹-۶۸۳-۷۱۳-۷۳۰



## ن

نمل ( : مورچه ) ۷۶۶ ، ۶۹	ناقه ( : شتر ) ۷۵۸ ، ۵۲۲
نهننگ ۴۵۷ ، ۳۷۶ ، ۲۹۶ ، ۱۲۱ ، ۷۹	نخل ( زنبور عسل ) ۳۰۸
۷۴۵ ، ۶۱۰ ، ۴۶۱	نخجیر ( شکار ) ۵۵۸ ، ۳۴۵

## ه

هزارپا ۷۳	۳۱۰
هزبر ( شیر درنده ) ۲۶۷ ، ۱۹۴	هیون ( شتر جمازه که برفتار تندست )

## ی

یکران ( : اسب ) ۶۸۹ ، ۲۲۱	یوز ۸۶۵ ، ۴۸۰ ، ۲۰۸ ، ۱۰۶
---------------------------	---------------------------



# فهرست نام مذہبها و پاره‌یی مسلکها و پاره‌یی اصطلاحها و نسبت های مذہبی و مسلکی<sup>(۱)</sup> و بت و بتخانه و ...



## آ

۸۲۲ - ۷۶۱	آمین گفتن ۷۷۶ - ۷۳۰
اصنام ۸۰۰ - ۷۸۲ - ۳۴۷	اسلام ۱۲۲ - ۱۲۰ - ۵۷ - ۷ - ۶
امر معروف ۲۸۸ - ۲۴۶	۳۶۵ - ۳۹۴ - ۴۳۰ - ۴۴۹ - ۵۱۱
اوئان ( وئن ها ، بتها ) ۴۳۱	۶۳۲ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۴
	۷۰۸ - ۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۴

## ب

۶۹۵ - ۶۸۸ - ۶۸۲ - ۶۷۳ - ۶۶۴	بت ۳۳۷ - ۳۳۱ - ۳۲۷ - ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۳
۷۹۸ - ۷۹۳ - ۷۸۲ - ۷۴۳ - ۷۰۲	۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۴
۸۷۱ - ۸۴۳	۳۵۷ - ۳۸۱ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۳۴
بتخانه ۷۹۰ - ۶۶۶ - ۵۵۵ ۳۱۵	۴۳۹ - ۴۵۳ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۹
بتك ۳۱۵	۴۷۷ - ۴۸۹ - ۵۰۵ - ۵۳۶ - ۵۵۰
برهمن ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۲۸۶	۵۵۵ - ۵۶۳ - ۵۷۸ - ۵۹۰ - ۵۹۳
۳۱۶	۵۹۶ - ۶۱۰ - ۶۲۰ - ۶۴۳ - ۶۴۹

(۱) این فهرست از نظر مسلکها و اصطلاح های مذہبی کامل نیست .



پ

|

پنج نماز ۷۰۸

ت

|

تصوف ۷۹۶

ترسا ۱-۳۰۳-۳۴۶-۸۰۷

ج

|

جزیت مسلمانی ۸۱۳

جهود ۵۳-۸۴-۳۱۱-۳۹۴-۴۷۸  
۸۰۷

ح

|

حسنات ۷۹۴

حد جنایت ۴۰۸

خ

|

خرابات ( بفهرست تعبیرها بنگر )

خانقاه ۶۲۶

د

|

دیر ۳۱۳-۳۱۵-۳۳۷

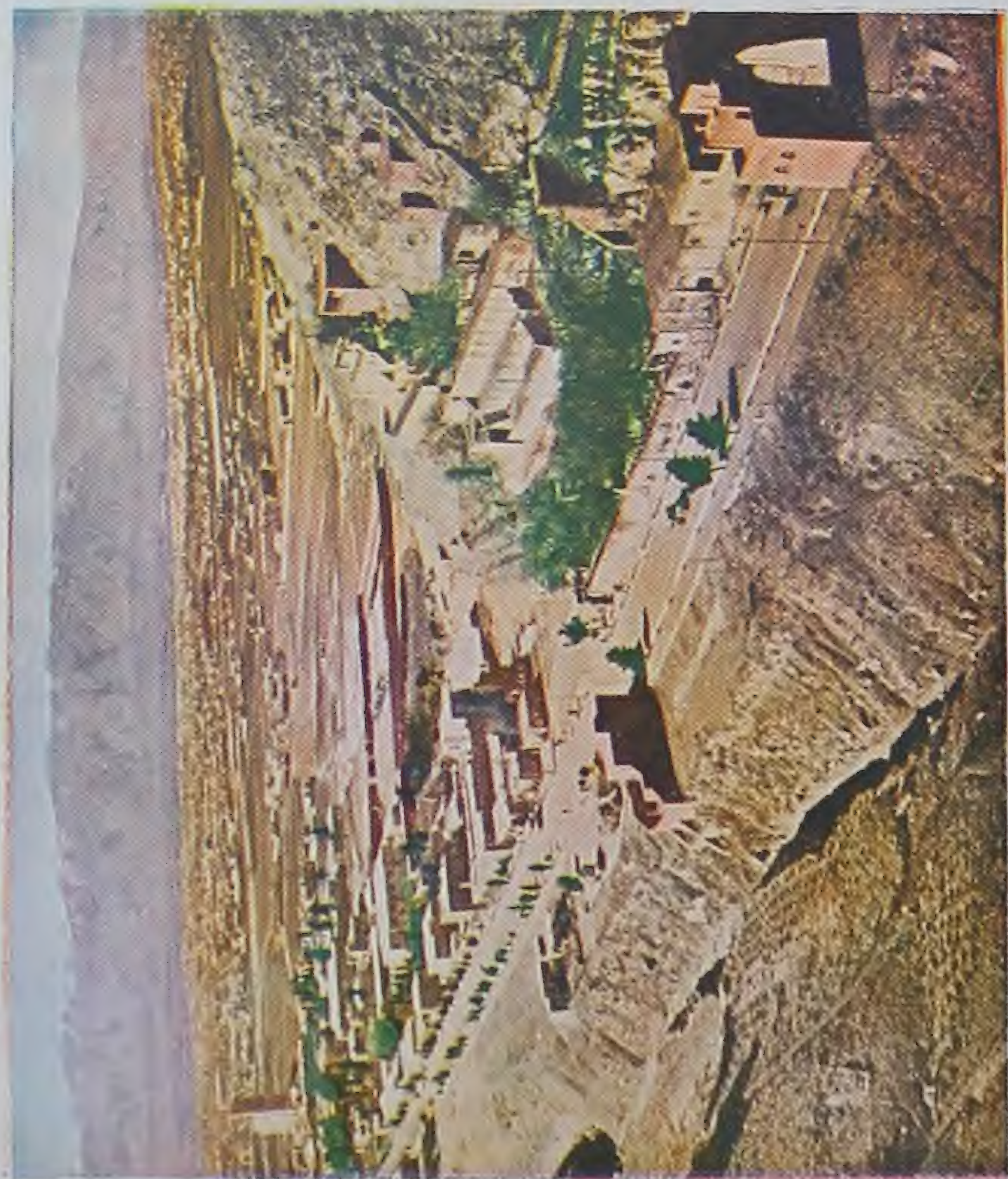
دیت ۷۸۲

ر

|

راهب ۷۷۰





منظره‌ای دیگر از شیراز و (دروازه قران) و خیابان قران







## ز

۵۳۰ - ۴۷۵ - ۴۷۱ - ۴۳۴ - ۴۰۲  
 ۷۹۰ - ۷۸۱ - ۷۰۲ - ۷۰۰ - ۵۹۱  
 ۸۷۱ - ۷۹۲

رکات ۶۶۸ - ۶۳۰  
 زندیق ۴۶۶ - ۱۳۳  
 زنار ۴۰۱ - ۳۹۰ - ۳۱۱ - ۲۷۲ - ۲۲۵

## س

گرفته اند ( ۶۰۰ - ۶۸۷ - ۶۹۳  
 ۷۸۶

سرگزیت ( زری که سرشمار کافران  
 کرده ازایشان بطریق جزیه می-

## ش

شرع محمد (ص) ۶۵۹

شاهد (بفهرست تعبیرها و ترکیبها بنگر)

## ص

۷۲۸  
 صوامع ۷۹۲  
 صوفی ۲۹۴ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۷۸  
 صومعه ۷۹۲ - ۷۹۰ - ۷۸۸ - ۷۸۷  
 ۷۹۹ - ۷۹۳

صلیب ۴۴۹  
 صم ۴۰۲ - ۳۹۸ - ۳۴۴ - ۳۳۷ - ۳۱۵  
 ۴۸۷ - ۴۷۱ - ۴۴۹ - ۴۳۰ - ۴۲۵  
 ۵۳۵ - ۵۲۹ - ۵۱۷ - ۵۰۹ - ۵۰۳  
 ۵۹۶ - ۵۹۴ - ۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۸۴  
 ۶۷۲ - ۶۶۵ - ۶۶۱ - ۶۰۹

## ط

طامات ۷۸۷



ع

عارفان ۲۳۲

ف

فروض خفتمن ۲۲۸

فریقین ۴۰۳

ق

قلاشی ۷۹۴

ک

کبائر ۷۹۴-۶۹۰

کشیش ۳۱۴

کلیسیا ۶۵۹

کنشت ۳۱۱

گ

گبر ۱-۲۲-۲۰۰-۳۱۴-۳۴۶

۸۰۵

م

مجنوس ۸۰۵

مسلمان ۱۹-۵۸-۱۰۹-۱۲۰-۱۲۱

۱۲۸-۲۹۳-۳۱۱-۳۴۶-۳۹۸

۴۳۰-۴۴۸-۴۷۸-۴۸۷-۴۹۱



مغ ۲۷۲ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۲۱۴

۳۳۷

مؤمن ۳۵۱ - ۴۰۲ - ۴۳۹ - ۷۰۷

۷۳۵

۶۸۷ - ۶۶۵ - ۶۰۹ - ۵۸۶ - ۵۰۴

۷۹۲ - ۷۷۶

مسلمین ۷

مسلمانی ۸۶ - ۲۱۴ - ۷۵۴ - ۷۵۵

۸۱۳ - ۷۶۵ - ۶۸۷

ن

نماز دیگر ۴۲۰

نماز شام ۸۷۲ - ۷۱۴ - ۶۵۹ - ۵۵۶

نماز نیم شبان ۷۵۳

نهی منکر ۷۹۴

نصرانی ۳۴

نماز بستن ۵۰۴

نماز چاشت ۸۴۶

نماز خاست ۶۵۳

و

وقف ۸۲۷

وثن ۴۳۱

ی

یهود ۱۲۸ - ۶۹۸



فهرست نام خوردنی ها و نوشیدنی ها و بعضی  
ماده های حیوانی و معدنی

آ

آش ۷۸۹

آب ( : شراب ) ۳۴۴

الف

۶۲۵ - ۷۹۷۷۸۰ - ۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۸

بادۀ سرخ ۸۴۴

برف آب ۹۵

بیضه ۲۶ - ۱۲۹ - ۱۸۳ - ۲۸۹ - ۴۲۳

۸۰۰

انگبین ۱۹۶ - ۲۳۸ - ۲۴۹ - ۲۷۰

۳۱۲ - ۳۶۷ - ۴۳۰ - ۴۴۴ - ۴۷۶

۵۴۸ - ۷۰۰ - ۷۱۵ - ۷۴۹ - ۷۵۴

۸۱۶ - ۸۲۲

باده ۳۷۲ - ۳۷۵ - ۴۹۱ - ۵۲۱

۵۳۷ - ۵۴۵ - ۵۵۰ - ۵۶۳ - ۵۷۷

پ

پیه ۳۰۶

پنیر ۱۰۶ - ۲۰۸ - ۲۷۶



ت

تخم مرغ ۸۳۶	تبرزد ( نبات و قند سپید و نمک سپید شفاف ) ۸۱۷-۴۵۳
-------------	--

ج

جوین ( : نان جوین ) ۲۷۹	جلاب ( شربت قند و مطلق شربت ) ۷۸۵-۵۳۳-۴۸۳-۳۷۲-۳۵۲-۲۴۹
-------------------------	--

ح

۷۳۶-۷۰۷-۷۰۰-۶۷۳-۶۶۴	حلو ۳۴۹-۳۴۳-۳۴۲-۲۹۶-۸۴
۸۶۸-۸۶۲-۸۰۵-۷۹۷	۴۲۳-۳۹۱-۳۶۸-۳۶۱-۳۵۶
۸۶۲ حلوای صابونی	۵۹۷-۵۷۷-۵۶۶-۵۴۹-۴۴۷

خ

۷۷۷-۷۶۳-۷۰۶-۵۷۶-۵۶۹	خبز ( : نان ) ۸۰۵
۸۲۸	خمر ( : باده ) ۱۲۱-۱۱۳-۶۸
	۵۴۵-۳۷۵-۳۵۷-۳۳۷-۲۴۸

د

دوغ ۸۵۳-۳۵	دنبه ۶۳۰
دوغ با ( : آتش دوغ ) ۸۵۳	دوشاب ( شیر انگور و شیر خرما )
	۲۸۰



ر

روغن ۲۰

راح ( : باده ) ۷۶۲

س

سیر بریان ۸۳۶

سیکی ( : شراب جوشانده سه يك شده )

۲۹۰

سرکه ۱۳۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۷۶

۲۷۷ - ۲۹۶

سرکه و تره ۱۳۷

ش

۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۲۰

۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۷

۴۲۸ - ۴۳۳ - ۴۳۵ - ۴۳۹ - ۴۴۲

۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۳

۴۵۵ - ۴۵۸ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۵

۴۶۷ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۳ - ۴۸۰

۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۸ - ۵۰۰ - ۵۰۱

۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۳۱ - ۵۳۸

۵۴۴ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹

۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۷

۵۷۸ - ۵۸۵ - ۵۹۳ - ۵۹۵ - ۵۹۶

۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۷

۶۱۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۶ - ۶۲۸

۶۳۵ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۴۹

۶۵۲ - ۶۶۰ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۹

۶۷۱ - ۶۹۰ - ۶۹۳ - ۷۰۳ - ۷۱۸

۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۵۳ - ۷۸۰ - ۷۸۳

۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۰ - ۸۳۰ - ۸۷۳

شراب ۴۴ - ۹۵ - ۱۰۰ - ۱۶۱ - ۲۲۲

۲۴۷ - ۲۴۸ - ۳۳۱ - ۳۴۵ - ۳۵۳

۳۵۷ - ۳۶۴ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۲

۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۱۰ - ۴۱۸ - ۴۴۳

۴۶۱ - ۴۷۵ - ۴۷۸ - ۴۸۰ - ۴۸۱

۴۸۹ - ۴۹۴ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۹

۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۲۱ - ۵۴۴ - ۵۴۷

۵۶۴ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۷ - ۵۹۹

۶۱۱ - ۶۲۳ - ۶۳۷ - ۶۴۵ - ۶۶۸

۷۴۸ - ۷۷۸ - ۷۸۳ - ۷۹۵ - ۷۹۸

۷۹۹ - ۸۴۵ - ۸۶۷ - ۸۶۹

شکر ۳ - ۱۴ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۵

۱۰۴ - ۱۳۳ - ۱۶۱ - ۱۸۸ - ۱۹۰

۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۳۶

۲۴۷ - ۲۵۷ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۳۴۱

۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۵۲ - ۳۵۵ - ۳۵۷

۳۵۸ - ۳۶۵ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۷۷

۳۹۰ - ۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۰۵ - ۴۰۷



۶۶۵- ۶۴۶- ۴۹۳- ۴۸۷- ۴۷۶

۸۲۷- ۷۹۰- ۷۰۵

شیر شکر ۸۲۷

شلغم پخته ۶۹

شوربا ۷۸۱

شیر ۵۵- ۳۰۶- ۳۴۵- ۴۳۵- ۴۳۹

ص

صرباء ( : باده ) ۷۷۱

ع

۷۰۰- ۶۵۹- ۵۹۵- ۴۳۳- ۴۱۶

۸۵۱- ۸۲۲- ۷۰۹

عقار ( : شراب ) ۷۷۱

عاج ۱۱۳- ۲۷۶- ۳۱۳- ۳۱۵- ۳۲۴

۶۶۵- ۴۸۲

عسل ۵۵- ۶۹- ۷۹- ۱۳۶- ۲۴۹

۲۸۰- ۳۰۸- ۳۱۲- ۳۴۸- ۴۰۵

ف

فقاع ( : آبجو ) ۳۶۹

فانید ( : شکر ) ۲۱۳

ق

۶۷۱- ۵۹۶

۷۵۴- ۶۶۵- ۴۷۷

قیر

قایه ( گوشت بریان کرده ) ۲۹۶

قند ۱۵۰- ۱۸۷- ۲۲۶- ۲۵۷- ۴۲۹

۴۴۵- ۴۸۴- ۵۵۷- ۶۲۹- ۶۳۵

ک

کوفته ۵۷

کباب ۲۶- ۲۱۱- ۲۶۶- ۳۲۳- ۳۵۲

۳۶۳- ۳۷۳- ۶۵۴



## گ

گل شکر ۶۵-۶۲۳-۸۰۵	گوگرد ۷۱
گوشت ۶۶-۱۲۰	گوگرد احمر ۷۴۲
گندم بریان ۶۹	

## م

ماست ۳۵-۶۴۶-۸۳۶-۸۵۳	۳۴۷-۳۴۶-۳۴۵-۳۴۲
مدام ( : باده ) ۲۴۷	۳۷۹-۳۷۴-۳۶۹-۳۵۸
مرغ بریان ۷۰	۴۳۳-۴۲۸-۴۱۲-۴۰۳
مشروب ( گویا بمعنی شراب و باده )	۴۵۴-۴۵۲-۴۴۴-۴۳۸-۴۳۷
۴۱۵	۵۰۵-۴۹۲-۴۹۱-۴۸۱-۴۵۸
مغز بادام ۶۰۹	۵۴۴-۵۳۷-۵۳۱-۵۲۱-۵۱۵
مل ( : شراب ) ۲۲۲-۵۰۵	۵۹۲-۵۷۷-۵۶۴-۵۶۳-۵۴۵
ملح ۶۵۱	۶۶۵-۶۲۴-۶۲۲-۶۰۵-۶۰۳
من ( گرد انگبین و ترنجبین ) ۳۰۸	۷۹۴-۷۹۳-۷۹۰-۷۸۷-۶۶۷
موم ۱۳۷-۱۹۱-۲۵۸-۳۱۵-۴۱۴	۸۰۹-۸۰۳-۷۹۹-۷۹۸-۷۹۵
۴۲۰-۴۲۱-۴۳۷-۵۳۳-۶۰۱	۸۴۴
۷۳۵	میده ( آرد گندم ، نوعی حلوا ، نان )
می ۴۷-۹۶-۱۰۱-۲۲۳-۲۳۵	۲۷۹
۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۹۰-۳۳۱	

## ن

نان ۱۲-۱۷-۲۲-۲۵-۳۶-۴۹	۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۶
۵۲-۵۴-۵۶-۵۷-۶۱-۶۴	۷۸۹-۷۸۱-۷۴۱-۳۹۴-۳۰۱
۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۷۲-۷۵	۸۶۱-۸۳۵-۸۳۴-۸۱۴-۸۰۵
۱۲۰-۱۳۴-۱۳۷-۱۷۲-۱۷۷	نان تهری ۵۷-۱۲۹
۱۷۸-۱۹۰-۲۰۰-۲۰۳-۲۰۴	نان جوین ۱۷
۲۰۸-۲۱۰-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۳	نان خشک ۶۵



فبید ( = نبید: بادہ ) ۵۱۱-۴۷۹-۳۳۸  
 نفیل ۷۸۶ - ۶۴۳ - ۱۱۴  
 نقل ۸۰۵-۶۸۵-۶۶۹-۴۸۹  
 نمک ۱۱۱-۹۹-۹۴-۸۰-۲۶-۲۴  
 ۳۵۷-۳۵۲-۲۶۶-۲۳۱-۲۰۰  
 ۴۶۹-۴۴۷-۴۴۵-۴۲۷-۳۶۳  
 ۶۱۲-۵۹۶-۵۸۴-۵۸۲-۵۷۳  
 ۸۷۳-۶۶۲

نان خورش ۲۷۹  
 نان برہ ۱۳۷  
 نان و پنیر ۲۷۶  
 نان و پیاز ۲۷۹  
 نان و نمک ۲۰۰  
 نبات ۵۷۵-۵۷۲-۳۶۵-۲۴۹-۹۱  
 ۷۰۰ - ۶۲۸ - ۶۲۱ - ۵۸۵  
 ۷۴۵



## فهرست نام رنگها

### الف

ادهم ۳۰۷-۲۱۰  
 ارغوانی ۸۶۷ - ۶۱۵  
 ازرق ۷۸۹ - ۳۴۷ - ۲۲۵ - ۱۳۷  
 اشهب ۷۱۶

آتشی ۶۰۳  
 احمر ۷۴۲ - ۷۱۰  
 اخضر ۷۰۰ - ۶۸۵

### ب

۷۶۲  
 بیضا ۷۸۵

بور ۸۵۵  
 بیاض ۷۳۹ - ۶۵۴ - ۶۱۲ - ۵۰۰ - ۳۹۳

### پ

پیروزه رنگ ۱۴۷

پریوستو ۵۵۷

### ت

تیره رنگ ۲۱۶



ح

حمزه ۷۶۲

حمرا ۵۱۴ - ۶۸۵

خ

خون کبوتر ۵۵۷

خضرا ۷۰۰ - ۷۲۱

ر

رنگ ناردانه ۵۶۴

رنگ ارغوانی ۸۶۷

ز

۸۴۴ - ۸۱۵ - ۸۱۳ - ۶۶۹ - ۶۳۲ - ۶۰۲

زعفران ۸۶۷

زنگار فام ۵۰۱

زرد ۲۳۸ - ۲۲۷ - ۱۸۳ - ۱۷۵ - ۹۷ - ۹۲

۳۹۳ - ۳۶۱ - ۳۳۱ - ۳۱۹ - ۲۸۵ - ۲۵۳

۵۸۱ - ۵۵۲ - ۵۰۸ - ۵۰۷ - ۴۶۶ - ۴۱۲

س

۵۰۰ - ۴۹۷ - ۳۷۱ - ۳۳۹ - ۳۲۱

۷۳۳ - ۷۳۲ - ۶۶۷ - ۶۳۲ - ۵۴۵

۸۵۵ - ۸۵۲ - ۸۴۴ - ۸۲۵ - ۷۹۹

سرخ ۳۱۹ - ۳۰۳ - ۲۷۰ - ۹۷ - ۵۵ - ۶

۵۰۷ - ۵۰۶ - ۳۹۳ - ۳۶۹ - ۳۳۱

۷۲۱ - ۶۸۴ - ۵۹۷ - ۵۹۳ - ۵۰۸

۸۴۴ - ۸۱۳ - ۷۸۶ - ۷۴۲

سبز ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۲۹۵ - ۱۵۴ - ۹۲ - ۱

۵۹۳ - ۴۷۲ - ۴۳۹ - ۴۳۷ - ۳۸۱

۶۶۹ - ۶۶۷ - ۶۶۲ - ۶۱۵ - ۶۱۱

۷۴۹ - ۷۲۴ - ۷۲۳ - ۷۰۸ - ۷۰۳

۸۱۵ - ۷۵۲

سفید ۲۵۳ - ۲۲۴ - ۱۹۹ - ۱۳۶ - ۵۵

۳۰۴ - ۳۸۹ - ۲۸۲ - ۲۷۰ - ۲۶۶



سیاه  
 ۸۵۲ - ۸۵۵ - ۸۶۸  
 ۳۸ - ۴۷ - ۹۸ - ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۸۵  
 ۱۸۶ - ۲۰۶ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۴۲  
 ۲۵۳ - ۲۵۹ - ۲۶۳ - ۲۷۳ - ۲۸۹  
 ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۸ - ۲۹۹  
 ۳۱۴ - ۳۲۷ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۶۸  
 ۴۲۰ - ۴۴۹ - ۴۷۲ - ۵۲۴ - ۵۵۶  
 ۶۰۲ - ۶۰۹ - ۶۳۲ - ۶۴۴ - ۶۴۹  
 ۶۵۱ - ۶۸۵ - ۷۵۳ - ۸۲۵ - ۸۲۶  
 ۸۴۸

سفید  
 ۱۵۴ - ۲۰۲ - ۲۱۲ - ۵۶۰ - ۶۶۷  
 ۷۶۲ سواد  
 ۱۵ - ۳۸ - ۹۲ - ۱۰۰ - ۱۳۶ سیاه  
 ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۸ - ۳۰۰  
 ۳۰۴ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۳۱ - ۳۹۹  
 ۳۷۱ - ۳۷۳ - ۳۹۴ - ۴۷۱ - ۵۰۰  
 ۵۱۶ - ۵۳۵ - ۵۴۵ - ۵۵۱ - ۵۶۰  
 ۵۹۷ - ۶۱۱ - ۶۲۷ - ۶۳۲ - ۶۴۴ - ۶۶۷  
 ۶۸۳ - ۷۱۸ - ۷۳۲ - ۷۳۷ - ۷۵۰  
 ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۹۹ - ۸۴۴

ش

شبرنگ ۱۶۵ - ۸۵۹

ص

صفره ۷۶۹

ع

عنانب گون ۷۴۷  
 غریب (سیاه) ۷۶۳

عنانب رنگ ۱۸۸

ک

کبود ۲۶۷

گ

گل فام ۱۶۵ - ۵۰۰  
 گلین ۶۵۳

گل رنگ ۸۴۶



ل

۲۴۷ لعل رنگ

۶۳۲ - ۱۸۳ لاجوردی

۴۶۰ - ۲۴۸ لاله گون

م

۴۰۲ مشکین

ی

۵۰۰ - ۳۸۳ - ۲۴۸ - ۲۲۸ یاقوت فام



# فهرست اصطلاح و نام قمارها

## الف

اسب شطرنج ۸۱۰	اسب ۱۸۶ - ۲۰۱ - ۶۳۸
	اسب باختن ۶۳۸

## ب

بیدق (مرب پیاده) ۲۰۰ - ۵۳۴ - ۶۹۳	باختن ۷۹۷
بیدقی ۱۸۱ - ۱۲۰	بازی بیموده ۵۶۱

## پ

پیاده عاج ۱۱۳	پیاده ۱۸۶ - ۲۵۳ - ۵۶۳ - ۶۳۸ - ۷۳۰
پیل ۶۹۳	پیاده بودن ۷۳۰

## ج

جفت آمدن ۴۶۷
--------------



د

دست از کس بودن ۶۴۹-۶۱۷-۴۱۷	دست بودن ۵۶۱
دغل باختن ۵۶۱	

ر

رخ ۳۵۳

س

سه شش ۱۴۱	سه یکک ۱۴۱
-----------	------------

ش

شاه ۱۲۱ - ۱۸۱ - ۱۸۶ - ۳۱۴ - ۵۳۴	شطرنج ۱۱۳ - ۴۱۷ - ۷۹۷ - ۸۱۰
ششدر ۷۹۷	شاه ۳۵۳
۵۶۳	۸۴۰

ط

طاق آمدن ۴۶۷

ع

عذر انداختن (هفت دست بردن در نردراندب و یازده ندب را عذرا گویند)	عرصه ۱۸۱ - ۱۸۶ - ۵۶۳ - ۷۳۰
۲۶۶	عرصه شطرنج ۱۱۳



## ف

۷۳۰ - ۶۹۳ - ۳۱۴	<p>فرزین (مهره‌یی از شطرنج که بمنزله وزیر است) ۱۱۳ - ۱۱۱ - ۲۰۱ - ۲۰۵</p>
-----------------	--

## ک

۷۸۳	<p>کم زن (کسی که در قمار پیوسته نقش کم زنند) ۲۱۷</p>
-----	--

## گ

گرو بردن ۴۶۷

## م

۱۴۱	<p>مات ۳۵۳ - ۵۶۱</p>
-----	----------------------

## ن

۷۹۷	<p>ندب (؛ داو گشیدن هر هفت در بازی نرد) ۷۹۷</p>
-----	---



## فهرست واحدهای طول، وزن، پول و جز آنها

ب

۷۰۳		برات	۸۲۸	( : وجب )	بدست
-----	--	------	-----	-----------	------

پ

۷۸		پیمانۀ ( ظرفی که بدان چیزها پیمایند و اندازه گیرند )	۲۷۰	۱۸۴ - ۲۰۴ - ۲۵۱	پشینز ( پول ریزۀ نازک رایج )
----	--	---	-----	-----------------	------------------------------

ح

حبه ۷۴

خ

خروار ۶۷ - ۷۴۴



## د

۸۲۷-۸۱۰-۷۸۸-۷۴۱-۷۳۳	دازنگ ( : شش يك مثقال ) ۷۴
۸۴۸	۲۰۶-۲۰۰
درم سنگ ( : هم وزن درم ) ۶۴	دراهم ۸۳۹-۶۹۸-۲۹۳-۲۱۸
۲۱۳	درست ۲۰۱
دینار ۵۶-۵۴-۵۳-۴۸-۳۶-۲۰	درم ۸۵-۸۴-۷۸-۶۹-۶۶-۵۶-۴۸
۱۲۳-۱۰۷-۱۰۰-۹۷-۸۶-۸۲	۱۷۷-۱۲۳-۱۱۹-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۱
۲۷۸-۲۶۹-۲۱۷-۲۰۶-۲۰۱	۲۳۲-۲۱۳-۲۱۱-۲۰۴-۲۰۱-۲۰۰
۸۲۷-۸۱۴-۷۰۳-۷۰۰-۴۷۳	۳۱۸-۳۱۰-۲۹۹-۲۸۰-۲۳۴
۸۳۹-۸۳۱	۷۰۳-۶۹۰-۶۸۷-۴۹۹-۳۶۲

## ذ



ذراع ۷۶۵

## ر



۷۹۳-۷۸۴-۳۴۸

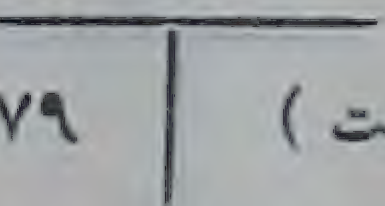
رطل ( مطلق پیمانه و پیاله - نیم من )

## س



سکه ۶۷۹

## ط



۲۷۹

طاق ( : یکتامی که نوعی از لباس است )



## ف

فوسنگ ۱۶۴ - ۳۷۳ - ۴۹۴

## ق

قنطار ( سدرطل از زر یا سیم یا يك بوست گاو از زر یا سیم و ... ) ۲۰۵	قیراط ( نیم دانگ ، چهارجو میانه ) ۲۰۵
---	--

## ك

كاغد زر ( كاغذی كه مبلغی در آن پیچیده باشند ، برات و پروانه تنخواه زر ، سفته ) ۳	كمله ( پیمانه غله و آرد و جز آن ها ) ۲۹۶
---	---

## گ

گوز ( اندازه یی است از آهن یا چوب كه بدان زمین و پارچه پیمایند ) ۲۱۷ - ۲۴۵
---

## م

مشت ۶۷ - ۶۰۶ من ۴۹ - ۵۹ - ۷۹ - ۱۰۷ - ۲۰۰ - ۲۱۴ ۸۲۱ - ۸۳۴	مهیل ( مقدار يك مد بصر ، هزار گام ) ۲۹۹ - ۳۷۴
--	--



# فهرست نام فلزها

آ

۴۷۰ - ۴۴۸ - ۴۳۲ - ۴۳۱ - ۴۲۱  
 ۵۵۲ - ۵۳۸ - ۵۳۳ - ۵۰۷ - ۵۰۰  
 ۸۰۲ - ۷۹۳ - ۶۸۹ - ۶۱۲ - ۵۸۲  
 ۸۳۶ - ۸۳۱ - ۸۲۷ - ۸۲۳

آهن ۱۱۱ - ۱۰۸ - ۱۰۰ - ۴۷ - ۳۶ - ۱۵  
 ۲۳۷ - ۲۳۰ - ۱۷۹ - ۱۳۷ - ۱۳۱  
 ۴۰۴ - ۳۱۵ - ۲۸۲ - ۲۶۸ - ۲۶۷

پ

پولاد ۴۴۴ - ۳۱۴ - ۳۱۲ - ۲۶۶ - ۲۸

ج

حدید ۷۶۲ - ۴۹۷

ر

۷۰۵ - ۶۶۰ - ۶۵۱ - ۶۲۹ - ۶۲۴

روی (رو) ۱۷۹ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۳۲ - ۸  
 ۵۷۲ - ۵۳۸ - ۴۸۹ - ۴۵۵ - ۱۹۵ - ۱۹۲



۳۸۰ - ۳۲۶ - ۳۲۴ - ۳۲۳ - ۳۱۹  
 ۴۱۰ - ۴۰۱ - ۳۹۹ - ۳۹۳ - ۳۸۶  
 ۴۷۱ - ۴۶۰ - ۴۵۰ - ۴۴۴ - ۴۳۳  
 ۵۳۸ - ۵۱۸ - ۵۰۸ - ۴۹۲ - ۴۷۳  
 ۵۹۸ - ۵۹۵ - ۵۹۰ - ۵۶۶ - ۵۴۹  
 ۶۹۸ - ۶۹۰ - ۶۷۲ - ۶۵۶ - ۶۰۱ - ۶۰۰  
 ۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۵ - ۷۰۸ - ۷۰۳ - ۷۰۲  
 ۷۸۳ - ۷۵۳ - ۷۳۷ - ۷۳۳ - ۷۲۸ - ۷۲۴  
 ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۳ - ۷۹۱ - ۷۸۴  
 ۸۲۵ - ۸۲۴ - ۷۱۳ - ۸۱۱ - ۸۰۹  
 ۸۷۲ - ۸۷۱ - ۸۶۹ - ۸۳۰ - ۷۲۷  
 ۸۷۳

ز  
 ۵۵ - ۵۲ - ۳۶ - ۲۴ - ۲۲ - ۲۱ - ۳  
 ۷۷ - ۷۵ - ۷۲ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۲  
 ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۰ - ۹۷ - ۸۸ - ۷۹  
 ۱۲۶ - ۱۲۴ - ۱۱۹ - ۱۱۱ - ۱۱۰  
 ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۲  
 ۱۷۷ - ۱۷۴ - ۱۷۲ - ۱۶۱ - ۱۵۳  
 ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۱۹۲ - ۱۹۰ - ۱۸۲  
 ۲۲۲ - ۲۱۷ - ۲۱۴ - ۲۱۰ - ۲۰۵  
 ۲۴۹ - ۲۴۵ - ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۲۸  
 ۲۷۲ - ۲۷۰ - ۲۵۹ - ۲۵۳ - ۲۵۲  
 ۲۸۷ - ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۳  
 ۳۱۵ - ۳۰۸ - ۳۰۲ - ۲۹۷ - ۲۹۴

ز

زیبق ۴۸

س

۵۳۱ - ۵۳۰ - ۵۲۹ - ۵۲۰ - ۵۰۱  
 ۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۴۹ - ۵۴۱ - ۵۳۴  
 ۵۸۰ - ۵۷۷ - ۵۷۲ - ۵۶۰ - ۵۵۵  
 ۶۰۵ - ۶۰۳ - ۶۰۰ - ۵۹۸ - ۵۹۷  
 ۶۲۶ - ۶۲۴ - ۶۲۲ - ۶۱۴ - ۶۱۲  
 ۶۸۳ - ۶۵۶ - ۶۴۴ - ۶۳۲ - ۶۲۹  
 ۷۲۸ - ۷۱۵ - ۷۰۵ - ۷۰۳ - ۶۹۵  
 ۷۹۱ - ۷۸۴ - ۷۸۳ - ۷۳۸ - ۸۳۳  
 ۸۳۰ - ۸۲۷ - ۸۱۲ - ۷۹۷ - ۷۹۶  
 ۸۷۳ - ۸۶۹ - ۸۵۳  
 ۷۳۸ - ۶۳۸ - ۶۰۱ - ۴۶۰ - ۳۹۸ سیماب

سیم  
 ۷۲ - ۶۹ - ۶۸ - ۵۷ - ۴۲ - ۲۶  
 ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۷۷ - ۷۵ - ۷۴  
 ۱۷۲ - ۱۷۰ - ۱۶۵ - ۱۱۹ - ۱۱۱  
 ۲۱۷ - ۲۰۷ - ۲۰۴ - ۲۰۲ - ۲۰۱  
 ۲۹۴ - ۲۸۰ - ۲۷۰ - ۲۶۰ - ۲۴۹  
 ۳۴۵ - ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۵  
 ۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۷  
 ۴۳۱ - ۴۱۰ - ۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۹۶  
 ۴۷۱ - ۴۷۰ - ۴۵۴ - ۴۴۰ - ۴۳۹  
 ۴۹۴ - ۴۸۶ - ۴۸۱ - ۴۷۷ - ۴۷۳

ط

ط ۶۸



ف

فولاد ۸۳۶ - ۱۰۷ - ۷۱

م

مغربی (زر) ۲۸۷

مس ۴۶۰ - ۳۶۲ - ۲۷۲ - ۲۲۸ - ۲۱۹  
۷۲۰ - ۵۰۸

ن

نقره ۷۰۸ - ۵۲۹ - ۳۵۴ - ۲۷۲ - ۶۹

نحاس ( : مس ) ۲۷۲



# فهرست نام پاره‌یی داروها و بیماریها

الف

استسقا ۶۶۴

ب

بیماری رشته (رشته) ۱۸۱

ت

تب ۲۷۷

تب لرزه ۲۴۷

ترنجبین ۷۲۹

ترياك ۱۷۴ - ۲۳۴ - ۴۶۶ - ۶۰۶ - ۶۳۹

ترياق ۲۳ - ۱۱۸ - ۴۶۷ - ۶۰۴ - ۶۷۹

ج

جلاب (شربت قند ومطلق شربت) ۲۴۹

۳۵۲ - ۳۷۲ - ۴۸۲ - ۵۳۲ - ۷۸۵



خ

—  
|

خفقان فؤاد ۷۲۹

د

—  
|

دوبینی ۶۸۶

داروی بی‌هوشی ۱۴۸

ر

—  
|

که تازی از تن بر آید و آنرا پیوک  
گویند (۱۸۱ - ۱۸۲)

رشته (نام نوعی بیماری است و آن چنان است

س

—  
|

سم ۶۰۴

سپل ( : کل مژه)

ص

—  
|

صندل ۱۰۴ - ۳۱۳ - ۶۶۵

صداع ۸۵۵

ع

—  
|

عمی ۶۸۱



گ

T

گرمی ۵۸۹

م

T

۵۶۲ - ۵۵۷ - ۵۵۴ - ۵۴۷ - ۵۲۶  
۶۱۶ - ۶۰۹ - ۵۹۶ - ۵۹۱ - ۵۷۶  
۷۱۵ - ۶۸۰ - ۶۵۴ - ۶۴۸ - ۶۳۴  
۷۵۳ - ۷۵۰ - ۷۴۹ - ۷۲۵ - ۷۱۷  
۸۷۱ - ۸۵۱ - ۷۸۰

هن (ترنجبین) ۳۰۸

ماخولیا ۷۱ - ۳۴۷ - ۳۸۹

مرهم ۷۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵ - ۱۵۲ - ۱۵۹  
۱۷۹ - ۲۲۲ - ۳۱۶ - ۳۳۷ - ۳۴۶  
۳۷۵ - ۳۸۸ - ۴۱۰ - ۴۲۹ - ۴۴۴  
۴۴۹ - ۴۷۶ - ۴۹۲ - ۴۹۸ - ۵۱۷

ن

T

۵۹۱ - ۴۱۳

نوش دارو ۶۶ - ۲۶۵ - ۳۶۵ - ۶۸۱



# فهرست نام عطرها و ماده های خوش بو



ب



بید مشک ۳۱۹

ع



عود  
۳۶۷-۳۰۷-۲۵۵-۷۴-۲۶  
۴۵۲-۴۳۴-۳۹۲-۳۷۰-۳۶۹  
۵۱۳-۴۸۱-۴۶۹-۴۶۲-۴۶۱  
۶۹۷-۶۵۵-۶۲۵-۵۹۲-۵۱۷  
۷۸۷-۷۸۲-۷۶۲-۷۳۳-۶۹۸  
۸۶۲-۷۹۷

عود خام (عود خالص) ۳۲۳  
غالبه ۵۴۱-۴۶۳-۴۱۶-۳۸۲-۳۸۱  
۷۴۱-۵۷۳-۵۵۸

عنبیر ۴۶۸-۴۲۳-۳۷۷-۳  
۵۱۷-۴۹۵-۴۷۸-۴۷۷-۴۷۶  
۷۰۵-۶۹۷-۵۹۹-۵۹۰  
عنبیر ۳۷۰-۳۶۹-۳۶۷-۱۳۲  
۴۶۹-۴۶۸-۴۱۹-۳۹۲-۳۸۲  
۵۳۲-۵۱۸-۵۰۰-۴۸۱-۴۷۷  
۵۸۴-۵۷۷-۵۶۴-۵۶۲-۵۵۵  
۶۴۳-۶۲۹-۶۲۵-۵۹۰-۵۸۸  
۷۴۳-۷۳۳-۷۱۹-۶۹۴-۶۶۵  
عنبیر سارا ۳۸۸

گ



۵۰۱-۴۷۶-۴۷۱

گلاب ۴۲۸-۳۷۷-۳۵۲-۹۵-۴۱



## م

۵۹۲-۵۸۸-۵۸۳-۵۷۳-۵۶۲  
 ۶۲۴-۶۰۹-۶۰۷-۶۰۵-۶۰۰  
 ۶۷۰-۶۶۷-۶۶۵-۶۴۳-۶۲۶  
 ۷۰۳-۶۹۵-۶۹۲-۶۸۸-۶۷۱  
 ۷۳۵-۷۳۳-۷۳۰-۷۲۰-۷۱۰  
 ۸۰۵-۸۰۰-۷۹۱-۷۴۴-۷۴۰  
 ۸۴۷-۸۱۰

ماورد ( : گلاب ) ۷۳۵

مسك ۷۷۲-۴۹۵

مشك ۲۸۵-۲۶۱-۱۵۱-۱۳۳-۷۴-۳

۳۷۰-۳۶۸-۳۵۰-۳۰۸-۲۸۷

۴۱۷-۴۰۲-۳۹۲-۳۸۱-۳۷۷

۴۵۵-۴۴۹-۴۴۷-۴۳۹-۴۲۸

۵۰۰-۴۸۱-۴۶۹-۴۶۷-۴۶۲

۵۵۸-۵۵۰-۵۴۹-۵۴۰-۵۳۱

## ن

نافه مشك ۶۹۵-۳۷۷

نافه ۶۹۵-۶۴۲-۳۷۷-۳۷۰-۳۰۸

۸۱۰-۶۹۹



# فهرست نام بادهای معروف



ب

۴۱۸-۴۱۹-۴۴۴-۴۵۱-۴۵۳  
 ۴۶۷-۵۲۳-۶۰۰-۶۰۳-۶۴۹  
 ۷۸۷

بادشمال ۷۱۲  
 باد صبا ۱-۸۰-۲۰۴-۳۰۹-۳۱۹  
 ۳۴۱-۳۴۴-۳۶۲-۳۷۷-۴۱۶

ر

ریح الصبا ۷۶۵

ش

۷۲۷

شرطه ( باد موافق ) ۵۷۸ - ۷۲۰

ص

۳۵۹-۳۶۲-۳۷۳-۳۷۷-۳۹۹  
 ۴۱۳-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۸-۴۱۹

صبا ۸۰-۲۰۴-۲۱۰-۳۰۹-۳۱۹  
 ۳۲۵-۳۴۱-۳۴۴-۳۵۱-۳۸۵



۷۸۲-۷۷۸-۷۷۰-۷۶۶-۷۶۹

۷۶۵-۷۵۶-۷۴۸-۷۹۲-۷۸۵

۷۸۷-۷۶۹

۴۵۳-۴۵۱-۴۴۵-۴۲۶-۴۲۳

۴۹۱-۴۸۶-۴۸۴-۴۶۸-۴۶۷

۵۷۳-۵۵۸-۵۴۱-۵۳۸-۵۲۳

۶۱۹-۶۱۳-۶۰۴-۶۰۳-۶۰۰

## ن

۷۵۶-۶۰۴

نسیم صبا ۴۱۳-۳۹۹-۳۷۳-۳۴۱

۵۳۸-۴۹۵-۴۹۱-۴۵۳-۴۵۱



# فهرست پاره‌یی صفت‌های شغلی و حرفه‌یی، دیوانی، علمی و بعضی دانشها و فن‌ها و حرفه‌ها

## آ

آبگینه فروش ۷۴۴	استاد کیمیا ( : کیمیاگر ) ۷۸۳
آموزگار ۲۹۸ - ۳۲۰	اصول ۲۴۵
ادیب ۱۱۱ - ۱۶۵	

## ب

بازارگان ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۶ - ۱۷۷	بزاز ۵۸ - ۶۳
۲۰۷ - ۲۹۹ - ۷۱۰	بقال ۶۶ - ۲۰۳ - ۲۹۳
بازرگان ۸۲ - ۹۷ - ۴۳۳ - ۷۲۳ - ۸۳۳	بوریا بافی ۱۱۴
۸۶۴	بوستان بان ۳۱۳ - ۴۰۴ - ۵۴۳ - ۸۲۹
باغبان ۳۶۶ - ۴۵۷ - ۴۸۷ - ۵۲۶ - ۵۲۹	بواب ۶۶ - ۳۴۵ - ۳۵۲ - ۴۸۳ - ۸۶۱
۵۳۱ - ۵۳۵ - ۵۴۰ - ۵۴۶ - ۵۴۹	بیطار ۱۱۴ - ۸۵۴
۵۹۸ - ۶۱۴ - ۶۱۶ - ۶۲۳ - ۷۰۵	

## پ

پاسبان ۱۷۴ - ۱۹۱ - ۲۱۰ - ۳۰۹	۷۹۰ - ۸۲۹
------------------------------	-----------



پیش بان ۱۳۷ - ۲۰۸  
پینه دوز ۷۶ - ۲۸۰

پرده دار ۱۱۹  
پزشک ۳۰۷  
پیشه ور ۷۵ - ۲۹۷

## ت

ترجمان ۷۸۹  
تمثال گور ۳۱۳

تاجر ۱۳۷  
تاریخ ۲۸۲  
تجارت ۳۵۶

## ج

جولاه ۸۳۶  
جوهری ۶۹ - ۱۶۹ - ۵۱۱ - ۷۴۴

جراح ۱۲۶ - ۱۵۹  
جلاد ۲۵۶ - ۲۸۵ - ۳۴۸  
جوفروش ۲۰۳ - ۲۵۳ - ۴۴۸ - ۷۹۳

## چ

چنگی ۲۴۷ - ۷۹۳  
چوبک زن (مهر پاسبانان) ۳۱۰  
چوپان ۱۶ - ۳۳ - ۵۴۳ - ۷۹۳ - ۸۱۳

چاووش (نقيب لشكر و قافله، حاجب،  
فراش) ۲۳۳ - ۶۰۴  
چرخ انداز (کمان دار) ۱۱۵

## ح

حلوا گراستاد ۷۰۰  
حلوایی ۳۴۹ - ۵۶۶  
حمال ۷۱۴

حاجب ۲۶۲ - ۳۱۳  
حافظ ( : حافظ قرآن ) ۸۲۱  
حکیم ۷۹۶  
حکیم ( : طبیب ) ۲۳۴ - ۵۳۴ - ۷۹۳ - ۸۷۱



خادمه ۶۰۲	خمار ۴۰۲ - ۴۱۱ - ۴۲۸ - ۴۳۴ - ۴۱۸
خارکن ۶۸	۴۷۱ - ۵۴۴ - ۸۷۱
خربنده ( مکاری ، آنکه الاغ بکراید )	خنیاگر ۲۲۵
دعد ( ۳۳۲ )	خوشه چین ۳۷۶ - ۶۱۲
خطیب ۸۵ - ۳۱۴ - ۵۴۳ - ۵۷۷ - ۶۶۵	خیاط ۷۹۲ - ۸۰۵
۸۰۸	

## د

داروفروش ۱۸۸	دستور ۱۶۱ - ۱۶۵ - ۲۱۰ - ۲۸۴
داعی ۸۱۵	۲۹۴ - ۲۹۵ - ۷۲۴
دامیار ( : دامی ، صیاد ) ۲۵۷	دوزنده ۲۷۰
داور ۱۱۴	دشت وان ۸۳۹
	دهلزن ۳۱۴ - ۳۲۱ - ۴۸۱

## ذ

ذاکر ۸۶۷

## ر

راعی ( : چوپان ) ۱۷ - ۱۴۸ - ۸۱۳	رضوان ( : دربان بهشت ) ۴۳۹ - ۸۱۰
راوی ( : خواننده شعر ) ۶۹۹	رگزن ۱۵۹
رئیس ۲۸۴	

## ز

زرگر ۵۶۶

## س

ساحر ۴۳۲	ساربان ۳۶۷ - ۳۷۴ - ۳۷۷ - ۳۸۶
----------	------------------------------



سرھنگ ۱۵-۸۳-۱۳۶-۱۴۲-۱۸۰  
۲۰۳-۸۶۱  
سرھنگ دیوان ۱۸۰  
سقا ۲۶۳-۳۰۸-۸۱۷-۸۳۵  
سیاح ۲۰۹

۳۹۶-۴۴۱-۴۵۹-۴۸۲-۴۸۷  
۵۱۶-۵۴۴-۵۴۶-۵۴۹  
۷۱۰  
ساروان ۲۱۶-۳۱۰-۳۲۱-۳۷۷

## ش

شحنہ ۱۰۰-۱۰۷-۱۱۳-۱۴۲  
۳۳۲-۳۹۸-۴۴۰-۵۷۸-۶۶۷  
۷۹۱-۸۱۸-۸۲۹-۸۴۴-۸۴۸  
شرطہ ( یاران و کسان ، چاووش شحنہ  
وسرھنگ ) ۷۲  
شعاب ( شکستہ بندکاسہ و کوزہ )  
شکو فروش ۴۴۶

شبان ۱۲۶-۱۵۶-۱۶۹-۱۷۶-۵۴۶  
۷۱۹-۷۷۷-۸۲۰  
شبکوک ( = شبکوکا = شبکوک  
نوعی گدا یا گدایی ) ۲۵۳  
شبہ فروش ۶۸۳  
شقر بان ۱۲۹-۳۲۱

## ص

صیرفی ۷۰۵  
صیاد ۷۳-۱۳۱-۱۳۵-۷۰۲

صراف ۲۷۲  
صورتگر ۵۸۴-۵۸۹-۵۹۰

## ط

۵۹۸-۶۱۶-۶۵۲-۶۶۴-۶۶۵  
۷۱۰-۷۸۳-۸۳۲-۸۳۷-۸۵۸  
۸۶۷

طب ۱۸۳  
طیب ۳۷-۸۹-۱۰۳-۲۲۹-۲۳۴  
۲۶۸-۲۶۹-۳۱۹-۳۴۸-۴۱۶  
۴۱۸-۴۸۸-۵۱۷-۵۱۸-۵۴۳

## ع

عصار ۲۷۳-۳۰۰-۳۲۸-۷۰۱  
عطار ۱۳۳-۳۹۰-۴۰۱-۴۲۸-۴۷۱  
۵۴۴-۶۴۹-۶۸۷-۶۹۹-۷۰۵-۷۲۳

عالم تفسیرگوی ۷۴۲  
عامل ۴۹۸-۸۲۲  
عسسی ۲۲۰-۳۱۰-۴۸۲-۸۱۸



## غ

غواص ۶۸۵-۷۹

غازی (رسمان باز) ۲۲۶

## ف

فقیهه ۵۷-۲۴۴-۳۱۱-۵۶۸-۵۷۶

۷۰۳-۷۷۷-۸۲۷-۸۳۹

فیلسوف ۲۷۰-۳۰۷

فاصد (رگ زن) ۱۲۶

فراش ۳۰۸-۳۵۹-۶۸۴

فقه ۲۴۵

## ق

۶۷۰-۶۹۵-۷۰۳-۸۰۹-۸۱۶-۸۲۷

قصاب ۶۶-۴۸۳-۷۳۷

قضا (منصب قضا) ۱۰۰

قلم زن ۱۹۵-۲۲۱

قین (رامشگر)

قابله ۱۰۴

قاصد ۶۸۴

قاضی ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۷-۱۲۱-۱۲۲

۱۴۲-۱۶۱-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶

۲۹۶-۴۴۵-۵۳۵-۶۵۰-۶۶۱

## ک

کیمیا ۲۲۸-۳۶۲-۳۸۹-۴۶۰

۶۸۰-۷۴۲-۷۸۳-۷۹۶

کیمیایگر ۲۲۸

کفش دوز ۶۰

کوزه گر ۴۵۰-۵۳۹

کیمه بر ۱۹۶-۸۵۳

## گل

گلندم فروش ۲۰۷

گل گر (خشت زن و بنا) ۸۶۸

گلله بان ۱۶۸



م

۵۱۹-۵۱۵-۵۱۱-۵۰۲-۴۹۴  
 ۶۰۰-۵۷۷-۵۶۸-۵۶۱-۵۴۱  
 ۶۹۷-۶۸۲-۶۶۱-۶۲۵-۶۰۵  
 ۷۸۸-۷۸۴-۷۳۳-۷۳۰-۶۹۸  
 ۸۴۰-۸۰۲

معرف ۲۴۵-۲۴۴  
 معنم ۶۵۱-۵۹۳-۵۰۹-۳۵۴  
 ۷۳۲

مغنی ۴۶۲-۴۸  
 مفتی ۶۹۳  
 ملاح ۱۱۰-۱۰۲-۷۹-۷۷-۷۶  
 ۷۲۰

منجم ۶۴۴-۸۵  
 منطق ۵۵۷  
 مؤذن ۵۷۴-۴۵۴-۳۷۶-۳۳۸-۸۶  
 مهندس ۷۲۳-۶۰۲  
 می فروش ۴۹۱

ماشطه ( : آرایشگر ) ۷۸۶-۶۷۸

متکلمان ۵۷

محتسب ۴۴۴-۴۱۸-۳۷۵-۱۶۴

۸۳۰-۷۹۴-۵۸۰-۵۱۷-۴۷۹

مربی ۷۱۴

مردہ شوی ۸۶۷

مرزبان ۱۷۲

مشت زن ۷۹-۷۴

مشاطه ( : آرایشگر ) ۴۶۵-۳۵۶-۷

۸۰۷-۷۹۵

مصور ( صورتگر ) ۶۸۲-۵۷۷

مطران ( مهتر نصاری ، کشیش ) ۳۱۵

مطرب ۱۹۵-۱۸۴-۵۰-۴۸-۴۷

۳۴۵-۲۸۸-۲۹۸-۲۴۷-۲۳۵

۴۲۱-۳۹۶-۳۸۵-۳۷۲-۳۶۶

۴۸۱-۴۸۰-۴۶۱-۴۴۴-۴۳۱

۴۹۲-۴۹۱-۴۸۹-۴۸۵-۴۸۲

ن

فروشان ( ۲۵۱

نعلبند ۹۹

نقاش ۵۷۷-۵۰۸-۴۷۶-۴۰۵-۴۰۰

۷۸۹-۷۹۸-۶۸۶-۵۸۶

نقیب ۲۴۶

ناخدا ۲۷۲-۲۳۲

ناطور ( : دشت بان ) ۸۲۰-۲۶۹

نجوم ۲۵۵

نحو ۷۲۱

نخاس ( : برده فروش و بازار برده

و

والی ۸۴۰

واعظ ۶۵۲



وزیر ۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴  
۶۸۲-۲۹۴

وزارت ۱۶۱-۶۸۲

ی

یزک ( پیش قراول، پاسبان ) ۱۹۵



## فهرست اصطلاحهای موسیقی<sup>(۱)</sup>

### آ

آهنگ ۵۰	آواز ۷۳۳-۳۹۵
آهنگ حجازی ۱۳۲	آواز ۱۹۵-۱۸۶-۸۶-۸۱-۵۱-۴۸
آهنگ گردانیدن ۵۱۹	۳۴۵-۲۹۸-۲۴۷-۲۴۶-۲۳۵
آهنگ نرم حزین ۷۵	۵۳۵-۴۸۵-۴۸۰-۳۷۲-۳۶۷
ابریشم زیر ۶۴۷	۸۶۹-۷۳۰-۷۲۱
ادا ۲۳۶	آوازخوش ۳۴۶-۲۳۶-۱۲۴-۸۵
از پرده بیرون رفتن ۸۴۵	آوازسماع ۵۳۲
از پرده گردیدن ۴۶۱	آواز مطربان حزین ۷۳۰
الجان ۸۵-۳۶۶-۶۶۹	آواز ناخوش ۸۵
	آوای سرود ۴۹۰

### ب

بانگ رود ۴۹۰	بانگ ۱۵۱-۱۱۸-۱۰۰-۵۱-۴۸
بانگ طبل ۱۳۲	۳۷۶-۳۰۹-۲۶۱-۱۷۷-۱۷۴
بانگ گفتن ۸۶	۷۳۳-۵۴۳-۴۱۱-۳۹۵
بانگ مزامیر ۵۵۸	۸۶۱

(۱) برای اطلاع از نام ابزار موسیقی به فهرست نام آلات ها مراجعه کنید .



بم ۲۳۵-۸۶۷

بم و زیر ۸۶۷

بلند آواز ۱۳۲-۱۳۳

بلند خواندن ۸۵

پ

پرده عراقی ۶۰۵

پرده عشاق ۴۶۱-۵۰۳

پرده گفتن ۵۱۹-۵۴۲

پرده ۴۸-۵۱۹

پرده الحان ۸۵

پرده زدن ۴۹۱-۵۱۹-۶۲۰

ت

تازدن ( : تار زدن ) ۴۴۴

ح

حدی

حزین ۷۳۰

حادی ۷۶۱

حجاز ۴۸

خ

خوش آوازی ۵۶۱

خراسان ۴۸

خوش آواز ۸۵-۳۴۶-۶۰۰

د

دستان ۳۸۴-۴۸۰-۶۱۶-۶۶۴

دف زدن ۷۳۰

دراز کشیدن ۸۲۳

در پرده بودن ۸۴۵



ر

۴۹۱-۳۶۶ ره

راه حجاز ۴۸۱  
راه زدن ۴۸۱

ز

زمزمه آوردن ۶۰۰  
زیر ۸۶۷-۲۴۸-۲۳۵  
زیر وزار ۵۵۳

زدن ۷۷۸-۵۶۱-۵۱۸  
زمر ۵۶۹  
زمزمه ۶۹۸-۵۱

س

۶۱۶-۶۰۷-۶۰۴-۵۷۰-۵۴۷  
۶۶۵-۶۵۹-۶۲۵-۶۲۲-۶۱۷  
۸۴۵-۸۰۱-۷۹۹-۷۹۵-۷۸۱-۷۳۳  
سماع الاغانی  
سماع کردن ۵۲۹

سراینده ۲۳۵  
سرو ۸۶۹-۴۱۱  
سماع ۳۷۳-۳۷۲-۲۳۶-۲۳۵-۹۴-۴۸  
۴۵۳-۴۳۸-۴۱۲-۴۱۱-۳۸۵-۳۸۲  
۵۴۵-۵۳۲-۵۲۱-۵۰۱-۴۶۸

ض

۴۹۸ ضرب اصول

ضرب ۵۱۸

ط

طریق غزل ۳۶۶



ع

عود ۷۶۲

عشاق ۶۸۵-۵۰۳-۴۸

ق

قول ۴۸۹

ک

گوشمال ۵۰

ل

لحن ۲۲۵

م

موسیقی ۷۹۲

مطربان حزین ۷۳۰

ن

نوا ۲۳۶

ناخوش آواز ۸۹

ناله ۸۶۴

نواختن ۷۷۸-۵۶۱-۵۱۸

نغمه ۸۲۳-۶۹۸-۶۹۳-۶۸۵-۴۸

نوا زدن ۶۰۵-۵۱۵-۴۹۴-۴۴۴

۸۴۶



## فهرست نام زبان ها



پ



پارسی ۹۶-۱۰۳-۳۰۰-۶۰۰

ت



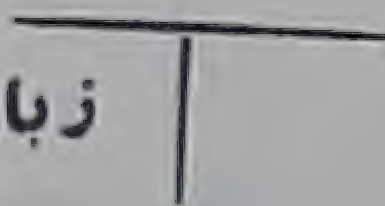
تازی ۱۰۲-۶۰۰

د



دری ۳۵۴-۵۱۱-۵۸۵

ز



زبان عجم ۱۰۳

زبان پارسی ۹۶-۱۰۳

ع



عربی ۱۰۳



# فهرست پاره‌یی از مضمون‌ها و موضوع های شعری (۱) در دیوان سعدی (۲)



آ

آه و آینه	۲۳۱-۵۶۱-۶۳۴-۷۳۲
-----------	-----------------

پ

پسر	۳۴۵-۳۴۶-۳۶۰-۴۱۵-۴۲۱
	۴۳۲-۴۳۵-۴۷۰-۴۷۷-۵۸۵

۶۳۹-۴۶۹-۶۶۷-۸۰۶

د

دره و درمان	۳۴۳-۳۴۸-۳۵۱
	۳۸۳-۳۹۴-۳۹۷-۴۳۸-۴۸۷

۴۸۸-۵۰۸-۵۱۶-۵۱۹-۵۲۳

۵۲۴-۵۲۵-۵۲۹-۵۸۱-۶۱۵

۱ - برای اطلاع از مضمون هایی نظیر : شیرین و فرهاد ، خسرو و شیرین ، یوسف و زلیخا ، لیلی و مجنون ، وامق و عذرا ، محمود و ایاز ، ویس و رامین ، عاد و ثمود ، یونس و ماهی ، یوسف و چاه و یوسف و زندان و جز آنها بفهرست نام های خاص کسان و برای آگاهی از مضمون هایی نظیر شمع و پروانه ، مگس و حلوا ، بفهرست نام های جانوران و خوردنیها مراجعه کنید .

۲ - این فهرست کامل نیست .



۴۱۱ - ۴۰۰ - ۳۹۶ - ۳۹۵ - ۳۹۴  
 ۴۴۵ - ۴۴۰ - ۴۳۸ - ۴۳۴ - ۴۲۹  
 ۵۳۷ - ۴۸۱ - ۴۶۵ - ۴۵۴ - ۴۴۹  
 ۵۷۴ - ۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۴۰ - ۵۳۸  
 ۶۶۸ - ۶۵۹ - ۶۱۲ - ۶۰۱ - ۵۷۸  
 ۸۴۸ - ۸۱۲ - ۸۰۶ - ۸۰۱ - ۷۱۰

۷۸۰ - ۷۷۷ - ۶۷۳ - ۶۱۸ - ۶۱۶

۷۸۷ - ۷۸۱

درد و دوا ۳۸۹ - ۳۴۳ - ۳۴۲

دوست و دشمن (دوستی و دشمنی)

۳۹۲ - ۳۸۹ - ۳۸۸ - ۳۸۷ - ۳۸۵

ر

۶۰۴ - ۵۹۵ - ۵۹۰ - ۵۸۱ - ۵۷۰  
 ۶۶۵ - ۶۴۳ - ۶۴۰ - ۶۱۲  
 ۷۶۹ - ۷۱۸

رقیب ۳۷۶ - ۳۷۲ - ۳۶۱ - ۳۴۶ - ۳۴۵

۴۱۱ - ۴۰۶ - ۳۹۲ - ۳۹۱ - ۳۹۰

۵۲۰ - ۴۹۲ - ۴۵۸ - ۴۵۰ - ۴۲۳

۵۴۹ - ۵۴۶ - ۵۴۳ - ۵۳۱ - ۵۲۳

س

سنگ و سبزو ۳۸۲ - ۳۸۱

ش

۶۱۴ - ۵۱۶ - ۴۵۵ - ۴۵۱

شبنم و آفتاب ۵۰۸

شاه و درویش ۳۹۴ - ۳۸۶

شاه و گدا ۴۴۴ - ۳۵۰ - ۳۴۴ - ۳۳۵

ع

۵۰۳ - ۴۹۹ - ۴۹۸ - ۴۹۶ - ۴۹۵  
 ۵۷۱ - ۵۶۱ - ۵۵۱ - ۵۲۳ - ۵۲۲  
 ۶۰۰ - ۵۸۶ - ۵۸۵ - ۳۷۹

عقل و عشق ۴۲۲ - ۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۰۹

۴۶۶ - ۴۶۳ - ۴۶۰ - ۴۵۹ - ۴۵۸

۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۸۸ - ۴۸۱ - ۴۷۸



ک

کوه و صدا ۳۴۲

کاه و کوه ۶۸۴  
کتان و مهرتاب ۷۲۵ - ۳۵۱

گ

گنج و ویرانه ۷۹۰

م

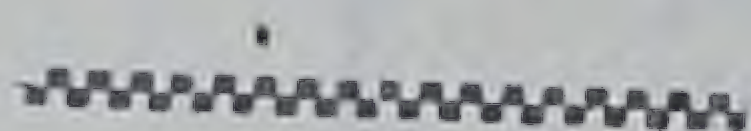
مار و گنج ۷۵۳ - ۵۴۵ - ۵۴۲

ن

نیش و نوش ۸۰۲ - ۳۹۳



## فهرست بعضی اصطلاحهای شعری و ادبی<sup>(۱)</sup>



ب

بیان ۷۲۴

بلاغت ۶۷۸-۶۹۱-۷۲۴

ح

حصر ۷۲۴

د

دو مصرع ۷۲۷

ز

زحف ۳۰۴  
زبان فصیح ۷۰۵



س

سفینه شعر ۷۲۶

ش

۷۰۴-۷۲۶-۷۵۹-۷۶۲-۷۶۵

۷۷۲-۷۹۹-۸۱۱

شعرا ۷۴۱

شعر سوزناك ۴۶۶

شعر گفته ۶۸۴

شاعر ۶۹۲

شاعری ۳۵۴-۷۴۳

شعر ۳۸۰-۴۶۱-۴۶۶-۶۲۸

۶۷۹-۶۸۴-۶۸۸

غ

غزل گفتن ۶۰۹-۶۴۲

غزل گوی ۶۲۴

غزل گوی مدح خوان ۷۲۱

غزل ۶۲۴-۶۴۲-۷۰۳-۷۲۱-۷۲۵

۷۸۸

غزل خوان ۳۹۹

غزل سوزناك ۳۹۹-۷۲۵

ف

فصیح ۷۰۵-۷۴۳

قصاحت ۴۸۳-۶۷۹-۷۴۳

ق

قطعه ۶۶۷

قطعه موزون ۷۱۹

قصیده ۷۲۵



م  
—  
|

مصرع ٦٨٣ - ٧٢٧

ن  
—  
|

نظم ٧٠٤ - ٧٢٢ - ٨٢٦ - ٨٢٧

نثر ٧٧٢ - ٨٢٦



## فهرست بعضی تعبی‌رهای مربوط بسعدی

### الف

آه چشم سعدی ۵۷۴	آه درد آلود سعدی ۴۷۸
آتش غم سعدی ۵۰۳	آه سینه سعدی ۴۶۵
آتشکده (باطن سعدی) ۴۷۰	ارادت سعدی ۶۲۱
آواز ناله سعدی ۵۰۱	

### ب

باران دیده سعدی ۳۵۸	بدایع سعدی ۵۹۶
بارگاه خاطر سعدی ۷۴۳	بلبل خوش گوی ۶۹۳
باطن سعدی ۴۷۰	

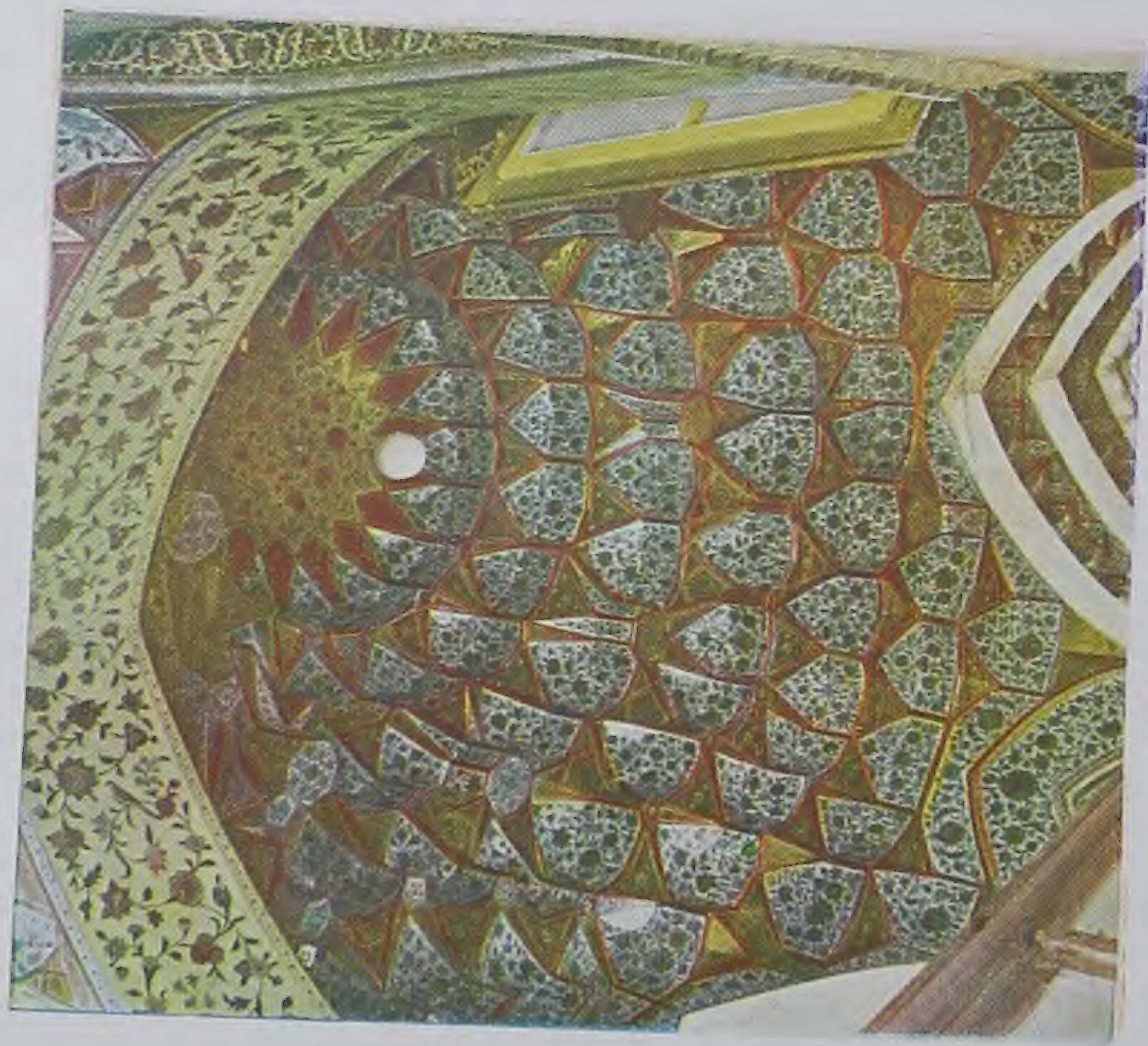
### پ

پادشاه سخن ۷۴۳	پند سعدی ۷۸۶-۸۵۴
----------------	------------------

### ج

جان سعدی ۵۱۵-۵۰۰
------------------





سقف زیبای «موزه پارس» شیراز







چ

چشم سعدی ۵۷۴ - ۸۷۳

ح

حدیث سعدی ۴۸۴ - ۵۸۲ - ۵۹۴

خ

خون دیده سعدی ۵۹۷  
خوی سعدی ۷۹۱

خاطر سعدی ۶۸۴ - ۷۴۳  
خاطر شورانگیز ۶۹۳  
خون از گفته چکیدن ۴۳۶

د

دل دردمند سعدی ۶۲۰  
دل بی خویشتن ۶۹۳  
دل شکسته سعدی ۴۵۴  
دیده سعدی ۳۵۸  
دین سعدی ۵۵۵

داروخانه سعدی ۷۸۵  
داغ سعدی ۵۸۱  
درد دل بی قرار سعدی ۵۳۹  
درمان درد سعدی ۵۹۲  
دل بی قرار سعدی ۵۳۹

ر

روی امید سعدی ۶۱۷

روان روشن سعدی ۶۱۹



## س

سعدی شیرین سخن ۴۴۲ - ۴۴۸	سرارادت سعدی ۶۲۱
سعدی شیرین زبان ۵۵۸	سعدی آتش زبان ۳۹۵
سعدی شوریده ۴۳۸	سخن شیرین ۷۸۷
سعدی کوتاه نظر ۵۱۲	سخن گفتن سعدی ۶۹۸
سعدی گردن کش ۷۹۳	سخن لطیف سعدی ۵۹۶
سعدی مسکین ۵۵۴	سرمایه سعدی ۷۸۷
سفینه سعدی ۷۳۷	سعدی آخر الزمان ۵۲۸
سودازده باد بهار ۶۹۳	سعدی بی چاره ۴۳۷ - ۵۵۴ - ۵۷۲
سودانامه سعدی ۶۲۶	سعدی دلاور ۷۲۰
	سعدی دیوانه مزاج ۶۷۲

## ش

شور عشق سعدی ۴۶۹	شب غمهای سعدی ۵۸۲
	شکرین حدیث سعدی ۴۸۴

## ص

صحبت سعدی ۸۷۲

## ط

طوطیان جان سعدی ۵۰۰

## ع

عبادت سعدی ۷۸۹	عاشق نغمه مرغان سحر ۶۹۳
----------------	-------------------------



عشق سعدی ۴۶۹

ع

غم سعدی ۵۰۳

ف

فراق نامه سعدی ۵۷۵

ق

قبله سعدی ۶۶۷

قبای صنعت سعدی ۵۵۹

ک

کمینۀ آحاد بندگان ۷۱۸

کنیت سعدی ۷۹۲

کام جان سعدی ۵۱۵

کلك سعدی ۶۲۷

کلید گنج سعادت (نصیحت سعدی) ۷۲۳

گ

گفته سعدی ۷۹۱-۶۸۴-۶۰۰

ل

لفظ شکر بار گفته سعدی ۶۰۰



م

منطق سعدی ۵۴۷ - ۵۴۹  
مونس روزگار سعدی ۵۱۸

مراد خاطر سعدی ۳۸۱  
مفتی ملت اصحاب نظر ۶۹۳  
مقالات سعدی ۶۱۳

ن

نالدین دردناک سعدی ۳۷۶  
نصیحت سعدی ۶۸۱-۷۲۳-۷۲۵-۸۳۵

ناله سعدی ۵۰۱  
نالدین بی حساب سعدی ۳۶۰



# فهرست فلان و فلانی از ۲۷۷ تا آخر کتاب



## ف

۷۲۶ - ۸۱۷ - ۸۲۵ - ۸۳۲ - ۸۳۵

۸۶۷ - ۸۶۸

۴۴۸ - ۶۷۰ - ۸۱۱ فلانی

۲۷۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ فلان

۲۹۴ - ۳۰۳ - ۳۲۸ - ۴۸۵ - ۵۱۸

۵۱۹ - ۵۳۷ - ۶۵۹ - ۶۸۹ - ۷۲۲



فهرست شعرها - مصراع ها - عبارت ها - ترکیب ها  
 حدیث ها - خبر ها - آیه ها - فعل ها - حرف ها - و  
 مثل های سائر عربی



## الف

اخلائی و احبابی... (شعر) ۶۰۴	آخر الزمان ۵۲۸ - ۶۱۴ - ۶۴۲
اخوان الشیاطین ۲۰	۶۶۵
ادام الله اقبالهما... ۶	ابن السبیل ۱۹۹
ادام الله ایامه و نصر اعلامه ۱۲۲	اتأمرون الناس ۵۷
اذ الشمس کورت ۶۷۹	ابیت عند ربی ۸۵۰
اذ تنفس ۶۳۰	احبتی امرونی... (شعر) ۵۷۴
اذ اجئتنی فی رفقه... (شعر) ۹۰	احبتی هجرونی... (شعر) ۵۷۵
اذ رأیت اثیماً... (شعر) ۵۸	احدا سامع... (شعر) ۸۰۸
اذ اركبوا فی الفلك... ۷۲	احدی الحسنین ۱۲۷
اذ اشبع الظمی... (شعر) ۲۱	احسنات ۲۶۵
اذ اكان افتضاحی... (شعر) ۶۰۸	احسن التقویم ۷۳۵ - ۸۵۴
اذ امروا باللغو و امروا کراما ۵۸	احسن الله ۳۰
اذ انهرق الخطیب... (شعر) ۸۵	احسن الی من أسا ۲۱۴
اذ ایئس الانسان... (شعر) ۱۰	احسن کما احسن الله الیک ۱۲۳
ارفق بمن تجاوز... (شعر) ۶۷۹	احمد الله تعالی ۶۹۷
ارنی ۷۸۱	اخاف منك و ارجو... (شعر) ۵۷۵



الغياث ٤٠٢ - ٦٠٦ - ٦٢٥  
 الفقير سواد الوجه في الدارين ١١٨  
 الفقير فخري ١١٨  
 الفقير لا يملك ٤٥  
 القصه ١٠٩ - ١٢١  
 الكريم اذا وعد وفا ٦  
 الا ١٥ - ٩٩ - ١٠٥ - ١١٨ - ١١٩  
 ١٢٠ - ١٣٥ - ١٤٨ - ١٧١ - ٢٦٠  
 ٢٧٨ - ٣٢٢ - ٣٣٩ - ٣٥٢ - ٣٥٦  
 ٣٨٣ - ٣٨٦ - ٤٠٣ - ٤٠٥ - ٤٠٧  
 ٤١٣ - ٤١٨ - ٤٢٦ - ٤٢٨ - ٤٣٠  
 ٤٣١ - ٤٤٩ - ٤٥٤ - ٤٥٦ - ٤٧٥  
 ٤٧٦ - ٤٨٧ - ٤٩٠ - ٤٩٤ - ٥٢٨  
 ٥٣٠ - ٥٣٣ - ٥٣٥ - ٥٤٤ - ٥٥٥  
 ٥٦٣ - ٥٦٩ - ٥٧١ - ٥٨٠ - ٥٩١  
 ٥٩٤ - ٦٠٨ - ٦١٠ - ٦١١ - ٦١٥  
 ٦٣٩ - ٦٤٥ - ٦٤٨ - ٦٥٥ - ٦٦٠  
 ٦٨٤ - ٦٩١ - ٦٩٨ - ٧٠٧ - ٧١٦  
 ٧٣١ - ٧٨٦ - ٧٨٨ - ٧٩١ - ٧٩٧  
 ٨٣٦ - ٨٤٩ - ٨٥٥  
 الليل يغشى النهار ٢٨٨  
 الله اكبر ٣٧٠  
 الله الله ٢٥ - ٣٤٣ - ٥٣٤  
 اللهم متع المسلمين ... ٣  
 الم اعهد اليكم يا ... ١٣٤  
 الم تنظر الي ... ( شعر ) ٦٠٨  
 المنة لله ٥٠٥ - ٧١٨  
 المؤيد من السماء ... ٦  
 الناس على دين ملوكهم ٣  
 الوداع ٧٢١  
 الوقت سيف ٣٢٢ - ٨٦٣  
 الى العداة وصلتم ... ( شعر ) ٥٧٤  
 اما خالص ودي ... ( شعر ) ٤٩٥  
 امام الهدى ١٤٩

استغفر الله العظيم ٧٩٤  
 استقبله وان ... ( شعر ) ٦٣٠  
 اسفل السافلين ٨٥٤  
 اسقياني و دعايي ... ( شعر ) ٤٩٩  
 اشاهد من اهوى ... ( شعر ) ٤٣  
 اصبح من غاية ... ( شعر ) ٧١٣  
 اصطفى آدم ٨٥٤  
 اصنع بي ما انت اهله ٣٩  
 اطل الله عمره ... ٧  
 اظلم السماء ٦٧٨  
 اعد اعدوك نفسك ... ١١٦  
 اعملوا آل داود ... ١  
 اعوذ بالله من الفقر المكب وجوار  
 اهن لا يحب ١١٨  
 افق يامن تسهي ... ( شعر ) ٨٠٥  
 اقل جبال الارض ... ( شعر ) ١١  
 اكفى الكفاة ٧٢١  
 الامان ٥٤٩ - ٦٦٦ - ٨٥٥  
 الا اليك ٦٨٠  
 الا لا يجارن ... ( شعر ) ٢٤  
 الا يا ساليا ... ( شعر ) ٦٠٨  
 الا يا ناجس الطرفين ... ( شعر )  
 ٦٠٧  
 التمر يانع والناطور غير مانع ٩٣  
 الحديث يطول ٤٩٧  
 الحذر ٥٦١  
 الحق ٤١٦ - ٤٢٥ - ٧٨٤ - ٨٢٢  
 الحمد ١٠٧ - ١٩٥ - ٤٨٦ - ٥٢٣  
 ٦٥٨  
 الحمد لله ١٠١ - ١٠٥  
 الحمد لله رب العالمين ١٤٣  
 الخبيثات للخبيثين ٧١  
 الست ١٤٨ - ٢٢٣ - ٢٢٦ - ٣٥٨  
 السلامة مر ٨٢٧



ان مت في هواها .... (شعر) ٦٠٥  
 ان نطق العارف .... (شعر) ٧١٣  
 ان انكر الاصوات ٨٥  
 ان خير الكلام قل ودل (شعر) ٧٠٩  
 ان غايات الاماني .... (شعر) ٥٠٠  
 ان مع العسر يسرا ٥٢  
 ان مقالتي .... (شعر) ٧١٣  
 ان هذا اليوم عسير ٢٤٦  
 ان هوى النفس .... (شعر) ٧١٢  
 اني لمستقر من عين .... (شعر) ٥٠  
 اولئك لهم رزق معلوم ١١٨  
 اولو الالباب ٥ - ١٣٧  
 اولو العزم ٣٢٦  
 اهلا ٥٥٣  
 اين ٧٢٧  
 ايها الناس ٦٨٦

امير المؤمنين ٧٥٤  
 انا الحق ٧٨١  
 انا الذي يسعى ٧٠٩  
 انا هواك وان ... (شعر) ٦٠٥  
 ان استحسنمت ... (شعر) ٨٠٦  
 انبقرهم الله نباتا حسنا ١٠٩  
 انتبه قبل السحر ... (شعر) ٥٠٠  
 ان ترد محو البرايا ... (شعر) ٤٩٩  
 انت ريان وكم ... (شعر) ٦٠٥  
 انت في قلبي ... (شعر) ٤٩٩  
 انشأتنا بلطفك ... (شعر) ٦٧٨  
 انهم الصباح ٦٧٨  
 ان لم اكن .... (شعر) ٤٠  
 ان لم امت يوم الوداع .... (شعر)  
 ٩٧

## ب

بعض خلاني اتاني .... (شعر) ٤٧١  
 بكى العذول على ماجرى لاجفاني  
 (شعر) ٤١٥  
 بلابرهان ٧٢٥  
 بلغ العلي بكماله .... (شعر) ٢  
 بلغ ما عليك فان لم يقبلوا اما عليك  
 ١١١  
 بليت بنحوي يصول .... (شعر)  
 ٩٦  
 بني عم ١٦  
 بوالعجب ٢٦٨ - ٣٠٨ - ٣٩٢ - ٤٢٢  
 ٤٣٢ - ٤٤٢ - ٤٥٠ - ٤٧٨  
 ٥١١ - ٥٣٢ - ٥٣٧ - ٦٠٦  
 ٦١٠

باب الحرم ٧٥٤  
 بادية المحشر .... (شعر) ٧١٣  
 بش المطاعم حين .... (شعر) ٦٧  
 بالله ٤٤٥ - ٦٤٨ - ٧٠٨  
 بالله التوفيق ٩  
 بای فضيله اسعى .... (شعر) ٨٣٨  
 بحمد الله ١٧٠ - ٢٨١ - ٣٧٢ - ٧٣٦  
 ٨١٢  
 بديع الجمال ٥٥ - ٦٤٣ - ٧٠١  
 ٧١٢  
 بذل روي فيك .... (شعر) ٤٩٩  
 بسم الله ٢٠٠ - ٢٩٢  
 بعد المشرقين ٧٢٨



بيت المال ۲۰  
بين الحاجبين ۷۲۷

بهاء الوجه .... ( شعر ) ۸۰۵  
بيت الحرام ۳۳۵  
بيت الحزن ۵۴۱

## ت

۱۱۵ - ۵۲۱ - ۷۹۰ - ۸۱۵  
تعالی الله ۲۲۶ - ۵۷۷  
تعالی خالق الانسان من طين ( شعر )  
۵۵۷  
تعالی و تقدس ۳  
تقدس ۳  
تقول هذا معه .... ( شعر ) ۱۰۴  
تلتقي ارض بارض ... ( شعر ) ۷۷۵  
تلقفت الشوا .... ( شعر ) ۸۰۵  
تمير في فقير .... ( شعر ) ۸۰۴  
تميل بين يدينا .... ( شعر ) ۴۹۵  
تهت والمطلوب عندي .... ( شعر )  
۴۷۰

تأدب تستقيم ... ( شعر ) ۸۰۴  
تبارك الله ۷۲۸  
تبت يداك ۳۲۸  
تبعته العيون .... ( شعر ) ۷۷۵  
تحب المال .... ( شعر ) ۸۰۵  
تراني ناظماً في الوجد .... ( شعر )  
۶۰۸  
ترحم ذلتي .... ( شعر ) ۶۰۷  
تصد عني في الجور .... ( شعر )  
۵۷۴  
تعال ۱۷۲  
تعالی ۲ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۱ - ۶۰

## ج

جل وعلا ۱۱۳ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۴۱  
جليل الصفات ۲۴۳  
جمال الافاق ۶۹۷  
جنت المأوى ۸۹۷

جدولا تمنن فان الفائدة اليك عائد  
۱۲۳  
جرت عيناي من .... ( شعر ) ۶۰۸  
جزاك الله ۵۸۲

## ح

حافظ في جميع حالات ( شعر )  
۸۰۸

حاشا ۶۳۹  
حاش لله ۴۶۸ - ۵۹۶



حسن الخلق ۶۹۷  
حفاظی لم یزل .... (شعر) ۶۰۸  
حور العین ۳۸۰ - ۳۹۸ - ۷۲۸

حبذا ۴۱۶ - ۶۴۲ - ۶۶۸ - ۷۰۱  
حتی اذا در که الغرق ۷۲  
حسب الحال ۶۰۴

## خ

خدما صفا ۳۰۳  
خدوه فعلوه ۸۲۹  
خفی السر .... (شعر) ۸۰۶  
خلیانی نحو .... (شعر) ۴۹۹  
خلیلی الہدی ... (شعر) ۸۰۴  
خیر صلوۃ الکریم اعودها ۸۰۸

حیث لا تخلف منظور .... (شعر) ۶۰۵  
خالق الارض و السموات (شعر) ۸۰۸  
خان الزمان عہدی .... (شعر) ۶۰۵

## د

دار القرار ۶۹۱ - ۸۶۶  
دام ملکہ ۱۴ - ۱۵ - ۲۴  
دع استنقاض .... (شعر) ۸۰۴  
دع الجواری .... (شعر) ۷۷۵

دائم المعروف ۷۱۴  
دارالبقا ۷۹۶  
دارالسلام ۱۵۰  
دارالشفاء ۵۴۱ - ۷۹۶  
دارالفنا ۷۹۶

## ذ

ذی القربی ۶۰

ذوالجلال ۱۵۴ - ۷۱۳

## ر

رب غلام .... (شعر) ۷۷۴  
ربنا ۳۸۷ - ۶۸۰

رب اعنی و اقل .... (شعر) ۷۱۳  
رب العالمین ۵۵۵ - ۷۵۵



رحمهم الله ۸	رحم الله .... ( شعر ) ۸۳۸
رضي الله عنه ۱۵۲	رحمة الله عليه ۳۹ - ۴۲ - ۴۷ -
رضينا من نوالك بالرحيل ۸۵	۹۶ - ۱۳۷
روضة ماء نهرها .... ( شعر ) ۶	رحمة العالمين ۲۱۹

## ز

زرنی غباً تزدد حبا ۵۲	زايدا الوصف ۹۹ - ۱۵
-----------------------	---------------------

## س

سعی فی هتکی الشانی .... ( شعر ) ۶۰۴	سابق الانعام ۲۵
سلام علیکم اهل .... ( شعر ) ۷۷۵	سادتی احترق .... ( شعر ) ۶۰۴
سل المصانع ركباً .... ( شعر ) ۵۷۵	سبحان الله ۷۳ - ۴۴
سلس البول ۸۲۷	سبحان یمیت .... ( شعر ) ۶۷۸
سمع الدهر .... ( شعر ) ۶۹۷	سبحانه وتعالی ۲
سمعی الی حسن .... ( شعر ) ۷۵	سبق الایادی ۶۹۲
سهو القلم ۵۸۲	سبق اللسان ۵۸۲
سنة العذال .... ( شعر ) ۴۹۹	سری طیف من یجلو .... ( شعر ) ۹۰

## ش

صدق الله من عمل صالحاً .... ۳۶	شفیع الوری ۱۴۹
صرفت العمر .... ( شعر ) ۸۰۵	شفیع مطاع .... ( شعر ) ۱۴۹ - ۱
صلی الله علیه ۵۲	صائم الدهر ۲۰۴
صلی الله علیه وسلم ۱۱۵ - ۶۴	صبغة الله ۵۳۴
صم بکم ۱۴۷ - ۴	صخر الجن ۳۷



## ض

ضرب الحبيب زبيب ٩٩	ضرب زيد عمروأ ... ٩٦
ضرب المثل ٩٤	

## ط

طال بقا ٧١٢	طيب الادا ٩١
-------------	--------------

## ظ

ظل الله تعالى في ارضه .... ٣	ظلما بقلبي لا يكاد .... (شعر) ٩٥
------------------------------	----------------------------------

## ع

عاقبة الامر ٦٣ - ١٢١	عز نصره ٨
عالم السر و الخفيات .... (شعر) ٨٠٨	عفا الله ٧٤٩
عالم الغيب ٢٥٤	عفاك الله ٥٨٢
عباد الله ٧٣٢	على الاجمال ٧١٤
عبادى ٨٥٤	على التعيين ٧٢٩
عجبا للمحب كيف ينام ٥٠١	على التفصيل ٧١٤
عز وجل ١ - ٢٧ - ٢٨ - ٣٣ - ٣٦	على التمام ٤٩٧
٣٨ - ٤١ - ٤٤ - ٥٢ - ٦٨ - ١١٢	على الخصوص ١٠٩ - ٤٤٠ - ٣٨١
١١٣ - ١١٥ - ١٢٢ - ١٢٦ - ١٣٥	٥٥٤ - ٦٦٥ - ٦٨٨ - ٦٩٦ - ٨٧٢
١٤٢ - ٧٠٨ - ٧٠٩ - ٧١٢ - ٧٢٣	على الدوام ٤٣ - ٤٤ - ٦٠٤
٧٣٩ - ٧٤٩ - ٧٥١ - ٨٣٢ - ٨٦٨	على الصباح ٥٥٤
عز اسمه ٦٣ - ١٤٣	على العموم ١٠٩
عز كريم احد ... (شعر) ٧١٢	على جرديل ليس .... (شعر) ٩٦
	على رغم ٣٧٦ - ٧٣٤ - ٤٨١



عليه الصلوة ٢٤٣  
 على الصباح ٩٣ - ٣٨٥  
 عندهبوب الناشرات... (شعر) ٥١  
 عن قريب ١٥٨ - ٣١٤ - ٣٢٦ - ٧٠٢  
 عوام الناس ١٠٩  
 عين القطر ٣٨  
 عين اليقين ١٥٥ - ٦٩٠

عليك السلام .... (شعر) ١٤٩ -  
 ١٥٠  
 عليك سلام الله... (شعر) ٧٧٤  
 عليه السلام ١٨ - ٤٣ - ٦٤ - ٦٨  
 ١١٨ - ١٢٣ - ١٣٤ - ١٨٢ - ٢٠٠  
 ٢٤٢ - ٣٣٥ - ٨١٤

## غ

غراب البين ٨٥  
 غاية الآمال ٧١٥

غادر الحب... (شعر) ٧٢١  
 غالب الظن ويقين ٦١٤

## ف

فلم يك ينفعهم... ١٠١  
 فماذا النوم قيل... (شعر) ٦٠٧  
 في الجملة ٥ - ٦ - ١٤ - ١٥ - ٢٤  
 ٢٥ - ٣٢ - ٤٨ - ٥٢ - ٥٥ - ٦١  
 ٧٢ - ٩٥ - ١٠٠ - ١٠٥ - ١١٠  
 ٥٤١ - ٦٣١ - ٦٥٢ - ٦٦٦ - ٦٨١  
 ٨٦٧ - ٨٧٢  
 في الشعر الاخضر ٧٠٠  
 في المثل ٦٦ - ٢٤٩ - ٧٤٥ - ٨١٥  
 في منظر ك النهار والليل (شعر) ٣٦٣

فاستجب يا مجيب دعوات (شعر) ٨٠٨  
 فالتنائى غصة ما ذاق... (شعر) ٤٧٠  
 فبئس القرين ٢٤٣  
 فتات شعرك مسك... (شعر) ٤٩٥  
 فذاك الذي لمتنفي فيه ٩٨  
 فطوبى لباب... (شعر) ١٥٢  
 فقدت زمان الوصل... (شعر) ٩٢  
 فكم تمرر عيشي... (شعر) ٥٧٥  
 فكيف ٨ - ١١٠ - ٢٨٠  
 فلا ٦٨٠



## ق

قال بل سولت لكم انفسكم امراً ١٣٩	قدملكت القلب ... (شعر) ٤٩٩
قال مولايي ... (شعر) ٤٩٩	قد وعرا المسك ... (شعر) ٧١٢
قالوا بلي ٢٢٣	قصب الجيب ٣
قالوا عجين الكلس ... (شعر) ٧١	قل لمن ينبغي فراراً ... (شعر) ٤٧٠
قام الغياث لما ... (شعر) ٦٠٥	قل هو الله احد ٤٧٥
قبة الاسلام ٧٠٨	قم ١٤٨
قد شابه بالورى ... (شعر) ٧٣	قم املا واسقني .... (شعر) ٦٠٤
قدم الخروج الولوج ٨	قيل لي في الحب اخطار .. (شعر) ٤٧٠

## ك

كالبدرا اذا بدا ٩١	كل مدع كذاب ٣٥٢
كاد الفقر ان يكون كفرا ١١٨	كل من عليها فان ٧٢٧-٧٢٢
كان ٧٢١	كل مولود يولد على الفطرة ... ١٤
كتاب بالغ مني ... (شعر) ٦٠٤	كلوا واشربوا ولا تسرفوا ٦٥
كتبت ليمضي ... (شعر) ٧٧٥	كمال الحسن في .... (شعر) ٦٠٧
كذلك ينشأ ... (شعر) ٣	كما هي ٦٢٧
كريم السجاييا ... (شعر) ١٤٩	كم تزجرني ... (شعر) ٦٣١
كريم النفس ٥٦-٢٩	كم حزن في ... (شعر) ٧١٣
كريمه الصوت ٨٥	كم فطن يادر .... (شعر) ٧١٣
كفيت اذى يامن ... (شعر) ٤٢	كن ١٧٧
كل اناء يترشح بما فيه ١٤١	كن فيكون ٧٨٥
كلم الناس على قدر عقولهم ٩٦	كنز الحكم ٦٩٠
كلما استت بنينا ... (شعر) ٤٩٩	كهف الفقرا .... ٧
كل مداراة صدقه ٧٧	كيف يحلوز من ... (شعر) ٦٠٥

## ل

لان لم تنقه لارجمنك ١٢١	لان مدحتك .... (شعر) ٧٢٩
-------------------------	--------------------------



لا ونعم ۲۴۴	لئیم الطبع ۱۱۹
لا يزال ۱۸۳	لا ۷۹۷ - ۴۹۸ - ۱۴۹
لا يعقل ۷۱۰	لا ابالي ۴۳۸ - ۴۱۵ - ۳۴۹ - ۱۶۲
لا يعلم ۷۳	لا ۸۰۳ - ۷۸۹ - ۶۰۸
لا يغلق على العباد ... ۱۰۱	لا ابالي ان .... (شعر) ۴۹۹
لا يكاد بين ۷۲۸	لا احصي ۱۴۸
لا ينام قلبي ۸۵۰	لا بات بمثلها .... (شعر) ۶۳۱
لا ينصرف ۲۰۱	لا تحلو اقتل ... (شعر) ۴۹۹
لبيك ۳۳۵	لا تخو نونني ... (شعر) ۴۹۹
لحظك القتال يغوي .... (شعر)	لا تفعل ۷۰۹
۴۷۱	لا تقتلو اصيد الحرم ۴۹۸
لعنهم الله على جده ۸۳	لاتك تغتر .... (شعر) ۷۱۲
لعيف المهتدي .... (شعر) ۸۰۴	لا تلوموني فجرمي .... (شعر) ۴۹۹
لقد سعد الدنيا .... (شعر) ۳	لا جرم ۲۱ - ۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۷۵ - ۱۶۳ - ۱۲۹ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۷۹
لقد كلفت .... (شعر) ۶۰۸	۳۹۳ - ۲۵۲ - ۲۴۱ - ۲۰۴ - ۱۷۹
لقيت الاسد في .... (شعر) ۶۰۴	۵۱۶ - ۴۹۵ - ۴۸۷ - ۴۷۲ - ۴۶۱
لكم دينكم ۶۲۳	۶۹۳ - ۶۴۸ - ۶۱۳ - ۵۷۹ - ۵۶۱
لم ازل عبداً .... (شعر) ۴۹۹	۷۰۹ - ۷۳۳ - ۷۳۸ - ۷۵۵
لما رأيت بين يدي .... (شعر) ۱۰۴	۸۲۱ - ۸۰۹
لمن يقول ۴۹۶	لا حول ۲۸۵ - ۱۱۰ - ۹۳ - ۸۲
لم ولا اسلم ۲۴۴	۲۸۹
لن تراني ۵۱۵	لا خير فيهم مادام .... ۹۳
لواضافوا .... (شعر) ۶۰۴	لا رهبانية في الاسلام ۱۲۰
لو حش الله ۳۹۳	لافتي ۶۸۰
لودنت الفكره .... (شعر) ۷۱۳	لا نبي بعدى ۸۵۰
لو كشف التربه .... (شعر) ۷۱۲	لا والله ۷۹۷ - ۷۸
لولاك ۱۵۰	لا وصحن بسري ... (شعر) ۴۹۵
ليس بعد الورد برد ۴۱۲	
لي مع الله وقت .... ۴۳	

## م

ما اطيپ فاك .... (شعر) ۶۳۱

ما اختر صبايتي .... (شعر) ۶۳۷



متى حلت بشيراز... (شعر) ٦٤٢  
 متى زرت القتي... (شعر) ٨٠٤  
 متى عاشرت... (شعر) ٨٠٥  
 مرحبا ٢٠٠-٣٨٧-٥٥٣-٦٨١-٧٧٩  
 مستجاب الدعوه ١٩  
 مشار اليه ٢٤  
 مشاهدة الابرار بين المتجلي والاستتار  
 ٤٣  
 مضى الزمان وقلبي... (شعر) ٥٧٥  
 مظفر الدنيا والدين ٣-١٢٢  
 مع الزمان ٦٩٦  
 مع القصه ٢٦٦  
 معاذ الله ٥٠٨-٥٥٢-٧٩٧  
 معتمد عليه ٢٤  
 ملك الملك ٧٩٠  
 ملك الموت ٧٢٢-٨٠٠-٨٤٦  
 من استضعفت لا... (شعر) ٨٠٤  
 من المبلغ عنى... (شعر) ٤٩٥  
 من بعد ٤-٢٦٢-٢٧٩-٤٥٥  
 ٥١٢-٥٢٠-٦٣٠-٦٣٥  
 من ذا يحد ثفى... (شعر) ٧٩  
 منعت الناس... (شعر) ٦٠٨  
 من كان بين يديه... (شعر) ١٢٠  
 من يتوكل على الله فهو حسبه ١٢١

ما بين ٦٨١  
 ما تقدم ٦٣٣  
 ما تقول فى الامر ٩٣  
 ماجرا ٢٣٠-٢١١-٢٠٦-١٤٦  
 ٣٨٦-٣٦١-٣٤٤-٣٤٢-٣١٣  
 ٤١٥-٤١٠-٣٩٤-٣٨٩-٣٨٧  
 ٤٤٨-٤٣٨-٤٢٦-٤٢٣-٤١٧  
 ٥٧٦-٥٤٤-٥١٨-٥١٤-٤٧٤  
 ٧٩٣-٧٧٢-٧٨٧-٦٧٠-٦٦٥  
 ٨٣٧-٨٧٠  
 ما حسبت الان... (شعر) ٤٩٩  
 ما حضر ٧٠  
 ما دام ١٢٠-٥٤٢-٦٥٨  
 ماذا اخاضك... (شعر) ٦٩  
 ما ذا الصمى والشيب... (شعر) ١٠٦  
 ما عبدناك... ٢  
 ما عرفناك... ٢  
 ما لذاك الكف... (شعر) ٤٩٩  
 مالك تعصى... (شعر) ٧١٢  
 مالك فى الخيمه... (شعر) ٧١٢  
 ما مر من ذكر الحمى... (شعر) ٩٨  
 ما مضى ١٢٢-٦٨٠  
 ما وراء ٣٤١

## ن

نعيب غراب البين ٨٥  
 نفسى تزول عاقبة الامر... (شعر)  
 ٤٩٧  
 نهاج الى صوت... (شعر) ٤٨

نادر الحسن ٨٧  
 نعم ١٢١-٢٠٠-٢٤٤-٤٩٨  
 نعم اقال خياط... (شعر) ٨٠٥  
 نعوذ بالله ٣٨-١٤١-٤٢٦



و

وصفت كل مليح ... (شعر) ٥٧٥	واخو العداوة لا يمر ... (شعر) ٨٢
وعليكم السلام والاكرام ٥٠١	واطلب لنفسك ... (شعر) ١٤٣
وعليكم السلام ... (شعر) ٧٢١	وافانين عليها ... (شعر) ٥٥
وقد تفتش عين ... (شعر) ٥٧٥	و السلامة في الوحده ٤١
وقطر على قطر ... (شعر) ١٣٤	و الشكر دين ٧٢٨
وقناربنا عذاب النار ... (شعر) ٥٣	والكاظمين الغيظ ... ١٠
وكل بالغ او ... (شعر) ٧٧٥	والله اعلم ٧١٦ - ٤٩٨
وللحروب رجال ٧١٤	والله المستعان ١٤٣
ولنذيقهم ... ١٤٠	وان جاهداك على ... ٦٠
ولوان حبا بالملام ... (شعر) ٧٧٥	واندرس الرمم ... (شعر) ٧١٢
ولو بسط الله الرزق ... ٦٨	وان سلم الانسان ... (شعر) ٩٣
ولي فيك الاراده ... (شعر) ٦٠٨	وان شكوت الى الطير ... (شعر) ٥٧٥
وما ابرى نفسي ولا اذكيرها (شعر)	وان كنتم سئمتهم ... (شعر) ٦٠٨
٣٧٨	وان هجرت سواء ... (شعر) ٥٧٥
وما من ظالم ... (شعر) ٧١٦	واخجلته ٦٨١
ومن دق باب الكريم انفتح (شعر)	وافضيحتاه ٦٦٩
٢٢٨	وجدت رائحة الود ... (شعر) ٥٧٥
وسخن اقرب اليه من جبل الوريد	وجد يا صاح ... (شعر) ٨٠٥
٤٤	وراكبات نياق ... (شعر) ١٢٢
وهي رميم ٥٣٤	ورب صديق لامني في ... (شعر) ٩٨
	ورب غلام ... (شعر) ٧٧٤

ه

هل من مزيد ٢٧٦	هد صبرى ما تولى ... (شعر) ٤٧٠
هو الذي يقبل ٧٠٩	هذا المقدار يحملك ... ٦٤
	هل اتى ٦٧٩

ي

يا بني انك مسؤول يوم القيامة ...	يا بالحسن ٢٦١
----------------------------------	---------------



۱۱۲

یا دولتاه ۶۸۱

یارب ۴ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۲۱۹ - ۲۶۱

۳۳۸ - ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۴۱۶ - ۴۲۱

۴۷۵ - ۵۰۱ - ۵۱۶ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۴۰

۶۰۵ - ۶۳۵ - ۶۵۵ - ۶۶۸ - ۶۷۹

۶۸۰ - ۶۸۴ - ۶۸۷ - ۷۰۱ - ۷۰۴

۷۰۷ - ۷۰۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲

۷۳۱ - ۷۳۴ - ۷۳۸ - ۷۵۵ - ۷۸۷

۷۸۸ - ۷۹۶ - ۷۹۹ - ۸۱۴ - ۸۲۵

۸۳۴ - ۸۶۲ - ۸۶۷

یا رحیم ۳۹

یا رحیم الجسم لولانت ... (شعر) ۴۷۱

یا سعد کیف صرنا ... (شعر) ۶۰۵

یا صاح متی ... (شعر) ۵۴۶

یا غایة الامانی ... (شعر) ۶۰۵ - ۶۱۷

یا غراب البین یا لیت ... ۹۳

یا غریب الحسن ... (شعر) ۴۹۹

یا غفور ۳۹

یا قاتلنی بحیف ... (شعر) ۶۳۱

یا قضیب البان ... (شعر) ۴۹۹

یا قوم الی ... (شعر) ۶۳۴

یا للعجب ۱۱۳

یا لیت ۴۹۷ - ۸۶۳

یا لیت قبل منیتی ... (شعر) ۶۹

یا محرقتی ... (شعر) ۶۳۰

یا متلف نفسی ... (شعر) ۶۴۰

یا معشر الخلان ... (شعر) ۹۸

یا مالانکتی قد استجیبت من عبدی ...

۲

یا ناظرأفیه ... (شعر) ۱۴۳

یحییهم ۸۵۴

یحتمل ۳۵۰

یعلم الله ۴۴۲ - ۴۵۲ - ۴۵۳ -

۷۸۷ - ۵۹۲

یقندسون له ... (شعر) ۷۱۴

یقول الزاجر ... (شعر) ۸۰۶

یقین قلبی انی ... (شعر) ۷۳۰

یکوره المحبوب وصلی ... (شعر)

۴۷۰

یمین المملک ... ۷



فهرست نام آلتها ، وسیله‌ها ، ظرفها ، پارچه‌ها ، پوشیدنیها  
افزارهای جنگ ، افزارهای موسیقی ، افزارهای بازیها و  
شکار ، نوشت افزار ، وسیله سفر و حمل و نقل ؛ افزار  
آهنگران و درودگران و درزیان و ...

## آ

۷۹۷-۸۰۲-۷۴۳	آستور ( : زیره لباس ، بطانه ) ۱۶۷-۲۷۴
ابره ( : روی کلاه و قبا و جز آنها )	۸۳۰
۲۷۴	آسیاب سنگ ۶۱-۷۶-۷۹-۲۹۷
ابریشم ۳۲۳-۶۴۷	آینه ( و آینه ) ۱۳۳-۱۴۸-۱۶۲
ابریق ۴۱-۸۴۵	۲۳۶-۲۷۰-۲۸۲-۲۸۶-۳۰۳
ادیم ( چرم و پوست و بلغار ) ۱۱۱-۱۴۶	۳۰۵-۳۳۱-۳۴۲-۳۴۴-۳۵۵
ارغنون ۴۲۱	۳۶۸-۳۷۹-۳۸۴-۳۹۴-۴۰۶
اره ۱۲۳	۴۰۸-۴۲۶-۴۲۹-۴۴۲-۴۴۶
اطلس ۲۳۳-۲۴۶-۴۷۸-۶۳۰	۴۷۴-۵۵۲-۵۵۳-۵۶۱-۵۷۰
۶۴۷-۷۰۱-۸۶۹	۵۷۶-۵۸۲-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۸
افسر ۴۹۲	۵۹۰-۵۹۱-۵۹۹-۶۱۲-۶۱۳
اقلام ( : قلم‌ها ) ۵۰۱	۶۱۸-۶۱۹-۶۲۸-۶۳۴-۶۴۵
اکسیر ۵۰۸	۶۵۰-۶۵۳-۶۶۹-۶۸۶-۶۸۹
انبان ۶۰-۱۱۱-۱۳۷-۲۰۷-۲۷۴	۷۰۳-۷۱۲-۷۳۲-۷۴۵-۷۹۲
۲۷۶	



۲۶۷ - ۳۲۶ - ۵۸۹ - ۷۵۴

انبان گندم ۲۰۷

انگشتری ۸۰ - ۱۴۱ - ۱۶۹ - ۱۷۰

## ب

۱۴۰ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۶ - ۱۸۱  
 ۱۸۲ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۹۲ - ۱۹۶  
 ۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۱۳  
 ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۳۰ - ۲۳۱  
 ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۴ - ۲۵۷ - ۲۶۱  
 ۲۷۱ - ۲۷۴ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۵  
 ۲۸۷ - ۳۰۰ - ۳۱۱ - ۳۱۶ - ۳۳۰  
 ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۹ - ۳۵۲ - ۳۵۵  
 ۳۶۷ - ۳۷۱ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۹۷  
 ۴۳۳ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۴۷ - ۴۵۲  
 ۴۶۱ - ۴۸۲ - ۴۹۱ - ۴۹۷ - ۵۰۶  
 ۵۴۴ - ۵۵۰ - ۵۵۷ - ۵۶۲ - ۵۶۹  
 ۵۷۰ - ۵۷۵ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۶۴۵  
 ۶۴۸ - ۷۳۲ - ۷۳۴ - ۸۰۸ - ۸۵۴  
 ۸۵۷

بلارك (شمير جوهردار ، فولاد

جوهردار) ۲۶۷

بوته (بوته زرگری) ۷۸۴

بوق ۴۰۰

بیل ۱۳-۲۶۸

بیلک (بفتح اول تیردو شاخ ، بکسر اول

نوعی پیکان شبیه به بیل) ۲۶۸

بادبان ۷۲۰

بادبیزون ۳۷۶ - ۴۸۲

بارانی ۸۵۸

بالش ۵۵ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۶۵ - ۳۹۸

۶۸۲ - ۷۴۳ - ۷۴۵

نالین ۱۸۳ - ۲۷۸ - ۳۲۴ - ۳۴۸ - ۳۷۹

۳۸۰ - ۳۸۹ - ۴۱۵ - ۵۲۱ - ۵۵۳

۵۵۵ - ۶۵۷ - ۶۸۵ - ۶۹۳ - ۷۲۹

۷۳۷ - ۸۳۳

بربط ۴۸ - ۵۰ - ۲۴۸ - ۲۶۰ - ۶۰۷

۸۶۹

برتاس ( : پوستین که در ولایت برتاس

سازند) ۴۱۷

بردیمانی ۷۱

برقع ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۶۶ - ۳۷۷

۴۴۵ - ۴۹۰ - ۵۸۵ - ۵۹۲ - ۶۱۲

۷۲۵ - ۷۶۴ - ۷۸۹

برك ۴۶

برگستوان ۳۴۹ - ۸۱۵

بط ۲۴۸ - ۵۰۰

بغلطاق ( : نوعی کلاه) ۲۵۸

بند ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۳۲ - ۱۳۹

## پ

پس دین اسب شدند) ۸۵۴

پاردم ( رانگی چارپایان ، چرمی که بر



پرنیان ۶۸-۱۵۱-۲۳۳-۲۷۴-۳۷۷  
 ۴۲۵-۴۲۹-۴۴۵  
 پرویزن (غریبال) ۱۸۸  
 پشما گند (پالان الاغ - وچیزی که پر  
 از پشم کنند و در میان پشت ستور  
 و تنگ بار گذارند) ۸۵۴  
 پوستین ۴۲-۴۵-۸۵-۱۱۴-۱۳۰  
 ۱۳۱-۱۳۶-۱۹۰-۲۱۴-۲۵۴  
 ۲۸۷-۲۹۰-۲۹۱-۳۰۹-۳۱۰  
 ۵۵۵-۶۴۷-۸۳۳  
 پیداله ۷۹۸  
 پیراهن ۴۳-۲۶۱-۲۸۹-۳۱۱  
 ۳۵۷-۳۶۸-۳۸۱-۴۰۴-۴۳۹  
 ۴۸۶-۵۳۴-۷۹۶-۸۲۶  
 پیرهن ۱۲۱-۱۳۷-۱۹۶-۲۷۳  
 ۲۸۷-۳۱۱-۳۵۲-۳۶۷-۳۹۶  
 ۴۲۳-۴۶۳-۴۹۱-۵۰۱-۵۱۲  
 ۵۱۳-۵۲۳-۵۲۵-۵۴۱-۵۵۵  
 ۵۶۸-۶۱۳-۶۳۹-۶۹۱-۸۳۸  
 پیکان ۷۷-۲۶۶-۲۶۹-۳۴۸-۳۵۱  
 ۴۰۷-۴۵۸-۴۸۷-۴۸۸-۵۱۷  
 ۵۲۶-۵۴۰-۶۱۲-۶۲۴-۶۶۶  
 ۷۲۳-۸۳۶-۸۴۳  
 پیمانه ۳۵-۲۶۶-۲۹۱-۳۲۸-۵۰۴

پالنهنگ (دوال و ریمان که بر کنار  
 لگام اسب بندند، کمند دوشاخه  
 و چوبی که بر گردن سگ نهند)

۲۷۵

پای پوش (کفش، پای افزار) ۷۰

پتک ۸۲۷

پرچم (منگله سیاه و گرد که بر گردن  
 نیزه و علم بندند یا بگردن اسبان  
 آویزند) ۵۰۰-۷۱۶-۷۱۸

پرده ۴۲-۵۹-۱۱۹-۱۲۰-۱۴۸

۱۵۹-۱۸۰-۱۹۸-۲۱۲-۲۸۶

۲۹۳-۳۰۰-۳۱۵-۳۳۸-۳۴۵

۳۴۸-۳۵۵-۳۶۳-۳۷۱-۳۷۲

۳۹۹-۴۰۲-۴۰۹-۴۲۱-۴۲۴

۴۵۷-۴۶۱-۴۸۳-۴۸۵-۴۸۹

۴۹۶-۵۰۳-۵۰۵-۵۱۱-۵۱۹-۵۲۲

۵۴۱-۵۵۳-۵۵۹-۵۶۲-۵۶۵-۵۶۶

۵۷۰-۵۸۴-۵۸۵-۶۰۳-۶۱۸

۶۲۰-۶۳۸-۶۵۵-۶۷۳-۶۸۰

۶۸۵-۷۳۴-۷۸۲-۷۹۵-۷۹۸

۸۱۲-۸۱۳-۸۴۷

پرگار ۴۲۸-۴۳۲-۵۱۵-۵۹۳

۶۹۳-۷۰۴-۷۵۴-۷۹۲

## ت

۷۷۸-۸۰۸-۸۰۹-۸۴۲-۸۷۲  
 تارک سنان ۹۵  
 تازانه (تازیانه) ۵۲۶  
 تازیانه ۵۵۰-۵۶۴-۶۵۲-۶۶۲  
 ۸۲۳  
 تبر ۲۲۴-۲۳۶-۲۴۷-۳۸۲

تابوت ۱۸۵-۷۴۷-۸۶۶-۸۶۷  
 تاج ۴۱-۵۱-۱۵۲-۱۵۶-۱۶۷  
 ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۴-۲۲۴-۲۵۲  
 ۲۶۰-۳۲۴-۳۳۴-۳۷۱-۳۸۲  
 ۴۵۴-۶۱۲-۶۶۸-۶۹۲-۷۲۰  
 ۷۳۴-۷۴۷-۷۴۸-۷۵۳-۷۷۳



۵۴۶-۵۴۵-۵۴۳-۵۲۴-۵۲۰  
 ۵۶۱-۵۶۰-۵۵۸-۵۵۷-۵۵۲  
 ۶۲۰-۵۸۸-۵۷۲-۵۶۹-۵۶۳  
 ۶۵۴-۶۴۸-۶۳۸-۶۲۳-۶۲۱  
 ۷۲۰-۶۹۶-۶۹۵-۶۸۲-۶۵۷  
 -۷۴۵-۷۳۷-۷۳۳-۷۲۶-۷۲۳  
 ۸۲۶-۸۲۲-۸۲۰-۷۹۶-۷۵۱  
 ۸۶۸-۸۵۳-۸۴۶-۸۳۶-۸۳۱  
 ۸۷۳-۸۷۲  
 تیر خدنگ ۸۳۱-۱۶۸  
 تیشه ۳۲۵-۳۰۸-۲۱۹-۸۶  
 ۸۴۲  
 تیغ ۱۴۰-۱۱۸-۱۰۱-۹۷-۸۸-۲۱  
 ۱۹۳-۱۸۸-۱۶۹-۱۶۵-۱۴۷  
 ۲۰۸-۱۹۹-۱۹۷-۱۹۵-۱۹۴  
 ۲۲۳-۲۱۸-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲  
 ۲۴۸-۲۴۷-۲۳۳-۲۲۶-۲۲۴  
 ۲۶۸-۲۶۶-۲۶۵-۲۵۶-۲۵۰  
 ۳۱۲-۳۰۸-۳۰۲-۲۸۵-۲۷۸  
 ۳۸۷-۳۷۱-۳۶۵-۳۶۱-۳۲۲  
 ۴۱۱-۴۱۰-۴۰۲-۳۹۸-۳۹۶  
 ۴۴۵-۴۴۲-۴۳۱-۴۲۵-۴۱۳  
 ۴۷۰-۴۵۴-۴۵۳-۴۵۱-۴۴۶  
 ۴۸۱-۴۷۷-۴۷۶-۴۷۴-۴۷۲  
 ۵۰۳-۵۰۰-۴۹۷-۴۸۳-۴۸۲  
 ۵۴۰-۵۳۰-۵۲۴-۵۱۳-۵۰۸  
 ۵۵۴-۵۵۳-۵۴۸-۵۴۷-۵۴۵  
 ۶۱۲-۵۹۴-۵۸۳-۵۷۸-۵۶۵  
 ۶۷۸-۶۶۶-۶۳۲-۶۳۱-۶۲۲  
 ۷۳۱-۷۱۹-۷۱۰-۶۸۹-۶۸۱  
 ۷۷۸-۷۵۵-۷۵۱-۷۴۳-۷۳۳  
 ۸۶۳-۸۱۶۸۰۰-

۲۶۶ تیر زین  
 تخت ۱۷۸-۱۷۷-۱۶۹-۱۶۷-۱۴۶  
 -۱۹۰-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳  
 -۳۷۷-۳۵۳-۲۹۵-۲۸۰  
 -۷۴۷-۷۴۵-۷۰۵-۶۹۲-۵۲۵  
 ۸۳۵-۸۲۸-۸۲۷-۸۰۹-۸۰۸  
 ۸۶۹-۸۶۶-۸۶۴-۸۴۵  
 تخته ( : قایق ) ۷۱۰-۴۵۶  
 تخته ( تختۀ مرده شوخانه ) ۸۶۶  
 تخته ( سنگ گور ) ۷۸۵  
 ترازو ۲۰۹-۱۶۴-۱۰۴-۱۰۰  
 ۵۵۷-۵۰۳-۳۳۸-۳۱۲-۲۹۳  
 ۷۱۹-۶۲۸  
 ترکش ( : تیر کش ، تیردان ) ۲۱۲  
 ۲۶۶-۲۳۳  
 تسبیح ۱۷۱  
 تنگ ( : بار ) ۳۰۰  
 تیر ۱۱۵-۱۰۴-۸۹-۸۰-۳۲-۲۹  
 ۱۳۲-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۱-۱۱۸-۱۱۶  
 ۱۹۵-۱۸۸-۱۸۷-۱۶۲-۱۵۷  
 ۲۵۳-۲۳۹-۲۳۳-۲۲۵-۲۱۶  
 ۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷-۲۵۶-۲۵۴  
 ۲۸۵-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۶  
 ۳۴۶-۳۴۵-۳۴۴-۳۱۶-۲۹۵  
 ۳۵۷-۳۵۳-۳۵۱-۳۴۹-۳۴۸  
 ۳۸۱-۳۶۶-۳۶۵-۳۵۹-۳۵۸  
 ۴۰۵-۳۹۹-۳۹۷-۳۸۶-۳۸۴  
 ۴۱۸-۴۱۷-۴۱۳-۴۱۲-۴۱۰  
 ۴۲۶-۴۲۵-۴۲۴-۴۲۲-۴۲۰  
 ۴۵۶-۴۵۳-۴۴۷-۴۴۴-۴۲۷  
 ۴۷۶-۴۷۳-۴۷۰-۴۶۸-۴۶۶  
 ۴۸۷-۴۸۵-۴۷۹-۴۷۸-۴۷۷  
 ۵۱۸-۵۱۷-۵۱۳-۵۰۳-۴۸۸

## ج

جام ۳۷۵-۳۶۱-۳۴۷-۳۴۵-۲۲۷

جاجة ( مہرۃ بی بها ) ۷۵۹



۶۰۶-۶۰۰-۵۷۳-۵۷۲-۵۶۶  
 ۷۳۵-۷۳۰-۷۲۳-۷۰۹-۶۵۹  
 ۸۳۳-۸۱۶-۸۱۳-۷۹۶-۷۴۸  
 ۸۶۴-۸۶۲-۸۴۵-۸۳۸  
 ۸۶۷

جامه حریر ۸۶۹

جامه خواب ( : رخت خواب ) ۸۳۳

جامه دلق ۶۴

جرس ۷۸۳-۷۸۱-۴۸۲-۳۲۱

جعبه ۴۷۶-۱۲۱

جل ۸۵۴-۲۴۶-۴۱

جوشن ۲۹۵-۲۶۸-۲۶۷-۱۱۶

۶۲۰-۶۱۴-۵۵۲-۴۱۸-۳۴۹

۸۳۶-۸۱۵-۷۳۳-۶۴۸

جوشن فولاد ۸۳۶

۴۳۲-۴۲۵-۴۱۱-۴۱۰-۳۸۵

۴۹۹-۴۸۹-۴۸۶-۴۸۰-۴۴۳

۵۰۹-۵۰۷-۵۰۲-۵۰۱-۵۰۰

۵۶۶-۵۶۳-۵۵۰-۵۲۱-۵۱۵

۶۱۳-۶۱۱-۶۱۰-۶۰۹-۵۷۹

۷۸۴-۶۶۸-۶۶۱-۶۳۴-۶۲۶

۸۰۱-۷۹۷-۷۸۹

جامه ۷۷-۷۲-۶۱-۵۸-۵۴-۲۰

۱۱۲-۱۰۹-۱۰۷-۸۵-۸۴

۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۲۰-۱۱۶

۲۴۴-۲۴۳-۲۳۶-۱۴۳-۱۴۱

۲۶۷-۲۵۸-۲۵۵-۲۵۳-۲۴۵

۳۵۹-۳۵۲-۴۸۹-۲۷۴-۲۷۲

۴۴۵-۴۴۳-۳۸۵-۳۸۲-۳۶۹

۴۹۸-۴۸۹-۴۸۶-۴۷۹-۴۶۸

۵۶۲-۵۴۷-۵۴۳-۵۴۲-۵۲۵

## چ

چشم‌آویز ( آنچه برای دفع چشم‌آویزند )

چشم‌آویز ( تعوید ) ۴۷۵

چمچه ۳۵

چنگ ۲۱۷-۲۱۱-۲۰۹-۱۹۵-۸۱

۲۸۸-۲۸۲-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶

۳۹۴-۳۷۳-۳۷۲-۳۵۳-۳۴۲

۵۱۸-۴۹۴-۴۴۴-۴۴۰-۴۲۱

۷۷۸-۷۳۳-۶۸۵-۶۶۵-۵۶۱

۸۶۹-۸۶۱-۸۴۶-۷۹۳

چوبه ( : خدنگ ) ۲۶۸-۲۱۶

چوگان ۲۵۵-۲۴۵-۲۳۰-۲۲۴

۳۳۲-۳۰۸-۲۸۸-۲۸۴-۲۵۸

۳۸۲-۳۸۱-۳۶۷-۳۵۰-۳۴۸

۴۵۵-۴۰۵-۳۹۷-۳۸۸-۳۸۳

چادر ۸۱۱-۲۷۲-۱۳۰

چراغ ۱۳۵-۹۰-۵۸-۴۹-۲۰-۸

۲۵۵-۲۳۳-۲۲۸-۱۵۷-۱۴۳

۳۵۱-۳۴۲-۳۳۵-۳۳۳-۲۶۵

۴۰۸-۴۰۲-۳۸۸-۳۶۹-۳۶۵

۴۹۴-۴۵۶-۴۵۰-۴۱۶-۴۱۵

۵۷۵-۵۶۱-۵۵۶-۵۵۳-۵۴۵

۶۸۹-۶۷۴-۶۱۰-۵۸۲-۵۷۹

۷۵۴-۷۵۰-۷۳۷-۷۰۰

۸۵۰-۸۱۲-۷۹۱-۷۸۸-۷۷۶

۸۶۳-۸۵۸-۸۵۱

چراغ دان ۳۴۲

چرخ ( : نوعی از کمان ) ۱۴۹-۱۱۵

چرخه ۱۸۷-۱۷۲



۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۴۳ - ۶۵۹

۶۸۹ - ۷۱۸ - ۷۲۶ - ۷۹۷

۴۶۶ - ۴۸۲ - ۴۸۷ - ۴۸۹ - ۵۱۹

۵۳۹ - ۵۵۱ - ۵۷۲ - ۶۱۴ - ۶۱۶

## ح

نیزه ( ۲۱۸ - ۲۴۲ - ۲۵۵ - ۲۶۱ )

۳۷۰ - ۳۸۸ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۴۱۷

۴۵۱ - ۴۶۴ - ۴۸۹ - ۵۰۹ - ۵۳۷

۵۷۰ - ۵۸۵ - ۶۰۳ - ۷۴۲ - ۷۸۲

۸۰۲ - ۸۴۶ - ۸۵۴ - ۸۷۰

حلقه انگشتری ۸۰

حله ۱۶۷ - ۴۱۹ - ۵۴۱ - ۶۴۲ - ۷۲۳

حنبل ( پوستین کهنه ) ۷۴۵

حبر ۳۷۷

حجاب ۳۵۱ - ۳۷۰ - ۵۸۲ - ۶۱۲

۶۷۹

حجیب ( : مسال حجاب ) ۳۵۳

حریر ۱۱۴ - ۱۵۱ - ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۶۸

۲۷۹ - ۳۲۳ - ۳۹۷ - ۴۶۸ - ۴۷۰

۴۷۸ - ۵۱۸ - ۶۳۰ - ۷۰۳ - ۷۶۲

۷۷۲ - ۸۶۹

حقه ۴۶۰

حلقه ( : حلقه گوش ، حلقه در ، حلقه

## خ

خرقه ۴۱ - ۴۸ - ۵۸ - ۶۳ - ۹۷

۱۱۲ - ۱۱۸ - ۱۴۳ - ۱۷۱ - ۲۲۵

۲۳۶ - ۲۷۴ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۹۰

۳۵۳ - ۳۷۵ - ۴۷۱ - ۴۸۶ - ۴۸۹

۴۹۱ - ۴۹۴ - ۵۳۰ - ۵۴۵ - ۶۰۰

۶۰۵ - ۶۵۲ - ۶۸۵ - ۷۹۲ - ۷۹۳

۷۹۸ - ۸۷۱

خرمهره ۱۲۱ - ۲۲۶ - ۲۴۶ - ۶۹۳

خریطه ( کیسه چرمی ) ۷۹۹

خز ۷۲

خشت ( نوعی از سلاح جنگ و آن نیزه

کوچکی است که در میان آن حلقه بی

از ریسمان یا ابریشم بافته بسته باشند

و انگشت سبابه را در آن حلقه

خاتم ۵۶ - ۱۴۲ - ۴۹۹ - ۶۷۸ - ۶۹۲

۷۱۵ - ۷۳۰ - ۸۵۰

خاتم زر ۳۲۶

خام ( جامه چرمین ، ابریشم ناتافته )

۶۴۸

خامه ( : قلم ) ۴۸۵ - ۸۲۱ - ۸۷۲

خایسک ( : چکش ) ۲۴۸

خدنگ ( نام درختی است بسیار سخت

از چوب آن نیزه و تیر سازند و تیر

خدنگ بدین اعتبار است و بمعنی تیر

بسکار می رود ) ۶۴ - ۲۶۶

۲۶۸ - ۲۷۰ - ۳۵۷ - ۴۴۲ -

۴۶۶ - ۴۶۹ - ۵۵۸ - ۵۷۲ - ۶۶۶

۷۵۳



۷۲۴-۸۰۵-۷۸۱-۷۴۲-۶۱۷

۸۶۹

خوان چه ۷۸۹

خود ۲۶۷-۲۶۶

خیش ( پرده دراست از کتان ) ۴۹۲

خیمه ۷۰-۷۵-۷۹-۱۹۳-۱۹۵

۱۹۷-۲۱۳-۲۱۶-۲۲۴-۲۲۷

۲۶۸-۳۴۷-۳۶۱-۳۷۹-۳۸۸

۳۹۳-۴۰۸-۴۳۹-۴۴۱-۴۴۶

۴۵۳-۴۶۲-۴۹۲-۵۰۳-۵۰۶

۵۲۴-۵۳۴-۵۵۴-۶۱۴-۶۳۷

۶۶۲-۶۸۷-۶۹۹-۷۰۰-۷۴۹

۷۵۴-۷۸۵-۷۹۲-۸۴۳

۲۶۵ کرده بجانب خصم اندازند (

۲۶۶

خشت ( آجر خام و پخته ) ۷۲-۳۲۳

۳۲۴

خطام ( مهار ) ۷۷

خفتار ( جامه جنگ که آن را کثراغند و

وقر آگند گویند ) ۲۶۷

خم ۲۴۸-۲۷۵-۴۵۰-۴۹۱-۵۷۷

۶۰۵-۶۶۶

خنجر ۲۶۶-۴۴۴-۵۲۴

خوان ۱۸۶-۲۰۰-۲۰۳-۲۱۵

۲۲۰-۲۷۹-۳۱۷-۳۱۹-۳۳۰

۳۴۳-۳۴۴-۴۲۲-۶۱۴

د

درج ( صندوق ، طبله ) ۴۱-۱۰۷

۲۷۷-۳۱۵-۴۷۰-۵۶۸

۷۲۸

درع ( زره ) ۷۴۴

دستار ۴-۴۸-۷۳-۲۰۵-۲۴۰

۲۴۵-۲۵۸-۲۸۹-۵۴۳-۷۵۳

۸۱۶-۸۳۲-۸۷۱

دستارچه ۶۴۹

دشنه ۲۵۶-۶۲۲

دف ۸۱-۴۸-۲۳۴-۲۴۸-۲۸۸

۳۴۲-۴۲۶-۴۶۰-۵۲۰-۶۰۷

۷۳۰

دفتر ( از ۱۱۷ ) ۱۱۷-۱۲۴-۱۵۲

۱۵۳-۱۶۹-۲۰۱-۳۰۹-۳۲۶

۳۴۱-۳۴۹-۳۷۰-۴۳۳-۴۶۰

۴۶۱-۴۷۲-۵۴۹-۵۶۲

۵۷۳-۵۷۸-۵۸۹-۶۰۴-۶۲۱

دار ۸۷۰

دام

۵۵-۷۳-۷۶-۱۲۸-۱۳۱

۲۱۵-۲۲۶-۲۷۱-۲۷۶-۳۰۱

۳۴۶-۳۵۷-۳۶۱-۳۶۷-۳۷۵

۳۷۶-۳۸۳-۳۸۷-۳۹۴-۳۹۶

۴۰۲-۴۰۹-۴۱۶-۴۳۲-۴۴۰

۴۴۲-۴۵۱-۴۷۷-۴۷۸-۴۸۱

۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۶-۵۱۸

۵۱۹-۵۲۵-۵۶۵-۵۷۰-۵۹۴

۵۹۶-۶۰۲-۶۱۰-۶۱۱-۶۲۱

۶۳۰-۶۳۲-۶۳۴-۶۵۹-۶۷۰

۶۸۳-۷۴۲-۸۰۱-۸۰۸-۸۱۶

۸۲۵-۸۵۱

دانه ( دانه تسبیح ) ۱۱۸

دببقی ( : نوعی پارچه است ) ۶۱

دراعه ( جامه ، جامه پشمین ) ۷۳-۸۱۶

درای ۳۷۶-۷۱۸-۷۳۳



۳۷۶-۳۵۰-۳۲۱-۳۱۴-۳۰۹  
 ۵۴۳-۵۳۵-۴۸۹-۴۸۱-۴۱۵  
 ۸۶۱-۸۱۲-۷۹۴۷۲۱-۷۱۸-۶۲۷  
 دیبا ۴۲۹-۴۰۰-۳۴۳-۶۱-۵۵  
 ۴۵۷-۴۵۳-۴۴۶-۴۳۹-۴۳۴  
 ۷۰۰-۶۴۸-۵۸۴-۴۷۱-۴۵۹  
 ۷۹۴-۷۳۵-۷۳۰-۷۱۶  
 دیبای معلم ۷۳  
 دیگ ۳۱۲-۳۱۰-۲۵۶-۹۲-۳۵  
 ۷۵۰-۶۳۴-۵۳۱-۴۹۱-۳۶۰  
 ۸۵۵-۸۴۹-۸۰۲  
 دیگ دان ۷۸۹-۳۲۳-۲۰۹  
 دیگ روئین ۴۸۹  
 دیرهم ۱۹۰

۶۸۴-۶۷۹-۶۶۹-۶۲۴  
 ۸۱۸  
 دلق ۲۶۰-۲۲۵-۱۷۱-۶۴-۴۶-۴۱  
 ۴۵۲-۳۹۰-۳۴۷-۲۸۹-۲۷۲  
 ۷۹۳-۷۴۳-۵۷۲  
 دلو ۸۶۱-۲۰۵  
 ددیاطی ( نوعی پارچه لطیف که از شهر  
 دمیاط آرند ) ۷۲  
 دواج ( لحاف ، بالا پوش ) ۵۰۰  
 دوتایی ( پوشیدنی ، پوشش زیر قبا )  
 ۷۹۲-۵۶۸-۴۵۳  
 دوتویی ۵۷۳  
 دوک ۱۸۱-۱۶۵  
 دویت ( : دوات ) ۷۰۴  
 دهل ۲۴۶-۱۷۴-۱۵۱-۱۳۲

## ر

رکیب ( : مسال رکاب ) ۳۲۵-۱۸۴  
 رماح ( : نیزه ها ) ۷۶۲  
 رمح ( : نیزه ) ۲۶۷  
 رود ۷۳۰-۴۹۰-۴۱۱-۲۴۸  
 ۸۶۹

رایت ۶۸۲-۵۷۹-۵۰۰-۲۵۶-۵۹  
 ۷۵۳-۷۴۷  
 رباب ۸۵۳-۳۵۳-۳۲۳  
 رکاب ۵۱۲-۲۲۴-۱۹۲-۷۰-۵۹  
 ۶۰۰-۵۹۱-۵۳۲-۵۱۵  
 ۷۲۱-۶۲۱-۶۱۲

## ز

۵۴۶-۵۰۳-۴۹۵-۴۸۶-۴۱۵  
 ۷۰۶-۷۰۲-۵۷۶  
 زنبیل ۲۵۳  
 زنجیر ۱۱۵-۸۸-۸۳-۵۵-۵۳  
 ۲۳۷-۲۱۳-۲۰۸-۱۷۳-۱۶۳

زخمه (مضرب ، چوبکی که سازندگان  
 بدان سازنوازند) ۴۷  
 زره ۳۶۳-۳۴۹-۲۶۷-۲۶۶  
 ۶۷۰-۵۵۴-۵۰۰-۳۷۲  
 زمام ۴۰۲-۳۲۱-۱۳۸-۷۷



زوبین ۱۲۷-۱۲۶-۱۱۵-۱۹۳  
۸۳۳-۸۱۷-۲۶۸  
زین ۲۶۶-۲۰۱-۱۹۴-۱۸۶-۷۱  
۷۵۵-۷۲۹-۶۸۲

۴۷۶-۳۴۵-۳۳۱-۳۲۹-۲۷۸  
۵۹۸-۵۵۷-۵۴۰-۴۷۸-۴۷۷  
۸۵۰-۶۹۲-۶۶۶  
زورق ۳۱۰-۳۶

س

سراویل (شلوار و شلوارها) ۲۹۶  
سرمه دان ۷۸۷-۳۲۴  
سریر (تخت) ۱۷۱-۱۷۰-۱۵۲  
۷۸۲-۷۵۱-۱۸۲  
سریش ۴۹۲  
سفره ۷۲-۶۸-۶۶-۵۷-۴۲  
۱۹۵-۱۴۶-۱۳۱-۱۲۹-۱۱۲  
۴۰۱-۳۰۰-۲۷۹-۲۴۹-۲۱۹  
۷۸۸-۶۲۲-۵۳۹  
سفینه ۸۲۶-۷۳۷-۵۶۴  
سقلاط (جامه پشین) ۷۶۰  
سکین (کارد) ۷۲۸  
سلاسل ۵۲۲  
سلسله ۳۶۱-۱۲۷-۱۲۷-۱۱۳  
۵۲۰-۵۰۰-۴۳۵-۳۸۳  
۸۰۲  
سلم (نردبان) ۴۵۲-۲۴۱  
سمط (گردن بند ورشته مروارید یا شبه) ۷۵۹  
سماط (سفره) ۲۷۸-۲۱۰-۸۱  
۳۱۷  
سنان ۴۸۸-۴۶۸-۲۶۷-۹۵  
۸۲۰-۶۸۲-۵۵۸  
سنان نیزه ۷۲۰  
سندان ۳۳۱-۲۶۸-۲۴۸-۱۹۴  
۵۴۳-۴۸۷-۴۳۷-۴۰۴-۳۴۸  
۸۲۷-۷۷۸-۷۹۷-۷۲۳

ساتکین ۵۰۲-۵۰۰-۲۴۶  
ساز ۳۴۵  
ساطور ۲۶۸  
ساغر ۵۸۹-۵۶۵-۴۸۱-۴۳۳  
۶۶۸  
سبو ۵۳۹-۴۵۵-۳۸۲-۳۸۱-۲۵۴  
۶۲۵  
سبوی ۲۰۲  
سپر ۲۴۸-۱۸۷-۱۱۵-۱۲۱-۸۳  
۳۴۶-۲۷۰-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶  
۳۹۹-۳۷۳-۳۷۱-۳۵۷-۳۵۱  
۴۲۷-۴۲۶-۴۲۰-۴۰۹-۴۰۳  
۴۷۹-۴۷۲-۴۵۶-۴۵۴-۴۴۲  
۵۲۴-۵۱۷-۵۱۳-۴۹۷-۴۸۷-۴۸۱  
۵۵۲-۵۴۷-۵۴۶-۵۳۷-۵۳۰  
۵۶۴-۵۶۳-۵۶۰-۵۵۸-۵۵۴  
۵۸۸-۵۸۱-۵۷۲-۵۶۹-۵۶۵  
۶۲۲-۶۲۱-۶۱۲-۶۰۲-۵۹۰  
۸۱۶-۷۹۶-۷۹۴-۶۳۸  
سیر جفت (سپر کج و خمیده) ۲۶۶  
سجاده ۲۷۳-۲۳۲-۱۸۵-۱۷۱  
۴۷۱-۴۵۲-۴۳۴-۲۸۹  
۷۸۷  
سراج (چراغ) ۶۳۰  
سرادق (سراپرده) ۶۷۹-۳۴۱



سندس ( نوعی دیبای لطیف ) ۷۴۳  
 سنگ آسیا ۳۵۰  
 سوزن ۱۸۱ - ۳۷۶ - ۴۱۷ - ۴۷۸  
 ۵۹۲ - ۵۹۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۷۹۰  
 ۸۱۱  
 سوفار ( : دهانه تیر ) ۱۶۱ - ۷۵۳  
 سوهان ۱۳۸

سهم ( : تیرها ) ۷۶۹ - ۸۰۴  
 سیخ ۲۶  
 سیف ( : شمشیر ) ۳۲۲ - ۴۹۵ - ۵۶۴  
 ۶۳۱ - ۷۶۷ - ۷۶۸  
 شست ( قلاب ماهیگیری وزهگیر ) ۱۶۱  
 ۲۶۷ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۵۷  
 ۷۴۵ - ۷۴۹ - ۸۴۳

## ش

شمشیر ۱۰ - ۱۵ - ۳۶ - ۹۱ - ۱۱۵  
 ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۴۹ - ۱۵۷ - ۱۷۱  
 ۱۷۶ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۲  
 ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۹ - ۲۱۲  
 ۲۱۳ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۵ -  
 ۲۲۶ - ۲۵۶ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۸۱  
 ۳۱۴ - ۳۳۵ - ۳۸۶ - ۳۹۳  
 ۳۹۶ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۴ - ۴۱۵  
 ۴۲۵ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۷ - ۴۴۱  
 ۴۴۴ - ۴۵۲ - ۴۵۴ - ۴۵۶ -  
 ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۴ - ۴۶۸ - ۴۹۲  
 ۴۹۵ - ۴۹۸ - ۵۰۳ - ۵۲۷ - ۵۳۰  
 ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۲ - ۵۴۶  
 ۵۴۸ - ۵۵۲ - ۵۵۵ - ۵۶۹ - ۵۷۸  
 ۵۷۹ - ۵۸۶ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۶۰۳  
 ۶۱۲ - ۶۳۵ - ۶۵۲ - ۶۵۷ - ۶۶۴  
 ۷۰۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۸۲۸ - ۸۴۳  
 ۸۶۴ - ۸۷۰  
 شمع ۹۰ - ۱۰۱ - ۱۷۰ - ۲۰۷ - ۲۱۵  
 ۲۱۵ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۷ - ۲۵۵

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۹۵ - ۳۴۲  
 ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۳۵۳ - ۳۶۴  
 ۳۶۵ - ۳۶۹ - ۳۷۲ - ۳۷۶ - ۳۷۷  
 ۳۸۱ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۱۲ - ۴۲۰  
 ۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۴۱ - ۴۴۸ - ۴۵۵  
 ۴۷۹ - ۴۸۱ - ۴۹۶ - ۴۹۹ - ۵۰۲  
 ۵۱۳ - ۵۱۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -  
 ۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۵۳  
 ۵۵۴ - ۵۶۳ - ۵۶۵ - ۵۷۰ - ۵۷۳  
 ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۹ - ۵۹۷ - ۶۰۲  
 ۶۰۷ - ۶۱۰ - ۶۱۷ - ۶۱۹ - ۶۲۳  
 ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷  
 ۶۴۹ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۷۰۴ -  
 ۷۰۹ - ۷۱۵ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۴۹  
 ۷۵۱ - ۷۸۰ - ۷۹۹ - ۸۴۵ - ۸۴۹  
 ۸۵۱ - ۸۶۴ - ۸۷۱  
 شمع دان ۷۵۱  
 شنگرف ( از سیماب و گوگرد سازند و  
 نقاشان بکار برند ) ۱۱۳ - ۷۰۰  
 شیشه ( : ظرف شیشه‌یی ) ۷۸۸

## ص

صراحی ۲۴۷ - ۴۳۵ - ۵۶۵ - ۷۹۸

صابون ۸۶۲



صوالج ۷۶۳  
صوالجان ( : چوگان ) ۶۲۹

صره ۲۰  
صندوق ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۲۳۱ - ۳۱۳  
۴۴۹

## ط

طشت ۱۶۲ - ۲۴۱ - ۸۱۳  
طناب ۱۵۹ - ۱۷۶ - ۲۲۴ - ۲۸۴  
طلاق ۷۸۶  
طنبور ۲۴۸ - ۲۸۷ - ۵۹۹  
طوق ( : طوق کردن گوسفند ) ۲۰۸  
طومار ۵۱۴ - ۷۰۴  
طویلله ( رسنی که بدست و پای چارپایان  
بندند ) ۷۶۵

طاس ۷۷۱  
طبیطاب ( : نوعی چوگان ) ۳۹۸  
طبغری ( طبقچه ) ۲۷۸  
طبق ۱۸۳ - ۵۴۲ - ۶۸۵  
طبیل ۱۱۸ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۲۱۰  
۲۵۶ - ۲۶۱ - ۲۷۰ - ۳۰۲ - ۳۳۲  
۳۴۷ - ۳۸۰ - ۵۰۷ - ۷۳۷  
طبيله ۲۶ - ۷۲۳

## ع

عماری ( محمل ) ۳۷۷  
عنان ۱۴۱ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۲۸۴ - ۲۹۰  
۳۴۵ - ۳۸۶ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۹  
۴۱۷ - ۴۲۵ - ۴۳۲ - ۴۵۹ - ۴۶۲  
۴۶۳ - ۴۸۸ - ۵۲۷ - ۵۵۷ - ۵۷۹  
۶۱۶ - ۶۲۰ - ۶۳۵ - ۶۵۲ - ۶۶۲  
۶۷۴ - ۶۸۴ - ۷۰۲ - ۷۱۶ - ۷۲۱  
۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۵۱  
۸۱۴  
عود ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۶۲  
عود سوز ۲۵۵ - ۳۰۷ - ۴۶۹

عبا ۶۱ - ۲۵۳ - ۶۷۹ - ۷۹۶  
عبقری ( : جامه لطیف ) ۳۲۳ - ۷۴۳  
عتابی ( نوعی جامه است ) ۷۳۸  
عسلی ( پارچه زردی که یهودان بردوش  
فکنند و جامه عسلی و لباس عسلی  
نیز گویند ) ۴۷۵ - ۸۰۲  
عصا ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۲۱۹ - ۲۵۳ - ۳۱۹  
۶۸۱ - ۸۳۷ - ۸۵۵  
عقد ( : گردن بند ) ۱۹۰  
علم ۴۱ - ۱۴۱ - ۱۹۳ - ۲۳۳ - ۲۶۷  
۳۲۶ - ۳۸۶ - ۶۰۹ - ۶۸۴ - ۶۸۸  
۶۹۰ - ۷۳۴ - ۷۴۰ - ۸۰۲

## غ

شمشیر در گیرند ) ۵۱۲

غاشیه ( پوشش زین و چرمی که بدان نیام



کژو کج است بمعنی ابریشم) ۴۱  
غل ۶۵۹  
غلاف ۱۹۶ - ۳۱۴ - ۸۱۳

غربال ۲۰ - ۷۱۳  
غڑاگند (جامه یی که درون آن از ابریشم  
پر کنند و روز جنگ پوشند غڑ همان

## ف

۷۲۱  
فرش ۱ - ۹۸ - ۱۰۰  
فرش دیبا ۴۳۹ - ۴۵۹  
فلاخن ۴۵۳

فتراک ( تسمه و دوالی که از پس و پیش  
اسب آویزند ) ۲۱۲ - ۲۲۸  
۳۲۹ - ۴۰۳ - ۵۲۴ - ۶۰۵  
۶۲۰ - ۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۷۱

## ق

پارچه است از مصر) ۷۳  
قفس ۹۳ - ۱۳۲ - ۲۰۴ - ۲۸۵ - ۲۸۷  
۲۹۶ - ۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۳۲  
۳۴۶ - ۳۵۷ - ۳۶۷ - ۴۲۶ - ۴۲۹  
۴۴۶ - ۴۵۰ - ۴۶۷ - ۴۸۲ - ۴۸۵  
۵۴۵ - ۵۶۵ - ۶۰۲ - ۶۶۲ - ۷۱۳  
۷۸۱ - ۸۳۰ - ۸۶۷ - ۸۶۹  
قفل ۳۰۰ - ۷۹۹  
قالب ( ماهی گیری ) ۳۴۵ - ۴۸۳  
۵۷۸  
قلاده ۸۱۱  
قلم ۲۱ - ۳۹ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۱  
۱۶۴ - ۱۸۷ - ۱۹۵ - ۲۰۶ - ۲۱۲ - ۲۲۴  
۲۲۹ - ۲۴۵ - ۲۶۵ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۸۴  
۲۸۶ - ۳۳۸ - ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۳۶۸ - ۳۷۷  
۳۸۶ - ۳۹۵ - ۴۰۶ - ۴۲۰ - ۴۴۴  
۴۵۶ - ۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۹۸ - ۴۸۶ - ۵۱۲  
۵۱۹ - ۵۳۰ - ۵۴۷ - ۵۵۶ - ۵۵۹  
۵۸۲ - ۵۸۵ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۶۰۷  
۶۱۱ - ۶۱۷ - ۶۲۰ - ۶۷۰ - ۶۸۰

قالی ۲۷۹ - ۷۹۱ - ۸۲۴  
قبا ۶۱ - ۸۵ - ۱۵۱ - ۱۶۵ - ۱۶۷  
۱۷۱ - ۲۱۴ - ۲۷۲ - ۲۷۹ - ۳۵۰  
۳۵۹ - ۳۶۷ - ۴۰۶ - ۴۱۱ - ۵۵۱  
۵۵۹ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۶۲۹ - ۶۳۶  
۶۳۹ - ۶۷۹ - ۶۸۳ - ۷۲۳  
۷۹۶ - ۷۹۷  
قبایوستین ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۸۲۵  
قباله ۸۲۵  
قباه ( : قبا ) ۲۳۳ - ۸۵۴  
قبضه ( دست شمشیر و کمان و جز آن ها )  
۴۷۶ - ۵۳۷ - ۶۰۳  
قبضه تیر ۴۷۶  
قبضه تیغ ۴۷۶  
قدح ۴۴ - ۹۵ - ۱۰۱ - ۲۴۸ - ۳۲۰  
۳۴۸ - ۳۶۴ - ۴۳۹ - ۵۰۰  
۵۷۶ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۷۸۸  
۸۲۲  
قصب ( نوعی از کتان ) ۳۶۳  
قصبی مصری ( و قصب مصری نوعی



قندیل ۲۱۰ - ۲۵۵ - ۲۲۷  
قوس (کمان) ۸۰۴ - ۷۶۹  
قید ۶۵۹ - ۵۹۲ - ۵۹۰ - ۲۵۷ - ۲۳۴  
۷۷۹

۷۱۷ - ۷۰۴ - ۶۸۹ - ۶۸۵ - ۶۸۱  
۷۳۴ - ۷۳۱ - ۷۲۵ - ۷۲۴  
۸۲۰ - ۸۸۶ - ۷۷۷ - ۷۵۳

قنادیل ۳۰۸

ک

۸۳۸

کلاه برکی ۴۶

کلاه تتری ۴۶

کلاک ( : خامه ) ۷۹۸ - ۶۲۷ - ۲۴۵

کلوخ کوب ۱۱۶

کله ۶۷۳ - ۶۳۶ - ۲۰۵ - ۱۵۲

۸۷۳

کلید ۲۴۳ - ۱۹۸ - ۱۱۸ - ۷۵ - ۵

۳۱۷ - ۳۱۳ - ۲۷۳ - ۲۶۷

۷۲۳ - ۶۸۶ - ۵۷۵ - ۴۵۸ - ۳۹۹

۸۲۵ - ۸۲۴ - ۷۹۹

کمان ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۰۷ - ۸۰ - ۷۳

۲۶۶ - ۲۳۳ - ۱۳۲ - ۱۲۷ - ۱۲۵

۳۴۹ - ۳۴۸ - ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۲۶۸

۳۶۸ - ۳۶۶ - ۳۶۰ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۴۰۵ - ۳۹۷ - ۳۸۶ - ۳۸۴

۴۲۵ - ۴۲۱ - ۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۰۷

۴۶۸ - ۴۴۷ - ۴۴۴ - ۴۳۴ - ۴۳۰

۴۸۷ - ۴۷۹ - ۴۷۶ - ۴۷۳

۵۶۰ - ۵۵۶ - ۵۴۲ - ۵۱۸ - ۴۹۰

۵۹۲ - ۵۸۴ - ۵۷۲ - ۵۶۳ - ۵۶۱

۶۲۰ - ۶۱۴ - ۶۰۲ - ۵۹۴

۶۸۲ - ۶۶۸ - ۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۲۳

۷۴۴ - ۷۲۶ - ۷۲۰ - ۷۱۸ - ۶۹۵

۸۱۸ - ۸۰۴ - ۷۵۱ - ۷۴۹ - ۷۴۵

۸۷۳ - ۸۶۸ - ۸۳۶ - ۸۲۰

کاس ۷۷۱ - ۷۶۲ - ۷۵۷ - ۶۰۴

۷۷۳

کارد ۳۱۲ - ۲۸۶ - ۱۸۷ - ۵۴

کاسه ۷۸۹ - ۷۸۱ - ۷۵۳ - ۷۳۰

۸۷۱ - ۸۵۵ - ۸۴۹ - ۸۲۴

کاسه رباب ۸۵۳

کاغذ ۱۵۰ - ۲۱ - ۳

کتاب ۸۵۷

کجاوه ۸۴۱ - ۵۸۴ - ۱۱۳ - ۵

کرسی ۱۵۴

کرو ( : کشتی ) ۱۰۲

کشتی ۷۹ - ۷۷ - ۷۲ - ۳۶ - ۱۷

۲۳۲ - ۲۱۰ - ۱۸۵ - ۱۴۸ - ۱۳۷

۴۳۵ - ۴۱۷ - ۳۶۹ - ۲۷۲

۵۴۷ - ۵۲۳ - ۴۶۸ - ۴۵۶ - ۴۴۸

۸۲۳ - ۷۴۳ - ۷۱۰ - ۶۸۹ - ۵۷۸

۸۶۷

کفچه ۷۸۹

کفش ۵۱۸ - ۲۹۶ - ۲۱۰ - ۷۰

۸۶۴ - ۸۵۵

کفن ۵۴۰ - ۵۲۴ - ۴۸۶ - ۳۲۳ - ۳۲۲

۸۶۷ - ۶۱۳ - ۵۴۲

کلاه ۲۳۳ - ۱۷۸ - ۱۴۷ - ۷۰

۵۶۰ - ۵۱۶ - ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۲۶۷

۷۵۲ - ۷۴۰ - ۷۳۲ - ۶۸۳ - ۶۲۷

۸۳۵ - ۸۳۲ - ۷۹۹ - ۷۵۳



۵۷۵ - ۵۷۹ - ۵۸۳ - ۵۹۲ - ۵۹۴

۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۸ - ۶۰۲ - ۶۰۳

۶۰۹ - ۶۱۲ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۳۱

۶۳۴ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۱۰

۷۴۲ - ۷۴۹ - ۷۷۹ - ۸۱۳ - ۸۱۴

۸۲۹ - ۸۳۱

کوپال (گرز آهنین) ۲۶۵

کوزه ۲۴۵ - ۳۴۸ - ۳۶۵ - ۳۶۹

۴۵۰ - ۵۳۹ - ۵۶۴ - ۷۰۰

۷۴۵ - ۸۱۸

کوس ۱۸ - ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۱۹۳ - ۲۵۶

۲۸۱ - ۳۱۴ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۱۹

۴۸۲ - ۵۵۹ - ۶۹۷ - ۷۱۷

۷۱۸ - ۸۴۷

کیر (کوره آهنگران) ۷۶۱

کیسه ۵۶ - ۶۹ - ۱۲۱ - ۱۹۶ - ۲۰۶

۲۹۷ - ۵۹۱ - ۸۴۴ - ۸۵۳

کیش (تیردان) ۱۹۴ - ۳۵۱

کیمخت (چرم) ۳۷۲

کمان چاچیان ۶۶۵

کمر (کمر بند) ۲۱۶ - ۳۶۷ - ۳۸۶

۴۰۶ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۷

کمر بند ۶۹ - ۲۵۲ - ۲۶۶

۵۶۰ - ۵۶۳ - ۵۹۶

کمند ۱۰۱ - ۱۱۶ - ۱۴۰ - ۱۹۲ - ۲۰۴

۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۷

۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۸ - ۲۸۵

۳۲۲ - ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۹

۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸

۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۷۴ - ۳۷۹

۳۸۲ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۴۰۰

۴۰۷ - ۴۱۰ - ۴۱۴ - ۴۱۸ - ۴۳۳

۴۳۶ - ۴۴۹ - ۴۵۱ - ۴۶۱ - ۴۷۶

۴۷۸ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۸۸ - ۴۹۵

۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۵۰۸ - ۵۲۰

۵۲۷ - ۵۳۰ - ۵۳۲ - ۵۳۵ - ۵۳۷

۵۴۴ - ۵۴۶ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۷۰

## گ

گوشوار ۵۵۵ - ۶۰۳ - ۶۹۲ - ۷۰۶

گوی ۴ - ۴۴ - ۱۵۱ - ۱۶۵ - ۱۸۲

۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸

۲۱۱ - ۲۲۴ - ۲۳۰ - ۲۴۴ - ۲۴۵

۲۴۸ - ۲۵۵ - ۲۵۸ - ۲۶۹ - ۲۷۸

۲۸۴ - ۲۹۶ - ۳۰۵ - ۳۲۰ - ۳۴۸

۳۵۰ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۸۸ - ۳۹۷

۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۷ - ۴۵۵ - ۴۸۲

۴۸۷ - ۵۱۹ - ۵۳۹ - ۵۴۲ - ۵۵۱

۵۷۲ - ۵۹۴ - ۶۰۹ - ۶۱۴ - ۶۱۶

گاز ۲۸۲ - ۷۰۸

گوز ۱۰۷ - ۲۶۵ - ۲۸۴ - ۳۱۲

۷۳۳ - ۸۳۱

گلابدان ۳۷۷ - ۶۹۶

گلاگونه (غازه، سرخاب) ۲۷۰ -

۷۰۰ - ۷۵۵

گلیم ۱۲ - ۴۰ - ۴۵ - ۱۲۲ - ۱۴۷

۴۸۹ - ۵۳۵ - ۵۴۳ - ۶۴۴ - ۸۲۶

گو ۳۸۰ - ۳۸۲ - ۴۶۹ - ۶۲۹

گوش (گوش کمان) ۱۶۸



۷۲۷-۷۲۶-۷۲۳-۷۱۸-۷۰۸  
۸۵۱-۸۴۴-۷۹۷-۷۹۲-۷۹۰

۶۲۶-۶۲۵-۶۲۴-۶۲۳  
۷۰۰-۶۹۱-۶۸۹-۶۵۹-۶۴۳

## ل

۸۴۰  
لؤلّه ۸۴۵  
لویشه (= لویش = لویشن حلقه ای  
از ریسمان که بر سر چوبی نصب  
کنند و لب اسپان و خران بد لگام  
در آن حلقه کنند) ۴۵۱

لباد (لباده، جامه بارانی) ۷۶۰  
لباس ۶۷۹  
لگام ۲۳۸-۳۱۰-۴۳۲-۴۵۱  
۵۰۰-۶۱۱-۶۲۳  
لنگر ۱۴۱  
لوح ۱۱۰-۳۲۶-۳۶۶-۳۸۰

## م

مشعله ۱۲۴  
مشك ۲۰۲-۲۴۸  
مصباح ۷۲۹-۸۰۵  
مصقل ۳۰۵  
معجر (روپوش، مقنع زنان) ۳۲۵  
۵۶۴-۵۹۰  
مغفر (خود) ۱۹۶-۲۶۷-۷۳۳  
مقاتیح (کلیدها) ۵۱  
مفتاح (کلید) ۷۲۹-۷۵۹  
مفتول ۳۷۲  
مقراض ۲۸۳-۶۴۹  
مقود (آنچه بدان کشند از رسن و لگام  
و مهار) ۷۷  
مکیال (وسیله توزین) ۷۳۳  
منبر ۸۱۸  
منجنیق ۳۴۹-۶۸۲-۷۰۶  
منقل ۴۸۰-۵۴۲-۷۲۴-۸۰۵

مجمر ۳۶۹-۳۷۰-۴۵۹-۶۷۲  
مجمره ۴۳۴-۶۹۸  
محفه (مودج) ۸۴۱  
محك ۱۱۹-۲۸۷-۷۰۵-۷۲۰  
۸۳۷  
محمل ۳۷۴-۲۷۷-۵۲۲-۷۱۰  
۷۴۵-۷۸۵-۷۹۸  
مرجل ۱۶۲  
موقع ۴۶-۲۹۰  
مروحه (بادبزن) ۵۵-۵۵۷  
مرهم دان ۷۲۵  
مزامیر (مزمارها) ۵۵۸-۶۹۸  
مسحی (نوعی از پای افزارست) ۴۶  
مسمار ۲۳۵-۳۷۰-۶۹۰-۷۰۴  
مسند (از ۹۹) ۹۹-۷۵۲  
مسواك ۲۹۲  
مشعل ۳۶۵-۷۳۴-۷۴۶



میخ ۴۷ - ۸۳ - ۱۴۷ - ۲۲۴ - ۳۰۷  
 ۴۴۴ - ۵۰۳ - ۶۸۴ - ۶۸۹  
 ۸۴۳  
 میزان ۸۴۳ - ۸۶۸  
 میزور (سربند، دستار، چادر) ۲۱۷  
 ۲۴۵  
 میل (: که در چشم کشند) ۴۲۵

موسی (: استره، تیغ) ۲۸۲  
 مہار ۱۳۸ - ۲۷۱ - ۳۱۰ - ۵۲۲  
 ۶۲۳  
 مہد ۱۸۴ - ۳۰۶  
 مہر ۳۵۱ - ۳۶۰ - ۳۷۷ - ۴۳۸  
 ۷۲۱ - ۶۹۶  
 مہرہ ۹۲

## ن

۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۶ - ۵۸۹ - ۶۱۱  
 ۶۵۲ - ۶۷۶ - ۶۸۵ - ۷۹۴  
 ۸۶۵  
 نقاب پرنیان ۳۷۷  
 نگین ۸۰ - ۱۱۸ - ۱۵۵ - ۱۶۹ - ۱۷۰  
 ۱۹۱ - ۲۴۵ - ۳۸۰ - ۴۱۷ - ۴۲۰  
 ۷۳۰ - ۷۵۴ - ۸۱۷ - ۸۲۸  
 ۸۵۴  
 نگین بدخش ۸۵۴  
 نمک ۱۸۶ - ۲۶۸ - ۳۲۳  
 نمک زین ۲۱ - ۱۸۶  
 نمک دان ۴۴۷ - ۵۷۳  
 نی ۸۱ - ۱۱۴ - ۲۳۶ - ۳۶۷ - ۴۲۶  
 ۷۸۴ - ۶۵۹  
 نیام ۳۶۱ - ۵۰۰ - ۵۹۶ - ۷۵۵  
 نیزہ ۲۲۰ - ۲۶۷ - ۵۰۹ - ۷۱۶ - ۷۱۸  
 ۷۲۰ - ۷۴۵ - ۸۱۵ - ۸۲۸  
 نیشتر ۱۹۲ - ۴۸۸ - ۸۴۳

ناقوس ۵۶۹  
 ناودان ۶۲۴ - ۷۵۰  
 ناوک ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۳۴۶ - ۳۵۲  
 ۳۵۷ - ۳۹۹ - ۴۱۰ - ۴۶۰ - ۴۷۸  
 ۵۱۹ - ۶۷۳ - ۸۳۶  
 نای ۱۱۰ - ۲۱۷ - ۵۶۹ - ۶۵۹ - ۷۳۳  
 ۸۴۶ - ۸۶۱ - ۸۶۹  
 نخل بند ۳۰۸  
 نردبان ۲۷۳ - ۷۲۰ - ۷۹۰  
 نسیمج (نوعی از حریر زربفت) ۶۸  
 نشاب (تیروتیرگر) ۳۴۴  
 نشتر ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۴۴ - ۴۴۵  
 ۵۸۹ - ۸۵۱  
 نطع ۱۸۰  
 نعل ۸۳ - ۹۹ - ۵۶۹ - ۵۸۴ - ۶۸۹  
 نعلین ۸۳ - ۲۸۸ - ۵۰۷ - ۵۵۱  
 ۵۷۷  
 نقاب ۳۴۵ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۶۳  
 ۳۷۷ - ۵۴۰ - ۵۶۶ - ۵۷۳ - ۵۷۴



۲۷۶ (هیزم و کاه)

وقید (آنچه بدان آتش افروزند چون

ه

هوج (کجاوه) ۵۴۹-۳۱۰  
هیکل (تعویند)

هاون ۸۲۸-۸۰۲-۶۹۱-۶۵۱-۵۳۱  
هواج (هوج ها) ۱۲۲

ی

۵۶۸ (تو)

یکتایی (نام جامه و پوششی استیک



فهرست تعبیرها - ترکیب های وصفی اضافی  
تشبیهی - استعاری - فعل های مرکب<sup>(۱)</sup> - ترکیب ها  
ونسبت ها و اصطلاح های خاص

آ

۴۷۳-۴۶۳ - ۴۶۰-۴۴۸ - ۴۴۷	آب از چشم چکیدن ۸۱۸
۵۷۴ - ۵۷۳-۵۴۴-۵۲۵ - ۴۸۵	آب از سر گذشتن ۷۱۱-۵۰۴ - ۳۲۰
آب چشم بیرونی ( اشک چشم ظاهر )	۸۲۸
۳۸۱	آب از کمر در گذشتن ( چون آب از سر گذشتن ) ۳۲۲
آب چشم پیدا ۳۴۳	آب باده ۳۲۵
آب چشم جام ( : اشک جام ، شراب )	آب بر آتش زدن ( : فرو نشانیدن آتش )
۵۰۱	۶۰۳
آب چشم چون جوی ( اشک بسیار )	آب تابگردن ابرقی کردن ( : لبریز کردن ابرق ) ۸۴۵
۷۱۹	آب تدبیر ۳۵۸
آب چشم ریختن ( گریستن ) ۳۲۹	آب تیغ اجل ۴۱۱
آب چشم عزیزان ۵۷۳	آب تلخ ۵۶۵
آب چشم فقیر ۳۸۲	آب چشم ( : اشک ) ۴۳۸ - ۳۸۲
آب چشمه حیوان ( : آب حیات )	
۵۷۳ - ۳۶۶	

۱- درین فهرست از لحاظ ترکیب ها و فعل های مرکب گلستان و بوستان منظور نشده است .



- آب چیزی بردن ( : از رونق افکندن )  
۶۰۳ - ۴۲۳
- آب حسرت ۵۴۴ - ۴۲۲ - ۳۳۳
- آب حیات ۱۳۵ - ۹۵ - ۹۱ - ۶۶
- ۵۰۴ - ۴۳۹ - ۴۳۱ - ۳۸۸ - ۳۸۳
- ۵۱۷ - ۵۴۵ - ۵۶۴ - ۵۷۳ - ۵۷۵
- ۷۴۰ - ۷۰۴ - ۶۹۳ - ۶۶۸ - ۶۰۵
- ۸۵۶ - ۸۶۹ - ۸۷۱ - ۸۷۳
- آب حیرت ۷۱۱
- آب حیوان ۳۹۳ - ۲۸۳ - ۲۲۲
- ۵۶۴ - ۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۲۷ - ۴۸۷
- ۸۴۸ - ۸۱۸ - ۸۱۷ - ۶۲۷ - ۶۱۹
- آب خوش ۳۸۱
- آب در جگر ماندن ۶۷۳
- آب در چشم کسی آمدن ۴۶۲
- آب در غربال ( کنایه از کار بیهوده )  
۷۱۳
- آب دندان ۴۸۷
- آب دودیده ۵۱۵
- آب دیانت ۶۰۳
- آب دیده ۶۰۰ - ۵۷۳ - ۵۱۴
- آب دیده پیر ۸۱۸
- آب دیده پیوستن ۷۵۲
- آب دیده خونین ۴۹۶ - ۳۸۲
- آب دیده سرخ ۵۰۷
- آب دیده شیرازیان ۷۵۲
- آب دیده غماز ۴۷۹
- آب دیده مردان آشنا ۶۸۰
- آب دیده مظلوم ۸۱۹
- آب دیده و امق ۳۶۶
- آب رخ ریختن ( آبرو ریختن ) ۵۸۱
- آب رگناباد ۴۰۹
- آب رو آب جو داشتن ( بی اعتنائی  
بآب رو ) ۳۸۲
- آب روان ( کنایه از سرعت ) ۶۶۷
- آب روان سرشک ( اضافه تشبیهی مشابه به  
بمشبه ) ۵۴۷
- آب روغن ۵۶۸
- آب روی کسی بردن ۶۷۲
- آب روی مهربانان ۳۸۰
- آب زر ۲۷۲
- آب زره روی گشته ( آب در جوش و  
غلیان ) ۲۷۲
- آب زلال ۷۱۳ - ۴۹۶ - ۴۱۶
- ۴۰۷
- آب زندگانی ۵۸۰ - ۳۷۰ - ۳۶۶
- ۶۱۹
- آب زندگی ۱۴
- آب سخن ۵۷۳
- آب شادی ۴۸۱
- آب شادی بر آتش غم ریختن ۴۸۱
- آب شوق ۴۶۱
- آب شیرین ۶۱۷ - ۵۶۵
- آب شیرین از شکر کسی رفتن  
۳۵۵
- آب صافی ۵۶۸
- آب صبری ۵۹۹ - ۴۳۵
- آب صوری بدل بر زدن ( : شکیبائی  
کردن ) ۴۳۵
- آب طبع روان ۷۲۵
- آب غیرت ۵۱۵
- آب کسی بردن ( بی آبرو کردن کسی )  
۵۱۲ - ۳۸۰



آبکش ۲۹۹  
 آب کوثر ۳۷۲  
 آب گرم ۸۱۵  
 آبگینه ریزه ( : خردۀ شیشه ) ۷۹۲  
 آبگینه برسدان زدن ( از میان بردن چیزی ) ۷۲۳  
 آبگینه بر سنگ زدن ( چون آبگینه برسدان زدن ) ۴۹۴  
 آب منی ۳۰۵  
 آبی تامیان ۳۴۵  
 آتش آه ( اضافه مشبه به بمشبه ) ۴۷۱  
 آتش اشتیان ۶۱۴  
 آتش افروختن ۴۸۰  
 آتش انداختن ۸۰۶  
 آتش اندیشه ۷۸۷  
 آتش بر کردن ( آتش افروختن ) ۶۵۵  
 آتش بنی زدن ( افزودن شدت اشتعال و فتنه انگیزختن ) ۴۴۴  
 آتش تفریق ۷۱۸  
 آتش پاریسی ۳۰۰  
 آتش پنهان ۳۴۳  
 آتش جهان سوز ۶۳۹  
 آتش خرمن عزیزان ۳۶۰  
 آتش خشم ۵۱۲ - ۷۳۷  
 آتش در تو داشتن ( در نهان داشتن ) ۳۸۱  
 آتش در دل کس زدن ۴۱۸  
 آتش در لباس طامات زدن ۳۵۳  
 آتش دل ۴۷۳ - ۳۶۳ - ۷۱۹  
 آتش رخت کس بودن ( مایه نابودی کس بودن ) ۶۴۷  
 آتش رخسار ۶۵۴  
 آتش روی ۳۶۲ - ۴۲۱ - ۵۷۳  
 ۶۲۵  
 آتش زبان ۳۹۵  
 آتش زیر سرپوش کردن ۴۸۹  
 آتش سودا ۵۰۱ - ۶۰۱ - ۶۰۶  
 آتش سوزان ۵۷۵  
 آتش سوزان آه ۵۴۷  
 آتش سوزنده ۴۳۵  
 آتش صبح ۳۱۵  
 آتش عشق ۳۵۸ - ۳۷۱ - ۴۴۹  
 ۴۷۹ - ۴۸۵ - ۶۱۱ - ۶۵۵  
 ۶۷۲  
 آتش غم ۴۱۷ - ۴۸۱  
 آتش غم هجران ۶۴۴  
 آتشگاه جان ۷۹۲  
 آتش لعل ۴۸۷  
 آتش ماخولیا ۳۸۹  
 آتش محبت ۵۱۰  
 آتش معنی ۴۶۹  
 آتش مهر ۵۶۰  
 آتش نشانیدن ۴۳۵ - ۶۷۲  
 آتش نهانی ۶۱۷  
 آتش و پنبه ( چون سنگ و مینا ) ۶۲۵  
 آثار صنع ۵۳۸  
 آخر عهد شب ۴۷۲  
 آخر قصد ۵۲۲  
 آخ و آخ ۸۵۵

آتش در دل کس زدن ۴۱۸  
 آتش در لباس طامات زدن ۳۵۳  
 آتش دل ۴۷۳ - ۳۶۳ - ۷۱۹  
 آتش رخت کس بودن ( مایه نابودی کس بودن ) ۶۴۷



- آدمی خوی شدن ۳۷۱  
آدمی زاد ۷۸۵  
آدمی زاده ۵۶۷ - ۸۶۰  
آدمی سان ۸۲۱  
آدمی سیرتی ۲۷۵  
آدمی طبع ۴۲۳  
آدمی صفت ۵۵۰  
آدمی صورت ۳۷۱  
آذر پرست ۲۰۰ - ۳۱۵  
آذین کردن ۶۸۴  
آرام جان ۳۶۷ - ۳۷۴ - ۴۳۹  
آرام ۴۵۹ - ۴۷۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴  
آرام ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۶۰۹ - ۶۶۶  
آرام جان زنده دلان ۷۷۹  
آرام دل ۳۴۷ - ۵۷۶ - ۶۱۶ - ۶۴۷  
آرامگاه عقبی ۷۵۱  
آرام گه یار ۳۶۲  
آرامیدن دیده ۴۳۳  
آرزو مند کعبه ۴۷۹  
آرزو می کنندم ( آرزو دارم ) ۳۴۴  
آرزوی خواب خوش داشتن ۳۷۲  
آرزوی دل ۴۸۴  
آرزویم میکنند ( چون آرزو میکنندم ) ۳۴۵  
آزاد مرد ۸۱۵  
آزادی کردن ( شادی و شکر ) ۷۳۹  
آزار کس جستن ۶۷۳  
آزربت تراش ۱۲۱
- آزردۀ هجر ۴۵۷  
آستان امید ۴۹۷ - ۵۰۴  
آستان جلال ۶۷۸ - ۷۱۷  
آستان رضا ۴۴۳  
آستان عبادت ۳۵۵ - ۷۱۵  
آستان نیاز ۴۷۹  
آستان وصال ۶۰۲  
آستانۀ خدمت ۵۱۳  
آستانۀ دوست ۵۱۴  
آستانۀ عشق ۴۰۹ - ۵۷۲ - ۵۸۵  
آستانۀ فضل ۸۰۸  
آستین از چنگ کس در کشیدن ( گریز و بی اعتنائی ) ۴۸۶  
آستین افشاندن ( دور کردن، بی اعتنائی ) ۵۶۶ - ۶۱۹  
آستین بر دو عالم افشاندن ( بی اعتنائی بدو عالم ) ۶۱۶  
آستین بر سر کس زدن ۵۴۶  
آستین بر فشاندن ( چون آستین افشاندن ) ۵۹۸  
آستین پیش آب چشم بر گرفتن ( پنهان کردن اشک ) ۵۲۵  
آستین پیش جمال بردن ( روی نهان کردن ) ۵۸۷  
آستین تر کردن ۸۱۵  
آستین خیال ۶۰۲  
آستین در دری ( سخن پاری ) ۵۸۵  
آستین زدن کس را ۶۴۳  
آستین عقل ۵۲۱  
آستین فشانان ۵۴۶



آستین فشاندن ۳۴۲ - ۵۲۴

آستین گل افشاندن ( چون دامن گل

افشاندن ) ۴۵۳

آستین ملال ۶۱۹

آسمان برین ۶۸۳

آسمان قدر ( بلند قدر ) ۶۴۱

آسوده خاطر ۶۱۲

آسوده خسبیدن ۴۵۷

آسیای دورزمان ۵۳۱

آسیب دل ۸۷۳

آسیب عشق ۵۶۸

آشتی افتادن ( چون صلح افتادن ) ۴۴۳

آشتی کنان ۳۶۹

آشفتهگان عشق ۴۴۰

آشفته دل ۴۱۰

آشفته چیزی شدن ( چون فتنه چیزی

شدن ) ۵۰۶

آشکار خوردن ( کنایه از بی پروایی )

۷۸۸

آشنای درگاه ۵۳۳

آشنای کوی محبت ۴۵۶

آشنای یار ۴۷۴

آشنایی کردن با کس ۴۴۸

آشپان شادی ۳۹۹

آشوب استیلاي عشق ۷۹۸

آشوب حسن ۴۱۰

آشوب کاروان ۶۱۷

آمد شد ( آمدن و رفتن ) ۸۶۷

آمدن رفتن پری وار ۴۸۵

آفاق در نور دیدن ۴۲۹

آفتاب بگل اندودن ( کار بیهوده و

محال کردن ) ۴۵۳

آفتاب پرتو ۶۴۱

آفتاب تموز ۴

آفتاب جمال ۴۲۱ - ۳۶۷

آفتاب جهان تاب ۶۰۹

آفتاب حسن ۶۶۶ - ۴۴۷

آفتاب در شبستان داشتن ۴۰۴

آفتاب رخ ۵۹۵

آفتاب روشن ۶۲۱

آفتاب روی ( اضافه مشبه به بمشبه )

۶۰۷ - ۶۱۱

آفتاب زمین ۷۲۴

آفتاب سروبالا ۴۵۹

آفتاب عالم افروز ۴۸۱

آفتاب فلك ۷۱۴

آفتاب کرم ۶۶۸

آفتاب کس بکوه فرورفتن ( تمام شدن

عمر و اقبال ) ۲۸۱

آفتاب مبین ۶۸۳

آفتاب منیر ۶۸۰ - ۵۰۱

آفتاب وجود ضعیف انسان ۷۱۴

آفتاب همبیر ( آفتاب نیمروز و

و گرم - آفتاب در حال زوال )

۹۵

آفت جان ۸۷۳

آفت دورسما ۴۴۸

آفت مجلس ۶۱۰

آفت میدان ۶۱۰

آفرین کردن ( تحسین کردن ، آفرین

گفتن ) ۴۶۱

آفل شدن ماه ( فرورفتن ، غروب ماه )

۷۵۱



آهنگ سرد ۵۰۷  
 آهنگ خون کس کردن ۶۲۲  
 آهنگ دراز شب رنجوری مشتاق  
 ۴۲۸  
 آهنگ شب دراز دیه‌پور ۴۷۵  
 آهنگ صهرا کردن ۴۴۶  
 آهنگ وصل کس کردن ۳۹۴  
 آهنگی ۶۱۴  
 آهنگ پنجه ۲۶۸ - ۸۰۲  
 آهنگ دل (چون سنگین دل) ۲۸۲  
 ۶۸۹  
 آهنگ جنگال ۵۰۰  
 آهوان تترار ۴۳۹  
 آهو چشم (صفت مرکب ، آنکه چشم  
 چون آهو دارد) ۶۱۶  
 آهو کردن (صفت مرکب) ۵۵۰  
 آهوی بیچاره  
 آهوی تترار ۵۹۵ - ۶۹۹  
 آهوی حرم ۶۰۹  
 آهوی ختن ۳۷۷  
 آهوی رمیده ۵۶۳  
 آهوی سردر کمند (اسیر) ۵۰۸  
 آهوی شیرگیر روبه باز ۶۶۸  
 آهوی طبع ۷۲۰  
 آهوی کمند زلف خوبان ۶۳۱  
 آهوی مشکین ۵۵۰ - ۵۷۳ - ۶۰۹  
 آهوی مشکین تترار ۵۵۰  
 آیت حق ۵۷۷  
 آیت رحمت ۳۹۷ - ۴۶۵  
 آیت لطف ۳۹۷  
 آینه پیش آفتاب نهادن ۳۷۹

آه زنگاری (بخشندگی : عفو) ۳۳۹  
 آمیزگار (الفت گیرنده ، اهل انس)  
 ۲۸۷ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۴۷۲  
 آمیزگاری (الفت ، انس) ۴۹۵  
 آن آن زیبا پسر (لطیفه نهانی حسن...)  
 ۴۷۰  
 آواز بر آوردن ۸۲۰  
 آواز پنهان ۵۲۶  
 آواز دادن ۵۰۸  
 آواز دولاب ۲۳۵  
 آواز دهل ۵۴۳  
 آواز سماع ۵۳۲  
 آواز مطربان حزین ۷۳۰  
 آه ازدل برخاستن ۴۷۳  
 آهخته خنجر (بر کشیده خنجر)  
 ۷۴۲  
 آه خون آلود ۳۹۹  
 آه دریغ ۴۸۵  
 آه زهر آلود ۸۲۲  
 آه سحر ۳۵۵ - ۴۱۰ - ۵۱۲ - ۵۸۵  
 ۶۰۱ - ۶۲۱ - ۸۲۶  
 آه سوختگان ۴۵۴  
 آه سینه بیدار ۶۸۴  
 آه کردن (چون آه کشیدن) ۳۹۹  
 ۴۱۲ - ۵۴۵  
 آه مشتاق ۴۷۵  
 آه افسرده کو بیدن (چون آه سرد  
 کو بیدن، کنایه از کار بیپوده کردن)  
 ۴۴۸  
 آه دل (چون سنگ دل) ۴۳۱  
 آه دلی ۵۸۲



آینه در پیش جمال کس داشتن  
۴۴۲

آینه جمال ۵۵۳

آینه روی عالم افروز ۷۰۳

آینه صورت غیب ۴۲۹

آیین برادری ۸۴۸

آیین وفا ۸۷۳ - ۴۲۷

آینه پاک داشتن ۳۸۴

آینه دل ۳۳۱

آینه روشن ۵۵۲

آینه کج ۸۴۳

آینه کوچک ۵۷۰

آینه گیتی نما ۶۸۹

آینه وهم ۴۷۴

۴

اقتسام کردن (خنده کردن) ۴۵۱

ابدال ۲۸۰ - ۲۳۲

ابر آزاری ۷۳۹

ابر بخشش ۶۹۰

ابر بهاری ۴۳۵

ابر چشم (اضافه تشبیهی) ۴۲۲ - ۳۹۸

ابر دیده ۳۹۹

ابر رحمت (اضافه اقتراانی) ۳۳۷

۷۲۸ - ۷۳۹

ابر زلف (اضافه تشبیهی) ۳۹۹

ابر سخا ۷۰۴

ابر سیه دل ۲۶۳

ابر کف کریم ۸۳۳

ابر لطف ۶۱۵ - ۷۹۸

ابر مروراید باران (ابری که باران آن

مرورایدست) ۳۸۱

ابر مشک فشان ۷۳۳

ابر و ترش کردن (ابر و درهم

کشیدن) ۴۶۵

ابروی خمیده ۵۶۳

ابروی زنگارین کمان ۵۸۴

ابروی شوخ ۴۶۶

ابروی هلالی ۶۰۸

ابنای روزگار ۳۶۹ - ۴۳۳ - ۵۰۱

۵۷۹ - ۸۰۰

اتفاق افتادن ۴۱۰ - ۷۵۱

اتفاق بستان داشتن ۴۰۶

اثر رفتن ۴۵۸

اجازت دادن ۶۴۰

اجازت نوشتن ۴۴۶

احترام کردن ۵۰۲

احتشام داشتن ۵۹۶

احتمال بار کردن ۴۷۲

احتمال جفا (تحمل جفا) ۷۲۳

احتمال خار کردن ۴۴۵

احتمال داشتن ۴۹۵ - ۶۰۷

احتمال فراق ۵۰۳

احتمال کردن (تحمل کردن) ۴۰۶

۶۸۴ - ۷۸۰

احتمال کسی کردن ۶۵۲

احوال عشق پوشیدن ۴۵۳

اختر سعد ۷۵۱

اختیار بدست داشتن ۳۶۵ - ۸۶۴

اختیار کردن (برگزیدن) ۶۸۱

۸۳۴



اختیار کردن چیزی بر چیزی (ترجیح

دادن) ۷۴۱

اخوان صفا ۶۰

ادای احسان ۴۰۶

ادای منکر زاغ ۴۹۴

ادب کردن ۵۰۹

ارباب شوق ۶۷۸

ارباب فنون ۸۱۹

ارباب کرم ۴۵۰

ارباب معنی ۲۳۳

ارحام زمین ۵۴۱

ارزانی بودن ۶۸۶

ارغوان بر سر کس باریدن ۴۱۴

ارغوان زیر شدن (کنایه از بیماری و

افسردگی) ۲۶۶

ارمغان آوردن ۵۹۶-۵۶۸

ارمغان بردن ۷۲۰

از آسیب چیزی گریختن ۳۸۷

از اسب افتادن ۸۳۵

از اول تا پایان گفتن ۴۳۸

از باد سبق بردن (نهایت سرعت)

۴۰۷

از بلا پرهیزختن ۴۴۳

از بلبل سحر نصیب داشتن ۳۷۰

از بن گوش کاری کردن (از سر صدق

چون بن دندان) ۶۳۶

از پای اندر آمدن ۴۰۱

از پای در آمدن ۷۹۹-۵۶۱-۴۳۵

۸۱۰

از پای در آوردن ۸۶۴

از پای در افتادن ۴۱۰

از پای در انداختن ۳۵۱

از پهلوی پهلوی غلتیدن ۳۰۹

از تب برخاستن ۶۸۵

از توبه توبه کردن ۵۴۴

از چارفتن پای کس پیش کس (چون

سست شدن پا، کنایه از تعلق خاطر

پیدا کردن) ۶۰۶

از جام کسی مست افتادن ۳۸۵

از جان برون آمدن ۷۸۱

از جان برون نیامده ۷۸۱

از جان و دل کاری کردن ۸۶۵

از جور باز آمدن (انصراف از جور)

۶۹۳

از جهان بیرون رفتن ۴۲۵

از جهان رسته ۳۰۱

از چشم افتان (خوار شدن) ۷۲۵

از چشم انداختن (خوار کردن) ۵۱۰

۸۴۸-۸۴۴

از چشم بد کس را پرهیزیدن ۷۵۴

از چشم کس افتادن ۳۹۲-۴۲۰

۵۷۵

از چشم رفتن ۵۶۷-۶۸۴

از چله بر آمدن ۴۳۴

از چیزی باز آمدن (منصرف شدن)

۴۳۴-۴۵۸

از حلقه هادل ربودن (دل هر جمع

بردن) ۴۶۲

از حلقه ها دل ربودن ۴۰۰

از خاطر گذاشتن کس را

از خاك کس سبوی کرده

ساختن) ۵۳۹

از خواب برخاستن ۵

از خود بدر شدن (بی-)



از خود برون شدن ( چون از خود بدر  
شدن ) ۴۲۲

از خود قدم برون زدن ۴۲۲

از خویشتن بکسی پرداختن ۴۲۱

از خیال بیرون بودن ۳۷۹

از دام جهلیدن ۴۴۲

از دحام کردن ۸۲۰

از درد آرامیدن ۸۰۰

از در فراز آمدن ۴۶۶-۸۵۳

از در کس باز آمدن ۳۷۹

از دست بردن کسی ۵۰۵

از دست رفتن ۴۸۴

از دست رفتن سر ۴۷۷

از دست کسی شدن ۶۷۳

از دل بدهان آمدن ۴۶۸

از دل بردهان آمدن ۴۶۸

از دل رفتن ۶۸۴

از دلق بدر آمدن ۳۹۰

از دنیا رفتن ۴۲۵

از دوست بدوست، پناه بردن ۵۶۰

از دوست برکنار ( گستن ) ۵۲۴

از دوستی عدول کردن ۴۹۷

از دوستی مردن ( کنایه از شدت محبت

و اشتیاق ) ۴۲۷

از دو عالم زبان در کشیدن ۲۹۵

از دیده دل دور شدن ( بواقع دور شدن )

۴۷۵

از دیرگه باز ۵۶۹

از دین برگشتن ۵۵۵

از راه بردن ( منحرف کردن ) ۷۸۲

۷۹۳

از راه عقل برگشتن ۴۰۰

از رای کسی سر تافتن ۳۵۸

از روش فروماندن ۶۳۹

از رنگ گردیدن ۵۳۴

از روی کس در بختن ۳۵۸

از ساقی مست بودن ۳۵۸

از سر پیمان رفتن ( پیمان شکستن )

۴۵۸-۵۲۶

از سر جان برخاستن ( دست از جان

کشیدن ) ۳۵۹-۵۲۰-۷۹۶

از سر حسرت ۵۱۱-۵۱۲-۵۱۷

از سر درد ۴۵۵-۴۶۶

از سر درد فغان داشتن ۴۸۹

از سر درد گفتن ۴۷۸

از سر دنیا برخاستن ( ... گذشتن )

۸۰۳

از سر کاری گردیدن ۵۳۷

از سر کسی برخاستن ( ... دست کشیدن )

۶۰۱-۶۷۰

از سر نیاز دعا کردن ۴۲۵

از سر همه برخاستن ( دست از همه

شستن ) ۴۱۳

از سر عشق خالی بودن ۴۲۶

از طبیعت باز آمدن ۴۸۰

از عشق بی خبر گشتن ۳۹۹

از عشق پرهیختن ۴۶۴

از عهد کس گردیدن ( چو از سر پیمان

رفتن ) ۴۱۴

از فتنه حذر کردن ۴۰۵

از قید بندگی آزاد شدن ۴۰۹

از کار رفتن چیزی ۴۰۱



از نظركس بر خاستن ( از نظركس  
افتادن ) ۶۰۱  
از نیست بهست آمدن ۶۸۷  
از نیست هست آوردن ۳۳۲  
از هم و افتادن ( : از هم ریختن ) ۷۱۹  
از همه كس بی نیاز بودن ۴۷۷  
از هنر لاغر بودن ( : کم هنر بودن )  
۲۷۵  
از هوا باز آمدن ( ترك هوا کردن )  
۴۸۰  
از هوش رفتن ۶۴۳  
از یار برگشتن ( چون از كس گردیدن )  
۴۷۱  
از یار و دیار برگشتن ( ترك یار و دیار )  
۴۱۱  
از يك دگر رفتن لب ( باز شدن لب )  
۷۲۱  
ازین خفگی موی كالیده‌ای ۲۵۰  
ازین دست ( : ازین جنس و نوع )  
۲۶۹  
ازین مکر و دستان و ریو ۲۶۱  
ازدهای دمان ۷۴۳  
ازدهای دهن ۲۶۷  
اسب ادهم ۳۰۷  
اسبان بد لگام ۴۵۱  
اسب بزین کردن ۷۲۹  
اسب تازی ۱۱ - ۱۰۶ - ۱۹۲ - ۲۶۷  
اسب تازی نژاد ۲۱۰  
اسب جبهانندن ۷۹۷  
اسب چوبین ( اضافه بیانی ) ۵۶۴  
اسب دوانیدن ۷۰۴

از کاری بدر آمدن ۴۰۹  
از كس بامصلحت خویش پرداختن  
( با : به ) ۴۶۱  
از كس بجان آمدن ( بی طاقت شدن  
و عصیان ) ۴۶۸  
از كس بخود او بز نهار آمدن ۴۷۳  
از كس بدیگری فراغت داشتن  
۳۸۵  
از كس بریدن ۳۵۸ - ۴۶۱  
از كس بكس پرداختن ۴۸۲  
از كس بی نیاز بودن ۴۷۱  
از كس شكیبدن ۳۹۰  
از كس فارغ بودن ۴۷۱ - ۴۷۷  
از كس گردیدن ۴۹۲  
از كس مستظهر بودن ( بكس پشت  
گرم بودن ) ۴۷۱  
از كس مهر جور ماندن ۴۵۹  
از كمر افتادن ۴۰۹  
از کنار و بوس بس کردن ۴۸۲  
از مرگ و مخافت داشتن ( ... ترسیدن )  
۴۰۱  
از مژه چکانیدن خون دل ۴۸۵  
از معشوق بممدوح پرداختن ۶۴۲  
از میان جان ( چون از صمیم قلب )  
۵۰۹  
از نظر افکندن ۵۸۲ - ۸۳۰  
از نظر انداختن ( چون از چشم انداختن )  
۴۹۳ - ۶۰۱  
از نظر كس افتادن ( چون از چشم كس  
افتادن ) ۴۱۰



- اشك بسر انگشت فرو گرفتن ۴۵۶  
 اشك چون پروین ۵۵۳  
 اشك حسرت ۴۵۶  
 اشك ریختن ۴۴۳  
 اشك ندم (اضافه اقترانی - اشك پشیمانی)  
 ۷۰۹  
 اشك یاقوت فام ۲۲۸  
 اصحاب خلوت ۵۶۰  
 اصحاب دولت (دولتمندان) ۶۱۲  
 اصحاب فهم (دانشوران) ۶۷۸  
 اصحاب نظر (صاحب نظران) ۶۹۳  
 اصلاح قلب (سره کردن ناسره)  
 ۶۸۰  
 اصل ناپاک ۸۶۲  
 اضطراب بلبل ۴۱۹  
 اطفال عزیز ناز پرورد ۸۲۲  
 اعتبار گرفتن (عبرت گرفتن) ۷۰۵  
 اعتدال داشتن ۶۰۷  
 اعتقاد بستن ۸۴۳  
 اعتماد بقارا شایستن ۷۲۲  
 اعزاز کردن (بزرگ داشت) ۴۷۹  
 ۴۸۵  
 افتادگان ۸۰۴  
 افتادگان شهوت نفس ۶۷۹  
 افتادگان مسکین ۳۹۶  
 افتادن از مقام ۶۱۰  
 افتاده کس شدن ۴۱۰  
 افتان خیزان ۴۰۱  
 افتان و خیزان بردن ۵۱۶  
 افتان و خیزان رفتن چوه ور ۳۷۴  
 افتکار کردن ۶۹۱  
 اسب سخن (اضافه تشبیهی) ۷۲۹  
 اسب سودا (اضافه تشبیهی) ۶۷۰  
 اسب مراد (اضافه تشبیهی) ۷۲۹  
 اسب لاغر میان ۱۲  
 استاد بودن ۶۸۶  
 استخوان سنبیدن ۴۲۶  
 استخوانی قفس ۳۲۵  
 استقصا کردن ۳۸۲  
 اسرار عشق ۴۳۵  
 اسرار نهان ۴۲۵  
 اسم اعظم ۶۳۳  
 اسیر بررن ۵۸۷  
 اسیر برفتراك داشتن ۶۴۳  
 اسیر بند بلا ۷۳۲ - ۳۵۲  
 اسیر بند غم ۴۹۷  
 اسیر حکم کس بودن ۳۵۷  
 اسیر عشق ۴۱۴ - ۴۷۶ - ۵۰۱ - ۶۰۷  
 اسیر عشق ماندن ۴۳۱  
 اسیر قید محبت ۷۳۶  
 اسیر که نند کس بودن ۳۹۱  
 اسیر گرفتن ۴۹۱  
 اسیر نفس و هوا ۸۶۹  
 اسیر نیاز ۶۰۱  
 اشتباه داشتن بچیزی (شبیه بودن  
 بچیزی) ۵۹۷  
 اشتراست ۲۲۲ - ۴۷۲  
 اشتغال داشتن بخویشتن ۶۰۷  
 اشتیاق درون ۵۵۴  
 اشتیاق جمال ۴۴۳  
 اشتیاق نوشتن ۶۸۳



افسانه مجنون بلیلی فرسیده ۵۶۳  
اقتصار کردن بچیزی ( اکتفا کردن )

۵۸۴

اقرار آوردن ۶۱۱

اقرار بیندگی کردن ۳۶۴

اکسیر عشق ۵۰۸

الامان گفتن ۵۴۹

الجان داوودی ۸۲۱

التهفات کردن ۶۲۱

الطاف الاهی ۸۲۵

الله وبس ۲۳۴

الهام دادن ۷۰۷

امام ریایی ۸۶۶

امکان تقدیر ۳۱۱

امکان شکیب از کس داشتن ۴۰۰

امکان فراغ از کس داشتن ۳۹۷

امکان کاری دیدن ۸۵۲

امنای مال ایتم ۸۲۲

امید از بخت داشتن ۶۱۵

امید از کس بریدن ۴۰۶

امید امن و سلامت ۷۵۱

امید باطل ۵۲۲

امید برگرفتن ( چون امید بریدن )

۵۷۵ - ۸۲۵

امید بستن ۶۸۰

امید بسته ۷۳۲

امید بقا ۵۷۷

امید دراز ۳۶۹ - ۸۴۵

امید در خاطر داشتن ۸۴۵

امید در دل شکستن ۴۷۴

امید دوا داشتن ۳۵۹

امید رحمت فردا داشتن ۳۵۹

امید صبح ۵۱۳

امید کس بر آوردن ۸۱۰

امید وار چشم براه ۷۳۲

امید وار کس بودن ۳۷۸ - ۴۶۳

امید وصال ۳۸۴ - ۵۱۰ - ۶۷۳

امید وصل ۳۹۳ - ۵۲۷

امید وصل بستن ۳۶۹

امید وصل داشتن ۳۹۱ - ۴۶۶

امید وفا ۳۸۵ - ۷۷۹

امید هشیاری ۵۷۷

امیران ملاحه ۴۴۹

امیر ظالم جاهل ۸۰۸

امیر عدو بند کشور گشای ( : علی ع )

۲۶۱

امیر ملک حسن ۳۵۵

امیر مملکت خویش بودن ۳۸۵

امیر نامور ۸۰۷

امین مشرق و مغرب ۷۰۴

انبان آرز ( مجموعه حرص ) ۲۷۶

انتظار کردن ۵۹۴

انتقام کردن ۴۵۱

انجام عشق دیدن ۴۷۹

انجمن کردن ( گرد هم آمدن ) ۶۱۳

انداختن ( ذلیل کردن ) ۳۳۴

اندام سیمین ۵۰۱

اندام نازک ۷۰۳

اندر خون کس کوشیدن ( سمی بقتل

کس کردن ) ۴۹۰



اندر نفس ( چون در حال و برفور )

۳۳۲

اندرون ضعیف ۴۳۲

اندرون مجروح ۵۲۶

اندك اندك بخش ۷۳۲

اندك زلل ۳۳۸

اندك وفای سست پیمان ۳۷۷

اندوه دل سوختگان ۴۳۵

اندوه فراق ۶۷۴

انده بردن ( تحمل اندوه ) ۷۲۱

اندیشه از خطر داشتن ( بیم از خطر

داشتن ) ۴۱۴

اندیشه بردن ۳۷۶

اندیشه جان داشتن ( چون پروای جان

داشتن ) ۴۱۴

اندیشه فردا ۶۸۵

اندیشه سودا در سر داشتن ۴۶۱

اندیشه وصل ۴۰۶

انس دل ۴۳۹

انس کردن با کس ۵۸۴

انس گرفتن ۵۵۱

انشا کردن خط ۵۵۹

انصاف از کس ستدن ( چون داد از

کس ستدن ) ۵۴۸ - ۵۲۶

انصاف دادن ۵۹۱

انصاف داشتن ۴۷۵

انصاف درد کس دادن ۵۳۶

انصاف کس دادن ۴۹۶

انعام کردن ۶۴۴

انفاس صبحم ۳۶۷

انفاس عنبرین بوی ۷۱۹

انقلاب روزگار ۷۵۴

انگبین رویان ۴۴۴

انگشت بر در زدن ۴۴۳

انگشت بر دهان ماندن ( حیرت زده

ماندن ) ۶۹۵

انگشت بر خطا نهادن ( عیب جویی و

خرده گیری ) ۷۳۴

انگشت بر حرف نهادن ۳۰۶

انگشت بر حسیب ۶۸۴

انگشت بر سودن بچیزی ۵۰۹

انگشت خاییدن ( حسرت و پشیمانی )

۷۳۴ - ۵۳۱ - ۴۶۳

انگشت خوش نویس ۷۴۴

انگشت در خون داشتن ۳۷۹

انگشت در دهان ماندن ( حیرت زده

ماندن ) ۴۰۶

انگشت دست خاییدن ۸۳۶

انگشت غیرت ۴۴۵

انگشت فکر بردندان ( کنایه از شگفتی )

۷۲۵

انگشت گزیده ۵۶۳

انگشت نما ۴۰۶ - ۶۳۳ - ۶۳۴

انگشت نما بودن ۳۶۰ - ۴۷۵

انگشت نمای خلق ( : رسوا ) ۵۰۹

انگشت نمایی ( رسوایی ) ۵۷۰

انگشت نهادن بچیزی ۵۵۹

اوج آفتاب ۵۳۵

اوصاف جمیل ۴۰۹

اوقات ضایع کردن ۸۰۲

اول پرستندگان ۳۱۴





منظره‌ای از جلو آرامگاه (حافظ)



Call No. 192-144 0014 Date 12-6-55  
Account No. ~~1301~~

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.



اهل عشق ۵۳۷	اهانت کردن ۴۸۹
اهل فریقین (شیعه و سنی) ۴۰۳	اهل ادب ۷۲۶ - ۴۳۸
اهل فضل ۷۰۴ - ۶۸۳ - ۵۴۹	اهل ارادت ۴۹۵
۷۴۳	اهل استبصار (چون اهل بصیرت)
اهل قیاس ۲۳۲	۷۰۵
اهل کرم ۸۷۳	اهل ایمان ۶۹۲
اهل کمال ۷۱۳	اهل باطل ۳۱۵
اهل مروت ۷۲۶ - ۷۲۲	اهل بصر ۵۱۲
اهل معانی ۸۴۱ - ۶۸۳	اهل بصیرت ۷۸۴
اهل معرفت ۵۴۵ - ۴۴۳ - ۴۲۶	اهل بینش ۸۵۰
۸۱۰ - ۶۸۶	اهل تمیز ۸۳۰ - ۸۰۰ - ۷۴۳
اهل نشست ۳۵۸	اهل حرم ۷۵۲
اهل نظر ۷۲۸ - ۵۹۸ - ۵۷۰ - ۳۵۶	اهل حق ۷۴۶
۸۵۰ - ۷۸۵	اهل حقیقت ۳۸۲
اهل نظران ۴۵۰	اهل دل ۴۲۶ - ۴۱۲ - ۳۷۵ - ۳۶۶
اهل نعیم ۵۳۴	۵۰۱ - ۴۵۹ - ۴۵۳ - ۴۴۹ - ۴۳۷
اهل هنر ۸۰۷ - ۷۱۱ - ۶۹۳	۷۸۴ - ۷۴۰ - ۷۲۶ - ۷۲۲ - ۶۸۴
ایثار کردن ۵۳۰	اهل دانش ۷۹۴
ایثار کردن جان ۷۰۴	اهل دانش و داد ۸۵۰
ایذا کردن ۵۰۴	اهل رای ۴۴۴
ایستادن بکاری ۷۸۰	اهل روزگار ۳۸۶ - ۳۷۶
ایمن بودن ۸۲۲	اهل زمین ۷۱۹
ایوان فریدون ۱۰	اهل سؤال ۸۳۱
ایوان و قصر سربلک برکشیده	اهل شناخت ۳۵۴ - ۳۱۲
۸۶۹	اهل صفا ۳۶۱
ایام اندک اندک بخش ۷۳۲	اهل صواب ۴۵۱
ایام بلا ۴۰۲	اهل صورت ۲۳۳
ایام سست مهر ۷۹۷	اهل طریقت ۷۸۹



## ب

بآب زراف کشیدن ۷۲۸  
 بآب زرنوشتن ۸۲۵  
 بآخر آمدن عمر ۶۰۵۰  
 بازار رفتن ۴۰۱  
 بازاز آمدن سنگ ۴۶۷  
 باب فتن ۵۴۱  
 باب معالی ۷۰۴  
 باتفاق مردن پیش کسی ۶۱۴  
 باجانب کس نظر داشتن ۳۸۵  
 باجمله بر آمیختن ۳۶۹  
 باجهان آمدن (بجهان آمدن) ۷۲۱  
 ۷۲۸  
 باختیار و ارادت غلام کس بودن  
 ۳۸۵  
 با خود آمدن از کس ۴۱۵  
 با خوی کس ساختن ۴۳۱  
 باد اجل ۷۵۲ - ۶۸۹ - ۳۳۳ - ۳۲۳  
 بادام چشم (بسکون پنجم : آنکه  
 چشم چون بادام دارد) ۵۴۹  
 بادام چشم (بکسر پنجم : اضافه مشبه به  
 بمشبه) ۵۸۹  
 باد بامدادی ۵۸۰  
 باد بدست بودن (بی بهره و بی چیز  
 بودن) ۷۳۴ - ۵۲۲  
 باد بودن چیزی بگوش کس (بی اهمیت  
 بودن) ۶۷۴

باد بدست داشتن (چون باد بدست بودن)  
 ۷۳۶ - ۵۶۸  
 باد بر آهن سرد دمیدن (کار بیهوده  
 و بی ثمر کردن) ۵۰۷  
 باد بهار عنبرین بوی : باد عنبرین بوی  
 بهار ۵۱۸  
 باد بهاری ۶۸۸ - ۳۶۱  
 باد بهشت ۳۸۳  
 بادپا (تیزرو) ۳۲۰ - ۲۱۰ - ۷۲  
 بادپای ۳۲۱  
 بادپیما ۴۴۴  
 باد پیمودن (چون آب درماون کوفتن :  
 کار بیهوده کردن) ۵۶۷ - ۴۵۳  
 ۸۲۳ - ۷۳۶ - ۷۳۴ - ۷۲۵ - ۵۶۸  
 باده پیمودن (چون باده کشیدن) ۸۴۸  
 باد در چنگ بودن (چون باد بدست  
 بودن) ۳۷۳  
 باد در سر داشتن (غرور و کبر داشتن)  
 ۷۹۷  
 باد در قفس ۷۱۳  
 باد روح پرور ۳۶۷  
 باد زدن ۴۵۷  
 باد سحر ۳۶۷ - ۳۴۷ - ۲۳۶  
 باد سرد در آهن دمیدن (کار بیهوده  
 کردن) ۴۰۴  
 باد شبگیری ۵۴۴  
 باد صبح ۵۹۹  
 باد عشق ۷۲۵  
 باد فروختن (ناز و کبر کردن) ۶۰۶



بار ایمنی ۷۰۸  
 بار بجایی داشتن ۳۶۲  
 بار بدوش کشیدن ۴۹۱  
 بار بر پشت ۳۷۴  
 بار بردن ۴۹۷ - ۶۰۲  
 بار برگردن ۵۱۰  
 بار بستن ۴۴۱ - ۴۹۵ - ۵۱۲ - ۸۴۳  
 بار تنهایی کشیدن ۴۳۲  
 بار تودیع ۷۲۱  
 بار جانان ۵۱۶  
 بار جدایی ۵۷۰  
 بار جفا ۳۴۲  
 بار جور بردن ۳۹۵  
 بار جور فلک ۴۲۱  
 بار چیدن ( : ثمر چیدن ) ۶۳۱  
 بار سفر بستن ۴۴۱  
 بار شکم کشیدن ۲۷۷  
 بار عام ۷۸۲  
 بار غام حسود ( بر رغم حسود ، برغم  
 حسود ) ۶۹۷  
 بار غصه ۸۵۲  
 بار غم ۳۴۸ - ۴۹۷ - ۵۰۲ - ۵۸۲  
 بار فراق ۳۹۴ - ۵۲۲ - ۶۰۳ - ۷۵۱  
 بار فراق دوستان ۵۲۲  
 بار کس کشیدن ۵۸۱  
 بار کشان ستم ( : بار ستم کشان )  
 ۴۴۹  
 بار کشی ۵۵۴  
 بار کشیدن ۴۵۷ - ۵۰۲  
 بار کشیده جفا ( بار جفا کشیده ) ۵۲۲

باد فنا ۷۳۵  
 باد قهر ۸۴۵  
 باد کبر ۷۳۷  
 باد گل بوی ۵۸۱  
 باد گل بوی سحر ۷۹۳  
 باد گل فشان ۳۸۱  
 بادل بودن ۳۵۶  
 باد شک بوی وصال ۵۵۰  
 باد مشک بیز ۴۸۱  
 باد نوبهاری ۵۹۱  
 باد نیا آمدن ( : بد نیا آمدن ) ۳۶۷  
 باد و بروت ۸۶۴  
 بادوستان نگه کردن ( عنایت و توجه )  
 ۴۰۷  
 باده عشق ۵۰۹  
 باده گل رنگ ۸۴۶  
 باده نو شان ۵۶۳  
 باده نوشیدن ۵۵۰  
 باده نوشین بامداد ۳۷۲  
 بادهوس ۷۹۷  
 بادیه خار مغیلان ۵۱۰  
 بادیه سودا ۴۲۲  
 بارادت با کس نظر داشتن ۴۵۵  
 باران بلا ۳۶۹  
 باران بهاری ۵۹۵  
 باران شوق ۵۱۳  
 باران عنایت ۴۷۸  
 باران فتنه ۷۵۰  
 باران نوبهاری ۵۹۲  
 باران وعظ ۶۸۸



بازسپید ۸۲۵	بارگاه زاهدان ۵۴۱
بازشکافتن سر قلم ۵۱۲	بارگاه قبول ۵۱۸ - ۷۱۴
بازعالی همت ۷۸۹	بارگاه قربت دوست ۳۷۱
بازکردن خاک ۵۲۴	بارگاه ملوک ۸۲۶
بازکشیدن ۴۳۵	بارگران ۳۷۷ - ۴۹۱ - ۶۰۳
بازگردیدن آب رفته بجوی ۷۲۲	بارگناه ۸۳۵
بازمرگ ۸۰۰	بارگنه ۳۲۸ - ۷۱۴
بازنشست چراغ بدم ۴۰۲	بازمذلت کشیدن ۳۵۷
بازنشستن حرارت ۵۸۱	بارنامه ۷۹۱
بازنشستن شمع (خاموش شدن) ۵۰۲	بارهای فراق ۵۱۸
بازنمودن ۴۰۶	بار هجران ۵۱۶
بازوان سیمین ۶۸۳	باریک بین ۸۵۰
بازوان عشق (اضافه استعاری) ۳۷۶	بازآمدن روان بطن مرده ۴۳۴
بازورمند برآمدن (مقاومت کردن و پنجه افکندن) ۴۵۲	بازآهزین پنجه ۸۰۲
بازوی بخت (اضافه استعاری) ۲۶۸	بازار آراستن ۳۶۰
بازوی توفیق ۲۶۷	بازار آفتاب شکستن (رونق آفتاب بردن) ۳۶۵
بازوی تقوی ۶۰۰ - ۷۱۴	بازار تقوی ۵۶۰
بازوی ریاضت ۶۸۶	بازارجوانی ۳۴۵
بازوی سرپنجه‌گی ۷۳۵	بازار حسن ۴۴۷ - ۵۵۹
بازوی سست ۸۴۳	بازار حشر ۷۹۳
بازوی شجاعت ۴۰۰ - ۷۵۵	بازار داشتن (رونق و روایی داشتن) ۵۹۴
بازوی شوق ۴۳۵	بازار عطاران ۵۴۴
بازوی صبر ۴۰۴ - ۵۵۴	بازار کس شکستن ۴۱۸
بازوی عشق ۴۶۳	بازار گندم فروشان ۲۰۳
بازوی فرح ۷۷۷	بازبرکنده بال ۳۱۹
بازوی لافتی ۶۸۰	باز بلند پرواز ۶۰۱
بازی دادن ۷۰۲	بازی پوستن ۵۸۲
بازی کردن با کس ۵۶۰	بازخود آمدن (بکسر سوم) ۵۱۹
بازستقامت باز آوردن کس ۴۸۳	



با فسوس بیایان رفتن ۴۳۳  
 با فسوس رفتن ۵۰۳  
 با قامت کسی در افتادن ۴۰۵  
 با قضا پنجه تیز کردن ۳۱۲  
 با کس افتادن ۴۸۲  
 با کس بر آمدن ۵۵۷  
 با کسی بر آمیختن ۴۳۱  
 با کس پیوستن ۳۵۸  
 با کس جانبی داشتن ۴۶۸  
 با کس دم بر آوردن ۴۰۳  
 با کس روی جنگ داشتن ۳۹۴  
 با کس سرخوش داشتن ۳۹۴  
 با کس ماجرایی داشتن ۳۸۹  
 با کس یکدل شدن ۳۲۸  
 با کس یک سخن شدن ۳۲۸  
 با گمان افتادن ۴۱۹  
 بالا راست کردن ۸۰۹  
 بالا نمودن ۴۶۲  
 بالای پشت ۳۵۱  
 بالای جان پرور ۳۰۶  
 بالای خاک کس گذاشتن ( بر سر خاک  
 کس گذاشتن ) ۵۸۴  
 بالای دراز ۶۵۰  
 بالای دلیز ۳۹۷  
 بالای سرو چمن ۵۸۷  
 بالای صنوبر ۳۶۲  
 بالای عرعر ۴۴۴  
 بالای فتنان ۵۲۶  
 بالا گرفتن ( : رشد کردن ) ۷۰۵  
 بالاش آگنده پُر ( پُر از پُر ) ۸۱  
 بال فیروزی ۷۵۳

با سره میثاق آمدن ( بر سر عهد آمدن )  
 ۴۶۷  
 با شکفتن آمدن ۷۱۹  
 با شوق بر آمدن ۴۶۴  
 با شیر پنجه کردن ۷۲۰  
 با صلاح آوردن ( بصلاح آوردن )  
 ۷۹۵  
 باطل اندیشیدن ۸۶۳  
 باطل خیال بستن ۷۲۰  
 باغ آراستن ۴۶۳  
 باغ انس ۸۰۱  
 باغ امل ۷۸۷  
 باغ امید ۵۵۴  
 باغبانان گل ۴۵۱  
 باغ تصور ۵۱۲  
 باغ حسن ۵۶۲ - ۴۴۰ - ۳۴۲  
 باغ دل ۴۳۴ - ۳۸۴  
 باغ دلیبری ۶۳۹  
 باغ رضوان ۵۶۴  
 باغ زنده دلان ۳۶۹  
 باغستان ۴۶۳  
 باغ طبع ۴۴۲  
 باغ عشق ۳۷۸  
 باغ عمر ۷۲۰  
 باغ فردوس ۷۹۶ - ۵۴۴  
 باغ گل و نسرين ۶۲۲  
 باغ لالستان ۷۲۴  
 باغ لطافت ۳۷۲ - ۳۶۹  
 باغ وصل ۴۶۵ - ۳۹۵  
 باغ وصل جانان ۵۱۵



باهم آمدن لب از خریدیدن ( بهم  
 آمدن . . . ) ۵۳۱  
 باهوس آمدن ۴۹۰  
 با یاد کسی افتادن ( بیاد کس افتادن )  
 ۳۵۱  
 با یاد کس آمدن ۵۳۳  
 بایکی نظر داشتن ۴۱۴  
 بیار بودن گل ۴۱۱  
 بیاطل ریختن خون کس ۶۱۵  
 بیالا بر آمدن جان ۸۳۴  
 بیام بر آمدن ۵۰۲  
 بیردن دل آمدن ۳۸۷  
 بیوی کس مست بودن ۳۵۷  
 بیایان آمدن دفتر ۶۰۴  
 بیایان بردن وفا ۶۷۹  
 بیای کس در مردن ۴۴۶ - ۵۰۹  
 بیای مرکب کس در افتادن ۳۸۶  
 پیرواز آمدن کبوتر ۴۶۷  
 پیفجه بستن چیزی ۶۱۷  
 بیهلو برگشتن ۴۱۱  
 بیهلو بسر خار رفتن ۴۰۱  
 بت آزر ۶۶۶  
 بتاراج بردن ۴۶۰  
 بتاراج دادن ۴۳۴  
 بتان فرخاری ۵۹۳  
 بتان بغمائی ۷۳۵  
 بت پرست ۳۱۵ - ۳۵۱ - ۴۱۴ - ۳۵۷  
 ۶۴۳ - ۶۸۸ - ۷۹۳  
 بت پرست صورت ۷۹۳  
 بت پرستی ۳۴۷ - ۸۴۳

بالین عافی ۴۱۵  
 بالین عدم ۶۸۵  
 بامداد خمار ۷۰۲  
 بامداد الس ۳۵۸  
 بامداد بگام ۵۶۸  
 بامداد روز وداع ۵۰۴  
 بامداد عاشقان ۷۸۱  
 بامداد کردن ۳۶۹  
 بامداد محشر ۵۱۵  
 بامداد وصال ۷۱۴  
 بام دماغ ۲۳۵  
 بام سال خورده ۸۱۸  
 با مصلحت خویش پرداختن  
 ( بمصلحت . . . ) ۵۱۸ - ۵۶۰  
 بام قصر اندای ۷۳۳  
 بامیان آمدن ۴۶۷ - ۵۸۹  
 بامیان آمدن بانصاف ۵۷۱  
 بامید کس بودن ۸۲۳  
 بانگ بلبل ۴۵۱  
 بانگ بلند ۸۶  
 بانگ داشتن جرس ۴۸۲  
 بانگ درشت ۸۶  
 بانگ درشت زدن ۲۷۸  
 بانگ جرس ۳۲۱  
 بانگ صبح ۷۸۲  
 بانگشت نمودن ( بانگشت نشان دادن )  
 ۴۵۲ - ۶۰۸ - ۶۱۰ - ۷۱۴ - ۷۲۵  
 بانگ مشغله بلبلان عاشق مست ۷۲۴  
 بانگ ناله ۳۹۹  
 بانگ نماز کردن ۴۵۴



- بت پرستیدن ۵۵۰  
 بت پندار ۸۴۳  
 بت چین ۶۶۶  
 بت حورسروشت ۵۷۸  
 بتخانه ۳۱۵ - ۶۶۶ - ۷۹۰  
 بتخانه چین ۵۵۵  
 بت دلبر ۶۴۹  
 بتو تر ۸۳۵  
 بتو ك باز گفتن ۴۴۰  
 بتو ك جان گفتن ۵۴۸  
 بتو ك خویش گفتن ۵۷۲  
 بتو ك دوستان گفتن ۵۴۸  
 بتو ك سر گفتن ۵۱۶  
 بتو ك عشق گفتن ۳۷۹  
 بتو ك كس گفتن ۵۳۸ - ۷۱۸  
 بتو ك گفتن ۶۲۶  
 بت سنگ دل ۳۱۳  
 بت سنگ دل سخت کمان ۴۳۴  
 بت سنگین (اضافه بیانی) ۴۳۹  
 ۶۱۰  
 بت سنگین پرست ۴۳۹  
 بت سیمین ۴۳۹  
 بت شکستن ۷۸۲ - ۸۴۳  
 بت صاحب دلان ۵۳۶  
 بتکده ۳۱۵  
 بت کردن ۵۹۰  
 بتگر چین ۳۵۴ - ۶۸۲  
 بتگری آموختن ۳۵۴  
 بتعلق گرفتار بودن ۴۷۵  
 بت عیار ۴۱۸ - ۴۶۹  
 بت عارض ۴۳۴  
 بتولا برخاستن ۶۸۵  
 بتلخی رفتن جان از اعضا ۴۶۷  
 بتماشارفتن ۴۵۷ - ۴۷۲  
 بتنها بودن ۷۵۳  
 بتنها رفتن ۴۰۶ - ۴۵۷  
 بتنه‌های آذری ۳۵۷ - ۷۴۳  
 بتنه‌های رخامی ۶۱۰  
 بتیر باز گردیدن ۴۷۷  
 بتیر کس افتادن ۳۵۷  
 بت یغمائی ۴۵۷  
 بجانان زندگانی کردن ۴۱۵  
 بجان آمدن ۴۴۵ - ۷۲۸ - ۸۴۷  
 ۸۵۴  
 بجان آمدن از کس ۶۱۶  
 بجان آمدن کار ۸۶۵  
 بجان خریدن چیزی ۵۳۷  
 بجان خطاب کردن ۴۸۴  
 بجان در طلب کس پویان بودن  
 ۳۹۶  
 بجان زینهار دادن ۷۰۶  
 بجان رسیدن ۵۱۰  
 بجان رسیدن کار ۴۱۰ - ۴۸۴  
 ۵۱۴ - ۵۲۸  
 بجان کسی را خریدن ۴۶۴  
 بجان گرونیدن ۵۳۶



بجان سوختن ۵۲۰  
 بجان مضایقه کردن ۳۷۸  
 بجان خشک ماندن (حیرت و تعجب)  
 ۵۵۱  
 بجای کس کاری کردن (در حق  
 کسی ...) ۶۰۲  
 بجهان درافتادن خروش ۴۸۵  
 بجوی ستمدن ۶۱۸  
 بچشم در آمدن ۵۷۲  
 بچشم دل نظر کردن ۴۱۱  
 بچشم ناصواب دیدن ۶۱۱  
 بچنگ آوریده ۸۶۹  
 بچوب زدن ۷۲۱  
 بچه گرک پروردن ۳۲۷  
 بچه مار مردم گزای ۳۱۶  
 بچیز گرفتن (اهمیت دادن) ۵۸۱  
 بچیزی فریبا شدن (فریفته شدن)  
 ۳۰۷  
 بحار وصف جلال ۶۷۸  
 بحال خود بودن ۳۷۰  
 بحث تنزیل ۸۴۰  
 بحر آتش ۳۷۲  
 بحراق آمدن آتش ۴۶۷  
 بحر تفکر ۵۶۹  
 بحر جود ۶۸۰  
 بحر دردانه شاهی ۷۳۴  
 بحر طبع ۷۰۳  
 بحر عمل ۷۸۷  
 بحر غم ۴۷۷  
 بحر فکر ۵۸۴  
 بحر کف ۷۲۱

بحر گوهرزای ۷۳۳  
 بحر محیط ۷۱۱  
 بحر معنی ۷۹۴ - ۴۲۲  
 بحر مودت ۶۹۵  
 بحکم گذاردن ۴۹۳  
 بحل بودن ۶۴۷ - ۵۳۳ - ۵۰۶  
 بحلق رسیدن جان ۵۰۲  
 بحل کردن ۲۵۶  
 بخل کردن ۷۲۰  
 بخاطر گذشتن ۷۲۵  
 بخاطر گرفتن نشان ۴۰۵  
 بخاک برگشتن چومرغ حلق بریده  
 ۳۹۹  
 بخانه رفتن اسب بی خداوند خود  
 بینیم تا اسب اسفندیار  
 سوی آخور آید و ان بی سوار  
 و یا باره رستم جنگجوی  
 بایوان نهد بی خداوند روی  
 (فردوسی)  
 ۷۵۳  
 بخت بد ۸۴۶ - ۷۸۶  
 بخت برگشته ۲۹۵ - ۲۹۳  
 بخت بلند ۴۶۴ - ۵۰۸ - ۵۵۴  
 ۶۰۳ - ۷۳۰  
 بخت بی سامان ۸۵۷  
 بخت پیروز ۴۸۰ - ۴۳۴  
 بخت جوان ۷۲۲ - ۶۶۷ - ۳۷۹  
 بخت خرم ۷۱۶  
 بخت رمیده ۳۶۹  
 بخت روشن ۵۲۴



بخت سعید مقبل ۵۵۳

بخت شب رنگ ( بخت سیاه ) ۸۵۹

بخت شور ۵۵۴

بخت فیروز ۷۴۹ - ۳۶۴

بخت کام ران ۸۰۹

بختمند ( چون بخت ور ) ۸۵۷

بخت نگون ۸۶۲

بخت نیک انجام ۳۴۷

بخت ور ( چون بختمند ) ۸۴۶

بخت همایون ۶۹۲ - ۵۲۹

بختیار ۷۰۷

بخدا بخشیدن کس را ۵۷۶

بخدمت آمدن ۸۳۷

بخدمت کس ایستادن ۴۹۷

بخدمت کس رسیدن ۴۸۵

بخدمت میان بستن ۳۳۷

بخشم راندن ۴۴۲

بخشم رفته ۶۲۵

بخشم رفته ما ۳۷۳ - ۳۶۹

بخفیه خون جگر خوردن ۴۰۲

بخلوت نشستن ۳۵۷

بخواب در رفتن ۳۷۸

بخواب کس را دیدن ۴۵۴

بخود پرداختن ۵۱۹

بخود پرداختن از کس ۵۶۱

بخود رفتن ۴۸۲

بخود مشغول بودن ۳۵۸

بخوردن خون آمدن ۳۸۷

بخون بهای کس کس را مطالبت

کردن ۴۴۳

بخون جگر پروریده بودن ۴۳۹

بخون دیده پرورده ۵۳۲

بخون کس تشنه بودن ۳۸۷

۷۱۱ - ۴۶۴

بخون کس دست بر آوردن ۴۲۸

بخون مطالبت کردن ۴۸۳

بخویشتن باز آمدن ۳۸۵

بخویشتن پرداختن ۳۵۴

بخویشتن رفتن ۵۵۸ - ۴۱۸

بخویشتن ظن بردن ۵۲۳

بخوی کس رفتن ۵۵۸

بخیر آمدن ۴۸۰

بد آموز ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۷۳۲

۷۴۲

بد اختری ۷۴۳

بد اخلاق بی مروت ۸۱۱

بد اغ کس بودن ۳۸۷

بدام آمدن ۸۲۵

بدام کس الفت گرفتن ۳۸۷

بدام هوس افتادن ۳۶۷

بدانش بودن ۶۰۹

بد اندیش ۶۵۱ - ۸۳۸ - ۸۵۶

بد اندیشان ۶۲۵

بدایت کردن ۵۷۹

بد بخت ۳۸۹ - ۵۱۲ - ۶۹۱ - ۷۳۱

۷۸۶ - ۸۲۱ - ۸۳۵ - ۸۵۹

بد بخت تهری دست ۸۲۵

بد بختی ۳۱۰

بد پسند ۳۰۴



بدعهدان ۷۱۹	بدپیمان ۶۵۷
بدعهد بداندیش ۸۵۶	بدحال ۲۷۹
بدعهد سنگین دل ۵۷۸ - ۵۰۹	بدخبر ۷۴۲
بدعهدی ۵۹۸ - ۵۶۴ - ۵۱۴ - ۴۶۴	بدخو ۸۲۹ - ۸۲۲ - ۶۲۹ - ۳۸۱
۶۰۱	بدخواه ۶۸۴
بدف برزدن کس ۵۲۰	بدخوی ۸۵۷
بدفرجام ۸۵۸	بد دین ۷۰۸
بدکردار ۸۵۸ - ۸۳۶	بدرافتادن حکایت ۴۰۹
بدکردن و نیک انگاشتن ۵۷۸	بدرتمام ۶۱۰ - ۵۲۳
بدکس گفتن ۵۸۲	بدر روی هلال شدن ( لاغر شدن و
بدگمان ۸۶۷	افسردن روی) ۳۲۴
بدگوهر ( : بداصل ) ۸۱۱ - ۶۶۶	بدرشدن هلال ۵۲۳
بدگوی ۸۵۰ - ۸۲۹ - ۷۱۷	بدرکردن هلال ۴۳۲
بدگویان ۳۵۹	بدرگان ۲۷۰
بدگوی بدآموز ۴۸۰	بدرگی ۲۵۰
بدگوی بدفرجام ۳۴۷	بدرمنیر ۴۷۷
بدگویان بی معنی ۵۶۴	بدر وجود ۴۳۲
بدل خریدار کس بودن ۴۶۴	بدرزهره ۲۳۸
بدمعاملت ۷۴۲	بدست بودن ۵۷۲ - ۳۹۱
بدمهبری ۵۹۳ - ۵۷۸	بدست دعا دامن سحر گرفتن ۴۲۰
بد نیکی فرمای ۸۳۶	بدست کردن سرو ۴۳۶
بدود آتش چیزی دماغ سوختن	بدست کردن کس ۴۸۳
۳۸۹	بدسگال ( : بداندیش و دشمن ) ۵۲۳
بدوست شمردن ( دوست انگاشتن )	۷۳۴ - ۵۵۳
۸۱۲ - ۷۵۳ - ۴۸۴	بدسگالان ۶۹۸
بدی بجای کس کردن ( بدی بحق	بدسگالی ( بداندیشی و دشمنی ) ۶۰۸
کس کردن ) ۸۲۱	بد عاقبت ۲۷۸
بدیع الجمال شیرین کار ۶۴۳	بدعت آوردن ۵۹۵ - ۴۹۸
بدیع پیکر ۵۹۰	بدعهد ۶۴۷ - ۶۲۶ - ۵۸۱ - ۵۷۷
بدیع چهره بتان ۶۸۲	۸۴۵ - ۷۴۷



بر آورده دست ۳۳۴  
 بر اه بادعود بر آتش نهادن ( انتشار  
 دادن بوی خوش ) ۳۷۰  
 بر اه عقل رفتن ۴۴۰  
 برای دوجو دامن در ریختن ۲۷۷  
 بر باد رفتن سر ۴۰۹  
 بر بطن سرای ۴۸  
 بر پهلوی جان سپردن خفتن ۳۲۷  
 بر تافتن ۴۱۰ - ۷۵۵  
 بر تخت نشانیدن ۸۴۵  
 بر جان کس آفرین خواندن ۴۳۶  
 بر چشم کس نشستن ۴۵۹  
 بر چشم نشانیدن ۴۳۶  
 بر چیزی صابر بودن ۳۹۲  
 بر حال کس بخشیدن ۵۹۱  
 بر حمت در گذاشتن ۴۷۸  
 بر خاستن علم ۶۸۴  
 بر خاستن قلم ۶۸۵  
 بر خاستن نگین از انگشتری ۷۵۴  
 بر خاک آستان کس مردن ۴۰۷  
 بر خاک ره نشستن ۳۸۸ - ۴۴۰  
 بر خاک نشانیدن ۴۳۴  
 بر خاک نشستن ۳۵۶  
 بر خشک تپیدن ماهی ۴۶۱  
 بر خوردن از چیزی ۸۴۸ - ۸۴۶  
 بر خوردن از درخت امید ۳۸۴  
 بر خوردن از کسی ۵۶۶  
 بر خون تپیدن ۴۴۰  
 بر خی کردن ( : فدا کردن ) ۶۳۸  
 برداشتن ( ترقی دادن ) ۳۳۴

بدیع همایل ۴۹۶  
 بدیع صفت ۷۱۸ - ۷۲۳  
 بدیع صورت ۶۱۴  
 بدیع صورت و خوی ۵۷۳  
 بدینار از پشت نشاط راندن ۲۷۸  
 بدینار شکم را سماط کشیدن ۲۷۸  
 بدیوانگی افتادن ۴۶۱  
 بدیوانگی خرمن خود سوختن  
 ۳۳۰  
 بدیوانگی کشیدن ۶۰۶  
 بدکر گنجیدن ۷۳۲  
 بذل جاه و مال ۳۷۳  
 برات خوبی ۷۰۳  
 بر آتش جوشیدن ۴۳۳  
 بر آتش نشانیدن ۶۱۹  
 برادران طریقت ۳۷۳  
 برادران لحد ۷۸۴  
 برادر خواندگان ۷۸۵  
 بر آستان نیاز مردن ۴۷۹  
 بر آفتاب افکندن ( آشکار کردن )  
 ۷۹۴  
 بر آمدن امید ۷۳۲  
 بر آمدن پاسبنگ ۴۱۳  
 بر آمدن جان ۵۷۰  
 بر آمدن خورشید از گریبان آدمی  
 ۵۴۲  
 بر آمدن روان ۸۳۶  
 بر آمدن کس با کس ۵۷۰  
 بر آمدن نام ۸۰۲  
 بر آمدن مرغ از بیضه ۴۲۳  
 بر آمدن مهمات ۳۳۷



بر د بار بودن ۸۱۵  
 بر د باری ۸۳۳  
 بر درد نارسیده ۷۸۱  
 بر د عجز ۵۵  
 بر دل کس رحمت کردن ۳۶۸  
 بر روی دریا رفتن ۴۵۲  
 بر نوشتن سخن ۵۴۹  
 بر ستیزیدن با کس ۳۳۱  
 بر سر آتش قرار گرفتن ۴۷۱  
 بر سر آتش نشانیدن ۶۲۰  
 بر سر بازار سر بازار عشق ۸۷۰  
 بر سر پا ۴۷۳  
 بر سر پیکان رفتن ۴۵۸ - ۸۴۳  
 بر سر پیمان بودن ۵۰۹ - ۵۱۰  
 بر سر حال خویش بودن ۶۷۲  
 بر سر خار خفتن ۴۷۱  
 بر سر خاک کس گذار کردن ۴۶۰  
 بر سر دیبا خفتن ۴۷۱  
 بر سر دیبا رفتن ۴۵۷  
 بر سر زبان بودن ۶۱۹  
 بر سر سوگند بودن ۵۰۹  
 بر سر عهد بودن ۵۰۹  
 بر سعادت ۸۴۷  
 بر سفره دیگران گوش داشتن ۲۷۹  
 بر سوایی کشیدن احوال ۴۳۲  
 بر سیمین چون صنوبر ۶۴۴  
 بر شکستن از کس ۵۲۴  
 بر غم انف ۶۹۶  
 بر غم دشمن ۷۳۰  
 بر رفتار پیشی گرفتن از کس ۳۷۷  
 برف بر پرزاغ باریدن ( سپید شدن موی ) ۳۱۹  
 برف پیری ۲۶۶ - ۴۴۸  
 برف پیری بر سر نشستن ( سپید شدن موی سر ) ۴۴۸  
 بر قسوس رفتن عمر ۴۸۲  
 برف گدازان ۷۱۵  
 برق جمال ۴۶۰  
 برق جهان ۸۵۸  
 برق جهنده ۷۵۰  
 برق شعله دیدار ۴۱۱  
 برق شوق ۳۷۰  
 برقص آوردن ۷۲۶  
 برقص آمدن ۴۹۶ - ۷۲۴  
 برقص آمدن جان ۴۰۵  
 برقص برجستن ۴۴۰  
 برقص در آمدن ۶۰۰  
 برقع از روی برافکندن ۶۱۲  
 برقع از روی کار کس بر انداختن ۳۷۷  
 برقع بجمال آفتاب فرو هلیدن ۳۴۵  
 برقع برافکندن ۴۴۵ - ۷۲۵  
 برقع فرو هشتن ۵۹۲  
 برقعی بجمال فرو گذاردن ۳۶۶  
 برق یمان ۳۲۰ - ۴۱۸ - ۷۲۲  
 برق یمانی ۳۶۱ - ۴۷۲  
 بر کاب کس بودن ۵۱۲

بر د بار بودن ۸۱۵  
 بر د باری ۸۳۳  
 بر درد نارسیده ۷۸۱  
 بر د عجز ۵۵  
 بر دل کس رحمت کردن ۳۶۸  
 بر روی دریا رفتن ۴۵۲  
 بر نوشتن سخن ۵۴۹  
 بر ستیزیدن با کس ۳۳۱  
 بر سر آتش قرار گرفتن ۴۷۱  
 بر سر آتش نشانیدن ۶۲۰  
 بر سر بازار سر بازار عشق ۸۷۰  
 بر سر پا ۴۷۳  
 بر سر پیکان رفتن ۴۵۸ - ۸۴۳  
 بر سر پیمان بودن ۵۰۹ - ۵۱۰  
 بر سر حال خویش بودن ۶۷۲  
 بر سر خار خفتن ۴۷۱  
 بر سر خاک کس گذار کردن ۴۶۰  
 بر سر دیبا خفتن ۴۷۱  
 بر سر دیبا رفتن ۴۵۷  
 بر سر زبان بودن ۶۱۹  
 بر سر سوگند بودن ۵۰۹  
 بر سر عهد بودن ۵۰۹  
 بر سعادت ۸۴۷  
 بر سفره دیگران گوش داشتن ۲۷۹  
 بر سوایی کشیدن احوال ۴۳۲  
 بر سیمین چون صنوبر ۶۴۴  
 بر شکستن از کس ۵۲۴  
 بر غم انف ۶۹۶



- بر محك زدن ۷۰۵ - ۸۳۷  
 بر مراد خود اختیار کردن ۴۴۵  
 بر ملا افتادن راز ۶۸۰  
 بر ملا افتادن راز از پرده ۳۹۹  
 بر ناظر كس رفتن ۴۶۷  
 بر نفس خود فرمان داشتن ۳۹۵  
 بروزه بودن ۷۸۰  
 بروج قصر معالی ۷۲۶  
 برون با كسی داشتن ( بظاهر با كس بودن ) ۳۰۳  
 برهان آوردن ۴۸۸  
 بوه خفتگان ۳۲۱  
 برهمنه تن ۳۱۰  
 بریدن از كس ۵۰۴  
 بریده پر ۴۲۴  
 بریش خویش خندیدن ۸۱۹  
 بزاری كنان شدن ۸۶۷  
 بزانون نشستن پیش كس ۵۵۷  
 بزبان حال گفتن ۵۳۹  
 بزبان كس بر آمدن ۴۰۵  
 بزخم دوست مردن ۳۸۰  
 بزور خریدن غلام ۴۳۳  
 بزورق آمدن ۳۹۴  
 بزورگان پارسا ۶۷۹  
 بزورگان خرده دان ۷۲۰  
 بزورگ محل ۷۰۹  
 بزورگ مقدار ۷۸۴ - ۸۲۷  
 بزورگ نهاد ۷۵۲  
 بزورگی ( : پیری ) ۳۱۹  
 بزورگی رفتن نام ۵۷۸  
 بر كاك كس رفتن ۵۳۲  
 بر كردن باب كتاب ۳۷۲  
 بر كس آشفتن ۵۴۸  
 بر كس بخشاییدن ۷۲۹ - ۴۶۴  
 بر كس بخشودن ۳۸۹  
 بر كس تندی كردن ۴۸۲  
 بر كس گورفتن ۶۴۵  
 بر كمال بودن ۶۰۸  
 بر كنار افتادن ۴۶۷  
 بر كنگره نشستن ۵۲۰  
 بر كه آب ۷۲۴  
 برگ بی مرادی ۴۱۲  
 برگ چشم تر داشتن ۳۷۰  
 برگردیدن بخت ۷۵۵  
 برگرفتن دل ۳۶۸  
 برگ زمستان ۸۳۳  
 برگ سخن های تر ۵۱۲  
 برگشتن روزگار ۴۱۱  
 برگشته ایام ۲۷۹  
 برگشته بخت ۳۳۰  
 برگشته حال ۸۳۲  
 برگشته دولت ۶۷۹  
 برگ عیش ۷۷۸ - ۷۲۴  
 برگ قیامت ۶۸۹  
 برگ كس پریشان كردن ۶۰۳  
 برگ گل سراییدن ۴۶۳  
 برگ مرگ ۶۸۷  
 برگنبد ماندن گوز ۴۸۰  
 برگ نهادن ۷۲۴



- بزم آرای ۶۲۵  
 بزم باده نوشان ۵۶۳  
 بزم بهار ۵۵۴  
 بزم ریاحین ۵۷۲  
 بزم صبح ۶۸۵  
 بز نهار آمدن ۳۵۶ - ۴۷۳  
 بز نهار کس آمدن ۵۴۵  
 بزیر پالگد کوب کردن ۵۸۲  
 بساط افگندن ۴۵۹  
 بساط انداختن ۷۲۴  
 بساط سبزه ۴۴۰  
 بساط چهره ۳۶۸  
 بساط خداوند ملک و دولت ۸۱۹  
 بساط عمر ۵۰۷  
 بساط فرو نوردیدن ۵۰۷  
 بساط گستراندن ۳۰۸  
 بساط نیک نامی ۵۸۱  
 بساط در نوردیدن ۴۲۲  
 بساط لهره ۷۱۴  
 بسنان افروز ۶۹۹  
 بستان بهشت ۵۷۸  
 بستان بی مشاهده دیدن ۴۷۴  
 بستان رخ ۶۵۴  
 بستان سرای ۲۸۷  
 بستان ضمیر ۴۴۲  
 بستان عارض ۴۶۹  
 بستر شقایق خود روی ۳۷۲  
 بستر هجران ۶۲۳  
 بستگان ۶۱۴  
 بسته زنجیر زلف ۴۷۷  
 بسته عقد کس شدن ۸۶۸  
 بسته مهر و هوا ۸۷۰  
 بسحر گرویدن ۴۳۹  
 بسختی مردن ۵۰۷  
 بسختی دل نهادن ۲۹۷  
 بسخن باز بودن لب ۴۸۵  
 بسخن راست آمدن ۵۰۶  
 بسر باز آمدن (کنایه از شوق) ۵۱۲  
 ۶۹۳  
 بسر بیای برخاستن ۴۴۳  
 بسر برخاستن سودا ۶۸۵  
 بسر بردن آتش ۴۳۳  
 بسر خار مغیلان رفتن ۴۵۷  
 بسر دو آیدن کس ۴۸۵ - ۵۱۵  
 بسر رفتن روزگار ۷۳۰  
 بسر زلف دوستان آویختن ۴۸۱  
 بسر کس آمدن ۴۸۸ - ۵۶۵  
 بسر کس گذاشتن ۴۵۶ - ۴۸۵  
 بسر کوی یار مردن ۴۷۲  
 بسر گردانیدن ۶۲۰  
 بسر گردیدن ۵۲۰  
 بسر گشتن ۳۹۹  
 بس کردن ۸۵۶  
 بسلام کس آمدن ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۶۱۴  
 ۷۱۹  
 بسماع کس رقص کردن ۳۸۵  
 بسمع کس رساندن ۴۳۶  
 بسمع کس رسیدن ۸۰۸  
 بسنان دوختن کس را ۵۵۸



بسیار جستن و کم یافتن ۳۰۸  
 بسیار رحمت ۷۷۹  
 بسیار گفتن ۷۹۴  
 بسیج سفر کردن ۳۳۲  
 بسیط ۷۴۶  
 بسیط زمین ۶۹۲ - ۳ - ۷۲۰  
 بسیط جهان ۷۲۴  
 بسیط عالم ۶۵۰  
 بسیم حل نوشتن ۷۲۸  
 بسودا رفتن ۴۵۱ - ۵۳۹  
 بسوی کس بودن ۵۲۱  
 بشارت زدن ۴۸۱  
 بشاعری آموختن ۳۵۴  
 بشرمیل کردن ۴۲۶  
 بشعبان از گناه توبه کردن ۳۶۵  
 بشکایت بر کس رفتن ۴۴۹  
 بشمع باز جستن چیزی ۲۸۲  
 بشن دلارا (قد و بالای دلارا) ۴۳۰  
 بشیدایی کشیدن کار ۴۳۲  
 بصدق آمدن ۴۰۱  
 بصبر روشن ۵۱۲  
 بصلح کس آمدن ۵۲۱  
 بصورت بلند بودن ۴۷۷  
 بضاعت بردن ۸۳۴  
 بضاعت قیامت ۷۹۹  
 بضاعت مزجاة ۳۳۹ - ۴۹۷ - ۷۳۰  
 بطاقت آمدن از کاری ۶۱۴  
 بطاقت آمدن جان ۵۴۴  
 بطل ماندن ۸۱۱

بطبع کس رفتن ۵۵۸  
 بط سرنگون ۲۴۸  
 بطوع و ارادت کس را غلام شدن ۴۳۳  
 بعدل گزاییدن ۷۳۲  
 بعد مکان ۷۲۳  
 بعشق مردن ۵۵۰  
 بعشق منظور گرفتار بودن ۴۷۵  
 بعشق میل کردن ۴۰۳  
 بعقل باز آمدن ۴۶۶  
 بعهد باز آمدن ۴۰۶ - ۷۲۳  
 بعهد وفا کردن ۷۹۶  
 بعنایت با کس نظر داشتن ۴۵۵  
 بعیش نشستن ۴۴۰  
 بغرامت ایستادن ۴۰۳  
 بغل گنده ۸۴۷  
 بغم کس نشستن ۵۲۰  
 بغنیمت شمردن ۷۸۰  
 بغوغا آمدن ۴۵۲  
 بفال داشتن ۶۴۸  
 بفال داشتن چیزی ۴۴۲  
 بفدار رفتن سر ۵۹۰  
 بفراق سوختن ۴۰۳  
 بفراق پویندن ۵۷۳  
 بفریاد کس رسیدن ۴۸۲  
 بفلك رساندن آه ۴۸۵  
 بقا بخشیدن ۴۰۶  
 بقای دایم ۷۷۹ - ۸۷۰  
 بقدم رفتن ۵۱۲ - ۶۹۳



بگل اندودن آفتاب ۶۵۳  
 بگل درماندن ۴۶۰  
 بگوش کردن قول کس ۸۳۴  
 بگوش کس رساندن ۴۳۶  
 بگوشه چشم التفات فرمودن ۴۶۲  
 بگوشه چشم التفات کردن ۴۵۱  
 بگوشه چشم دیدن ۳۵۵  
 بگوشه چشم کس نظر کردن ۴۳۲  
 بگوشه چشم نظر کردن ۴۵۳  
 بگوشه وحدت رفتن ۳۷۲  
 بگوشه بی نشستن ۳۸۸  
 بگونه گونه گردیدن ۷۲۱  
 بلاجوی ۲۷۹  
 بلاغت سحبان ۷۲۴  
 بلاد فضل وادب ۷۲۶  
 بلا دیدن ۳۵۷  
 بلای تیر نظر ۴۷۹  
 بلای در و بام ۶۱۰  
 بلای عشق ۳۶۸ - ۴۱۵ - ۴۲۱ - ۴۳۱  
 ۵۰۴ - ۵۱۳ - ۶۶۱  
 بلای غمزه نا مهر بان خونخوار  
 ۳۵۴  
 بلای گوشه نشین ۳۸۰  
 بلب چشمه حیوان مردن ۴۶۱  
 بلب رساندن جان ۴۸۵  
 بلب رسیدن جان ۵۲۷ - ۶۳۵  
 بلبل آوا داشتن ۳۹۵  
 بلبلان اسحار ۴۷۱  
 بلبلان حزین ۶۸۲

بقفا باز او فتادن ۳۹۲  
 بقفا نگرستن ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۷  
 بقهر ستیزیدن ۴۳۱  
 بقهر گداختن ۳۶۱  
 بقناعت شکیبیدن ۴۰۰  
 بقیر فروشدن ۴۷۷  
 بکار آمدن چیزی ۸۰۰  
 بکار در بستن پند ۵۱۷  
 بکار کس در بودن ۴۷۷  
 بکاری گردن افراشتن ۳۲۸  
 بکام دل رسیدن ۳۸۹  
 بکام رسیدن دل ۵۰۲  
 بکام کس مردن ۳۸۶  
 بکامه دل کس نشستن ۷۳۳  
 بکران او فتادن ( نجات و رهایی )  
 ۷۲۷  
 بکرشمه خون کس ریختن ۳۵۸  
 بکس امیدوار بودن ۴۷۱  
 بکس ماندن ۶۱۵  
 بکس مستظهر بودن ۴۷۷  
 بکس مشغول بودن ۴۶۸  
 بکس نالیدن از دست کس ۴۸۳  
 بکشتن آمدن ۴۶۸  
 بکشتن اشارت کردن ۳۵۶  
 بکمند کس در آمدن ۳۵۷  
 بکنار انداختن کس ۴۸۵  
 بکین بودن ۷۵۵  
 بگرد چیزی رسیدن ۶۳۹ - ۷۲۹  
 بگرد کس رسیدن ۷۱۹  
 بگل افتادن ۴۵۷



بلبلان سحر خیز ۶۲۲  
 بلبلان سوخته بال ضمیر ۶۲۶  
 بلبلان عاشق مست ۷۲۴  
 بلبلان غزل گوی مدح خوان ۷۲۱  
 بلبلان مشاق ۵۴۳  
 بلبل باغ سرای ۵۰۲  
 بلبل بستان ۶۰۰  
 بلبل بسیار گو ۳۸۲  
 بلبل بوستان حسن ۵۳۴  
 بلبل بی دل ۴۹۱  
 بلبل پردستان ۶۶۴  
 بلبل خوش سرای ۲۸۷  
 بلبل خوش سخن ۶۶۲ - ۴۲۳  
 بلبل خوش گو ۵۳۶  
 بلبل خوش گوی ۳۵۰ - ۳۷۲ -  
 ۵۵۴ - ۶۹۳ ( صفت سعدی )  
 بلبل خوش نفس ۲۸۷  
 بلبل دستان ۶۶۹  
 بلبل دستان سرای عاشق ۳۵۴  
 بلبل سحر ۵۱۳  
 بلبل سحری ۵۰۰  
 بلبل سودایی ۳۹۰  
 بلبل شیرین نفس ۴۸۲  
 بلبل عاشق ۵۶۱  
 بلبل غزل خوان ۳۹۹  
 بلبل فریاد خوان ۷۹۸  
 بلبل مست ۵۱۴ - ۶۹۹  
 بلطف خرامیدن ۴۳۱  
 بلطف خواندن ۳۷۲  
 بلطف نواختن ۳۶۱  
 بلعجب ۲۶۸ - ۳۰۸ - ۳۹۲ - ۴۲۲  
 ۴۳۲ - ۴۴۲ - ۴۵۰ - ۴۷۸ - ۵۱۱  
 ۵۳۲ - ۵۳۷ - ۶۰۶ - ۶۱۰ - ۶۹۳  
 بلعجب داشتن ۴۲۲  
 بلعجب رای بر کشته بخت ۳۰۸  
 بلعجب شوریده بودن ۴۷۸  
 بلعجبی های خیال ۶۰۶  
 بلهوس ۱۷۵ - ۷۸۳  
 بلند اختر ۸۱۴  
 بلند بالا ۳۹۱ - ۵۷۱  
 بلند پرواز ۶۰۱ - ۶۹۶  
 بلبلانه ۲۵۳  
 بلیت کشیدن ۶۷۹  
 بلی گفتن ۷۴۵  
 بمبارك باد کس آمدن ۵۰۶  
 بمحنت چیزی طلبیدن ۳۶۹  
 بمدارا رفتن ۴۵۷  
 بمصیبت نشستن ۴۳۴  
 بمعنی قصیر بودن ۴۷۷  
 بمقدار کس بودن ۵۲۰  
 بملامت رفتن ۳۹۴  
 بملامت ز عشق برگشتن ۳۷۹  
 بموی کس آشفته بودن ۳۵۷  
 بمهر بودن ۷۵۵  
 بنار پروردن ۵۴۸  
 بنار خرامیدن ۳۸۷  
 بنار خفته ۶۶۵  
 بناکامی مردن ۸۲۲  
 بنا آمدن ۷۲۳

بلبلان سحر خیز ۶۲۲  
 بلبلان سوخته بال ضمیر ۶۲۶  
 بلبلان عاشق مست ۷۲۴  
 بلبلان غزل گوی مدح خوان ۷۲۱  
 بلبلان مشاق ۵۴۳  
 بلبل باغ سرای ۵۰۲  
 بلبل بستان ۶۰۰  
 بلبل بسیار گو ۳۸۲  
 بلبل بوستان حسن ۵۳۴  
 بلبل بی دل ۴۹۱  
 بلبل پردستان ۶۶۴  
 بلبل خوش سرای ۲۸۷  
 بلبل خوش سخن ۶۶۲ - ۴۲۳  
 بلبل خوش گو ۵۳۶  
 بلبل خوش گوی ۳۵۰ - ۳۷۲ -  
 ۵۵۴ - ۶۹۳ ( صفت سعدی )  
 بلبل خوش نفس ۲۸۷  
 بلبل دستان ۶۶۹  
 بلبل دستان سرای عاشق ۳۵۴  
 بلبل سحر ۵۱۳  
 بلبل سحری ۵۰۰  
 بلبل سودایی ۳۹۰  
 بلبل شیرین نفس ۴۸۲  
 بلبل عاشق ۵۶۱  
 بلبل غزل خوان ۳۹۹  
 بلبل فریاد خوان ۷۹۸  
 بلبل مست ۵۱۴ - ۶۹۹  
 بلطف خرامیدن ۴۳۱  
 بلطف خواندن ۳۷۲



- بنام ایزد ۶۷۶ - ۷۴۴ - ۸۳۵ - ۸۶۵
- بنای چیزی خراب کردن ۴۰۲
- بنای خانه کنان ۷۳۳
- بنمخجیر رفتن ۴۷۶
- بند برپا بودن ۴۵۲
- بند برپای تحمل کردن ۳۶۷
- بند برپای توقف کردن ۵۵۰
- بند برپای رحیل داشتن ۳۷۴
- بند بلا ۳۵۲ - ۷۳۲
- بند تنهائی ۵۴۵
- بند عقوبت ۷۳۴
- بند غم ۴۹۷
- بندگان بداغ ۴۹۴
- بندگان بی هنر ۵۳۸
- بندگان حاجتمند ۶۸۰
- بندگان حق گزار ۷۰۶
- بندگان کمر بسته ۸۴۱
- بندگان مخلص ۳۸۲
- بندگی بجای آوردن ۷۰۵
- بند نهادن ۴۳۵ - ۴۸۲ - ۴۹۱
- بنده پروریدن ۳۹۶
- بنده گشتن ۷۷۹
- بنده نواختن ۷۷۹
- بنده نواز ۷۰۹
- بنده نوازی ۳۴۱ - ۶۱۸ - ۷۲۶ - ۷۳۰
- بنده وار بر قدم کس بوسه دادن ۴۷۷
- بنده وار در پیش کس بودن ۴۴۵
- بنده بازوی کس بودن ۵۰۳
- بنده جاه و مال شدن ۴۳۲
- بنده حقیر ۴۸۸
- بنده حور دیس ( : حور مانند ) ۲۷۲
- بنده خاکسار ۳۳۴
- بنده خدای پرست ۷۴۹
- بنده زلف و خال شدن ۴۳۲
- بنده عاجز ۷۹۹
- بنده فرمان بودن ۴۶۴
- بنده نعمت شناس شکر گزار ۷۰۴
- بنده مهر ۴۷۲
- نردبان بر بام آسمان شدن ۷۲۰
- نفس خویشتن کاری کردن ۵۲۹
- بنفشه زلف ۵۹۴
- بنفش بودن ۷۱۴
- بنگ خوردن ۸۴۶
- بنه صبر ۶۸۵
- بنیاد بقا ۷۸۰
- بنیاد صبر بر کندن ۳۶۸
- بوس بر دهان کس دادن ۳۸۶
- بوستان امید ۵۵۰ - ۷۴۶
- بوستان بهار ۷۲۴
- بوستان خرم ۸۰۰
- بوستان حسن ۵۳۴
- بوستان روحانی ۳۹۶ - ۴۰۴ - ۵۲۷
- بوستان روی ۵۶۳ - ۵۹۷
- بوستان سرا ۶۸۴
- بوستان وصل ۵۶۲
- بوستان میوه شیرین ۵۵۷



بهاری ۷۲۴  
 بهانه جستن ۶۲۵  
 بهانه گرفتن بر کس ۵۶۴  
 بهای حقیر ۴۷۷  
 به روی ۳۶۹ ( اضافه مشبه به بمشبه )  
 به روی کس گزیدن ۳۶۹  
 به زنج دان ۵۴۲  
 به سیمین ۶۲۲  
 بهشت برترین ۷۵۴  
 بهشت بودن ۷۳۳  
 بهشت برین ۳۲۸ - ۳۷۹ - ۶۸۲  
 بهشت تن آسانی ۲۲۷  
 بهشت جاودان ۵۷۷  
 بهشت جاودانی ۷۱۶  
 بهشت خدای ۵۸۷  
 بهشت روی ۵۹۸  
 بهشت روی زمین ۷۰۸  
 بهشتی روی ۴۶۸  
 بهشتی صورت ۳۷۷  
 بهشتی وش ۶۰۳  
 بهیم بر آمدن ۴۸۴  
 بهیم نشستن ۵۴۹  
 بهیمه هیچ خریدن ( همه دادن و هیچ گرفتن ) ۷۴۲  
 بهوش بودن ۵۲۱  
 بهیج برگرفتن ۷۱۹  
 بهیج خریدن کس را ۵۸۳  
 بهیج ستاندن کس ۴۳۷  
 بهیج شمردن ۵۸۱  
 بهیج فروختن کس ۴۶۱

بوس گدایی کردن ۴۴۸  
 بوسه بر کنار ساغر نهادن ۴۸۱  
 بوسه دادن بر چیزی ۶۴۳  
 بوسه دادن دست کس را ۵۴۶  
 بوصف آمدن ۷۳۲  
 بوصف راست آمدن ۴۰۸  
 بوصل رساندن ۶۲۰  
 بوفامیل کردن ۴۶۴  
 بوقت خواندن خروس ۴۸۲  
 بوق ملامت زدن ۴۰۰  
 بو کردن ۵۴۲  
 بوم بد خبر ۷۴۲  
 بوم حادثه ۷۲۷  
 بوی آلودگی ۶۸۵  
 بوی آمدن ۶۸۵  
 بوی بر آمدن ۶۸۲  
 بوی بغل ۸۴۷  
 بوی بهار ۳۸۳  
 بوی پیراهن ( یوسف ) ۸۲۶  
 بوی چیزی شمیدن ۸۶۸  
 بوی خوش لاله زار ۴۷۲  
 بوی روح پرور ۳۷۰  
 بوی شمیدن ۵۳۷ - ۶۲۴  
 بوی شیراز لب کس آمدن ۴۳۹  
 بوی عبیر آشنایی ۳۷۷  
 بوی عنبر آمیز ۶۹۴  
 بوی مشک بار ۶۶۷  
 بوی وفا ۴۶۱  
 بهار عنبرین بوی ۵۱۸  
 بهار وصل ۴۶۵



بی چاره گردن بکمند ۵۳۲  
 بی چاره ماندن ۳۸۳  
 بی حساب فرزند ۵۰۹  
 بیخ آور برومند ۷۵۲  
 بیخ ارادت ۵۱۰  
 بیخ امید باطل ۵۲۲  
 بیخ امید بنشانیدن ۳۶۸  
 بی خانمان ۷۷۹  
 بی خبر ۵۹۲ - ۸۲۹  
 بی خبران ۶۴۷ - ۸۶۶  
 بیخ صبر ۶۷۴  
 بیخ صحبت کس برکنیدن ۳۸۴  
 بیخ صبوری کنیدن ۴۳۵  
 بی خطا زدن ۴۴۴  
 بیخ کس از بن بر آوردن ۳۲۸  
 بیخ کس کنیدن ۶۱۴  
 بیخ گرفتن ۵۲۳  
 بیخ محبت ۵۱۳  
 بیخ نشانیدن ۸۴۷ - ۸۵۳  
 بی خود رفتن ۴۵۹  
 بی خود شدن ۴۳۹  
 بی خویشتن ۵۴۲ - ۵۵۱  
 بی خویشتن ماندن ۶۱۷  
 بیداد رفتن ۴۵۶  
 بیدادگر ۸۷۳  
 بیدار بودن ۴۸۲  
 بی دانهان ۳۱۴  
 بی دریغ ۷۵۲ - ۷۵۴  
 بی دل ۴۰۰ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۶۸۲  
 بی دلان ۳۹۳ - ۵۸۲

بهیچ گرفتن کس ۳۰۱  
 بهیچ نشمردن چیزی ۵۹۵  
 بی ادبان ۸۱۲ - ۸۲۷  
 بی ادبی ۸۲۸  
 بیابان پرخطر ۴۴۳  
 بیابان عرم ۷۹۴  
 بیابان عشق ۴۱۴ - ۵۵۷  
 بیابان غفلت ۷۹۸  
 بیابان قدس ۵۳  
 بیابان گرفتن ۴۳۵ - ۴۷۴  
 بیاد خاطر آمدن ۴۸۹  
 بیاض بغدادی ۷۳۹  
 بیاض روز ۵۰۰ - ۶۵۴  
 بیاض روی زرد ۳۹۳  
 بیاض ساعد سیمین ۶۱۲  
 بی برگ نشستن ۳۳۴  
 بی برگی ۸۵۶  
 بی بصارت ۳۵۶  
 بی بصر ۳۵۶ - ۵۹۰ - ۶۸۱ - ۷۸۴  
 بی بصری ۵۸۵ - ۵۸۷  
 بی بضاعت ۳۳۹  
 بیت احزان ۶۷۲  
 بی ثبات ۶۱۱  
 بی جرم کشتن ۳۶۰  
 بی جنایت کشتن ۴۲۶  
 بی چیز ۶۱۱  
 بیچارگان صف نعال ۷۱۴  
 بیچاره توفیق ۸۰۰  
 بیچاره کش ۶۱۰



بی کسی نشستن ۴۶۱  
 بیک شاهد اختصار کردن ۴۴۵  
 بیک مقام نشستن ۷۲۹  
 بیگانگی کردن با کس ۵۶۶  
 بیگانه ز عشق ۸۴۵  
 بیگانه گردیدن از کس ۵۶۹  
 بی گناه آزار ۷۱۷  
 بیگناه کشتن ۴۴۴  
 بیمار عشق ۵۸۱  
 بیمار فراق ۵۴۲  
 بیم دیوانگی داشتن ۴۸۵  
 بی مروت ۸۱۱  
 بیم سرداشتن ۳۹۳  
 بی سکون شدن ۴۶۰  
 بی مهر ۷۴۷  
 بی مهری ۵۱۴  
 بی می و معشوق بسر بردن ۴۵۸  
 بی نام و نشان ۵۳۷  
 بی نصیب ۵۴۳  
 بی نظیر ۵۹۹ - ۶۱۱  
 بیننده تیزهوش ۳۲۲  
 بی نهایت ۶۱۱  
 بی وضو در نماز ایستادن ۲۷۳  
 بی وفا ۵۶۶  
 بی وفا یاران ۳۴۶  
 بیمه زن ۸۱۴  
 بی هشان ۵۴۵  
 بیمه ده گو ۵۷۲  
 بیمه ده گوی ۴۹۷ - ۶۴۲

بی دل بی یار ۵۱۲  
 بی دل خسته ۶۸۵  
 بی دل مشتاق ۵۸۳  
 بی دل و آرام و خواب و خورگشتن ۴۰۰  
 بی دوام ۶۱۱  
 بی دولتی ۷۷۶  
 بی دیدگان ۴۶۸  
 بیرون شدن کار از دست ۵۳۲  
 بی روی کس ساختن ۴۳۱  
 بی ره ۲۹۸  
 بی ره و آیین و پا و سرگشتن ۴۰۰  
 بی سر و بی سامان ۷۷۷  
 بی سر و پا ۴۷۷  
 بی سر و سامان ۵۵۱ - ۷۷۷  
 بی سر و سامانی ۶۸۷  
 بی شرع بردن ۳۶۰  
 بی شکری ۸۵۷  
 بیضه زنگار فام ۵۰۱  
 بی طاعتان ۳۳۵  
 بی طاقت بودن ۳۵۶  
 بیغما برخاستن ۶۸۵  
 بیغما رفتن ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۵۳۹  
 بیغما شدن ۴۶۰  
 بیفایده عمر ۸۲۵  
 بی فرمانی ۶۱۸ - ۷۸۸  
 بی قیمت ۷۸۴  
 بیکار بهریمه ۶۵۲  
 بیک پای غرامت برخاستن ۳۶۲  
 بیک دل و دوست داشتن ۳۹۹ - ۵۷۲



بی همنر ۵۳۸ - ۵۶۴ - ۷۴۲ - ۷۴۳

۸۴۱

بی هوشانه ۴۳۸

بی یاد کس بودن ۴۰۷

## پ

پاداش یافتن ۵۳۲

پادشاهان ملاحات ۴۵۰

پادشاه بحق ۴۹۵

پادشاه حسن ۴۰۷ - ۴۸۴

پادشاه روی زمین ۷۱۷

پادشاه سخن ( سعدی ) ۷۴۳

پادشاه عدل ۸۶۹

پادشاه غلامان حلقه در گوش

۶۰۳

پادشاه مشرق و مغرب ۷۲۰

پادشاه ملامت پسند ۲۹۳

پادشاه نشان ۷۲۴

پادشاهی عشق ۴۹۸

پادشاه نشاندن ۷۲۰

پادشاه نشان ۷۲۰

پارسامیرت حق پرست ۳۲۳

پارسا فریب ۳۵۳

پارسایان پاکیزه دین ۲۹۰

پارسایان خلوت نشین ۲۹۱

پارسایان سلامت جوی ۳۵۰

پارسایی فروختن ۵۶۸

پارسایی ورندی بهرم کردن ۷۰۷

پاره برجامه دوختن ۵۴۷

پاره بردوختن ۸۴۵

پاس داشتن ۴۳۲

پاس فرمان کس داشتن ۲۹۴

پاس کس نگاه داشتن ۸۱۳

پاکان امیدوار ۳۲۹

پاک باز ۲۹۹ - ۴۲۴

پاک بازاران ۴۴۵ - ۴۵۲

پاک بازاران طریقت ۷۹۷

پاک بازی ۵۶۴

پاک چشم ۷۹۰

پاک دامن ۴۵۵

پاک دامنی ۸۰۱

پاک دیده ۶۱۲

پاکیزه اخلاقی ۶۰۴

پاکیزه بوم ۲۴۰ ( ویک جای دیگر )

پاکیزه پیکر ۷۴۲

پاکیزه خو ۴۵۵

پاکیزه دامن ۶۱۲

پاکیزه رفتن ۸۲۱

پاکیزه روی ۴۵۵ - ۸۰۱

پاکیزه رویان حرم ۷۴۷

پایاب داشتن ۴۸۲

پایاب رفتن ۵۰۳

پایاب شکیمایی داشتن ۳۹۵

پای از بند بر آوردن ۵۵۷

پای از کسی بازگرفتن ۶۵۴

پای استوار داشتن ۵۱۵

پای افشردن ۵۵۰



پای خجالت ۴۴۹  
 پای داشتن ۴۰۹ - ۴۷۳  
 پای دردامن آوردن ۴۱۴  
 پای دردامن کشیدن ۶۵۴  
 پای در رکاب کردن ۷۲۱  
 پای در رکیب آوردن ۷۵۳  
 پای در رکیب نهادن ۶۸۴  
 پای در زیر دامن بردن ۵۷۹  
 پای در سر کس مالیدن ۸۲۰  
 پای در قید دامن داشتن ۸۱۱  
 پای در گِل داشتن ۳۷۴  
 پای در گِل بودن ۷۹۱  
 پای دل ۳۵۱ - ۴۷۸ - ۵۱۲  
 پای دل دوستان ۴۷۶  
 پای رسالت رسان ۳۸۶  
 پای رفتن داشتن ۴۲۴  
 پای رعت ۸۲۷  
 پای ریاضت ۸۱۱  
 پای سلامت ۶۲۱  
 پای صبر ۴۶۰ - ۵۷۹ - ۷۹۲  
 پای طالب دوست ۳۷۸ - ۳۸۲  
 پای طلب ۳۶۳ - ۶۳۹  
 پای عصمت ۳۰۳  
 پای عقل ۵۲۱  
 پای غرامت ۳۶۲  
 پای فراخ نهادن ۸۱۴  
 پای فراق ۶۶۶  
 پای کس از گِل بر آوردن ۴۹۴  
 پای کس بسنگ بر آمدن ۳۶۸

پای اندر شکیبایی کشیدن ۴۳۲  
 پای بدامن داشتن ۴۴۹  
 پای بر سر کس مالیدن ۸۲۱  
 پای بر سر نهادن ۴۲۳  
 پای بست عمر ۶۸۱  
 پای بسته ۸۰۱  
 پای بستگ بر آمدن ۵۵۸  
 پای بگل ۴۵۶  
 پای بلبل بستن ۴۶۳  
 پای بند ۲۲۲  
 پای بند احسان ۵۲۷  
 پای بند دام ۴۵۱  
 پای بند شدن ۴۹۷  
 پای بند شهوت ۷۸۳  
 پای بند ضلال ۳۳۷  
 پای بند مهر ۴۸۳ - ۵۱۴  
 پای بندهوای نفسانی ۶۱۶  
 پای بند هوس ۶۶۲  
 پای بند بر چیزی بودن ۳۳۲  
 پای پیچیدن ۵۱۲  
 پای تحمل ( اضافه استعاری ) ۳۶۷  
 پای توقف ۵۵۰  
 پای جان ۴۴۵  
 پای جهان پیم ۴۰۸  
 پای جهد ۷۱۹  
 پای چوبین ( اضافه بیانی ) ۲۲۶ -  
 ۲۷۲ - ۳۴۷  
 پای چون کوه در دامن آوردن  
 ۲۸۴  
 پای چیزی و کاری داشتن ۶۰۳



پای کوبیدن ( نشاط کردن ) ۵۴۱  
 پای گرفتن بیک جا ۴۶۷  
 پای گریز از جایی داشتن ( قدرت گریز داشتن ) ۳۹۷  
 پای گریز داشتن ۴۶۲ - ۴۹۷  
 پایمال ۸۳۱ - ۸۴۰  
 پایمال شدن ۴۳۲ - ۷۸۰  
 پایمال کردن ۸۵۳  
 پایمرد ( شفیع ) ۷۸۹ - ۷۹۲  
 پای معنی ۳۷۳  
 پای معنی دردل داشتن ۳۷۳  
 پای ملخ ۲۰۵ - ۸۶۴  
 پایندان ستاندن ( ضامن و کفیل گرفتن ) ۸۵۷  
 پای نشاط ۴۴۰ - ۵۱۰  
 پای وصل ۵۷۹  
 پای همت ۷۲۷  
 پخته خوار ۳۰۲  
 پختن سودا ۵۱۵  
 پخته شدن خام ۶۰۹  
 پدر بر پدر ۶۹۲  
 پدر پیر ۸۴۱  
 پدر پیر فلک ۴۶۳  
 پراکنندگان مجموع ۳۷۰  
 پراکند ه دلان ۶۱۸  
 پراکنده گو ۲۶۵  
 پراکنده گوی ۳۶۷  
 پرتو خورشید عشق ۴۰۲ - ۴۶۰  
 پرچم سپاه ظلام ۵۰۰  
 پر خاش جستن ۷۸۹

پر خواره ۲۷۷  
 پر خواری ۲۷۸  
 پرده از روی برافکندن ۳۵۵  
 پرده از سر اسرار برگرفتن ۴۰۲  
 پرده از کار کس برافکندن ۴۴۹  
 پرده بر انداختن ۴۰۲ - ۵۰۳ - ۸۱۳  
 پرده بر خود پوشیدن ۳۷۱  
 پرده برداشتن ۵۷۰  
 پرده برداشتن از اسرار کس ۴۸۵  
 پرده بر رخ پوشیدن ۶۰۳  
 پرده بر کس تنیدن ۲۹۳  
 پرده بستن ۵۶۲  
 پرده پندار ۶۰۵  
 پرده پوش ۳۳۸  
 پرده پیش گرفتن ۶۱۸  
 پرده تنیدن ۵۴۱  
 پرده جان سوز ۵۱۹  
 پرده خویشتن دریدن ۲۹۳  
 پرده دار ۱۵۹  
 پرده دار کس بودن ۴۲۴  
 پرده داری ۵۸۵  
 پرده در ۳۳۸ - ۳۷۱  
 پرده دران ۴۲۴  
 پرده در بودن عشق ۳۷۱  
 پرده دریدن ۵۸۴ - ۶۵۵  
 پرده دریده هوا ۵۲۲  
 پرده دری کردن ۵۸۵  
 پرده راز پارسایان ۵۱۱  
 پرده روزگار ۸۴۵



- پرده سرای ۷۳۴  
 پرده صبر ۳۷۲ - ۵۸۸  
 پرده کس دریدن ۵۸۶  
 پرده گل دریدن ۳۶۹  
 پرده ناموس ۵۰۵  
 پرده نشینان ۵۸۵  
 پرده هفت رنگ ۶۱  
 پرده هم دریدن ۷۴۷  
 پر ریختن ۴۲۲  
 پر شدن چشم آدمی ۸۶۲  
 پر کردن خانه زین ۶۸۲  
 پرگار گرد چیزی کشیدن ۴۳۲  
 پرگار مینایی ۴۳۲  
 پر معده ۲۷۶  
 پر نوش دهان ۴۱۶  
 پر نیانی قباه ۲۳۳  
 پروا داشتن بخود از کس ۵۷۰  
 پروانه بخون دادن ( اجازه قتل کس دادن ) ۶۱۷  
 پروانه ( جواز ) ۴۹۶ - ۶۱۷  
 پروانه خرد ۶۴۹  
 پروانه دخول ( جواز دخول ) ۴۹۶  
 پروانه سوزناک ۲۳۷  
 پروانه صفت  
 پروانه کس بودن ۴۰۰  
 پروانه مستمند ۶۴۵  
 پروای تماشا داشتن ۵۱۴  
 پروای دیگر داشتن از کس ۵۸۹  
 پروای کس داشتن ۴۵۰  
 پروای نفس خویش داشتن ۳۸۵  
 پر و بال نگارین ۷۰۵  
 پروردگار خلق ۶۷۸  
 پروردگار غفار ۷۵۳  
 پروردگان خرد ۲۹۳  
 پرورده احسان ۵۱۰  
 پرورده گفتن ۲۸۵  
 پرورش دادن روح ۳۲۳  
 پرورشگاه ۳۰۵  
 پر هیز کردن از چیزی ۸۰۹  
 پر هیز کنان ۵۸۶  
 پر هیزگار ۷۹۴ - ۸۶۶  
 پری پیکر ۲۸۹ - ۴۵۹ - ۴۸۹  
 ۵۷۷ - ۵۷۰ - ۵۳۵  
 پری پیکران حلقه بگوش ۵۸۵  
 پری پیکر مهر روی ملک سیما ۴۵۳  
 پری چهره ۳۰۹ - ۵۸۶ - ۶۸۶ - ۷۱۹  
 پری چهره زشت خوی ۲۹۶  
 پری رخ ۳۷۷ - ۴۷۰  
 پری رخسار ۵۵۹ - ۵۹۸  
 پری رخسارگی ۶۰۶  
 پری روی ۴۳۱ - ۵۷۵ - ۶۴۳ - ۶۵۲  
 پری رویان ۵۴۸  
 پری روی ملک صورت زیبا سیرت ۳۹۵  
 پری روی احسن التقویم ۸۵۴  
 پریزاد ۴۰۷  
 پریزاده ۵۶۷ - ۷۲۵ - ۷۹۸  
 پریزاده مه پاره ۳۹۶  
 پری سیما ۴۲۳



پشت نمودن ۴۵۳  
 پلاس در برگردن ۶۴۲  
 پل بستن ۸۶۸  
 پل صراط ۸۶۸  
 پلنگ افکن (اسم فاعل مرکب مرخم)  
 ۲۶۷  
 پلنگان درنده صوف پوش ۲۵۳  
 پلید اعتقادان پاکیزه پوش ۲۵۱  
 پلیدی کردن گربه (ریدن) ۳۳۱  
 پناه ملت حق ۷۰۴  
 پنجاه سألۀ عاقل ۵۰۱  
 پنج روز عمر ۷۹۷  
 پنج روزه حیات ۷۴۵  
 پنج روزه عمر ۵۷۵  
 پنج روزه عمر ۷۸۰  
 پنج روزه مهلت ایام ۷۸۷  
 پنج روزه مهلت دنیا ۵۳۸  
 پنج نماز ۷۰۸  
 پنج نوبت زدن ۲۹۵-۷۴۱  
 پنجه افکندن (در آویختن و زور آزمائی) ۷۹۸-۴۳۵-۳۴۸  
 پنجه انداختن (چون پنجه افکندن)  
 ۵۱۹-۵۶۰  
 پنجه با بازوی کس کردن ۳۸۸  
 پنجه با کس افکندن ۵۰۹  
 پنجه با کس انداختن ۳۹۴  
 پنجه با کس در انداختن ۶۱۲  
 پنجه با کس کردن ۳۷۹-۶۱۶  
 پنجه بخون خلق فرو بردن ۳۵۵

پریشان بر زبان رفتن ۶۷۲  
 پریشان رفتن ۴۵۷  
 پریشان روزگار ۷۹۵  
 پریشان شوریده بخت ۸۵۲  
 پریشان کردن دل ۷۴۶  
 پریشان گفتن ۸۵۸-۴۳۸  
 پریشانی موی ۳۵۶  
 پریش گشتن ۶۷۲  
 پری وار ۴۰۱  
 پری وار گذشتن ۴۱۸  
 پسته دهان ۵۴۹-۴۵۳  
 پستۀ خندان ۴۳۲  
 پس پرده رفتن ۵۸۸  
 پس پشت افکندن ۴۴۱  
 پسر دلربا ۴۷۷  
 پسر هوشمند ۴۳۵  
 پس زانوی سلامت ۴۶۸  
 پسندیده گوی ۳۱۴  
 پشت بر ملام کردن ۴۵۱  
 پشت خم کردن ۸۰۹  
 پشت دادن (کنایه از گریختن) ۷۲۰  
 پشت دست بدندان گزیدن (پشیمانی و حیرت) ۸۶۹  
 پشت دست بر دهان کس زدن ۷۹۲  
 پشت طاقت ۸۵۵  
 پشت طاقت گردون ۷۵۳  
 پشت عبادت ۷۸۰  
 پشت کس دو تا کردن ۷۵۳  
 پشت گریز دادن ۵۰۶



پنجه بر روی کس نهادن ۲۹۶

پنجه تیز کردن ۷۲۸

پنجه تیز کردن بخون کس ۴۹۹

پنجه جهد ۲۶۷

پنجه در انداختن ۵۶۱

پنجه زور آزما ۷۹۸

پنجه صبر ۵۷۶

پنجه کردن ۳۷۸ - ۷۹۱ - ۵۶۳

پنجه کردن با کس ۵۷۱ - ۳۷۸ - ۵۷۵

پنجه کس شکستن ۶۸۶

پنجه کمان کش ( موصوف و صفت

مرکب) ۷۴۴

پنجه مردم شکستن ۸۰۱

پنجه نگارین ۴۳۸

پنجه نیرو ۵۵۴

پند پدرانه ۷۴۳

پند پذیر

پند پذیرفتن ۸۰۴

پند پیرانه ۲۹۱

پند دلبنده ۷۷۷

پند سعدی ۷۸۶

پند کس کار بستن ۵۰۸

پند مصلحت آموز کار بند ۸۱۳

پنهان داشتن ۵۶۷

پنهان داشتن آتش ۴۰۹

پنهان کس را نظر کردن ۴۰۶

پوستین دوزی ۱۳۰

پوشیدگان حرم ۲۵۱

پهلوزدن با کس ( برابری کردن )

۵۹۳

پهلوی ناز ۳۰۹

پیاده بردن (اصطلاح شطرنج) ۶۴۹

پیام اهل دل ۴۳۷

پیرامن خطر گشتن ۴۰۰

پیران آراسته ۳۳۵

پیران بی قوت ۸۵۷

پیران پشت از عبادت دو تا ۳۳۵

پیران دیر ۳۱۳

پیران راستگوی ۶۸۰

پیران شیرین سخن ۲۸۲

پیرانه سر ۲۴۳ - ۳۱۹ - ۳۵۲ - ۴۱۹ -

۴۳۴ - ۴۷۸ - ۶۶۷ - ۷۳۶

پیراهن بر قد کس بریدن ۴۳۹

پیراهن بی اجل ۲۶۸

پیراهن دریدن ۳۸۱

پیراهن غم ۳۸۱

پیراهن غم چو شمع ده تو داشتن

۳۸۱

پیراهن گل آگنده ۳۶۸

پیراهن یکتا کردن ۷۹۶

پیرایه بر خود کردن ۴۳۸

پیرایه بر کس بستن ۴۴۰

پیر بی تدبیر ۳۴۵

پیر پای بر جا ۳۴۳

پیر پسندیده هوش ۲۸۸

پیر خام ۳۱۹

پیر خراباتی ۷۹۹



پیش دوست مردن ۴۳۹  
 پیش قدم کس بسر دویدن ۳۸۱  
 پیش قدم کس مردن ۴۰۵  
 پیش کس لسان بودن ۴۵۰  
 پیش کس مردن ۴۰۱  
 پیش کش ۵۰۵  
 پیشگاه قبول ۳۵۵  
 پیش نهادن ۴۷۱  
 پیشوای ادب ۲۹۱  
 پیشوای بزرگی ۸۶۶  
 پیغام آشنا ۳۶۹  
 پیغام دوست ۶۳۸  
 پیغمبر نیک فال (خلیل ع) ۲۰۰  
 پی غلط کردن ۶۳۸  
 پیکان آه ۸۳۶  
 پیکان چرخ ۶۱۲  
 پیکان خدنگ غمزه ۶۶۶  
 پیکان غمزه ۴۰۷  
 پیک پی خجسته ۳۸۶  
 پیک جان ستان ۸۵۵  
 پیکر خوب ۵۱۳  
 پیکر ماه ۸۳۵  
 پیکر مطبوع ۴۷۸  
 پی کس و چیزی گرفتن ۴۸۸  
 پیک نامه بر ۴۹۷ - ۸۶۳  
 پیک نسیم صبا ۳۴۱  
 پیل زور ۲۶۷  
 پیمان باآخر بردن ( چون عهد بسر  
 بردن ) ۴۰۴  
 پیمان بستن ۷۷۷

پیر خرزیر بار ۳۲۰  
 پیر دانشمند ۸۱۹  
 پیر درد آشام ۳۴۷  
 پیر دلی ۷۰۸  
 پیر روشن روان ۳۳۰  
 پیرزن ۸۲۸-۸۰۹  
 پیر طریقه ۶۸۶  
 پیر فانی ۸۱۵  
 پیر فرتوت ۸۳۷  
 پیر فرخنده فال ۲۲۹  
 پیر کهن ۸۴۷-۷۱۶  
 پیر محله ۵۲۴  
 پیر مناجات ۴۰۹  
 پیر ناقص عقول ۳۳۷  
 پیوه زن ۷۰۳  
 پیرهن از شخص بدر کردن ( پیرهن  
 از تن بدر کردن ) ۵۲۵  
 پیرهن بتن دریدن ۵۱۲  
 پیرهن جان ۵۱۲  
 پیرهن دریدن ۵۲۳-۳۹۶  
 پیرهن قبا کردن ( پیرهن دریدن )  
 ۳۶۷  
 پیرهن نوبهار ۶۹۱  
 پیرهن یوسف ۴۸۶  
 پیش آهنگ ۴۸۲  
 پیشانی بر خاک نهادن ۶۸۶  
 پیشانی کردن باکس ( گویا مبارزه  
 کردن ) ۷۹۴  
 پیش بالای کس مردن ۵۵۰  
 پیش تیر کس سپر گرفتن ۴۲۰



تاج دولت ۸۰۹  
 تاج زر ۸۷۲  
 تاج سعادت ۶۶۸  
 تاج فرستادن ۶۱۲  
 تاج کرامت ۷۳۴  
 تاج کیانی ۷۵۳  
 تاج و تخت خسروی ۷۴۷  
 تاج یافتن ۷۲۰  
 تاراج خزان ۴۳۴  
 تاراج کردن ۶۲۱-۷۲۳  
 تاراج کردن رخت کس ۴۰۷  
 تاریک طبع ۸۲۲  
 تاریکی (ظلمات اسکندر) ۷۷۸  
 تاریکی جهل ۷۸۸  
 تازانه قهر ۵۲۶  
 تازه بهار ۵۸۸  
 نازیانه بر سر کس شکستن ۶۶۲  
 نازیانه در سر شکستن ۶۵۲  
 نازیانه مرگ ۸۲۳  
 تاوان دادن ۸۱۵  
 تب سرما ۶۸۵  
 تبسم شیرین ۳۷۱  
 تبسم کردن ۶۲۱  
 تحذیر کردن ۴۷۶  
 تحصیل کام دل کردن ۳۷۲  
 تحصیل کردن ۸۲۷  
 تحمل سختی ۴۶۶  
 تحمل کردن ۶۰۳-۶۸۳  
 تحول کردن ۵۴۵

پیمان شکستن ۵۴۷-۷۷۷  
 پیمان کردن (چون عهد کردن) ۵۴۰  
 پیمان کس پاییدن (بسر بردن) ۵۶۶  
 پیمان کس شکستن ۴۰۶  
 پیمان گسل ۳۴۷  
 پیمان محبت ۷۷۷-۵۲۶  
 پیمانۀ کس پر شدن ۳۲۸  
 پیوستن با کس ۵۰۴  
 پیوند بریده ۵۶۳  
 پیوند روح ۵۸۰  
 پیوند روح کردن ۴۸۱  
 پیوند گرفتن ۴۹۲

## ت

تأدیب جفا ۵۸۲  
 تأدیب دیدن ۵۸۲  
 تأکید ضلال ۸۵۶  
 تأمل دیدار کردن ۵۳۰  
 تأمل کردن جمال ۵۶۸  
 تأمل کردن چیزی ۵۸۶  
 تأمل کسی کردن ۴۹۵  
 تابوت موسی ۲۳۲  
 تاج از تارک کس برداشتن ۷۵۳  
 تاج اقبال ۶۶۸  
 تاج بخشیدن ۸۰۹  
 تاج خسروی ۸۴۲



تحويل کردن از جایی بجایی (رفتن)  
۸۳۷

تحويلل کردن (رفتن) ۷۲۱

تحييت نوشتن ۵۷۶

تخت جم ۵۲۵

تخت روان ۳۷۷

تخت ساج ۳۱۵

تخت سلیمان ۴۵۷-۳۷۷

تخت کیانی ۷۱۶

تخت کیخسروی ۸۲۸

تخت گاه سلیمان (پارس) ۷۰۸

تخم بر روی سنگ افکندن (کاری)

حاصل کردن) ۲۷۴

تخم پاشیدن ۷۷۸-۷۵۱

تخم درشوره بوم کاشتن ( چون تخم

بر روی سنگ افکندن) ۸۱۲

تخم دین و داد ورزیدن ۳۳۰

تخم طاعت ۷۷۸

تخم عشق بازی ۴۶۶

تخم کشتن ۵۶۲

تدبیر اندیشیدن ۸۳۷

تدبیر جستن ۸۴۳

تدبیر درست ۸۴۳

تدبیر گور کردن ۳۲۱

ترازوی عدل طبیعت ۳۱۲

تربیت شنیدن ۳۷۳

تربیت کردن ۶۸۰-۶۱۶

ترتیب کردن (آماده و مرتب کردن) ۷۴۵

ترجمانی کردن ۴۴۸

تردامن ۴۳۰-۳۰۳

تردامنان ۲۸۳-۳۰۱

تردد کردن ۵۹۰

ترش بودن ۴۶۶

ترشدن سخن ۴۶۱

ترش روی ۸۱۷-۴۲۴

ترش روی خادم ۴۶۳

ترش رویی ۵۵۴

ترش نشستن ۳۴۲-۴۱۵-۵۸۳-

۵۹۴

ترك آتش روی ۶۲۵

ترك ادب ۶۲۲

ترك ادب رفتن ۵۲۹

ترك تدبیر کردن ۴۷۶

ترك تیرانداز ۳۴۶

ترك جان دادن ۵۰۷

ترك جان گرفتن ۳۷۴

ترك جان گفتن ۴۸۴-۳۹۹

ترك چیزی گرفتن ۵۳۵

ترك خطا ۵۱۶

ترك خویش گرفتن ۴۱۵

ترك دادن ۵۲۲

ترك رضای خویش کردن ۴۷۴

ترك زره موی ۵۵۴

تركستان روی ۵۵۷

ترك سر خود گفتن ۴۳۰

ترك سر گفتن ۶۶۷

تركش کش ۲۳۳

ترك صحبت کردن ۸۵۳-۴۴۱

ترك صفت کردن ۷۸۲

ترك عشق ۶۸۵



- ترك عشق گفتن ۴۳۱  
 ترك عمل گفتن ۶۱۱  
 ترك كس گرفتن ۶۲۵  
 ترك گرفتن ( ترك كردن ) ۷۹۲  
 ترك محبت گفتن ۴۵۰  
 ترك مراد خویش گرفتن ۴۷۶  
 ترك مست ۶۲۱-۳۵۱  
 ترك مستوری كردن ۳۸۲  
 ترك نام و ننگ ۳۷۳  
 تركی ( تند خویی و بیوفایی ) ۴۱۸  
 ترنج از دست شناختن ۵۶۶  
 ترنجبین وصال ۷۲۹  
 تسبیح خوان ۸۳۱  
 تسبیح گفتن ۶۷۹  
 تسبیح گفتن حصا ۶۷۹  
 تسبیح هزاردانه ۱۱۸  
 تسکین كردن ۷۲۹  
 تسلیم شدن ۸۰۲  
 تسلیم كردن اختیار خود ۵۴۶  
 تشبیه روی كس بافتاب كردن ۳۶۶  
 تشریف بخشیدن ۸۳۷-۵۶۹  
 تشریف عزت ۷۷۶  
 تشریف قبول ۵۲۶  
 تشنگان بادیه ۵۸۴  
 تشنه دیدار دوست ۴۳۵  
 تشنه دیدار ۶۹۳  
 تشنه سلسبیل و کافور ۴۷۵  
 تشنه مردن ۶۰۴  
 تشویش دام ۵۱۸  
 تصاویر از دست افكندن ۴۷۶  
 تصور كردن ۷۴۸  
 تطاول كردن ۵۰۹  
 تعلق با كس داشتن ۴۵۵  
 تعلق داشتن ۶۱۹  
 تعلق بریدن ۴۸۹  
 تعلق خاطر ۳۶۵  
 تعنت كردن ۵۱۸-۵۱۴-۳۵۲  
 تغییر بیرون ۵۵۴  
 تغییر كردن ۷۳۴-۵۹۰  
 تفرقه خاطر ۱۴۶۴  
 تفسیر دان ۲۰۰  
 تفضل داشتن ۸۰۰  
 تقاضا كردن ۸۴۵  
 تقدیر رفتن ۴۷۶  
 تقرب بكس داشتن ۷۹۹  
 تقریر كردن ۸۴۳  
 تقصیر خدمت ۷۹۵  
 تقصیر گناه خواستن ( عذر گناه خواستن ) ۳۳۲  
 تقویت كردن ۶۸۰  
 تفویم ۲۹۶  
 تگاپو ۶۹۰  
 تکیه بر چیزی كردن ۷۵۵  
 تکیه بر عمل خویش كردن ۶۸۰  
 تکیه كردن بر عصا ۶۸۱  
 تلخ سخن ۴۲۴  
 تلخ شیرین گوار ۴۷۲  
 تلخ عیشی ۶۲۲-۴۲۰  
 تلخ گفتاری ۵۹۴



تن پرور ۳۰۲  
 تن پروران ۲۷۶-۲۷۵  
 تن تنهای درویشان ۷۹۷  
 تن چون سروروان ۴۰۶  
 تن خاکي ۶۹۰  
 تند باد اجل ۷۵۲  
 تن در دادن ۵۵۲-۴۱۷  
 تن درست ۷۰۷-۵۳۳-۵۲۲  
 تن درست ۷۲۲  
 تن درستي ۶۳۰  
 تندیدن (خشم گرفتن) ۸۰۵  
 تندی کردن با کاروان ۴۵۹  
 تن زدن (خاموش شدن) ۵۱۵  
 تنعم کردن ۸۲۳  
 تن فدا کردن ۶۷۹  
 تنگ پوست (نازک پوست) ۶۲۰  
 تنگ پوشیدن ۵۰۱  
 تنگ ترکان ۲۹۹  
 تنگ چشم ۷۹۰-۶۸۳  
 تنگ چشمان ۵۳۸  
 تنگ دست ۷۰۳  
 تنگ دستان برگشته حال ۲۷۰  
 تنگ دست تنگ مایه (فقیر کم مایه) ۳۰۱  
 تنگ دستی ۷۷۹  
 تنگ دل ۴۱۱  
 تنگ دهان ۸۷۳  
 تنگ روزی ۲۶۹  
 تنگ سال ۳۰۹  
 تنگ عیش ۸۰۹-۳۹۳

تلخی چشیدن ۶۷۱  
 تلخی کشیدن ۸۰۲  
 تلخی هجر ۷۲۸  
 تلخی هجران ۴۵۵  
 تماشا کنان رهگذری ۵۸۵  
 تماشا کنان شیرین کار ۷۰۳  
 تماشا کنان کوتاه دست ۵۷۱  
 تماشای دل ۳۶۲  
 تماشاگه دل ۴۶۹  
 تماشاگه دیده ۳۰۸  
 تماشاگه رضوان ۴۵۸  
 تماشاگه روی ۵۳۹  
 تمام بودن (بس بودن) ۳۶۹  
 تمام کشته ۳۵۵  
 تمکین تن ۲۷۷  
 تمکین داشتن ۶۹۲  
 تمنای عاشقان ۷۷۸  
 تمنای کس داشتن ۴۷۴  
 تمنای کس ورزیدن ۵۶۹  
 تمنای وصل کردن ۳۶۶  
 تن آسانی ۸۶۵-۶۸۶  
 تن آسوده ۵۹۵  
 تن از جان پرداختن ۸۵۵  
 تناول کردن ۸۳۳  
 تن بذل کس کردن ۴۷۶  
 تن بقضادادن ۴۰۱  
 تن بقضادر دادن ۵۰۷  
 تن بقضای عشق دادن ۳۵۲  
 تن بکاری دادن ۵۸۷  
 تن بنیستی در دادن ۳۷۹



توقع داشتن ۶۶۵	تنگنای حلقهٔ ردان ۸۳۱
توشه برداشتن ۸۰۵	تنگنای خاک ۸۰۰
توشه ستاندن ۶۸۱	تنگنای خلوت ۳۴۷
توفیق سعادت ۸۱۹	تنگنای دل ۷۲۵
توفیق طاعت ۸۳۴	تنگنای دهر ۸۶۹
تهنیت گویان ۴۶۲	تنگنای صحبت دشمن ۷۸۰
تهور کردن ۸۴۱	تنگنای شوق ۵۶۰
تهی دست ۳۳۴-۳۳۸-۴۴۰-۸۱۱-۸۲۵	تنگنای لحد ۷۴۳
تهی دست با هیبت و بانگ و نام ۸۱۱	تن مرده ۴۳۴
تهی دست و امیدوار ۳۳۸	تن نازك نهاد ۴۷۰
تهی گاهيك دگر دریدن ۸۲۰	تن نازنین ۸۶۷
تیر آه ۶۲۱	تن نرم نازنین ۵۹۶
تیر آه زهر آلود ۸۲۲	تنور دل ۷۲۶
تیر آه سحر ۸۲۶	تنور شکم ۲۷۷
تیر اجل ۵۶۱	تنها مانده ۴۹۰
تیر از شست رفتن ۳۵۸	تواضع کردن ۸۲۳
تیر از کمان رفتن ۷۵۱	توانای مطلق (خدای تعالی) ۳۱۷
تیر امان ۳۴۹	۳۳۶
تیر انداز ۱۳۲-۴۷۹	توانای معربد ۵۶۰
تیر باران ۴۱۲-۴۲۶-۴۷۰-۴۸۷-۵۴۳	توانگر حسن ۴۴۵
تیر باران عشق ۴۲۴	توانگردلی ۶۹۷
تیر باران قضا ۵۵۲	توبر تو ۳۸۲
تیر برقنا داشتن ۴۵۶	توبه از توبه کردن ۶۵۸
تیر بلا ۲۵۴-۲۹۵-۴۱۰-۴۱۲-۴۲۲	توبه خانهٔ تنهایی ۵۰۰
۵۱۳-۵۶۹-۹۷۶	توبه دادن کس را ۵۲۴
تیر جفا ۴۶۶-۴۸۷-۶۵۴-۸۳۶-۸۴۶	توبه شکستن ۴۲۸-۴۴۰-۵۰۴-۵۷۷
	۵۷۷
	توبه کار ۷۹۷
	توبه کردن از پارسایی ۵۶۹
	توت سیاه ۳۶۹
	توتیا ساختن ۸۳۷



تیغ جوشن خای ۷۳۳  
 تیر چرخ ۴۵۳  
 تیر چرخ پرتابی ۷۳۷  
 تیر چشم خوبان ۴۲۶  
 تیر چشم مست ۶۳۸  
 تیر حادثه ۶۹۶  
 تیر در کمان داشتن ۴۲۵  
 تیر در کمان نهادن ۸۳۶  
 تیر زن ۲۸۰-۲۳۳  
 تیر طعنه ۵۶۳  
 تیر عشق ۴۸۵-۴۵۶-۳۹۹  
 تیر غم ۴۲۰  
 تیر غمزه ۶۹۵-۵۸۸-۴۴۴-۳۴۹  
 تیر غمزۀ جادو ۶۸۲  
 تیر غم عشق ۵۷۲  
 تیر فراق ۵۶۰  
 تیر قد ۸۷۳  
 تیر قضا ۴۲۷-۲۶۸  
 تیر مژه ۶۲۳-۳۹۸  
 تیر مژگان ۴۴۷  
 تیر ملامت ۶۲۱-۴۰۳  
 تیر نظر ۸۷۲-۴۷۹-۳۴۵  
 تیر نظر تیز ۵۲۰  
 تیر وهم ۷۲۶  
 تیر ددل ۲۴۹  
 تیر شب ۵۴۶  
 تیر هلاک ظاهر ۳۶۶  
 تیز پای ۳۰۹  
 تیز چنگی ۳۹۸  
 تیزی کردن ۵۸۳  
 تیغ اجل ۴۱۱  
 تیغ از نیام بر آوردن ۳۶۱  
 تیغ افراشتن ۵۷۸  
 تیغ باکس کشیدن ۵۲۴  
 تیغ بر آختن ۵۴۷  
 تیغ بر خود زدن ۲۷۸  
 تیغ بر سر داشتن ۴۴۵  
 تیغ بر سر کس نهادن ۶۸۱  
 تیغ بر کشیدن بخون کس ۵۳۰  
 تیغ برگرفتن ۴۰۲  
 تیغ بر وجود کس نهادن ۴۷۴  
 تیغ بلا ۸۱۶  
 تیغ بیزاری ۵۹۴  
 تیغ تعنت ۵۰۰  
 تیغ جفا ۵۵۴-۴۷۲  
 تیغ حادثه ۷۱۹  
 تیغ در نیام داشتن ۵۹۶  
 تیغ زبان ۲۶۵  
 تیغ زدن ۶۱۲  
 تیغ زن ۳۲۲-۱۹۷  
 تیغ زهر آلود ۴۵۳  
 تیغ ستم ۶۸۹  
 تیغ سخنوری ۷۴۳  
 تیغ غمزه ۳۹۸  
 تیغ غمزۀ خونخوار ۶۱۲-۴۰۲  
 تیغ غمزۀ خونخوار خیره کش ۴۷۰  
 تیغ غمزۀ مسلول ۴۹۷  
 تیغ فراق ۶۶۶  
 تیغ قهر ۶۷۸-۴۲۵  
 تیغ قهر اجل ۲۶۸



تیغ کشیدن ۸۰۰

تیغ مرگ ۳۸۷

تیغ نظر ۴۱۰

تیغ هجر ۵۴۸-۵۱۳

تیغ هندی ۷۵۵-۵۹۶-۴۹۵

تیمار داشتن ۸۵۱

تیمار فراق ۶۰۶

## ث

ثابت قدم ۶۸۹

ثمر گرفتن ۴۴۳

ثنای جمیل ۸۲۲-۷۱۲

## ج

جادوان بابل ۴۷۶

جادو فریب ۶۶۵

جادو فکن ۸۷۳

جادوی ارمنی ۸۵۹

جادوی عابد فریب ۳۴۵

جاده شرع ۳۲۸

جاسوس گوش ۳۱۳

جاسک ۴۳۱

جام آشنائی ۴۸۰

جام باده عشق ۵۰۹

جام جم ۷۱۲-۶۸۹

جام خوردن ۵۰۷

جام در کشیدن ۵۷۹

جام زهر ۴۲۵

جام زهر ناک ۸۶۷

جام شراب ۴۴۳

جام شریعت ۷۹۷

جام صافی وصل ۵۲۱

جام طلعت لیلی ۴۱۰

جام عیش ۶۶۸

جام گردانیدن ۴۹۹

جام گیتی نمای ۳۰۱

جام لبالب ۶۶۲-۴۹۹

جام محبت ۵۰۷

جام نوشیدن (چون جام و شیشه خوردن

یعنی محتوی جام و شیشه خوردن

بعلاقه ظرف و مظروف) ۵۰۹

جام وصل ۵۷۹

جام هجر ۵۰۹

جامه ازرق پوشیدن و سر تراشیدن

(نشانه صوفیان و عابدان) ۷۸۹

جامه از سر کس بر کندن ۴۸۶

جامه بدل کردن ۷۰۹

جامه بدولت دریدن ۸۶۹

جامه بر خود دریدن ۴۹۸

جامه تنیدن ۸۳۳

جامه خانه غیب ۷۲۳

جامه دران ۷۹۶-۶۵۹



جامه دریدن ۳۶۸ - ۴۵۰ - ۵۴۷ - ۷۲۴	جان باکس داشتن ۵۸۹
جامه دریدن گل ۳۵۱	جان بتن آمدن ۴۶۷
جامه رنگین ۷۳۰	جان بحلق رسیدن ۳۸۹
جامه سپر ساختن ۵۷۲	جانبخش در نماز (علی ع)
جامه صوفی ۴۴۳	جانبخش دلقرب ۳۶۶
جامه فروختن ۵۴۳	جان بدهان آمدن ۶۱۱-۴۶۱
جامه فقیری ۶۰۰	جان بدهان رسیدن ( چون جان بلب رسیدن ) ۴۳۵
جامه قبا شدن ( دریده شدن جامه ) ۳۵۹	جان برافشاندن ۴۲۵ - ۴۳۷ - ۴۹۳
جامه قبا کردن ( جامه دریدن ) ۵۶۲ ۷۹۶	جان برافشاندن بکس ۵۲۷
جامه معنی ۴۶۸	جان بردن ۵۳۳-۵۹۲-۸۶۲
جامه ناز ۴۷۹	جان بردن از دست کس ۵۱۶-۵۱۷
جان آرام ۵۰۰	جان برسر نهادن ۷۲۰
جان آزاده ۷۹۸	جان برسر نهاده ۷۹۴
جان آفرین ۷۱۴-۷۵۵	جان برکس فشاندن ۴۳۴-۴۷۸
جان آوردن ۶۷۳	جان برکف دست آمدن ۴۰۰
جان افروز ۶۴۶	جان برکف دست داشتن ۵۶۰
جان افشان ۷۷۷	جان بشیرینی سپردن ۴۱۳
جان افشانی ۴۶۷	جان بر لب داشتن ( چون جان بدهان داشتن ) ۳۶۲
جان انداختن ۳۵۴-۵۱۹	جانب کاری رعایت کردن ۶۶۶
جان اندر سرکار کس کردن ۵۵۰	جان بلب رسیدن ۵۸۴
جان اهل دل ۶۸۴	جان بلب رسیده ۶۴۸
جان بابا ( چون جان پدر ) ۲۷۲	جان بمرزدگانی دادن ۶۱۵-۶۲۰
جان باختن ۵۹۹	جان بمرزگرو داشتن ۵۰۰
جان باز ۴۶۷-۷۹۰	جانب نگاهدار خدای و خدایگان ۷۲۱
جان بازی ۴۵۲	جانب نگه داشتن ۵۹۵
جان بازی کردن ۶۰۰	جان پدر ( چون جان بابا ) ۳۱۹ - ۸۴۶
	جانپرو ۴۵۴-۴۷۲



جان پروردن ۵۸۹-۵۸۴-۵۵۰-۴۹۸  
 جان پرورده بودن ۴۳۹  
 جان جبهان ۴۸۷  
 جان خسته ۳۹۹  
 جان دادن ۷۵۱  
 جان دادن مشتاقان ۵۱۹  
 جان در آستین داشتن ۴۳۰  
 جان دریای کس ریختن ۴۳۰  
 جان در پای کس فشاندن ۵۲۸  
 جان دریای کس کردن ۶۱۵  
 جان در خطر انداختن ۶۳۸  
 جان درد آگین ۵۵۴  
 جان در سر کار کس کردن ۴۲۸-  
 ۷۷۷-۵۰۷  
 جان در قدم کس انداختن ۳۶۹  
 جان در قدم کس ریختن ۳۶۰-  
 ۵۲۰  
 جان در قدم کس کردن ۶۴۷  
 جان دریغ داشتن ۴۴۹  
 جان رفته ۴۶۷  
 جان رفته باقالب مشتاق آمدن ۴۶۷  
 جان رمیده ۴۷۹  
 جان زنده دلان ۷۷۹-۵۰۹  
 جان ستان ۶۶۷  
 جان سپاران ۵۴۵  
 جان سپاران دل ۴۷۷  
 جان سپر کردن ۴۸۷-۳۴۶  
 جان سوختن ۴۷۲  
 جان شیرین ۴۷۰-۴۶۷-۴۲۹-۳۷۰  
 ۵۷۰-۵۵۵-۵۳۰  
 جان شیرین در کس ریختن (بیا تا  
 جان شیرین در توریزم) ۴۲۹  
 جان شیرین فدای صحبت یار کردن  
 ۳۷۰  
 جان صرف کردن ۵۰۰  
 جان ضعیف آرزو مند ۶۷۴  
 جان طلبیدن ۴۰۷  
 جان عزیز ۸۲۹-۶۰۹  
 جان فدا کردن ۶۷۹-۵۹۲-۳۷۰  
 جان فدای جان کس کردن ۳۸۷  
 جانفشان ۳۸۶  
 جانفشان کردن ۷۲۳  
 جانفشان کس کردن ۳۸۶  
 جان کس بلب رساندن ۵۸۳  
 جان گدازی کردن ۶۴۹  
 جان گرامی ۸۴۷-۷۸۵-۵۳۶  
 جان بشکرانه دادن ۵۷۱  
 جان لطف و مرمدهی ۵۳۶  
 جان معنی ۳۷۰  
 جان معنی داشتن ۳۷۰  
 جان منتظر ۴۳۶  
 جان نازنین ۷۸۸-۷۸۷-۴۳۰  
 جان نثار کردن ۴۷۳  
 جان نهاده بر کف دست ۳۸۷  
 جان و تن فدای تن و جان کس  
 کردن ۴۰۵  
 جان و جامه بذل کردن بر چیزی  
 ۳۸۵  
 جان و دا شدن در کاری و چیزی  
 ۸۶۸

جان پروردن ۵۸۹-۵۸۴-۵۵۰-۴۹۸  
 جان پرورده بودن ۴۳۹  
 جان جبهان ۴۸۷  
 جان خسته ۳۹۹  
 جان دادن ۷۵۱  
 جان دادن مشتاقان ۵۱۹  
 جان در آستین داشتن ۴۳۰  
 جان دریای کس ریختن ۴۳۰  
 جان در پای کس فشاندن ۵۲۸  
 جان دریای کس کردن ۶۱۵  
 جان در خطر انداختن ۶۳۸  
 جان درد آگین ۵۵۴  
 جان در سر کار کس کردن ۴۲۸-  
 ۷۷۷-۵۰۷  
 جان در قدم کس انداختن ۳۶۹  
 جان در قدم کس ریختن ۳۶۰-  
 ۵۲۰  
 جان در قدم کس کردن ۶۴۷  
 جان دریغ داشتن ۴۴۹  
 جان رفته ۴۶۷  
 جان رفته باقالب مشتاق آمدن ۴۶۷  
 جان رمیده ۴۷۹  
 جان زنده دلان ۷۷۹-۵۰۹  
 جان ستان ۶۶۷  
 جان سپاران ۵۴۵  
 جان سپاران دل ۴۷۷  
 جان سپر کردن ۴۸۷-۳۴۶  
 جان سوختن ۴۷۲  
 جان شیرین ۴۷۰-۴۶۷-۴۲۹-۳۷۰  
 ۵۷۰-۵۵۵-۵۳۰



جعد مشک بار ۵۴۰  
 جفا از دست کس بردن ( ... کشیدن )  
 ۳۲۷  
 جفا بردن ۴۵۲ - ۵۲۷ - ۵۳۰ - ۵۵۴  
 ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۸۲۷  
 جفا بردن از دست کس ۳۳۴  
 جفا بر کس پسندیدن ۶۷۴  
 جفا دیدن ۴۵۵ - ۸۲۴  
 جفا کار ۵۹۴  
 جفا کشیدن ۵۲۱  
 جفای دشمن ۳۹۲  
 جفای زمان ۵۸۴  
 جفای فلك ۴۳۴  
 جفته انداختن خر ۸۵۴  
 جگر خوار ۵۹۴  
 جگر خوردن ۴۴۱  
 جگر خوردن پنهان ۴۴۱  
 جگر سوختگان ۴۴۹  
 جگر سوز ۴۶۷ - ۷۴۸  
 جگر گوشه ۴۶۴  
 جلای بصر ۴۵۴  
 جلوۀ طاووس ۵۶۱ - ۵۶۵  
 جلوۀ کنان ۴۹۶ - ۶۴۰  
 جلوۀ گری ۵۸۷ - ۵۹۴ - ۷۰۵  
 جلوۀ گری کردن ۵۸۵  
 جماد مرده ۴۲۶  
 جماشان گل ۴۳۹  
 جمال انسانی ۶۱۹  
 جمال دست وزارت ۶۸۲

جاهل سرمه-ت ۸۵۴  
 جاهلی کردن ۷۲۳  
 جاهلیت ( عهد جاهلی ) ۳۱۳  
 جای بکس پرداختن ۸۴۸  
 جبر شکسته کردن ( شکسته بستن )  
 ۷۳۰  
 جبرئیل مگس ران ۷۸۱  
 جبد بر جبد ( چون پدر بر پدر ) ۶۹۲  
 جراحی بزد ۸۰۴  
 جراحی جدایی ۵۶۸  
 جراحی رسیدگان ۳۷۹  
 جراحی کردن ۷۲۵  
 جرعه خوردن ۴۳۸  
 جرعه‌یی ناخورده ۵۷۹  
 جرم آباد امن و عیش ۸۶۹  
 جرم کس بطاعت در پذیرفتن  
 ۴۷۸  
 جرم همه کس بخشیدن ۴۰۳  
 جریده گنه ۷۳۳  
 جزا دادن ۶۸۱ - ۷۵۱  
 جزع کردن ۶۱۴  
 جستن دل کس ۵۱۸  
 جسر آخرت ۶۹۱  
 جسر بریدن دجله ( بدست تیر )  
 ۳۶۹  
 جسم دل ریش ۵۳۵  
 جسم زورمند ۸۶۸  
 جعد پریشان ۴۴۹  
 جعد زلف پریشان ۴۷۰



- جمال روزافزون ۵۵۴  
 جمال طلعت ۶۱۲  
 جمال طلعت دوست ۵۳۷  
 جمال عارض خورشید ۵۹۶  
 جمال عالم انسان ۷۲۶  
 جمال ماه پیکر ۶۵۰  
 جمال یوسف گل ۴۸۶  
 جمع شدن خاطر ۶۷۲  
 جمعیت خاطر پریشان ۵۲۶  
 جمله ربای ۷۳۲  
 جمال سروستان ۵۹۷  
 جم مرتبه ۸۷۳  
 جنایت کردن ۴۰۸  
 جنبش باد ربیع ۴۷۲  
 جنت سبا ۶۷۸  
 جنگ آزمودن ۸۵۱  
 جنگ آغازیدن باکس ۵۶۰  
 جنگ تتر ۲۶۷  
 جنگ در سرداشتن باکس ۵۷۸  
 جنگ جستن ۵۲۳ - ۷۳۳  
 جنگ مغل ۵۰۴ - ۸۶۱  
 جواب تلخ ۳۹۹ - ۴۴۵ - ۴۶۵ - ۵۶۶ - ۵۷۵ - ۵۹۶  
 ۶۱۹  
 جواب تلخ دادن ۴۶۶  
 جواب سلام دادن ۸۶۳  
 جواز داشتن ۳۵۵ - ۵۱۸  
 جوانان نوخاسته ۳۳۵  
 جوان سر از کبر و پندار مست ۲۴۸  
 جوان سخت رو ۸۵۷  
 جوان شدن پیر ۴۷۶  
 جوان شدن جهان ۴۴۰  
 جوان طبع ۸۵۸  
 جوانمرد ۸۵۸  
 جوانمردان او باش ۵۴۳  
 جوانمرد شب رو ۲۵۸  
 جوانمردی ۶۹۷ - ۷۴۲  
 جوانی کردن ۴۴۸ - ۷۲۳  
 جور آزمودن ۵۶۷ - ۸۲۲  
 جور بردن ۳۹۶ - ۴۲۵ - ۵۵۰ - ۶۵۶  
 ۶۷۴  
 جور برگس پسندیدن ۶۷۴  
 جور خداوند حلوا بردن ۲۷۶  
 جور زقیب ۳۷۶ - ۳۹۲  
 جور زمان ۴۳۴  
 جور عشق ۴۶۱  
 جور فراق ۴۳۵  
 جور فراق نوشتن ۴۳۵  
 جور کشیدن ۵۲۱  
 جور مخدوم ۵۶۷  
 جوش کردن ۸۰۲  
 جوشن جان ۶۲۰  
 جوشن جای ۴۱۸ - ۷۳۳  
 جوشیدن بر سر آتش ۵۲۱  
 جوشیدن مشتری ( کثرت و ازدحام مشتری ) ۴۳۳  
 جوفروش ۴۴۸  
 جوفروش خالی ازمعنی ۷۹۳  
 جوفروش گندم نمای ۲۰۳  
 جو فروشان گندم نمای ۲۵۳  
 جو کاشتن ۸۶۴  
 جولان عشق ۳۸۸ - ۶۱۶  
 جولان یافتن ۵۱۹



جهانگیر ۸۵۸  
 چهل در کس محکم بودن ۳۷۵  
 جهودی کردن ۳۹۴  
 جیب عدم ۲۳۳  
 جیب عشاق ۴۷۶  
 جیب غفلت ۳۲۶  
 جیحون بخشت بستن (کار بیموده  
 ومحال) ۳۲۴  
 جیحون پیمودن ۵۰۴

## چ

چابکان دلیر ۴۴۰  
 چاپلوسی ۲۵۸  
 چارپا ۸۲۰  
 چارپایان ۳۷۴  
 چارپر گردیدن چوتیر ۴۷۸  
 چارسوی قصاص ۲۱۸  
 چاردیوار (سرای) ۲۹۳  
 چاره بردن ۶۴۹  
 چاره‌بی چارگان ۵۹۵  
 چاره دانستن ۵۲۸-۶۱۳  
 چاره ساختن ۶۸۱  
 چاره سکالیدن ۴۲۰  
 چاره کار عشق ۵۲۲  
 چال زنج ۶۵۱  
 چالش کردن ۲۶۵

جوهر ایمان ۷۲۲  
 جوهر داشتن ۵۸۶  
 جوهری عقل ۴۴۷  
 جوی از مژه روان کردن ۵۷۱  
 جوی شیر ۳۰۶  
 جوی عمل ۷۰۹  
 جهان آرای ۴۰۸  
 جهان آفرین ۳۳۶  
 جهان افروز ۷۸۶-۷۰۰-۶۸۶  
 جهانانی ۸۲۸  
 جهان بین ۵۵۵  
 جهان پیر ۷۲۳  
 جهان پیم ۴۰۸  
 جهان پیمودن ۴۶۳  
 جهان داشتن ۶۸۶  
 جهان دانش ۷۰۴  
 جهان دانش و داد ۶۸۹  
 جهان دیده ۸۵۵-۳۱۸-۳۱۱-۲۸۷  
 جهان دیده پیر دیرینه زاد ۲۹۱  
 جهان سالار عادل ۷۱۶  
 جهان ستانی ۶۸۸  
 جهان سوز ۴۸۱  
 جهان سوز پیکار ساز ۲۶۸  
 جهان سوز دروغا (علی ع) ۶۸۰  
 جهان فریبناک ۸۰۰  
 جهان فضل ۸۴۴  
 جهان فضل و فتوت ۶۸۲  
 جهانگرد شبکه-وگ خرمین گدای  
 ۲۵۳  
 جهان گشادن ۷۵۲



- چاه امید ۸۶۱  
 چاه بابل ۳۷۴  
 شاه بلا ۳۱۴  
 چاه بیژن ۵۲۵  
 چاه دروازه کنعان ۸۲۶  
 چاه دل ۲۸۵  
 چاه زنج دان ۳۷۴ - ۳۹۷ - ۴۰۵  
 ۵۵۱ - ۵۶۰  
 چاه ضلالت ۳۱۳  
 چاه کنعانی ۴۴  
 چراغ از دل صهبا گرفتن ۴۰۲  
 چراغ باز نشست ۳۶۵  
 چراغ برره باد نهادن ۷۳۷  
 چراغ بلاغت ۲۶۵  
 چراغ پیش اعمی داشتن ۸۱۲  
 چراغ پیش کس داشتن ( هدایت )  
 ۷۸۸  
 چراغ آدان ثریا ۳۴۲  
 چراغ دولت ۴۱۶  
 چراغ رحمت ۸۶۳  
 چراغ صبحدم ۵۸۲  
 چراغ مهر ۶۸۹  
 چراغ عمل بر فروختن ۳۳۳  
 چراغ غم ۵۶۱  
 چراغ کردن ۳۸۸  
 چراغ منزل ۵۵۳  
 چراغ هدایت ۴۰۸  
 چراغ یقین ۳۳۵
- چرا و چون ۳۸۲  
 چرب زبانی کردن ۶۱۴  
 چربیدن چیزی بر چیزی ۴۹۶  
 چرخ اطلس ۴۷۸  
 چرخ انداز ۱۱۵  
 چرخ زدن ۷۹۲  
 چرخ عربده جو ۴۶۶  
 چرخ گردان ۷۵۵  
 چرخ مشعبد ۵۶۲  
 چرخ مه و خورشید ۶۲۲  
 چشم آدمی تنگ ( چشم تنگ آدمی )  
 ۸۶۲  
 چشم آویز ( تعوید ) ۵۷۵  
 چشم آهوانه ۵۶۰  
 چشم ابر ۴۱۷  
 چشم احسان ۳۴۴  
 چشم احوال ۶۸۶  
 چشم ارادت ۴۹۵ - ۵۱۴ - ۶۴۴ -  
 ۷۱۴ - ۷۱۹ - ۸۴۱  
 چشم از چیزی بردوختن ۵۷۹  
 چشم از قفارفتن ۴۵۶  
 چشم از کس بچیزی داشتن ۳۹۵  
 چشم از کس بخویشتن کردن ۵۸۸  
 چشم از کس برگرفتن ۴۵۵  
 چشم از کس نگاه داشتن ۵۰۸  
 چشم از نظر دوختن ۴۲۶  
 چشم امید ۵۰۲  
 چشم امیدوار ۳۷۰  
 چشمان ترک مست ۶۲۱



چشم بصیرت ۶۸۹  
 چشم بکس کردن ۵۹۵  
 چشم بند ۶۳۴  
 چشم بندان ۵۴۳  
 چشم بندی ۵۱۱  
 چشم بهر سو کردن ۵۵۶  
 چشم بیدار ۳۵۶ - ۳۶۸  
 چشم بیداران ۵۶۶  
 چشم بینایی ۴۳۲  
 چشم پر خون ۶۷۱  
 چشم تامل ۴۴۹  
 چشم تدبیر ۷۸۸  
 چشم ترك ۳۴۹  
 چشم تو حید ۶۸۹  
 چشم جادو ۵۳۵ - ۵۵۶  
 چشم جام ۵۰۱  
 چشم جهان بین ۳۲۴  
 چشم چپ ۳۶۰  
 چشم چیزی داشتن ۴۰۲  
 چشم خواب آلود ۳۵۶ - ۳۶۸  
 چشم خواب آلوده ۴۱۷  
 چشم خود بینی ۳۱۶  
 چشم خود بینی داشتن ۳۹۵  
 چشم خرد ۴۰۳  
 چشم خویشتن بر آوردن ۲۶۰  
 چشم داشتن ( توقع و انتظار ) ۴۸۳  
 ۶۰۳ - ۶۵۵ - ۷۳۲ - ۷۵۴  
 ۸۲۳  
 چشم در احباب ۳۷۲

چشمان دلبر ۵۴۹  
 چشمان دلبنده ۲۸۲  
 چشمان شوخ دلبنده ۴۸۰  
 چشم بادوست داشتن ۳۸۱  
 چشم با روی کس داشتن ۴۵۰  
 چشم باریک بین ۲۷۱  
 چشم باکس داشتن ۵۵۲  
 چشم بخت ۳۷۸ - ۴۸۰  
 چشم بخشایش ۸۳۳  
 چشم بخود کردن ۵۹۰  
 چشم بد ۴۰۹ - ۴۷۵ - ۵۲۹ - ۶۳۴  
 ۶۷۳ - ۷۰۷ - ۷۲۸ - ۷۵۴  
 ۸۴۴  
 چشم بد از روی تو دور ۴۷۵  
 چشم بد بکس رسیدن ۴۰۹  
 چشم بدیدار کس باز کردن ۴۶۸  
 چشم بر اشارت ۶۷۹  
 چشم بر افکندن بر چیزی ۵۵۶  
 چشم براه ۷۳۲  
 چشم براه داشتن ۴۳۵ - ۵۰۲  
 چشم بر خطاب داشتن ۳۶۳  
 چشم بر کردن ۳۹۴ - ۳۹۵  
 چشم بر کردن بکس ۵۴۳  
 چشم بر کس داشتن ۴۴۹  
 چشم بر همزدن ۴۲۳ - ۵۰۳  
 چشم بر هم نموده ۵۷۶  
 چشم بساقی داشتن ۳۷۳  
 چشم بستن ۵۸۲  
 چشم بسته ۷۰۱  
 چشم بصیر ۴۷۸



چشم درایت ۴۰۷  
 چشم در چیزی ماندن ۴۳۲  
 چشم درد ۱۱۴  
 چشم دردمندان ۵۵۶ - ۵۷۲ - ۵۹۵  
 چشم درد و ختن از کس ۵۱۵  
 چشم در ساقی ۶۰۴  
 چشم در سر کس کردن ۵۸۸  
 چشم در قضا کردن ۵۵۲  
 چشم در کس داشتن ۴۵۴  
 چشم در منظر کس داشتن ۴۴۱  
 چشم دل ۳۵۳ - ۴۱۱  
 چشم دلاویز ۳۵۶  
 چشم دو ختن ۴۱۲ - ۵۳۳ - ۷۸۰  
 چشم دیدن چیزی داشتن ۵۶۷  
 چشم راست ۳۶۱  
 چشم رای و تدبیر ۸۴۰  
 چشم رحم ۶۰۲  
 چشم رغبت ۴۶۸  
 چشم رضا و مرحمت بر همه باز کردن ۶۲۲  
 چشم بروی کس بر کردن ۵۶۴  
 چشم سحر ۳۵۶  
 چشم سعدی ۸۷۳  
 چشم سعی ۴۰۸  
 چشم سوزن ۳۷۶  
 چشم سوی کس کرن ۵۷۸  
 چشم سیاه ۵۴۵  
 چشم سیه ۵۵۶  
 چشم شوخ ۴۲۰ - ۴۳۱  
 چشم شور و انگیز ۴۷۰  
 چشم ظاهر بین ۵۳۳  
 چشم غمزده ۴۶۲  
 چشم عاشق دو ختن ۴۶۳  
 چشم عالم بین ۵۵۳  
 چشم عبرت بین ۷۴۸  
 چشم عبرت ۴۴۵  
 چشم عشق و ارادت ۵۰۷  
 چشم عفو و کرم ۷۳۳  
 چشم عقل ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۶۱۲ - ۶۷۴  
 ۷۰۶ - ۷۳۳  
 چشم عنایت ۵۱۰ - ۶۸۰ - ۷۳۱  
 ۸۴۴ - ۸۴۸  
 چشم فتان ۳۵۴ - ۴۰۴ - ۴۰۶  
 چشم فتنه انگیز ۳۵۷  
 چشم کردن بر کس ۵۷۰  
 چشم کس بتیرد و ختن ۴۷۸  
 چشم کش دایر بای ۴۳۷  
 چشم کوتاه نظران ۳۴۴  
 چشم گوهر بین ۷۹۴  
 چشم لطف ۶۳۸  
 چشم مست ۳۵۴ - ۳۷۹ - ۴۰۹ -  
 ۴۲۰ - ۴۲۷ - ۴۴۳ - ۴۴۷ - ۴۷۰  
 ۴۷۱ - ۵۹۳ - ۵۹۶ - ۶۳۸  
 ۶۶۷  
 چشم مست خونخوار ۳۵۶  
 چشم مست می گون ۵۴۴ - ۵۷۷  
 چشم مصلحت بین ۳۷۹  
 چشم ناصواب ۶۱۱  
 چشم نرگس ۴۸۳  
 چشم نظر داشتن ۴۲۴  
 چشم نقص ۷۰۵

چشم درایت ۴۰۷  
 چشم در چیزی ماندن ۴۳۲  
 چشم درد ۱۱۴  
 چشم دردمندان ۵۵۶ - ۵۷۲ - ۵۹۵  
 چشم درد و ختن از کس ۵۱۵  
 چشم در ساقی ۶۰۴  
 چشم در سر کس کردن ۵۸۸  
 چشم در قضا کردن ۵۵۲  
 چشم در کس داشتن ۴۵۴  
 چشم در منظر کس داشتن ۴۴۱  
 چشم دل ۳۵۳ - ۴۱۱  
 چشم دلاویز ۳۵۶  
 چشم دو ختن ۴۱۲ - ۵۳۳ - ۷۸۰  
 چشم دیدن چیزی داشتن ۵۶۷  
 چشم راست ۳۶۱  
 چشم رای و تدبیر ۸۴۰  
 چشم رحم ۶۰۲  
 چشم رغبت ۴۶۸  
 چشم رضا و مرحمت بر همه باز کردن ۶۲۲  
 چشم بروی کس بر کردن ۵۶۴  
 چشم سحر ۳۵۶  
 چشم سعدی ۸۷۳  
 چشم سعی ۴۰۸  
 چشم سوزن ۳۷۶  
 چشم سوی کس کرن ۵۷۸  
 چشم سیاه ۵۴۵  
 چشم سیه ۵۵۶  
 چشم شوخ ۴۲۰ - ۴۳۱  
 چشم شور و انگیز ۴۷۰



چشمه نگران ۴۰۵	چشمه کوثر ۴۳۹-۳۶۷
چشم نگه داشتن ۴۵۹	چشمه گریستن ۷۵۰
چشم نواخت ۵۶۸	چشمه نور ۴۳۱
چشم نیم خواب ۶۰۶-۴۸۳	چشمه نوش ۶۳۵-۴۸۹
چشم واروژن کردن ( چشم بر روزن کردن ) ۵۵۲	چشمه نوشین زلال ۴۰۸
چشم و چراغ ۶۷۴	چشمه هور ۸۲
چشم و چراغ اهل بینش ۸۵۰	چمن آراستن ۳۵۹
چشم و چراغ اهل قبائل ۷۵۰	چمن روزگار ۸۶۶-۳۸۴
چشم وصال بینان ۶۶۷	چمیدن سرو ۵۸۷
چشم وقف کس کردن ۴۷۶	چنبر آذر ۸۰۱
چشم های مست ۶۴۲	چنبر زلف ۵۴۱
چشم های نیم خواب ۶۰۶-۴۸۳	چنبر عشق ۷۰۱-۴۲۲-۳۷۹
چشم همت ۷۷۷	چنگك بهتراك كس آويختن ۳۲۹
چشم همت عالی ۸۴۰	چنگك سوختن ۴۴۴
چشمه آفتاب ۲۵۴-۱۱۹	چنگك شكستن ۴۴۰
چشمه بگل انباشتن ۴۱۳	چنگك قضا و قدر ۵۱۲
چشمه چشم ۶۴۹-۴۹۰-۴۷۱	چو آب رفتن ۶۰۰
چشمه حیات ۳۶۵	چوبك زن ۳۱۰
چشمه حیوان ۴۳۷-۴۱۳-۳۶۹-۲۴	چوب نفت، اندود ۷۸۶
۴۴۰-۴۶۱-۵۲۹-۵۵۱-۵۷۳	چوگان آبنوس ۴۸۲
۷۷۸-۷۲۳-۶۰۳	چوگان باختن ۷۹۷
چشمه خور ۲۶۱	چوگان زبان ۵۱۹
چشمه خورشید ۷۸۹	چوگان زلف ۷۱۸-۶۴۳-۳۸۲
چشمه خورشید بامداد بگاه ۷۲۹	چوگان ملامت ۶۸۹
چشمه خورشید جهان افروز ۷۸۶	چون آب روان رفتن (سرعت) ۶۶۸
چشمه زادن ۴۶۳	چون موی از ماست بیرون شدن ۶۴۶
چشمه سلسبیل ۷۰۹	چهار بالش حرمت ۶۸۲
چشمه سیماب ۶۰۱	



- چهار بدانگی ۸۳۹  
 چهره زرد ۵۰۷  
 چهره نمودن ۶۸۵  
 چهره مهر افزای ۳۴۶  
 چه زنخدان ۴۸۷-۴۰۴  
 چیزی از چنگت کس رها ندن ۴۳۵  
 چیزی با کس در میان داشتن ۳۸۹  
 چین افتادن بر روی ۷۵۴  
 چین سر زلف ۵۱۷
- ح
- حاجت بردن ۸۳۵  
 حاجت بکس بردن ۸۱۱  
 حاجت گزاردن (حاجت بر آوردن)  
 ۶۳۱  
 حاجتمند ۸۶۱  
 حادث شدن ۸۳۴  
 حاصل آمدن کار ۳۵۶  
 حاصل دور بقا ۳۶۱  
 حاصل عمر ۷۲۷-۷۲۲  
 حاصل کردن (بدست آوردن) ۷۴۵  
 حاصل لهر و لعب دنیا ۷۰۹  
 حاضر دل ۸۴۹  
 حاضر گردیدن ۸۰۲  
 حاضر غایب ۵۸۴
- حافظان ناحوش آواز ۸۲۱  
 حافظ عهد و پیمان ۵۸۳  
 حافظ قرآن ۸۰۰  
 حافظه (قوة حافظه) ۸۷۱  
 حاکم رد و قبول ۳۶۱  
 حاکم عادل ۸۳۲  
 حال از دهان کس شنیدن ۳۸۶  
 حال بی سامان ۵۰۸  
 حال پراکنده دلان ۶۱۸  
 حال پریشان ۶۰۰-۴۱۵  
 حال پریشان داشتن ۴۷۸  
 حالت آوردن ۵۹۱  
 حالت زار ۳۹۹  
 حال دردمندان ۶۰۷  
 حال کس چو روز روشن دانستن  
 ۳۷۵  
 حال نهان ۵۲۷  
 حامله بودن ۷۱۷  
 حب وطن ۵۰۷  
 حجاب در گذاردن ۵۴۰  
 حجاب يك سونهادن ۵۸۲  
 حجله غیب ۶۹۹  
 حد امکان ۳۷۱  
 حد زیبایی ۵۶۸  
 حدیث حسن ۵۶۶-۴۹۰-۴۵۲  
 حدیث حسن خوبان ختایی ۵۶۶  
 حدیث دوست ۵۳۰



حرف گیران ۲۸۷  
حرف گیری ۳۰۱  
حرکات دلفریب ۳۵۳  
حرمت معرفت ۳۳۰  
حرم عشق ۸۷۱  
حرم غیب ۴۳۴  
حریر چین ۶۳۰  
حریص پند ۸۵۹  
حریص جهانگرد ۲۷۵  
حریص چیزی بودن ۸۵۹  
حریص کوتاه دست ۴۴۵  
حریف آتشین ۵۵۲  
حریفان خلوت سرای الست ۲۲۶  
حریف خاص ۵۰۱  
حریف سست پیمان ۴۲۶  
حریف عمر بسر برده در فسوق  
و فجور ۸۱۸  
حریف غم کس بودن ۴۰۹  
حریف مجلس ۴۳۳-۴۴۰  
حساب خود کردن ۸۰۸  
حساب خویشتن کردن ۷۹۹  
حساب گاه قیامت ۴۰۳  
حسب الحال مشتاقی ۶۰۴  
حسد آمدن بر چیزی ۶۴۴  
حسد بودن ۳۷۵-۶۰۸  
حسرت از دل بآب شستن ۷۵۴  
حسرت خوردن ۳۷۵-۵۵۰  
حسن ترکیب ۳۴۳  
حسن جهانگیر ۵۵۸  
حسن خط ۵۷۳

حدیث دوست گفتن ۴۳۷  
حدیث رفتن ۶۱۰  
حدیث سعدی ۵۸۲-۵۹۴  
حدیث شیرین ۳۷۷-۶۴۱  
حدیث عاشقی ۵۹۹  
حدیث عشق ۳۶۶-۳۷۰-۳۷۶-۴۱۱  
۴۹۶-۴۹۸-۵۰۷-۵۰۸-۵۱۴  
۵۸۰-۶۰۰-۷۰۴-۸۴۵  
حدیث عشق جانان ۴۶۲  
حدیث عشق نـانـوشته خواندن  
۳۶۶  
حدیث عقل ۴۹۸  
حدیث کردن ۵۶۵-۷۰۳  
حدیث کس بدهان بر آوردن ۷۲۳  
حدیث گفتن ۶۱۶-۶۱۹  
حدیث مستی ۶۸۴  
حدیث نوشتن ۶۷۱  
حدیث همدم خوشخوی ۳۷۲  
حدیث هولناک ۷۵۴  
حدیقه معانی ۶۱۴  
حدیقه ملک ۷۵۲-۷۵۴  
حذر گرفتن ۷۸۷  
حذر گرفتن از کاری ۴۲۰  
حرام صرف ۵۵۰  
حرامی ۶۱۱ و نیز در گلستان  
حرب حنین ۷۲۸  
حربه خونخوار اجل ۳۷۲  
حوز بیماروی کس بستن ۶۲۴  
حرص فرزند آدم نادان ۸۵۵  
حرف بر کس داشتن ۵۶۰



- حسن خوبان ختمایی ۵۶۶  
 حسن دلاویز ۴۳۸-۴۴۰  
 حسن سیرت ۳۷۵  
 حسن شباب ۶۴۹  
 حسن طلعت خورشید ۵۸۳  
 حسن عمل ۷۲۲-۷۸۷  
 حسن عهد ۴۷۴-۷۰۲-۸۳۲  
 حسن قامت سرو ۵۹۶  
 حسن مقال ۷۱۳  
 حضرت جان آفرین ۷۱۴  
 حضور یار جان افروز ۶۴۶  
 حظ بخت ۳۷۹  
 حظ روحانی ۳۷۸  
 حظ نظر ۶۳۲  
 حظ نفس ۶۱۷  
 حظیره خاک ۷۵۳  
 حقایق شناس ۳۳۷  
 حق بدست کس بودن ۵۹۰  
 حق بگوش کردن ۲۹۵  
 حق پدر فرزندى ۸۳۸  
 حق پرست ۳۰۱-۳۰۳  
 حق پرستی ۷۷۹-۸۶۶  
 حق چیزی بجای آوردن ۸۴۲  
 حق دانستن ۸۵۸  
 حق شناس ۳۰۳-۳۰۸  
 حق شناسی ۸۵۷  
 حق شنیدن ۳۳۲  
 حق قدیم ۸۳۳  
 حقگزار ۷۰۶  
 حقگزاران ۵۴۵  
 حق گفتن ۷۰۷  
 حقوق صحبت ۷۰۲  
 حقیر فقیر ۴۸۸  
 حقیقت عشق ۶۱۶  
 حقه تن ۵۷۷  
 حقه رازنهان ۴۱۰  
 حکایت از رفته گفته گفتن ۴۰۷  
 حکایت برگرفتن ۸۳۷  
 حکایت بزبان آمدن ۴۶۹  
 حکایت پرسیدن ۴۱۱-۵۸۴  
 حکایت دیدار دوست ۵۰۷  
 حکایت شب هجران ۴۱۱-۴۱۳  
 حکایت عشق ۵۱۴  
 حکایت غم عشق ۴۹۶  
 حکایت کردن ۵۴۹  
 حکایت کس بکس بودن ۳۶۵  
 حکایت کس در نبشتن ۵۶۲  
 حکایت گفتن ۷۲۸  
 حکایت مجنون ۳۶۵  
 حکایت نامه ۸۵۶  
 حکم آن کس بودن ۶۱۲  
 حکم از آن کس بودن ۳۶۶-۵۳۷  
 حکم ازل ۵۰۷-۷۹۶



حلقه سیمین گوشوار ۶۰۳  
 حلقه صولجان زلف ۶۲۹  
 حلقه عشاق ۴۶۷  
 حلقه کارزار ۵۰۹  
 حلقه موی ۳۹۰  
 حلقه هندوی دوست ۳۸۸  
 حل کردن مشکل ۶۰۲  
 حلوا بدست کس دادن ۳۹۱  
 حلوا بطرغو آوردن ۷۰۷  
 حلوا خوردن ۵۴۹  
 حلوا کردن ۴۴۷  
 حلوای آشتی ۵۴۹  
 حله پوشیدن ۶۴۲  
 حمل بر چیزی کردن ۷۳۶  
 حمل کردن ۷۸۰  
 حمله آوردن ۷۵۵-۵۸۶-۵۴۶  
 حمله بردن ۵۹۰  
 حوالت بکس کردن ۶۸۰  
 حورا زاده ۳۴۶  
 حوران بهشتی ۵۹۷  
 حور بهشت ۵۸۸  
 حور بهشتی ۴۷۵  
 حور سرشت ۵۷۸  
 حور عین ۴۱۹  
 حور گره پیشانی ۶۱۸  
 حور نژاد ۶۴۸  
 حوری دست در خضاب ۳۶۳  
 حوصله ادراک ۶۰۶  
 حوض کوثر ۳۷۰  
 حیات بی حاصل ۷۱۰  
 حیات جاودان ۶۵۴

حیات زنده ۷۲۲  
 حکم انداز ۸۰  
 حکم بجان کس کردن ۴۲۷  
 حکم بر عالمی داشتن ۳۲۶  
 حکم بر کس روان داشتن ۳۶۱  
 حکم بون بر وجود کس ۶۰۹  
 حکمت گفتن ۸۲۱  
 حکم رانان بر سر کس ۵۲۸  
 حکم سلامت از سر کس برخاستن ۳۶۲  
 حکم فرمودن ۵۶۸  
 حکم قضا ۶۸۶  
 حکیم بار خدا ۶۸۲  
 حکیم راه نشین ۷۲۶  
 حلال از حرام شناختن ۵۰۰  
 حلال زاده بودن ۸۲۲  
 حلاوت مستی ۴۸۰  
 حلق داوودی ۹۲  
 حلقه آشنایی ۷۸۲  
 حلقه برد زدن ۷۸۲-۵۷۰  
 حلقه برد زندان شوق زدن ۳۷۰  
 حلقه بر سندان زدن ۷۷۸  
 حلقه بگوش ۸۷۰-۵۸۵  
 حلقه دام بلا ۳۶۱  
 حلقه در حلقه ۵۵۰  
 حلقه در زدن ۸۴۶  
 حلقه در گوش ۶۰۳-۴۸۹  
 حلقه در گوش کردن ۸۰۲  
 حلقه درویشان ۸۰۲  
 حلقه ربودن ۵۰۹-۴۶۲





منظره‌ای دیگر از آرامگاه (سعدی) شیراز







حیات زنده ۷۲۲  
 حیات گذاشتن (گذراندن) ۷۸۵  
 حیات گذاشتن ۷۴۵  
 حیات مانده ۷۲۶  
 حیات نکو نام ۳۵۵  
 حیران بودن در کس ۶۱۲  
 حیران حسن خویشتن بودن ۶۱۲  
 حیران عشق ۴۵۴  
 حیف بر کس پسندیدن ۸۳۹ -  
 ۸۵۴  
 حیف بودن بر کس ۸۱۲  
 حیف خوردن ۳۴۱  
 حیف کردن ۷۰۹  
 حيله گری ۸۴۸

خار خوردن ۶۰۲ - ۵۰۷  
 خار در پهلوی بهادن ۷۹۳  
 خار شست محبت ۳۷۸  
 خار دیده کس بودن ۸۲۱  
 خار سودا ۵۱۲  
 خار شکستن در دل کسی ۵۹۴  
 خار عشق ۵۱۰  
 خار غم ۴۴۵  
 خار کس خوردن ۳۶۰  
 خار مغیلان ۴۰۵  
 خاطر از تیمار کسی آسوده کردن ۳۳۰  
 خاطر از کسی برداشتن ۵۷۹  
 خاطر با کس خوش داشتن ۴۶۰  
 خاطر با کس داشتن ۵۸۹ - ۴۸۲  
 خاطر بخویشتن مشغول داشتن ۴۹۷  
 خاطر بد سگال ۵۵۳  
 خاطر بفرزند مردم نهادن ۲۹۹  
 خاطر بکسی کردن ۵۹۰  
 خاطر بی اختیار ۴۱۵  
 خاطر پریشان ۵۲۶  
 خاطر خویشتن بکسی دادن ۴۷۱  
 خاطر در کسی رفتن ۲۸۲  
 خاطر رفتن داشتن ۴۳۱  
 خاطر سپردن ۷۰۱  
 خاطر شور انگیز ۶۹۳  
 خاطر عام بردن ۵۶۲  
 خاطر فریب ۲۹۹ - ۳۰۰  
 خاطر قربت ۵۲۸  
 خاطر کس از دست گذاشتن ۴۷۱

## خ

خاتم اقبال ۷۳۰  
 خاتم دولت ۶۹۲  
 خاتم رضا ۶۷۸  
 خار از پای بر آوردن ۵۹۲  
 خار از پای کس بر کنندن ۷۵۳  
 خار از پای کس بر آوردن ۴۹۴  
 خار بزیر پهلوی داشتن ۳۵۲  
 خار بودن گل ۴۴۱  
 خار پشت ۴۱۷  
 خار پستی ۸۴۱  
 خار چقا ۴۵۶



خاك شیراز ۹۶ - ۴۰۹ - ۴۵۳ - -

۵۱۸ - ۵۴۱ - ۵۵۵ - ۶۹۳ - ۷۸۲

۸۳۷

خاك غاليه بو ۵۷۳

خاك كس سبو كردن ۴۵۵

خاك گرم ۸۳۵

خاك مرده ۶۱۶ - ۶۹۱

خاك نيكيخت ۳۸۳

خاك وجود ۴۶۶

خاك وفادار ۵۷۰

خال اختر ۴۴۵

خال بنا گوش ۳۷۵

خال دلستان ۴۴۵

خال سياه ۶۸۳

خال سيه ۶۴۹

خالق بي چون ۷۴۳

خال مشكين ۴۰۲ - ۶۷۱ - ۷۱۰

خال معنبر ۶۵۵

خال موزون ۶۰۵

خال هندو ۵۵۷

خام ۶۱۱

خام از جهان رفتن ۴۰۳

خامان ۵۴۶

خام طبعان ۴۳۹

خام طمع ۳۹۰ - ۵۱۵

خاموش كردن ۸۰۲

خامه بدبختي ۸۲۱

خانقاه ۶۸۴

خانگاه ۸۲۱

خانگه ۴۰۲ - ۴۴۰

خانگه عام ۴۰۲

خانه با كس پرداختن ۴۷۹

خانه برپل گرفتن ۸۰۰

خانه بر راه سيل كردن ۲۸۱

خاطر كسي داشتن ۴۲۵

خاطر كس شوراندن ۳۸۹

خاطر كشيدن بسوي كس ۳۸۸

خاطر كمين داشتن ۵۵۵

خاطر معلق چيزي داشتن ۳۷۶

خاطر مهر داشتن ۵۵۵

خاصان حضرت ۷۹۵

خاصان حق ۶۷۹

خاك آستانه دوست ۵۱۴

خاك برسر ... ۷۸۶

خاك برسرخود بيختن ۵۴۷

خاك بستر ۷۴۳

خاك بيختن ۵۲۰

خاك پاى كس در چشم بينائي كشيدن

۴۳۲

خاك تيره ۳۹۹ - ۶۴۹

خاك دان ۷۸۹ - ۸۶۸

خاك دان لحد ۳۲۶

خاك دان هستي ۵۱۵

خاك در دوست ۵۷۸

خاك در خود عجين كردن ۷۵۴

خاك در ديده كشيدن ۴۵۴

خاك راه دوست ۴۹۰

خاكسار ۷۹۰

خاكسار گنه ۳۲۶

خاك سبز آرنك ۳۸۱

خاك سر كوي دوست ۳۸۸

خاك شدن ۴۳۶ - ۶۰۸

خاك شراب خانه ۵۶۴

خاك شهيدان ۷۵۴



خدا دوست ۱۷۳-۱۷۲  
 خدا اطلس ۷۰۱  
 خداوند امر و نهی ۵۷۹  
 خداوند امور ۵۶۱  
 خداوندان حسن ۴۹۳  
 خداوندان طاق و طمطراق ۸۵۹  
 خداوندان عقل ۳۷۷  
 خداوندان فضل ۵۷۴  
 خداوندان معنی ۳۸۲  
 خداوندان ملک ۷۰۵  
 خداوندان نعمت ۸۳۷  
 خداوندان خرمن ۶۱۲  
 خداوند شوق ۴۵۴  
 خداوند عقل ۵۳۸  
 خداوندگار ۴۲۴ - ۷۰۹  
 خداوندگار باکرم ۵۳۸  
 خداوندگار بنده نواز ۷۰۹  
 خداوند معرفت ۷۲۰  
 خداوند ملک و دولت ۸۱۹  
 خداوند منعم متعال ۷۱۴  
 خداوند منعم محسن ۷۰۴  
 خداوند هوش ۴۷۲ - ۶۶۹  
 خداوندی کردن ۵۵۷  
 خدای باقی ۸۲۲  
 خدای بینان ۴۲۶  
 خدای پرست ۷۴۹ - ۷۸۹  
 خدای پرستان بی ریا ۶۷۹  
 خدای خوانان ۵۴۶  
 خدای خوانی ۶۸۸  
 خدای کارگشای ۷۳۳

خانه بکس پرداختن ۵۰۲  
 خانه پرمشغله ۵۰۶  
 خانه تحویل کردن ۷۰۹  
 خانه چشم ۳۶۹  
 خانه چشم کس آب چکیده بودن ۳۶۹  
 خانه خدا ۴۵۸  
 خانه دل ۷۸۰ - ۸۷۱  
 خانه زهد کردن ۴۸۱  
 خانه زین ۶۸۲  
 خانه سوختن ۵۴۳  
 خانه عیش ۵۳۹  
 خانه کس بردن ۵۸۶  
 خانه گرفتار ۵۸۰  
 خانه گرم ۷۲۴  
 خبث در رنگ داشتن ۸۱۱  
 خبث طبیعی ۸۱۱  
 خبر از صورت حال کس داشتن ۴۴۲  
 خبر از عالم کس داشتن ۳۸۵  
 خبر از قفا داشتن ۴۲۶  
 خبر خوش ۸۳۰  
 خبر رفتن ۴۵۸  
 ختام عمر ۷۱۵  
 خجالت بردن ۷۸۸  
 خدا بینی ۲۴۱  
 خدا ترس ۳۵۶  
 خدا حمر ۷۱۰



خرابزه بریدن ۳۶۹  
 خرابندگی ۳۳۲  
 خرابورودن ۲۷۶  
 خرج نافر جام ۸۵۱  
 خردان مسکین ۷۰۶  
 خردبینش ۸۳۰  
 خردجال ۱۲۰  
 خرد در خلاب افکندن ۷۹۴  
 خردمند ۲۶۱ - ۲۷۹ - ۳۰۷  
 ۳۷۸ - ۷۸۹ - ۸۲۱ - ۸۲۴  
 خردمند روشن ضمیر ۲۶۱  
 خردمندزاده ۸۲۱  
 خردمند زیبا سرشت ۲۷۹  
 خردمند طبعان منت شناس ۳۰۷  
 خردمند عذر نادان ۳۷۸  
 خردمند نیک بخت ۷۸۹  
 خرده بر کس گرفتن ۵۶۰  
 خرده بین ۳۰۲  
 خرده دان ۷۲۰  
 خرده گرفتن ۵۲۹  
 خرعیسی ۱۰۸  
 خرقة تقوی ۴۸۶  
 خرقة توبه ۶۵۲  
 خرقة پوشان ۷۹۲  
 خرقة پوش جو فروش خالی از معنی ۷۹۳  
 خرقة در میان نهادن ۶۰۰  
 خرقة زهد ۳۵۳  
 خرقة زهد بر خاک افکندن ۳۵۳  
 خرقة ستر پوش ۴۷۱  
 خرقة صوفی ۶۸۵  
 خرقة فکندن ۴۹۴

خدایگان زمان وزمین ۷۵۴  
 خدایگان صدور زمانه ۷۰۴  
 خدارغوانی ۶۱۵  
 خدمت آوردن ۷۹۵  
 خدمت رساندن ۶۵۰  
 خدمت کردن ۶۱۴-۴۸۵  
 خدمت کس کردن ۵۸۳  
 خدنگ تیر جفا ۴۶۶  
 خدنگ درد فراق ۷۵۳  
 خدنگ غمزه ۶۶۶-۳۵۷  
 خدنگ غمزه خوبان ۵۷۲-۴۴۲  
 ۶۲۱  
 خدنگ قضا ۲۷۰  
 خدنگ کمان شدن ۲۶۶  
 خدنگ نهان انداختن ۳۵۷  
 خدوخال موزون ۶۰۵  
 خرابات ۱۳۸ - ۱۶۱ - ۲۴۲ - ۳۵۳  
 ۳۷۵ - ۳۸۲ - ۴۰۱ - ۴۴۵  
 ۴۸۱ - ۵۱۸ - ۵۴۶ - ۵۸۰  
 ۵۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۹۴  
 ۷۹۹  
 خرابات عشق ۵۸۹  
 خراب اندرون ۳۱۱-۲۷۳-۲۴۶  
 خراب افتادن ۳۹۵  
 خراب بودن ۵۷۷  
 خرابه دنیا ۶۸۶  
 خراج از خراب خواستن ۳۴۵  
 خراج دان ۷۱۹  
 خرامیدن طاووس ۵۶۳  
 خرامیدن کبک ۵۶۱  
 خرابانجیل عیسی خریدن ۲۷۶



خشت بردن (کاری حاصل)	خرقه گرفتن ۵۴۵
۳۷۳	خرقه نام و نا. وس و زرق ۲۳۶
خشت پختن ۸۶۸	خرگاه عشق ۴۲۱
خشت زرین ۳۲۳ - ۳۲۴	خرمای بطرح ۷۷۲ - ۸۷۳
خشت زن ۲۹۹	خرمرده ۸۳۲
خشم آمدن ۴۸۳ - ۶۲۱	خرمن بیچارگان سوختن ۳۵۹
خشم گرفتن بر کسی ۵۷۰	خرمن خاصان ۴۰۲
خشمناک ۸۳۳	خرمن خاق سوختن ۴۶۰
خصلت ملعون ۸۳۳	خرمن سکون ۴۲۱
خصومت کردن ۵۶۵	خرمن عمر ۵۳۲
خضره ۸۷۳	خرمن گل ۵۹۵ - ۶۲۹
خط آوردن ۶۵۷	خرمن نیکنامی بیاد دادن ۳۳۰
خطا افتادن خدنگ ۴۴۲	خروبار عمل ۷۸۸
خطابین مقله ۷۲۷	خروسان بام ۵۰۲
خطا رفتن تیر ۴۵۶	خروس صبح بام ۵۰۰
خطای محض ۵۶۶	خزائن قارون ۸۳۹
خطایی بچه (ختایی بچه) ۴۵۱	خزائن کرم ۷۱۵
خط بجائی بردن ۷۰۴	خستگان پراکنده ۸۲۶
خط بندگی ۵۶۳	خسته تیغ فراق ۶۶۶
خط پادشایی ۷۸۲	خسته جگر ۶۲۸
خط داشتن ۶۶۱	خسته خراب ۶۶۸
خف در کشیدن ۷۷۶	خسته دل ۵۴۲
خط دلاویز ۵۹۹	خسته رنجور ۴۰۰
خط دلفریب ۲۹۹	خسته شمشیر عشق ۸۷۰
خط دوزخ ۴۵۳	خسته مانده (مجروح مانده) ۶۶۸
خط روی دل ستان ۳۷۶	خسروان ملاح ۴۴۲
خط سبز ۴۳۷ - ۴۳۹ - ۶۱۱ - ۶۱۵	خسرو خوبان ۴۷۸
۷۲۴ - ۶۶۲	خسرو خوبان جهان ۶۵۹
خط سبز عذار ۷۰۳	خسرو صاحب قران ۷۵۵
خط شریف ۳۷۷	خسرو عادل ۷۰۷
خط غبار ۷۰۳	خشت از گل کس زدن ۴۵۵
خط فرمان ۵۶۱ - ۸۶۱	خشت بالش ۷۴۳
خط کشیدن ۸۳۹	
خط مزور ۵۵۹	



- خط مسلسل شیرین ۶۹۶  
خط مشک بوی ۶۰۷  
خط معنبر ۷۳۵  
خط موزون ۴۴۹  
خط نگارین ۳۷۶  
خطیب سیه پوش شب ۳۱۴  
خفتان سد توحیر ۲۵۶  
خفته بر ساحل ۴۹۴  
خفته خاک لحد ۴۸۸  
خفته روزگار ۳۵۲  
خلاف آغازیدن ۵۱۸  
خلاف عهد کردن ۶۱۹-۵۹۷-۵۵۱  
خلاف رای کس کردن ۴۰۸  
خلاف کردن ۶۸۰  
خلاق رهنما ۶۷۸  
خلعت فرستادن ۴۴۴  
خلقان جامه ۸۶۴  
خلقان گرد آلوده (قبای کهنه گرد  
آلوده) ۷۹۷  
خلق خوش ۶۸۴  
خلل پذیر ۳۵۹  
خلل گرفتن ۸۰۱  
خلوت بر آوردن ۵۹۲  
خلوت بی مدعی ۴۷۲  
خلوت خاص ۳۹۴  
خلوت خانه ۵۷۷  
خلوت رضا ۴۱۱  
خلوت گاه ربانی ۷۹۸  
خلوت گزیدن ۴۴۰  
خلوت نشین ۲۸۱  
خلوت نشین جان ۴۶۶  
خلوتیان سحر ۷۸۷  
خمار مستی ۵۷۶  
خم چوگان زلف مشکین ۴۶۹  
خم خانه تشنیه ۶۰۵  
خم دوزلف ۵۵۰  
خمر بهشتی ۳۷۵  
خمر عشق چشیدن ۴۷۹  
خمر دنیا ۷۷۷  
خمر نه ماهه ۲۴۸  
خمر یاقوت فام ۲۴۸  
خم زلف ۴۸۷  
خم زلف چون کمند ۴۸۴  
خم گیسو ۳۷۵  
خم گیسوی تاب دار ۴۸۲  
خنجر زدن ۴۴۴  
خنده آمدن ۶۲۲  
خنده زنان ۳۸۱  
خنده شکر آمیز ۶۲۲  
خنده شکوفه سیراب ۳۷۱  
خنده شیرین نمکدان دهان ۵۷۳  
خنده کردن ۶۲۲  
خنده مجازی کردن ۶۴۹  
خنده همچو پیسته در پوست ۶۶۰  
خندیدن بوستان ۴۷۳  
خندیدن چون برق ۸۴۴  
خندیدن شکوفه ۴۸۶  
خندیدن صبح ۳۸۵  
خنک ادهم ۸۱۶



- خواب آلوده ۴۶۲ - ۵۳۲ - ۵۴۴ - ۵۶۶ - ۷۷۷  
 خواب از مژده کس توقع داشتن ۴۷۳  
 خواب بر دیده کس بستن ۵۷۳  
 خواب شتر کردن ۴۸۲  
 خواب بی هنگام ۷۸۲  
 خواب پریشان ۵۵۱  
 خواب پیشین ۲۵۳  
 خواب خوش ۳۷۲ - ۴۳۲ - ۵۸۴  
 خواب در سر ۸۰۱  
 خواب در سر رفتن ۸۰۲  
 خواب سحر ۳۵۵ - ۶۸۵  
 خواب سحر کس شوراندن ۳۵۵  
 خواب سحری ۵۸۵  
 خواب شب مستی ۴۲۸ - ۵۷۶  
 خواب صبح ۴۱۵ - ۴۴۳  
 خواب صبح گاه ۵۶۰  
 خواب ناقبت ۵۲۱  
 خواب کردن ۵۲۱  
 خواب گاه سنجاب ۳۵۲ - ۷۳۷  
 خوابگاه عاشق ۳۷۲  
 خوابگاه عدم ۵۲۱  
 خواب گرفتن ۵۷۷  
 خواب گرفتن چشم ۴۴۱  
 خواب بنات مست مخمور ۸۶۲  
 خواب نوشین ۳۲۱ - ۴۲۶ - ۵۵۵ - ۷۰۷  
 خواجگان صدر نشین ۶۸۲  
 خواجه فلان ۸۳۲  
 خوار نمودن بچشم کس ۸۶۲  
 خوار گدایی باز کردن ۴۸۰  
 خوان خوردن ۶۱۴  
 خوان درویش ۶۱۴  
 خوان عزت ۳۱۷  
 خوان عتکبوت ۷۸۱  
 خوان قدس ۳۳۰  
 خوان لب ۴۲۲  
 خوان لطف ۸۶۹  
 خوان نهادن ۸۲۴  
 خوان یغما ۱۴۶ - ۲۷۹ - ۳۴۳ - ۷۳۵  
 خواهنده ۶۷۹ (ودو سه جای دیگر بمعنی سؤال کننده)  
 خوب آمدن در نظر کس ۵۸۷  
 خوب باز کردن ۳۷۴  
 خوبان آفرینش ۴۴۲  
 خوبان بدیع الجمال ۷۱۲  
 خوبان روزگار ۴۴۹ - ۴۵۵  
 خوبان ختا ۳۹۵  
 خوبان ختایی ۵۶۶  
 خوب خلق خلق پوش (خوب خلق کهنه پوش) ۲۸۶  
 خوب روی ۴۶۰ - ۶۷۳  
 خوب رویان ۵۶۶ - ۵۶۸ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۹۹  
 خوب رویان خطا پیشه ۴۵۰  
 خوب روی خوشرو ۵۴۶  
 خوب رویی ۵۹۴  
 خوب رویی فروختن ۴۳۳  
 خوب کرداران ۵۴۴  
 خوب کردار خوشخوی ۲۶۳  
 خوب گفتاری ۵۹۴  
 خوب منظر ۵۹۸



خود بینی ۳۹۵ - ۷۹۲  
 خود پرست ۲۸۷ - ۲۹۴ - ۳۰۵  
 خود پرستان ۲۳۸ - ۳۴۴ - ۶۱۶  
 خود پرستی ۷۷۹ - ۷۸۲ - ۷۹۴  
 خود پرستیدن ۵۷۶  
 خود را بر کس بستن ۶۰۴  
 خود را به بالاک سپردن ۸۴۶  
 خود رای ۶۲۵  
 خود رای ۳۹۵ - ۷۹۲  
 خود روی ۳۷۲ - ۶۲۵  
 خود کردن ۵۸۱  
 خود کرده ۲۷۹  
 خود نمای ۳۰۱ - ۳۰۳  
 خود نمایی ۸۳۸  
 خوردن خون دل خلق ۴۴۱  
 خورشید آراستن ۴۶۵  
 خورشید رخ ۴۳۷ - ۶۵۶ - ۶۸۵  
 خورشید روی ۵۸۵  
 خورشید جمال ۳۶۸  
 خورشید جهان افروز ۷۸۶  
 خورشید عالم آرا ۵۶۸  
 خورشید عشق ۴۰۲ - ۴۶۰  
 خورشید لطف ۳۳۵  
 خورشید منیر ۸۰۰  
 خورشیدوش ۸۷۳  
 خوش آوازی ۵۶۱  
 خوش الحان ۶۶۹  
 خوش بالا ۶۷۳  
 خوش بالایی ۶۶۱  
 خوش خفته ۳۲۹  
 خوشخوی ۳۷۲  
 خوشدل ۷۳۳  
 خوشروی ۵۴۶  
 خوش سخن ۴۲۳ - ۵۰۲ - ۶۵۷  
 ۶۶۲  
 خوش سخنی ۶۱۳  
 خوش طبع ۶۱۸  
 خوشگوی ۳۷۲  
 خوش منظر ۵۸۴  
 خوش منظری ۵۸۹  
 خوش نالیدن ۴۸۵  
 خوش نویس ۷۴۴  
 خوشه برداشتن ۸۰۵  
 خوشه پروین ۶۹۲  
 خوشه چین ۲۰۶  
 خوشه چین بودن ۳۳۰  
 خوشه چین خرمن اصحاب دولت  
 ۶۱۲  
 خوض کردن ۷۲۹  
 خوف جان داشتن ۴۲۵  
 خو کرده صحبت ۶۱۰  
 خونابه جگر ۳۹۹  
 خوناب گردیدن دل ۴۶۸  
 خون از گفته کس چکیدن ۴۳۶  
 خون از دیده پا لوده شدن ۴۶۳  
 خون از دیده رفتن ۷۵۳  
 خون بر آستان رفتن ۴۵۹  
 خون برها ۴۴۳ - ۷۸۰  
 خون برها ستاندن ۳۸۷

خود بینی ۳۹۵ - ۷۹۲  
 خود پرست ۲۸۷ - ۲۹۴ - ۳۰۵  
 خود پرستان ۲۳۸ - ۳۴۴ - ۶۱۶  
 خود پرستی ۷۷۹ - ۷۸۲ - ۷۹۴  
 خود پرستیدن ۵۷۶  
 خود را بر کس بستن ۶۰۴  
 خود را به بالاک سپردن ۸۴۶  
 خود رای ۶۲۵  
 خود رای ۳۹۵ - ۷۹۲  
 خود روی ۳۷۲ - ۶۲۵  
 خود کردن ۵۸۱  
 خود کرده ۲۷۹  
 خود نمای ۳۰۱ - ۳۰۳  
 خود نمایی ۸۳۸  
 خوردن خون دل خلق ۴۴۱  
 خورشید آراستن ۴۶۵  
 خورشید رخ ۴۳۷ - ۶۵۶ - ۶۸۵  
 خورشید روی ۵۸۵  
 خورشید جمال ۳۶۸  
 خورشید جهان افروز ۷۸۶  
 خورشید عالم آرا ۵۶۸  
 خورشید عشق ۴۰۲ - ۴۶۰  
 خورشید لطف ۳۳۵  
 خورشید منیر ۸۰۰  
 خورشیدوش ۸۷۳  
 خوش آوازی ۵۶۱  
 خوش الحان ۶۶۹  
 خوش بالا ۶۷۳  
 خوش بالایی ۶۶۱  
 خوش خفته ۳۲۹



خویشتمن پرستیدن ۵۳۶ - ۵۷۶  
 خویشتمن دار ۲۸۸ - ۳۰۲  
 خویشتمن دیدن ۴۲۶  
 خویشتمن را بمیان انداختن ۵۱۹  
 خویشتمن رای ۷۳۴  
 خویشتمن سوز ۷۹۴  
 خویشتمن قربان کردن ۷۲۳  
 خویشتمن اکشتن ۵۷۱  
 خوی مطبوع ۵۸۳  
 خیاط صنع ۷۹۲  
 خیال آب روشن ۵۶۸  
 خیال از تن ماندن ۴۴۲  
 خیال اندیشیدن ۶۷۱  
 خیال بستن ۵۱۸ - ۸۵۳  
 خیال بستن صورت روی کس ۴۸۳  
 خیال بیمیده بستن ۳۶۹  
 خیال پرستیدن ۵۲۹  
 خیال خود فرستادن ۴۲۵  
 خیال خیره بستن ۳۹۶  
 خیال دوست بستن ۳۹۱  
 خیال روی ۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۹۹  
 خیال محال در سر داشتن ۳۶۹  
 خیال یاری اندیشیدن ۳۸۰  
 خیر خواه ۷۷۷  
 خیره پویندن ۵۷۲  
 خیره کش ۴۷۰  
 خیره کشی ۵۵۴  
 خیط یک تو ۸۱۸  
 خیل تاخنن ۶۰۱  
 خیل تاش ( سپاهی و لشکری که همه از یک طایفه باشند - و صاحب خیل و سپاه ) ۷۷  
 خیل تاشان جفاکار ۴۴۱  
 خیل خانه کرو بیان عالم قدس ۷۵۴

خون پاک شهیدان کربلا ۶۸۰  
 خون پالای ۷۳۳  
 خون تازه بیچارگان ۶۲۱  
 خون چشم ۷۵۴  
 خون خلق بی دریغ ۷۵۴  
 خون خلق خوردن ۸۰۸  
 خونخوار ۴۷۰ - ۶۱۲ - ۷۴۷  
 خوار خیره کش ۴۷۰  
 خونخواره ۸۳۳ - ۸۳۸  
 خون خواص خوردن ۵۶۲  
 خون خویشتمن در گردن داشتن ۴۰۴  
 خون داز ۸۱۵  
 خون در دل کس انداختن ۳۵۴  
 خون دیده سعدی ۵۹۷  
 خون ریختن ۶۱۰  
 خون سیاوش ۷۵۰  
 خون سیاوشان ۷۵۰ - ۷۴۷  
 خون سیه ۷۵۳  
 خون شدن دل ۴۸۵ - ۶۲۰ - ۶۸۰  
 خون شدن دیده ۵۹۴  
 خون نشان ۸۶۷  
 خون کس بقتل ریختن ۴۶۳  
 خون کس خوردن ۵۸۱  
 خون کس در گردن کس کردن ۴۸۶  
 خون کبوتر ۵۵۷  
 خون کردن ( قتل ) ۶۲۷  
 خون گریستن ۷۵۴  
 خون ناحق ۶۲۷  
 خون همه کس ریختن ۴۰۳  
 خونی ۸۱۸  
 خوی سعدی ۷۹۱  
 خویشتمن بقربان کس کردن ۴۰۶  
 خویشتمن بکس دادن ۵۷۹ - ۷۲۳  
 خویشتمن بین ۲۴۱ - ۵۹۱  
 خویشتمن بینی ۲۴۳



خیمه از صحبت کس بر کنندن ۴۴۱  
 خیمه اسلام ۷۳۲  
 خیمه انس ۵۰۶  
 خیمه بروی آفتاب بستن ۴۳۵  
 خیمه زدن ۴۴۶ - ۶۱۴  
 خیمه کنندن ۵۵۴ - ۸۴۳

## د

داد آفرین (صفت خدای تعالی) ۲۴۷  
 دادار آسمان ۷۴۶  
 دادار داور ۲۱۹  
 دادار غیب‌دان ۶۷۸  
 دادخواستن ۶۲۸ - ۷۴۳  
 دادخواه  
 داد خیر دادن ۷۵۱  
 داد طرب دادن ۴۶۴  
 داد طرب ستدن ۴۶۴  
 دادعیش دادن ۷۲۳  
 داد غم دادن دل ۳۷۵  
 دادکاری دادن ۶۵۳  
 دادگران ۸۳۴  
 داد وصف کس دادن ۴۸۳  
 دارالشفای توبه ۷۹۶  
 داروخانه سعدی ۷۸۵  
 داروی تربیت ۶۸۶  
 داروی تلخ ۵۹۱ - ۷۸۵  
 داروی درد شوق ۵۲۲  
 داروی دل پذیر درد ۳۶۴

داروی دل کردن ۴۸۳  
 داروی دوستی ۵۲۲  
 داروی مستی ۵۷۶  
 داروی مشتاق ۳۸۸  
 داستان عشق ۴۵۲  
 داستان فراق ۵۱۴  
 داستان نوشین ۷۲۰  
 داعیان دولت ۷۵۵  
 داعی دولت ۵۳۶ - ۵۶۷ - ۶۲۲  
 داعیه شوق ۵۴۷  
 داغ از سرین اسب بآب شستن (کنایه  
 از کار عبث کردن) ۷۵۴  
 داغ بر جان داشتن ۴۶۷  
 داغ پنهان ۴۳۸  
 داغ جدایی ۴۹۲ - ۵۰۶ - ۵۷۵  
 داغ جفا ۳۹۲  
 داغ جگر سوز ۴۶۷ - ۷۴۸  
 داغ حبش بر چهره ترکان یغمائی  
 کشیدن ۴۳۲  
 داغ خداوندگار ۴۷۲ - ۴۷۳  
 داغ دوزخ ۶۱۱  
 داغ دوستی ۵۲۲  
 داغ سعاد ۵۸۱  
 داغ عشق ۴۵۳ - ۴۷۲ - ۴۹۳  
 ۵۶۴ - ۵۷۹ - ۶۰۶  
 داغ محبت ۳۹۰  
 داغ مهر بانی ۴۱۲  
 داغ نخستین ۷۵۱  
 داغ نهادن ۳۷۸ - ۷۵۱



دامن سودای وصل ۴۴۰  
 دامن صحرای گرفتن ۴۰۲  
 دامن عصمت ۵۰۷  
 دامن عفو ۴۹۱  
 دامن فضل ۶۸۳  
 دامن قاتل بهر دودست گرفتن ۳۵۵  
 دامن قرار ۵۲۱  
 دامن کام ۵۷۲ - ۵۹۵  
 دامن کام بکف آوردن ۴۳۵  
 دامن کس از دست دادن ۳۵۸  
 دامن کس گرفتن ۴۰۴  
 دامن کشان ۴۵۹ - ۵۸۴  
 دامن کشان حسن دل آویز ۴۴۰  
 دامن کشان رفتن ( بنار و بی اعتنائی  
 رفتن ) ۴۵۹ - ۷۸۷  
 دامن کشیدن از صحبت کس ( ترک  
 صحبت ) ۷۴۳  
 دامن گل بردن ۴۴۵ - ۴۶۱  
 دامن گوهر آوردن ۴۷۲  
 دامن گیر ۴۰۰  
 دامن مقصود بدست ۶۴۶  
 دامن وصل ۵۰۴  
 دام نهادن ۶۲۱ - ۸۰۸  
 دام هجر ۶۰۲  
 دامن همت ۴۱۶ - ۵۶۰  
 دام هوای نفس ۷۴۲  
 دام هوس ۳۶۷  
 دانای خلوت نشین ۲۴۷  
 دانای راز ( خدای تعالی ) ۳۱۶  
 دانه برگرفتن ۵۱۸  
 دانه خال ۴۳۲ - ۴۴۰ - ۴۴۲ - ۶۸۳

داغ نیاز ۲۷۰  
 داغ هجر ۳۴۶  
 داغ هجران ۳۷۸  
 داماد گل ۶۹۹  
 دام انس ۶۳۲  
 دام بلا ۳۶۱  
 دام دل ۵۹۴ - ۸۰۱  
 دام دل صاحب نظران ۳۷۵  
 دام زلف ۴۱۶ - ۴۴۰ - ۵۷۰ - ۶۸۳  
 دام شهوت ۸۰۱  
 دام عشق ۴۷۷ - ۴۸۱  
 دام غم ۴۴۲  
 دام گستریدن ۳۹۶ - ۴۴۰  
 دام مکر ۸۰۸  
 دام مهر ۶۷۰  
 دامن آلوده ۸۲۱  
 دامن ادراک ۴۰۳  
 دامن از پای گرفتن ۵۴۶  
 دامن افشاندن ۴۳۶  
 دامن امید ۸۰۸  
 دامن بدندان گرفتن ۳۱۶  
 دامن برگناه پوشیدن ۴۳۸  
 دامن پرهیز ۴۸۱  
 دامن پرهیز بخرابات آلوده شدن  
 ۴۸۱  
 دامن جان ۴۲۵  
 دامن خوداسب کردن ۷۸۱  
 دامن خیمه برافکندن ۵۲۴  
 دامن دل ۵۰۴ - ۵۱۲  
 دامن دوست ۶۰۲  
 دامن دولت ۳۵۷



در افتادن باکس ۵۳۰  
 در اندیشه بستن ۴۰۶  
 در امید ۴۸۵  
 در باده پیچیدن ۸۴۴  
 در بایستن ۵۶۷  
 در بدر گشتن ۴۰۰  
 در بدر یا بردن (چون زیره بکرمان  
 بردن) ۷۲۶  
 در بدر یا فرستادن ۵۹۸  
 در بروی از جبهان بستن ۳۳۷  
 در بروی بستن ۳۵۷  
 در بروی خلق بستن ۸۶۱  
 در بروی خود از خلق بستن ۴۱۴  
 در بروی دوست بستن ۴۴۴  
 در بروی فراز کردن (در بروی بستن)  
 ۴۷۹  
 در بروی کس گشودن ۵۶۶  
 در بستن (بضم اول) ۶۸۳  
 در برگرفتن یار ۴۶۱  
 در بند افتان ۴۶۱  
 در بند چیزی بودن ۸۱۸  
 در بند کردن (در بستن) ۶۰۲  
 در بند مردن ۴۳۶  
 در یا بردن چیزی ۴۱۷  
 در پای افکندن چیزی ۵۴۰-۴۱۰  
 در پای کس از غوان ریختن ۴۲۱  
 در پایة جماد بودن ۴۲۶  
 در پس زانو نشستن ۴۶۸  
 در پناه کس گریختن ۵۷۹  
 در پوستین خود بودن ۲۹۰

دانه خال سیاه ۶۸۳  
 دانه افشاندن ۶۸۱  
 دانه نار ۷۰۳  
 دایرة جمع ۵۳۴  
 دایرة عقل ۵۹۳  
 دایره کشیدن ۶۵۵  
 دایره نیمه کشیدن ۳۶۸  
 دختر آوردن ۴۲۰  
 دختران طبع ۴۷۰-۴۲۰  
 دختران نفاس ۵۶۷-۵۶۵  
 دختران مصر ۷۲۴-۵۵۹  
 دختران مصر چمن ۷۲۴  
 دختران بکر ضمیر ۶۹۳  
 دختر بشوهر دادن ۷۳۰  
 دختر دابند طبع ۷۴۱-۷۳۰  
 دختر دوشیره باغ ۷۰۰  
 دخل برگرفتن ۷۷۸  
 دخل جرام ۸۵۱  
 دخل عیش ۷۷۸  
 در آتش گداختن ۴۸۴  
 در آرمیدن باکس ۶۱۴  
 در آواز بودن ۶۲۵  
 در اخلاص پیچیدن ۲۷۲  
 در از خلق برخویشتن بستن ۳۰۱  
 در از خلق بروی خویش بستن ۴۱۸  
 در از کشیدن کار (بطول انجامیدن)  
 ۸۵۵  
 در از نای سال ۶۰۷  
 در از نای سال ۶۰۷  
 در از نای شب ۵۹۵-۵۷۲-۵۵۶



در پوستین کس افتادن ۲۹۱

در پوست گنجیدن ۴۲۳

در پی خوبا رفتن ۴۷۷

در پیش بت نماز آوردن ۴۱۴

در تمنا آمدن ۴۵۲

در ثمین ۶۸۳

در ج در عقیقین ۴۷۰

در جولان آمدن ۷۲۴

در چکاندن ۵۲۸ - ۸۰۲

در چکانیدن ۶۱۱

در چیزی برگرفتن ۴۰۲

در چیزی دیدن ۸۰۳

در حالت بودن ۵۷۷ - ۵۸۷ - ۶۲۵

در حجره بند کردن (بستن) ۶۰۲

در حق کس کاری کردن ۸۶۰

در حدیث آمدن ۵۲۷ - ۷۲۵ - ۷۲۶

در خاطر آمدن چیزی ۴۷۸

در خاک رفتن روی ۴۰۹

در خاک و خون غلتیدن ۷۵۵

در خانه این و آن قبله کردن (از خدا

و گردان بودن) ۲۷۶

در خانه زید بکار بودن و از عمرو

چشم اجرت داشتن ۲۷۳

در ختان تشنه ۶۹۱

درخت امید ۳۸۴ - ۷۲۵

درخت بارور ۸۱۵

درخت بالا ۴۷۹

درخت بلند ۵۵۷

درخت بلند بالا ۵۷۱

درخت بلند ناز ۷۵۰

درخت بی ثمر ۳۷۰

درخت دل نشان ۵۸۸

درخت دوستی ۵۰۹ - ۶۱۴

درخت دولت بیخ آور بر و مند ۷۵۲

درخت عیش ۸۴۶

درخت قامت ۳۵۸ - ۴۱۴ - ۴۸۳ - ۴۸۴

درخت قامت سیمین بر ۶۹۵

درخت قد صنو بر خرام انسان ۶۸۷

درخت گل چیدن ۷۰۳

درخت گل نشانیدن ۴۷۴

درخت میوه مقصود ۴۲۱

درخت ورزیدن ۴۱۴

درخت وصل ۵۸۳

در خط شدن خال ۴۰۲

در خمار بودن ۷۹۵

در خود نگریستن ۴۶۱

در خور امکان و اقتدار کس بودن

۳۷۸

در خور کاری بودن ۵۵۲

در خون برگشتن ۴۷۱

در خون نشستن چشم ۴۷۳

درد آشام ۵۰۱ - ۷۸۲

درد آشاگیدن ۸۰۰

درد آگین ۵۵۴

درد اجل ۸۴۳

درد اشتیاق ۵۰۸

درد امن کس آویختن ۴۲۲

دردانه ۶۱۰ - ۶۶۶

دردانه شاهی ۷۳۴

درد با کس گفتن ۵۴۹ - ۵۹۳

درد بردن ۷۸۰

درد بی درمان ۵۰۸

درد پنهان فراق ۵۱۹

درد پنهانی ۶۱۶

درد پیری ۸۳۷

درد جدایی ۴۸۱ - ۵۷۵



در دل داشتن چیزی ۴۸۷  
 در دماغ گشتن ۳۹۹  
 درد مشتاقان ۶۶۴  
 در دهند ۳۷۹ - ۳۹۱ - ۴۶۵ - ۴۷۵  
 ۶۰۵ - ۶۰۷ - ۶۶۵ - ۸۱۴  
 در دهندان ۶۰۷  
 در دهند بیدار ۴۷۵  
 در دهند عاشق ۴۶۵  
 در دهند فراق ۳۷۹ - ۶۶۵  
 در دهند عشق ۳۹۱  
 در دهند مقتون ۶۰۵  
 در دنوشان غم ۵۱۹  
 درد نهانی ۴۷۲  
 درد نهانی بردن ۸۱۲  
 درد و داغ عشق ۶۰۶  
 در دورسته ( دو ردیف دندان ) ۵۲۷  
 دو دورسته دهان ۵۱۱  
 در دولت گشادن ۴۶۳  
 در دولختی بروی کس گشادن  
 ۴۸۰  
 درد دولختی چشم ۷۳۵  
 درد دولختی چشمان شوخ دل بند  
 ۴۸۰  
 در دیده خیال چیزی داشتن ۴۴۲  
 در دیده مالیدن خاک کس ۶۰۸  
 در دیده ماندن خیال ۴۰۵  
 دردی کسان مجلس درد ۴۱۲  
 دردی کش میخانه ۷۹۴  
 دردی نبوده ۵۲۵  
 در رحمت ۸۶۲  
 در شاهوار ۶۹۰

درد خوار ( چون درد آشام ) ۷۸۸  
 درد خوردن ۵۲۵  
 درد داشتن ۴۸۵  
 درد درد ( اضافه استعاری ، تجنیس  
 ناقص ) ۳۹۱  
 درد دل ۶۰۳  
 درد دل خمار ۵۳۹  
 درد دل کس گفتن ۳۶۲  
 درد دل گفتن ۵۳۹  
 درد دل مجروح ۶۰۴  
 درد دوا کردن ۵۵۱  
 درد دوری کشیدن ۳۹۵  
 در درج ثمین ۷۲۸  
 در دری ۵۸۵  
 درد سر خمار کشیدن ۵۲۱  
 درد شوق ۵۲۲  
 درد عاشقی ۴۶۰  
 درد عشق ۴۷۴ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۵۷۹  
 ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۷۷۹  
 درد عشق پنهان ۶۱۵  
 درد فراق ۳۶۳ - ۷۵۳  
 درد فراق یار ۵۳۹  
 درد فرستادن ۴۵۰  
 در دکان کاری بستن ۴۰۰  
 درد کس برچیدن ۶۵۶  
 درد کس چیدن ۵۸۱  
 درد کس کشیدن ۳۶۰  
 درد گرفتن ۸۴۳  
 درد آمدن فکری ۴۸۵  
 درد اندیشه چیزی داشتن ۴۴۲



- در رقص آمدن ۴۵۰ - ۴۵۲  
 در رکاب کس بودن ۶۲۱  
 در رمضان چشم هست داشتن ۳۶۵  
 در زدریا برتر ۴۹۲  
 در ساختن با روزگار ۶۰۰  
 در سایه ایوان نشستن ۳۷۱  
 در سایه زنه‌ها کس بودن ۵۲۰  
 در سایه سرو نشستن ۳۷۵  
 درست شدن ۴۷۴  
 درست قول و پیمان ۸۴۴  
 درستی تن ۷۲۷  
 در سخن ۶۸۳  
 در سرای بر آشنایان بستن ۳۵۷  
 در سرای بگل براندودن ۴۶۳  
 در سرای بهم کردن (بستن) ۴۹۷  
 ۸۱۲  
 در سرچیز رفتن ۶۰۱  
 در سر خمار داشتن ۵۱۵  
 در سر داشتن کاری ۴۰۱  
 در سر سودای خام شدن ۴۳۲  
 در سر هوس داشتن ۴۳۴  
 درس علم ۸۴۰  
 در سفتن ۸۵۸  
 در سلسله آویختن ۵۲۰  
 در سماع آمدن ۳۸۲ - ۵۶۸ - ۶۱۶  
 در سماع آوردن ۴۳۸  
 در سودایی زدست رفتن ۳۶۸  
 در سوز نهانی پختن ۳۷۶  
 در سینه یاد کس داشتن ۴۵۹  
 در شاه‌وار ۱۲۱  
 درشت او باریدن استخوان ۷۲۰  
 درشت خویی ۵۹۸  
 درست سخن گفتن ۷۴۵  
 در شراب آمدن ۷۹۸  
 در شهر گنجیدن ۵۲۰  
 در صفت آمدن ۷۲۸  
 در طرب بودن ۵۸۷  
 در عارض ۴۶۰  
 در عبارت آمدن ۵۵۸  
 در عفرنگی ۷۴۴  
 در عفو کوبیدن ۳۳۰  
 در عقل گنجیدن ۴۶۳  
 در عقیقین ۴۷۰  
 در عهد کند بودن ۴۸۱  
 در غرقاب اوفتادن ۳۵۲  
 در غیب ۴۳۴  
 در فتنه گشادن ۴۰۹  
 در فشاندن دیده در دامن ۳۹۹  
 در فشان کردن ۴۸۱  
 در فشانی کردن ۴۴۸  
 در کار عشق آویختن ۴۰۰  
 در کام دل رسیدن ۴۰۱  
 در کام نهنگ رفتن ۶۱۰  
 در کس آویختن ۴۴۳  
 در کس بازماندن ۴۲۷  
 در کس پیوستن ۴۳۰  
 در کس حیران بودن ۴۹۰  
 در کس خیره ماندن ۴۰۳  
 در کس رسیدن ۴۰۷  
 در کس صفا بودن ۴۲۶  
 در کس گریختن ۴۰۳  
 در کس نظر کردن ۴۷۱  
 در کشیدن جام ۶۰۹



در نامه گنجیدن حدیث عشق ۳۷۰  
 درنده خوایی ۷۸۳  
 در نظر دوست نشستن ۳۷۶  
 در نظر گشتن ۴۰۰  
 در نظر گشتن خیال ۳۹۹  
 در نفس جان دادن ۲۷۳  
 در نماز آمدن ۴۶۶  
 در نماز استادن ۵۸۴  
 در نور دیدن بساط ۵۸۱  
 در وازه کنعان ۸۲۶  
 در وجود آمدن ۳۳۴  
 درد فراوان ۶۷۰  
 در و دیوار وجود ۶۹۹  
 در وفا کند بودن ۴۸۱  
 درون با کس داشتن ۳۰۳  
 درون سوخته ۶۰۱  
 درون سوزناک ۳۵۲ - ۴۶۱  
 دروهم آمدن ۳۶۸ - ۴۶۳  
 دروهم گنجیدن ۳۶۰  
 درویش بی غرض ۸۳۴  
 درویش بینوا ۳۴۴  
 درویش دوست ۲۵۴  
 درویش در عبا ۶۷۹  
 درویش سلطان پرست ۲۸۰  
 درویش صاحب درد ۳۹۴  
 درویش صاحب دل ۶۹۰  
 درویش صادق نفس ۲۹۳  
 درویش کوتاه دست ۳۳۶  
 درویشان کوی ۷۹۵  
 درویش نوازی ۶۹۷  
 درویش وار ۷۰۷

در کمند پیچیدن ۳۵۶  
 در کمند کس افتادن ۴۳۳  
 در کمین کس بودن ۷۵۵  
 در گاه مسکین نواز ۳۳۴  
 در گردش آوردن ۷۲۶  
 در گردیدن زین ۷۵۵  
 در گرفتن دستان با کس ۶۰۸  
 در گل فرو رفتن ۴۵۲  
 در گمان افتادن ۵۳۱  
 در گوش کس ارغنون زدن ۴۲۱  
 در گه بخشایش ۶۷۹  
 در ماجرا بستن ۵۷۶  
 در مان پذیرفتن ۴۳۳ - ۵۱۷  
 در مان درد ۵۸۱  
 در مان درد سعدی ۵۹۲  
 در ماندگان ۶۸۰  
 در مانده تقدیر ۸۰۰  
 درم بجورستانان زر بزینت ده ۷۳۳  
 درم محاورت آمدن ۷۰۳  
 درم زدن ۸۲۷  
 درم معرفت ۷۹۲  
 درم کافات ۷۸۷  
 درم مکنون ۱۵۴  
 درم ناسره ۷۸۸  
 درمندگان ۳۵۹ - ۴۷۷ (ویکی در  
 جای دیگر)  
 در میان جان بودن ۶۱۹  
 در میان جمع بودن و دل جای دیگر -  
 داشتن ۳۶۹  
 در میانه خوانه جگر گشتن دل ۳۹۹



درهم آمدن روی ۷۵۴

درهای دریایی ۷۹۲

درهم شدن ۸۲۴

درهوس خون شدن دل ۴۰۰

دریابار ۷۰۰-۷۰۳

دریاشدن دیده ۴۲۳-۶۳۷

دریافتن صحبت ۴۰۰

دریای آتشین ۴۲۱

دریای بی پایاب ۳۴۵

دریای درون ۴۹۰

دریای شیرین ۴۱۸

دریای عشق ۳۸۲

دریای غم ۴۲۵-۴۴۹-۴۸۵

دریای فضل ۷۰۴-۷۲۴

دریای لطف ۶۷۸

دریای معرفت ۷۴۳

دریتیم ۸۶۷

دریچه ۷۲۵

دریچه صبح ۵۱۳

دریچه فکرت ۳۹۹

دزد آشکارا ۴۰۷

دزدان خونی ۲۶۸

دزدی بی تیروکمان ۸۲۰

دزدیده نگرستن ۵۳۷

دست آرزو ۵۲۲

دست آژ کوتاه کردن ۲۷۷

دست آلاپیدن بخون کس ۴۸۵

دست آهوز ۳۴۶

دست آموزغم ۵۸۲

دست آموز کردن ۵۸۲

دست آویز ۷۸۸

دست اجل ۸۶۶

دست ادراك ۶۳۹

دستار پنجه گز ۲۴۵

دستار فروختن ۵۴۳

دست از آستین برون کردن

۶۵۴

دست از جان شستن ۵۳۰

دست از چیزی برداشتن ۵۷۹

دست از چیزی شستن ۶۲۵

دست از چیزی فرو شستن ۲۹۶

دست از دست کس برخداوند داشتن

۳۶۸

دست از دامن کس داشتن ۴۰۹

دست از دامن کس فرو گسلاندن

۴۴۳

دست از فترالك کس داشتن ۶۳۹

دست از کاری داشتن ۸۶۸

دست از کس بازداشتن ۴۸۰

دست از کس بردن ۴۱۷-۶۱۷-

۶۴۹

دست از کس داشتن ۳۸۱-۵۳۴-

۵۹۹

دست از کس شستن ۶۲۶

دست از همه چیز و همه کس در

گسلاندن ۴۳۶



دست افشادن بچیزی ۵۴۵

دست اقبال ۷۰۹

دست امید ۵۲۲ - ۵۹۹

دست وفادار ۴۴۵

دستان اندیش ۴۹۲

دست باز کشیدن از طعام ۸۵۵

دست بالایی ( رفعت و قوت ) ۷۳۴

دست بالا داشتن ۳۶۱ - ۳۹۵

دست بالای عشق ۴۸۱

دست بیمان با کس دادن ۶۵۸

دست بتیغ بردن ۴۸۳

دست بجان رسیدن ۴۸۵

دست بجام بردن ۵۵۰

دست بخون کس خضاب کردن

۶۲۱

دست بدست بردن ۳۵۸

دست بدل کس فرو بردن ۶۴۸

دست بد بدان گزیدن ۵۱۶ - ۸۴۸

دست بدندان گزیدن ۴۴۰

دست بر آوردن ۳۸۷

دست بر افشاندن ۵۲۶

دست بر بنا گوش داشتن ۴۹۰

دست بر پشت مار مالیدن ۸۱۱

دست بر تضرع ۶۷۹

دست بر جان داشتن ۳۹۸

دست برخدا بودن ۸۲۲

دست برداشتن بکس ۴۷۷

دست برد نهادن ۶۴۰

دست بر سر ۶۶۶

دست بر سر بودن ۵۹۱

دست بر فشاندن ۳۷۴

دست بر کس داشتن ۴۷۷ - ۶۸۱

دست بر کمر گرفتن پیش کس  
۴۴۲

دست بر گشودن ۶۸۱

دست بر میان کس کمر کردن  
۳۸۶

دست بسته مغلوب ۸۰۷

دست بسیب کس بردن ۲۹۹

دست بشمشیر بردن ۴۲۹

دست بکاری بر آوردن ۳۸۷

دست بلورین ۵۶۳

دست ببند کس دادن ۳۳۳

دست بوس کردن ۴۲۳

دست تحس ۸۴۸

دست تحمل ۷۵۱

دست تدبیر ۳۳۶ - ۸۰۵

دست تضرع ۷۰۹

دست تطاول ۵۷۹ - ۶۸۳

دست توقع ۶۸۳

دست تهمی (۶۸ - ۸۱۷)

دست جزع بردعا داشتن ۳۶۱

دست جفا ۶۵۴

دست جور زمان ۷۱۴ - ۷۵۱

دست جوزو جفا ۶۰۲

دست جهد ۳۳۶ - ۵۵۷ - ۵۷۲ -  
۵۷۶

دست چرب داشتن ۴۹۳ - ۸۶۳

دست حاجت ۳۳۷ - ۷۸۶

دست حسرت ۴۹۰ - ۶۸۷



دست رنگین ۶۰۰  
 دست رها کردن ۵۲۴  
 دست زاری بر آوردن ۳۲۸  
 دست دل بر آوردن ۳۳۴  
 دست زدن ۵۴۱  
 دست سعی ۵۶۸ - ۷۳۶  
 دست سلطنت ۸۱۱  
 دست سیمین ۵۵۳  
 دست شستن ۵۳۹  
 دست شستن از کاری ۶۰۵  
 دست شکیب ۵۷۶  
 دست شوق بر سر ۵۴۶  
 دست صبر ۳۵۸ - ۵۲۱  
 دست طلب ۳۶۵ - ۴۴۳  
 دست طلب داشتن ز دامن معشوق  
 (... گرفتن) ۳۶۵  
 دست ظلم ۵۶۰  
 دست عجز ۴۷۷  
 دست عشق ۶۰۲  
 دست عقل ۵۰۳  
 دست عهد ۵۷۹  
 دست غم ۵۵۴ - ۵۹۲  
 دست فتنه ۶۸۹ - ۷۳۳  
 دست فتنه بستن ۶۸۹  
 دست فلک ۷۱۸  
 دست قدرت ۲۷۰ - ۳۲۸ - ۴۲۱  
 ۵۳۰  
 دست قضا ۲۷۰  
 دست قوت شیر ۴۹۷

دست خاطر ۵۹۱  
 دست خاییدن ۵۴۴ - ۸۵۴  
 دست خزان ۵۷۲  
 دست خوش خیال شدن ۴۳۲  
 دست خیال ۵۰۴  
 دست دادن چیزی ۵۲۸ - ۵۳۰ -  
 ۵۶۹ - ۶۱۱ - ۸۲۶  
 دست داشتن ۸۱۱  
 دست داشتن بچیزی ۵۱۲  
 دست در آویختن با کس داشتن  
 ۴۹۷  
 دست در آغوش کس حمایل کردن  
 ۴۹۶  
 دست در آغوش یار کشیدن ۴۷۱  
 دست در بغل نهادن ۸۰۵  
 دست در دامن ۴۸۶  
 دست در دامن کس زدن ۸۰۰  
 دست در رکیب ۶۸۴  
 دست در گردن ۵۴۹  
 دست در گردن کس کردن ۴۸۶  
 دست در گریبان داشتن ۳۹۹  
 دست دست تست (چون دور دور تست)  
 ۷۸۹  
 دست دست کس بودن ۸۰۹  
 دست دعا ۸۴۰  
 دست در میان داشتن با کس ۵۹۶  
 دست ذوق ۸۵۵  
 دست رحمت ۴۳۷  
 دسترس بجان داشتن ۳۹۶  
 دسترس داشتن ۳۹۹ - ۶۰۲



دست یافتن بر چیزی ۷۷۹	دست کس بدست آوردن ۴۸۴
دشت محبت ۳۷۸	دست کس بر تابفتن ۵۷۶
دشمن آهخته خنجر ۷۴۲	دست کس گرفتن ۴۰۴
دشمنان دوست نمای ۷۳۳	دست کش کس شدن ۸۶۸
دشمن برسر داشتن ۳۸۲	دست کوتاه ۵۳۳
دشمن خون خوار ۴۰۰ - ۴۱۱ - ۵۰۹	دست کوتاه کردن ۵۰۷
دشمن خون خواره ۸۳۸	دستگاه داشتن ۵۹۷ - ۸۴۷
دشمن خوی ۶۲۵	دستگاه صبر داشتن ۳۹۵
دشمن خویش بودن ۴۴۵	دست گردیدن ۸۰۹
دشمن داشتن ۸۴۸	دست گرفتن ۶۷۹ - ۶۸۰
دشمن فعال ۶۰۷	دستگیری ۸۱۰
دشمن کش عاجز بخشای ۷۳۴	دستگیری درمندگان ۴۷۷
دشمن گرفتن (فرض کردن) ۶۲۸	دست محبت ۴۲۱
دشمن گرفتن چیزی ۶۷۳	دست مرگ ۳۴۲
دشمن گرفتن دوستان ۵۷۸	دست مطلق ۵۸۷
دشمن نادان ۸۲۳	دست ملامت ۶۲۱
دشنام شنیدن ۴۶۱	دست موت ۵۰۳
دشنام شنیده ۵۶۳	دست موسی ۲۸۲
دعا خواندن ۵۲۷	دست ناامیدی ۷۹۵
دعا دمیدن ۴۴۹	دست نازنین ۴۹۴
دعا رساندن ۴۵۰ - ۴۷۴ - ۶۵۰	دست نگارین ۴۴۱ - ۵۵۵ - ۶۶۰
۸۶۱	۷۲۵
دعا گفتن ۴۰۶ - ۴۸۵ - ۵۶۶ - ۶۸۴	دست نمای خلق ۵۵۳
دعا گفته ۵۶۳	دست نیاز ۶۵۵
دعاگو ۳۹۶ - ۳۸۲ - ۶۱۰ - ۶۲۹	دست واداشتن از چیزی ۵۱۵
دعاگوی کس بودن ۴۰۶	دست وپای فهم و بلاغت ۶۷۸
دعای اسحار ۷۵۳	دستور دولت پناه ۲۹۴
دعای درویش ۴۸۴	دست و ساعد گل فام ۵۰۰
دعای زنده دلان ۷۳۹ - ۷۴۰	دسته بستن ریحان ۵۳۲
دعوت بی شمع ۵۰۲	دست هجر ۵۹۴



دعوت منعم ۴۷۶

دعوی پرهیز کردن ۳۵۲

دعوی پرهیزگاری کردن ۳۷۴

دعوی معجز کردن ۷۲۸

دغل دوستان ۸۵۳

دفتر اخلاق ۵۷۳

دفتر ایام ۵۷۸

دفتر نبشتن ۵۶۲

دفتر پرهیزگاری ۶۲۴

دفتر خلاف ۶۲۱

دفتر خوانی ۸۱۸

دفتر دانایی ۳۴۹

دفتر درد دل مجروح ۶۰۴

دفتر سوختن ۴۷۲

دفتر شدن راز ۴۶۱

دفتر شستن ۶۸۴-۶۲۴

دفتر شیرین ۸۱۸

دفتر صورتگر ۵۸۹

دفتر فکرت ۴۷۲

دفتر وعظ ۴۶۰

دفع دشمن توانستن ۸۴۱

دفع عشق ۵۲۰

دفع غم بودن ۶۰۹

دفع غم دل کردن ۶۱۵

دفع کردن شهوت نفس ۳۷۱

دفع مگس توانستن ۸۴۱

دفع ملال ۸۴۰

دکان حلوائی ۵۶۶

دکان سوختن ۵۴۳

دکان صناعت ۴۰۰

دکان معرفت ۷۹۶

دگر بار مردن ۴۷۳

دگر حیات یافتن (دوباره زنده شدن)

۳۶۰

دگر شدن قضا ۵۸۴

دلارام ۳۷۱-۳۶۷-۳۴۷-۳۲۶

۳۸۵-۳۹۵-۴۰۱-۴۰۲-۴۱۲

۵۳۸-۵۴۹-۵۷۰-۵۷۷-۵۹۳

۶۱۶-۶۲۵-۷۸۲

دلارام دنیا ۳۲۶

دل آرایی ۳۹۰

دل آزرده ۵۶۹

دل آشفته مهر کس داشتن ۳۲۵

دل آشوب ۵۹۴

دلاوری بر کس کردن ۸۳۵

دلاوری کردن ۷۲۰

دلاوری نمودن ۵۰۹

دل آویخته گمان ۴۵۷

دل آویز ۴۳۸-۴۳۹-۴۴۳-۵۴۹

۶۱۸-۶۲۲

دلاویزی و دلبنندی ۳۵۰

دل از دست کس بردن ۴۰۱

دل از دهر فارغ داشتن ۳۳۲

دل از سر بر کفدن ۴۴۵

دل از کاری برگرفتن ۴۰۲-۴۲۱

دل از کس برداشتن ۴۱۳-۵۷۸

۵۷۹

دل از کس برگرفتن ۴۲۰



دل برداشتن از کس ۵۰۸  
 دل بردن ۴۳۱  
 دل برده ۶۳۹  
 دلبرده شمع مجلس او ۳۵۳  
 دلبر رعنا ۶۷۳  
 دلبر سست مهر سست گمان ۶۲۵  
 دل بر سرای عمر نهادن ۴۸۰  
 دل بر سوختن نهادن ۵۵۲  
 دلبر عیار ۳۶۲ - ۵۳۸  
 دلبرفتان ۵۵۴  
 دل بر قرار بودن ۴۶۰  
 دل بر کس گران کردن ۸۳۵  
 دل بر کنندن از مهر کس ۶۱۲  
 دلبر یغمایی ۳۴۹  
 دلبری و شوخی ۴۲۶  
 دل بستن اندر چیزی ۸۵۱  
 دل بسختی نهادن ۴۶۳  
 دل بسوی کس داشتن ۵۵۸  
 دل بصبروری نهادن ۵۲۸  
 دل بعشق گرفتار داشتن ۵۰۰  
 دل بکس دادن ۴۷۹ - ۷۵۱  
 دل بکس پرداختن ۴۳۶  
 دل بکس پیوستن ۴۲۲  
 دل بهر گز نهادن ۴۱۵  
 دل به مهر آگندن ۴۴۱  
 دل به مهر بستن ۳۶۵  
 دل به مهر کس گرم داشتن ۶۵۱  
 دلبنده ۳۹۳ - ۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۰۶  
 ۴۲۷ - ۴۸۰ - ۵۰۹ - ۵۶۲ - ۵۸۰  
 ۶۲۵ - ۵۸۲

دل از کس بکس پرداختن ۵۶۱  
 دل از کس پرداختن ۴۲۱ - ۷۷۸  
 دل از کس واستاندن ۴۸۵  
 دل از کف کس رباییدن ۴۶۳  
 دل از مهر کس برداشتن ۵۱۴  
 دل از مهر کس بریدن ۳۲۷  
 دل از همه پرداختن ۵۴۷  
 دل از هوای کس پرداختن ۶۴۵  
 دل افکار ۲۹۹  
 دل امیدوار ۴۱۵  
 دل باخویشمن داشتن ۵۷۰  
 دل باغ داشتن ۵۱۴  
 دل با کس پرداختن ۴۲۱  
 دل بایکی داشتن ۵۳۲ - ۷۸۸  
 دل بیاد داده ۶۷۲  
 دل بجایی رفتن ۳۸۹  
 دل بجفا نهادن ۵۵۱  
 دل بخيال دادن ۴۰۱ - ۴۵۷  
 دل بدلبند دادن ۳۹۳  
 دل بدل رفتن ۴۹۶  
 دل بدريا افکنندن ۷۹۴  
 دل بدست آوردن ۸۶۴  
 دل بدست کردن (دل بدست آوردن)  
 ۷۳۳  
 دل بدست کس دادن ۳۷۸  
 دلبران بترو ۳۴۹  
 دلبران یغما ۳۴۳  
 دلبرپرستان ۶۶۴  
 دل بر چیزی نهادن ۷۵۵  
 دل برداشتن ۸۵۱ - ۸۶۰



دل دیوانه ۴۰۱-۵۱۸-۶۶۴-۷۹۶  
 دل دیوانه عشق ۴۵۷  
 دل ربا ۶۶۷-۶۷۸  
 دل ربای ۴۳۷  
 دل ربایی ۵۶۶-۷۸۲  
 دل ربودن ۵۷۰  
 دل رنجور بی قرار ۳۷۸  
 دل روشن ۴۲۰  
 دل ریش ۴۵۷-۴۶۷-۴۶۹-۴۸۳  
 ۴۹۲  
 دل زجان برگرفتن ۴۶۱  
 دلستان ۶۰۹  
 دلستان ۷۴۱  
 دلستانان ۵۴۶  
 دلستان نارنین ۴۵۹  
 دلستانی ۶۱۷  
 دلستانی کردن ۴۴۸  
 دل سپردن ۵۰۷  
 دل سخت ۴۳۷-۵۹۶-۶۴۷  
 دل سلیم ۵۷۹  
 دل سوختگان ۴۵۵-۶۰۱-۶۰۵  
 دل سوخته ۴۰۲  
 دل سودایی ۳۵۱  
 دل سنگی ۶۱۳  
 دل سنگین ۴۰۵-۴۸۹-۶۱۲-۷۲۳  
 دل سنگین کافر ۶۲۲  
 دل سیاه ۵۶۰  
 دل سیاه داشتن ۵۹۷  
 دل شادمان ۳۷۵

دلبندی ۵۲۹-۵۹۵-۸۶۵  
 دلبنده خودرای ۶۲۵  
 دل بهوا نهادن ۴۹۲  
 دل بی چارگی نهادن ۲۹۶  
 دل بی خویشتن ۶۹۳  
 دل بی غم ۵۳۲  
 دل بی هوش ۳۴۸  
 دل پذیر ۴۶۷-۵۹۹-۷۸۸  
 دل تنگ ۴۳۴-۴۵۵-۴۷۲-۵۳۱  
 دل تنگ روی ۴۲۹  
 دل تنگ کردن ۸۲۷-۸۴۶  
 دل چو شمع يك ناداشتن ۳۸۱  
 دل حق نبوش ۳۰۶  
 دل خسته ۵۹۵  
 دل خوش ۸۴۳  
 دل داران ۵۸۰  
 دل داری ۸۵۳  
 دل داری کردن ۶۰۸  
 دل در بر چو کبوتر تمییدن ۳۶۸  
 دل در جهان بستن ۸۱۷-۸۴۲  
 دل در چنگ داشتن ۳۹۴  
 دل در چیزی بستن ۶۸۶  
 دل در سر کس کردن ۴۵۹  
 دل در کس بستن ۵۶۶  
 دل درمندگان خستن ۳۵۹  
 دل دریا ۶۸۵  
 دل دوز ۵۱۹  
 دل دوست جستن ۳۶۲  
 دل دیوانگی داشتن ۶۰۵



دل کس نگاه داشتن ۴۵۴  
 دل کوه ۴۶۷  
 دل گرانی کردن ۴۳۴  
 دل گردانیدن ۶۲۰  
 دل گم کردن ۴۸۰  
 دل گم کرده ۷۱۸ - ۵۹۷ - ۳۹۶  
 دل مجروح ۶۰۴  
 دل مرده ۷۸۰ - ۴۳۹  
 دل مسکین ۷۲۹  
 دل مهربان کس داشتن ۳۶۶  
 دل نازك ۵۹۳  
 دل نازنین ۴۸۴  
 دل نامهربان ۳۸۷ - ۳۸۶  
 دل نشان ۳۸۹ - ۲۹۵  
 دل نشان بودن ۳۸۹  
 دل نواز ۴۶۶  
 دل نهادن ۸۴۳  
 دل نهادن بچیزی ۴۰۰  
 دل نهادن بکاری ۵۹۹  
 دل نهادن بکس ۴۹۲  
 دل و دین در سر کار کس کردن ۶۱۰  
 دل و صبر بیغما دادن ۳۴۹  
 دل وقف کس کردن ۴۷۶  
 دل یکتا ۴۷۷  
 دل یکتای درویشان ۷۹۷  
 دل يك ثو ۵۷۳  
 دلیل آوزدن ۵۴۹  
 دلهای کباب ۶۵۴  
 دمار از جان کس بر آوردن ۷۰۶

دل شده ۳۹۲  
 دل شده پای بند ۳۶۱  
 دل شکستن ۶۱۴  
 دل شکسته ۷۵۳ - ۵۶۲ - ۴۹۱ - ۳۸۷  
 ۸۴۳ - ۸۳۵  
 دل شوریده ۴۰۲ - ۳۹۸  
 دل شیدا ۵۱۵  
 دل شیفته ۴۷۷  
 دل صرهما ۴۰۲  
 دل ضعیف ۳۹۹  
 دل فروز ۸۵۸ - ۶۰۶  
 دل فریب ۴۴۰ - ۴۲۷ - ۳۶۶ - ۲۸۲  
 ۵۹۸ - ۵۹۲ - ۵۶۲ - ۵۵۶ - ۵۰۰  
 ۶۸۴ - ۶۷۸  
 دل فریب جان آرام ۵۰۰  
 دل فریب منظور ۵۹۸  
 دل فریب و جادو ۵۵۶  
 دل فریبی ۶۱۷  
 دل فریفتن ۴۶۳  
 دلق ازرق فام ۳۴۷  
 دلق قلندری ۷۴۳  
 دلق مرقع ۳۹۰  
 دلق موسی ۱۳۵  
 دلق نه تو ۵۷۲  
 دل قوی داشتن ۷۸۰  
 دل کاری داشتن ۶۰۵  
 دل کس از کس گرفتن ۴۰۲  
 دل کس باز پس دادن ۴۰۹  
 دل کس زد دست بدر بردن ۳۸۱



- دندان تیز کردن باکس ۴۸۱  
 دندان گاز ۲۸۲  
 دنیا بدین خریدن ۷۴۲-۲۷۶  
 دنیا پرست ۳۰۱  
 دنیا و آخرت در باختن ۳۵۴  
 دنیا و دین بردن ۴۴۰  
 دواب نفس پرست ۳۶۵  
 دوا پذیرفتن ۵۱۷  
 دواج دیبا ۳۴۳  
 دو اسبه تاختن ۷۷۸  
 دوام دولت دنیا ۷۲۷  
 دوام دولت و عمر ۷۲۲  
 دوام عمر ۶۸۴  
 دوام عمر دادن ۷۵۴  
 دوام کردن ۶۱۰  
 دواي خسته کردن ۷۳۰  
 دو بدانگی ۸۳۹  
 دو پای از دو جهان در کشیدن ۵۵۹  
 دو تایی یکتایی کردن ۵۶۸  
 دو چشم برهم نهاده ۵۷۶  
 دو چشم جادوی عابد فریب ۳۴۵  
 دو چشم مست ۴۲۰-۴۴۳-۵۴۴  
 دو چشم مست می گون ۵۴۴  
 دو خواب آلوده ۵۴۴  
 دود آتش ماخولیا ۳۸۹  
 دود از قلم بر آمدن ۴۶۶  
 دود بر بر آمدن ۶۱۷  
 دود بر در آمدن ۴۱۰  
 دود دل ۴۰۲-۴۶۰  
 دمار از کس بر آوردن ۸۴۷  
 دم از جایی زدن ۴۴۴  
 دماغ پختن (خیال پختن) ۷۳۵-۲۹۹  
 دماغ فراغ ۳۹۹  
 دم بردم اوفتادن ۴۱۰  
 دم بشیرینی زدن ۴۳۲  
 دم بکام باکس بر آوردن ۴۶۶  
 دم در حضور عزیزی بر آوردن ۳۷۵  
 دم در کشیدن (سکوت) ۴۶۰-۴۳۲  
 ۷۹۲-۵۴۴-۵۳۲  
 دمدمه کوس بشارت ۷۱۸  
 دمدمه کوس رحیل ۴۱۹  
 دم دوستی زدن ۵۸۴  
 دم زدن ۸۰۱-۵۹۴-۴۵۵-۳۶۹  
 دم سرد ۵۵۲  
 دم سرد سحر گاهی ۴۰۲  
 دم صاحب نظری زدن ۶۴۳  
 دم عشق ۵۷۳  
 دم عیسی صبح ۷۸۰  
 دم فرو بستن ۷۲۲  
 دم کفر زدن ۶۷۲  
 دم گیرا داشتن ۴۳۱  
 دم معرفت ۸۰۱  
 دمی باکس یافتن ۳۹۰  
 دمیدن صبح ۸۴۵  
 دنبال نظر رفتن ۴۵۸  
 دندان بخویشتن نهادن ۸۶۲  
 دندان تیز کردن ۸۵۱-۶۹۶



دوستان یکدل ۶۱۹  
 دوست پنداشتن دشمن ۵۷۸  
 دوستدار یکدل ۶۷۰  
 دوست دوستراز جان داشتن ۳۶۱  
 دوست روی دشمن خوی ۶۲۵  
 دوست کام (شاد و سعادت مند) ۲۵۶-۴۷۲-۸۲۲  
 دوست کام نشستن ۸۲۲  
 دوست گرفتن ۴۰۰-۴۲۰-۴۲۵-۴۸۲  
 دوست گرفتن کس را ۵۶۸  
 دوست گزیدن ۸۲۲  
 دوست نمای ۷۳۳  
 دوست وار بودن ۸۴۵  
 دوستی از سر گرفتن ۴۴۲  
 دوستی بریدن ۳۵۹  
 دوستی گرفتن ۳۷۴  
 دوستی ورزیدن ۷۸۱  
 دوسرای  
 دوسر چشمه دیده ۳۲۶  
 دوش بردوش ۴۹۰  
 دوشیزه باغ ۷۰۰  
 دوغ با پختن (آش دوغ پختن) ۸۵۳  
 دوگانه ۸۷۱  
 دولت از بخت دیدن ۴۸۰  
 دولت باقی ۷۲۰  
 دولت جان پرور ۴۷۲  
 دولت جاوید ۴۴۱-۷۴۲-۸۶۰  
 دولت حسن ۳۶۵  
 دولت ده روزه ۸۷۲

دودست ارادت ۳۵۵  
 دود شوق ۶۱۸  
 دو دوست گرفتن ۵۷۳  
 دو دیده باز ۴۷۹  
 دودیده چو هسمار بر در داشتن ۳۷۰  
 دور از طومار باز کردن ۷۰۴  
 دور از لب و دندان کس بودن ۵۴۱-۶۶۲  
 دور بین ۲۷۰-۲۹۴  
 دور دمادم ۴۹۹  
 دور دور تست (چون دست دست تست) ۷۸۹  
 دورسته نو منظوم ۷۰۷  
 دورشته مرجان ۵۶۴  
 دور قمر ۵۴۱  
 دوزخ فراق ۴۲۱  
 دوزخ کردن ۸۳۰  
 دوزخ نیستی ۲۲۷  
 دوزخی ۸۳۰  
 دوزخیان ۷۹۵  
 دوستان خدا بر سر ۲۶۰  
 دوستان خدای ۶۸۸-۸۳۰  
 دوستان دمساز ۳۷۶  
 دوستان سخت پیمان ۸۱۸  
 دوستان عزیز ۸۲۹  
 دوستان مجازی ۵۱۱  
 دوستان مشتاق ۶۳۳  
 دوستان مشفق ۸۶۹  
 دوستان نیک اندیش ۴۹۲



دهانه فرنگی ۷۴۰	دولت عقبی ۸۱۴
دهر خون خوار ۸۷۰	دولت معنی ۸۱۹
دهشت خوردن ۳۲۶	دولتمند ۸۵۹
دهل بچو گان زدن ۴۸۹	دولت نخجیر ۵۵۸
دهل در گردن افگندن ۷۹۴	دولت وصال ۵۹۴
دهل زن ۳۱۴ - ۳۲۱ - ۴۸۱	دولت وصل ۵۰۳ - ۵۰۶
دهل زیر گلیم کردن ۴۸۹	دوم داشتن ۵۹۶
دهل صبح ۳۵۰	دوم در کاری داشتن ۳۹۸
دهل میان تهری ۶۲۷	دومرده ۱۳۴
دهن باز کردن گل ۳۶۹	دومهر پذیرفتن ۵۷۳
دهن بی نشان ۳۶۷	دون پرور ۳۰۱
دهن تنگ ۴۵۱	دونرگس مست ۷۴۹
دهن شکر فشان ۴۰۷	دونرگس مست نیم خواب ۶۳۳
دهن شیرین ۵۲۴	دون قدر کس بودن ۳۷۱
دهنی شیر دادن (یک دهن شیر دادن)	دون همت ۸۵۸
۷۹۰	دون یزدان پرست ۳۳۷
دیار عمر ۷۵۰	دونیم شدن قمر ۶۷۹
دیبا بقسطه طین بردن (چون زیره	دوهوایی ۵۷۰
بکرمان بردن و در بدریافرستان)	دهان از پستان برگرفتن ۷۲۳
۷۳۰	دهان بلاغت ۶۹۱
دیباچه اوراق ۴۶۷	دهان پرشکر ۵۹۳
دیباچه صورت بدیع ۳۶۵	دهان تنگ ۳۵۴
دیباچه مروت ۶۸۰	دهان حلو ۶۵۴
دیبای جمال ۴۳۴	دهان خندان ۴۸۷ - ۵۴۴
دیبای چین ۵۸۴	دهان شیرین ۷۰۳ - ۷۲۴
دیبای چینی ۱۶۷	دهان عنبرین بوی ۶۲۹
دیبای ختایی ۴۰۰	دهان کس پوز سرخ کردن ۷۲۱
دیبای رومی ۷۱	دهان نباتی ۵۷۵
دیبای معلم ۷۱۶	دهان می گون ۳۷۹
	دهان مرهم دان ۷۲۵



دیبای منقش ۴۵۳  
 دیجور ۴۷۵  
 دیدار جان پرور ۴۵۴  
 دیدار دل فروز ۴۲۱  
 دیدار شیرین ۵۷۷  
 دیدار میمون ۶۱۵  
 دیدار نمودن ۶۲۲  
 دیدن مهر افزای ۴۰۸  
 دیده از خواب بر کردن ۵۸۵  
 دیده از دیدن کس در بستن ۴۶۸  
 دیده بارانی ۶۸۷  
 دیده باز ۴۷۹  
 دیده بخت روشن ۵۲۴  
 دیده بدیدار کس آرزومند بودن  
 ۳۶۸  
 دیده بدیدار کس بر کردن ۳۸۴  
 دیده بر پشت پا ۳۳۵  
 دیده برداشتن ۵۸۸ - ۷۵۴  
 دیده بر در داشتن ۳۶۹  
 دیده بردوختن ۴۸۱ - ۵۶۵ -  
 ۸۴۰  
 دیده برره ۶۸۴  
 دیده بر کردن ۷۸۲  
 دیده بر کردن بدیدار کسی ۵۹۲  
 دیده بر کس افتادن ۵۲۶  
 دیده بر کندن از کس ۵۲۳  
 دیده بروی کس بر کردن ۵۸۸ -  
 ۸۱۰  
 دیده بروی کس فگران داشتن  
 ۳۹۰

دیده بکس باز کردن ۵۶۳  
 دیده بکس برداشتن (بکس نگریستن)  
 ۴۱۴  
 دیده بالاجو ۶۲۹  
 دیده تحقیق ۷۴۱  
 دیده در دهان کس رفتن ۵۸۲  
 دیده دشمن بر دوختن ۴۸۰  
 دیده دل ۴۷۵  
 دیده دوختن ۴۴۹ - ۴۵۶ - ۶۱۲  
 دیده دور بین ۲۹۴  
 دیده حسرت ۶۸۹  
 دیده خون فشان ۸۶۷  
 دیده خونین ۴۹۶  
 دیده روشن ۵۲۸  
 دیده سر ۴۱۱  
 دیده شوخ ۵۷۱ - ۶۵۲  
 دیده شوق ۷۹۶  
 دیده فرو دوختن ۵۰۲ - ۵۴۷  
 دیده مشتاق ۳۶۹  
 دیده نادیده انگاشتن ۲۸۹  
 دیده نگریه داشتن ۵۵۰  
 دیده نیک بین ۳۰۴  
 دیده ور ۵۰۸ - ۶۸۶  
 دیده های اشجار ۷۵۳  
 دیده های خون بالای ۷۳۳  
 دیده یاقوت بار ۴۱۲  
 دیر زود (دیر یازود) ۷۰۶ - ۸۰۰  
 ۸۳۴  
 دیر زیستن ۴۶۴  
 دیر سال ۵۲۶



دیر سال ماندن ( عمر دراز کردن )

۷۳۲ - ۷۲۷

دیر سال نشستن ( دوام سلطنت )

۷۳۱

دیر ماندن ۵۴۴ - ۵۷۵ - ۸۲۹

دیر میسر شدن ۴۶۰

دیر نشستن ۷۲۱ - ۸۵۵

دیر نشسته ۸۴۸

دیر و زود ( دیر یا زود )

۶۲۱

دیگ سودا ۳۶۰ - ۶۳۴

دینار ردن ۸۲۷

دین بدنیا فروختن ۸۴۸

دین سعدی ۵۵۵

دین عاشقان ۳۷۳

دین قلندر ۴۶۰

دین گردانیدن ۶۲۰

دین لیلی ۳۶۵

دین محمد (س) ۷۳۴ - ۷۵۷

دین و دنیا باز ۳۴۶

دیوار اسکندر ۱۵۳

دیوار دل ۴۶۰

دیوار رویین ( سد سکندر ) ۱۵۲

دیوار صبر ۴۰۳

دیوار طبیعت ۷۹۵

دیوار فکر ۵۷۸

دیوان حشر ۵۱۳

دیوانگان عشق ۴۱۸

دیوان داد ۲۷۴

دیوانه در سلاسل بستن ۴۲۱

دیوانه سرمست ۴۲۸ - ۴۷۲

دیوان سیه کردن ۲۹۱

دیوان وجود ۷۹۲

دیوانه عشق ۴۵۷ - ۵۷۱ - ۶۳۵

۶۴۰

دیوانه کس بودن ۴۷۴

دیوانه خوب رویان ۳۵۲

دیوانه مزاج ۶۷۲

دیو خوش طبع ۶۱۸

دیو در زندان ۷۲۱

دیو رجیم ۵۳۴

دیو سار ۷۰۶

دیو سفید ۲۰۲

دیو شهوت ۳۳۱

دیو لعین ۶۸۲

دیو نفس ۷۴۵ - ۷۴۹ - ۷۹۴ -

۷۹۸

دیو هیکل ۲۸۹

ذ

ذات بی نظیر ۸۴۰

ذات شریف ۶۱۶

ذره مسکین ضعیف ۵۱۷

ذکر پیدا ۴۱۶

ذل پرسیدن ۸۳۷

ذل فانه ۳۳۴

ذم کردن ۷۸۱



راست طبعان ۲۶۶  
 راست کار ۷۴۵  
 راستگوی ۶۸۰  
 راستی کردن ۷۷۷  
 راضی شدن ۵۹۴  
 راغب دنیا ۸۴۰  
 راغب شدن ۸۴۰  
 رام شدن ۴۳۳  
 رامش کردن ۴۵۹  
 رانده درگاه ۸۰۰  
 راویان کلام ۲۴۲  
 راه آخرت ۸۰۰  
 راه آه سحر دادن ۳۵۵  
 راه ادب ۷۸۲  
 راه بیایان رساندن ۶۲۰  
 راه بجایی بردن ۴۰۳  
 راه بدعهدهی ۵۶۴  
 راه بردن ۵۸۹  
 راه بمعنی بردن ۳۵۷  
 راه بین ۸۷۰  
 راه دانان ۳۲۹  
 راه دوستی ۵۹۸  
 رای روشن ۸۱۲  
 راه سودا ۴۷۸  
 راه شدن دانستن ۴۷۱  
 راه عقل ۴۴۰  
 راه کس دادن ۳۵۶  
 راه همه در بستن ۴۲۲  
 راه وداع ۴۵۶

ذنب معفو ۵۵۷  
 ذوالفقار علی (ع) ۵  
 ذوق ارادت ۳۴۳  
 ذوق حضور ۵۲۹  
 ذوق خلوت چشیدن ۲۹۵  
 ذوق سماع ۴۶۸  
 ذوق سماع مجلس انس ۸۰۱  
 ذوق عشق داشتن ۳۶۵

## ر

راحت از زندگی داشتن ۴۵۴  
 راحت اندرون مجروح ۵۲۶  
 راحت جان ۳۶۲ - ۴۷۶ - ۵۹۳ - ۶۴۰  
 راحت دل رنجور بیقرار ۳۷۸  
 راحت رساندن ۵۶۹  
 راحت روان ۸۴۸  
 راحت ماضی ۷۰۹  
 راحت نفس ۸۴۸  
 راحت هستی ۸۱۳  
 رازدل نهان کردن ۴۱۰  
 رازهای نهانی ۶۱۸  
 راست آمدن بقلم ۶۰۴  
 راست بودن ستاره ۷۰۹  
 راست دیدن ۳۶۰  
 راست روان ۷۰۰  
 راست طبع ۶۶۰



رخ در رخ کس کردن ۶۵۰  
 رخ دل‌بند ۴۱۹  
 رخ زرد ۵۵۲  
 رخ زیبا ۴۰۶ - ۵۹۷  
 رخسار دل ستان ۵۹۶  
 رخساره بخون نگاه داشتن ۳۷۱  
 رخ شاهد یار ۵۱۹  
 رخ گرداندن ۵۳۸  
 رخ منیر ۳۹۷  
 رخ نگارین ۳۸۱  
 رخ پارسا فریب ۳۵۳  
 رزاق بنده پرور ۶۷۸  
 رزق مقسوم ۵۳۳  
 رستاخیز کردن ۴۸۲  
 رستن گه موی سر ۲۹۲  
 رسم آوردن ۵۸۱  
 رسم تقوی ۵۵۹  
 رسم عقل برانداختن ۴۶۰  
 رسم معهود ۴۹۸  
 رسم نهادن ۵۵۹  
 رسیدن آواز از دل بزبان ۵۱۹  
 رشك آفتاب ۶۴۴  
 رشك آمدن ۷۸۰  
 رشوت ستان ۱۶۹  
 رضا بحکم قضا اختیار کردن ۴۴۳  
 رضا دادن ۷۴۹  
 رضای دوست ۳۷۸  
 رضای حق نگاه داشتن ۲۹۴  
 رضای کس بر آوردن ۷۳۱

رای اندیشیدن ۸۳۷  
 رای انور ۴۹۲  
 رای جایی داشتن ۴۵۰  
 رای جهان آرای ۴۰۸  
 رای خرد رایی داشتن ۳۹۵  
 رای رزین ۷۲۹ - ۷۵۵  
 رای روشن ۷۲۹ - ۷۰۴  
 رای روشن بین ۷۵۵  
 رای زدن ۴۴۴  
 رئیس ده ۲۷۸  
 ربوده عشق ۳۹۹  
 رحم آوردن ۷۷۷  
 رجا دادن ۶۸۰  
 رحمت آمدن کس را بر کس ۴۰۴  
 رحمت بی منتها ۸۷۰  
 رحمت حق ۶۰۴  
 رحمت محض ۴۳۹  
 رحیل زدن ۷۹۸  
 رخ آتشی ۶۰۳  
 رخ افروختن ۵۶۱  
 رخ بر رخ کس نهادن ۶۵۱  
 رخت بر بستن ۸۲۵ - ۸۵۵  
 رخت بستن ۵۱۶ - ۸۵۸  
 رخت بر شتر بستن ۴۴۱  
 رخ ترك ۵۱۷  
 رخت ساختن ۳۲۱  
 رخت سرای عقل ۴۰۷ - ۴۶۰  
 رخت صبوری دل ۵۵۴  
 رخت نهادن ۸۴۳



رفیق مهربان ۴۹۸  
 رقص از سر بیرون شدن ۴۳۱  
 رقص کردن بسماع کس ۳۸۵  
 رقص کنان ۴۶۸ - ۵۳۳ - ۵۳۴  
 رقعہ بر رقعہ دوختن ۳۲۳  
 رقیبان تندخوی ۳۷۲  
 رقیب نامناسب ۶۰۴  
 رقیب ناهموار ۵۹۰  
 رکناباد ۴۰۹  
 رکن مسلمانانی ۷۵۵  
 رگ جان ۶۵۷  
 رگ جان بریدن ۳۲۲  
 رمق مانده ۳۱۲  
 رمیدن از همه کس ۶۱۴  
 رمیده دل ۵۲۱  
 رنج برد ۸۳۹  
 رنج بردار ۷۹۸  
 رنج تن ۸۷۳  
 رنج رسیدن ۸۰۲  
 رنج کشیدن ۸۲۳  
 رنجیدن از کس ۶۷۳  
 رنجوران عشق ۶۲۴  
 رنجور عشق ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۵۴۸  
 ۵۹۵  
 رنجور عشق کس بودن ۳۸۶  
 رنجور ناتوان ۳۸۷  
 رنج نیستی ۸۱۳  
 رنجه شدن ۵۶۵  
 رند ۲۴۷ - ۲۴۹ - ۴۴۸ - ۴۸۸ - ۵۹۹  
 ۶۰۹ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۳۳ - ۸۵۲  
 ۷۹۶

رضای کس نگه داشتن ۳۸۴  
 رضای نفس رعنا ۸۴۵  
 رضوان ( دربان بهشت ) ۳۸۱  
 رضوان بهشت ۸۱۰  
 رطل کشیدن ۷۹۳  
 رعنا ۵۳۶  
 رعیت پناه ۶۹۲  
 رعیت نواز ۸۴۲  
 رغم دهمین ۸۶۴  
 رفتار شاهد ۴۸۳  
 رفتار کبک دری ۵۸۷  
 رفتار کردن ۴۴۷ - ۵۹۷ - ۶۲۱  
 ۷۰۳  
 رفتن انکار در حق کس ۴۰۱  
 رفتن بروی آتش ۳۷۲  
 رفتن بمراد کس ۵۲۴  
 رفتن جان از بدن ۴۵۹  
 رفتن مرفود ۶۹۷  
 رفتن روان ۳۷۷  
 رفتن رونق کس ۴۰۱  
 رفتن زیبای تذرو ۴۵۷  
 رفتن سر ۷۷۷  
 رفتن عقل از سر کس ۴۰۱  
 رفتن که جان در قدم کس انداختن  
 ۳۶۹  
 رفیق پیش آوردن ۸۲۳  
 رفیقان سفر ۵۳۴  
 رفیقان وداع ۸۴۹  
 رفیق بد آموز ۷۴۲  
 رفیق سست پیمان ۵۲۶



روحانی ۵۶۹	رند آسا ۷۹۸
روحانیون ۷۵۴	رندان ۴۵۲ - ۴۴۵ - ۴۰۶ - ۳۴۶
روح پاک ۵۰۱	۴۷۹ - ۵۴۴ - ۵۸۳ - ۵۹۹ - ۷۹۴
روح پرور ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۶۷۸	رندان شاهد باز ۳۴۶
روح پروردن ۵۵۰	رندان نافر زانه ۷۹۴
روح پرور زمان ۳۲۰	زند پریشان شوریده بخت ۸۵۲
رودر کس کردن ( روبکس کردن مفهوم مخالف رو از کس کردن )	رند خراباتی ۶۰۹
۷۹۶	رند مست ۲۴۹
روده پیچ پیچ ۲۷۶	رند مست دیوانه ۷۹۹
روز افزون ۵۵۴	رند ناپاک مست ۲۴۷
روز باران ۷۵۳ - ۵۴۴	رندی ۷۰۷ - ۶۰۰ - ۵۶۴ - ۳۹۴
روز باز پسین ۶۸۳	۸۶۴ - ۷۹۴
روز بشام آمدن ۸۰۱	رنگ آسای ۷۳۳
روز شب آوردن ۴۳۶ - ۵۹۵ - ۷۴۰	رنگ آمیختن (تدبیر کردن) ۷۹۶
روز بنماز دیگر آوردن ( بشام آوردن ) ۴۲۰	رنگ از رخ هندو بآب بردن (چون داغ از سرین اسب بآب شستن و کنایه از کار عبث) ۶۲۴
روز بوی ۶۶۳	رنگ رخسار ۴۷۸
روز پسین ۸۶۹ - ۳۰۸	روا داشتن ۴۳۵
روز تصور کردن ۴۷۲	رو از کس کردن (روی برگرداندن) ۷۹۶
روز تعطیل ۶۵۱	روان بذل کس کردن ۴۷۶
روز تنهایی ۵۷۱	روان دردمند ۸۳۷ - ۵۰۸
روز تیر باران ۴۱۳ - ۴۲۶ - ۵۴۵	روان فشاندن بر کس ۵۲۷
روز جوانی ۸۴۱ - ۷۳۴	روایت کردن ۶۶۶
روز جهان افروز ۶۸۶	رو بآفتاب کردن ۶۲۲
روز داد ۱۹	رو باز گشادن ۵۷۶
روز در فراق بشام شدن ۴۳۲	رو به باز ۶۶۸
	رو به عشق ۴۳۷



روز هشجاری ۴۴۵	روز دولت ۴۵۴
روز همه روز ۶۱۰ - ۶۴۴	روز دیوان جزا ۵۰۷
روزی رسان (خدای تعالی) ۲۰۸	روز شمار ۲۶۲
رو سپیدی ۷۹۹	روز ظفر ۴۵۴
روشنایی کردن ۴۴۸	روز کردن بر کس ۸۰۴
روشنایی نمودن ۴۳۳	روز گار بسر بردن ۵۴۹
روشن بین ۷۵۵	روز گار بی ترتیب ۶۶۵
روشن روان عاشق ۵۴۶	روز گار در سر سودای کس شدن ۴۷۲
روشن ضمیر ۲۷۹	روز گار در سر کس کردن ۴۱۶
روضه انس ۵۳۸ - ۷۴۲	روز گار جوانی ۶۱۸
روضه بستان بهشت ۵۷۸	روز گار سفله نواز ۷۹۸
روضه رضوان ۵۳۴ - ۵۷۳	روز گار سلامت ۸۰۹
رومیانه ۶۶۵	روز گار عافیت ۵۱۶
روندگان هتیم ۴۴۳	روز گار عزیز ۵۴۹
رونق بازار ۴۶۹	روز گار گرامی ۶۸۰
روی از پریشانی بدیوار وردن ۳۹۳	روز گار مخالف ۴۶۵
روی از تکبر سر کاه کردن ۲۷۷	روز روشن ۶۱۱
روی از تیر گردانیدن ۴۶۸	روز روشن چیزی بردن ۵۹۸
روی از تیغ تافتن ۴۷۷	روز روی ۶۸۵
روی از کس اندر کشیدن ۳۹۳	روز نیت بختی ۸۱۹
روی از کس بر پیچیدن ۴۳۰	روز وداع ۵۰۴
روی از کس پیچیدن ۴۵۱ - ۷۰۴	روز وداع یاران ۵۴۴
روی از کس در پوشیدن ۵۶۶	روز وصل ۳۹۶
روی از کس مفتول کردن ۴۹۷	روز وصال ۴۹۵ - ۶۰۲ - ۷۱۷
روی امید ۳۶۱	روزهای سپید ۷۳۲
روی امید از قفا داشتن ۳۶۱	روز هجران ۵۰۱
روی امید سعدی ۶۱۷	روزه داران ۳۸۸
روی با پشت گردیدن ۸۱۷	روز هر روز ۸۱۵



روی بازپس کردن ۴۴۶  
 روی باز وزن بودن ( روی بسوی  
 وزن بودن ) ۵۹۸  
 روی باز کردن ۴۴۲ - ۵۲۳ - ۵۷۶  
 روی بجایی کردن ۷۹۷  
 روی بدیوار کردن ۴۴۷ - ۶۲۲  
 روی بر پیچیدن از کس ۶۴۳  
 روی رتافتن ۶۸۹  
 روی برخاک مالیدن ۲۷۶  
 روی بر زمین ۶۷۹  
 روی بروی آوردن ۵۵۰  
 روی بروی کس کردن ۴۴۷ - ۵۳۷  
 ۶۲۱  
 روی بروی کس داشتن ۶۲۱  
 روی برهم بودن ۵۹۲  
 روی بودن داشتن ۴۷۱  
 روی پاره کردن ۷۴۸  
 روی پوشاندن ۵۲۹  
 روی پوشیدن ۴۰۵ - ۴۳۶  
 روی پیچیدن ۵۹۴  
 روی پیچیدن از کس ۶۱۲  
 روی تاجیکانه ۴۳۲  
 روی تافتن ۳۵۱ - ۵۴۲  
 روی تافتن از جایی ۴۸۷  
 روی تافتن از رای کس (عدم اطاعت)  
 ۷۳۱  
 روی ترش ۲۷۷  
 روی ترش کردن ۴۷۲  
 روی چو آتش ۳۵۵

روی خلاص داشتن ۵۵۷  
 روی خوب ۳۵۲ - ۴۶۳ - ۴۷۹ -  
 ۵۱۶ - ۴۸۳  
 روی خوب دیدن ۴۶۳  
 روی خوب روز ۶۷۸  
 روی در تافتن ۵۷۳  
 روی در جهان نهادن ۴۰۹  
 روی در حجاز داشتن ۴۸۱  
 روی دختر دلبند طبع ۷۳۰ - ۷۴۱  
 روی در دیوار کردن ۵۷۸  
 روی در روی دشمن داشتن ۳۲۷  
 روی در روی کس بودن ۴۵۵ -  
 ۵۴۳  
 روی در غرض کردن ۴۵۱  
 روی در قبله معنی ۴۵۸  
 روی در قدم کس گستردن ۴۱۲  
 روی در کس داشتن ۴۸۱  
 روی در کشیدن ۵۱۱  
 روی در محراب داشتن ۳۹۸  
 روی در نقصان بودن ۷۲۲  
 روی در نقصان داشتن ۷۲۶  
 روی در هم کشیدن ۳۳۱ - ۴۱۲ -  
 ۵۶۶  
 روی دل آرای ۵۲۵  
 روی دل از کس گردانیدن ۴۲۵  
 روی دل بدیوار نشستن ۴۷۳  
 روی دل ستان ۳۵۵ - ۵۷۱  
 روی دل فریب ۵۹۲  
 روی رفتن از جایی داشتن ۵۱۴



۴۷۴ ره بجایی بردن	۲۹۹ روی ریش
۴۴۰ ره بجایی دانستن	۶۰۲ روی زرد
۳۶۶ ره بحق نمودن	۸۴۴ - ۵۸۱ روی زردی
۷۸۲ ره بردن	۸۰۷ - ۳۸۵ روی زیبا
۶۱۹ ره دانستن	۸۴۴ روی سپید
۸۰۱ ره دانستن بچیزی	۳۳۵ روی سعادت
۵۹۷ ره در میان جن داشتن	۵۵۲ روی شهر آرا
۳۲۱ ره رفته گمان	۴۸۹ روی شهر آرای
۴۶۶ ره روان غم	۳۵۷ روی شهر آشوب
۴۰۷ ره صحرانگرفتن	روی شیرخاریدن (جرئت و جسارت)
۴۵۹ ره قاصد رفتن	۷۴۰
۴۰۵ ره گردانیدن	۵۹۸ روی شیرین
۷۴۷ رهواران تازی	۷۰۳ روی عالم افروز
۷۲۹ رهین بودن	۶۸۲ روی عبادت
۶۸۱ رهض ریاضت	۷۰۹ روی عجز
۷۸۷ ریاضت کشی	۶۷۲ روی کار داشتن
۶۱۸ ریاضت من شب تا سحر نشسته	۷۳۰ روی کس گشادن
۵۲۸ ریختن استخوان	۴۵۷ روی کس را از کس پیچیدن
۸۳۳ ریزه برچیدن	۸۲۳ - ۴۲۲ روی گردانیدن
۷۹۰ ریسمان صورت	۵۵۷ روی گل بوی گل اندام
۶۴۹ ریش آمدن	۶۶۷ روی گل عذار
۵۸۰ ریش اندرون	۶۵۳ روی گلی
۶۵۴ ریش بر آمدن	۸۰۰ روی ماه پیکر
۶۵۱ ریش بر آوردن	۴۶۳ روی میمون
۵۱۷ ریش دردمندان	۶۷۶ - ۶۵۳ - ۴۵۳ روی نکو
۴۱۰ ریش دردناک	۵۸۳ - ۵۰۴ - ۴۰۵ روی نگارین
۶۳۵ ریشخند زدن	۵۹۸ - ۵۶۵ روی نمودن
۱۳۵ ریش فرعون	۳۹۹ روی نمودن چیزی از خاطر
	۶۵۱ رویین تن
	۷۰۵ رویینه تن



## ز

زبان خامه ۴۸۵  
 زبان در کشیدن ۲۸۴ - ۴۵۴ - ۵۶۸  
 ۸۰۲  
 زبان دراز کردن ۸۱۱  
 زبان درازی کردن ۶۵۰  
 زبان دل آلاویز ۲۴۶  
 زبان سخن ۴۰۱  
 زبان شمع بریدن ۵۱۳  
 زبان طعن ۷۲۴  
 زبان فصاحت ۴۸۳ - ۶۷۹  
 زبان فصیح ۷۰۵  
 زبان کس از قفا برون کردن ۴۸۶  
 زبان گفتار داشتن ۷۵۳  
 زبان گویا ۳۴۳  
 زبان گویایی ۵۶۸  
 زبان مدحت خوان ۷۲۵  
 زبان ملامت ۷۴۵  
 زبان نهادن ۷۲۴  
 زبان وصف ۶۹۱  
 زبانه برزدن ۵۶۳  
 زبانه زدن ۷۲۵  
 زبردست ۳۱۵  
 زبردستان ۷۵۵  
 زبردستی ۷۰۶  
 زبونی کردن ۵۷۶  
 زپای اندر افتاده پیر ۳۳۸  
 زپای نشستن ۳۵۸  
 زجر بر کس روا داشتن ۳۶۱  
 زحمت بردن ۵۴۲  
 زحمت دادن ۸۵۵

زار زار نالیدن ۷۲۱  
 زاغ آشیان ( آشیان زاغ ) ۷۸۹  
 زاغ بانگ کردن ۳۹۵  
 زاغ ملامون ۸۳۰  
 زانوی ریاضت ۷۹۵  
 زانوی سلامت ۴۶۸  
 زاهدان مال و جاه اندوز ۳۴۶  
 زاهد خرقة پوش ۴۹۴  
 زاه صاحب ولایت ۶۶۷  
 زبان آور ۲۶۱ - ۳۲۷  
 زبان آوران ۲۳۳ - ۲۸۷ - ۳۱۳  
 زبان آوران رنگ آسای ۷۳۳  
 زبان آوری ۵۳۱  
 زبان آوری کردن ۷۲۰  
 زبان از حدیث کس اندر کشیدن ۳۹۳  
 زبان از حدیث کس کوتاه کردن ۴۶۹  
 زبان امید ۴۶۹  
 زبان بدر کردن فکر از دل ۷۲۱  
 زبان بغیب دراز کردن ۲۹۰  
 زبان بسته ۲۸۷ - ۲۸۸  
 زبان تحسین ۵۳۱ - ۸۳۳  
 زبان حال ۵۳۹



زرق سجاده دل‌پوش ۲۸۹  
 زرق فروختن ۳۹۵ - ۶۳۶ - ۶۴۵  
 زر فشاندن ۴۵۰ - ۵۳۸  
 زر مصری ۴۱۹  
 زر و زیور ۵۹۰  
 زر ناب ۵۱۸  
 زر نگار کرده - رای ۷۳۳  
 زره بازپس ماندگان ۳۱۰  
 زره بازپس مانده ۳۱۱  
 زره پوش ۱۹۵ - ۲۶۶  
 زره دریدن ۳۶۳  
 زره روی ۳۷۲  
 زره موی ۳۷۲ - ۵۵۴  
 زرین کمر ۸۷۳  
 زرینه طشت ۸۱۳  
 زشت خوی ۸۲۰  
 زشت رو ۳۳۶  
 زشت روی نکو چادر ۸۱۱  
 زشت و زیبا نگار ۳۳۶  
 زعفران چهره ۴۶۰  
 زعیش بس کردن ۴۴۶  
 زفیر خر ۸۲۰  
 زکات تندرستی ۶۳۰  
 زکات لب ۶۶۸  
 زکات لعل لب ۴۲۳  
 زلزله گرفتن ۶۸۷  
 زلف بی قرار ۶۶۹  
 زلف پر شکن ۳۹۷  
 زلف پریشان ۳۸۳ - ۳۹۷ - ۴۳۷  
 ۴۷۰ - ۵۷۰ - ۶۱۵

زخم بالای یک دگر زدن ( زخم پی در  
 پی و روی هم زدن ) ۸۵۱  
 زخم خوردن ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۶۴۸  
 زخم خورده ۵۲۲  
 زخم خورده راه خدای ۶۸۱  
 زخم خون آلوده ۷۵۵  
 زخم خونین ۷۸۰  
 زخم رامرهم نهادن ۴۵۸  
 زخم شمشیر اجل ۵۹۵  
 زخم شمشیر غم ۴۵۸  
 زخم فراق ۵۳۹  
 زخم نظر ۴۶۸  
 زدن با چیزی ( پهلوی زدن و برابری  
 کردن ) ۶۷۹ - ۷۴۳  
 زدن کس با کس ۴۴۴  
 زدوست خرسند بودن ۳۶۸  
 زرانددگان ۲۷۲  
 زراندده ۷۸۴ - ۷۹۳  
 زر بزیفت ده ۷۳۳  
 زربفت ۸۶۹  
 زر بمعدن بردن ۵۹۸  
 زر پاشیدن ۶۹۰  
 زر جعفری ۶۹  
 زرد رویی بردن ۳۳۱  
 زر زدن روی ۴۴۴  
 زر سرخ ۷۲۱  
 زر شدن مس ۴۶۰  
 زر فدای کس کردن ۳۸۶



زمهریر ۴۷۸	زلف در پابردن ۴۱۷
زمین بوس کس کردن ۲۷۹	زلف دل‌بند ۵۵۶
زمین بوسیدن ۵۳۱	زلف زره وار مشک بار ۶۷۰
زمین تشنه ۵۷۷	زلف سیاه ۵۵۱
زمین سپردن ۵۱۱	زلف عنبرین ۵۵۵
زنار برگرفتن ۴۰۲	زلف مشکین ۶۷۱ - ۴۶۹
زنار بستن ۷۹۰ - ۵۳۰	زلف معنبر مفتول ۳۷۸
زنار بستن زنبور ۴۷۵	زلف مفتول ۴۹۷
زنار دل ۷۹۲	زلف هندو ۳۴۹
زنبور سخن ۴۹۲	زلف یار زره موی ۳۷۲
زنبور میان ۳۴۸	زلیخای صبا ۵۴۱
زنبیل در یوزه ۲۵۳	زمام اختیار ۷۰۶
زنجیر بگردن ۵۹۸	زمام اختیار از دست رفتن ۴۰۲
زنجیر زلف ۴۷۷ - ۵۴۰	زمام جمال ۴۹۵
زنجیر سبق الیادی ۶۹۲	زمام عقل ۷۰۲
زنجیر شوق ۲۳۷	زمام کام دل ۴۸۶
زن چنگی ۷۹۳	زمام بخت ۵۷۶
زنخ‌دان دلاویز ۳۵۷	زمان بکس دادن (فرصت بکس دادن) ۷۲۰
زنخ زن (چانه زن! پرگویی) ۵۵۶	زمان رفته ۶۱۵
زن خوب خوش خوی آراسته ۲۹۸	زمان طاعت و خیر ۷۲۱
زن خوب خوش طبع ۲۹۶	زمان ضایع کردن ۸۳۶
زن خوب فرمان بر پارسا ۲۹۵	زمانه دون ۷۷۸ - ۷۵۳
زن خوش منش ۲۹۵	زمانه ناپایدار عهد شکن ۷۳۵
زنداد باد ۸۱۲	زمزمه آوردن ۵۴۵
زنداد چاه بابل ۳۷۴	زمزمه عندلیب ۵۰۱
زنداد جسمانی ۵۶۵	زمزمه قلندری ۵۸۸
زنداد دل ۴۴۹	زمزمه مرغ سحر ۶۸۶
زنداد شکستن ۷۷۷	زمستان فراق ۴۱۲ - ۴۳۳
زنداد شوق ۳۷۰	زمعنی غافل بودن ۳۷۴



زنگ خاطر زدودن ۷۳۳	زندان عشق ۵۸۶ - ۵۰۹ - ۳۶۸
زنگیان کافر ۶۲۳	زندان عقوبت ۸۲۵ - ۷۹۶
زنگی بچگان ۵۶۳	زندان گور ۳۲۴
زنگی شب ۵۵۶	زندان هجران ۵۷۵
زنگبانه ۶۶۵	زندگی از سر گرفتن ۴۲۰
زور آزمای ۴۳۵	زنده ابد ۳۸۲
زور آزمای قلعه خیبر ۶۸۰	زنده بودن بامید وصل جانان ۵۲۷
زور آزمایی ۸۵۱	زنده بودن بجسم و جان ۵۲۷
زور آزمودن ۴۶۲ - ۴۰۴	زنده تر بودن ۶۵۷
زور آور ۵۸۶	زنده جاوید ۵۱۳
زور آوران ۷۳۳ - ۳۹۴	زنده در گور کردن دختران ۴۲۰
زور آوری ۷۸۸ - ۶۸۸ - ۳۶۵	زنده دل ۸۶۳ - ۷۷۹ - ۴۲۶
زور آوری روز جوانی ۸۴۱	زنده دلان ۶۱۸ - ۵۰۹ - ۳۶۹
زور بازوی عشق ۴۶۳	۷۳۲ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۷۹
زور پنجه با چیزی داشتن ۴۴۸	۷۸۵ - ۸۴۸
زور پنجه داشتن با کس ۴۵۹	زنده دل مردن ۴۲۶
زور دست ۳۱۵	زنده دل مرده ۷۱۲
زور ده مرده ۷۸	زن دیوسیمای خوش طبع ۲۹۶
زه بگوش آوردن ۲۶۸	زن زشت روی نکو چادر ۸۱۱
زهد پارسا ۳۴۴	زن زشت ناسازگار ۲۹۶
زهد چهل ساله ۷۸۷	زن شوخ ۲۹۶
زهد خریدن ۵۴۷	زن نو کردن ۲۹۶
زهد ریایی ۵۶۹	زنهار خواران ۵۴۵
زهد فروختن ۵۳۰	زنهار خوردن ۶۹۵ - ۵۴۵
زهد مالك دینار ۷۰۳	زنهار ادن ۴۳۱
زهد ورزیدن ۵۵۱	زنهار کردن ۶۲۲
زهر آلود ۸۲۲ - ۴۵۳	زنگار خورده ۳۸۴
زهر بجام برافگندن ۳۶۱	زنگار فام ۵۰۱
زهر بدست کس دادن ۳۹۱	



## س

زهر تنهائی چشان ۴۵۹

زهر جان گزا ۶۷۹

زهر جدایی ۴۳۵

زهر جدایی چشاندن ۴۳۵

زهر خوردن ۷۸۰

زهر شکر آمیز ۳۵۷

زهر فراق ۵۵۹

زهر قاتل ۵۳۸

زهر مار ۸۱۳

زهر مذاب ۳۸۰

زهر ناب ۵۷۷-۳۹۸

زهر ناک ۸۶۷

زهر نوشنیدن ۴۳۳

زهره جبین ۸۷۳

زهره داشتن ۷۳۰

زیبا رفتن ( وصف حالت ) ۴۵۹

۶۰۶

زیباسرشت ۲۷۹

زیباسیرت ۳۹۵

زیت فکرت ۲۶۵

زیرترین پایه علا ۶۷۹

زیردستان ۷۰۶-۵۶۸-۳۲۳

زیردست گشتن ۴۳۲

زیر دستی کردن ۵۷۶

زیر لب گفتن ۸۵۵-۵۸۸

زیره بکرمان بردن ۷۳۰

زینهار پیش کس کردن ۴۴۵

زینهار بجان دادن ۶۰۲

زینهار دادن ۴۷۲

زینهار ی ۷۰۶

زیور معنی ۵۶۷

سابق کرم بودن ۶۰۹

ساحت یار مهربان ۳۷۷

ساحری آموختن ۳۵۴

ساحر چشم ۴۳۲

ساده رو ۲۵۸

ساعد باریک ۸۳۱

ساعد دل ۵۵۴

ساعد سیمین ۳۴۸-۳۷۹-۵۵۲-

۵۶۰-۶۱۲-۶۱۴

ساعد سیمین توانا ۵۹۷

ساعد گل قام ۵۰۰

ساعدهای سیمین ۵۳۰

ساقیان شاهد روی ۵۰۱

ساقیان لاابالی ۴۳۸

ساقی رضوان ۵۲۱

ساقی سرمست ۵۰۹

ساقی سیم تن ۴۸۱

ساقی صبوخی ۵۶۳

ساقی فتنه انگیز ۳۵۷

ساقی مجلس ۶۸۲

ساکن خواندن ۸۲۱

ساکن رفتن ۸۰۲

سالار خیل خانه دین ۶۷۹

سالار سروران ۸۳۴



سبز زار ۵۹۲  
 سایه گستر پناه ۳۱۶  
 سبق بردن ۳۲۱ - ۸۳۵  
 سبق بردن از کس ۶۰۰  
 سبک بارقوی حال ۴۴۹  
 سبک روح ۴۱۵  
 سبک باری ۵۹۳ - ۷۷۹  
 سبک رفتن ۵۲۲  
 سبک نشستن ۳۸۷  
 سبیل بودن مال ۶۸۱  
 سبیل کردن ۴۸۷  
 سپاس داشتن ۴۵۵ - ۸۰۷  
 سپاه کشیدن ۷۱۹  
 سپهر از کس افگندن ۵۲۴  
 سپهر انداختن ۳۵۷ - ۳۷۳ - ۴۷۲ -  
 ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۵۸ - ۵۶۴ -  
 ۵۶۹ - ۶۰۲ - ۶۳۸  
 سپهر انداختن پیش کس ۵۳۰  
 سپهر باز ۱۱۵  
 سپهر بر روی آب افگندن ۷۹۴  
 سپهر بلا بودن ۴۲۶  
 سپهر در روی کشیدن ۵۶۵  
 سپهر در سپهر یافتن ۲۶۷  
 سپهر صبر ۵۶۰  
 سپهر گرفتن چیزی را ۴۴۲  
 سپهر گشتن جان پیش ناوک هجر  
 ۳۹۹  
 سپهری گشتن ۵۶۶

سال جلالی ۷۳۱  
 سال خورده مکان ۳۲۲  
 سالکان طریق ۲۲۳  
 سالوس ۸۴۰  
 سالوس پر دعوی ۷۹۳  
 سالوسی ۶۰۴  
 سایبان ۷۲۴ - ۸۶۸  
 سایبان حسن عمل ۷۸۷  
 سایه اقبال ۴۵۳  
 سایه انداختن ۳۵۷  
 سایه ایوان سلامت ۷۱۸  
 سایه بر سر کس آوردن ۵۹۵  
 سایه بر سر کس افگندن ۵۹۱  
 سایه بر سر کس آوردن ۴۶۵  
 سایه بر کس افگندن ۵۸۲  
 سایه خدای ۷۲۱  
 سایه در جای انداختن ۴۰۲  
 سایه درویش ۷۵۴  
 سایه زلف ۳۸۳  
 سایه زنهار ۵۲۰  
 سایه شمشاد ۷۵۲  
 سایه کردن (سایه افگندن) ۷۲۷ -  
 ۷۳۴  
 سایه گران ۶۵۱  
 سایه لطف ۵۲۰ - ۵۷۰ - ۵۷۸  
 سایه لطف خدا ۷۳۴ - ۷۸۷  
 سایه همای ۶۲۱  
 سبحات جلال ۷۸۰  
 سبزه خط ۳۴۹



ستمیزه بردن باکس ۴۱۳  
 سجاده ناموس ۴۵۲  
 سجاده در آتش افشاندن ۲۷۳  
 سجاده طامات ۷۸۷  
 سجاده بخمار بردن ۴۷۱  
 سجاده نشین ۷۸۷ - ۴۳۴  
 سجده صورت کردن ۳۵۷  
 سجع حمام ۵۰۱  
 سحاب رحمت ۷۲۴  
 سحر اولین ۶۱۴  
 سحر بابل ۷۵۹ - ۶۳۹ - ۵۵۵  
 سحر بیان ۸۷۳  
 سحر چشم ۷۰۷ - ۴۸۹ - ۴۷۵  
 سحر خریدن ۳۸۸  
 سحر خیز ۶۲۲  
 سحر سامری ۷۴۳  
 سحر سخن ۷۰۷  
 سحر غمزه ۳۶۵  
 سحر کردن ۵۴۹  
 سحر مبین ۷۲۸ - ۴۲۹  
 سحر مفتی ۶۷۹  
 سحر هاروت بابلی ۴۴۶  
 سخت آمدن کاری بکس ۴۷۵  
 سخت بازوان ۶۱۲ - ۳۷۹  
 سخت پیمان ۸۱۸  
 سخت جفای سست پیوند ۴۷۶  
 سخت دل ۵۳۶  
 سخت دلان سست پیمان ۶۲۹  
 سخت دلی ۶۳۳

سپنج سرای ۷۲۳ - ۷۳۲  
 سپهر حشمت ۷۰۴ - ۷۲۴  
 سپهر دایره گرد ۷۲۵  
 سپهر دولابی ۷۳۸  
 سپهر مجد و معالی ۶۸۹  
 سپید اندام ۵۰۰  
 سپید اندر سیاهی افتادن ۳۲۱  
 سپید رومی ۷۸۶  
 سپید نامه ۷۳۳  
 سپیده دم ۷۰۸  
 سپیدی ز سیاهی شناختن ۳۷۱  
 ستارگان بزرگ ۶۸۰  
 ستاره پیشانی ۴۵۲  
 ستاره روز ۵۱۳  
 ستاره شهر دن ۴۱۳  
 ستر بوش غریب ۷۵۴  
 ستم بردن از کس پیش کس  
 ( شکایت ستم کش پیش کس  
 بردن ) ۴۹۸  
 ستم دیده ۸۳۳ - ۴۳۵  
 ستم روا داشتن ۵۲۸  
 ستم عشق ۶۷۲  
 ستمگر ۵۹۴  
 ستمگران ۸۳۴  
 ستور لگدن ۲۲۰  
 ستمیز باکس بردن ۳۲۷  
 ستمیزه بردن ۶۰۰



سخن رنده دلان ۶۱۸	سخت سست ۷۰۲
سخن سرای ۶۸۲	سخت کمان ۳۵۲ - ۳۸۴ - ۴۳۴
سخن سر بهر دوست ۵۴۹	۵۴۲ - ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۸۷۳
سخن سوزناك ۶۱۹	سخت کمان سست پیمان ۳۵۲ - ۵۴۲
سخن شیرین ۷۸۷	سختی بردن ۸۱۱
سخن لطیف سعدی ۵۹۶	سختی دیدن ۵۶۷
سخن مجلس فروز ۳۰۰	سختی کشی ۳۰۹
سخن معرفت ۸۰۲	سخن آراستن ۴۹۵
سخن گفتن بلین (: سخن گفتن بنرمی)	سخن آموختن ۵۴۷
۷۵۵	سخن از جان گفتن ۴۳۸
سخن گفتن دری ۳۵۴	سخنان بی حسیب ۳۵۳
سخن گذشتن سعدی ۶۹۸	سخن سوزناك ۶۲۷
سخن گفتن شیرین ۳۶۸	سخنان ناپسند ۴۸۴
سخن گفته ۸۱۸	سخن بترجمان گفتن ۵۴۹
سخنگو ۷۸۷	سخن تلخ ۴۰۶ - ۶۴۹
سد بستان ۸۰۹	سخن تلخ کس را گفتن ۴۰۶
سد سکندر ۴۹۶	سخن چین ۲۹۴ - ۸۵۹
سد سنگی (سکندر) ۷۴۴	سخن چین بدبخت ۸۵۹
سد یاجوج ۱۵۳	سخن دان ۵۲۶ - ۵۴۲ - ۷۲۷
سر آمدن دنیا ۵۳۱	سخن دانی ۳۹۰
سر ابستان بستان ۴۶۲	سخن دراز کردن ۵۹۹
سر ابستان جان ۵۳۱	سخن دراز کشیدن ۴۹۶ - ۷۲۶
سر ابستان معنی ۴۱۴	سخن درغلاف گفتن ۸۱۳
سر ابستان ۳۲۳	سخن دل آویز ۶۱۸
سر پای دیده و گوش بودن	سخن دل پذیر ۴۷۷
۴۵۴	سخن دل نشان ۳۸۶
سر پای وجود ۵۴۶	سخن دل نواز ۴۱۴
سرأ پرده عصمت ۷۳۴	سخن رفتن ۴۵۷



سر افرازی کردن ۶۰۰	سر پردهٔ عمر ۵۰۳
سر افشاندن ۳۷۴ - ۵۳۸	سر پردهٔ قدر ۵۳۶
سر اکابر قوم ۸۳۲	سر پردهٔ وصال ۴۸۳
سر انتقام از کس داشتن ۵۹۶	سراچهٔ جمال ۶۲۳
سر انداختن ۵۱۹	سراچهٔ دل ۵۱۵
سر انداز ۲۳۸	سراچهٔ فردوس ۴۳۹
سر اندازی کردن ۶۰۰	سر ادقات جلال ۷۱۵ - ۳۴۱
سر اندر قدم کس ریختن ۴۴۲	سر از بیضه بر کردن ۸۰۰
سر انگشتان صاحب دل فریب ۳۷۴	سر از پیش بردن ۷۲۶
سر انگشتان مخضوب ۳۵۸	سر از حکم کس برداشتن ۴۷۸
سر انگشتر بحسرت گزیدن ۷۱۸	سر از حکم کس تافتن ۴۱۰
سر انگشت تحیر ۳۴۴	سر از حکم کس گردانیدن ۶۹۳
سر انگشت قبول ۵۱۹	سر از خاک بر آوردن ۷۵۴
سر امید ۷۰۹	سر از خاک لحد بر داشتن ۴۲۵
سر ای آخرت ۷۲۲	سر از خط کس برگرفتن ۶۱۷
سر ای بستان ۵۴۲	سر از خواب گران داشتن ۴۲۹
سرایت کردن ۵۸۰	سر از دام بر آوردن ۴۷۷
سر ای خاص ۷۸۲	سر از رای کس تافتن ۳۰۶
سر ای زرنگار ۷۰۵	سر از شور شراب عشق خراب داشتن ۴۰۰
سر ای عقل ۴۶۰	سر از اطاعت گردانیدن ۸۶۵
سر ای غرور ۷۱۴ - ۷۴۹	سر از عیش خوش داشتن ۳۳۲
سر ای عمر ۴۸۰ - ۴۹۹	سر از کمند پیچیدن ۳۴۲
سر باواریگی اندر جهان نهادن ۲۹۶	سر از گریبان بر آوردن ۳۳۰
سر باختن ۴۲۲ - ۵۳۸	سر از گریبان بر داشتن ۵۷۹
سر بازار داشتن ۴۲۸	سر از ننگ پیش ماندن ۳۲۶
سر بازان عشق ۸۷۰	سر افراز ۷۹۵
سر باغ و بوستان داشتن ۳۵۹	سر افرازی ۵۶۱
سر بحکم کس نهادن ۷۱۷	



- سر بیچارگی نهادن ۴۵۴  
 سر بی مغز ۶۹۸  
 سر بی مغز بی خبر ۸۲۹  
 سر پنجگان ۲۶۹ - ۴۶۲  
 سر پنجگی ۲۶۹ - ۳۰۵ - ۶۸۶  
 ۸۵۶  
 سر پنجه ۳۰۶  
 سر پنجه سیمین ۳۸۰  
 سر پنجه شیرگیر ۲۶۰  
 سر پنجه صبر ۳۷۶  
 سر پنجه عقل ۲۸۴  
 سر پنجه گاوزور ۲۶۶  
 سر پنجه گشادن ۴۹۴  
 سر پنجه مخضوب ۳۹۲  
 سر پنجه نگارین ۵۳۱  
 سر پوش ۴۸۹ - ۴۹۰  
 سر پوشیدگان مرد ( زنان مرد )  
 ۸۵۱  
 سر پوش انداختن ۶۴۵  
 سر پیوند کس داشتن ۴۳۶  
 سر تافتن ۷۷۸  
 سر تافتن از کمند کس ۶۱۹  
 سر تراشیدن و جامه ازرق پوشیدن  
 ( نشان عابدان و زاهدان ) ۷۸۹  
 سر تسلیم ۵۶۱  
 سر تسلیم نهادن ۴۰۸  
 سر تسلیم و ارادت ۵۱۸  
 سر جان افشانی داشتن ( عزم ... )  
 ۴۶۷
- سر بخانه همسایه بردن ۸۰۱  
 سر بدر بر زدن ۴۴۴  
 سر بدیوار سرایی زدن ۴۴۴  
 سر بدیوار کس زدن ۴۸۴  
 سر بر آسمان ساییدن ۴۵۲  
 سر بر آوردن ۸۳۵  
 سر بردوش داشتن ۴۸۹  
 سر برخط بندگی داشتن ۷۱۸  
 سر برخط فرمان ۵۱۰  
 سر برخط فرمان نهادن ۸۶۱  
 سر برخط کس نهادن ۶۲۰ - ۷۸۲  
 سر بر فرمان نهادن ۷۲۴  
 سر برگرفتن از زانو ۶۲۴  
 سر بریده گردیدن قلم ۷۵۳  
 سر بر عنای کشیدن ۴۳۲  
 سر بر قدم کس نهادن ۳۸۶  
 سر برگردن ۶۵۸ - ۶۷۹  
 سر برگردن روز از کوه ۴۰۵  
 سر برگردن شمع ۷۱۵  
 سر بر کف دست نهادن ۸۰۹  
 سر بسته ۲۹۹  
 سر بسخن برگردن ۷۲۱  
 سر بشیدایی بر آوردن ۳۹۱ - ۵۶۷  
 سر بطوع نهادن ۳۷۱  
 سر بفلک برگشیده ۸۶۹  
 سر بگشتن پیش دوست نهادن  
 ۴۷۲  
 سر بگشتن در دیار نهادن ۴۷۲  
 سر بهمهر ۵۴۹



سرچیزی داشتن ۳۷۱ - ۴۷۴  
 سرخاریدن ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۷۹۵  
 سرخاك آلوده ۴۹۲  
 سرخاكسار ۴۱۵  
 سرخجالت ۷۲۶  
 سرخدایی ۵۷۰  
 سرخ روی سیب ۶۸۴  
 سرخ رویی ۳۳۱ - ۵۹۷  
 سرخود گرفتن ۳۹۷  
 سرخویش داشتن ۵۴۲  
 سرخویش گرفتن ۴۹۱ - ۶۵۶  
 سر در آوردن بکس ۵۶۴  
 سردار اتقیا ۶۸۰  
 سر دریای کس باختن ۳۹۶  
 سر دریای کس داشتن ۴۸۹  
 سردرپیش ۶۸۷ - ۶۸۹  
 سردرپیش انداختن ۷۳۴  
 سر درپیش داشتن ۵۱۸  
 سر در دامن کس افشاندن ۴۳۶  
 سر در زیر رفتن ۸۲۹  
 سر در سر سودا رفتن ۵۹۷  
 سر در سر کار کس رفتن ۴۵۵  
 سر در سر کاری کردن ۷۴۲  
 سر در سر کس کردن ۶۵۵  
 سر در سروفا کردن ۵۹۰  
 سر در قدم یار کردن ۵۳۰  
 سر در کمند کس داشتن ۴۸۸  
 سر در گریبان بردن ۵۱۶  
 سر در واد داشتن ۴۳۱  
 سر دست بر کس برفشاندن ۶۱۹

سر دفته خدای پرستان بی ریا ۶۷۹  
 سردگویان ۵۸۱  
 سر راه وداع ۴۵۶  
 سر رهین سودا داشتن ۳۹۱  
 سر زخاك بر آوردن ۴۸۱  
 سر ز گریبان بر آوردن ۴۷۲  
 سر زلف ۴۰۲  
 سر زلف بی قرار ۶۶۹  
 سر زلف پریشان ۳۹۷ - ۴۳۷ - ۵۷۰  
 سر زلف معنیر مفتول ۳۷۸  
 سر زنش اهل روزگار ۳۷۶  
 سر زنش کشیدن ۵۴۱  
 سر سر کاری بودن ۵۲۰  
 سر سفر داشتن ۴۱۴  
 سر سودا داشتن ۴۶۴  
 سر سودای کس داشتن ۵۴۲  
 سر سودایی ۳۴۹  
 سر سویدای بنی آدم ۷۸۰  
 سرشت نيك و بد ۸۴۰  
 سر شدن پای ۴۶۰  
 سر شغبی ( شور و جنون ) ۷۳۵ - ۷۳۹  
 سر شك روان ۵۵۲  
 سر صحرای با کس داشتن ۴۳۱  
 سر صحرای داشتن ۵۱۴  
 سر صنع الهی ۸۱۸  
 سر ضمیر ۴۷۸  
 سر عربده داشتن ۵۹۲  
 سر عمر ۸۳۵  
 سر فرو آوردن ۷۸۲



سر فرود آوردن ۷۰۹ - ۸۴۱  
 سر فشاندن ۴۵۰  
 سر فکرت بگریبان ۴۴۱  
 سر قبول ۶۸۵  
 سر قدم کردن ۳۶۶  
 سر قلم ۳۹۹  
 سر قلم قدرت بی چون الهی ۳۶۸  
 سر کاری داشتن ۴۲۵ - ۶۰۵ - ۶۷۲  
 ۷۱۹ - ۸۰۲  
 سر بتیغ برداشتن ۲۸۵  
 سر کس داشتن ۴۲۵ - ۴۸۰ - ۵۰۵  
 ۵۱۵ - ۵۴۰ - ۵۵۵ - ۵۹۶  
 سر کس سبز خواستن ۲۹۵  
 سر کس فرو آمدن با کس ۷۲۹  
 سر کس هست کردن ۴۵۸  
 سر کش ۵۶۶ - ۶۱۰  
 سر کش سنگین دل ۴۶۴  
 سر کشی ۶۲۰  
 سر کوفته ۴۰۱  
 سر که اندوده روی ۲۹۶  
 سر که برابر و آن ۲۴۹  
 سر که خود خوردن ۲۷۶  
 سر که در روی مالیده ۲۵۰  
 سر گذشت ۶۶۶  
 سر گران ۳۵۳  
 سر گران از خواب ۶۱۱  
 سر گران از خواب داشتن ۳۵۳  
 سر گران داشتن ۴۱۵  
 سر گران نشستن ۳۸۷  
 سر گردان چو گو بودن ۳۸۲

سر گردان عاشق ۵۴۸  
 سر گشته ۵۱۵ - ۵۷۸ - ۷۰۱  
 سر گشته بخت برگشته ۳۰۲  
 سر گشته دون یزدان پرست ۳۳۷  
 سر گفت و شنود داشتن ۴۵۶  
 سرمایه ۸۱۶  
 سرمایه دار ۲۷۰  
 سرمایه داران ۵۳۵  
 سرمایه سعدی ۷۸۷  
 سرمایه عافیت ۸۴۳  
 سرمایه عمر ۳۲۴  
 سرمایه عمر تلف کردن ۳۳۱  
 سرمست ۳۵۳ - ۳۸۱ - ۴۳۴ - ۴۶۶  
 ۵۰۹ - ۵۱۵ - ۵۶۳ - ۸۵۴  
 سرمست از شراب ۶۱۱  
 سرمست از شراب بودن ۳۵۳  
 سرمست بر آمدن ۴۳۴  
 سرمست شراب ۶۴۵  
 سرمست هوا ۶۶۲  
 سرمه لوک زمان ۷۱۷  
 سرمهویی با کس نظر کردن ۳۹۸  
 سرمه خاک ۵۱۲  
 سرمه دجا ۶۷۸  
 سرمه غفلت ۳۲۴  
 سر ناامیدی خاریدن ۲۷۲  
 سر ناباکی داشتن ۶۰۵  
 سر ناز و دلال داشتن ۴۴۲  
 سر نهادن ۴۷۴ - ۵۵۸ - ۶۸۵ - ۷۲۰  
 ۷۵۲



سرنیش فراق ۵۹۵

سرو آزاد ۳۶۲

سرو بالا ۳۸۱ - ۳۹۰ - ۴۳۰ - ۴۳۲

- ۴۴۶ - ۴۴۸ - ۴۵۲ - ۴۵۹

- ۴۶۲ - ۵۳۵ - ۵۷۰ - ۶۲۵

۷۰۵

سرو بالای سهری ۵۳۶

سرو بالای کمان ابرو ۳۴۸

سرو برکندن ۵۴۰

سرو بستان ۵۸۹ - ۵۹۷ - ۶۰۷

۶۱۷

سرو بستانی ۵۴۸ - ۵۷۰ - ۶۱۶

سرو بن ۵۳۶

سرو بوستان ۵۴۹ - ۵۷۷ - ۵۸۴

۶۱۱

سرو بلند بالا ۳۴۳

سرو بلند بوستانی ۳۵۸

سرو بلند ۴۳۵ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲

۶۶۴ - ۷۵۰

سرو تن ۵۵۹

سرو چمن ۳۶۵ - ۵۴۱ - ۵۸۷

۶۱۴

سرو حدیقه معانی ۵۱۴

سرو خرامان ۳۵۸ - ۴۰۰ - ۴۰۳

- ۴۵۲ - ۵۴۶ - ۵۵۱ - ۵۶۵

۵۹۹

سرو خودروی ۶۲۴

سرو خوش بالا ۶۷۳

سروراست ۴۲۹

سروراستین ۶۸۳

سروروان ۳۴۷ - ۳۶۴ - ۳۷۲ - ۳۸۹

- ۳۹۸ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۱۴

- ۴۱۶ - ۴۳۴ - ۴۵۵ - ۴۵۹

- ۴۷۱ - ۴۸۸ - ۴۹۸ - ۵۲۶

- ۵۵۰ - ۵۷۷ - ۵۹۰ - ۵۹۷ - ۶۰۳

- ۶۰۵ - ۶۰۹ - ۶۲۰ - ۶۲۲

- ۶۵۳ - ۶۵۹ - ۶۶۷ - ۷۵۲

۸۴۸ - ۸۷۳

سرو رفتار ۵۹۱

سرو عالی تبار ۷۰۷

سرو روحانی ۶۱۶

سرو سخن گوی ۵۵۴ - ۵۷۷

سرو سمن اندام ۵۷۸

سرو سودا داشتن باکس ۵۷۰

سرو سهری ۳۸۲ - ۳۹۳ - ۴۲۳

۶۶۳

سرو سیم اندام ۳۴۷ - ۶۰۰

سرو سیم تن ۵۴۰

سرو سیم ساق ۶۰۵

سرو سیمین ۴۷۰ - ۵۳۱ - ۶۲۶

سرو سیمین تن ۵۲۹

سروش (سروش غیب هاتف) ۱۶۸

۱۸۷ - ۲۰۰ - ۳۰۱

سرو قباپوش ۶۳۶

سرو قامت ۴۴۴ - ۵۲۷ - ۵۳۰ - ۵۵۰

۶۰۷ - ۶۷۴

سرو قد ۶۱۳ - ۶۵۶ - ۶۸۵

سرو قد خلال شدن ۳۲۴

سرو قد سیم اندام ۴۸۶ - ۵۹۸

سرو قد سیم تن ۳۴۵



سعادت جاوید ۸۲۹  
 سعی امل ۶۷۸  
 سعی بردن ۷۸۸  
 سعدی بیچاره ۵۷۲-۵۵۴-۴۳۷  
 سعدی شوریده ۴۳۸  
 سعدی شیرین زبان ۵۵۸  
 سعدی شیرین سخن ۴۴۲  
 سعدی کوتاه نظر ۵۱۲  
 سعدی گردن کش ۷۹۳  
 سعدی مسکین ۵۵۴  
 سفر کرده ۴۶۷  
 سفر نیازمندان ۴۲۶  
 سفرهای علوی ۸۰۱  
 سفره انتظار ۴۷۲  
 سفره خاص ۵۳۹  
 سفره نهادن ۶۲۲-۴۰۱  
 سفره یک روزه ۷۸۸  
 سفره نواز ۷۹۸  
 سفینه در ۷۰۳  
 سفینه سعدی ۸۳۷  
 سقای ابر ۳۰۸  
 سقای بی صفا ۸۳۵  
 سکه پیغمبری ۶۷۹  
 سکه زدن ۶۷۹  
 سکه قبول ۶۷۸  
 سنگ اصحاب غار ۴۷۲  
 سنگ اصحاب کربلا ۷۸۹-۷۲-۱۴  
 سنگ حق شناس ۲۵۲  
 سنگ دربان ۶۵۳  
 سنگ شدن بلعم (پسرباعور) ۳۴۷

سرو قد سیم ساق ۴۷۷  
 سرو قد نازنین ۸۷۰  
 سرو قیامت قامت ۵۰۲  
 سرو گل بو ۵۷۲  
 سرو ناز ۵۶۰  
 سرو نشانیدن ۵۴۰  
 سرو نو بر آمده ۷۵۰  
 سروی ۶۱۳  
 سریر سلطنت ۷۸۲  
 سریر سلیمان ۷۵۱-۱۸۲  
 سزای خود دیدن ۵۸۳  
 سست آمدن بکاری ۵۹۲  
 سست پیمان ۳۹۴-۳۷۷-۳۵۲-  
 ۴۲۶-۴۹۰-۵۲۶-۵۴۲-  
 ۵۷۸-۶۲۹  
 سست پیمان سرکش ۳۳۱  
 سست پیوند ۵۰۹-۴۷۶  
 سست رائی ۸۵۷  
 سست عهد ۶۵۷-۴۴۷-۳۴۳  
 سست عهدان ارادت ۴۴۹  
 سست گمان ۶۲۵  
 سست مهر ۷۵۱-۵۶۶-۳۹۲-  
 ۷۹۷  
 سست مهر سخت دل ۵۳۶  
 سست مهر سست گمان ۶۲۵  
 سست مهر فراموش عهد ۳۰۶  
 سست مهری ۶۳۳  
 سست وفا ۶۴۷  
 سست وفائی کردن ۸۴۲  
 سعادت ابد ۸۲۵



- سگ صید ۱۹۴  
 سگ نفس ۲۷۵  
 سگ نفس بوسه‌ید ۷۸۱  
 سلاح انداختن ۴۹۹  
 سلاح ساختن ۸۰۹  
 سلام بردن ۶۷۰  
 سلام رساندن ۶۷۰-۶۱۹-۵۲۹  
 سلامی آوردن ۶۷۰  
 سلحدار ۲۲۲  
 سلحداران خار ۴۳۹  
 سلسله پای جمع ۳۸۳  
 سلسله درهم گسلاندن ۴۳۵  
 سلسله موی دوست ۳۶۱  
 سلطان بخلافت نشانیدن ۴۰۰  
 سلطان بی لشکر ۸۱۰  
 سلطان جمال ۵۶۱  
 سلطان خیال ۴۳۵-۴۰۰  
 سلطان در سرادق ۶۷۹  
 سلطان صبا ۴۱۹  
 سلطان صنعت ۵۶۰  
 سلطان عشق ۵۷۸-۴۵۳  
 سلطان غم ۴۶۹  
 سلطان معرفت ۶۸۰  
 سلطان هوش ۳۱۳  
 سلطنت ران صاحب شکوه ۲۸۱  
 سلطنت فرمودن بسرتازیانه ۸۲۳  
 سماع انس ۴۱۱  
 سماع اهل دل ۵۰۱  
 سماع بلبل خوش گوی ۳۷۲  
 سماع حق ۷۹۹  
 سماع روحانی ۶۱۷-۶۱۶  
 سماع شنیدن ۷۹۹-۶۲۲  
 سماع مجلس انس ۸۰۱  
 سماع نیوشیدن ۶۰۴  
 سمر خواندن ۶۲۰  
 سمع رضا ۴۱۴  
 سمع قبول ۷۳۲  
 سمع وادراک داننده ۳۱۳  
 سمقونیای شکر آلود ۷۸۵  
 سمن اندام ۵۷۸  
 سمن بادپای ۱۲۹  
 سمن بر ۵۹۴  
 سمن بو ۵۹۴  
 سمن بوی ۴۳۱-۳۷۲  
 سمنند غم عشق ۳۶۲  
 سمنند غم عشق برانگیختن ۳۶۲  
 سموم قهر ۶۷۸  
 سموم قهراجل ۷۵۰  
 سموم هوس ۳۲۴  
 سنبله بر آفتاب داشتن ۵۵۳  
 سنبیل بر گل سوری نشانیدن ۴۶۹  
 سنبیل زلف ۵۶۵  
 سنبیل گرفتن صحرا ۴۷۴  
 سنت پرهیزگار ۴۶۰  
 سنت عاشق ۵۴۷  
 سنت عشق ۵۲۲  
 سندان بتیر دوختن ۲۶۸  
 سندان دلی ۳۳۱  
 سندان عشق ۷۹۷  
 سنگ آز ۲۷۵



سنگ آه ۴۲۱  
 سنگ آه برطاق آبگون زدن ۴۲۱  
 سنگ اجل ۷۱۲  
 سنگ برجام زدن ۶۳۴  
 سنگ برسر کس زدن ۸۱۱  
 سنگ بریدن فرهاد ۳۶۸  
 سنگ بگفتار در آوردن ۴۷۳  
 سنگ بی قیمت ۸۲۴  
 سنگ تجربت ۷۹۲  
 سنگ تعظیم ۵۱۹  
 سنگ تعنت ۴۶۰  
 سنگ تفرقه ۷۷۸  
 سنگ جفا ۶۰۲-۴۳۲  
 سنگ چشمان ۳۱۳  
 سنگ حوادث ۴۱۱  
 سنگ خوردن ۸۴۶  
 سنگ در راه انداختن ۵۱۹  
 سنگ در مجلس کس انداختن ۳۷۵  
 سنگ در میان انداختن ۷۷۸  
 سنگ دل ۵۹۹-۵۹۰-۵۷۲-۵۲۹  
 ۵۶۰-۵۶۲-۶۰۱-۶۸۱-۷۰۷-  
 ۸۷۳  
 سنگ دل سخت کردن ۴۳۴  
 سنگ دل سیم ز نخدان ۴۴۰  
 سنگ سادمنی ۶۱۴  
 سنگ عشق ۵۷۳-۴۱۳  
 سنگ فتنه ۵۶۳  
 سنگ کوچک (وزنه سبك) ۵۵۷

سنگ هلاکت ۶۱۰  
 سنگ نفس نبهره ۷۳۵  
 سنگ وسوسه (چون آتش و پنبه) ۶۲۵  
 سنگین دل ۴۰۲-۴۲۰-۴۹۴-۴۹۵  
 ۵۰۹-۵۶۶-۵۷۷-۵۷۸  
 سنگین دل سیمین بدن ۳۵۰  
 سنگین دل نامهربان ۳۷۷  
 سنت نيك ۸۴۱  
 سواد زلف ۵۵۷  
 سواد سر زلف ۵۱۷  
 سوار عقل ۴۵۳-۵۰۰  
 سواعد سیمین ۶۸۳  
 سوختگان ۶۰۵  
 سوختگان عشق ۵۴۵  
 سوختن بیالین کس ۵۳۱  
 سوختن جان در طلب ۴۰۰  
 سوختن جگر ۴۳۵  
 سوختن و ساختن ۴۲۱-۵۴۷-  
 ۵۶۰  
 سوخته ۶۱۱  
 سوخته خرمن ۶۲۳-۶۸۵  
 سودا از سر نهادن ۵۵۸  
 سودا اندر سر کس افتادن ۳۹۹  
 سودا پختن ۴۱۷-۴۳۱-۵۰۲  
 ۶۴۲  
 سودا زده ۵۷۶-۵۰۳-۳۹۹  
 سودا زده باد بهار (سعدی) ۶۹۳  
 سودا زده دل شده ۳۹۲  
 سودا کردن ۵۲۳  
 سودا گرفتن روی از دودل ۴۰۲  
 سودا نامه سعدی ۶۲۴



سوزنهان داشتن ۳۷۶	سودای آن پوشم و این خورم ۳۲۰
سوسن رعنا ۶۶۹	سودای باطل ۲۸۲
سوق صیرفیان ۷۰۵	سودای بت رویان ۶۶۴
سوگند خوردن ۸۱۸-۶۰۶	سودای بهشت ۴۵۳
سوگند شکستن ۶۷۳	سودای بی حاصل ۴۹۵
سهل پنداشتن ۵۹۵	سودای جانان ۵۹۳
سهل بودن کار ۷۲۲	سودای چیزی داشتن ۵۴۱
سهمگن درماندن ۴۷۸	سودای محال ۶۵۶-۴۱۶
سهری سرو بلند ۶۵۲-۶۵۱	سودای خام ۵۰۲-۴۳۲
سهری سرو روان ۳۴۷	سودای دل ۳۹۸
سهری قامت سیم تن ۲۹۸	سودای عشق ۴۱۳-۳۸۹
سیاست ۲۹۴	سودای کس درسرداشتن ۴۰۸
سیاست کردن ۵۳۵-۲۸۴	سودای گل داشتن ۴۳۱
سیاه رنگی ۷۸۶	سودای لبشکردهانان ۳۵۸
سیاه سیم زرا ندوده ۷۸۴	سودای وصل ۴۴۰
سیاه گیسو ۶۳۲	سوز درد ۴۰۲
سیاهی (ظلمت اسکندر) ۶۲۷	سوز درسخن داشتن ۶۰۲
سیاهی از رخ رنگی بآب شستن ۷۱۸	سوز در سر داشتن ۴۲۷
سیاهی بگور بردن ۳۱۹	سوزدل ۸۲۸-۴۳۵-۳۳۲
سیاهی بنور رساندن ۳۱۹	سوزدل بدرگه بردن ۳۳۲
سیب درخت قامت ۴۸۳	سوزدیوانگی ۶۸۵
سیب ز نخدان ۴۳۹-۳۷۸	سوز سینه فریادخوانان ۷۱۵
سیب سیمین ۵۵۵-۳۹۶	سوز سینه مستان ۶۰۴
سیمبک ۸۵۴	سوز عشق ۴۵۴-۴۵۳-۴۱۴-۳۴۸
سیمب گزیدن از رخ کس ۳۸۶	۵۸۰-۵۵۸-۴۶۶-۴۷۰
سیراب کردن ۳۴۴	سوز ناک ۴۶۶
سیرت اهل صفا ۳۶۱	سوز ناکی گفتار ۴۲۰
سیرت زیبا ۸۲۱-۷۰۶	سوز بردن ۵۹۸
سیر دیدن کس را ۷۲۱	سوزن شدن موی بردن ۸۱۱



سیلاب از سرگذشتن ۳۲۲  
 سیلاب خواب ۲۸۰  
 سیلاب خون ۷۴۸ - ۷۴۷  
 سیلاب غم عشق ۶۹۳  
 سیل عقاب ۴۲۲  
 سیل فنا ۷۸۰  
 سیلاب قضا ۵۷۸  
 سیلاب محبت ۶۴۸  
 سیلاب ندم ۶۹۰  
 سیلاب نیستی ۵۱۵  
 سیل دریغ ۲۴۷  
 سیل راندن ۴۳۵  
 سیل گرفتن ۸۱۶  
 سیل ندامت ۳۳۳  
 سیم اندام ۶۰۰ - ۵۹۸ - ۵۰۱ - ۴۸۶  
 سیم اندام سنگین دل ۴۹۴  
 سیم بدعیار ۸۴  
 سیم بر ۸۷۳  
 سیم پالائی ۵۶۶  
 سیم تن ۵۴۰ - ۴۸۱  
 سیم تن سیاه گیسو ۶۳۲  
 سیم دغل ۷۹۶  
 سیم دل مسکین ۵۲۰  
 سیم مرغ همت ۷۹۴  
 سیم زرا ندود ۷۸۴  
 سیم زنخدان ۴۴۰  
 سیم ساق ۶۰۵ - ۴۷۷  
 سیم سینه ۳۹۹  
 سیم سیه ۳۲۷  
 سیم ناتمام عیار ۷۰۵

سیمین بدن ۵۴۱ - ۳۵۰  
 سیمین بر ۶۹۵ - ۴۳۱  
 سیمین تن ۵۷۷ - ۵۶۶  
 سیمین زنج ۲۹۹  
 سیمین ساعد ۵۸۰  
 سیمین عذار ۷۰۵  
 سینه پیش تیرسپر کردن ۴۰۳  
 سینه دانا ۶۸۵  
 سینه ریش ۴۹۸  
 سینه سفید ۵۶۰  
 سینه فریادخوانان ۷۱۵  
 سیه پیسه گشتن موی ۴۷۲  
 سیه چال ۶۵۱ - ۲۹۴  
 سیه چرده ۳۳۶  
 سیه چشم ۶۰۹  
 سیه دلی ۵۲۴  
 سیه کار دنیا خریدن فروش ۲۸۹  
 سیه کردن ۶۸۵  
 سیه گلیم ۸۲۶  
 سیه گلیمی ۶۴۴  
 سیه نامه ۳۳۹

ش

شاخ بی بر ۷۴۲  
 شاخ جوان ۴۳۵  
 شاخ زبان ۵۷۸ - ۵۱۲  
 شاخ عبادت ۷۸۷



شاهد روی ۵۰۱	شاخ گل شگفته در گل ۸۴۹
شاهد عام ۶۱۰	شاخ ندم ۴۶۶
شاهد غضبان ۶۸۲	شادکامی کردن ۸۲۲
شاهد شکر ۵۱۳	شادی کس شربت نوش کردن ۳۷۴
شاهد شکر گفتار ۷۰۳	شاطری آموختن ۳۵۵
شاهد شمع بدست ۳۵۳	شاگرد نعمت ۵۱۰-۵۳۶
شاهد گل ۵۴۱	شام روزه داران ۵۴۴
شاهد گل روی ۳۷۲-۵۵۴	شانه عاج ۲۷۶
شاهد نشانیدن نقطه ۴۳۹	شاه آسمان ۵۶۳
شاهد هرم مجلس ۵۳۶	شاه آسمان قدر ۶۴۱
شاهدی ۴۱۸-۴۸۳	شاهان عجم ۷۱۵
شاهدی و شتگی ۴۲۶	شاهد ۳۷۴-۳۷۲-۳۶۹-۳۶۷-۳۵۳
شاهدی کردن ۵۸۵	۴۲۰-۴۱۹-۳۹۸-۳۹۷-۳۹۴
شاه رعیت نواز ۸۴۲	۴۵۳-۴۵۲-۴۴۷-۴۴۵-۴۴۰
شاه قبایل ۴۹۶	۴۷۹-۴۸۱-۴۸۳-۴۸۶-۴۸۷
شاه گردن فراز ۲۹۴	۴۹۱-۵۰۱-۵۰۲-۵۱۳-۵۱۹
شاه گردن کش دشمن کش	۵۲۱-۵۳۳-۵۳۶-۵۴۱-۵۴۴
عاجز بخشای ۷۳۴	۵۴۷-۵۵۲-۵۵۸-۵۷۷-۵۸۰
شاه مردان (علی ع) ۲۰۳	۵۸۵-۵۸۹-۵۹۰-۶۱۰-۶۱۸-۶۱۹
شاه نشان ۸۷۳	۶۲۳-۶۲۶-۶۴۳-۶۴۴-۶۸۲
شاهین عشق ۵۶۲	۶۸۵-۷۰۳-۷۸۰-۷۸۹-۸۰۲
شاهین غم ۵۰۰	۸۱۲-۸۷۰
شب افروز شبستان افروز ۶۵۵	شاهد باز ۴۷۹-۳۴۶
شبان سیاه ۷۳۲	شاهد بازی ۴۱۹-۳۹۸
شبان یلدا ۳۴۳	شاهد بازی فراخ ۶۲۶
شب باکس بروز آوردن ۴۷۲	شاهد بزم بهار ۵۵۴
شب باکس روز گردانیدن ۴۳۶	شاهد جماش ۷۸۹
شب پیاپیان بردن ۲۶۹-۷۰۷	شاهد خانه کن ۲۹۸
شب بروز آوردن ۷۶۲-۷۴۰	شاهد درویشان ۶۱۸
شب بروز آوردن باکس ۵۶۷	شاهد روحانی ۶۸۷
شب برکس رفتن ۴۲۶	



شبستان گور ۳۲۴  
 شب سودا ۴۳۱  
 شب سیاه ۵۱۶  
 شب شراب ۷۰۲  
 شب ظلمانی ۶۸۶  
 شب غم های سعدی ۵۸۲  
 شب فراق ۳۹۱ - ۳۸۸ - ۳۶۸ - ۳۴۳  
 ۷۳۲ - ۷۱۷ - ۷۱۴ - ۵۳۱ - ۴۹۵  
 شب قدر ۱۳۰ - ۲۱۹ - ۳۲۰ - ۴۴۱ -  
 ۵۱۰ - ۵۱۳ - ۶۱۶ - ۷۸۰  
 شب قدر وصال دوست ۷۸۰  
 شب گذراندن ۴۳۵  
 شب گردیدن ۵۹۸  
 شب گور ۳۶۹  
 شبگیر ۸۰۵  
 شب هست ۸۴۳  
 شب هستی ۴۲۸ - ۵۷۶  
 شب مشتاقان ۶۱۰  
 شب مردان خدا ۶۸۶  
 شب نشینان ۵۴۴  
 شب دراز دیجور ۴۷۵  
 شب در روز ضایع کردن ۸۲۸  
 شب وصال ۷۰۸ - ۴۲۵  
 شب وصل ۳۹۲ - ۴۱۱ - ۵۱۰ - ۶۵۱  
 شبهای باوحشت ۴۸۱  
 شبهای بی تو ۳۶۹  
 شبهای چنین ۳۶۴  
 شب هجر ۵۲۶  
 شب هجران ۳۸۸ - ۳۹۶ - ۴۱۱ - ۴۱۳  
 ۵۷۱

شب پیمودن ۵۷۱  
 شب تاریک ۵۹۸ - ۵۰۰  
 شب تاریک هجر ۶۱۱  
 شب تاریک هجران ۵۶۶  
 شب تاسحر نشسته ۶۱۸  
 شب توبه ۳۳۲  
 شب تیره ۵۸۹  
 شب تیره رنگ ۳۱۰ - ۸۲۴  
 شب جدایی ۳۵۳ - ۵۱۶  
 شب خانه ۱۷۷  
 شب خلوت ۳۶۴  
 شب خوش گفتن ۳۴۴  
 شب دراز ۵۱۳ - ۵۰۶ - ۵۰۱ - ۴۹۷  
 ۶۲۷  
 شب دراز دیجور ۴۷۵  
 شب دل سوختگان ۵۹۷  
 شب دوشین ۴۵۵  
 شب دیجور ۴۷۵ - ۶۹۳ - ۸۰۳  
 شب رنجوری مشتاق ۴۲۸  
 شب رنگ ۸۵۹  
 شب رو ( دزد ) ۲۹۳ - ۳۳۲ - ۸۱۸  
 شب رو راه زن ۲۷۳ - ۳۱۳  
 شب روز آوردن ۵۶۱  
 شب روز کردن ۵۶۰ - ۵۱۲ - ۴۳۶  
 ۶۲۱ - ۵۹۵  
 شب روز گردانیدن ۵۶۷  
 شب ره روان ۷۸۲  
 شب زلف ۶۸۵  
 شبستان ۴۰۴ - ۵۴۲ - ۸۵۷  
 شبستان افروز ۶۵۵



شراب کبر ۸۴۵  
 شراب کشیدن ۸۶۹  
 شراب گل رنگ ۴۹۴  
 شراب مروق ۸۶۹  
 شراب ناب عشق ۴۷۵  
 شراب وصل ۴۸۰ - ۵۰۹  
 شراره آه مشتاق ۴۷۵  
 شربت زهر ۴۷۲  
 شربت غم هجران ۵۸۴  
 شربت صبر ۷۲۹  
 شربت شکر ۳۴۵  
 شربت شیرین ۸۲۸  
 شربت مسموم ۷۵۳  
 شربت نوش ۳۴۱  
 شربت وصل ۵۵۹  
 شوح حال ۶۴۴  
 شرح غم ۴۳۳  
 شرح غم عشق نوشتن ۵۳۰  
 شرح غم کس گفتن ۴۵۸  
 شرح غم هجران گفتن ۴۳۶  
 شرح قصه خویش گفتن ۷۱۹  
 شرح گفتن ۶۹۰ - ۷۷۹  
 شرط آدمیت ۷۳۱  
 شرط آزادگی ۸۰۲  
 شرط بلاغ ۷۱۳  
 شرط محبت ۵۱۱  
 شرطه اقبال ۷۲۷  
 شرط یاری ۸۴۸  
 شرف نفس ۷۸۶  
 شرك تقوانام ۳۴۷

شب هجران دوست ۴۸۳  
 شب همه شب ۳۴۶ - ۶۱۰ - ۶۴۴  
 شب یلدا ۳۹۱ - ۴۵۷ - ۵۳۰ - ۶۸۵  
 شترخوا باندن ۴۹۵  
 شتر صالح ۱۲۰  
 شجر وفا ۶۳۹  
 شجنه عشق ۳۹۸  
 شجنگان تهری ۸۴۸  
 شجنه هجر ۶۶۷  
 شجنه روحانی ۶۱۶  
 شخص ناتوان ( : تن نا توان )  
 ۵۲۵  
 شخص نازنین ۷۰۵  
 شخص نمودن ( . تن نمودن ) ۳۶۸  
 شدن آب چیزی ( رفتن رونق چیزی )  
 ۴۰۱  
 شراب انس ۵۱۱ - ۷۸۳  
 شراب جور عشق ۴۶۱  
 شراب چشیدن ۵۴۴  
 شراب خانه ۵۶۴  
 شراب خورده معنی ۳۸۲  
 شراب سلسبیل ۴۷۸ - ۴۸۹  
 شراب شوق جانان ۷۷۸  
 شراب شهد آمیز ۴۸۱  
 شراب صافی ۵۶۴  
 شراب صرف محبت ۵۰۱  
 شراب عشق ۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۱۰  
 شراب فرقت ۵۴۴



شکر بار ۳۹۶ - ۴۶۹ - ۴۷۳ - ۴۸۵  
 شکر باریدن ۵۹۳  
 شکر بخوزستان فرستادن ( چون زیره  
 بکرمان بردن ) ۷۲۶  
 شکرپاره ۴۶۹  
 شکر پراگندن ۴۴۹  
 شکر توختن ۵۴۷  
 شکر خا ۳۴۲ - ۴۲۳ - ۴۵۳  
 شکر خایی ۳۹۰ - ۵۶۶  
 شکر خنده ۲۴۹ - ۳۴۲ - ۴۱۶  
 شکر در دهان کس نهادن ۷۲۳  
 شکر دهانان ۳۵۸ - ۵۴۶  
 شکر دهانی ۶۱۹  
 شکر دهنان ۳۵۲  
 شکر دهنی ۶۱۲  
 شکر ریزان ۵۵۲  
 شکر زیر زبان داشتن ۴۱۵  
 شکرستان ۴۴۷ - ۶۰۱  
 شکر سخن ۵۴۹  
 شکر شکر عافیت ۷۱۸  
 شکر شکستن ۴۳۳ - ۶۱۱ - ۸۷۳  
 شکر عشق گفتن ۳۵۴  
 شکر فروش مصری ۵۴۶  
 شکر فشان ۳۷۷ - ۶۶۶ - ۶۶۹  
 شکر گفتار ۴۴۲ - ۵۳۱ - ۶۵۲  
 ۷۰۳  
 شکر گزار ۷۰۰ - ۷۰۴  
 شکر گزاردن ۷۹۵  
 شکر گزاری کردن ۶۹۷  
 شکر مزیدن ۴۳۹ - ۶۲۲

شرک خالص ۷۹۶  
 شرمگن ۵۶۳  
 شروح فکر ۶۸۳  
 ششدر لا ۸۹۷  
 شطرنج باختن ۷۹۷  
 شطرنج عشق ۶۱۷  
 شعبه خلق ۵۴۱  
 شعر آمدن ۴۶۱  
 شعر آوردن بحضرت کس ۶۷۹  
 شعرای دروغ شیرین ۷۴۱  
 شعر سوزناک ۴۶۶  
 شعر گفته ۶۸۴  
 شعر نوشتن ۳۸۰  
 شعله دیدار ۴۱۱  
 شعله زنان ۵۱۹  
 شفاعت گر ۳۲۸  
 شفای دل بیمار ۳۶۲  
 شفای عاجل ۳۷۴  
 شفقت بردن ۵۲۰  
 شفیع روز قیامت ۸۲۸  
 شقایق خود روی ۳۷۲  
 شکایت از دست کس بجایی کردن  
 ۳۹۲  
 شکایت از کس بکس کردن ۵۳۷  
 شکایت گفتن ۴۷۳ - ۵۸۳ - ۵۹۱  
 شکایت خواندن ۶۲۷ - ۶۳۳  
 شکر الفاظ ۵۷۸  
 شکرانه زور آوری روز جوانی  
 ۸۴۱



شکریب از دیدار دوست داشتن ۴۷۱	شکر مصر ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۵۴۶
شکریب از کس داشتن ۳۹۷	شکر نعمت کردن ۴۴۴
شکریب توانستن ۶۸۴	شکر وصل ۴۳۵
شمامه انقاس عنبرین بوی ۷۱۹	شکرین پسته دهان ۴۵۳
شمامه ریحان ۷۳۰	شکستن پیمان ۳۶۸
شمامه دمیدن ۸۲۴	شکستن شیطان ۷۷۶
شمایل خوب ۵۳۷	شکستگان ۷۳۳
شمایل موزون ۳۷۹ - ۵۵۴	شکستن هوا ۷۷۶
شمس دولت و دین ۷۰۸	شکسته بودن ۶۱۲
شمشاد تن ۶۵۷	شکسته پیمان ۶۷۰
شمشیر آبدار ۷۲۸	شکسته جانی ۶۱۱
شمشیر اجل ۵۹۵	شکسته دل ۶۷۲ - ۷۷۹
شمشیر اختیار ۵۹۱	شکسته شدن امانت ۲۹۶
شمشیر بر آوردن ۵۳۰	شکل خوش ۳۱۴
شمشیر برداشتن ۵۷۹	شکل شیرین ۵۹۲
شمشیر بر سر کس آختن ۳۹۶	شکل نازنین ۷۰۵
۵۶۱	شکم بنده ( بنده شکم ) ۲۷۷
شمشیر بر سر مردم کشیدن ۴۰۹	۲۷۸ - ۳۰۲
شمشیر بر سر کس کشیدن ۵۷۸	شکم پرست ۴۹۸
شمشیر برگرفتن ۵۳۰	شکم پر کردن ۸۵۶
شمشیر بالا ۴۶۸	شکم خالی ( بسکون سوم ) ۶۹۰
شمشیر تیز ۷۰۶	شکم طبله کردن ( پر کردن ) ۲۷۶
شمشیر جفا ۴۹۸ - ۵۴۲ - ۵۶۱ -	شکن در شکن ۵۴۱
۵۷۹ - ۶۵۷ - ۶۶۴	شکن بر شکن قبایل زلف ۶۱۳
شمشیر زن ۱۵۷ - ۱۷۶ - ۱۹۴ -	شکنج سر زلف ۶۰۶
۱۹۵ - ۲۱۳ - ۲۵۶ - ۳۳۵ -	شکن زلف یار
شمشیر زنی ۸۶۴	شکوفه سحری ۵۸۵
شمشیر عتاب ۴۵۷	شکوفه سیراب ۳۷۱
	شکیمبائی کردن ۴۳۲



شوخی چشمان ۴۵۲	شمشیر عشق ۳۸۶ - ۴۳۵ - ۴۶۴
شوخی چشمی ۵۱۲	۷۸۰ - ۸۷۰
شوخی حرامی ۶۱۰	شمشیر غم ۴۴۱ - ۴۵۸ - ۴۹۲
شوخی دل بند ۴۸۰	شمشیر غمزه قتال ۴۹۵
شوخی دیده ۷۵۲ - ۷۸۰ - ۸۰۱	شمشیر هندی ۱۴۲
شوخی دیده مگس ۶۰۱ - ۶۸۳	شمع افق ۳۴۲
شوخی ستمگر ۶۷۰	شمع به پیش روی کس بر کردن ۳۷۲
شوخی سیم تن ۴۳۱	شمع بر کردن ۵۷۹
شوخی شکر الفاظ ۵۷۸	شمع جان ۴۴۸
شوخی عیار ۵۵۷	شمع جماعت بودن ۴۰۰
شوخی گن ۸۱۰	شمع جمال ۲۸۳
شور از کس بر آوردن ۴۲۰	شمع جمع ۴۳۱ - ۴۹۶
شور افکندن ۵۸۳	شمع جمع بودن ۴۳۱
شور انگیز ۴۵۳ - ۴۷۰ - ۴۸۲	شمع جمع کبار ۷۰۴
۵۰۰ - ۶۹۳ - ۷۹۵	شمع چکل ۴۵۵
شور بر آوردن ۵۹۲	شمع دان مکارم ۷۵۱
شور بر انگیزختن ۴۲۲ - ۵۲۰	شمع دل ۴۲۰
شور در جهان انداختن ۳۵۴	شمع سوخته ۴۳۱
شور روی ۳۹۹	شمع فلك ۳۶۵ - ۵۶۳
شور شراب عشق ۴۰۰	شمع کاشانه ۵۳۲
شورش عشق ۳۰۰	شمع کافوری ۲۰
شورشیرین داشتن ۴۲۵	شمع کردن ۳۶۴
شور عاشقی ۸۷۲	شمع گردون ۶۶۶
شور عشق ۳۹۹ - ۴۱۱	شمع مجلس ۵۷۳ - ۶۱۹
شوریدگان ۴۲۴ (ودربوستان)	شمعت بردن ۳۷۳
شوریدن زلف ۵۹۳	شنگولیان ۴۰۶
شوریدن حال ۳۳۳	شوخان دل فریب ۴۴۰
شوریده اسرار ۴۲۵	شوخی چشم ۳۲۹ - ۷۰۵ - ۷۸۷ - ۷۹۲



- شوریده بخت ۸۵۲  
 شوریده حالان مست ۲۳۶  
 شوریده رنگ ۷۴۴  
 شوریده سر ۳۸۱  
 شوریده سرگردان ۷۷۷  
 شوریده سودا ۵۷۸  
 شوق جانان ۷۷۸  
 شوق غالب ۴۹۳  
 شوق مذکور ۴۱۶  
 شوهر عنین ۷۳۰  
 شهرپر جبرئیل مگس ران ۷۸۱  
 شهید آئوده ۳۹۸  
 شهید باریدن ۵۹۴  
 شهید ریختن ۴۳۲  
 شهید محض ۵۹۶  
 شهر آرا ۵۵۲  
 شهر آرای ۴۸۹  
 شهر آشوب ۳۵۷ - ۵۴۴ - ۶۲۵  
 شهر بند ۲۱۷ - ۲۸۵ - ۴۴۵ - ۵۵۷  
 شهر بند هوا ۷۹۸  
 شهر بند هوای جانان ۵۳۸  
 شهر بند هوای نفس بودن ۴۴۵  
 شهرستان دل ۳۹۸  
 شهر قیامت ۳۲۱  
 شهر نیک مردان ۷۰۸  
 شهریار عادل ۸۳۴  
 شهره شهر ۵۴۱ - ۳۶۳  
 شهوت انگیزختن ۲۷۸  
 شهوت پرست ۸۰۱
- شهوت نفس ۸۰۱  
 شهید عشق ۳۸۶  
 شیر رایت ۶۸۲  
 شیر پیکر ۷۱۷  
 شیردر کمند آوردن ۳۷۹  
 شیر شوزه ۶۰۹ - ۸۲۸  
 شیر سیه ۶۰۲  
 شیر عرین ۶۸۲ - ۷۲۹  
 شیر علم ۷۱۷  
 شیر گیر ۲۶۷  
 شیر گیر روبه باز ۶۶۸  
 شیر نر ۲۰۱  
 شیر مرد ۷۵۵  
 شیر مردی ۴۲۶ - ۷۴۲ - ۷۴۹  
 شیر مرد برنا ۷۳۵  
 شیرین بضاعت ۴۸۲  
 شیرین ترسخن ( شیرین سخن تر )  
 ۳۴۵  
 شیرین جواب ۵۷۷  
 شیرین خوی ۵۷۷  
 شیرین حرکات ۶۱۰  
 شیرین دهن ۷۴۱ - ۶۶۲  
 شیرین دهان ۳۸۹ - ۴۶۹  
 شیرین دهان سیم اندام ۵۰۱  
 شیرین دهنان ۴۴۱ - ۵۵۰  
 شیرین دهن خوش سخن ۶۵۷  
 شیرین زبان ۵۵۸ - ۵۷۴  
 شیرین زبان شور انگیز ۴۸۲



شیرین زبانی ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۴۴۸  
۸۰۲

شیرین زبانی کردن ۴۴۸

شیرین زمان ۵۲۸

شیرین سخن ۴۴۲ - ۴۴۸ - ۵۰۶

شیرین سخن گفتن ۵۶۶

شیرین سخنی ۶۰۴ - ۴۷۵

شیرین سخنی کردن ۶۱۴

شیرین صفت ۶۳۱

شیرین عائم ۵۴۹

شیرین کار ۷۰۳ - ۶۴۳

شیرین کلام ۴۳۳

شیرین گل اندام ۵۶۳

شیرین گوار ۴۷۲ - ۴۵۴

شیرین لب ۶۲۵ - ۴۸۵

شیرین لبان ۵۴۳ - ۴۳۹ - ۴۲۴

شیرین منطق ۵۵۷

شیرین نفس ۶۶۲ - ۴۸۲

شیرین نمودن چیزی بدهان کس  
۴۳۵

شیری ۳۶۵

شیرینی از حد بردن ۵۸۹

شیرینی شهادت ۸۶۷

شیرینی فروختن ۴۳۳

ششیدنی و چربی ۵۱۴

شیشه پنهان ( : شراب پنهان - بعلاقة

ظرف و مظروف ) ۷۸۸

شیشه خوردن ( : شراب خوردن ) ۷۸۸

شیشه نام و ننگ ۲۳۵

## ص

صابری کردن ۶۰۵

صاحب بد عهد ( رفیق بد عهد )  
۷۴۷

صاحب تمیز ۴۴۷

صاحب جمال ۵۵۹ - ۳۱۹ - ۳۰۰  
۳۰۸

صاحب حسن ۵۳۹

صاحب خبر ۵۰۸

صاحب درد ۶۰۴ - ۳۹۴

صاحب دل ۳۸۳ - ۳۱۴ - ۳۰۳

۶۹۰ - ۶۸۹ - ۶۴۴ - ۵۴۰ - ۴۰۶  
۷۴۸

صاحب دلان ۶۰۳ - ۵۳۶ - ۳۱۷

۷۳۹ - ۷۳۶ - ۷۱۶ - ۶۸۷

صاحب دل فریب ۳۷۴

صاحب دل لاینام قلبی ۸۵۰

صاحب دل نیک سیرت علامه ۸۶۴

صاحب دل نیک مرد ۲۸۱

صاحب دلی ۴۳۲

صاحب دلی کردن ۶۰۸

صاحب دولتان ۸۰۷

صاحب دوست روی دشمن خوی

۶۲۵



صباى روضه رضوان ۵۷۳  
 صبح بام ۵۰۰ - ۵۰۱  
 صبح بی خورشید ۴۸۲  
 صبح پیری ۳۱۹  
 صبح جهان افروز ۳۴۶  
 صبح دوم ( صبح صادق ) ۴۷۲ - ۷۵۲  
 صبح روی ۳۴۶  
 صبح شب نشینان ۵۴۴  
 صبح صادق ۴۵۷ - ۸۴۵  
 صبح مشتاقان ۵۳۰  
 صبر از کارى میسر شدن ۳۸۸  
 صبر از کس بودن ۴۴۳  
 صبر از کس تاب آوردن ۳۶۳  
 صبر از کس داشتن ۴۵۸  
 صبر از کس کردن ۳۵۲ - ۵۷۲ - ۶۴۹  
 صبر از وصال داشتن ۴۵۹  
 صبر پیدا ۴۴۱ - ۶۱۶  
 صبر پیش گرفتن ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱  
 صبر توانستن ۴۳۶ - ۴۸۸ - ۴۹۵  
 ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۹۹ - ۶۸۴  
 صبر چیزی داشتن ۵۷۵  
 صبر زبون هوا داشتن ۳۶۱  
 صبر عنقا ۸۰۱  
 صبر کردن از چیزی ۵۳۰  
 صبوحی زدن ۳۷۵  
 صبور بودن ۴۰۰  
 صبور بودن از کس ۵۲۷

صاحب سماع ۴۱۲  
 صاحب صاحب قران ۷۲۱ - ۸۲۶  
 صاحب عادل ۶۸۲  
 صاحب عقل ۷۷۷  
 صاحب قران ۷۲۱ - ۷۵۱ - ۷۵۵  
 ۸۲۶ - ۸۷۰  
 صاحب کمال ۸۱۳  
 صاحب کمند ۴۷۶  
 صاحب گرفتن ۴۴۲  
 صاحب منصب ۵۶۶  
 صاحب ناز ۶۰۰  
 صاحب نظر ۲۵۴ - ۲۹۹ - ۵۷۱ -  
 ۴۱۶ - ۴۷۹ - ۵۴۶ - ۶۱۱ - ۶۴۰  
 ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۸۲۳ و جای دیگر  
 صاحب نظران ۳۷۵ - ۴۰۹ - ۴۴۱  
 ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۷ - ۴۷۵  
 ۵۶۳ - ۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۸۶ - ۶۴۵  
 ۶۵۰ - ۷۶۳  
 صاحب نظری ۳۹۱ - ۶۴۳ - ۶۶۱  
 صاحب نوش ۴۴۵  
 صاحب وجه حسن ۵۴۲  
 صاحب هنر ۵۶۴ - ۸۱۱ - ۸۴۱  
 صاحب هوسان ۴۵۰  
 صادق نقصان ۴۵۰ - ۸۴۸  
 صاف وصل ۴۱۲  
 صافی دل صوف پوش ۲۷۰  
 صافی شدن صوفی ۶۰۹  
 صافی وصل ۵۲۱  
 صانع نقش بند بی مانند ۸۲۶  
 صباح روشن ۵۱۶  
 صباح مقبل ۳۷۳ - ۵۶۸



- صبروری توانستن ۴۳۵  
 صحبت آمیزگار ۴۷۲  
 صحبت احباب ۳۷۲  
 صحبت خیال ۵۹۲  
 صحبت درست ۶۱۳  
 صحبت دنیا ۸۵۹  
 صحبت دیرین ۷۷۸  
 صحبت دیوانگان ۳۹۱  
 صحبت سعدی ۷۸۲  
 صحبت گل ۳۹۰  
 صحبت یار ۵۳۸  
 صحبت یاران همدم ۳۷۵  
 صحبت یار عزیز ۳۶۱  
 صحرا و باغ زنده دلان ۳۶۹  
 صحرای خلوت ۷۹۲  
 صحرای فراغت ۶۸۷  
 صحرای لاله زار ۸۰۰  
 صحرای محشر ۲۱۹  
 صحیفه املی ۷۲۴  
 صخره صماء ۳۴۱  
 صدر پادشاه نشان ۷۲۴  
 صدر نشینان بارگاه قبول ۷۱۴  
 صدق دهان ۶۸۸  
 صدق گوهرزای ۷۳۴  
 صدق ارادت ۵۱۱  
 صدق پیش آوردن ۶۸۶  
 صدق جنان ۸۶۷  
 صدق سینه پیران راستگوی ۶۸۰  
 صدق عشق ۶۵۲  
 صدیق نامور ۶۷۹  
 صراحی کشیدن ۴۳۵  
 صرف شدن خون ۴۷۷  
 صرف شدن زندگانی ۸۰۲  
 صرف شدن مال ۴۷۷  
 صرف کردن عمر ۵۹۲  
 صفای درون ۴۱۲  
 صفای رخ زیبا ۵۹۷  
 صفت کردن (وصف کردن) ۵۸۷ - ۶۱۶  
 صفت کردن چیزی ۴۰۱  
 صفت مشتاقی ۶۰۴  
 صفحه سیمین بناگوش ۵۴۱  
 صفدر میدان (علی ع) ۶۸۰  
 صف دل سوختگان ۴۴۹  
 صف صفحه مردان ۷۸۱  
 صف نعال ۷۱۴  
 صفه ایوان ۷۲۴  
 صفیر بلبل ۸۲۰  
 صلابت عشق ۵۷۱  
 صلاح نیک نامی ۵۱۶  
 صلاح کنان از در کس باز آمدن ۴۳۴  
 صندوق دل ۳۱۳  
 صندوق سر ۴۴۹  
 صنع الهی ۸۱۰  
 صنعت سامری ۵۱۱  
 صنع خدا نگرستن ۳۶۰  
 صنع ربانی ۶۱۶  
 صنع پروردن ۴۸۷  
 صنوبر خرام ۳۸۳ - ۴۳۹ - ۶۸۷  
 صنوبر قامت ۵۹۱



صواب رایان بهوش ( صواب رایان  
هوشیار ) ۶۵۶  
صواب گویان ۳۷۸  
صورت خوش ۲۶۳  
صور ( صور اسرافیل ) ۴۷۵  
صورت انگشت نما ۳۴۴  
صورت انگیختن ۵۴۷  
صورت امن ۸۵۳  
صورت بدیع ۵۹۱  
صورت بردیوار بودن ( چون نقش بر  
دیوار بودن ) ۴۴۱  
صورت بستن ( نقش صورت بستن -  
تصور کردن - میسر میشدن )  
۳۱۳ - ۳۲۸ - ۳۳۶ - ۳۸۲  
۳۹۳ - ۵۰۸ - ۵۳۶  
صورت بی جان ۳۴۱ - ۳۶۲ - ۵۱۰  
صورت بی طاقتی ۴۰۹  
صورت بین ۳۹۸  
صورت پرداختن ۵۷۷  
صورت پرست ۴۱۳ - ۷۹۰  
صورت پرستیدن ۸۰۱  
صورت جان ۵۳۶  
صورت جان آسا ۴۰۸  
صورت حال ۳۸۸ - ۴۴۲ - ۸۱۳  
صورت حال بی دلان ۶۲۲  
صورت حال پراکنده دلان ۶۱۸  
صورت حال دردمندان ۶۶۲  
صورت حال دل ۵۰۷  
صورت حال نبشتن ۴۹۶

صورت خوب ۴۰۹ - ۵۵۰  
صورت دل آرا ۴۱۸  
صورت دلپذیر ۳۰۷  
صورت دیبای ختایی ۴۰۰  
صورت روحانی ۴۳۰  
صورت روی ۴۸۳  
صورت زیبا ۶۰۰  
صورت زیبای ظاهر ۷۰۶  
صورت عشق ۴۵۸  
صورت غیب ۴۲۹  
صورت کردن ۴۲۹ - ۴۴۶ - ۵۸۸  
۵۹۰ - ۶۸۲ - ۸۲۵  
صورت گری ۵۸۴ - ۵۸۶  
صورت تگر دیبای چین ۵۸۴  
صورت نگار ( صفت خدای تعالی )  
۲۲۳ - ۳۸۳  
صورت نگار چینی ۶۱۷  
صورت نگاشتن ۵۹۲  
صورت منظوره محبوب ۴۶۲  
صورت مزخرف ( نقش ظاهر نما ) ۷۸۹  
صورت لطیف ۸۶۸  
صورت بی صفا ۶۸۱  
صوف پوش ۷۸۸  
صوفیان درد آشام ۵۰۱  
صوفیان شاهد باز ۴۷۹  
صوفی سالوس ۴۵۳  
صوفی سرگردان ۸۰۰  
صولت کردن ۵۹۸  
صولجان زلف ۶۲۹



ضمیر دل ۲۸۶

ضمیر زبان بستگان ۳۳۷

ضمیر مصلحت اندیش ۸۳۷

ضمیر وقف کس کردن ۴۷۶

## ط

طارم اخضر ۶۸۵

طارم افراشتن ۲۸۱

طارم اقلاک ۴۰۳

طاعت کردن ۵۳۲

طاق آبگون ۴۲۱

طاق ابرو ۵۳۵

طاقت آه کس رانماندن ۳۶۸

طاقت داشتن جور کس ۵۶۷

طاقت رسیدن ۴۶۱

طاقت سر پنجه داشتن ۴۱۲

طاقت سوز داشتن ۳۷۱

طاقت غربت ۵۲۸

طاقت گزند داشتن ۳۵۵

طاق مینایی ۷۹۲

طالبان مراد ۴۴۲

طالب دوست ۳۷۸ - ۳۸۲ - ۴۴۹

۸۴۳

طالع بد لکام ۳۱۰

طالع پیروز ۳۴۶

طالع سعد ۳۶۴

صومعه داران ۶۶۹

صید انداختن ۶۰۰ - ۶۳۸

صید بردن ۴۶۰

صید بیابان عشق ۵۵۷

صید حرم ۴۴۹

صید دل ۵۶۱

صید عقل ۴۸۴

صید گرفتن ۴۸۴

صید لاغر ۵۳۹

## ض

ضارب نیش ۴۴۵

ضایع گذاشتن ۳۸۵

ضایع کردن ایام ۸۵۶

ضحاک بی گناه آزار ۷۱۷

ضحاک جادو ۵۵۷

ضحاک کی ۶۰۶

ضربت زدن ۸۲۸

ضربت شمشیر ۴۹۸

ضرب عمل ۶۷۸

ضعیفان غم ۴۴۹

ضعیف جوشن ۶۱۴

ضعیف همت ۷۹۹

ضلال مبین ۳۸۰ - ۷۲۹

ضمیر از کس پرداختن ۳۸۴



طالع فرخنده فال ۳۸۴  
 طالع مادر آورد ۵۵۲  
 طالع میمون ۷۸۶ - ۵۵۴  
 طامات ۱۷۱ - ۲۴۷ - ۲۶۵ - ۳۵۳  
 ۴۲۷  
 طاووس حسن ۵۹۴  
 طبع چو آتش ۵۷۳  
 طبع روان ۷۲۵  
 طبع سخن شیرین ۵۵۴  
 طبع سخن گوی ۷۲۶  
 طبع شور انگیز ۵۰۰  
 طبع شیرین گوی ۶۲۵  
 طبع ملول ۴۹۷ - ۵۷۸  
 طبع موزون ۳۷۹ - ۵۵۴ - ۵۸۳  
 ۶۵۸  
 طبع هر جایی داشتن ۳۹۵  
 طبع هوس ناک ۵۲۶  
 طبق باغ ۶۸۵  
 طبل بی هنگام ۳۴۷  
 طبل پریاوه ۳۰۲  
 طبل تهری ۵۰۷  
 طبل شتر ۳۲۱  
 طبل عشق فرو کوفتن ۳۸۰  
 طبله عطار ۱۳۳  
 طبیب عام ۶۶۴  
 طبیب محترم ۸۳۷  
 طبیبی کردن ۴۱۲  
 طشت زرین ۴۹۲  
 طبیعت شناس ۱۸۸ - ۸۳۷

طرب انگیز ۷۸۶ - ۶۲۲ - ۴۸۵  
 طربناک ۳۷۲  
 طرح وجود ۵۲۵  
 طرحو ۷۰۷  
 طرف بر بستن ۴۷۴  
 طرفه داشتن ۴۱۲ - ۴۷۱ - ۵۷۲  
 طره طرار ۴۷۰  
 طره عنبر فشان ۳۶۷  
 طره کافر کیش ۶۷۲  
 طره مشک بو ۵۵۸  
 طریق اهل نظر ۷۲۸  
 طریق جدل ۲۴۴  
 طریق دشمنی ۵۹۸  
 طریقت شناسان ثابت قدم ۲۹۲  
 طریق عشق ۴۵۲ - ۵۲۲  
 طریق کس برگرفتن ۴۲۰  
 طریق کس گرفتن ۵۲۸  
 طریق گشادن ۵۷۹  
 طریق محبت ۵۱۴  
 طعم چیزی چشیدن ۵۱۱  
 طعنه زدن ۲۵۲ - ۴۳۷ - ۵۱۴  
 ۵۱۸  
 طغرای نیک بختی ۷۴۳  
 طفل دهان بسته ۳۰۵  
 طفل شیر خوار ۷۰۵  
 طفل گیا ۴۳۵  
 طفل یاسمن ۵۴۱  
 طلبکار کس بودن ۴۷۷



طوفان نوح ۷۶۲  
 طوف کردن ۵۵۲  
 طومار غم ۵۱۲  
 طنبور بی مغز بسیار لاف ۲۸۷  
 طنین کردن مگس (وزوز) ۷۳۰  
 طمیت نفس ۵۹۳  
 طیب عیش ۴۲۹

## ظ

ظالم بددین ۷۰۸  
 ظاہر بین ۵۳۳  
 ظاہر جسمانی ۶۸۶  
 ظلمات (اسکندر) ۹۵ - ۱۳۵ - ۵۱۷  
 ۵۲۷ - ۵۷۵ - ۷۰۴ - ۷۰۸  
 ۷۴۰  
 ظلمات دویت، (مرکب دویت = دوات)  
 ۷۰۴  
 ظلوم جہول ۷۱۵ - ۴۹۷  
 ظن بردن ۵۹۸

## ع

عابد اصنام (پرستندہ بتان) ۸۰۰  
 عابد اوٹان (پرستندہ بتان) ۴۳۱

طلب وصال ۴۳۲  
 طلب هوا داشتن ۴۲۶  
 طلسم جادو ۳۴۹  
 طلسم جادوان ۶۶۵  
 طلعت آفتاب نور ۶۵۸  
 طاعت بی صفا ۶۵۰  
 طلعت خجسته ۶۸۴  
 طاعت خورشید ۵۸۳  
 طلعت خورشید رخ ۶۸۵  
 طاعت خورشیدوار ۴۷۲  
 طاعت دوست ۵۳۷  
 طاعت میمون ۴۴۲  
 طلی کردہ (مطلا) ۷۸۸  
 طمطراق خواجگی ۷۹۰  
 طمع از چیزی برگرفتن ۴۲۱  
 طمع از کس بودن ۴۴۱  
 طمع بستن ۷۹۹  
 طمع بکس بستن ۶۸۳  
 طمع داشتن چیزی ۵۹۴  
 طمع کردن ۵۱۸  
 طور عشق ۵۱۵  
 طور غم ۷۹۳  
 طوطی شکرخا ۴۲۳  
 طوطی شگرفشان ۶۶۹ - ۶۲۶  
 طوطی نطق ۵۹۴  
 طوعاً و کرہاً ۵۱۶  
 طوفان بسر کس رفتن ۷۲۶  
 طوفان رفتن ۵۲۹  
 طوفان مرگ ۲۶۷



عادت بدنهادن ۸۴۱  
 عارض خورشید ۵۹۶  
 عارض دل فریب ۳۰۰  
 عارض فرخنده خو ۴۴۵  
 عارض گل بوی ۶۵۸  
 عارض گل بوی عرق کرده یار ۶۹۹  
 عارض موزون ۶۵۵  
 عارفان جمیل ۷۱۴  
 عارف اندرون ۷۹۰  
 عارفان عاشق ۴۱۳  
 عارفان فارس ۵۶۲  
 عارفان مدهوش ۴۹۱  
 عارف بدلق ۲۶۰  
 عارف ربانی ۶۸۶  
 عارف ژنده پوش ۲۵۶  
 عارف عاشق شوریده سرگردان ۷۷۷  
 عارف مجموع ۴۰۳  
 عارف مدهوش ۳۴۱  
 عارکس بودن ۵۲۱  
 عازم سفر شدن ۸۶۷  
 عاقبت نا محمود ۶۹۸  
 عاقل آمدن و شیدا رفتن ۴۵۲  
 عاقلان خوشه چین ۳۴۶  
 عالم آرا ۵۶۸  
 عالم افروز ۷۰۳  
 عالم اندیشه ۴۰۲  
 عالم انسانی ۶۸۶

عابد پرهیزگار ۷۸۸  
 عابد فریب ۳۴۵  
 عاجز بخشای ۷۳۴  
 عاشقان جمال ۷۱۴  
 عاشقان دین و دنیا باز ۳۴۶  
 عاشقان صبور ۵۵۰  
 عاشقان مسلم ۴۴۵  
 عاشقان مشتاق ۶۲۹  
 عاشق بی چاره ۵۹۶  
 عاشق بی دل ۴۰۲  
 عاشقان بی دل ۴۲۴  
 عاشق جان افشان ۷۷۷  
 عاشق جان باز ۴۶۷  
 عاشق خسته دل ۴۹۴  
 عاشق دیدار کس بودن ۴۰۸  
 عاشق دون ۵۳۰  
 عاشق دیوانه سرمست ۴۷۲  
 عاشق سوخته خرمن ۶۸۵  
 عاشق شوریده سرگردان ۷۷۷  
 عاشق شیدا ۶۸۵  
 عاشق صادق ۳۸۰ - ۳۸۵ - ۴۰۸  
 ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۴۹ - ۴۵۸  
 ۴۷۴ - ۴۸۴ - ۴۸۸ - ۶۶۸  
 ۶۸۱  
 عاشق گشتن ۴۶۶  
 عاشق گل ۴۸۴  
 عاشق مسکین ۵۷۹  
 عاشق مفتون ۵۵۴  
 عاشق نغمه مرغان سحر (سعدی) ۶۹۳



عجب داشتن ۸۱۶	عالم بالا ۳۴۱
عجب ماندن ۵۲۶	عالم بین ۵۵۳
عجز بر کس بردن ۸۱۲	عالم جان ۵۶۵
عذاب مهین ۶۸۳	عالم تفسیرگوی ۷۴۲
عذار سبز ۵۹۳	عالم خاک ۸۲۴
عذر آوردن ۵۵۰	عالم درویشان ۷۷۷
عذرخواه ۳۳۳	عالم دنیا ۵۲۰
عذرخواهان ۷۰۶ - ۸۳۵	عالم دیوانگان ۴۴۰
عذر رفتن ۷۷۹	عالم شهر ۵۲۴
عذر کس خواستن ۸۱۰	عالم صورت ۷۱۱
عذر کس نهادن ۵۷۳ - ۵۸۶	عالم عشق ۳۷۵
عذر گستردن ( عذر آوردن ) ۷۴۳	عالم عقبی ۵۲۰
عربده جو ۳۸۲ - ۴۶۶ - ۸۷۳	عالم غیب ۴۶۹ - ۷۴۸
عربده کردن ۴۱۲	عالم قدرت ۵۷۶
عربی زاده حر ۶۵۴	عالم قدس ۷۵۴
عرصة حسن ۵۶۳	عالم وحدت ۷۹۹
عرصة عالم ۴۵۷	عالم همت ۵۴۸ - ۷۸۹
عرصة کرامات ۳۵۳	عام جوش ۲۹۰
عرق زدن ۶۵۵	عاملان حریص ۸۲۲
عروسان چمن ۳۴۴ - ۶۸۵	عامل معزول ۴۹۸
عروس نکوروی بی جهمیز ۴۸۱	عبادت سعدی ۷۸۹
عروس ملک ۷۵۱	عبارت لب شیرین ۷۰۷
عزت ملک مصر ۴۳۲	عبارت لطیف ۳۷۷
عزدانایی ۸۳۷	عبرت پذیرفتن ۸۵۶
عزم رحول باقامت بدل شدن ۴۰۳	عبیر آشنایی ۳۷۷
عزم هجران کردن ۴۴۷	عبیر بر آتش نهادن ۴۷۸
عزیزان رفته ۷۴۴	عبیر سوختن ۴۲۳
عزیز اوفتادن ۴۶۳	عتاب آغاز کردن ۴۹۸
عزیز کردن کس ۸۲۱	عتاب کردن ۴۳۱



عشوه در پیش نهادن ۴۴۱  
 عشوه دروغ ۴۷۰  
 عشوه ده ۷۴۱  
 عشوه فروختن ۳۸۳  
 عشوه گر ۸۷۳  
 عصای کلیم ۲۵۳  
 عضو مستمند ۸۶۱  
 عطای عمیم ۷۱۱  
 عطر مجمر وصف ۶۷۲  
 عظم رمیم ( استخوان پوسیده ) ۵۳۵  
 عفو ستار ۷۵۴  
 عقد ثریا ۴۳۴  
 عقد محبت بستن ۵۶۰  
 عقد نماز بسن ۵۰۴  
 عقل از تن کس بردن ۵۹۸  
 عقل ارجمند ۶۹۱  
 عقل از دست رفتن ۴۳۲  
 عقل پروردن ۸۴۷  
 عقل خراب ۳۵۳  
 عقل زور آور چیر دست ۲۲۹  
 عقل زورمند ۴۸۱  
 عقل سودایی ۷۹۲  
 عقل کل ۷۹۲  
 عقل کهن ۵۶۱  
 عقل گرفتار عشق داشتن ۳۶۱  
 عقل مسکین ۳۹۸ - ۵۱۵  
 عقوبت بردن از دست کس ۳۳۴  
 عقیق گوهر آگین ۵۶۳  
 عقیق یمان ۸۶۷

عزیز کردن کس را ۵۶۶  
 عزیز مصر چمن ۴۸۶  
 عسلی بردوش کردن ۸۰۲  
 عسلی دوختن زنبور ۴۷۵  
 عسل شهد ۷۰۰  
 عشاق مستمند ۶۸۲  
 عشاق مشتاق ۵۵۷  
 عشرت سرای جنت اعلی ۸۶۸  
 عشق آموختن ۵۲۹  
 عشق آوردن ۴۱۲ - ۶۹۴  
 عشق اول ۳۵۵  
 عشق باختن ۴۰۲ - ۴۵۷ - ۵۵۵  
 عشق باز ۵۳۲  
 عشق بازان ۵۶۴ - ۵۸۵ - ۶۱۷  
 عشق بازی ۳۷۱ - ۳۹۷ - ۴۶۶ -  
 ۵۳۵ - ۶۷۰  
 عشق عازی بلبل ۴۹۵  
 عشق بردن ۶۷۳  
 عشق بصبوری دوا کردن ۳۷۰  
 عشق پنهان ۶۱۵  
 عشق جوان ۴۳۴  
 عشق درخت بالا ۴۷۹  
 عشق سر آشوب ۶۲۴  
 عشق شور انگیز ۷۹۰  
 عشق کس ورزیدن ۳۹۰  
 عشق منظور ۴۷۵  
 عشق نو آموخته ۵۶۱  
 عشق ورزیدن ۳۶۲ - ۵۵۰  
 عشوه دادن ۵۲۳



عمر عزیز ۴۳۳ - ۶۰۵ - ۸۱۷  
 عمر ضایع کردن ۴۱۳ - ۴۱۸ - ۸۶۳  
 عمر ضایع گزاردن ۴۳۳  
 عمر ضایع گذاشتن ۴۱۳ - ۵۹۳  
 عمر کوتاه ۸۴۵  
 عمر گذشته ۸۴۷  
 عمر گران مایه ۳۹۵ - ۷۰۱ - ۷۹۴  
 عمر هزار سال ۵۳۹  
 عمل تباه ۷۹۹  
 عمل دار عزالت نشین ۲۲۳  
 عنان از جایی برپیدن ۴۲۵  
 عنان از دست رفتن ۷۵۱-۳۸۶  
 عنان از دست شدن ۶۳۵  
 عنان از دست کس بودن ۴۶۲  
 عنان از کف رفتن ۴۵۹  
 عنان باز کشیدن ۷۲۶  
 عنان باز پیچان نفس از حرام ۲۸۴  
 عنان بر شکستن ۶۵۲ - ۶۶۲  
 عنان شه گرفتن ۴۰۹  
 عنان طاقت ۶۷۴  
 عنان طاقت از دست رفتن ۶۷۴  
 عنان طریقت ۲۹۰  
 عنان عقل ۳۴۵  
 عنان عقل از دست کس بودن ۴۶۳  
 عنان کس گرفتن ۳۸۶  
 عنان گردانیدن ۵۲۷ - ۶۱۶ - ۶۲۰  
 عنان نظر تافتن ۴۶۲  
 عنایت حق ۸۶۸  
 عنایت کردن ۴۰۵  
 عنبر آگین ۵۳۲  
 عنبر بوی ۵۷۷

عقین نقطه ۴۳۲  
 عکس پذیرفتن ۴۳۴  
 علاء دولت و نین ۶۸۲  
 علاج واقعه قبل از وقوع کردن ۸۰۹  
 علت بیگانگی ۴۴۵  
 علت گفتن ۷۴۳  
 علت نادانی ۶۸۶  
 علت هستی ۵۷۶  
 علم ازدوشن نهبان (بفتح اول و دوم) ۸۰۲  
 علم بر کردن (بفتح اول و دوم) ۶۸۸  
 علم خواندن ۸۱۹  
 علم دولت نوروز (بفتح اول و دوم) ۶۸۴  
 علم شیر پیکر (بفتح اول و دوم) ۷۱۷  
 علم صورت ۸۳۶  
 علم غیب ۳۴۱  
 علم موسیقی ۷۹۲  
 عماد قبه اسلام ۷۰۴  
 عمارت با سرای دیگر انداختن ۷۱۵  
 عمارت کردن (ساختن) ۷۵۱ - ۷۹۰  
 عمر باقی ۶۰۵ - ۸۰۲  
 عمر پایان آوردن ۳۶۶  
 عمر پایان رساندن ۶۲۰  
 عمر تلف کرده ۶۸۷ (و در گلستان)  
 عمر جاویدان ۸۱۴  
 عمر در کاری کردن ۵۱۴  
 عمر دوروزه ۷۳۵



عنبه بیز کردن ۴۸۱  
 عنبه ساری ۷۳۳  
 عنبه سارییدن ۴۸۱  
 عنبه فشان ۳۶۷ - ۴۶۸  
 عنبه فشانیدن ۴۶۹  
 عنبه گرد سمن زار فشانیدن ۴۶۹  
 عنبه رین بوی ۵۱۸  
 عنبه رین چو گان زلف ۳۸۲  
 عنبه رینه ۵۶۴  
 عنبه رینه گردن ۳۶۹  
 عنبه لیب عاشق ۴۲۶  
 عنبه ای صبر ۵۶۲  
 عنبه بوت مسکین ۸۲۶  
 عنبه ان کمال حسن ذات ۳۶۵  
 عوام خلق (اضافه بعض بکل) ۴۸۰  
 ۷۲۵  
 عود بر آتش سوختن ۳۶۹  
 عود خلوت سوختن ۷۹۷  
 عود زیر دامن داشتن ۵۹۲  
 عود سوختن ۳۶۷ - ۴۶۲ - ۶۵۵  
 عود سوزاندن ۴۸۱  
 عود سوز سینه ۴۶۹  
 عود نواختن ۶۹۷  
 عنبه آسانی ۶۱۵  
 عنبه الست ۱۴۸  
 عنبه امانت ۷۹۶  
 عنبه با کس کردن ۴۲۹  
 عنبه بیایان بردن ۵۰۷  
 عنبه بر نایی ۵۶۶ - ۷۳۴  
 عنبه بسر بردن ۵۳۱  
 عنبه بی بنیاد ۴۵۹  
 عنبه پاییدن ۴۶۳ - ۵۶۹  
 عنبه سر زلف ۵۶۴  
 عنبه شکستن ۶۷۳  
 عنبه شکن ۴۶۷ - ۵۶۵ - ۷۳۵  
 عنبه شوهری ۷۴۱  
 عنبه صحبت ۴۴۰  
 عنبه قدیم ۵۱۰ - ۵۳۴ - ۸۷۰  
 عنبه کس در بستن ۳۵۱  
 عنبه کس دریافتن ۵۸۶  
 عنبه محبت شکستن ۳۵۷  
 عنبه مودت ۴۹۵ - ۵۰۹ - ۵۱۰  
 عنبه مقیم (عنبه دایم) ۷۷۹  
 عنبه وصل ۳۷۷  
 عنبه وفا ۳۴۳ - ۵۳۱ - ۵۳۶ - ۶۱۲  
 ۶۱۴ - ۶۴۹  
 عنبه وفا با کس بسر بردن ۶۴۹  
 عنبه وفای دوستان ۶۱۴  
 عبادت معشوق ۳۵۵  
 عبادت یار ۳۴۳  
 عیار ۴۸۱ - ۴۹۷ - ۵۴۲ - ۵۴۴  
 ۵۵۷ - ۵۹۳  
 عیاری ۵۹۸  
 عیار دست بسته ۴۹۷  
 عیار شهر آشوب ۵۴۴  
 عیار مدعی ۴۸۱  
 عیب از قفای کس گفتن ۶۵۳  
 عیب بر قمر گرفتن ۴۴۲  
 عیب جوی ۷۴۵  
 عیب جویان ۴۳۸

عنبه بیز کردن ۴۸۱  
 عنبه ساری ۷۳۳  
 عنبه سارییدن ۴۸۱  
 عنبه فشان ۳۶۷ - ۴۶۸  
 عنبه فشانیدن ۴۶۹  
 عنبه گرد سمن زار فشانیدن ۴۶۹  
 عنبه رین بوی ۵۱۸  
 عنبه رین چو گان زلف ۳۸۲  
 عنبه رینه ۵۶۴  
 عنبه رینه گردن ۳۶۹  
 عنبه لیب عاشق ۴۲۶  
 عنبه ای صبر ۵۶۲  
 عنبه بوت مسکین ۸۲۶  
 عنبه ان کمال حسن ذات ۳۶۵  
 عوام خلق (اضافه بعض بکل) ۴۸۰  
 ۷۲۵  
 عود بر آتش سوختن ۳۶۹  
 عود خلوت سوختن ۷۹۷  
 عود زیر دامن داشتن ۵۹۲  
 عود سوختن ۳۶۷ - ۴۶۲ - ۶۵۵  
 عود سوزاندن ۴۸۱  
 عود سوز سینه ۴۶۹  
 عود نواختن ۶۹۷  
 عنبه آسانی ۶۱۵  
 عنبه الست ۱۴۸  
 عنبه امانت ۷۹۶  
 عنبه با کس کردن ۴۲۹  
 عنبه بیایان بردن ۵۰۷  
 عنبه بر نایی ۵۶۶ - ۷۳۴  
 عنبه بسر بردن ۵۳۱



## غ

غاشیه بر سر ۵۱۲  
 غافل از کس نشستن ۴۰۳  
 غالیه بو ۳۸۱  
 غایب از خود شدن ۵۵۸  
 غایب از نظر ۵۸۴  
 غایب بودن از همه چیز ۵۲۲  
 غایب بودن شخص ۵۲۲  
 غایب چشم ۸۴۹  
 غایب شدن از چشم کس ۵۹۹  
 غایب شدن از کس ۴۹۱  
 غایب و در نظر بودن ۳۷۰  
 غایت آرزو ۵۲۲  
 غایت امکان صبر ۵۷۹  
 غایت جهد ۵۲۲ - ۵۸۴  
 غایت کمال ۵۵۶  
 غایت مقصود کس بودن ۳۸۷  
 غبار گناه ۳۳۷  
 غبار هوا ۳۲۴  
 غدر کردن با کس ۳۷۷  
 غدر گفتن ۶۸۳  
 غرامت آوردن ۴۷۳  
 غرامت کشیدن ۴۸۴  
 غرقاب ۳۴۵  
 غرق دریای غم ۴۸۵  
 غرقه در دریا ۴۹۴

عیب داشتن ۸۴۷  
 عیب شمردن ۷۲۰  
 عیب کردن ۵۳۲  
 عیب کس از کاری کردن ۳۹۰  
 عیب کس بر انگشت پیچیدن ۳۰۴  
 عیب کس کردن ۵۳۸ - ۳۸۱  
 عیب کس گفتن ۵۱۰ - ۵۴۲ - ۸۴۷  
 عیب کس هنر پنداشتن ۸۴۸  
 عیب گرفتن ۴۳۴  
 عیب گیران ۵۵۵  
 عید خواه ۷۲۲  
 عید وصل ۷۲۳  
 عید وصال دوست ۳۷۶  
 عید همایون ۴۰۶  
 عیسی صبح ۷۸۰  
 عیسی نفس ۸۷۳  
 عیش آماده ۷۹۸  
 عیش بی هشان ۵۴۵  
 عیش تابستان ۸۳۳  
 عیش جاودان ۳۷۷  
 عیش خلوت ۴۱۳ - ۴۳۷  
 عیش خویشتن رای ۷۳۴  
 عیش راندن ۶۴۴  
 عیش مستقبل ۷۰۹  
 عیش مهربان ۵۳۹  
 عیش ناخوش ۴۵۹  
 عیش اهل ادب ۷۲۶  
 عین رضا ۵۳۷  
 عین صواب ۳۹۵  
 عین عنایت ۷۳۶ - ۸۲۶



غم بایار گفتن ۴۲۹  
 غم بر سر غم نهادن ۴۷۴  
 غم جان داشتن ۶۵۰ - ۴۵۷  
 غم حال دردمندان ۶۰۷  
 غم دل ۵۷۰ - ۳۶۸  
 غم دل با کس خوردن ۳۶۲  
 غم دل گفتن ۴۲۵  
 غم رسوایی ۳۴۹  
 غم زدای ۶۷۸  
 غم زدودن ۴۶۳  
 غم زده ۷۷۹  
 غمزۀ جادو ۶۸۲ - ۵۹۴  
 غمزۀ جادوی دوست ۳۸۸  
 غمزۀ خوبان ۶۲۱ - ۴۴۲  
 غمزۀ خون خوار ۶۱۲ - ۴۰۲  
 غمزۀ خونخوار خیره کش ۴۷۰  
 غمزۀ خونخوار ۳۷۲  
 غمزۀ فتان ۴۹۵ - ۳۹۷  
 غمزۀ نامهربان خونخوار ۳۵۴  
 غم عشق ۳۹۹ - ۳۶۱ - ۳۵۱  
 ۴۸۵ - ۴۹۶ - ۵۵۶ - ۵۵۹  
 ۵۷۲ - ۵۸۵ - ۵۹۲ - ۵۹۵ - ۶۲۷  
 ۶۹۳  
 غم عشق پوشیدن ۴۸۵  
 غم عشق خوب رویان ۵۱۱  
 غم فراق ۵۹۴  
 غم کس خوردن ۸۴۶  
 غم کس داشتن ۴۸۰  
 غمگسار ۷۸۸  
 غمگساران ۵۴۴

غرقۀ عشق ۴۷۲  
 غرور از سر نهادن ۵۳۶  
 غرور جوانی ۷۳۴ - ۵۷۴  
 غرور زندگانی ۳۶۴  
 غرور کردن ۵۵۴  
 غرور کیایی ۷۴۳  
 غرو و نفس شیطان ۸۴۹  
 غرور نمودن ۷۳۵  
 غره بودن ۸۶۶ - ۸۰۸ - ۷۵۳  
 غره شدن ۸۲۲  
 غره غرا ۵۹۷  
 غریب دشمن ۸۳۳  
 غریبستان ۷۲۲  
 غریب قامت و شکل ۵۷۳  
 غریب مشرق و مغرب ۴۵۱  
 غریق بحر مودت ۶۹۵  
 غریو بر آوردن ۳۹۹  
 غزل دل پذیر ۷۸۸  
 غزل گفتن ۶۴۲  
 غزل گوی ۶۲۴  
 غزل گوی مدح خوان ۷۲۱  
 غصه مجنون ۴۹۶  
 غلامان حلقه در گوش ۶۰۳  
 غلام بدیع الجمال شیرین کار ۶۴۳  
 غلام حلقه بگوش ۴۵۲  
 غلام شیرازی ۶۰۰  
 غلام همت کسر بودن ۴۰۶  
 غم آلوده ۳۳۱  
 غمازی کردن ۶۰۱ - ۶۰۰  
 غم ارزیدن ۴۹۹



غم نیستی داشتن ۳۶۵  
غم هجران ۳۴۸ - ۳۵۹ - ۶۴۴ - ۷۵۰

غم هجران تلخ ۵۸۴  
غنچه بر آوردن درخت ۴۴۰  
غنچه سیراب ۴۲۳  
غنیمت دانستن ۵۹۳  
غنیمت شمردن ۴۷۲  
غواص ابر ۶۸۵

غوره نوحاسته ۴۲۳

غوغا رفتن ۴۵۷

غوغای عارفان ۷۷۸

غوغای عشق بازان ۶۱۷

غوغای قیامت ۶۰۳

غول بیابانی ۶۸۶

غول روی بسته کوتاه نظر فریب  
۷۴۱

غیر استاد ۶۸۶

غیرت آمدن ۴۷۵

غیرت بردن ۴۵۹ - ۵۸۹ - ۶۲۱

## ف

فاتحه خواندن ۷۱۸

فاسق پارسا پیرهن ۲۷۳ - ۳۱۱

فارغ از عقل و دین ۳۳۸

فارغ نشستن ۸۴۳

فال گرفتن ۶۴۸

فال میمون ۳۷۹

فایده دادن ۶۰۲

فتراک دولت ۷۲۱

فتنه آخر الزمان ۶۱۴ - ۶۶۵

فتنه از جابجا بردن ۲۹۴

فتنه انگیزختن ۴۳۲ - ۶۱۰

فتنه بار نشانیدن ۵۲۱

فتنه بر بام بودن ۴۴۴

فتنه بر چیزی شدن ( : مفتون بر چیزی  
شدن ) ۵۸۷

فتنه بر کس بودن ۴۷۷

فتنه بردن بر جمال کس ۴۸۷

فتنه پارس ۴۵۸

فتنه پرست ۸۷۳

فتنه جستن ۵۴۰

فتنه خانه و بازار ۶۱۰

فتنه خون خوار ۴۷۰

فتنه خیل ۳۶۳

فتنه در جهان انداختن ۳۵۴

فتنه در زمین پاشیدن ۴۰۷

فتنه رفتن ۷۸۲

فتنه زمان بودن ۴۰۷

فتنه سامری ۴۵۳

فتنه شاهد ( مفتون شاهد، صفت

سعدی ) ۶۹۳

فتنه قتال عالم ۴۱۷

فتنه نوحاسته ۵۷۶

فتنه نوحاسته از جای ۴۳۶

فتوح دیدن ۴۹۴

فتوی دادن ۴۴۶ - ۴۵۰



- ۵۲۱ فخر کس بودن  
 ۶۸۱ فدا بودن جان  
 ۷۰۴ فدا کردن سر  
 ۴۸۹ فرا پوشیدن روی  
 ۷۹۹ فرا تابیدن  
 ۶۱۵ - ۶۵۶ فراخای جهان  
 ۷۴۳ فراخای کام دل  
 ۷۰۳ فراخ حوصله تنگ دست  
 ۸۴۷ فراخنای برودوش  
 ۳۷۳ فراخنای جبهای  
 ۵۷۹ فرادست آمدن چیزی  
 ۵۱۵ فرادست گردست چیزی  
 فرار سیدن وقت (رسیدن زمان مرگ)  
 ۷۴۱  
 ۸۶۶ فرارگاه  
 ۴۳۹ فراشان باد  
 ۳۵۹ فراش خزان  
 ۲۷۴ فراغ از نظر داشتن  
 ۴۱۶ فراغت از کس داشتن  
 ۵۲۶ فراق افتادن  
 ۳۵۶ فران دیدار دیدن  
 ۶۱۳ فراق صحبت دوست  
 ۵۲۱ فراق کشیدن  
 ۴۰۸ - ۵۷۵ فراق نامه  
 ۵۷۵ فراق نامه سعدی  
 ۸۴۸ فراموش بودن  
 ۳۰۶ - ۴۹۵ فراموش عهد  
 ۴۹۵ فراموش عهد سنگین دل  
 ۴۸۹ فراموش کردن عهد  
 ۵۹۹ فراوان سخن  
 ۳۳۳ فراوان طمع  
 ۵۲۴ فراهم نشستن  
 ۶۲۲ فرح افزای  
 ۷۴۸ فرخ نژاد  
 ۵۸۰ فرخند بخت  
 ۶۰۴ فرخنده دیداری  
 ۶۷۹ فرخنده طالع  
 ۳۸۴ فرخنده فال  
 ۳۳۸ - ۵۵۹ فردوس اعلی  
 ۶۵۶ فردوس برین  
 ۶۷۸ - ۷۱۵ فرزند آدم  
 ۸۵۵ فرزند آدم نادان  
 ۵۸۹ فرزند آوردن  
 ۴۱۲ فرزند پروردن  
 ۷۳۹ فرزند پرهنر  
 ۳۳۳ فرزند دلبند  
 ۸۱۴ فرزند نیک بخت  
 ۳۰۰ فرسوده روزگار  
 ۳۹۹ فرش خاک  
 ۱۱۶ فرش رخام  
 ۶۹۰ فرش کائنات  
 ۳۲۵ فرصت نگه داشتن  
 ۷۲۷ فرض عین  
 ۸۳۵ فر عبادت  
 ۷۲۷ فرق فرقدین  
 ۵۵۶ - ۶۵۲ فرق کردن  
 ۷۲۱ فرمان ایزدی  
 ۷۴۳ فرمان برخدای  
 ۶۱۵ فرمان داشتن  
 ۸۱۴ فرمان دهان



فریاد خوان ۷۹۸ - ۳۱۵  
 فریاد خواندن ۷۱۵ - ۴۸۲ - ۴۳۶  
 ۷۸۵  
 فریاد داشتن ۵۷۴  
 فریاد دردناک ۴۶۹  
 فریاد در نهان ۴۰۲  
 فریاد رسیدن ۶۳۰  
 فریاد شوق ۴۲۶  
 فریاد عاشقی ۶۸۴  
 فریاد کردن ۶۲۲ - ۴۳۶  
 فریبا ( : فریفته ) ۳۰۷  
 فریب چشم بندان ۵۴۳  
 فریبناک ۸۰۰  
 فریبنده پارسایی فروش ۲۵۱  
 فسرده آتشان ۵۴۵  
 فصل خزان ۳۳۴  
 فضل داشتن ( برتری داشتن ) ۸۱۶  
 فضل کردن ۸۳۵  
 فضل نهادن ۸۲۱  
 فعل ناسرا ۶۸۰  
 فغان کردن چودهل ۷۲۱  
 فقاغ از کس گشادن ۳۶۹  
 فقیر اشعث اغبر ۷۴۳  
 فقیران منعم ۲۲۷  
 فقیر مستمند ۳۵۵  
 فقیر ناتوان ۵۱۷  
 فقیه گرسنه ۸۲۷  
 فکر بکر ۷۴۶  
 فکر بلیغ ۷۲۹  
 فکرهای پریشان ۵۱۸

فرمان ده گماردن ۷۱۹  
 فرمان ده لایزال ( خدای تعالی )  
 ۱۸۳  
 فرمان دهی ۷۷۹  
 فرمان عشق ۵۷۹  
 فرمان عقل ۵۷۹  
 فرمان کس بر سر نهادن ( احترام و اطاعت ) ۷۲۴  
 فرمان گزار ۸۶۶  
 فرمودن بکشتن کس ( فرمان قتل کس دادن ) ۷۳۳  
 فرمودن کس را بکاری ۷۳۳  
 فروتنی ۷۹۶ - ۷۳۴ - ۶۱۴ - ۶۱۲  
 فرود آمدن بجایی ۴۰۸  
 فرو دوختن دیده باز ۴۷۹  
 فرو رفتن ( : مردن ) ۳۲۳  
 فرو شدن قمر ۷۵۲  
 فرو شدن مه ۶۴۶  
 فرومانده نفس اماره ۳۳۵  
 فرهاد زمان ۵۲۸  
 فرهاد کوهکن ۴۳۱ - ۴۲۳  
 فرهاد لب شیرین ۵۲۰  
 فرهاد ناتوان ۶۷۰  
 فرهمایی ۸۴۵  
 فریاد از دست و دل کس داشتن  
 ۳۸۷  
 فریاد از دل کس بر آمدن ۴۳۵  
 فریاد بلبلان سحرخیز ۶۲۲  
 فریاد پیوستن ۸۴۶  
 فریاد جهان سوز ۴۸۱



فلان دولت ( بکسر چهارم ) ۶۸۹  
 فلان دین ( بکسر چهارم ) ۶۸۹  
 فلفل بر آتش نهادن بنام کس  
 ۷۱۰

فلک خیره کش ۶۹۳

فن دانستن ۶۱۳

فوت شدن چیزی ۶۸۷ - ۷۷۷

فولاد هندی ۷۱

فرهم سخن کردن ۳۷۱ - ۶۵۷

فرهم کردن ۵۰۰

فیض چشمه خورشید بامداد بگاه  
 ۷۲۹

## ق

قاتل عمد ۴۱۵

قارون نعمت پرست ۲۸۱

قاضی شهر عاشقان ۴۴۵

قاع بسیط ( زمین هموار و فراخ گسترده )  
 ۶۹

قاعده صبر و شکیم ۴۵۷

قاعده مهر ۵۴۷

قاف قناعت ۸۱۱

قافله سالار ۴۵۰

قافله شب ۳۴۱

قاقم برف ۶۸۵

قاقمی ۸۴۱

قالب خالی کردن ۶۶۲

قالب مجروح ۷۵۵

قالب مشتاق ۴۶۷

قال و قیل ۳۷۴

قائی فشاندن ۸۲۴

قامت بلند ۳۵۵ - ۴۳۹ - ۴۸۴

قامت بلند صنوبر خرام ۴۳۹

قامت با اعتدال ۳۸۵

قامت چالاک ۴۰۳

قامت چفته ۳۲۰

قامت خوب ۴۰۶

قامت دل کش ۳۱۴

قامت راست ۶۴۶

قامت زیبای بلند ۴۸۸

قامت زیبای دلبران ۸۳۴

قامت زیبای سرو ۴۷۷

قامت سیمین بر ۶۹۵

قامت عجز ۳۲۳

قامت فتان ۴۰۵

قامت کمان صفت ۴۷۳

قائم بخدمت بودن ۵۸۰

قائم بخود بودن ۳۰۵

قائم مقام ۲۸۱ - ۸۵۱

قبایوش ۳۵۹ - ۶۳۶

قبایستن ( آماده شدن ) ۲۷۹ - ۷۹۶

قبای بسته ۵۵۱

قباگشادن ۵۶۳

قبای اطلس ۲۳۳ - ۶۳۰

قبای حسن ۶۳۹

قبای صنعت سعدی ۵۵۹

قبائل زلف ۶۱۳



قد صنوبر خرام ۶۸۷-۳۸۳  
 قد صنوبر خرام انسان ۶۸۷  
 قدم از سر کردن ۴۰۳  
 قدم برگرفتن ۴۲۵  
 قدم خوف ۳۴۱  
 قدم رفتن ۸۰۱  
 قدم سپردن ۸۳۸  
 قدم صدق ۳۴۳  
 قدم صلاح ۵۱۶  
 قدم معتدل ۴۰۳  
 قدم نهادن ۶۷۹  
 قدم واگرفتن از کس ۶۲۰  
 قدم معصیت ۸۰۱  
 قرار دیدن داشتن ۳۹۶  
 قرار عقل ۶۷۲-۴۴۳  
 قربان کردن ۶۱۵  
 قرب دل ۷۲۳  
 قرب جستن ۳۶۴  
 قرب طلبیدن ۷۹۹  
 قرص خورشید ۵۵۷  
 قرص مهتاب ۵۰۴  
 قرع بنام کس زدن ۴۶۵  
 قسم گفتن ۳۶۸  
 قصد جان داشتن ۳۷۸  
 قصد جان کردن ۶۲۲  
 قصد شکار داشتن ۴۰۶  
 قصور رفتن ۵۲۹  
 قصه برداشتن ۳۱۳  
 قصه بردن بکس ۶۰۲  
 قصه بی نوایی ۷۸۲  
 قصه ختم کردن ۷۰۹

قبض روح ۸۶۷  
 قبول داشتن (مقبول بودن) ۵۹۷  
 قبول عام ۵۱۶  
 قبله اهل دل ۶۲۲  
 قبله خوبان ۵۲۰  
 قبله روی ۵۹۳  
 قبله زوار ۷۰۴  
 قبله سعدی ۶۶۷  
 قبله کرم ۷۱۷  
 قبله گزفتن ۵۰۳  
 قبله معنی ۴۵۸  
 قبله اسلام ۷۰۴  
 قتل خطا ۳۵۸  
 قتل عشق ۶۰۱  
 قتل عمدا ۳۴۳  
 قتل کس رواداشتن ۴۴۹  
 قحبه رایگان ۲۷۰  
 قدح نگین ۸۲۲  
 قدح بی هشی ۶۰۳  
 قدح خوردن (ملاقه ظرف و مظروف) ۴۳۹  
 قدح غم گسار ۷۸۸  
 قدح قلندری وار ۳۶۴  
 قدح امان ۴۰۶-۳۸۳  
 قد خوش ۳۷۹  
 قدر (شب قدر) ۴۸۱  
 قدر بلند آسمان ۸۴۴  
 قدر خویش دانستن ۴۴۳  
 قدر دانستن ۶۱۵  
 قدر شناختن ۵۷۹  
 قدر شناسی ۶۸۳



- قصه خواندن ۶۱۶  
 قصه دراز کردن ۶۲۲  
 قصه درد ۳۴۲  
 قصه سودا ۳۹۵  
 قصه عشق ۶۱۶-۳۸۲  
 قصه عشق باب دیده خونین نوشتن ۳۸۲  
 قصه غصه ۶۰۵  
 قصه لیلی ۴۹۶  
 قصه معالی ۷۳۴  
 قصه کوتاه کردن ۶۱۶  
 قصد وصال کردن ۴۴۷  
 قصه های دل فروز ۸۵۸  
 قصه هجران ۶۶۷-۵۱۴  
 قصیده بپایان بردن ۷۲۵  
 قضا رفتن ۴۵۶  
 قضای آسمانی ۴۴۸  
 قضای رفته ۸۴۳  
 قطره باران بهاری ۵۹۵-۴۰۰  
 قطره دانه ۶۹۰  
 قطره قطره باران خرد ۸۱۹  
 قطعه نوشتن ۶۶۷  
 قفا خوردن ۷۸۹-۷۱۴-۳۵۷  
 قفا زدن ۴۴۴  
 قفای ملامت ۳۸۸  
 قفای نیستی خوردن ۵۳۱  
 قفس تنگنای دهر ۸۶۹  
 قفس صحبت ۵۶۵  
 قفل گردون ۷۹۹  
 قلاده زرین ۸۱۱  
 قلاش ۷۸۹-۴۴۸  
 قلاشی ۳۴۷  
 قلان بگردن کشیدن ۷۱۹  
 قلب بودن ۴۵۰  
 قلب رقیق ۳۷۶  
 قلب زرا اندوده ۷۹۳  
 قلمبان ( : قواد ) ۲۰۱  
 قلمب کس شکستن ۶۱۲  
 قلم ولسان بودن ۴۵۰  
 قلم اندر سر کس کشیدن ۴۵۶  
 قلم بر چیزی کشیدن ۶۸۰  
 قلم بر سر نام کس زدن ۴۸۶  
 قلم بر کس راندن ۵۸۲  
 قلم ، پولاد داشتن ۴۴۴  
 قلم در کشیدن ۳۳۸  
 قلم در سر کشیدن ۷۷۷-۵۵۹-۳۴۶  
 قلم رفتن ۷۸۶-۶۸۱  
 قلم زن ۲۲۱-۱۹۵  
 قلم شکستن ۴۰۶  
 قلم صنع خدا ۳۴۴  
 قلم عافیت ۶۸۵  
 قلم عفو ۶۸۰  
 قلم غبار ۶۰۷  
 قلم قدرت ۵۴۷-۳۹۵  
 قلم قدرت بی چون الهی ۳۶۸  
 قلم کشیدن بر چیزی ۳۸۶  
 قلم وهم ۴۰۶  
 قلندر ۵۸۸-۵۵۴-۵۱۱-۴۶۰-۲۹۸  
 قلندر قلاش ۷۸۹  
 قلندری ۷۴۳-۳۵۴  
 قلندری آموختن صوفی ۳۵۴  
 قمر خانگی ۶۰۶  
 قمر دل پذیر ۴۷۷  
 قناعت ورزیدن ۸۱۷  
 قند مصری ۵۹۶  
 قندیل کشتن ۶۱۰



قید مهربانی ۶۱۷  
قیمت خویش دانستن ۵۸۳

# ک

کار ازدست رفتن ۴۰۱-۴۳۸-۴۷۳  
کار از فغان رفتن ۴۵۹  
کار بجان رسیدن ۳۸۸  
کار بر آمدن ۴۳۴  
کار بزرگت مختصر گرفتن ۴۴۲  
کار بستن سخن ۷۵۲  
کار بسته ۴۶۵  
کار بند ۸۱۳  
کار پریشان و درهم داشتن ۳۷۴  
کار چون زر داشتن ۳۹۹  
کار داران فرمان بر ۳۰۸  
کار دآن ۸۵۸  
کار دانان ۵۴۶  
کار کن (کارگر) ۳۳۳  
کار گاه حلوائی ۷۳۶  
کار گاه صوفیان ۵۴۱  
کار گاه قضا ۷۲۳  
کار گشای ۷۳۳  
کار گاه امکان ۶۰۶  
کاروان آخرت ۷۵۰  
کاروان سالار ۸۲۴  
کاروان سرای ۶۸۸  
کاروان شکر ۴۶۷  
کاروان صبح ۳۷۰

قوت بازوان عشق ۳۷۶  
قوت بازوی عشق ۴۳۵  
قوت جان ۶۱۷  
قوت حافظه ۸۷۱  
قوت روان ۴۲۵  
قوت روان شیفتهگان ۷۷۹  
قوت روح ۴۲۵  
قوت شرح عشق ۴۸۵  
قوت صبر داشتن ۴۲۷  
قوت طبع ۶۰۰  
قوت کردن با چیزی ۴۰۰  
قوت گریز داشتن ۳۵۵  
قوس قزح ۳۶۳ و جای دیگر  
قول زبان ۸۶۷  
قول مطبوع ۴۶۱  
قوی دستگاه ۲۷۰  
قهر لطف اندود ۳۵۷  
قهرقه زدن ۴۳۷  
قیاس کردن ۳۹۹-۶۱۷-۷۵۲  
قیاس کس از کس کردن ۵۵۲  
قیامت شدن ۵۵۸  
قیامت قیام ۵۰۲  
قیامت کردن ۴۸۲-۵۶۶  
قیام کردن بکاری ۸۱۷  
قیام کردن پیش کس ۵۰۱  
قید کردن ۴۸۸  
قید گشادن ۵۹۲  
قید محبت ۶۴۴  
قید مهر ۵۰۸



کاروان عالم اسرار ۴۱۸

کاروان گه ( کنایه ازدنیا ) ۳۲۶

کاروان مشك تمار ۳۶۷

کاری از پیش کسی رفتن ۴۵۸

کاری با زمان دیگر انداختن ( کاری

بزمان دیگر انداختن ) ۳۹۴

کاری در پیش گرفتن ۴۵۸

کاسه بچین بردن ( چون زیره بکرمان

بردن ) ۷۳۰

کاسه چینی ۷۱ - ۱۲۹

کاسه زرین ۱۳۲ - ۷۵۳ - ۸۲۴

۸۷۱

کافر دل ۴۷۸

کافر شکستن ۷۷۷

کافر غماز ۷۰۸

کافر کیش ۶۷۲ - ۷۷۷

کام بر گرفتن ۵۱۸

کام جان ۳۹۹ - ۴۸۰

کام حلاوت ۷۱۸

کامران شدن ۸۱۱

کام طلبیدن ۶۱۰

کام نعمت و ناز ۸۳۹

کام میسر شدن ۴۳۴

کان فضایل ۸۴۸

کان کرم ۷۰۴ - ۷۲۴

کاه برگ ۳۶۸

کاه پاره مسکین ۶۴۴

کاه شدن کوه ۶۰۲

کبر کردن ۶۱۲

کبک خرامان ۵۴۶

کبک دری ۵۸۷

کبو تر گرفتن ۵۱۹

کبو تر نفس ۷۱۴

کتاب نگارین ۳۷۲

کتابت کردن ۴۹۷

کتب خانه ۷۸۸

کتف زورمند ۷۲۰

کج رفتار ۷۰۰

کج کله ۸۷۳

کدخدای ۸۱۱

کرامات دیدن ۴۳۴

کرا نه کردن ( دوری کردن ) ۸۷۱

کردار بد ۶۸۱

کردار نیک ۶۸۱

کردگار فرد عزیز ۷۲۷

کرده نیک ۷۲۲

کرسی زر ۳۱۵

کرشدن گوش چرخ ۳۹۹

کرشمه عنایت ۴۲۵

کرکس مردار خوار ۸۱۱

کرم بجای کس کردن ( کرم بحق

کس کردن ) ۷۲۶

کرم پیشه ۲۸۲

کرم فرمودن ۸۳۳

کرمك خاك زاد ( کرم شب تاب ) ۲۳۳

کرمك شب فروز ۲۳۳

کرم نامعهود ۶۹۷ - ۸۲۳

کرو بیان ۳۴۱ - ۷۵۴

کرو بیان عالم قدس ۷۵۴



کس را شکر نهادهن ۴۱۱  
 کس را قائم مقام کس داشتن ۳۸۵  
 کس را گشتن ۵۷۹  
 کس را گل ریختن ۴۱۱  
 کس را همزانوی کس دیدن ۳۸۹  
 کس را یار گرفتن ۴۴۱  
 کسوت زیبایی ۴۰۳  
 کسوت معنی ۳۷۲  
 کشت امید ۶۸۷  
 کشت عمر ۳۲۴  
 کشتگان معشوق ۴۲۴  
 کشتن خویشتن ۵۴۲  
 کشتن شمع ۵۷۰  
 کشتن نفس ۳۵۶  
 کشته تیر عشق ۴۸۵  
 کشته دشمن ۶۴۷  
 کشته دوست ۶۴۷  
 کشته سر بر آستان ۶۳۵  
 کشته شدن ۷۸۰  
 کشته شمشیر عشق ۴۳۵ - ۳۸۶  
 ۴۶۴ - ۷۸۰  
 کشته صبر ۵۲۲  
 کشته عشق ۴۳۷ - ۴۴۰ - ۵۶۵  
 ۵۹۳  
 کشته کس بودن ۳۸۲ - ۵۳۸  
 کشته معشوق ۵۵۸  
 کشته هجران ۴۵۵ - ۵۱۰ - ۶۱۸  
 کشتی دریای معرفت ۷۴۳  
 کشتی طاقت ۴۵۶

کوی عشق ۴۹۳  
 گز بینان ۶۱۱  
 گز ترا زوی ناراست خوی ۲۹۳  
 گز دمان خموش ۲۵۳  
 گز دم گزیده ۲۳۷  
 گز دم هجران ۶۷۲  
 گز رفتن جدول ۷۰۹  
 گز طبع ۵۸۷ - ۶۵۲  
 گز طبع جانور ۵۸۷  
 گز نمودن نقش ۶۸۶  
 کساد نرخ شکر ۵۵۰  
 کس بچشم در آمدن ۳۸۲  
 کس بر کس گزیدن ۴۳۰ - ۶۱۵  
 کس به هیچ کشتن ۳۵۲  
 کس را از سر پیمان کس بردن ۴۱۷  
 کس را از سر راه خدا بردن ۴۱۷  
 کس را از عشق کس ملامت کردن ۴۰۵  
 کس را از فتنه زمان نگه داشتن ۴۰۷  
 کس را از ور بودن ۴۵۳  
 کس را بسنگت راندن ۳۹۴  
 کس را بفریاد آوردن ۴۸۲  
 کس را بکنیت خواندن ۵۹۷  
 کس را به هیچ دادن ۵۱۱  
 کس را جان داشتن (بمنزله جان داشتن) ۴۰۵  
 کس را در زده انداختن ۳۵۴  
 کس را دشمن گرفتن ۳۱۳  
 کس را زه بخویشتن دادن ۴۰۸  
 کس را دوست ترا از جان داشتن ۴۰۵



کلک سعدی ۶۲۷  
 کله دار ۶۳۶  
 کله داری ۶۷۳  
 کلید در گنج سعد ۷۸۶  
 کلید صبح ۷۹۹  
 کلید ظفر ۲۶۷  
 کلید فتح اقالیم ۶۸۶  
 کلید قدر ۳۱۷  
 کلید گنج سعادت ۷۲۳  
 کلید نجات ۵۷۵  
 کم آزار ۶۸۹  
 کم آواز ۲۸۵ - ۶۸۶  
 کمال حسن ۴۰۸ - ۵۶۸ - ۵۷۷  
 کمال حسن وجود ۵۵۶  
 کمال شوق ۵۵۰  
 کمال ماه ۵۹۷  
 کمان ابرو ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۹۷  
 ۴۴۴ - ۴۴۷ - ۵۶۰ - ۵۹۲  
 ۶۸۲ - ۷۱۸  
 کمان ابروان ۴۹۰ - ۵۱۸  
 کمان ابروی ۶۲۳  
 کمان ابروی دوست ۴۸۷  
 کمان چفته ابرو ۴۲۱  
 کمان حکم ۸۳۶  
 کمان خانه ابرو ۴۷۸  
 کمان دار ۲۳۳  
 کمان داران ابرو ۵۵۶  
 کمان در بازو آوردن ۳۴۵  
 کمان درزه آوردن ۲۶۸  
 کمان عمر چهل سالگی ۷۴۹

کشتی عمر ۴۴۸  
 کشتی وجود ۸۶۷  
 کش خرام (خوش خرام) ۵۰۲  
 کشور گشا ۷۳۱  
 کشیشان هرگز نیاز ده آب ۳۱۴  
 کعبه حسن ۴۴۹  
 کف اختیار ۴۸۶  
 کفایت بیان ۳۷۷  
 کفایت داشتن ۵۷۹  
 کف بر گشودن ۷۳۳  
 کفر اندن ۸۱۹  
 کفر فرمودن ۴۳۳  
 کف زور آزمای ۴۳۵  
 کفش دریده ۸۶۴  
 کف کریم ۷۱۱  
 کف موسوی ۷۴۳  
 کف نیاز ۶۸۸ - ۷۳۳  
 کف نیاز مند درویش ۴۸۴  
 کلبه خلوت ۵۱۲  
 کلبه زهد ۴۷۱  
 کلاه مشکین ۶۰۰  
 کلاه از سر کسی ربودن ۷۴۰  
 کلاه بخت ۸۳۵  
 کلاه جباری ۸۳۸  
 کلاه و دستار کسی بر سر تربت نهادن ۷۵۳  
 کلاه دولت و صولت ۷۵۲  
 کلاه ربودن ۸۳۸  
 کلاه گوشه قدر ۶۸۳  
 کلاه ناز و تکبر ۴۱۱  
 کلاه نهادن ۴۱۱



کمندتاب داده ۵۶۳  
 کمندخوب رویان ۳۵۸  
 کمنددرگردن ۵۵۰  
 کمند در گردن داشتن ۶۴۳  
 کمندزلف ۴۰۷ - ۵۹۲  
 کمندزلف خوبان ۶۳۱  
 کمندسرزلف ۳۹۰ - ۵۶۱  
 کمندشوق ۴۱۴ - ۷۱۰  
 کمندعشق ۳۴۵ - ۴۱۰ - ۴۹۷  
 ۵۴۴  
 کمندغزال ۴۹۶  
 کمندکافر ۷۷۹  
 کمندگیسو ۳۴۹  
 کمندماه رویان ۴۹۸  
 کمندنظر ۵۰۸  
 کمندهوس ۶۰۲  
 کم و بیش ۸۶۸  
 کمین گشادن ۶۸۲  
 کمینه ۵۶۴  
 کمینه آحاد بندگان سعدی ۷۱۸  
 کمینه مرغ ۵۹۶  
 کنار باشک تر شدن ۳۹۹  
 کنار دریا ۳۶۰  
 کنار جستن از کس ۵۲۱  
 کنج ادب ۸۳۹  
 کنج تنهایی ۳۹۱ - ۵۶۸  
 کنج حسرت ۳۱۸  
 کنج خاوت ۲۶۰ - ۲۸۱ - ۳۰۱  
 ۴۱۳ - ۵۶۴ - ۶۰۳  
 کنج سلامت ۳۰۳

کمان قتل عاشق ۳۶۰  
 کمان کش ۷۴۴  
 کمان کشیدن ۶۰۲  
 کمان کیانی ۱۶۸  
 کمان گمان ۷۲۶  
 کمان مهره ابرو ۳۶۸  
 کمان مهره ابروی خمیده ۵۶۳  
 کم او فتادن چیزی ( نادر بودن )  
 ۴۱۰  
 کم خود گرفتن ۳۹۷  
 کم خویش گرفتن ۵۷۶  
 کمر بخدمت کس بستن ۶۱۷  
 کمر بر میان بستن ۵۶۰  
 کمر بستن ۶۱۰ - ۶۸۹ - ۸۰۹  
 کمر بستن بفرمان کس ۶۷۱  
 کمر بسته ۸۳۵ - ۸۴۱  
 کمر بسته چو جوزا ۶۸۵  
 کمر پیش کس بستن ۸۶۰  
 کمر خدمت و طاعت بستن ۴۰۰  
 کمر زر ( کمر بند زر - بعلاقه حال و محل )  
 ۲۳۳  
 کمر گشادن ۴۱۱  
 کمر گه ۵۹۸  
 کم وزن ۳۲۷  
 کم کردن ۶۲۱  
 کم کردن از چیزی ۵۸۹  
 کم کس گرفتن ۳۸۵  
 کمند آرزو ۵۹۶  
 کمند انداختن ۸۱۴ - ۸۲۹  
 کمند بلا ۵۷۵



کوزه نبات ۳۶۵ - ۷۴۵  
 کوس بشارت ۷۱۷ - ۷۱۸  
 کوس رحیل ۴۱۹  
 کوس زدن ۵۵۹  
 کوس شناخت زدن ۴۰۰  
 کوس غارت زدن ۳۹۸  
 کوشش بی فایده ۵۶۳  
 کوفت خوردن ۸۲۸  
 کوکب سیار ۳۶۲  
 کون برهنه ۸۳۰  
 کون خر (نادان) ۷۴۳  
 کوه جود ۷۲۸  
 کوه سپید ۲۶۶  
 کوه محنت ۴۶۰  
 کوه و بیابان بریدن ۷۱۸  
 کوه و بیابان مشقت ۷۱۸  
 کوه وقار ۷۰۴ - ۷۲۴  
 کوی بی نشانی ۶۸۸  
 کوی خرابات ۵۴۶  
 کوی درویشان ۵۸۰  
 کوی شکر ریزان ۵۵۲  
 کوی عشق ۳۸۶ - ۴۵۲ - ۵۴۱  
 ۵۵۲ - ۶۱۳  
 کوی عشق آیین ۵۵۴  
 کوی عشق بازان ۵۸۵  
 کوی لاله رخان ۴۶۶  
 کوی محبت ۴۵۶  
 کوی نشاط ۵۳۹  
 کوی وحدت ۷۹۲

کنج صابری ۷۴۳  
 کنج فقر ۵۸۸  
 کنج قناعت ۷۷۷ - ۸۳۵  
 کنج لحد ۸۶۶  
 کند پای ۳۰۹ کندرای ۳۳۲  
 کنگره وصل ۴۲۳  
 کنیت سعدی ۷۹۲  
 کنیسه عام ۸۳۲  
 کوتاه دست ۸۵۶  
 کوتاه دیدگان ۷۷۹  
 کوتاه نظر ۳۶۳  
 کوتاه امید ۲۸۲  
 کوتاه بین ۳۸۰  
 کوتاه دست ۴۴۵ - ۵۷۱ - ۸۰۹  
 کوتاه نظر ۵۱۲ - ۵۴۴ - ۶۳۸ - ۸۱۰  
 کوتاه نظران ۴۰۷ - ۴۷۶ - ۵۰۵  
 ۸۶۳  
 کوتاه نظری ۳۵۱ - ۵۵۱  
 کوتاه نمودن شب ۴۶۲  
 کوچک داشتن ۸۲۸  
 کوچک قدر ۷۸۴  
 کودك پیچ بر پیچ شنگ ۲۹۹  
 کودك خوب روی ۵۴۲  
 کودك لشکری ۶۵۲ - ۶۶۲  
 کودك مطرب ۵۶۸  
 کودك ناتمام ۳۱۹  
 کور بخت ۲۹۵  
 کوزه مکیدن ۳۶۹



گدا بیسه ۳۰۲  
 گداختن برف ۷۱۹  
 گدایان شاه ۲۲۷  
 گدایان خرمن ۸۱۱  
 گدایان خیل سلطان ۵۳۸  
 گدایان کوی دوست ۳۸۸  
 گدای بازار ۴۸۵  
 گدای خرمن ۴۰۴ - ۷۵۱  
 گدای مسکین ۵۷۴  
 گذاشتن و گذشتن ۷۸۰  
 گذرازد در رحمت کردن ۴۰۰  
 گذرگاه قرآن و پند ۳۰۸  
 گذشتن ( مردن ) ۳۲۶  
 گذشتن سوزن از حریر ۴۷۸  
 گران باران ۷۷۹  
 گران جان ۸۱۷  
 گران شدن خواب ۶۵۳ - ۸۴۶  
 گرانی کردن ۴۴۸  
 گر بز ۲۰۱  
 گر بزی ۱۷۷ - ۷۳۵  
 گربه بوهریره ۷۲  
 گربه محروم ۸۵۶  
 گرداب بی پایان ۶۸۹  
 گرداب خطر ۶۹۳  
 گرد از سوار ماندن ۴۷۲  
 گرد بیمده گشتن ۴۰۰  
 گرد پیچیدن ۷۷۸  
 گرد سودا ۴۲۵  
 گرد شور و شر گشتن ۴۰۰  
 گرد کردن ( جمع کردن ) ۶۸۹

کوی وصل جانان ۳۸۹  
 کوتی و قاداران ۵۴۵  
 کیهف امان ۷۲۴  
 کهن سال پرورده پخته رای ۳۰۰  
 کهن شدن ارادت ۳۵۵  
 کهنه جبهان ۸۴۷  
 کید حسود ۸۴۴  
 کید سحر ۳۵۴  
 کیسه بر ۲۸۴  
 کیسه اربدن ۷۰۲  
 کیسه پرداختن ۵۹۱  
 کیه پندار ۵۰۳  
 کیف بردن ۸۲۸  
 کیمخت نافه ۸۱۰  
 کین آوری ۳۳۱  
 کین بردن ۴۹۸  
 کینه توز ۳۲۷

## گ

گام برگرفتن ۵۱۸  
 گام پیش نهادن ۶۱۱  
 گاوپرواری ۱۲  
 گاودهل زن ۳۷۶  
 گاوسامری ۵۸۴  
 گاوعنبر ۷۴۳  
 گبران پازندخوان ۳۱۴



گرفتن سوزنش در کس ( تأثیر... )

۶۰۸

گرفتن مه ۸۴۵

گرفته عشق ۴۸۳

گرفت دهن آلوده یوسف ندیده

۵۶۳

گرمی کردن ۷۱۹

گرم راندن ۴۵۰

گرم رو ۳۲۹ - ۷۰۴

گرم رو و چست بودن ۳۲۹

گرم زیر بار رفتن ۴۷۲

گرم شدن آفتاب ۷۲۴

گرم شدن مجلس ۵۱۹

گرو بردن ۳۲۱ - ۷۹۹

گرو بردن از چیزی ۵۷۲

گروستدن ۸۵۷

گروه پیشانی ۶۱۸

گریبان اجل ۵۱۲

گریبان افق ۴۳۴

گریبان امید ۴۴۱

گریبان بمرگ کس دیدن ۳۲۲

گریبان جان ۴۲۳

گریبان دریده ۴۴۰

گریبان غفلت ۳۳۰

گریبان غم ۳۱۸

گریبان ملامت ۴۱۴

گریبان وفا ۵۷۹

گریزان از همه خلق بودن ۴۲۵

گریزگاه ۵۶۰

گردیدن از حال بحال ۸۴۰

گردیدن حال ۳۰۰

گردن افراشتن ۴۹۲

گرد نان ( سران و بزرگان ) ۵۱۹

۷۱۹ - ۷۲۴

گردن اکابر ۷۲۴

گردن بخدمت نهادن ۳۷۶

گردن برخاستن نهادن ۷۱۹

گردن بفرمان نهادن ۲۹۸

گردن بکمند ۴۷۶ - ۵۳۲

گردن تسلیم پیش داشتن ۴۷۲

گردن جان در کمند داشتن ۳۶۱

گرد ندامت ۳۶۲

گردن زدن ۷۳۳ - ۷۹۱

گردن طوع ۶۸۵

گردن فرازان ۶۹۲

گردن کشان ۶۷۸ - ۷۱۷

گردن کش دشمن کش عاجز بخشای

۷۳۴

گردن کشیدن ۷۹۳

گردن نهادن ۳۴۴ - ۶۸۵

گردن نهادن بر فرمان کس ۷۱۹

گردیدن رنگ ( تغییر رنگ ) ۳۳۳

گرم مغر کوب ۷۳۳

گرسنه گرگ بی توحم ۳۶۴

گرفتار بلا ۳۴۴

گرفتار کردن ۶۲۱

گرفتار کمند مه رویان ۴۹۸

گرفتار نظر بودن ۳۸۱

گرفتگان ارادت ۴۴۳



گل برگ ۲۷۹ - ۴۷۰ - ۵۱۱  
 گل برگ خودروی ۶۲۵  
 گل برگ عیش ۵۶۲  
 گل بستان امید ۴۰۱  
 گلبن بوستان روحانی ۵۲۷  
 گلبن خرامان ۴۰۷  
 گلبن خندان ۳۶۲  
 گلبن خوشبو ۷۸۷  
 گلبن عیش ۵۶۵  
 گلبن نو ۳۶۴  
 گل بو ۷۹۳  
 گل بوستان روی ۵۹۷  
 گل بوستانی ۸۰۱  
 گل بوکردن ۶۵۸  
 گل بوی ۶۵۸  
 گل بوی گل اندام ۵۵۷  
 گل بهشت ۵۲۱  
 گل بهشت ۶۱۹  
 گل بی خار ۵۳۱ - ۷۸۴  
 گل پیرهن ۵۴۱  
 گل چیدن ۵۵۰ - ۷۰۵  
 گل خرم ۸۵۴  
 گل خندان ۳۹۰ - ۴۲۳ - ۴۳۸  
 ۵۹۷ - ۶۸۲  
 گل خوشبوی ۳۵۰ - ۵۵۴  
 گل در آستین داشتن ۵۹۲  
 گل در پای کس ریختن ۴۱۴  
 گل در کنار داشتن ۵۱۵  
 گل دسته امید ۴۶۶  
 گل رخ ۴۴۵ - ۵۹۴  
 گل رخسار ۴۳۴ - ۵۲۶ - ۵۶۵

گریستن ابر ۴۷۳ - ۴۸۶  
 گریستن شمع ۴۴۱ - ۴۷۹  
 گریستن قلم ۴۲۰  
 گریه زار ۷۵۳  
 گریه زده ۶۴۹  
 گزند کردن (گزند رساندن) ۷۲۴  
 گزیر از چیزی داشتن ۴۶۰  
 گفتار جان پرور ۴۵۴  
 گفتار جانفزای ۴۲۱  
 گفتار خوش ۶۳۱  
 گفتار شیرین ۵۹۸  
 گفتار کردن (چون رفتار کردن)  
 ۴۴۷ - ۶۲۱  
 گفتن دلستان ۶۶۱  
 گفتن شیرین ۴۴۱  
 گفتن بیروده خروس ۴۸۲  
 گفته سعدی ۷۹۱  
 گفته های آب دار ۶۶۷  
 گل آدم ۷۲۸  
 گل آکنده ۳۶۸  
 گل آلوده معصیت ۳۲۹  
 گل از خار بر آوردن ۴۹۴  
 گل افشان ۵۳۵ - ۵۴۳ - ۵۸۲  
 گل افشاندن بر کس ۵۲۵  
 گل افشان کرد ۵۸۲  
 گل اندام ۳۳۳ - ۵۵۷ - ۵۶۳  
 ۶۰۹ - ۶۳۴  
 گل ببازار آمدن ۳۶۷  
 گل بدامن بردن ۵۹۸



گل معنی ۴۴۲  
 گل مهره ۳۷۰  
 گل نازپرور ۵۵۲  
 گلندام ۶۰۹  
 گل وصل ۶۶۸  
 گله از دست کس بجایی بردن  
 ۴۰۸  
 گله بانی ۶۸۷  
 گله پاییدن ۸۵۱  
 گله قاقم برف ۶۸۵  
 گله کردن ۴۳۱  
 گلرهای بامدادان ۵۸۰  
 گل یار ۴۳۴  
 گلیم خویش از آب بر آوردن  
 ۸۲۶  
 گلیم سیاه ۶۴۴  
 گمان بد بردن ۸۳۰  
 گمان بردن ۶۸۶ - ۷۵۳ - ۷۹۹  
 گمان غلط بردن ۳۸۷  
 گم کرده باز حستن ۷۱۸  
 گم کرده حستن ۳۹۶  
 گم کرده دل ۴۵۵  
 گناهان قبیح ۷۹۹  
 گناه سنجیدن ۵۵۱  
 گنبد دوار ۳۹۳  
 گنج آزادگی ۷۷۷  
 گنج برداشتن ۸۲۳  
 گنج بر دوستان فشاندن ۷۲۰  
 گنج بقا ۷۵۳

گل رعنا ۴۲۳  
 گل رنگ ۴۹۴ - ۸۴۶  
 گل روی ۳۷۲ - ۴۴۱ - ۵۵۴ - ۵۸۹  
 ۷۰۱ - ۷۰۳ - ۷۳۵  
 گل رویان ۳۹۵  
 گل ریختن ۴۸۱ - ۵۸۰  
 گلستان اصفی آدم ۸۵۴  
 گلستان جمال ۴۶۵  
 گلستان خلیل ۱۴۷  
 گلستان صفا ۴۶۱  
 گلستان معنی ۲۶۴  
 گل سرشتن ۷۲۸  
 گل سوری ۵۹۸  
 گل سیراب ۳۵۱  
 گل شکفته در گل ۸۴۹  
 گلشن خضرای مجلس ۷۲۱  
 گلشن خوشبو ۵۳۶  
 گلشن روحانیان ۴۷۴  
 گلشن مراد ۸۶۸  
 گلشن ملایک ۴۲۱  
 گل عذار ۶۷۰  
 گل فام ۵۰۰  
 گل فرصتادن ۷۳۰  
 گل فشان ۵۸۸  
 گل گرفتن ( بکسراول ) ۴۳۱  
 گل گرفتن صحرا ۴۷۴  
 گلگونه خمر یا قوت فام ۲۴۸  
 گلگونه شفق ۶۷۸  
 گل لعل ۵۵۴ - ۶۴۵



گوش بر الله اکبر داشتن روزه دار  
( انتظار افطار ) ۳۷۰  
گوش بر راه داشتن ( انتظار ) ۵۰۸  
گوش بر چنگ داشتن ۳۷۳  
گوش بر خبر داشتن ۴۸۴  
گوش بر در داشتن ( انتظار )  
۵۰۲  
گوش بر راه داشتن ۳۷۶  
گوش بر کس داشتن ۴۴۹  
گوش بر ندا ۶۷۹  
گوش بقول کس کردن ۳۷۶  
گوش جان ۵۲۱ - ۵۶۸  
۷۳۳ - ۷۹۲  
گوش در گفتن کس داشتن ۴۴۱  
گوش دل ( اضافه استعاری ) ۳۳۷  
۴۱۴ - ۵۰۲ - ۵۳۲ - ۶۹۲ - ۷۵۱ -  
۷۹۱ - ۸۰۱ - ۸۲۹  
گوش ضمیر ۲۸۹  
گوش طبیعت ۸۰۱  
گوش فهم ۵۰۳  
گوش قبول ۴۶۰  
گوش کس مالیدن ۳۲۹  
گوش گرفتن ( نیوشیدن ) ۷۴۳  
گوش گرفتن نصیحت ۸۰۴  
گوشمال ۶۰۷  
گوشمال خوردن ۷۱۳  
گوشمال خوردن چوب رباب  
۳۵۳  
گوشمال دادن ۵۵۳ - ۶۰۲  
گوش نصیحت ۵۲۵

گنج سعادت ۷۲۲  
گنج سلامت ۲۸۱  
گنج شایگان ۵۴۵ - ۸۱۲  
گنجشک پریده ۵۶۳  
گنج عافیت ۷۴۳  
گنج قارون ۱۴۸ - ۱۸۴  
گنج نوش دارو ۵۹۱  
گنج نهادن ۷۲۰ - ۸۲۳  
گنجینه شفا ۶۸۰  
گنجینه صفا ۶۷۹  
گنجینه کام ۴۹۲  
گندم بخانه بردن ۸۶۴  
گندم پاشیدن ۸۵۹  
گندم نمایی کردن ۴۴۸  
گنه انداختن ۵۴۷  
گنه در عبا کردن ( پنهان گنه کردن )  
۷۹۶  
گنه رفتن ۳۸۹  
گنجهکار ۵۲۰ - ۸۳۸  
گنجهکار خوش هفته ۳۲۹  
گواهی نوشتن ۵۳۰  
گورخانه ( قبر ) ۸۶۸  
گورخوات ۸۶۸  
گوسفند قربانی ۴۸۳ - ۶۱۹  
گوش آگندن ۵۲۵ - ۸۰۱  
گوش استماع داشتن ۴۹۶  
گوش بادشمن کردن ۳۸۱  
گوش باکس کردن ( گوش بکس  
کردن ) ۵۵۲  
گوش بپند داشتن ۴۳۵



گوهر شناسان راز ۲۸۴  
 گوهر معنی ۵۶۴  
 گوهر يك دانه ۷۹۴ - ۵۳۶  
 ۸۶۷  
 گوی بردن ۵۹۴  
 گوی حسن برده ۴۵۵  
 گوی دل ۵۱۹  
 گوی دولت ۷۹۱ - ۵۴۲  
 گوی ربودن از کس ۴۰۰  
 گوی زدن ۷۹۲  
 گوی زنج دان ۵۱۶  
 گوی سعادت ۷۰۰ - ۶۸۹ - ۵۴۲  
 گوی ظفر ۸۴۴  
 گوی عاج ۴۸۲  
 گوی عقل ۷۲۷  
 گوی گریبان ۶۴۳  
 گوی لطافت ۷۲۶ - ۵۹۴  
 گوی معنبر ۶۲۹  
 گوی نخوت ۸۵۱  
 گوینده سقط ( دشنام دهنده ) ۷۳۹  
 گوی و چوگان باختن ۸۹۷  
 گهر باری ۶۷۳  
 گهر بر کس بستن ۶۸۵  
 گهر ریختن چشم ۴۴۴  
 گه گاه ۳۲۷  
 گیسو عنبرینه گردن داشتن ۳۶۹  
 گیسوی تابدار ۴۸۲  
 گیسوی درختان چمن ۶۹۹

گوش همت ۷۹۹  
 گوش هوش ۷۱۳ - ۷۱۱ - ۷۰۶  
 ۸۴۲  
 گوش چرخ ۳۹۹  
 گوشه چشم ۵۷۶ - ۴۳۲ - ۳۸۰  
 ۵۹۰ - ۵۸۵  
 گوشه چشم ارادت ۶۴۴ - ۳۶۶  
 گوشه چشم بکس کردن ( عنایت )  
 ۵۹۰  
 گوشه چشم دلاویز ۳۵۶  
 گوشه چشم مرحمت ۷۸۲  
 گوشه چشم نگران ۴۰۵  
 گوشه خاطر ۴۵۸  
 گوشه خاطر کس بردن ۵۲۷  
 گوشه نشستن ۵۰۵  
 گوشه نشین ۴۱۹ - ۳۸۰  
 گوشه نشینان ۴۵۳  
 گوشه نشینان صلاح ۳۶۲  
 گوشه نشینی کردن ۴۱۹  
 گوشه وحدت ۳۷۲  
 گوگرد پارسی ۷۱  
 گونه زرد ۳۶۱  
 گوهر آگین ۵۶۳  
 گوهر از کام نهنگ آوردن ۴۵۷  
 گوهر بدربار بردن ( چون زیره بکرمان  
 بردن ) ۴۱۸  
 گوهر بر سر مجلس باریدن ۴۷۲  
 گوهر زای ۷۳۴ - ۷۳۳  
 گوهر شدن سنگ ۴۶۰



## ل

لب بر لب کس نهادن ۴۱۰ - ۴۵۵  
 لب بر لبی داشتن ۴۸۲  
 لب برهم ۶۸۹  
 لب بستن ۸۴۰  
 لب بلب رسیدن ۵۸۳  
 لب جان بخش دلفریب ۳۶۶  
 لب جوی ۵۷۰  
 لب چشمه حیات ۳۶۵  
 لب چشمه حیوان ۴۳۷  
 لب چو چشم خروس ۴۸۲  
 لب خندان ۴۸۳  
 لب خندان شیرین منطق ۵۵۷  
 لب شکر بار ۴۷۳ - ۴۸۵  
 لب شکر خا ۴۵۳  
 لب شکر دهانان ۳۵۸  
 لب شکر فشان ۵۱۱  
 لب شیرین ۳۴۸ - ۳۵۷ - ۳۶۱ -  
 ۳۸۲ - ۴۰۹ - ۴۲۲ - ۴۴۵ -  
 ۴۶۱ - ۵۲۰ - ۵۷۲ - ۵۷۷ -  
 ۵۹۴ - ۶۵۳ - ۷۰۷ - ۷۲۸  
 لب شیرین شکر بار ۳۹۶  
 لب شیرین عبارت ۳۵۶  
 لب شیرین لبان ۵۴۳  
 لب ضحاک ۳۵۴ - ۴۰۳  
 لب کس گزیدن ۶۲۲  
 لب گشودن ۴۶۳  
 لب مقصود ۴۱۸  
 لب مقصود بدندان گزیدن ۷۱۸

لا ابالی شدن ۸۰۳  
 لابه برگردون رساندن ۴۷۸  
 لابه زار ۶۰۶  
 لابه گمری ۸۳۸  
 لابه محروم ۵۸۴  
 لاف از گزاف بر کس زدن ۴۸۴  
 لاف دروغ زدن ۵۲۴  
 لاف زدن ۳۶۴ - ۳۸۸ - ۴۸۸ -  
 ۶۴۰ - ۷۸۱  
 لاف محبت ۵۲۴ - ۵۶۹  
 لاف مردی زدن ۲۹۶ - ۳۲۷  
 لالستان ۵۹۸ - ۷۲۴  
 لاله بنا گوش ۵۷۸  
 لاله حمرا ۵۱۴  
 لاله رخان ۴۶۶  
 لاله زار ۸۰۰  
 لاله فشان کردن ۴۱۹  
 لاله گون ۴۶۰  
 لباس طامات ۳۵۳  
 لباس معرفت ۶۷۹  
 لبان باریک ۶۳۱  
 لبان لعل ۵۵۷ - ۷۲۵  
 لب بر لب ۳۴۷



لب لعل ۳۶۹ - ۳۸۷ - ۴۳۷ - ۴۳۹

۴۶۴ - ۵۲۸ - ۵۶۴ - ۶۳۹ - ۶۴۳

۶۹۵

لب لعل آب دار ۴۶۲

لب و دندان شکر بار ۴۲۸

لب یا قوت قام ۳۸۳ - ۵۰۰

لبیک زنان ۵۱۹

لت انبان از خواب مست ( شکم باره

خواب آلود ) ۲۵۱

لت انبان بد عاقبت ۲۷۸

لذت ترک لذت ۸۰۱

لذت دانستن ۸۰۱

لذت عشق ۸۰۲

لذت عیش بی هشان ۵۴۵

لرزیدن پشت ۸۱۷

لشکر خوبان ۵۳۷

لشکر زدن ۶۱۲

لشکر سرما ۶۸۴

لشکر سلطان غم ۴۶۹

لشکر شکستن ۶۵۲

لشکر شکن ۶۶۲

لشکر عشق ۳۹۱ - ۵۲۳

لشکر کش فتوت ۶۸۰

لطافت جسم ۵۶۸

لطافت خوی ۴۴۳

لطف خدا ۵۱۷

لطف صورت ۳۷۵

لطف طبع ۵۶۶

لطف لفظ شکر بار گفته سعدی

۶۰۰

لطیف اعتدال ۵۵

لطیف بازو ۳۴۹

لطیف جوهر و جان ۵۷۳

لطیف جهان ۴۲۴

لطیف ساده ۵۶۳

لطیف منظر ۵۸۷

لطیفه جهان ۶۱۴

لعبتان بهشتی ۶۸۲

لعبتان جادوی ۶۲۳

لعبتان چینی ۴۲۶ - ۶۶۲

لعبتان سیمین ۶۲۹

لعبتان کشمیر ۴۷۶

لعبت با جمال ۶۵۱

لعبت پری رخسار ۵۹۸

لعبت چین ۴۱۹

لعبت خور ۴۳۱

لعبت خندان ۳۶۹ - ۴۰۱

لعبت ساده ۷۹۸

لعبت ساقی ۵۰۴ - ۵۶۸ - ۵۷۷

لعبت شیرین ۳۴۲

لعبت قبا پوش ۳۵۹

لعبت نگارین ۶۴۲

لعل از چشم افتادن ۳۴۹

لعل بدخشان ۱۳۰ - ۱۶۰ - ۸۴۸

لعل بکان بردن ( چون زیره بکرمان

بردن ) ۷۲۶

لعل شکر بار ۴۶۹



ماء معین ۳۸۰ - ۴۱۸ - ۶۸۳  
 ماجرا گفتن ۴۴۸ - ۵۱۸  
 ماجرای دل ۴۴۸  
 ماجرای دل دیوانه ۵۱۸  
 ماجرای عشق ۴۱۰ - ۴۳۸ - ۵۴۴  
 ماجرای عقل ۳۹۴  
 مادح طماع ۸۰۸  
 مادر ایام ۵۳۵  
 مادر بی مهر ۷۴۷  
 مادر دل پذیر ۳۰۶  
 مادر دهر ۵۸۲ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۸۹۰  
 مادر زاد ۷۵۱  
 مادر گیتی ۴۲۱ - ۴۶۳ - ۵۶۸ - ۶۹۸  
 مار از خویشتن بستان ۷۲۳  
 مار افسا ۷۰۶  
 مار افسای ۷۳۳  
 مار سر زلف ۴۰۳ - ۶۷۲  
 مار ضحاک ۴۶۴  
 مال فدا کردن ۶۷۹  
 مالک دینار (نام کسی است) ۷۰۳  
 مالک رد و قبول ۳۶۱  
 مالک رق ۴۹۵  
 مالک عرصه گرامات ۳۵۳  
 مالک مختار ۸۶۱  
 مالک ملک وجود ۳۶۱  
 مال مردم خوردن ۳۲۸  
 مانستن بچیزی (شبه بودن) ۶۵۶  
 ماه آسمان ۵۱۱

لعل لب ۶۱۲ - ۶۷۳ - ۸۷۳  
 لعل لب شکر فشان ۶۶۶  
 لعل لب کس مزیدن ۳۶۹  
 لغزیدن دست ۶۷۱  
 لفظ شکر بار گفته سعدی ۶۰۰  
 لفظ شیرین خواننده ۳۱۳  
 لقب نهادن ۵۳۸  
 لقمه از حوصله بیش ۴۹۲  
 لقمه بیشتر از حوصله ۶۰۶  
 لگد کوب ۴۴۰  
 لگد کوب ستم ۵۸۲  
 لگد کوب شدن ۴۴۰  
 لوامع جوانی ۳۶۴  
 لوح دل از نقش غیر شستن ۳۶۶  
 لوح روی کودک ۸۴۰  
 لوح فکر ۷۸۰  
 لؤلؤ شاهوار ۲۴۰  
 لؤلؤ منشور ۷۰۷  
 لؤلؤ منضود ۶۹۹  
 لؤلؤ منظوم ۷۰۷  
 لؤلؤ لالا ۴۲۳ - ۶۴۶ - ۶۸۵  
 لهجه شیرین ۵۴۷  
 لیل طویل ۳۷۴  
 لیله اسری ۶۹۴  
 لیله دیجور ۷۶۵

م

ماء مهین (آب منی) ۵۶۶



ماه محفله ۸۴۱	ماه پری پیکر ۵۷۰ - ۶۲۲
ماه مشک بوی ۶۰۵	ماه پری چهره ۳۷۵
ماه منور ۴۱۸	ماه پیکر ۳۷۷ - ۶۵۰ - ۸۰۰ - ۸۱۳
ماه منیر ۴۰۵	ماه پیکران ۸۳۵
ماه مهین ۷۲۸	ماه تمام ۵۸۸
ماه نو ۴۶۳	ماه چارده ۵۶۰
ماهی امید ۸۴۳	ماه ختن ۳۹۸
ماهی دریا ۳۴۱	ماه درفشان ۴۰۰
ماهی گور ۳۲۳ - ۳۳۳	ماه دلستان ۶۰۹
مای شوخ چشم ۷۰۵	ماه دولت ۷۵۱
مایه داران ۷۱۴	ماه دو هفته ۳۶۳
مایه درمان ۶۶۲	ماه رخ ۶۱۱ - ۸۷۳
مایه ناز ۶۵۵	ماه رخسار ۵۹۱
مباح کردن نظر ۵۴۴	ماهرو ۳۵۲ - ۳۹۴ - ۵۹۱ - ۵۶۹
مبارزان جهان ۶۱۲	ماهروی ۴۴۳ - ۴۵۴
مبارزان طریقت ۷۱۴	ماه روی ۷۲۵
مبارک سحر ۴۵۵	ماهرویان ۴۲۶ - ۴۹۸ - ۵۴۴ - ۷۴۴
مبارک طلوع ۵۰۲	ماهروی حاضر غایب ۵۸۴
مبالغه کردن ۷۲۶	ماه سرو قامت ۶۲۸
متابع کس بودن ۷۰۴	ماه سیما ۶۶۷
متبدل شدن ۸۰۱	ماه شب افروز شبستان افروز ۶۵۵
متحد ثان حسن ۴۹۰	ماه شب چارده ۷۱۸
مترصد بودن ۵۶۵	ماه شب چهارده ۶۴۰
متزلزل کردن ۶۸۲	ماه فرخنده ۷۲۱
متعلق بدامن بودن ۴۷۶	ماه کله دار ۶۳۶
متعلق شدن ۷۸۰	ماه مبارک طلوع ۵۰۲
متفرق شدن ۷۵۴	ماه مجلس ۵۴۴
متفق شدن ( : تصمیم گرفتن ) ۳۵۶	ماه محتشم ۴۴۷
متکلف بنغمه ۸۲۳	



مجموعه فضایل ۶۷۹  
 مجنون بلیلی نرسیده ۵۶۳  
 مجنون خرمن سوز ۳۴۶  
 مجنون رخ لیلی ۵۲۰  
 مجنون شیدا ۶۶۴  
 مجنون عشق ۳۶۵  
 مجنون لیلی ۹۸  
 مجنون مبتلا ۳۴۴  
 محبان ملول ۴۴۱  
 محبت با دوست ۴۴۵  
 محبت با کس داشتن ۴۱۵  
 محبت بر محبت افزودن ۵۶۹  
 محبت چشیدن ۳۶۸  
 محبت دنیا و آخرت ۵۰۹  
 محبت مردان مستقیم احوال ۷۱۴  
 محب سودایی ۵۷۱  
 محب صادق ۴۲۴ - ۷۲۳  
 محبوب خوش آواز ۳۴۶  
 محبوب سیم اندام سنگین دل ۴۹۴  
 محترم ۷۱۹  
 محترم بودن ۸۳۹  
 محادثان شیرین ۵۴۴  
 محراب دوا برو ۴۰۱  
 محراب نظر ۵۳۰  
 محرم اسرار نهان ۴۲۵  
 محفل عام ۵۵۷  
 محقر ثمن ۵۴۱  
 محك دانایی ۸۳۷

متلاشی شدن ۷۲۲  
 متمکن بودن ۷۵۴  
 مثال دجله و عمان ۷۲۶  
 مثال قطره و دجله ۷۲۶  
 مثل زدن بچیزی ۵۹۳  
 مجال دادن ۶۰۷  
 مجال سخن داشتن ۵۶۸  
 مجال وقوف داشتن ۵۴۷  
 مجانین عشق ۳۹۱  
 مجاوری بر سر گوی کس آموختن ۳۵۵  
 مجال صبر ۴۴۳  
 مجرد بمعنی ۲۶۰  
 مجروح عشق ۵۴۷ - ۶۰۳  
 مجروح لن ترانی ۵۱۵  
 مجلس آرا ۷۳۶  
 مجلس آرای ۵۷۷  
 مجلس آزادگان ۳۶۷  
 مجلس انس ۷۳۰ - ۸۰۱  
 مجلس باغ ۵۶۷  
 مجلس بی دوست ۵۰۲  
 مجلس درد ۴۱۲  
 مجلس ذکر ۷۲۱  
 مجمر پر آتش ۴۵۹  
 مجمر و صف ۶۷۲  
 مجمع نکویی ۶۰۵  
 مجمل وجود ۷۴۴  
 مجموع بودن ۴۳۸ - ۴۵۷  
 مجموع نشستن ۴۵۷ - ۵۰۸  
 مجموعه زیبایی ۵۲۵



مذهب عشاق ۴۲۸  
 مذهب عشق ۴۵۱ - ۵۷۶ - ۶۵۰ -  
 ۶۵۲  
 مراد برداشتن ۵۲۹  
 مراد یافتن از کس ۴۳۹  
 مراد خاطر سعدی ۳۸۱  
 مرایی (متکبر) ۷۹۰  
 مرجان ازدیده افتادن ۵۲۷  
 مرحبا زدن ۴۴۴  
 مردم آزاد مرد ۸۱۵  
 مردم آزار ۲۵۲  
 مردم خوار ۸۳۳  
 مردار دنیا ۷۵۵  
 مردان آشنا ۶۵۰  
 مردان آفتاب صفت ۷۳۸  
 مردان خدا ۶۸۶-۷۷۷  
 مردان محلوت ۷۹۷  
 مردان راه ۲۲۷-۲۶۰-۳۳۵  
 مردان روشن ضمیر ۲۷۹  
 مردان شمشیرزن ۳۳۵  
 مردان کارزار ۸۲۸  
 مردانگی ۶۰۷  
 مردان مستقیم احوال ۷۱۴  
 مردان میدان عبادت ۷۷۶  
 مردان ناپارسا ۳۲۶  
 مردان نکو ۸۰۷  
 مردانه رو ۳۰۹  
 مردانه وار ۵۵۵  
 مردان هوشیار ۴۶۶  
 مردمان دیوسار ۷۰۶

محل خویش دانستن ۵۸۳  
 محل دانستن ۴۸۴  
 محل داشتن دل ۴۷۳  
 محل راز بودن ۴۲۵  
 محل نهادن (وقع نهادن) ۶۲۷  
 محل وعده رسیدن (کنایه از رسیدن اجل) ۸۲۵  
 محمول گردیدن ۵۶۹  
 محمل برشته بستن ۵۴۴  
 محمل داشتن ۴۵۹  
 محمول پیش آهنگ ۴۸۲  
 محنت آباد ۶۸۶  
 محنت فراق ۵۹۴  
 محو در کمال کس شدن ۳۸۴  
 مخالطت بریدن ۵۹۶  
 مخالفت دیدن ۵۹۶  
 مخالف طبع بدخوی ۸۵۷  
 مختلف الوان ۷۲۳  
 مخمور بودن ۵۹۹  
 مخمور نشستن ۸۰۳  
 مخنث بودن ۸۱۲  
 مداد رفتن از قلم ۵۵۶  
 مدارا کردن ۸۲۳  
 مدحت خوان ۷۲۵  
 مدح خوان ۷۲۱  
 مدد بخشیدن ۸۶۷  
 مدیح آغازیدن ۶۴۲  
 مدیح کردن ۸۱۱  
 مذلت بردن ۸۱۱  
 مذهب عاشق ۸۰۲



مردم بیدار ۴۴۷	مرد بسیار دان ۲۸۴
مردم بی طمع ۵۲۶	مردن بی عاشقی ۴۹۱
مردم پرهیزگار ۷۰۶	مرد پراکنده روز ۲۵۰
مرد مجهول نام ۸۱۱	مرد پنجه بودن با کسی ۵۰۹
مردم چشم ۵۹۹	مرد پوینده بر راه راست ۳۱۷
مردم خراشیدن ۲۸۲	مرد جاهل سرمست ۸۵۴
مردم خردمند ۶۷۵	مرد جهان‌نیده ۲۴۷
مردم زشت نام ۸۴۴	مرد چیزی بودن ۴۰۱ - ۴۸۷ - ۵۱۱
مردم سفری ۷۰۱	مرد حشمت پرست ۲۵۲
مردمك دیده ۷۸۰	مرد خدا ۶۸۸ - ۷۷۹ - ۸۴۰
مردم کوتاه بین ۳۸۰	مرد دانا ۶۸۶
مردم کوتاه نظر ۵۴۴	مرد راه خدا ۲۵۴ - ۲۵۷
مردم نیک اندیش ۸۴۷	مرد راه عشق بودن ۴۲۲
مردم نیک بین ۳۰۳	مرد بهرو ۴۸۹
مردم نیک رای ۳۰۴	مرد ره عشق ۵۰۲
مردم نیکوسیر ۷۸۴	مرد سخن ساز ۲۴۷
مردم هشیار ۴۴۷ - ۶۲۱	مرد صاحب نظر ۸۲۳
مرد میدان کسی بودن ۴۸۷	مرد صافی درون ۲۴۹
مردمی کردن ۶۷۳	مرد عارف اندرون ۷۹۰
مردن آتش ۴۶۹	مرد عشق ۴۱۲
مرد نام آور ۷۰۵	مرد عشق بودن ۳۵۵
مردن چراغ ۳۵۱	مرد کار آزمای ۳۰۰
مردن شمع ۳۶۹ - ۶۴۶ - ۸۵۱	مرد کار دان ۸۵۸
مردنکو نام ۷۸۴	مرد کاری بودن ۴۶۷ - ۵۰۸ - ۵۱۲
مردن نام ۷۵۴	۷۰۴ - ۶۰۵ - ۵۷۴
مرد وصل کس بودن ۳۶۴	مردم آزاری ۶۷۳
مرد وفادار ۸۷۲	مردم افکن تر ۶۸۶
مرد ده دل ۴۲۰ - ۸۶۴	مردم شرع گشتن ۳۵۱
مرد ده ریگ (میراث) ۷۹۱ - ۸۲۷	
مرد ده ساله ۶۴۹	



مرغ دل صاحب نظران ۵۶۳  
 مرغ دولت ۳۲۹  
 مرغ رفته زدام ۸۵۱  
 مرغ روح ۷۵۰  
 مرغ زبون دام انس ۶۳۲  
 مرغ زیرك ۳۴۶ - ۳۶۳ - ۵۲۵ - ۶۱۰  
 مرغ سخن دان ۵۲۶  
 مرغ سحر ۲ - ۶۸۶  
 مرغان سحر ۶۹۹  
 مرغان سحرخوان ۲۸۷ - ۵۱۰  
 مرغ سلیمان ۳۴۱  
 مرغ سیر آمده از قفس ۵۶۵  
 مرغ شکر گفتار ۵۳۱  
 مرغ شوخ دیده ۸۰۱  
 مرغ صبح بام ۵۰۱  
 مرغ عاشق ۴۸۵ - ۴۲۴  
 مرغ پر بسته ۳۴۶  
 مرغ کشته ۷۵۳  
 مرغ مألوف ۴۵۸  
 مرغ وحشی ۴۰۹ - ۴۲۷ - ۶۳۴  
 مرغ وصل ۴۷۸  
 مرغ هوا ۳۴۱  
 مروارید در گوش کردن ۴۶۱  
 مرهم ۵۳۲  
 مرهم بودن جراحی ۴۴۴  
 مرهم جان ۶۱۶  
 مرهم دل ۴۷۶  
 مرهم ریش دردندان ۵۱۷  
 مرهم عشاق ۳۸۸  
 مرهم فرستادن ۶۸۰

مرده شوی ۶۴۲  
 مرد هوش ۲۷۷  
 مردی ۳۶۵  
 مردی آزمودن ۵۰۹  
 مرسوم دادن ۸۵۰  
 مرض عشق ۴۴۱  
 مرکب تازی ۵۵۷  
 مرکب سودا جهمانیدن ۴۰۲  
 مژگفتن (تلخ گفتن) ۶۵۴  
 مرغ آشنا ۳۷۰  
 مرغان چمن ۳۶۷ - ۴۳۴ - ۴۵۳ - ۵۱۴ - ۵۳۹  
 مرغان دل ۴۴۰  
 مرغان سحر ۶۵۴ - ۶۹۳  
 مرغان شکر گفتار ۴۴۲  
 مرغان قفس ۴۲۹  
 مرغان هوا ۸۲۱  
 مرغ بدام دل گرفتار ۳۷۶  
 مرغ پای بسته بدام ۵۰۱  
 مرغ پای بسته بدام هوای نفس ۷۴۲  
 مرغ پرنده ۴۸۵  
 مرغ توکل ۸۷۲  
 مرغ جان ۵۰۰ - ۸۰۱  
 مرغ جان رمیده ۴۷۹  
 مرغ حلق بریده ۳۹۹  
 مرغ خانه ۴۵۱  
 مرغ خوش الحان ۶۶۹  
 مرغ دل ۳۸۷ - ۴۱۱ - ۴۴۲ - ۴۹۳ - ۶۵۱ - ۵۴۰



مرهم کردن ۸۵۱  
 مرهم نهادن ۷۵۳  
 مرید غم ۴۳۴  
 مرید محبت ۶۸۳  
 مریض عشق ۴۸۳  
 مزد سرهنگی ۱۴۲  
 مزد گرفتن ۶۹۱  
 مزدور کس بودن ۷۲۰  
 مزید ظلم ۸۵۶  
 مژده انداختن ۴۱۹  
 مژده دهان ۷۲۳  
 مژدگانی دادن ۴۳۴  
 مژده فراز آوردن ۴۱۴  
 مژه برهم زدن ۴۸۷-۴۸۸-۵۲۴-  
 ۶۵۷  
 مسافر درویش ۸۳۶  
 مس بدر آمدن زر از امتحان  
 ۷۲۰  
 مست از می عشق گشتن ۳۳۱  
 مستان خواب ۷۷۸  
 مستان سحر خیز ۳۵۷  
 مست بودن بلبلان ۴۴۰  
 مست تیغ زن ۴۳۱  
 مستحب کس بودن ۶۱۲  
 مستخلص گردیدن ۶۱۵  
 مست خواب ۶۴۵  
 مست خواب نوشین ۴۲۶  
 مست دیدار ۴۵۴  
 مست دیوانه ۷۹۹  
 مست شراب ۵۷۷  
 مست شراب ناب عشق ۴۷۵  
 مست شراب و خواب و جوانی  
 و شاهدی ۴۱۸  
 مستقیم احوال ۷۱۴  
 مستوجب بودن ۶۷۵  
 مستور نشستن ۸۰۳  
 مسئولی شدن ۸۶۲  
 مست و مدهوش بودن ۴۵۴  
 مشت محبت ۳۸۵  
 مست مخمور ۸۶۲  
 مست می عشق ۶۰۳  
 مسجد آدینه ۴۸۲-۱۰۰  
 مسخ کردن پوست کس ۶۴۷  
 مسکین بینوا ۳۸۷  
 مسکین حریص کوتاه دست ۴۴۵  
 مسکین گدا ۵۲۷  
 مسلمان ماندن ۴۳۷  
 مسلم شدن کاری کس را ۵۶۶  
 مسلم شدن ملک کس را ۵۵۹  
 مسمار کوهسار ۶۹۰  
 مسیح مریم (اضافه بنوت) ۶۳۳  
 مشام روح ۳۸۱  
 مشاهده دوست ۷۷۹  
 مشاهده نمودن ۵۳۶  
 مشتاق خدمت ۴۶۷  
 مشتاق گل ۵۴۶  
 مشتری خصال ۵۸۴  
 مشت زن ۱۸۹-۲۹۹  
 مشرب شیرین ۴۷۶  
 مشرق الطاف الهی ۸۲۵

مرهم کردن ۸۵۱  
 مرهم نهادن ۷۵۳  
 مرید غم ۴۳۴  
 مرید محبت ۶۸۳  
 مریض عشق ۴۸۳  
 مزد سرهنگی ۱۴۲  
 مزد گرفتن ۶۹۱  
 مزدور کس بودن ۷۲۰  
 مزید ظلم ۸۵۶  
 مژده انداختن ۴۱۹  
 مژده دهان ۷۲۳  
 مژدگانی دادن ۴۳۴  
 مژده فراز آوردن ۴۱۴  
 مژه برهم زدن ۴۸۷-۴۸۸-۵۲۴-  
 ۶۵۷  
 مسافر درویش ۸۳۶  
 مس بدر آمدن زر از امتحان  
 ۷۲۰  
 مست از می عشق گشتن ۳۳۱  
 مستان خواب ۷۷۸  
 مستان سحر خیز ۳۵۷  
 مست بودن بلبلان ۴۴۰  
 مست تیغ زن ۴۳۱  
 مستحب کس بودن ۶۱۲  
 مستخلص گردیدن ۶۱۵  
 مست خواب ۶۴۵  
 مست خواب نوشین ۴۲۶  
 مست دیدار ۴۵۴  
 مست دیوانه ۷۹۹  
 مست شراب ۵۷۷



مصدق داشتن کس ۴۹۸  
 مصر چمن ۷۲۴-۴۸۶  
 مصلحت آموز ۸۱۳  
 مصلحت اندیش ۸۳۷-۵۷۶  
 مصلحت بین ۳۷۹  
 مصلحت خود خواستن ۳۶۲  
 مصلحت خویش اندیشیدن ۴۹۲  
 مصلحت دیدن ۳۷۳  
 مصورشدن ۳۸۴  
 مصیبت بسر کس آمدن ۸۳۰  
 مضرت کردن (زیان رساندن) ۷۲۴  
 مطالعه روی نیکوان ۴۴۷  
 مطالعه کردن ۶۸۲-۶۰۰-۵۵۶  
 ۷۲۴  
 مطاوع کس بودن ۷۰۴  
 مطبوع کلام ۶۱۰  
 مطرب خوش گوی ۳۷۲  
 مطرب مونس ۶۸۲  
 مطرب یاران ۶۰۰  
 مطلع برج سعادت ۷۳۴  
 مطلع پیراهن ۴۸۶  
 مطلوب طالبان ۸۶۹  
 مطیع امر کس بودن ۳۵۷  
 مطیع خدمت ۴۳۳  
 مطیع فرمان ۵۲۷  
 مظلوم دست بسته مغلوب ۸۰۷  
 معاشران هشیار ۳۶۴  
 معاف داشتن ۶۷۳-۶۳۸-۴۵۴  
 معالجت کردن ۴۸۴  
 معاملت داشتن ۶۲۶

مشعل افجم ۳۶۵  
 مشعله ابروختن ۵۶۱-۵۴۷  
 مشعله بر فروختن ۴۷۲  
 مشعله شوق ۴۰۲  
 مشعله پیش گرفتن ۴۷۲  
 مشغول با کس بودن ۵۳۳  
 مشک آلود ۶۴۳  
 مشک اذفر ۸۱۰-۴۲۰  
 مشک بار ۶۷۰-۵۴۰  
 مشک بوی ۸۰۰-۶۰۷  
 مشک بوی سیه چشم ۶۰۹  
 مشک بیز ۴۸۱  
 مشک تاتار ۳۶۷  
 مشک تاتاری ۷۴۰  
 مشک تتاری ۷۴۴  
 مشک ختن ۵۵۵  
 مشک دادن آهو ۷۲۰  
 مشک در گریبان داشتن ۵۹۲  
 مشک ریز ۴۳۹  
 مشک ساییدن ۴۶۲  
 مشک سوده محلول در عرق ۸۰۳  
 مشک سیه ۳۶۸  
 مشکل درد عشق ۶۰۲  
 مشک فشان ۷۳۳  
 مشک خط آهو گردن ۵۵۰  
 مشکین سلسله ۵۰۰  
 مشورت بردن ۸۲۶  
 مشورت بهرم بردن ۸۲۲  
 مشوش کردن کس ۸۶۱  
 مصالح گوی ۶۸۷



مقام رضا ۸۳۳  
مقاومت کردن ۶۱۴  
مقبل هر دو عالم ۶۱۴  
مقتضای زمان ۵۸۴  
مقدار داشتن پیش کس ۴۸۴  
مقدار دانستن ۶۱۵  
مقدار دید ۵۳۲  
مقدار نهادن کس را ۵۹۲  
مقربان مکین ۶۸۲  
مقرر شدن مملکت بر کس ۴۶۱  
مقصد امم ۸۰۸  
مقصود بردن ۴۲۳  
مقصود عاشقان ۸۶۹  
مقصود وجود آفرینش ۸۵۰  
مقطوع روزی ۲۷۹  
مقیم (دایم و ثابت) ۷۷۹  
مقیمان محراب انس ۳۳۰  
مقیم درگاه ۵۲۷  
مکافات بریخ نویس ۲۵۲  
مکافات کردن ۸۱۰-۸۴۰-۸۶۴  
مکافات کس را گرفتن ۳۸۶  
مکتوب بودن ۸۱۰  
مکردانستن ۷۲۸  
مکروه طلعت ۸۰۰  
مکنت خواستن ۷۷۷  
مکیال نیک و بد پیمای ۷۳۳  
مگس ران ۵۱۲-۷۸۱  
مگس ران ملامت ۵۱۲  
مگس نحل ۷۰۰

معانی عشق ۷۰۳  
معاینه دیدن ۳۷۸  
معبر هلاک ۷۱۴  
معترف بقصور آمدن ۴۷۵  
معتقد شدن ۳۵۶  
معجز بستن ۵۶۴  
معه انبار ۲۷۸  
معذور داشتن کس ۴۰۵  
معرفت فروختن ۵۳۰  
معرفت قدیم ۵۲۲  
معرفت کردگار ۴۷۲  
مешوق خوب روی ۳۶۹  
مشوق طناز ۵۸۱  
معطل کردن خون ۵۴۴  
معلمان بدآموز ۷۳۲  
معلم بدانندیش ۶۵۱  
معلم عشق ۳۵۴  
معنی سخن دانستن ۴۳۷  
مغان تبه رای ناشسته روی ۳۱۵  
مغفر کوب ۷۳۳  
مغناطیس زیبایی ۴۳۲  
مفتول زلف یار زره موی ۳۷۲  
مفتی ملت اصحاب نظر (سعدی) ۶۹۳  
مقابلت کردن ۸۴۱  
مقابل داشتن ۷۴۶  
مقارب یکدیگر بودن ۸۴۷  
مقالت عشق ۶۷۰  
مقام بزرگ ۴۷۷  
مقام بنا کردن ۸۲۵



ملک رضا ۷۸۲	ملاذاهل دل ۷۲۶
ملک زیبایی ۵۵۹	ملازم خاک در کس بودن ۸۲۳
ملک شعر ۸۱۱	ملامت ازدل کس فروشتن ۳۷۳
ملک سلیمان (ملکت پارس (۱)	ملامت بردن ۷۸۸-۷۱۴-۴۹۷
۸۴۸-۷۸۱-۶۹۲	ملامت عام ۵۰۱
ملک سیما ۴۵۳	ملامت کردن ۴۳۴
ملک صمدیت ۸۰۰	ملامت گفتن ۵۰۷-۵۰۱-۳۹۰
ملک صورت زیباسیرت ۳۹۵	ملامت گوی ۴۹۴
ملک عالم عشق ۳۷۵	ملامت گوی بی حاصل ۶۹۵-۵۶۶
ملک عجم ۷۴۳-۵۲۸-۲۸۰	ملایک منظر ۵۹۱
ملک عرب ۵۲۸	ملک ابد ۷۸۰
ملک گرفتن ۴۰۰	ملک ایمان ۸۳۵
ملک ملاحات ۳۶۷	ملک ایمان و یقین ۷۵۵
ملک ملک آرای ۷۳۴	ملک ایمن ۸۱۵
ملک وجود ۴۵۷-۴۰۰-۳۸۲	ملک بانان ۷۰۶
۷۸۵-۶۴۶	ملک بی پایان ۷۲۳
ملک هنر ۶۹۳	ملک پرویز ۳۵۷
ملک یمین ۶۸۲-۴۱۹	ملک تقوی ۵۵۹
منوک طبعان ۷۸۹	ملک جم ۸۳۹-۱۸۴
ملول شدن ۵۰۱-۴۴۲	ملک حسن ۳۵۵
ممتاز بودن بکاری ۸۱۱	ملک خدای ۶۵۴
ممیز بودن از کس بچیزی ۵۷۹	ملک خوی ۴۲۳
منادی زدن ۳۷۹	ملک خوی پری پیکر ۵۷۷
من بی چاره گردن بکمند ۵۳۲	ملک خویی ۲۷۵
من بی دل بی یار ۵۱۲	ملک داری ۸۲۹
من بی سرو پا ۳۴۴	ملک درویشی ۷۷۹
من بی مایه بدبخت تھی دست	ملک دو عالم ۷۸۷
۸۲۵	ملک راندن ۸۴۵



منظر خوبان ۷۱۴  
 منظر مطبوع ۴۰۳ - ۴۰۹ - ۴۴۱  
 منظوران بالایی ۷۹۲  
 منظور چشم ۳۴۷  
 منظور دیده دل کس بودن ۲۷۰  
 منظور ملیح ۶۵۵  
 منقطعان کاروانی ۸۴۱  
 منقطع لگامی ۶۱۱  
 منقل آتش ۷۲۴  
 منقل نهادن ۴۸۰  
 من کشته هجران ۶۱۸  
 من مسکین گدا ۵۲۷  
 من ناپارسا ۷۷۶  
 من ناتوان ۶۲۰  
 من ناشکیب ۶۲۰  
 منی کردن ۶۱۲  
 مؤمن مخلص ۳۵۱  
 موافق صورت ومعنی ۳۵۰  
 موالید بی ادب ۸۶۰  
 موجب خدمت ۸۳۳  
 موج خون ۴۲۱  
 موردانه کش ۷۹۳  
 مور کوچک شکم ۲۷۸  
 مورمیان بسته ۴۰۱ - ۷۹۵  
 مورمیان بسته افتان خیزان ۴۰۱  
 موزون کشیدن خط ۳۳۹

من پروانه صفت ۴۵۵  
 منت پذیر ۶۴۴  
 منت داشتن ۳۹۶  
 منتظران ناشکیب ۳۵۳  
 من تنها ۶۱۵  
 منت نهادن ۴۷۴  
 منجنیق آه مظلومان ۷۰۶  
 من خاک آلود ۵۱۲  
 من دل بباد داده ۶۷۲  
 منزجر شدن ۷۱۹  
 منزلت داشتن ۷۸۲  
 منزل دیگران پرداختن ۸۵۵  
 منزل قرب ۵۱۳  
 منزل گمداشتن ۸۶۰  
 منزلگه احرار ۳۶۲  
 منزلگه معشوق ۴۵۸  
 منسوب کردن کس را بچیزی ۶۵۵  
 منسوج باف ۲۷۱  
 من سوخته ۵۶۱  
 منسوخ کردن ۴۷۱  
 من شب تا سحر نشسته ۶۱۸  
 من شکسته دل ۶۷۲  
 منشور لطف ۷۰۳  
 منصوب فانی ۷۷۷  
 منطق سعدی ۵۴۷ - ۵۴۹  
 منطق شیرین ۷۸۷  
 منظم شدن ۷۲۹



مهر از سر نامه برگرفتن (گشودن)  
 ۳۷۷ (نامه)  
 مهر افزای ۴۰۸  
 مهر از کس برگرفتن ۶۴۴  
 مهر باختن ۷۷۸  
 مهر بانی نمودن ۴۴۸  
 مهر بانی ورزیدن ۷۸۱  
 مهر بر دهان داشتن (سکوت)  
 ۴۲۵  
 مهر برگردان ۵۸۲  
 مهر برگرفتن از کس ۳۸۴  
 مهر بریدن ۵۰۹  
 مهر بستن ۴۹۲ - ۵۴۷  
 مهر بس کردن ۴۴۱  
 مهر تبدیل کردن ۴۴۶  
 مهر پروریدن ۵۳۷  
 مهر پیوستن ۵۵۱  
 مهر در کس بستن ۸۶۰  
 مهر بستن ۵۶۰  
 مهر سخت کردن ۵۹۲  
 مهر سر بمهر ۴۳۸  
 مهر فرمان ایزیدی بر لب (کنایه از  
 روزه دار) ۷۲۱  
 مهر کس داشتن ۴۰۷  
 مهر کس در استخوان داشتن ۳۸۷  
 مهر کس در کس بستن ۴۰۸ - ۵۶۷  
 مهر گسل ۵۶۵  
 مهر گیا ۳۴۴

موسی طور عشق ۵۱۵  
 موضع ناز ۵۲۹  
 موقوف آزادگان ۳۸۳  
 موقوف گذاشتن (وقف کردن) ۸۲۸  
 موم نرم نهاد ۷۳۵  
 مونس جان ۴۳۴ - ۵۲۶  
 مونس دل ۶۰۹  
 مونس روزگار سعدی ۵۱۸  
 موی تافته ۳۵۱  
 موی تا میان داشتن ۴۲۵  
 موی خوش ۶۵۳  
 موی دریای هشتن ۵۶۲  
 موی دلبر ۵۳۰  
 موی سپید ۵۴۵  
 موی مشک بوی ۵۶۲ - ۸۰۰  
 موی مشکین ۵۸۳  
 موی میان ۸۷۳  
 موی گره زدن ۴۵۵  
 مهار کشیدن ۵۲۲  
 مه پاره ۳۹۶ - ۶۲۹  
 مه پیکر ۳۶۴ - ۴۳۱  
 مه پیکر آفتاب پرتو ۳۶۴  
 مه تام ۶۳۴  
 مهجور نشستن از چیزی ۸۰۳  
 مه چارده ۴۱۹  
 مه خوبان ۵۳۹  
 مه دو هفته ۴۰۶ - ۴۹۱ - ۵۱۰  
 مهر از دل کس برگردان ۶۱۲



میان کم تر از موی داشتن ۴۲۵  
 میان لاغر ۳۵۴  
 می بهشت ۵۲۱  
 می بی درد ۵۳۱  
 می پرستان ۷۹۸  
 می چشیدن ۶۰۳  
 میخ زدن ۸۴۳  
 میخ سپاس ۳۰۷  
 میخ سر پرده مهر ۵۰۳  
 می خواران ۳۷۴  
 می خواران مجلس ۴۳۸  
 میدان ارادت ۳۴۸  
 میدان رسوایی ۷۹۷  
 میدان عشق ۶۲۵  
 میدان عشق دوست ۶۲۱  
 میدان لطافت ۵۷۲  
 میدان محاکما ۵۱۹  
 میراث خوار ۸۶۶  
 میراث گیر کم خرد ۸۶۸  
 می روشن ۳۴۲  
 میزان عدل ۲۷۴ - ۸۶۸  
 می شبانه ۵۶۳  
 می عشق ۳۳۱ - ۶۰۳  
 میگون ۵۴۴ - ۶۷۷  
 می لاله گون ۲۴۸  
 میل باز گرفتن ۵۷۹  
 میل بجایی کردن ۵۹۷  
 میل بکس کردن ۶۰۵  
 میل چرا کردن ۴۳۵  
 میل در چشم کس کشیدن ۴۲۵

مهر گیاه عهد ۶۴۱  
 مهر گیتی فروز ۳۰۸  
 مهر ماه داشتن ۵۱۶  
 مهر مهر (بضم اول) ۳۶۰ - ۳۷۰  
 مهر مهر اجباب ۴۸۳  
 مه روشن ۳۰۸  
 مه رویان ۶۹۴  
 مه روی گل عذار ۶۷۰  
 مه روی ملک سیما ۴۵۳  
 مهره مهر ۵۲۸  
 مه طلعت آفتاب پرتو ۶۴۱  
 مه لاله بنا گوش ۵۷۸  
 مهلت دادن ۸۳۰  
 مهلت داشتن ۸۲۳  
 مهمان ابیت عند ربی ۸۵۰  
 مهمان سرا ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۷۹  
 مهمان سرای ۲۰۱  
 مهمان کس آمدن ۵۴۰  
 مهمل رها کردن ۸۱۵  
 مهمل گرفتن چیزی ۵۴۵  
 مه منظور ۷۰۷  
 مهندسان طبیعت ۷۲۳  
 مه نو ۲۴۲ - ۴۵۳ - ۴۸۳ - ۶۱۰  
 ۶۴۰  
 میاق (لقب) ۷۴۷  
 میان بستن بکاری ۵۸۷  
 میان بسته افتان خیزان (صفت مور) ۴۰۱  
 میان تهری ۵۹۹  
 میان تهری جرس (بسکون چهارم) ۷۸۱



ناخفتهگان ۴۶۲  
 ناخلف ۲۹۸  
 ناخن درنده ۷۱۹  
 ناخن رنگین ۵۷۸  
 ناخوانده آمدن ۸۲۴  
 ناخوش آواز ۸۶-۸۲۱-۸۲۳  
 نادان ده مرده گوی ( نادانی که بقدر  
 ده مرد سخن گوید ) ۲۸۵  
 نادان مست ۲۵۰  
 نادان نوخاسته ۲۹۸  
 نادر افتادن ۴۳۷  
 نادر رسیدن دست بچیزی ۴۳۹  
 نادر گذاردن ۴۴۵  
 نادر گرفتن چیزی ۴۴۰  
 نادره دور زمان ۴۱۸-۶۰۳  
 نادره سحر بیان ۸۷۳  
 ناراستان ۷۵۴  
 نارپستان ۳۷۸  
 نارنج زنج دان ۶۵۳  
 نازپرور ۷۲۳  
 نازپرورد ۵۵۲-۵۸۱-۸۲۲  
 ناز دوست بردن ۴۷۷  
 نازك اندام ۵۸۱  
 نازك بدن ۶۲۹  
 ناز کردن ۶۲۲  
 نازكس بردن ۵۸۱  
 نازك نهاد ۴۷۰  
 نازنین ۳۰۸-۵۶۱-۵۹۶-۶۶۶-۷۰۵  
 ۷۵۴-۸۶۷-۸۷۰

می لعل ۱۷۰  
 می لعل رنگ ۲۴۷  
 می شیرین گوار ۴۵۴  
 می نهادن ۴۸۱  
 میوه آوردن ۴۴۰  
 میوه اول رسیده ۴۳۹  
 میوه پر بار ۳۶۹  
 میوه درخت بلند ۵۳۳  
 میوه سخن ۳۷۰  
 میوه شیرین ۵۵۷  
 میوه مشموم ۸۲۸  
 میهمانی عشاق کردن ۳۶۷  
 می یک شب ۷۸۷

## ن

نااهل ۶۸۱  
 نااهل فرزند ۵۰۹  
 ناباك ( بی پروا ) ۳۷۲  
 نابخردی ۳۳۸  
 ناپارسا ۷۷۶  
 ناپارسایان ۳۲۹  
 ناپخته ۶۱۱  
 ناپسندان ۵۴۴  
 ناتمام عیار ۷۰۵  
 ناتوان پیکر ۳۱۳  
 ناجنس شاگرد ۵۰۹  
 ناجوانمرد ۴۲۵  
 ناخدا ترس ( خدانا ترس ) ۲۳۲-  
 ۲۸۹



نالہ زاریدن ۴۹۱	ناز نیمان حرم ۷۵۴
نالہ زیر و زوار ۵۵۳	نازنین بدن ۴۲۳
نالہ عشاق ۶۸۵	نازنین پروردن ۳۰۸-۳۲۷
نالہ کوس ۸۴۷	نازنین چهر ۳۲۵
نالہ مرغان چمن ۳۶۲	نازنین مہمان ۷۲۱
نالہ مظلوم ۵۸۴	نازودلال ۴۴۲
نالہ موزون مرغ ۴۷۲-۶۶۹	نازوصل ۵۴۸
نالہ های دود آمیز ۷۳۳	ناساز ۸۳۷
نالیدن از کس ۴۹۸	ناسپاسی ۸۵۷-۸۵۸
نالیدن چون رعد ۸۴۴	ناسره (ناخالص) ۷۸۸
نالیدن دردناک سعدی ۳۷۶	ناسرا شنیدن ۵۴۱
نالیدن دل سوز ۳۴۶	ناسراوار مرد ۲۹۱
نام اعظم ۶۸۰	ناشتا رفتن ۸۲۴
نامبردار ۷۵۴	ناشکب ۶۲۰
نام بعاشقی شدن ۴۳۳	ناصوابی ۳۲۱
نام جاودان ۷۲۰	نافرزانگی ۷۹۸
نام خدا دمیدن ۶۰۹	نافہ ختنی ۶۱۳
نامرد ۷۹۵	نافہ درمیان داشتن ۳۷۰
نامردم ۸۴۱	نافہ مشک اذفر ۴۲۰
نام زشت ۸۳۶	نافہ مشک درمیان داشتن ۳۷۷
نامعه بود ۸۲۳	نافہ مشکین ۷۳۰
نام کس بردن ۷۸۲	نلقض عهد و سوگند ۵۸۳
نام مردم بعار بردن ۲۹۳	ناکس ۸۱۶
ناممکن ۸۰۰	ناکسان ۸۲۲
ناموس کرامت ۳۶۲	نالہ پنهان ۵۲۵
نام نیک ۷۲۲-۷۲۷-۷۴۵	نالہ دل سوختگان ۴۵۵
نام نیکو ۸۳۶	نالہ زار ۳۶۱-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۶ -
نامہ بر ۴۹۷	۶۴۷-۶۰۸
نامہ حسن ۵۱۹	نالہ زار خامشان ۵۴۵



- نامه در پر داشتن مرغ ۳۷۰  
 نامه دل سوز ۶۱۱  
 نامه سیه ۸۴۸  
 نامه سیه کردن ۶۸۵ - ۸۲۵  
 نامه سیه کرده بی فایده عمر ۸۲۵  
 نامه بکس سپردن ۴۲۰  
 نامه نوشتن ۴۶۷ - ۵۹۳ - ۶۷۱  
 نان خوردن از دست کس ۸۳۵  
 نان دادن ۸۱۴  
 نان سحر ۲۵۳  
 ناودان چشم رنجوران عشق ۶۲۴  
 ناوک خون ریز ۳۵۷  
 ناوک دل دوز ۲۴۶ - ۵۱۹ - ۸۳۶  
 ناوک غمزه ۴۱۰  
 ناوک فریاد ۴۷۸  
 ناوک هجر ۳۹۹  
 نبات خودرو ۵۷۲  
 نبات دهر ۷۲۹  
 نبات زنده ۴۲۶  
 نبض نمودن بکس ۸۳۷  
 نخل تناور ۳۴۱  
 نخل خرمایی ۷۳۵  
 نخجیر زن ۲۳۳  
 ندامت خوردن ۴۸۳  
 نرخ شکستن ۶۲۳  
 نرگس جادو فریب ۶۶۵  
 نرگس شولا ۶۸۵  
 نرگس مخمور ۵۵۱  
 نرگس مست ۳۸۱ - ۴۱۰ - ۵۹۲  
 ۶۶۴ - ۶۸۵ - ۷۴۹  
 نر ماده ( خشی ) ۷۹۸  
 نرم نازنین ۵۹۶  
 نرم نهاد ۷۳۵  
 نزدیکیان حضرت ۷۷۶  
 نزدیکیان درگاه ۶۰۴  
 نزل محقر ۳۶۹  
 نسبت بکس داشتن ۶۰۴  
 نسبت کردن کس را بچیزی ۵۷۰  
 نسخه ابرو ۵۸۸  
 نسخه چشم ۵۹۸  
 نسرين بر ۵۹۴  
 نسل بریده ۸۶۰  
 نسل طاهر ۶۸۰  
 نسیم دوست ۳۷۰  
 نسیم خوش اسجار ۴۲۹  
 نسیم سحر ۳۴۹ - ۳۷۸ - ۳۸۵  
 نسیم صبا ۴۱۳ - ۵۳۸  
 نسیم صبح ۳۸۳ - ۳۹۳ - ۴۲۶  
 ۵۶۸  
 نسیم صبحگاهی ۶۲۷  
 نسیم عنبر بوی ۶۲۵  
 نسیم گل شنیدن ۴۴۰  
 نسیم لطف ۶۷۸  
 نسیم وعده جانان ۵۷۳  
 نشاط کودکی ۷۳۴  
 نشان چیزی دادن ۵۱۳  
 نشان راه از کس پرسیدن ۴۱۵  
 نشان عاشق ۶۰۴  
 نشتر از پای بر کندن ۴۴۵



نظر انداختن با چیزی ( ... چیزی )  
 ۶۰۰  
 نظر باختن ۵۱۹ - ۶۰۹ - ۶۵۲  
 نظر بازگرفتن ۴۷۸ - ۷۹۹  
 نظر با کس پیوستن ۵۷۷  
 نظر با کس داشتن ۳۹۲ - ۴۲۹ -  
 ۴۵۰ - ۴۷۵ - ۴۹۸ - ۸۳۳  
 نظر با کس کردن ۶۰۵  
 نظر بجان دادن ۳۶۷  
 نظر بحال ضعیفان کردن ۳۵۵  
 نظر بر آستان داشتن ۳۷۶  
 نظر برجپ و راست داشتن ۶۷۶  
 نظر بردن ۶۲۰  
 نظر بروی کس انداختن ۴۰۶  
 نظر بستن ۴۲۷  
 نظر بعین رضا داشتن ۳۵۹  
 نظر بگوشه چشم ارادت کردن  
 ۳۶۶  
 نظر پرهیختن ۴۴۳  
 نظر پوشاندن ۶۰۰  
 نظر تمیز ۵۲۰  
 نظر خدای بینان ۴۲۶  
 نظر در کس کردن ۶۷۶  
 نظر دوختن ۴۶۸  
 نظر دریغ داشتن ۴۴۶ - ۸۶۳  
 نظر رباییدن ۴۶۳  
 نظر ربودن ۴۵۳  
 نظر شورانگیز ۴۵۳  
 نظر صدق ۵۴۷  
 نظر کردن بکس ۶۱۲  
 نظر گناه ۵۴۷  
 نظر گردانیدن ۶۲۰

نشر خوردن ۴۳۶  
 نشر زدن ۴۴۴  
 نشر کردن ۷۳۰  
 نشستن از کاری ۳۸۸  
 نصیحت بخشیدن ۴۴۶  
 نصیحت بیگار ۶۲۲  
 نصیحت خالص ۸۳۵  
 نصیحت درویش بی غرض ۸۳۴  
 نصیحت درویش وار ۸۲۶  
 نصیحت سعدی ۸۳۵  
 نصیحت کنان بیهوده گو ۳۸۲  
 نصیحت کنان بیهوده گوی ۴۹۷  
 نصیحت گردل شیفته ۴۵۸  
 نصیحت گرفتن ۳۳۲  
 نصیحت گفتن ۴۴۳ - ۴۶۰  
 نصیحت گوی ۵۴۴  
 نصیحت نیوشیدن ۴۳۳  
 نطع زمین ۶۹۰  
 نطفه شبنم ۵۴۱  
 نطق شکرین ۴۶۳  
 نظاره کردن ۶۰۰  
 نظارگی شدن ۶۰۶  
 نظر آزمودن ۵۶۸  
 نظر آفتاب ۴۶۰  
 نظر آوردن و بردن ۶۲۰  
 نظر از روی کس کوتاه کردن ۴۲۲  
 نظر از سر رأفت کردن ۴۰۰  
 نظر از کس با خویشتن کردن  
 ( ... بنخویشتن کردن ) ۵۸۷  
 نظر از کس بر انداختن ۳۵۴



نفس پروری ۷۴۳	نظر معاف داشتن ۴۲۶
نفس خویشتن کشتن ۴۷۴	نظر نگاه داشتن ۵۱۶
نفس در بند ۷۲۱	نظره اول ۶۱۸
نفس درنده ۷۲۰	نظره ثانی ۶۱۸
نفس رعنا ۳۲۵ - ۸۴۵	نظری نگریستن ۴۵۸
نفس روحانی ۶۱۸	نظیف جامه و جسم ۵۷۳
نفس روح پرور ۳۶۹	نظم و نشر لطیف ۸۲۶
نفس زدن بخلاف کس ۵۲۴	نعت خویش گفتن ۸۳۳
نفس زدن صبح ۴۳۴	نعره بیخودی زدن ۴۳۲
نفس ستمگاره ۳۳۱	نعره زدن بلبل ۳۵۱
نفس سرد بر آوردن (کنایه از تاسف و حسرت) ۷۷۷	نعره زنان ۵۳۶
نفس سرد زدن ۶۰۲	نعره شوق ۵۲۴
نفس سرکش ۶۳۵	نعره مستان ۶۸۵
نفس شکستن ۷۱۴ - ۸۰۱	نعمت شناس شکر گزار ۷۰۴
نفس شوخ چشم ۷۸۷	نعمت شناسی ۸۵۸
نفس شهوت پرست ۲۷۷	نعمت ظاهر ۸۱۹
نفس شیطان ۸۴۹	نقحات صبح ۵۷۴
نفس صادق داشتن ۳۷۱	نقحه صور ۲۲۶
نفس صبح ۶۱۱	نقح صور ۳۸۵
نفس ظالم ۸۲۰	نقحه صور ۴۷۵
نفس عیسوی ۴۵۳	نفس آخرین ۶۸۹
نقط اندازی ۱۱۴	نفس آشنا ۳۴۲
نفس کافر ۲۹۹	نفس ازدل بر آمدن ۴۸۲
نفس کافر کیش ۷۷۷	نفس اماره ۲۷۷ - ۳۳۵
نفس کشتن ۵۵۰	نفس باد سحر ۳۶۷
نفس کوتاه نظر ۳۲۴	نفس باز پسین زدن ۳۸۰
نفس گرم چو آتش ۴۰۹	نفس با کس دریافتن ۴۴۵
نفس مسیح مریم ۶۳۳	نفس بر نفس ۲۸۴ - ۳۰۸
نفس ناپرهیزگار ۷۸۸	نفس پرست ۳۶۵
نفس ناطق ۳۲۲	نفس پرستی ۳۷۱



- نفس ناطقه ۳۹۹-۶۹۶  
 نفس نیازمندان ۵۴۳  
 نفس نیک اندیش ۷۷۷  
 نقاب از چهره برانداختن ۵۷۳  
 نقاب از رخ برافکندن ۳۴۵  
 نقاب از روی برکشیدن ۴۴۵  
 نقاب بستن ۵۶۶  
 نقاب بر بستن ۵۷۵  
 نقاب بر فکندن ۳۵۱-۵۴۰  
 نقاب بر کشیدن ۵۸۹  
 نقاب گشودن ۵۶۶  
 نقاشان چین ۱۴۲  
 نقاش صبا ۳۵۹  
 نقاش وجود ۵۷۷  
 نقد امید عمر ۴۳۲  
 نقد عمر ۲۴۳  
 نقد کس بر محك زدن ۷۲۰  
 نقد وقت ۵۴۳  
 نقره افشاندن ۵۲۹  
 نقش بر حجر ۳۷۰  
 نقش بر در حمام بودن ۵۰۱  
 نقش بستن ۵۸۴-۷۲۸  
 نقش بند ۶۴۳-۷۲۸  
 نقش بند بی مانند ۸۲۶  
 نقش خواندن ۴۶۶  
 نقش دیوار ۵۱۴-۵۹۴-۷۸۳-  
 ۸۵۷-۸۱۶-۷۸۴  
 نقش روی کس بستن ۴۰۹  
 نقش وفا ۴۱۷  
 نقش و نگار ظاهر ۵۱۵  
 نقض پیمان ۳۵۱  
 نقطه پابرجا ۶۹۳  
 نقطه سرخ ۵۹۳  
 نقطه سیاهی ۶۱۱  
 نقطه شیراز ۵۶۳  
 نقطه های خال ۴۳۹  
 نقل حدیث ۳۷۷  
 نکو چادر ۸۱۱  
 نکو خواهان ۷۴۸  
 نکوروی دختر ۷۵۱  
 نکوسیرت بی تکلف برون ۲۷۳-۱۱  
 نکوگویان ۴۹۰  
 نکو و محضر ۳۳۰  
 نکو نام ۷۸۴  
 نکو نامی ۸۰۰  
 نکو نامی اندوختن ۴۸۰  
 نکو هیده کیش ۳۳۷  
 نگار خانه چین ۴۲۴-۷۲۸  
 نگار دل بند ۵۰۹-۶۲۹-۶۷۳  
 نگارستان ۳۴۸-۴۴۶-۶۶۴  
 نگارستان چین ۵۵۵-۸۷۰  
 نگارستان دنیا ۵۵۹  
 نگارستان صورت ۷۹۲  
 نگار سنگدل ۴۴۸-۵۱۶  
 نگار سرمست ۳۵۸  
 نگار سرو بالا ۴۶۲  
 نگار سرو قامت ۶۷۴  
 نگار قبا پوش ۷۹۶



نماز مست ۵۰۴  
 نماز بستر ۳۲۳  
 نمک پارس ۴۲۷  
 نمک پراکندن ۶۱۲-۵۸۲-۴۸۳  
 نمک خورده ۲۶۶  
 نمک خورده کباب ۵۷۳  
 نمک دان دهان ۵۷۳  
 نمک داشتن ۵۹۶  
 نمک ریختن ۳۵۲  
 نمک لب ۳۶۳  
 ننگ بضاعت ۴۰۰  
 ننگ تردامنی ۳۳۶  
 ننگ دو گفتن ۳۳۵  
 نواخانه ۲۱۷  
 نواخت کردن ۸۱۸-۷۹۷  
 نوارادت ۵۳۳  
 نواله بخشیدن ۴۸۰  
 نوای عشق ۴۹۴  
 نوباره ۳۱۳  
 نوبت بدیگری گذاشتن ۷۴۱  
 نوبت دادن ۷۹۱  
 نوبت زدن ۷۸۱-۶۰۱-۵۰۰  
 نوبت عاشقی ۵۸۳  
 نوبت عشرت ۵۰۰  
 نوبت دست آمدن ۸۴۵  
 نوبهار ۳۲۳-۲۹۶-۲۶۲-۲۱۷  
 ۵۳۹-۴۶۰-۴۳۸-۳۸۸-۳۸۳  
 ۶۸۲-۶۶۰-۵۹۲-۵۹۱-۵۵۵  
 ۶۹۸-۶۹۱

نگار کردن ۶۹۰  
 نگارگر (نقاش) ۵۸۸  
 نگارنده ایوان رفیع ۸۰۰  
 نگارنده کودك اندر شکم (خدای  
 تعالی) ۲۸۰  
 نگارین دوست ۴۲۴  
 نگارین روی ۵۷۷  
 نگارین یغمائی ۷۱۰  
 نگاشتن خلق ۷۲۸  
 نگاه باز کردن ۵۸۴-۴۹۸  
 نگاه داشتن ۶۸۸  
 نگون بخت کالیوه ۳۳۰  
 نگونسار بخت ۲۴۹  
 نگون طالع ۲۹۵  
 نگهبان خلق ۷۴۳  
 نگهدار آسمان ۶۷۸  
 نگه در کس داشتن ۴۳۱  
 نگه کردن آهوی رمیده (وصف حالت)  
 ۵۶۳  
 نگین ختم رسالت ۸۲۸  
 نگین سلیمان ۸۱۷  
 نگین عهد ۴۱۷  
 نماز بستن ۵۰۴  
 نماز چاشت (نماز صبح) ۸۴۶  
 نماز خجاست ۶۵۳  
 نماز دیگر (نماز عصر) ۴۲۰  
 نماز شام ۸۷۲-۵۵۶  
 نماز شام قیامت ۳۵۸  
 نماز کردن ۸۶۸-۵۰۴-۴۷۹



نیک اندیش ۸۴۷-۷۷۷-۴۹۲	نوحه گر گشتن زهره ۳۹۹
۸۵۸	نوخاستگان ۸۴۸
نیک بخت ۶۹۶-۶۹۱-۶۰۴	نوخاسته ۵۷۶
۸۲۱-۸۱۴-۷۸۹-۷۴۶	نور حضور ۵۱۲
نیک بختان ۸۰۴-۷۰۹-۶۹۷-۶۰۹	نورد باز کردن از طومار ۵۱۲
۸۲۵	نوردیده ۴۳۹
نیک بختی ۷۴۳	نوشانوش ۷۹۸
نیک بد (چون سخت بد) ۷۰۲	نوش دارو ۵۹۱-۴۱۳
نیک بسیار (چون سخت بسیار) ۷۰۰	نوش گرفتن ۴۴۴
نیک تدبیر ۸۵۸	نوش وصال ۴۹۲
نیکخواه ۸۴۹-۷۳۴-۶۸۴-۴۸۴	نوش و نیش ۷۷۷
۸۵۹	نویسنده عمر و روزی (خدای تعالی)
نیک خواهان ۶۹۸	۲۸۰
نیکخواهان دولت شاه ۸۲۲	نهمال دوست ۳۸۴
نیک رای ۸۳۶	نهمال عشق ۶۷۱
نیک رای نیک تدبیر ۸۵۸	نهمان داشتن بوی خوش (کنایه از
نیک سرانجام ۸۰۰	کار محال) ۷۲۰
نیک سیرت علامه ۸۶۴	نهمان سوختن ۵۲۰
نیک عاقبت ۸۱۴	نه کرسی آسمان ۱۵۴
نیک محضر ۸۲۱-۷۴۴	نیازمندان ۵۴۳
نیکمرد ۸۱۵-۷۰۳	نیرو بردن ۸۴۴
نیکمردان ۷۵۴-۷۰۹-۷۰۸	نیستان ۳۱۶
۸۶۴-۸۳۲	نیش خوردن ۵۲۴
نیکمردی ۷۸۹-۷۲۷	نیش زدن ۴۴۹
نیکنام ۸۵۱-۸۱۴-۷۸۸	نیش فراق ۵۹۴
نیکنام خراب اندرون ۳۱۱-۲۷۳	نیشگر بدندان خاییدن ۵۴۴
نیکنام نیک انجام ۷۱۱	نیک اختر ۵۴۱
نیکنامی ۷۹۴-۷۲۷-۵۸۳	نیک اختران ۸۳۵
نیک نهادی ۶۹۷	نیک اخلاقی ۶۰۴
نیکوان چگل ۷۱۰	نیک انجام ۷۱۱



نیکوخواه ۶۷۳-۷۳۲

نیکوروی ۵۸۱

نیکوسیر ۷۸۴

نیکونهاد ۷۴۲

نیل بداختری ۷۴۳

نیم پختهگان ۴۵۴

نیم جان ۵۱۵

نیم خواب ۴۸۳-۶۰۵-۶۳۳

نیم دایره ۵۹۳

نیم سیر (گرسنه) ۲۸۰

نیم کشته ۴۱۱

نیم مست ۲۴۷-۲۹۰

نیمه بر بسته روی (برسم عرب) ۲۵۴

و

وایس ماییدن ۷۷۷

وایوشیدن دست ۵۱۹

واجب کردن ۴۸۳

وادی تمنا ۵۱۵

واقف اسرار بودن ۷۹۹

واقف اسرار کس بودن ۴۲۸

واقف بودن ۸۱۲

واقع افتادن ۶۵۶

واله شدن ۵۶۵

وامدار ۶۸۳

واشانیدن آتش ۴۸۵

واشانیدن چراغ ۵۴۵

وجود از مهر کس گدازان

داشتن ۳۸۹

وجود حاضر و غایب ۳۶۹

وجود خسته ۳۹۹

وجود روحانی ۶۱۹

وجود شریف ۵۳۱

وجود ضعیف انسان ۷۱۴

وجود عاریتی ۷۴۹

وجود عزیز ۵۱۴

وجود کشته عشق ۵۹۳

وجود مجلس آرای ۵۷۷

وجود ناتوان ۴۸۴

وجه حسن ۵۴۲

وجه کفاف ۸۱۱

وحی آسمان ۶۷۹

وداع بینایی ۵۶۶

ورطه خطر ناک ۶۳۹

ورطه خونخوار ۴۶۸

ورطه عشق ۴۸۸

ورطه فقر ۷۲۷

ورطه هلاک ۸۶۷

ورطه یک نفس ۳۳۵

ورق افشاندن ۳۵۹

ورق روی نگارین ۵۹۵

ورق صورت خوبان ۳۴۴

ورق کردن ۵۲۲

وساده حکم (بالین حکم) ۷۲۹

وصال بینان ۶۶۷

وصال داشتن با کس ۶۰۸



ه

هاتف ۲۰۳-۲۲۸  
 هاون رویین تن ۶۵۱  
 هایا هوی ۳۵۰-۶۲۵  
 های و هو ۴۶۹  
 های و هوی ۲۹۸-۶۲۵  
 هدیت فرستادن ۵۷۶  
 هرچه جبهان (هرچه درجهانست)  
 ۴۶۴ - ۵۳۴  
 هرچه درجهان ۷۱۰  
 هرچه عقبی ۶۱۹  
 هرزه لای ۴۳۷  
 هرکه جبهان (هرکه درجهانست)  
 ۳۹۸-۳۸۴-۴۳۹-۴۵۶-۴۸۳  
 ۴۸۸-۵۶۱-۸۴۴  
 هرکه درجهان ۴۰۷-۴۹۸  
 هرکه درد دنیا ۶۱۹  
 هرکه در عالم ۵۲۶-۵۳۰-۵۳۶  
 ۶۱۵  
 هرکه دنیا ۶۱۹  
 هرکه دنیی (هرکه دردنیی است)  
 ۶۵۲  
 هرکه سرای (هرکه در سراست)  
 ۸۵۵

وصال کعبه ۴۴۳  
 وضع کردن دفتر ۵۴۹  
 وظیفه روزی ۸۱۲  
 وعده فردا ۴۳۱  
 وعده کاری دادن ۴۰۱  
 وعظ گفتن ۵۲۴  
 وفا بجا آوردن ۵۸۱  
 وفا بریدن ۵۰۹  
 وفایسر بردن ۵۴۲  
 وفایسر بردن با کس ۵۶۹  
 وفاجوی ۳۷۲  
 وفا کردن بقا (دیر پاییدن عمر) ۷۲۲  
 وفای صحبت ۸۶۴  
 وفای صحبت جانان ۵۶۸  
 وفای عهد جستن ۵۴۸  
 وفای عهد کردن ۷۲۲  
 وفای عهد نگه داشتن ۳۸۷  
 وفای عهد نمودن ۵۷۹  
 وفد منصور ۶۹۷  
 وقت خویش دریافتن ۷۴۲  
 وقت فرصت ۷۷۸  
 وقت وقت ۳۳۹  
 وقع داشتن (احترام داشتن) ۵۲۰-  
 ۷۲۶-۵۴۵  
 وقف کردن ۸۷۱  
 وقوف کردن (توقف کردن) ۷۱۵  
 ولایت دل ۳۹۱  
 ولوله عشق ۵۷۱  
 وهم سخن دان ۳۶۲



همت کشورگشا ۷۳۱	هر که عالم ( هر که درعالم است )
هم حجره ۳۱۳	۵۴۲-۴۹۴
هم خانه کس بودن ۴۳۶	هر که وجود ( هر که وجود دارد و
هم خانگی ۶۰۷	درعالم وجود است ) ۶۴۸
هم داستان شدن ۸۶۸	هستی آوردن ۵۳۱
هم دم خرم ۵۳۲	هش داشتن ۸۴۶
همدم خوشخوی ۳۷۲	هشیاران مجلس ۶۰۴
هم زانو ۳۸۹	هشیار عاقل ۲۵۰
هم زانوی کس شدن ۶۲۴	هفت آسمان ۷۰۸
همسایه لعبتان کشمیر ۴۷۶	هفت اقلیم عالم ۸۵۸-۸۵۶
هم سخن بودن با کس ۶۰۴	هلاک دل و دین ۴۱۹
هم شرکت ۳۴۵	هلاک زن و مرد ۶۱۰
همشیره جادوان بابل ۴۷۶	هلاک ظاهر ۳۶۶
هم عنان ۶۸۴ - ۷۲۱	هلاک کس پسندیدن ۴۰۶
هم عنان کس شدن ۵۷۹	هلاک کس کردن ۴۵۴
هم قفس ۴۵۰	هلاک نفس ۴۴۲
هم نشین خار بودن ۴۱۱	هلال بابر و نمودن ۴۶۲
هم نشین و فاجوی ۳۷۲	هلال بانگشت نمودن ۴۹۵
هم نشینی کردن ۸۰۱	هلال خمیده ۴۳۹
هم نفس ۷۸۱	هم آواز ۶۱۰
همه شب در خواب بودن ۳۷۰	هم آواز با کس بودن ۶۰۹
هندوی بت سنگین پرست ۴۳۹	همای فر ۵۹۴
هندوی چشم ۵۱۷	همای معدلات ۷۲۷
هندوی کس بودن ۵۰۳	همبازی کس بودن ۶۰۱
هنگام نوبت سحر ۴۸۱	هم بالایی ۵۶۷
هنر آوردن ۵۳۱	همت بستن ۷۲۳
هنر پرور ۲۷۵	همت بکس مصروف داشتن ۳۹۲
هنر پروردن ۸۴۷	همت عالی ۸۴۰
هنر پیشه ۲۶۶	



هوشیاران فرخنده بخت ۳۲۱  
 هولناك ۷۵۴  
 هیئت شیرین ۶۱۰  
 هیچکس (ناکس) ۷۸۱-۲۵۲  
 هیچ کسان ۴۵۰  
 هیچ کس بودن ۵۹۹

## ی

یاد دوست ۳۷۸  
 یاد دوستی کردن ۴۴۶  
 یاد طربناك ۴۰۳  
 یاد عهد آشیان کردن ۳۸۷  
 یاد کس بخیر کردن ۶۷۹  
 یاد کس رفتن ۴۰۲  
 یاد کس کردن ۵۵۱  
 یادگار ماندن ۸۲۸  
 یاد وطن کردن ۳۵۵  
 یار آتش روی ۴۲۱  
 یار آشفته هوش ۲۹۰  
 یار آشنا ۳۸۶  
 یاران پراگنده ۵۰۹  
 یار داشتن ۵۱۴  
 یاران صبور حی ۵۳۹  
 یاران غار ۴۷۲  
 یاران مهربان ۴۰۶ - ۸۶۹  
 یاران همدم ۳۷۵  
 یار بار افتاده ۳۴۶

هنرور ۸۳۸-۵۹۴  
 هواپختن ۷۷۹-۷۰۳-۴۰۳  
 هواپرست ۷۸۹  
 هوادار ۶۲۹-۳۹۶  
 هوادار قدیم ۵۳۳  
 هوادار کس بودن ۴۷۷  
 هواداری کردن ۴۰۶  
 هوازدن ۷۱۴-۴۴۴  
 هواگرفتن ۶۰۷-۴۸۴  
 هوای چیزی پختن ۸۷۰  
 هوای دل ۵۲۲  
 هوای دوستی ورزیدن ۳۸۰  
 هوای سرزاف ۵۱۲  
 هوای صحبت یار ۵۳۸  
 هوای مشک بو ۳۸۱  
 هوای نفس ۷۸۰-۷۰۲-۴۴۵  
 هوای نفسانی - ۶۱۶  
 هوایی ۵۶۹  
 هوس از سر نهادن ۴۸۲  
 هوس باختن ۳۶۷-۲۹۸  
 هوس بازی ۳۲۰  
 هوس پختن ۳۱۹  
 هوس کردن چیزی ۴۴۶  
 هوسناك ۷۹۷  
 هوش از دل کس ربودن ۵۹۸  
 هوش استفهام ۵۰۳  
 هوش بذل کس کردن ۴۷۶  
 هوش پروردن ۸۴۷  
 هوش کس بردن ۴۳۸  
 هوشمند نيك فرجام ۸۵۶



یار گرفتار ۴۹۳ - ۶۰۲  
 یار محترم ۶۰۹  
 یار مهربان ۳۷۷ - ۴۱۳ - ۵۴۹ -  
 ۵۷۸ - ۵۸۲ - ۵۹۵ - ۶۴۲  
 یار مهر گسل ۳۶۸  
 یار موافق ۳۷۵  
 یار نازنین ۶۵۰  
 یار ناسامان ۶۷۳  
 یار ناگزیر ۷۷۸  
 یار نامتناسب ۳۷۵  
 یار وفادار ۵۶۱ - ۸۴۶  
 یار هم آواز ۶۱۰  
 یار همدم ۴۹۸  
 یار هودج ۵۴۹  
 یارمین بوی ۴۴۴  
 یاقوت روان ۳۴۸  
 یاقوت فام ۵۰۰  
 یاقوت لب ۸۷۳  
 یتیم خسته ۷۵۳  
 ید بیضا ۷۸۵  
 ید بیضای موسی عمران ۶۹۷  
 یرغوبقا آن بردن ( یرغو: مواخذه و  
 پرسش گناه و تفتیش ) ۳۱۶ - ۳۴۵  
 یرلیغ دادن ۶۵۹  
 یردان دادار ۳۱۴  
 یرک تابش خورشید ۶۸۵  
 یعقوب ستم دیده ۴۳۵  
 یغما بردن ۳۴۲ - ۴۱۷  
 یغما کردن ۴۴۷  
 یغمای کس بودن ۴۳۰

یار با یار سفر کرده ۴۵۷  
 یار جان افروز ۶۴۶  
 یار جفاکار ۴۹۲  
 یار جفا کرده پیوند بریده ۵۶۳  
 یار خویش ۴۹۳  
 یار دل افروز ۴۹۹  
 یار دل سخت ۶۴۷  
 یار دوست روی ۴۸۳  
 یار ذلیل ۶۵۴ - ۸۴۶  
 یار زره موی ۳۷۲  
 یار زیباخو ۳۸۱  
 یار سبک روح ۴۲۸  
 یار سرکش ۴۵۹  
 یار سروبالا ۳۴۲ - ۴۳۰  
 یارست پیمان ۴۹۰  
 یارست پیوند ۵۰۹  
 یار سفر کرده ۴۶۷  
 یار سمن بوی ۳۷۲  
 یار سنگدل ۴۸۴  
 یار شوریده حال ۲۹۲  
 یار شوریده رنگ ۲۹۳  
 یار شیرین ۴۱۳  
 یار شیرین زبان شور انگیز ۴۸۲  
 یار طنناز (تن ناز) ۸۰۶  
 یار عزیز ۵۶۱ - ۶۴۸ - ۶۵۴ - ۸۴۶  
 یار غار ۶۷۹  
 یار غار کس بودن ۴۲۴  
 یار فراموش کردن ۸۰۲  
 یار قدیم ۴۷۴ - ۵۸۲  
 یار کمان ابرو ۳۵۱



یگان یگان دانه چیدن ۸۲۲  
 یلدا ۲۸۸ - ۳۹۱ - ۴۵۷ - ۵۳۰  
 یوسف جمال ۳۲۳ - ۳۳۳  
 یوسف دل ۴۰۴  
 یوسف صفت ۵۷۳  
 یوسف عهد ۸۷۳  
 یوسف فروختن ۴۷۱  
 یوسف گل ۴۸۶  
 یوسف گل پیرهن ۵۴۱  
 یوسف کم کرده ۴۶۸

يك تا آمدن ۴۵۲  
 يك تایی کردن ۷۳۵  
 يك توپ پیرهن ۵۵۵  
 يك دل ۳۲۸ - ۵۶۵ - ۶۱۹ - ۶۷۰  
 يك رنگ شدن ۴۷۱  
 يك روزه زندگانی ۶۸۸  
 يك سخن ۳۲۸  
 يکه دل دار ۵۳۵  
 یکی شدن بر کاری ۴۰۷  
 یکی شدن گل و خار ۴۶۰



## چند نکته در تصحیح و مقابله متن

کتاب حاضر با بعضی نسخه‌های دیگر و چند توضیح

صفحه ۳ سطر ۳ «...وقصب الجیب...» در نسخه‌ها بصورت‌های «قصب الجیب» و «قصب الجیب» و «قصب الجیب» و «قصب الجیب» آمده است و صورت آخر از همه مناسب‌تر بنظر می‌رسد، قصب بفتح اول و سکون دوم نوعی از خرما است و قصب الجیب یعنی خرمای در گریبان بصورت مضاف ومضاف‌الیه که خود اضافه بحديث شده است بطریق اضافه تشبیهی بدین صورت حدیث سعدی بخرمای در گریبان تشبیه شده و جامع شیرینی است و نیز میتوان آنرا اضافه استعاری دانست بدین قرار که حدیث سعدی بشخصی تشبیه شده و جیب که جزئی از آن و خرما در آن نهاده شده است بآن اضافه شده باشد و گویا کلمه «قصب» بمعنی نوعی از خرما هنوز در میان مردم عربستان بکار می‌رود.

صفحه ۴۷ سطر ۱۴ «چندان که مرا شیخ اجل...» مقصود سعدی جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن پسر یوسف عبدالرحمن پسر جوزی عالم و واعظ قرن هفتم است که در ۶۳۱ مدرّس مستنصریه بغداد شد و در سال ۶۵۶ بدست تاتار با پدر و دو عموی خود کشته شده جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن پسر ابوالحسن علی پسر محمد پسر جوزی صاحب تاریخ منتظم و اعظم و مورخ قرن ششم که در فاصله سال‌های ۵۰۸-۵۱۰ متولد شد و در ۵۹۷ در بغداد در گذشت.

( برای اطلاع بیشتر نگاه کن بسعدی نامه مقاله مرحوم محمد قزوینی ص ۱۶۴ و مقاله استاد همایی ص ۲۰۵ )

صفحه ۷۱ سطر ۳، در بعضی نسخه‌ها چنین است :

گر آب چاه نصرانی نه پاك است      جهود مرده میشود چه پاك است

صفحه ۸۹ سطر ۴ « پادشاه زاده که مملوح نظر...»



در بعضی نسخه‌ها چنین است : « پادشاه زاده که مطمح نظر ... »

صفحه ۹۶ سطر ۴ « سالی محمدخوارزمشاه ... »

« در این تاریخ که حتما پیش از ۶۱۷ میشود اشعار سعدی بزبان پارسی در آن دیار مشهور نبوده است با آنکه اگر تولد او را ۶۰۰ بدانیم در سال ششصد و هفده ۱۷ سال و اگر ۶۰۶ بدانیم بقرینه‌ای که پنجاه رفت و در خوابی، که در ۶۵۶ ساشته است ۱۱ سال داشته است و این حکایت بهیچ وجه راست نمی‌آید احتمال جعل و وضع آن هم بدین گونه که تاریخ واقعه صحیح ذکر شود بی اندازه دور و غیر قابل قبول مینماید و آنکه سلطان محمد باختر چند سال پیش از ۶۱۷ که سال وفات اوست واقع شد پس باید بگوئیم که ولادت شیخ در سنوات پیش از ۵۷۰-۵۸۰ واقع شده است که بعضی مورخان نوشته‌اند يك نکته در عبارت حکایت هست که خواننده دقیق را بفکر می‌اندازد چه در تمام نسخ کهنه صحیح آغاز حکایت اینطور است . سالی محمد خوارزمشاه ... بدون لفظ که ، که در نسخه‌های چاپی دیده میشود آیا بنظر شما وجود و عدم این لفظ در این جمله اثری در معنی و مقصود میبخشد یا نه ؟ » سعدی نامه مقاله استاد همایی ص ۲۰۶ .

صفحه ۹۷ سطر ۷

« مرورا سد دینار ... » در نسخه‌ی « مرورا سه دینار ... » و همین مناسب تر است .

سطر ۸ « تا قربان کند ... » در نسخه‌ی چنین است :

« تا نفقه کند ناگاه دزدان بر کاروان زدند » و ترکیب خفاجه از آن ساقط است .

صفحه ۹۸ سطر ۷ حدیث مجنون ...

در نسخه‌ی چنین است « حکایت عشق مجنون بلیلی ... »

صفحه ۹۸ سطر ۱۱ « فیوض علی عذری » فیوض له عذری « بصواب نزدیک تر است .

صفحه ۱۳۲ سطر ۱

شبی زمعدۀ ... در نسخه‌ی چنین است .

« شبی زمعدۀ خالی ، شبی زپر خوردن »

و همین مناسب تر است .

سطر ۳ در نسخه‌ی بجای بیت « خبیث ... این بیت آمده است :

« ترحم بر پلنک تیز دندان ستمگاری بود بر گوسفندان »

سطر ۵ در نسخه‌ی بجای بیت « مار بردست ... این بیت آمده است :

نکند مرد هوشیار درنگ سنگ در دست و مار بر سر سنگ

صفحه ۲۳۴ سطر ۳ و ۸

« چو الله بس دید بر نقش زر » و « با آخر ز تمکین الله بس »



« توقیع رسمی اتابك سعد بن زنگی بتصریح و صاف ص ۱۵۵ » « الله بس » برده است که گویا مأخوذ از این جمله منسوب بشیخ ابو سعید ابوالخیر است « الله بس و ما سواه هوس و وانقطع النفس » (نفحات الانس در شرح حال شیخ مذکور) ولی در نسخه چاپی و صاف کلمه « بس » سهواً « پس » بایاء فارسی چاپ شده است در صورتیکه در چند نسخه خطی کتاب مزبور که رجوع شد در همه بر طبق واقع بس بایاء موحدہ مسطور است .

و مخفی نماید که در بعضی از نسخ بوستان این عبارت « الله و بس » با و او عاطفه بین الله و بس مسطور است و آن سهوست و صواب بطریق اکثر نسخ « الله بس » بدون و او عاطفه است چه این جمله مبتدا و خبر است یعنی خدا بس است و کافی است و با و او معنی بکلی فاسد است ... » ( سعدی نامه - ممدوحین سعدی ص ۱۰۵ )

صفحه ۲۶۱ سطر ۴ « که طبع تهی ... »

در نسخه دیگر « که طبل تهی ... » و همین صورت مناسب است .

ص ۲۶۶ سطر ۴

« بدعوی چنان ناوک انداختی که عذرا بهریك يك انداختی »

البته نسخه بدل های این بیت دیده شده اما در نسخه های کهنه صحیح همه جا عذرا ضبط شده است و بعضی تصور کرده اند که مقصود از عذرا برج سنبله است که ستارگان بسیار دارد یعنی بهریك تیر ستارگان سنبله را هدف می ساخت . بنظر بنده شاید مقصود از عذرا اصطلاح بازی نرد باشد که در قدیم معروف بوده و کنایه از بسیاری و فرارانی است چه هفت دست بردن نرد را ندب و یازده ندب را عذرا میگویند و عذرا بردن و عذرا زدن بمعنای دستهای فراوان یا یازده ندب پی در پی در قمار بردن است . خاقانی گوید :

مقامری صفتی کن طلب که نقش قمار دویك شمارد اگر چه دوشش زند عذرا

بنا بر این مقصود شیخ واضح است و در لفظ انداختی مصراع دوم بایهام دو معنی بنظر

میآید که در پروردن مقصود مؤثر است « مقاله استاد همایی سعدی نامه ص ۲۰۷ »

صفحه ۲۶۸ سطر ۱۷ « نمد پیش تیرم که از بیل نیست » در نسخه دیگر « ... کم از

بیل نیست » و همین صورت مناسب است .

صفحه ۲۹۰ سطر ۲

« پیشتش در آورد که مردان مست » در نسخه دیگر پیشتش در آور که مردان مست

و در هر دو حال معنی و سیاق عبارت استوار نیست زیرا با مصراع بعد « عنان طریقت ندارد

بدست » و فعل مفرد ندارد درست نیست در یکی از چاپهای قدیم چنین است :

« پیشتش در آور چو مردان که مست ... » و همین مناسب تر بنظر میرسد .

صفحه ۲۹۱ سطر ۹ « از این راه دیگر تو دوری رسی » در نسخه دیگر « از این راه



دیگر تودروی رسی « و همین وجه مرجح است .

صفحه ۳۰۲ سطر ۸ « باید اچو تیغ » چنین است در اکثر نسخه ها و در یکی از چاپهای قدیم «... باید اچو تیغ» و همین صحیح است .

صفحه ۳۱۰ سطر ۱۲ «... حال کم گرسنه » در نسخه دیگر «... حال کم گرسنه » و مناسب تر است .

صفحه ۳۱۹ سطر ۱۷ «... نه طفلان زیست » در نسخه دیگر «... نه طفلان زیست » و همین صورت درست است .

صفحه ۳۳۱ سطر ۱۷ « براندیش... » در نسخه دیگر چنین است .

براندیش از آن بنده پر گناه که از خواجه آبق شود چند گاه

صفحه ۳۳۲ سطر ۱۱ « بیندیشم... » چنین است در اکثر نسخه ها و در نسخه ی « نیتدیشم... »

صفحه ۳۳۴ سطر ۱۴ « چومار ابد نبال... » چنین است در بعضی از نسخه ها و در نسخه چاپ قدیم « چومارا بدنیا تو کردی عزیز » و مناسب تر است .

صفحه ۳۴۵ سطر ۲ « امروز حالا... » در بعضی نسخه ها « امروز حالی... » و بهتر است و در نسخه ی بیت چنین آمده است :

امروز حالی غرقه ام تا بر کناری اوفتم و آنکه حکایت میکنم تازنده ام غرقاب را  
صفحه ۳۴۷ سطر ۱۳ « می با جوانان خوردنم باری... » در نسخه دیگر « می با جوانان خوردنم خاطر... »

صفحه ۳۵۶ از « بنده وار آدمم... » تا « تو بدین هر دو چشم... » يك غزل است سه بیت آخر آن با شتباه جدا افتاده است .

صفحه ۳۶۳ « آن ماه دو هفته... » بصورت مسط است و با شتباه درهمه نسخه ها در شمار غزلها آمده است .

صفحه ۳۷۳ از « دلی که عاشق و صابر... » تا « ملامت از دل سعدی... » يك غزلست چهار بیت آخر آن با شتباه جدا افتاده است .

صفحه ۴۰۷ سطر ۵ « مرغی لبق تر... » در نسخه دیگر « مرغی نکوتر از من... »

صفحه ۴۱۰ سطر ۱۲ نیکویی خوی کن... این بیت در نسخه های چاپی نیست .

سطر ۱۳ « زهره وقت... » در چاپ قدیم بیت بدین صورت درست آمده است

باد رخسندگی چشم خوشست زهره وقت سحر نمیتابد

صفحه ۴۱۳ سطر ۱۲ « کرامجال... » صورت « کجامجال سخن باشدم بحضورت دوست » که در بعضی از نسخه های چاپی آمده انب است .

صفحه ۴۱۷ سطر ۱۹ « بر تاس در بر... » در نسخه دیگر : « سنجاب در بر میکنم... » و



مناسب بنظر میرسد .

صفحه ۴۴۰ سطر ۱۱ «کسان که در رمضان...» در بعضی نسخه‌ها چنین است «کسان

که در رمضان چنگ و نی شکستندی...»

صفحه ۴۴۴ سطر ۱۹ «... مطرب ما خوش بتایی می‌زند» در بعضی نسخه‌ها «مطرب

ما خوش نوایی می‌زند»

صفحه ۴۵۶ «چشم حسرت...» در نسخه دیگر :

اشک حسرت بسر انگشت فرو میگیرم که اگر راه دهم قافله در گل برود

در هر دو صورت «در گل» بهتر از «بر گل» است .

صفحه ۴۵۶ سطر آخر «موج از این بار...» در نسخه دیگر «موجم این باد... در هر دو

صورت سیاق عبارت مستقیم نیست شاید یکی از این دو صورت بوده است :

«موج از این باد...» یا «موجم این بار...»

صفحه ۴۸۱ سطر ۱۴، ۱۲، ۹ مرحوم فروغی جهیز واحتریز وحجیز را پیروی از

رسم خط قدیم معمول در نسخه‌هایی که در اختیار داشته بصورت جهاز واحتراز وحجاز نوشته

و ذیل صفحه ۱۷۱ نوشته است «جهاز واحتراز و حجاز را در بعضی نسخ بیا نوشته‌اند و

ما از نسخه‌های قدیم پیروی کردیم چه عرب‌ها الف را که درین کلمات هست آن قسم تلفظ

میکنند که ایرانیها در قدیم یای مجهول را تلفظ میکردند و از این رو بوده است که شعرای

ایران جهاز را با بریز و همچنین رکاب و عتاب را با فریب و شکیب قافیه می‌آوردند و بنا بر این

حاجت نیست که برای رعایت قافیه جهاز را جهیز بنویسند» اما بنظر ما جهیز واحتریز و

حجیز و عتیب و رکیب و حسیب و خزینه و جزاینها که صورت ممال جهاز واحتراز وحجاز و

عتاب و رکاب و حساب و خزانه است باید غیر از صورت اصل نوشته شود خاصه که در فارسی

بکار رود و با واژه‌هایی مانند گریز و تیز و جزاینها قافیه شود .

صفحه ۴۹۶ سطر ۸ «چشم خدا بر تو...» در نسخه چاپ قدیم :

چشم بدت دورای بدیع شمایل یارمن و شمع جمع و میر قبایل

و در بعضی نسخه‌ها : «ماه من و شمع ...»

صفحه ۵۲۶ بیت «گر بتشریف قبولم...» جز غزل «آن نه رویست که من وصف

جمالش دانم» است با اشتباه جدا افتاده و از «اگر دستم رسد روزی...» تا «من آن مرغ

سخن دانم...» یک غزل است .

صفحه ۵۳۶ «ای سرو بالای سهی» نوعی مسط و ترجیع بند است و در همه نسخه‌ها



در شمار غزل‌ها آمده و ترتیب آن چنین است :

ای سرو بالای سہی  
کز صورت جان آگہی  
وزہرچہ در عالم بہی

ما نیز ہم بد نیستیم

گفتی برنگ من گلی  
ہرگز نبیند بلبلی  
آری نگو گفتی ولسی

ما نیز ہم بد نیستیم ... تا آخر

صفحه ۵۷۸ سطر ۱۲ « نیک بد کردی شکستن ... » در نسخه دیگر :

« نیک بد کردی شکستی عہد یار نیکنام » در نیکنام آن جہت ترجیح نیست اما شکستی در بیت زیباتر از شکستن است .

صفحه ۵۸۰ سطر ۱۶ « ... چون سرو بایستادی » در نسخہ بی « ... ایستادی » و روی راست ترست و چنانکہ مرحوم قزوینی در ذیل صفحہ ۲۹۶ نگاشته است اگر قدیمترین نسخہ « ایستادی » بودہ بصورت تخفیف بعید نیست در دو یا سه مورد دیگر سعدی « بیستم » و « بیست » مخفف بایستم و بایست بکار بردہ و این نوع تخفیف در شعر متقدمان رایج است .  
صفحه ۵۸۰ سطر ۱۷ « ... ز کہ زادی » ہر آینہ بی تخفیف « ... از کہ زادی » کہ در نسخہ بی آمدہ صواب است .

صفحه ۵۸۰ سطر آخر « گی در غمت بمیرم ... » در نسخہ دیگر چنین است :

گرد در غمت بگریم شادی بروز گارم پیوستہ نیکوان را غم خوردہ ام بشادی

صفحه ۵۸۴ سطر ۷ « صورت گر دیبای چین ... » در بعضی نسخہ ہا :

صورت گر دیبای چین گو صورت و رویش بین

یا صورتی بر کش چنین یا ترک کن صورت گری

صفحه ۶۰۷ سطر ۹ « کہ شبی نخفتہ باشی ... » در نسخہ ہای دیگر کہ شبی ندیدہ

باشی ... (و ہمین صورت درست است)

صفحه ۶۰۸ سطر ۱ « دمی دلداری و صاحب دلی ... » ( دمی دلداری صاحب دلی کن )

بہتر است در نسخہ دیگر :

دمی غمخواری صاحب دلان کن کہ برخوردار باشی از حاحب جمالی

صفحه ۶۲۳ سطر ۷ « بایستم تو ... » در بعضی نسخہ ہا چنین است :

« کمر بیند و تو شاہوار بنشین »



سطر ۱۸ «و آن ملعب...» در نسخه‌های دیگر :

آنك تو ولعبتان جادوی

صفحه ۶۴۴ سطر ۱۰ و ۱۱ بهمین صورتست در نسخه چاپی مرحوم فروغی

صفحه ۶۵۷ سطر ۱۴ «هرچند که بخط...» حرف دال در هرچند می افتد و مناسب

نیست صورت صحیح چنین است .

«هرچند بخط جمال منسوخ شود» وزن استوارست و در معنی سستی نیست .

صفحه ۶۹۵ سطر ۵ «یاران بسماع نای و نی...» صورت «یاران بسماع دف و نی...»

که در بعضی نسخه‌ها آمده مناسب ترست زیرا نای و نی دو صورت از يك كلمه است .

صفحه ۶۵۹ سطر ۸ «...قلان» در بعضی نسخه «فلان» است و مناسب نیست .

صفحه ۶۶۵ سطر یکی باآخر در نسخه دیگر چنین است :

تا چشم بدی بدو نیفتد دیگر بگرشمه در نهان است

صفحه ۶۶۶ سطر ۱ در نسخه دیگر: مصراع دوم چنین است :

«فریاد و ضررش الا مان است»

سطر ۲ مصرع دوم در نسخه دیگر :

«...بی گمان است»

صفحه ۶۶۷ سطر ۲ «پرورید ستست» مرحوم فروغی در ذیل این کلمه البسته غلط

است اما نسخه منحصر بود و وجه اصلاحی هم بنظر نرسید «در نسخه چاپی دیگر

«پرورانید مت» و نیز درست نیست و صحیح چنین است «

«خود بشیر بیوفایی پرورانید ست دایت»

صفحه ۶۷۳ «ای یار ناسامان من...» بشکل مسمط است .

صفحه ۶۷۶ سطر «خفتی و بخفتت...» در صفحه ۸۶۳ تکرار شده است .

سطر ۴ «نقاب از بهر آن...» در صفحه ۶۸۵ تکرار شده است .

صفحه ۶۹۸ بعد از سطر ۲ این بیت افزوده شود .

نام نیکو طلب و عاقبت نیک اندیش این دو بنیاد همی ماند و دیگر مهدود

( کلیات تصحیح مرحوم فروغی ص ۲۳۱ )

صفحه ۷۰۱ سطر ۱۴ «مثال اسب الاغند» در نسخه‌های چاپی دیگر «مثال اسب و

الاغند ...»

صفحه ۷۰۵ بعد از سطر ۶ این چهار بیت افزوده شود .

امیدوار قبول از مهیمن غفار

همیشه تا که زمین را بود قرار و مدار

نگاه داشته از نایبات لیل و نهار

برای ختم سخن دست در دعا داریم

همیشه تا که فلک را بود تقلب دور

تبات عمر تو بسا دو دوام عافیتت



تو حاکم همه آفاق و آنکه حاکم تست

ز تخت و بخت و جوانی و ملک بر خوردار

( کلیات تصحیح مرحوم فروغی ص ۲۳۱ )

صفحه ۷۰۸ مراد از تخت گاه سلیمان ( و در جاهای دیگر ملک سلیمان ) پادشاه

صفحه ۷۲۲ سطر ۱۳ «دو چیز حاصل...» در صفحه ۷۲۷ تکرار شده است .

سطر ۱۵ « سرای آخرت...» در صفحه ۷۲۶ تکرار شده است .

سطریکی بآخر « حیا زنده ... » در صفحه ۷۲۶ تکرار شده است بصورت « حیات

مانده... » و همین صورت مناسب است .

سطر آخر « ز مال و منصب... » در صفحه ۷۲۶ تکرار شده است .

صفحه ۷۴۲ سطر ۱۷ « راهی بسوی ... » در نسخه دیگر مصراع دوم چنین است :

« راهی بسوی هاویه اکنون مخیری » و همین صورت مرجح بنظر میرسد .

صفحه ۷۵۸ سطر آخر « و جاریة الدنيا... » مصراع دوم در نسخه دیگر چنین است :

مخیتة لکنها الکلب ذوالظفر

صفحه ۷۶۱ سطر ۵ « دم یا سحاب... » در نسخه دیگر چنین است .

دم یا سحاب بجو الفرس ...

صفحه ۷۷۳ این قطعه افزوده شود :

الحمد لله رب العالمین علی

الکافل الرزق احسانا و موهبة

سبحانه من عظیم قادر صمد

الجن والانس والا کوان جمهره

طوبی لطالبه تعسا لتار که

کم فی البریة من آثار قدرته

مبینات لمن اضحی له بصر

یزجی السحاب والاکام هامده

انشا برحمته من حبة شجرا

مولی تقاصرت الاوهام عاجزة

ما العالمون بمحصى حق نعمته

سعدی حسبک واقصر عن مبالغه

جل المهیمن ان تدری حقائقه

مادر من نعمة عزا سهمه و علا

ان احسنوه وان لم یحسنوا عملا

منشی الوری جیلا من بعدهم جیلا

تخریبین یدیه سجد ذلا

بعدا امتخذ من دونه بدلا

وفی السماء لآیات لمن عقلا

بنور معرفة الرحمن مکتحلا

یعیدها بعد یبس مربعا خضلا

سوی بقدرته من نطفة الرجال

لا یهتدون الی ادرا که سبلا

ولا الملایک فی تسبیحهم زجلا

لا تنطقن بدعوی یورث الخجلا

من لاله المثل لا تضرب له مثلا

( کلیات تصحیح مرحوم فروغی ص ۳۳۱ )



صفحه ۷۸۱ سطر ۶ « انصاف راه خود ز سر صدق داد نه » مرحوم فروغی در ذیل این مصراع نوشته اند :

ظاهراً « داده » ( داده بی ) و متن مطابقت با نسخه قدیمی و در نسخه دیگر ، انصاف در خود ز سر صدق داده ( داده بی ) و در نسخ چاپی ، انصاف راه خود ز سر صدق داده ( داده بی ) شاید درست چنین باشد :

« انصاف راه خود ز سر صدق داده نه » : نداده

صفحه ۸۹۱ بعد از سطر ۵ این بیت افزوده شود

اگر راست خواهی ز سعدی شنو      قناعت ازین هر دو نیکوترست  
( کلیات سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۲۱۴ )

صفحه ۸۱۳ بعد از سطر ۱۲ این بیت افزوده شود .

تو زی و کتان بگرما پنج و شش      قند زو قاقم بسرما هفت و هشت  
( کلیات سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۲۱۴ )



## چند نام و واژه و اصطلاح از قلم افتاده

از نام ها و صفتهای خدایتعالی	
۲۸۰	نگارنده كودك اندر شكم
۶۷۸	نگهدار آسمان
۲۸۰	نویسنده عمر و روزی
۳۱۴	یزدان دادار
<b>از نام های كسان</b>	
۱۵	اغلمش
۸۷۱	جنید
۷۹۸	دیو
۶۲۳	زنگیان
۷۰۹	سیف الدین محمد
۷۱۵	شاهان عجم
۲۰۳	شاه مردان (علی ع)
۸۲۸	شفیع روز قیامت
۷۳۶	صاحب دیوان
۶۸۰	صفدر میدان (علی ع)
۵۶۲	عارفان فارس
۷۰۳	ملك دینار
۷۴۷	مباق
۶۳۳	مسیح مریم
۷۵۴ - ۳۴۱	کروبیان
۴۷۲	یاران غار
۶۷۹	یار غار
۷۹۷	یغما
۳۳۶	بنده پرور
۷۱۴	حضرت جان آفرین
۷۹۱	حق
۶۸۲	حکیم بار خدا
۶۷۸	خلاق راهنما
۸۴۰	ذات بی نظیر
۲۴۷	داد آفرین
۷۴۶	دادار آسمان
۲۱۹	دادار داور
۶۷۸	دادار غیب دان
۳۱۶	دانای راز
۷۹۶	رب
۲۰۸	روزی رسان
۸۲۶	صانع نقش بند بی مانند
۲۲۳	صورت نگار
۷۰۸	غیب دان
۱۸۳	فرمانده لایزال
۷۲۷	کردگار فرد عزیز
۴۲۴	لطیف جهان
۸۲۶	نقش بند بی مانند
۸۰۰	نگارنده ایوان رفیع



از اصطلاحهای مذهبی	از نام جای ها
۶۲۳ مسلمانان	۴۰۹ رکن آباد
از اصطلاحهای قمار	۴۷۸ زمهریر
۶۴۹ پیاده بردن	از نام کتابها
از داروها	۸۷۳ مرآت الخیال
۷۸۵ سمقونیا	از نام عیدها
۴۱۳ نوشدارو	۴۱۷ نوروز
از صفتهای شغلی	از نام ستارگان
۲۹۹ خشت زن	۶۳۱ ماه
از اصطلاحهای ادبی و موضوعها	از نام درختان و گیاهان
۴۰۱ نسبت	۳۶۹ توت سیاه
۴۰۱ اضافت	۷۳۵ خرما
۴۱۳ عقل و عشق	۸۴۰ ریخان
از نام آلاتها	۵۹۸ گل سوری
۸۴۴ دیگر دان	۷۴۳ نیل
۸۳۰ روی (رویة لباس)	از نام پرندگان
۵۶۱-۴۳۵ شمشیر	۳۷۶ شاهباز
	۳۹۸ شاهین



## صواب نامه ۱

صفحه سطر نادرست درست				صفحه سطر نادرست درست			
				۱	۶	اعملوا	اعملوا
				۲	۸	ولیس واه	ولیس واه
				۲	۱۸	پرسیدم	پرسیدم
				۳	۱۵	لله	لله
				۳	۱۶	ولادته	ولادته
				۶	۱	غدار	غدار
				۶	۸۰	ضمیران	ضمیران
				۷	۲	اگر	اگر
				۱۰	۱۶	بنشسته	بنشسته
				۱۳	۲۳	اینان	اینان
				۱۴	۱۵	دیدم	دیدم
				۲۰	۸	نکند	نکند
				۲۱	۹	شیع	شیع
				۲۴	۱۲	نه بینی	نه بینی
				۳۵	۱۹	قیل	قیل
				۳۹	۱	بکی	بکی
				۳۹	۹	امید	امید
				۴۰	۱۵	بارشاطر	بارشاطر
				۴۱	۷	جامه	جامه
				۴۵	۹	درست	درست
				۴۶	۱۴	تندستان	تندستان
				۴۷	آخر	کوش	کوش
				۴۸	۱	سکت	سکت (بتشدید دوم)
۴۸	۱۰	بکی	یکی	۵۰	یکه با آخر	کیگان	کیگان
۵۲	۵	ان مع	ان مع (بتشدید دوم)	۵۳	۱۲	بکی	یکی
۵۵		یکه با آخر	بکی	۵۸	آخر	تنک	تنک
۶۰	۹	تطعما	تطعما	۶۱	۱۸	قباست ما	قباست اما
۶۶	۱۶	خوردی	خوری	۶۹	۱۶	ملاء	املاء
۷۱	۱۰	خدمتکار	خدمتکار	۷۲	۸	جتی	حتی
۷۲	۱۰	رکبو	رکبوا	۷۶	۱۷	ابن	این
۷۸	۹	نهاد	نهاد	۸۰	۱۷	بگذار	بگذار
۸۰	آخر	ندیدم	ندیدم	۸۳	۱	زیر	زیر
۹۳	۲	مستعمر بان	مستعمر بان	۹۳	۴	احدهم	خدهم
۹۳	۴	یتلاطف	یتلاطفن	۹۴	۱۷	بسیب	بسیب
۱۰۶	۱۵	پشتکوز	پشت کوز	۱۰۷	۱۶	کوهر	گوهر

(۱) شامل صورت صحیح پاره یی از غلط های کتاب حاضر



صفحه سطر نادرست درست				صفحه سطر نادرست درست			
۱۷۷	۱۰	کلی	کلی	۱۰۹	۵	اندیشده	اندیشیده
۱۷۹	۱	از	از	۱۱۶	۱۱	بیش مصاف آزموده	بیش مصاف آزموده
۱۸۰	۱۵	عفو	عفو	۱۱۶	۱۴	و حشت پیروزه	پیش مصاف آزموده
۱۸۰	۲	بندارم	بندارم			و حشت پیروزه	
۱۸۳	۹	که هر چه	که هر چه	۱۲۶	۵	از	از
۱۸۴	۷	هوشیار	هوشیار	۱۲۸	۹	این	این
۱۷۵	۱۷	بست	بست	۱۳۰		یکی با آخر همه قدر بی قدر همه قدر	
۱۹۳	۴	ما بست	ما بست	۱۳۳	۱۳	گریز	گریز
۱۹۴	۸	جها ندیده	جها ندیده	۱۳۴		دو سطر با آخر نخوری	نخوردی
۱۹۴	۱۰	باید	باید	۱۳۵	۱۵	مست	مست
۱۹۵	۱۶	نخسیند	نخسیند	۱۳۸	۱۰	بیش	بیش
۱۹۷	۱	سپای	سپاس	۱۳۸	۱۵	کزو	کزو
۱۹۷	۱	عذرش	عذرش	۱۳۹	۶	ندارد	ندارند
۱۹۸	۱۸	خواهنده	خواهنده بی	۱۳۹		آخر	یونس
۲۰۱	۲	ندارد	نداد	۱۴۰	۱	بنی	نبی
۲۰۱	۱۱	آبروش	آبرویش	۱۴۲	۵	آفریده	آفریدو
۲۰۲		یکی با آخر نو	تو	۱۴۸	۱۵	است	اسب
۲۰۴	۱۲	ایخو بفر جام ای خوب فر جا		۱۴۹	۱۹	نعمت	نعت
۲۰۵	۹	بیان	بیا بان	۱۵۰	۱۹	بروده	برو ده
۲۰۷	۵	آسمان	آسمان ؟	۱۵۳	۴	تنگ	تنگ
۲۰۷	۱۳	گوشه	گوشه بی	۱۵۹	۱۶	مرحم	مرهم
۲۰۹	۱	دیده	دیده	۱۶۰	۵	نیان	نسیان
۲۰۹	۹	بچنگ آور	بچنگ آرو	۱۶۳	۱۰	ار	از
۲۰۹	۲۰	زع	زرع	۱۶۳	۲۲	آبد	آید
۲۱۰	۱	رلع	ربع	۱۶۴	۱۴	غمست	غمست
۲۱۵	۵	گز	کز	۱۶۴		آخر	برفت
۲۲۳	۱۳	فروشود	فروشود	۱۶۶	۵	آمدت	آیدت
۲۲۳	۱۳	دیده شان	دیده شان	۱۶۷	۲	پایمال	پایمال
۲۲۵	۷	خو بشتن	خو بشتن	۱۷۱	۹	بایدت	باید
۲۲۵	۸	شوریده	شوریده بی	۱۷۱	۱۸	اینقدر	اینقدر
۲۲۵	۱۹	چو	چه	۱۷۲	۱۱	که	که
۲۲۶	۲	ژنده	ژنده بی	۱۷۴	۵	گز	کز
۲۲۶	۳	قطره	قطره بی				



صفحه سطر نادرست درست				صفحه سطر نادرست درست			
۲۶۰	عزم	۴	غرم	۲۲۷	ما بوس	۱۳	مایست
۲۶۱	طبع	۴	طبل	۲۲۸	بگر دیدمی	۱۷	بگر دیدمی
۲۶۳	مقیول	۱۶	مقبول	۲۲۸	از بن	۱۷	از بن
۲۶۴	نروید	۷	نروید	۲۲۹	بنده	۱۴	بنده بی
۲۶۷	است	۱۳	اسب	۲۳۱	آورده	۱۶	آورده بی
۲۶۷	یکی با آخر خوشه		خوشه بی	۲۳۲	چبودت	۱۲	چه بودت
۲۶۸	که از بیل	۱۷	کم از بیل	۲۳۴	تمکین	۹	تمکین
۲۷۰	پیش	۵	پیش	۲۳۴	عمرو زید	۱۵	عمرو وزید
۲۷۰	نیار	۵	نیاز	۲۳۵	غرقه	۳	غرقه
۲۷۱	شنید	۹	شنیدم	۲۳۵	بر نزد	۲۰	پر نزد
۲۷۱	چو خوش	۱۳	چه خوش	۲۳۷	نه	۴	نمی
۲۷۱	عمر	۱۶	عمر	۲۳۷	بیچاره	۱۱	بیچاره بی
۲۷۲	خلق	۶	خلق	۲۳۸	کمیت	۹	کمینم
۲۷۲	جامه	۹	جامه بی	۲۴۱	بلند	۱۸	بلند
۲۷۳	حریفات	۱۱	حریقان	۲۴۲	جو	۱۳	جو
۲۷۳	رویش دروست	۱۸	رویش دروست	۲۴۴	رنک	۱۸	رنک
۲۷۵	از	۶	ار	۲۴۵	غرین	۲	عرین
۲۷۷	بایدت	۸	بایدت	۲۴۵	شرش	۱۳	شرش
۲۷۹	آزاده	۸	آزاده بی	۲۴۶	چیست	۶	چست
۲۷۹	پراکنده	۱۱	پراکنده بی	۲۵۰	یدر	۶	یدر
۲۸۵	گوید	۶	گوید	۲۵۱	لبا انبانی	۲۱	لت انبانی
۲۸۷	مانده	آخر	مانده بی	۲۵۱	بیچاره	۲۱	بیچاره بی
۲۸۸	هست	۷	هست	۲۵۳	زردی	۹	زرد
۲۸۹	پخنه	۷	پخته	۲۵۳	پرهیز گار و نه	۱۰	پرهیز گار و نه
۲۹۱	دوری	۹	دوری	۲۵۳	پیش	۱۴	پیش
۲۹۱	دیرینه	۱۳	دیرینه	۲۵۵	سوزش	۱۳	سوزش
۲۹۲	طیب	۱	طیبت	۲۵۵	برده	۱۹	برده بی
۳۰۲	ندادی	۱	نداری	۲۵۵	بنده	آخر	بنده بی
۳۰۲	یاوه	۲	یاوه بی	۲۵۷	بپیچد	۲۰	بپیچید
۳۰۲	گرماوه	۲	گرماوه بی	۲۵۹	فرمانش	۱۹	فرمایمش
				۲۵۸	گذشت	۱۴	گذاشت



صفحه سطر	نادرست	درست	صفحه سطر	نادرست	درست
۳۹۰	۱۹	که نه مستم	۳۰۲	۸	بایدا
۳۹۱	۲۰	دردیست	۳۰۳	۸	جست
۳۹۳	۱۳	اجتمال	۳۱۰	۱۲	حال
۳۹۴	۱۲	گر آهنگ ترا	۳۱۲	۵	نا توانی
گر ترا آهنگ			۳۱۴	دو با آخر	عم
۳۹۷	۱۳	زیبائی	۳۱۹	۱۷	طفلان
۳۹۷	۱۷	جانتو	۳۲۰	۱	خفته
۴۰۵	۴	مشتاقان	۳۲۰	۱۵	چو
۴۱۳	۱۳	همینبارد	۳۲۱	۱۱	هوشیارای
۴۱۵	۱۲	بدورخ	۳۲۷	۴	عجب
۴۱۵	۱۲	ساید	۳۳۷	۳	عیش
۴۱۷	۱۱	برده	۳۳۷	۱۱	آرام
۴۱۷	آخر	دریا	۳۳۷	۱۱	بیندیشم
۴۲۲	۱۴	درست	۳۳۳	آخر	خودر
۴۳۵	۳	بلند	۳۳۵	۱۱	و غا
۴۳۶	۵	خبری	۳۳۵	۲۱	لطف
۴۳۹	۵	حماشان	۳۳۶	۱	لطف
۴۴۰	۱۳	اهل	۳۳۹	۷	لطف
۴۴۰	۱۴	هوشیار	۳۴۵	۵	دیگر
۴۴۰	آخر	دبدن	۳۴۶	۲	خورده
۴۴۲	۱۱	گشت	۳۴۶	۹	گویم
۴۴۸	۴	خویشخود	۳۴۷	۱۳	نقوی
۴۴۹	۱۹	برده	۳۵۵	۲	یری
۴۵۱	۱۱	که گه	۳۵۹	آخر	سز
۴۶۵	آخر	فراغ	۳۶۲	۱۸	زلفست
۴۶۷	۱۲	نکردیم	۳۶۶	۳	غرل
۴۶۷	۱۲	سیرت	۳۶۷	۱۳	پراکنده
۴۷۰	۹۲	حرت و لمامول	۳۶۸	۱۰	میکنی
حرت و لمامول			۳۷۴	۳	چونزدست
۴۷۱	۵	ان قصتی	۳۷۴	۸	اوفتد
۴۷۲	۸	خوشید	۳۷۵	۶	باران
۴۷۶	۴	جادوان	۳۷۶	۵	تو
۴۷۶	دو با آخر	نهایی	۳۷۹	۵	کر
۴۸۱	۷	مشکبیز	۳۸۷	۱۶	گویم
			۳۸۸	۱۸	بخرده



## صفحه سطر نادرست درست

جدائی	دائی	۱۱	۵۳۰
شعبه یی	شعبه	۱۸	۵۳۱
یا یم	با یم	۹	۵۳۲
خران	خران	۸	۵۳۳
بردریم	بردریم	۱۰	۵۳۷
تنگ	تنگ	۱۳	۵۳۸
بایی	بایی	۱۴	۵۴۱
جامه یی	جامه	۱۱	۵۴۳
تیر باران	تیر باران	۹	۵۴۵
طایفه یی	طایفه	۱۳	۵۴۵
برجع	برجع	۷	۵۴۶
بگذارم	بگذارم	۵	۵۴۷
توختن	توختن	۱۱	۵۵۷
گرم	گرم	۶	۵۴۸
گرم	گرم	۷	۵۴۸
کرده یی	کرده	۱۵	۵۴۹
که	که	۵	۵۵۱
بیدل و دل	بیدل و	۸	۵۵۱
تنهادست	تنهادست	۵	۵۵۲
نشسته یی	نشسته	۵	۵۵۳
سنگ	سنگ	۵	۵۵۷
چارده	چارده	۵	۵۶۰
آخته یی	آخته	۶ تا آخر	۵۶۱
		غزل	
خزینہ یی	خزینہ	۶ تا آخر	۶۵۴
		غزل	
دریچه یی	دریچه	۱۳	۵۶۸
روشت	روشت	۱۹	۵۷۱
کیستی که	کیستیکه	۱۰	۵۷۳
گذشته یی	گذشته	آخر	۵۷۲
یاد	یار	۱۷	۵۷۳
نشانده یی	نشانده	۷	۵۷۴
دارم	ارم	۱۲	۵۷۴
الله	اله	۱۴	۵۷۷

## صفحه سطر نادرست درست

جهاز	جهیز	۹	۴۸۱
احترار	احتریز	۱۲	۴۸۲
حجاز	حجیز	۱۴	۴۸۱
دمی باشد	دمی	۱۱	۴۸۲
با	یا	۱۸	۴۸۰
همیخواهد	همیخواهد	۱۹	۴۸۳
تفصیل	تفصیل	۱۲	۴۸۶
نالہ	نالہ یی	۱۲	۴۸۸
بار	یار	۸	۴۹۳
ادا	اذا	۱۲	۴۹۵
ندرت	قدر	۲	۴۹۶
دعائی	دعانی	۷	۴۹۹
ازدواج	ازدواج	۱۳	۵۰۰
درآوردی	درآوری	۲۱	۵۰۰
مثل	مثل	۷	۵۰۲
المنۃ له	الله	۱۷	۵۰۵
پسر	پسر	۷	۵۰۸
بیت	بیت	۱۱	۵۰۹
گفتم	گفتم	۳	۵۱۱
دست و	دست و	۱۰	۵۱۲
آبد	آید	۱۱	۵۱۲
تدیر	تدیر	۲	۵۱۵
بیاید	بیا بد	۲	۵۱۷
گریزست	گریزست	۱۰	۵۱۷
بگیرم	نگیرم	۱۸	۵۱۷
رفته	رفته یی	۱۱	۵۲۲
دبدہ	دیده	۹	۵۲۴
بیاکنم	بیاکنم	۱	۵۲۵
خفیفه	خفیه	۱۹	۵۲۵
آتش	آتش در	۲۰	۵۲۵
بچگانم	بچکانم	۴	۵۲۸
دبدہ	دیده	۱۱	۵۲۸
سیمرغ	سیمرغی	۵	۵۲۹
بتمنجا	بتمنا	۵	۵۳۰



صفحه سطر	نادرست	درست	صفحه سطر	نادرست	درست
۵۸۰	۱۷	ز که زادی	۶۲۱	۱۰	شب و روز
۵۸۲	۱۵	نباید	۶۲۲	۱۷	شکفت
۵۸۳	۱۹	شق	۶۲۶	۳	چسمت
۵۸۵	۱۸	بی صبری	۶۲۶	۱۲	گردست
۵۸۶	۱۴	با	۶۲۷	۹	عمر و زید
۵۸۸	۴	بیا یدت	۶۲۹	۴	که
۵۸۸	۱۸	قوس	۶۳۰	۱	زمانه
۵۸۸	۱۹	سایه	۶۳۳	۸	تو
۵۹۰	۸	تنک	۶۳۵	۱۲	کمانم
۵۹۲	۱۰	بنی	۶۳۶	۱۳	صبر آرام
۵۹۲	۱۰	چاره	۶۳۷	۱۶	کس اگر شکسته
۲۹۳	۹	پا	۶۳۹	۱۰	ورطه یی
۵۹۵	۸	چاره	۶۴۲	۱۴ و ۱۳	چتوان گفت
۵۹۵	۹	نه تو گفتی	۶۴۳	۲	زین
۵۹۶	۱۵	گله از	۶۴۳	۱۶	محالت
۵۹۷	۶	ببالا	۶۴۴	۱	دهند
۵۹۷	۱۳	این	۶۵۰	۳	گویا
۵۹۸	۸	موید	۶۵۱	۱۳	گفتم
۶۰۰	۷ و ۲	گلاله	۶۵۸	۵	دیگر
۶۰۱	دو با آخر	سوخته	۶۶۲	۲	گز
۶۰۳	۱۵	وصف	۶۶۴	۲	رحد
۶۰۵	۲	نه	۶۶۶	۱۳	نازینا
۶۰۵	۷	باغایه	۶۶۷	۲	جانستانی
۶۰۵	۱۱	یار فاقی	۶۶۷	۲	دلربایی
۶۰۵	۱۸	خرقه	۶۶۷	۲	بس
۶۰۸	۴	اجتمالی	۶۶۷	۲	پس
۶۱۰	۱۰	هیئات	۶۷۰	آخر	تیر
۶۱۰	۲۰	کردند	۶۷۳	۳	بنکر و هجرت
۶۱۰	۲۲	صحبت که	۶۷۴	۶	کابن
۶۱۲	۸	نوانی	۶۷۹	۷	یر تو
۶۱۲	۱۳	بکسی	۶۷۹	۹	صبا
۶۱۶	۱۲	یکبار	۶۸۰	۱۹	مارا تو
۶۱۷	۳	بیفایده یی			



صفحه سطر نادرست درست	صفحه سطر نادرست درست
۷۳۴ ۱ بطمنه ز بادو	۶۸۱ ۲ دهد دهی
بطمنه بی زده باد	۶۸۶ ۱۴ تن آسائی تن آسانی
۷۳۴ ۴ کشف کنف	۶۹۱ ۶ کدام؟ کدام
۷۳۴ ۱۶ سایه سایید	۶۹۱ ۱۰ پرهیز کار پرهیز گار
۷۳۵ ۴ گلی گلی	۷۶۹۲ ۱۷ جز مناکست جز مناکست
۷۳۶ ۸ گوینده بی گوینده	۶۹۴ ۲ فرومانده فروماند
۷۳۶ ۱۰ ومقی ومقی	۶۹۵ ۱۶ قطره قطره قطره قطره
۷۳۷ ۶ کشتی کشتی	۶۹۸ ۳ مرامیر مرامیر
۷۳۷ ۹ خانه بی خانه	۷۰۰ ۱۵ نخل نخل
۷۳۸ ۷ خانه بی خانه	۷۰۱ ۹ چو فرومانده چو فرومانده
۷۳۹ ۵ بنده بی بنده	چه فرومانده بی
۷۳۹ ۷ نشادی نشادی	۷۰۱ آخر کردن کردن
۷۴۰ ۵ آورده آورده ای	۷۰۲ ۲۰ ایغدار ایغدار
۷۴۰ ۹ چه چه	۷۰۳ ۲ یخت یخت
۷۴۰ آخر آزین گراین	۷۰۳ دو با آخر جو جو
۷۴۱ ۱۰ طایفه طایفه	۷۰۳ آخر برك برگ
۷۴۲ ۱۰ قطره قطره	۷۰۹ ۵ فصل فصل
۷۴۲ ۱۳ بازسپیده بازسپید	۷۱۱ ۸ دخت دخت
۷۴۲ ۱۸ در حلقه در حلقه بی	۷۱۱ آخر طریق طریق
۷۴۳ ۱۷ عزل عزل	۷۱۲ ۱۱ قدو عرا المسك
۷۴۴ ۸ یر ناز یر ناز	قدو عرا المسك
۷۴۵ ۱۸ بنیزه بنیزه بی	۷۲۰ دو با آخر دلا آوری دلاوری
۷۴۵ ۱۹ حیوة حیات	۷۲۳ ۱۴ ماراز مارا ز
۷۴۷ ۱۶ میان میاق	۷۲۳ ۱۹ عیب عیب
۷۴۷ ۱۶ برهوران برهوران	۷۲۳ آخر بازپرور بازپرور
۷۴۷ ۱۹ گذارند گذارند	۷۲۴ سه با آخر سبحان سبحان
۷۵۰ ۱۵ خزان خزان	۷۲۵ ۶ یاس یاس
۷۵۱ دو با آخر کشان کسان	۷۲۸ ۱ وز وز
۷۵۲ ۴ پیوندند پیوندند	۷۲۹ ۱۷ حصین حصین
۷۵۳ ۱۳ بال باغ	۷۳۲ ۱۲ پره پره
۷۵۵ ۱۰ گونگه دارد گونگه دارد	۷۳۳ ۱۴ اوفتد اوفتند
۸۵۶ ۲ الممتصم الممتصم	۷۳۳ ۲۱ گفتنکه گفتن که



صفحه سطر نادرست درست				صفحه سطر نادرست درست			
۷۹۷	۴	آئینه	آئینه‌یی	۷۵۶	۹	ادیرب	ادیرت
۷۹۸	۱۱ تا آخر	افکنده	افکنده‌یی	۷۵۶	۱۶	زفزئی	زفرئی
		غزل		۷۵۷	آخر	دعمرک	لعمرك
۸۰۱	۳	کر	گر	۷۵۸	۲	مستضرخ	مستصرخ
۸۰۴	۱۶	می	متی	۷۵۸	۲	للمروة	للمروعة
۸۰۵	۱۶	جهومت	جهومت	۷۵۸	۱۹	تساقوالی	تساقوالی
۸۰۶	۶	اشفت	اشفت	۷۵۸	۲۲	تخرج	تخرج
۸۱۰	۹	راهی	راست	۷۶۰	۱۶	ترجو	ترجوا
۸۱۳	۱۲	زیرقرب	گاه‌قرب	۷۶۲	۱	بجلو	بجلو
۸۱۳	۱۳	ورمراید...		۸۶۳	۱۲	دراك	دارك
		ور که مارا بینوایی بدچه گشت		۷۶۴	۱۴	احلتی	اخلتی
۸۱۳	۱۴	مستی	هستی	۷۶۵	۲	ريح الصبا	ريح الصبا
۸۱۴	۱۶	جاودان	جاویدان	۷۶۵	۵	یداالعزام	یداالعزام
۸۱۵	۱۱	بربادر	بردار	۷۶۵	۱۴	بنظیره	بنظیره
۸۲۲	دو با آخر	گویند	گوید	۷۶۷	۹	حجیم	حجیم
۸۳۳	۱۲	گفت و شنود	گفت، شنود	۷۷۰	۹	الدى	الذى
۸۲۵	یکى با آخر	شرح	شرع	۷۷۸	۹	بباشد	بباشد
۸۲۷	۱۳	بقمل	بقفل	۷۸۲	۸	سعد یا بت	سعد یا چون بت
۸۲۷	۱۴	دو	در	۷۸۲	۲۰	دلر رباعیت	
۸۲۹	۸	دائم	دائم			دلر بائیت	
۸۳۲	۲	کم	کم	۷۸۳	یکى با آخر	گذر	گذر
۸۳۳	۱۲	راپر	زابر	۷۸۵	۳	مال منصب	مال ومنصب
۸۳۵	۷	بتر	بترتر	۷۸۶	۳	خشمکنی	خشمگنی
۸۴۱	۱	صاحبهنر	صاحب‌هنر	۷۸۹	۲	مکن	ممکن
۸۴۴	۹	جود	جودو	۷۸۹	۱۶	عبادت	عبارت
۸۴۴	۱۵	دیگران	دیگدان	۷۸۹	۱۹	آحز	آخور
۸۴۸	۸	گران	گران	۷۹۱	۱	چوبه	چه‌به
۸۴۸	۱۳	بدینی	بدنی	۷۹۱	۱۱	بنشینند	بنشین
۸۵۱	۳	بدستار	بدست‌از	۷۹۱	۱۶	سبری	سبزی
۸۵۳	آخر	بیخ	بیخ	۷۹۲	۱۴	خبیط	خیط
۸۵۴	۱۱	خوامی	خواهی	۷۹۳	۹	بیریا	بیریا



## صفحه سطر نادرست درست

۸۵۴	۱۲	روستائی	روستایئی
۸۵۴	۱۸	بمزاحمت	بمزاحت
۸۵۷	۱۱	آسمان کرد	آسمان گرد
۸۵۷	۱۴	بیچانید	بیچانید
۸۶۰	۱	گفت	گفته
۸۶۱	۱	که پهلوی	که در پهلوی
۸۶۱	۳	خوش	خویش
۸۶۲	۱۲	سقله	سقله
۸۶۴	۱۲	کوی	گوی
۷۶۴	۱۵	بر تختی	چه بر تختی
۸۶۵	۱	لطف	لطفو
۸۶۵	۶	تن آسائی	تن آسانی
۸۶۶	۱۲	ار	از
۸۶۷	۳	عاقبت	عاقبت
۸۶۷	۷	چه	چو
۸۷۰	۱۲	این رمز	این رمز

\* \* \* \*

۹۱۹ ۱۱ خرف و شماره های آن  
زائداست.

۸۹۲ مالک دینار (۷۰۳) افزوده شود

۸۹۸ بعد از خاك شیراز عددهای ۴۰۹

و ۶۹۳ افزوده شود

۹۳۰	سطر ۱۱ رقم ۶۲۷ صحیح است
۹۵۰	نحل صحیح است
۹۷۷	ترنجبین صحیح است
۹۸۶	گزیر بمسنى داروغه افزوده شود
۹۸۷	معلم صحیح است
۱۰۳۰	(قلم) سطر دوم بعد از ۲۰۶، ۲۲۱، صحیح است
۱۰۸۷	جوشن خای صحیح است
۱۰۹۳	حدیث حسن صحیح است
۱۱۰۰	خردمند روشن ضمیر صحیح است
۱۱۱۴	سطر ۱۷ دست بدندان بردن صحیح است.
۱۱۱۵	دست داشتن صحیح است
۱۱۱۵	دست زدل بر آوردن
۱۱۲۲	دورسته لوء لوء منظوم صحیح است
۱۱۲۶	راه پایان رساندن صحیح است
۱۱۵۳	شرار آه مشتاق صحیح است
۱۱۹۷	سطر ششم ۳۸۳ صحیح است
۱۲۰۹	نعل در آتش نهادن (۵۸۴) افزوده شود.

\*

## در مقدمه

۲۸	۷	ناتوانی صحیح است
۴۵	۶	بعبیر و غمبری «
۶۶	۱۲	دنیی «
۸۰	۱۲	ثوابی «
۹۳	۱۰	آدمی کنند «
۹۶	۹	بینبویی «

## پایان

بیستم اردی بهشت ماه ۱۳۴۰

مظاهر مصفا




Call No.....*P9L-148 0914* Date....*12.6.55*....

Account No.....*1007*

### J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.  
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.









سنگ آرامگاه سعدی







# کتاب نصیحة الملوک

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الكافي حسب الخلايق، وحده والحمد لله على نعمه واستزید من كرمه واشهدان لا اله الا هو الموصوف بقدمه واشهدان محمداً عبده ورسوله الطاوى السموات بقدمه .

اما بعد از ثنای خداوند عالم و ذکر بهترین فرزند آدم صلی الله علیه وسلم در نصیحت ارباب مملکت شروع کنیم بحکم آنکه یکی از دوستان عزیز جزوی درین معنی تمنا کرد بفهم نزدیک و از تکلف دور، جوابش نبشتم که شرایف ساعات فرزند آدم دام بقاءه بوظائف خداوند جل ثنائیه آراسته باد معلوم کند که ملوک جهان را نصیحت رب العالمین بسنده است که در کتاب مجید میفرماید : و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل . و دیگر فرمود : ان الله یامر بالعدل والاحسان . مجملی فرمود تعالی و تقدس که مفصل آن در دفترها نشاید گفتن . اما بقدر طاقت کلمه چند بیان کنیم در معنی عدل و احسان و بالله التوفیق .

۱ - پادشاهانی که مشفق درویشانند نگهبان ملک و دولت خویشند ، بحکم آنکه عدل و احسان و انصاف خداوندان مملکت موجب امن و استقامت رعیت است و عمارت و زراعت بیش اتفاق افتد . پس نام نیکو و راحت و امن و ارزانی غله و دیگر متاع باقصای عالم برود و بازرگانان و مسافران رغبت نمایند و قماش و غله و دیگر متاعها بیارند، و ملک و مملکت آبادان شود و خزاین معمور و لشکریان و حواشی فراخ دست، نعمت دنیا حاصل و بثواب عقبی واصل، و اگر طریق ظلم رود برخلاف این



ظالم برفت، وقاعده زشت ازو بماند عادل برفت و نام نكو يادگار كرد

۲ - از سيرت پادشاهان يكي آنست كه بشب بر در حق گدايي كنند و بروز بر سر

خلق پادشاهي

آورده اند كه سلطان محمود سبكتكين رحمه الله عليه همین كه شب در آمدی  
جامه شاهي بدر كردی و خرقة درویشی در پوشیدی و بدر گاه حق سر بر زمین نهادی  
و گفتی یا رب العزة ملك ملك تو است و بنده بنده تو، بزور بازو و زخم تیغ من حاصل  
نیامده است، تو بخشیده و هم تو قوت و نصرت بخش كه بخشاینده .

عمر عبدالعزیز رحمه الله عليه چون از خواب برخاستی بعد از فريضه حق شكر  
و سپاس نعمت و فضل رب العالمین بگفتی و امن و استقامت خلق از خدای در خواستی و  
گفتی یا رب عهده کاری عظیم بدست این بنده ضعیف متعلق است. پیدا است كه از جهد  
و كفایت من چه خیزد بآب روی مردان در گاهت و بصدق معامله راستان و پاكان كه  
توفیق عدل و احسان و انصاف ده و از جور و عدوان پرهیز، مرا از شر خلق و خلق را  
از شر من نگاهدار، روزی ده و روزی مكن كه دلی از من بیا زارد یا دعای مظلومی در  
حق من باشد

۳ - صاحب دولت و فرمان را واجب باشد در ملك و بقای خداوند تعالی همه  
وقتی تأمل كردن و از دور زمان برانديشیدن و در انتقال ملك از خلق بخلق نظر كردن  
تا بینج روز مهلت دنیا دل نهد و بجاه و مال عاریتی مغرور نگردد.

يكي از خلفا بهلول را گفت مرا نصيحت فرمای. گفتا از دنیا بآخرت چیزی  
نمیتوان برد مگر ثواب و عقاب اکنون مخیری.

۴ - علما و ائمه دین را عزت دارد و حرمت، وزیر دست همكان نشانند و  
باستصواب رأی ایشان حكم راند تا سلطنت مطیع شریعت باشد نه شریعت مطیع  
سلطنت .

۵ - عمارت مسجد و خانقاه و جسر و آب انبار و چاهها بر سر راه، از مهمات امور



مملکت داند .

۶ - قومی که بطاعت حق مشغولند همت بجانب ایشان مصروف سازد و توفیق خدمت ایشان فرصت شمارد و غنیمت داند که همت پارسایان مرمک و دولت پادشاهان را حمایت کند. حکما گفته اند مزید ملک و دوام دولت در رعایت بیچارگان و اعانت افتادگانست.

۷ - پادشه صاحب نظر باید تا در استحقاق همکنان بتأمل نظر فرماید پس هر یکی را بقدر خویش دلداری کند ، نه گوش بر قول متوقعان ، که خزینه تهی ماند و چشم طمع پر نشود . بلکه خداوندان عزت نفس را خرد همت برین فرو نیاید که تعریف حال خود کنند یا شفیع انگیزند. پس نظر پادشاه را فائده آنست که مستوجب نواخت را بی دل تعریف اسباب فراغ و مؤنت جمعیت مهیا دارد که بزرگی همت نخواهد و خواهند بیابد.

اگر هست مرد از هنر بهره ور      هنر خود بگوید نه صاحب هنر

۸ - خدمتکاران قدیم را که قوت خدمت نمانده است اسباب مهیا دارد و خدمت در نخواهد که دعای سحر گاه به از خدمت بدر گاه

۹ - آثار خیر پادشاهان قدیم را محو نگرداند تا آثار خیر او همچنان باقی بماند .

۱۰ - جلس خدمت پادشاهان کسانی سزاوار باشند عاقل ، خوب روی ، پاکدامن ، بزرگی زاده ، نیکنام ، نیک سرانجام ، جهان دیده ، کار آزموده ، تهرچه ازودر وجود آید پسندیده کند.

۱۱ - وزارت پادشاهانرا کسی شاید که شفقت بردین پادشاه از آن بیشتر دارد که بر مال او ، و حیف سلطان بر رعیت روان دارد

۱۲ - پیران ضعیف و بیوه زنان و یتیمان و محتاجان و غریبانرا همه وقت امداد میفرماید که گفته اند که هر کس که دستگیری نکند سروری را شاید و نعمت برو نیاید .



۱۳ - پادشاهان پدر بقیما نند باید که بهتر از آن غمخوار گی کند مر یتیم را که پدرش ، تافرق باشد میان پدر در و بش و پدر پادشاه .

آورده اند که کیسئزر و طفلی از کسی بازماند حا کم آن روز گار کس فرستاد پیش وصی و زر خواست . وصی زر در کنار طفل نهاد و پیش حا کم برد و گفت این زر از آن من نیست از آن این طفلست اگر میگیری از وی بستان تا بقیامت بدو بازدهی . حا کم از بن سخن بهم بر آمد و بگریست و سر و چشم طفل را بوسه داد و گفت من بقیامت طاقت این مظلومه چگونه آورم؟ زر پیش وصی فرستاد و نان و جامه و اسباب طفل تا بوقت بلوغ مهیا فرمود .

۱۴ - فاسق و فاجر را تقویت و دلداری کمتر کند که یار بدان شریک معصیتست و مستوجب عقوبت .

۱۵ - دست عطا تا تواند گشاده دارد مگر آنگاه که دخل با خرج و فایز کند که بخل و اسراف هر دو مذموم است و اتباع بین ذلک سییلا .

۱۶ - نیک مردی بجای خودست نه چندانکه بدان چیره گردند و دیده هاشان خیره . نه هر که خواهد که نامش بنیکمردی بر آید بر حیف نا انصافانش صبر یابد کرد ، و این را خرده نندان مروت نخوانند بلکه سست رایی .

۱۷ - جوانمردی پسندیده است تا بحدی نه که دستگاه ضعیف شود و بسختی رسد و نعمت نگاه داشتن مصلحتست نه چندانکه لشکر و حاشیه سختی بینند .

۱۸ - خشم و صلابت پادشاهان بکارست نه چندانکه از خوی بدش نفرت گیرند ، بازی و ظرافت روا باشد نه چندانکه بخفت عقلش منسوب کنند .

۱۹ - زهد و عبادت شایسته است نه چندانکه زندگانی بر خود و دیگران تلخ کند ، عیش و طرب نا گزیر است نه چندانکه وظایف طاعت و مصالح رعیت در آن مستغرق شود .

۲۰ - عزت و اوقات نماز را نگاه دارد و بهیچ از مایه های و مناهای در آن وقت مشغول نشود ، و در نظر علما و صلحا مناسب حال ایشان سخن گوید و حرکت کند .



۲۱- اخبار ملوک پیشین را بسیار مطالعه فرماید که از چند فایده خالی نباشد :  
یکی آنکه بسیرت خوب ایشان اقتدا کند . دوم آنکه در تقلب روزگار پیش از  
عهد ایشان تأمل کند تا بجاه و جمال و ملک و منصب فریفته و مغرور نشوند .

۲۲- مطرب و نرد و شطرنج و بازیگر و شاعر و افسانه گوی مشعبد و امثال این،  
همه وقتی راه بخود ندهد که دل را سیاه کند مگر دفع ملال را هر مدتی نوبتی .  
آورده اند که شبلی رحمة الله علیه بمجلس یکی از پادشاهان در آمد ملک را  
دید با وزیر با شطرنج بازی مشغول . گفت احسنت شما را از بهر راستی نشانده اند  
بازی میکنید ؟

۲۳- عهده ملک داری کاری عظیم است بیدار و هشیار باید بود و بدل همه وقتی  
باخدای تبارک و تعالی در مناجات، تا بردست و زبان و قلم و قدم وی آن رود که  
صلاح ملک و دین و رضای رب العالمین در آن باشد .

۲۴- تفویض کارهای بزرگ بمردم نا آزموده نکند که پشیمانی آورد.  
۲۵- مردم متهم نا پرهیز کار قرین و رفیق خود نگرداند که طبیعت ایشان  
درو اثر کند و اگر نکند از شنعت خالی نماند ، و تأدیب دیگران که همان فعل  
دارد از وی درست نیاید.

۲۶- گواهی بخیانت کسی نشنود مگر آنکه دیانت گوینده معلوم کند و تا  
بغور گناه نرسد عقوبت روا ندارد.

۲۷- قطع دزدان و قصاص خونیان بشفاعت دوستان درنگ ندارد.

۲۸- دزدان دو گروه اند . چندی بتیر و کمان در صحراها، چندی بکیل و ترازو  
در بازارها دفع همگان واجب داند.

۲۹- انوشیروان عادل را که بکفر منسوب بود بخواب دیدند در جایگاهی  
خوش و خرم، پرسیدندش که این مقام بچه یافتی ؟ گفت بر مجرمان شفقت نمودم و  
بیگناهان نیازردم .

۳۰- هر چه در مصالح مملکت در خاطرش آید بعمل در نیاورد . نخست اندیشه



کند پس مشورت، پس چون غالب ظنش صواب نماید ابتدا کند بنام خدای و تو کل بروی. فاذا عزمتم فتو کل علی الله.

۳۱- رای و تدبیر از پیر جهان دیده توقع دارد و جنگ از جوان جاهل.

۳۲- دادستم دیدگان بدهد تا ستمکاران خیره نگردند که گفته اند: سلطان که رفع دزدان نکند حقیقت خود کاروان میزند.

۳۳- کام و مراد پادشاهان حلال آنگاه باشد که دفع بدان از رعیت بکند چنانکه شبان دفع گرگ از گوسفندان، اگر نتواند که بکند و نکند مزد شبانی حرام میستاند فکیف چون میتواند و نکند.

ذوالنون مصری پادشائی را گفت شنیده ام فلان عامل را که فرستاده بفلان ولایت بر رعیت درازدستی میکند و ظلم روا میدارد. گفت روزی سزای او بدهم. گفت بلی روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام ستده باشد پس بزجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی درویش و رعیت را چه سود دارد؟ پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

۳۴- مالش رندان و فاسقان وقتی پسندیده آید که بنفس خویش از فجور بپرهیزد.

یکی از پادشاهان خمخانه خماران شکستن فرمود. و شبانگاه گفت ندیمان خود را انگور فلان باغ را در وجه عصیر نهادیم. صاحب دای بشنید گفت ای که گفتی بدمکن خود مکن.

۳۵- لایق حال پادشاه نیست خشم بیاطل گرفتن، و اگر چنانکه بحق خشم گیرد یای از اندازه انتقام بیرون نهد که پس آنگه جرم از طرف او باشد و دعوی از قبل خصم.

۳۶- با دوست و دشمن طریق احسان پیش گیر که دوستان را مهر و محبت بیفزاید و دشمنان را کین و عداوت کم شود.



- ۳۷ - خزینه باید که همه وقتی موفر باشد و خرج بی وجه روان دارد که دشمنان در کمینند و حوادث در راه
- ۳۸ - در همه حال از مکر و غدر ایمن ننشیند و اندیشه کند تا حاسدان فرصت غنیمت شمارند.
- ۳۹ - سایر زیردستان خدمت را باید که نام و نسبت بدانند و بحق المعرفة بشناسد تا دشمن و جاسوس و فدائی را مجال مداخلت نماند.
- ۴۰ - ارکان دولت و اعیان حضرت را باید که یکان یکان مشرف نهانی بر گمارد تا نیک و بد هر يك معلوم کند و تخلیطی که رود پوشیده نماند.
- ۴۱ - در هر دوسه ماه شحنة زندان را بفرماید بغوص احوال زندانیان کردن، تا بی گناهان را خلاص دهد و گناه كوچك را پس از چند روزی ببخشد و زندان قاضی را همچنین نظر فرماید.
- ۴۲ - با غریم موسر و غارم معسر صبر کند و بقدر حال از وی بقسط بستاند و اگر از هر دو طرف مفلسانند و خزینه بیت المال معمور شاید که بفرماید ادا کردن. و اگر از خزینه مملکت بدهد روا باشد که ملك و دولت را بقیاس ظاهر گنج و لشکر محافظت میکند و اما بحقیقت دعای مسکینان.
- ۴۳ - کاروان زده و کشتی شکسته و مردم زیان رسیده را تفقد حال بکماییش بکند اعظم مهمات است.
- ۴۴ - مستأجر بستان و ضامن مستغلات را که دخل بمشروط و فتان کرده باشد در استیفاء مضمون سخت نگیرد و بآخر معامله چیزی مسامحه کند و بار دیگر عملی از آن بامنفعت تر ارزانی دارد تا منتفع گردد.
- ۴۵ - هنرمندان را نکودارد تا بی هنران راغب شوند و هنر پرورند و فضل و ادب شایع گردد و مملکت را جمال بیفزاید.
- ۴۶ - بنده را که در عملی تقصیر کرده باشد و خدمتی بشرط بجای آورده چون مدتی مالش عزلت خورد و دیگر بار عمل فرماید که جبر بطل از تخلص زندانیان



بشواب کمتر نیست.

۴۷ - مردم سختی دیده محنت کشیده را خدمت فرماید که بجان در راستی بکوشند از بیم بینوائی.

۴۸ - لشکریان را نکودارد و با انواع ملاطفت دل بدست آرد که دشمنان در دشمنی متفقند تا دوستان در دوستی مختلف نباشند.

۴۹ - سپاهی که از صف کارزار از دشمن بگریزد بیاید کشت که خونبهای خود بسلف خورده است. سپاهی را که سلطان نان میدهد بهای جان میدهد پس اگر بگریزد خوشن شاید که بریزند.

۵۰ - عامل مردم آزار را عمل ندهد که دعای بد بدو تنها نکنند و الباقی مفهوم.

۵۱ - از جمله حقوق پادشاهان ماضی بر وارث مملکت، یکی آنست که دوستان و جلیسان پدر را عزت و حرمت دارد و مهمل نگذارد.

۵۲ - پادشاهان بر عیت پادشاه اند پس چون رعیت بیازارند دشمن ملک خویشند

۵۳ - پادشاهان سرند و رعیت جسد پس ندان سری باشد که جسد خود را بدنندان پاره کند.

۵۴ - حالی که بخواهد که در افواه نیفتد با خواص هم نگوید هر چند که دوستان مخلص باشد که مردوستان را همچنین دوستان خالص باشد مسلسل هم بر این قیاس.

۵۵ - همه حالی با دوستان نگوید که دوستی همه وقتی نماند.

۵۶ - روی از حکایت درویشان و مهمات ایشان در نکشد و ببلطف با ایشان گوید و بر غبت بشنود.

۵۷ - صاحب فرمان را تحمل زحمت فرمانبران واجبست تا مصلحتی که دارند فوت نشود، باید که مراد همه بجوید و حاجات هر یکی را بحسب مراد بر آورده گرداند که حاکم تندتر شروی پیشوائی را نشاید.

خداوند فرمان ورای و شکوه ز غوغای مردم نگر در دستوه



يکي مظلومه پيش حجاج يوسف برد جوابش نگفت والتفاتش نکرد . مرد  
بخندید و بخنده همی رفت ، و میگفت این از خدای متکبر تر است . بحجاج رسانیدند .  
بخواندش که این چرا گفتی ؟ گفت از برای آنکه خدا باموسی سخن گفت و ترا  
از دل نمی آید که با خلق خدای سخن گوئی . حجاج این سخن بشنید و  
انصافش بداد .

۵۸ - عقوبت آنکس که در حق بیگناهی افتري کند آنست بخصمش سپارند  
تا دمار از روزگار او بر آورد و دیگران از فضیحت او نصیحت پذیرند و عبرت گیرند .  
۵۹ - اهل قلم را از عمل بعمل و از جای بجای نقل فرماید هر چند ، تا اگر  
تخلیطی رود پوشیده نماند .

۶۰ - بنزل و هدیه و پیش کشی و تحفه و نوباه که پیش سلطان آرند پاداش  
کند و در مقابل امثال هدایا تعجیل کند و تأخیر از اندازه بیرون نرود .  
۶۱ - در چشم غریبان روا باشد پادشاه را مهیب نشستن و هیبت نمودن اما در خلوت  
خاصان گشاده روی اولیتر و خوش طبع و آمیز گار  
۶۲ - دو کس را که بایکدیگر الفتی زیادت نداشته باشند در عمل انباز گردانند  
تا با خیانت یکدیگر سازند .

چو گرگان پسندند برهم گزند بر آساید اندر میان گوسپند  
۶۳ - سلطان خردمند رعیت را نیاز دارد تا چون دشمن برونی زحمت دهد از دشمن  
اندرونی ایمن باشد .

۶۴ - سرحد بانان را وصیت کند بر رعیت بیگانه دراز دستی ناکردن ، تا  
مملکت از هر دو طرف ایمن باشد .

۶۵ - بنده را که بگناهی شنیع از نظر براند حق خدمت قدیمش بیکبار  
فراموش نکند .

۶۶ - صدعیب و خطا بر یکی از خدمتکاران روا باشد که بپوشند و عفو کنند عزت



آباء و اجداد محترم اورا.

۶۷ - پرورده نعمت را چون بجرمی که مستوجب عالا کست خون بریزد اهل و عیالش را معطل نگذارد.

۶۸ - لشکریانرا که در جنگ عدو کشته شوند برگ و معاش از فرزندان و متعلقان او دریغ ندارد.

۶۹ - چندانکه تواند با غریب و شهری و خویش و بیگانه و خاص و عام رفیق و تواضع کند که بمنصب زیان ندارد و در دل و چشم ایشان شیرین گردد.

۷۰ - خداوند فرمان چون خواهد که خطائی ببخشد اثر عنایت فرا نماید، بزرگان بفرست معلوم کنند و شفاعت بخواهند؛ پس آنکه بعهده و توبه و شرط و صلاحیت گناه آنکس عفو کند.

۷۱ - خداوندان شوکت را چون بزنندان فرستد عزت و حرمت دارد و ملبوس و مأکول و مشروب و منکوح و ندیم و اسباب عیش مهیا دارد که معنی یومان همینست که بینوائی بنرد. الدهر یومان یوم لی و یوم لک.

۷۲ - از جمله حسن تدبیر پادشاه یکی آنست که با خصم قوی در نیچد و بر ضعیف جور نکند که پنجه با غالب افکندن نه مصلحتست و دست ضعیفان بر پیچیدن نه مروت.

۷۳ - دل دوستان آزدن مراد دشمنان بر آوردنست.

۷۴ - ظلم صریح از گناه خاصان تن زدنست و عامیانرا گردن زدن

۷۵ - حاکم عادل بمثال دیوار محکم است هر گه که میل کند بدانکه روی در خرابی دارد.

۷۶ - اول نصیحت نزدیکان و پس آنگاه ملامت دوران. از نفس تو بتو

نزدیکتر کسی نیست تا بگفتار خود عمل نکنی در دیگران اثر نکند

ملک و دولت را بتدبیر بقادانی که چیست  
کو فرمان تو باشد تو بفرمان خدای



۷۷- هر آنکه نفسش سر طاعت بر فرمان شریعت نهد فرماندهی را شاید و دولت برو نیاید.

۷۸- صبر و تأنی در همه کاری پسندیده باشد مگر در صدماتی که اگر تأخیری افتد تدارك آن فوت شود همچون گرفتن غریق و کشتن حریق.

۷۹- دین را نگاه داشتن نتوان الا بعلم، و حکم الا بحلم.

۸۰- تا تواند بهر طریق از معصیت بپرهیزد و اگر عیاذ بالله نفس و شیطان غالب آمد و خطائی رفت از پی آن خیر و صدقات بدرویشان رساند تا خداوند تبارك و تعالی عفو فرماید.

۸۱- عفو از گناه کسی کن که دعای خیرت گوید همه کس نه او گوید و بس

۸۲- فردای قیامت همه کس بترسند مگر آنکه امروز از خدای بترسد و آزار دل مردمان نخواهد.

آورده اند که هرون الرشید رحمه الله علیه روزی این دعا بر زبان میراند که یا الهی و یاسیدی و مولائی اگر روزی بر من بگذرد که در آن روز فعلی یا کاری بد از من در وجود آید آن روز بر من بشب مرسان مگر آنکه چون بر آن واقف شوم توبه و استغفار کنم و صدقات و خیرات بعوض آن بمحتاجان و درویشان رسانم، و زبیده زن او همه شب و روز از خوف خدایتعالی این لفظ تکرار همیکردی که ای ستارستر اول و آخر بر من نگه دار.

عاملی راستگز در پیش اسکندر بحجت زبان آوری کرد. اسکندر گفت از من نمیترسی؟ گفت چرا بترسم که هر که راستی کند از خدای نترسد که ترس از خیانت بنده باشد یا ظلم خداوند گار و بنده از این هر دو طرف ایمن است.

یکی از پادشاهان زاهدی را گفت من از هول قیامت عظیم اندیشنا کم گفتم امروز از خدای عزوجل بترس و فردا مترس.

آورده اند که یکی از خلفا بر یکی از متعلقان دیوان بدیناری خیانت دید



معزولش کرد. طایفه بزرگان پس از چند روز شفاعت کردند که بدینقدر آن بنده را از خدمت در گاه محروم مگردان. گفتا غرض مقدار نیست غرض آنکه چون مال ببرد و باک ندارد خون رعیت بریزد و غم نخورد.

۸۳- هر که از دست تو نه ایمنست از او ایمن مباش که مار از بیم هلاک خویش قصد گزند آدمی کند. و در مثلست پای دیوار کنند و ساکن بودن و بچه مار کشتن و ایمن نشستن خلاف رای خردمندان بود.

۸۴- هر که بد اندر ققای دیگری گفت از صحبت او بپرهیز که در پیش تو همچنین طیبیت کند و از قفا غیبت

۸۵- آنکه گویند کلام المملوك ملوك الكلام، اعتماد را نشاید. سخن اندیشیده گوی و معنی دار، چنانکه اگر جای دیگر باز گویند طاعنانرا مجال افسوس نباشد و اگر دیگری مثل این سخن گوید ترا پسند آید.

۸۶- درویش توانگر صف آنست که بدیده همت در مال و نعمت پادشاهان ننگرد و سلطان گدا طبع آنکه طمع در مال رعیت درویش کند.

مروت نباشد بر افتاده زور  
برد مرغ دون دانه از پیش مور

وقتی بازرگانی يك طبيله جواهر داشت و سلطان آن دور کس فرستاد و آن بازرگان را طلب کرد. چون بازرگان برفت سلطان استدعای جواهر فرمود. بازرگانان گفت ای سلطان مدت یکسال از خان و مان برون آمده ام از شهر خویش، کدبانوی خانه بامن وصیت کرد که معاملت مکن الا با آنکه او را ترس خدای و دیانت و امانت باشد. آورده اند. که سلطان او را دلداری و تعهد فرمود و گفت برو تا وقتی که من ترس خدای و امانت و دیانت خود بینم و آنکه خریداری کنم.

۸۷- ضعف رای خداوند مملکت آنست که دشمن کوچک را محل تنهد یا دوست را چندان پایه دهد که اگر دشمنی کند بتواند.

۸۸- قوت رای آنست که دخل فردا امروز بکارد و کار امروز بفردا نگذارد.



- ۸۹- حق بزرگان بزرگستان شروط خدمت بجای آوردنست و کمال فضل خداوند گاران شکر خدمت بندگان گفتن و منت نانهادن .
- یکی از پادشاهان ظالم زاهدی را گفت حال پادشاهان بقیامت چگونه باشد . گفت سلطان عادل که جانب حق نگاه دارد و خاطر خلق نیازارد و سایه همت برمال رعیت توانگر نیندازد در دو گیتی پادشاه باشد.
- داد گر اندر دوجهان پادشاست ورنه هم آنجا و هم اینجا گداست
- ۹۰- تا دفع مضرت دشمن بنعمت میتوان کرد خصومت روا نباشد که خون از مال شریف ترست، و عرب گوید السیف آخر الحیل یعنی مصاف وقتی روا باشد که تدبیر دیگر نماند. بهزیمت پشت دادن به که باشمشیر مشت زدن.
- ۹۱- دوست دار حقیقی آنست که عیب ترا در روی تو بگوید تادشخوارت آید و از آن بگردی و از رفقای تو بیپوشد تا بدنام نشوی.
- ۹۲- توانگران و توانایان را حرمتی که هست سبب آنست که نعمتی دارند و راحتی ازیشان بدلی رسد چون نرسد این فضیلت برخاست .
- ۹۳- پادشاهان و لشکریان از بهر محافظت رعیت اند تادست تطاول قوی را از ضعیف کوتاه گردانند چون دست قوی کوتاه نگردانند و خود دراز دستی روا دارند مرین پادشاه را فایده نباشد لاجرم بقائی نکند.
- ۹۴- هر نعمتی را شکری واجبست. شکر توانگری صدقات، و شکر پادشاهی رعیت نوازی، و شکر قربت پادشاهان خیر گفتن مردمان، و شکر دل خوشی غمخواری مسکینان، و شکر توانائی دستگیری ناتوانان .
- ۹۵- سلطان که همه در بند راحت خویش بود مردم از وی راحت نبینند و راحت پایدار نماند.
- ۹۶- گماشته پادشاه را واجبست رضای آفریدگار مقدم داشتن بر فرمان پادشاه ، تا از قرب وی برخوردار بپند .
- ۹۷- مروت آنست که چون کسی از کسی خیری دیده باشد منت آن برخود



بشناسد و حق آن بجای آورد و جانب وی مهمل نگذارد ، و بحقیقت پادشاهان را این دولت و حرمت بوجود رعیت است که بی وجود رعیت پادشاهی ممکن نیست پس اگر نگه داشت درویشان نکند و حقوق ایشان را بر خود نشناسد غایت بی مروتیست .  
۹۸ - هر که بنیاد بد می نهد بنیاد خود میکند .

۹۹ - حمله مردان و شمشیر گردان آن نکند که ناله طفلان و دعای پیرزنان .

۱۰۰ - سوز دل مـکینان آسان نگیرد که چراغی شهری را بسوزد .

۱۰۱ - عامل مگر از خدای تعالی بترسد که امانت نگاه دارد والا بوجهی خیانت کند که پادشاه نداند .

۱۰۲ - بدان را گوشمال دادن و گذاشتن همان مثلست که گرگ گرفتن و سوگند دادن .

۱۰۳ - پادشاهی که با او گانان میآزارد ، در خیر و نیکنامی بر شهر و ولایت خود می بندد .

۱۰۴ - اعتماد کلی بر نوآمدهاگان مکنید .

۱۰۵ - آن را که درویشی بیند کشتن اولیتر که از شهر بدر کردن که مار و کژدم را از خود دفع کردن و بخانه همسایه انداختن هم نشاید .

۱۰۶ - عمل بکسی ده که دستگاهی دارد و گر نه بجز سوگند حاصل نبینی .

۱۰۷ - گناهی که بسپو از کسی آید کرم آنست که در گزاری و اگر چنانکه بقصد آید نخستین بار بترسانی و اگر باریگر دلیری کند خوش بریزی که بیخ بد بار نیکو ندهد .

۱۰۸ - بهنگام خشم گرفتن تعجیل نکند که زنده را توان کشت و مرده را

باز زنده نتوان کرد ، چنانکه جواهر را توان شکست و شکسته باز جای آوردن محال بود .

۱۰۹ - مردی نه اینست که حمله آورد بلکه مردی آنست که در وقت خشم



خود را بر جای بدارد و پای از حد انصاف بیرون نهد .

۱۱۰ - مال مردگان یتیمان باز گذارد که دست همت بمثل آن آلودن

لا بق قدر پادشاهان نیست و مبارك نباشد .

۱۱۱ - از حاصل دنیا بجز نام نمی ماند و بدبخت کسی که از این هم نماند .

۱۱۲ - مال خاصیتی دارد که دشمنان را دوست کند اما نگاه داشتن مال مر

دوستان را دشمن گرداند ، یعنی فرزند که از پدر خیر نبیند مردن وی تمنا کند تا

مال ببرد .

۱۱۳ - پادشاهی که بدل نکند و نیک نامی توقع دارد بدان ماند که جوه میگرد

و امید گندم دارد .

۱۱۴ - ای که مال از بهر جاه دوست میداری کرم کن و تواضع پیش گیر که

جاهی ازین رفیع تر نیست که خلقت دوست دارند و ثنا گویند .

۱۱۵ - گرسنگی به که سیری از پهلوی درویشان .

اگر عنقا ز بی برگی بمیرد شکار از صید گنجشکان نگیرد

۱۱۶ - تو بر جای آنانی که رفتند و کسانی که خواهند آمدن پس وجودی

میان دو عدم التفات را نشاید .

۱۱۷ - مردی نه جهانگیر است بل جهانداری است . دانا جهان بگیرد و بدارد

و نادان جهان بگیرد و بردارد .

۱۱۸ - پادشاهان جائی نشینند که اگر دادخواهی فغان بردارد باخبر باشند

که حاجبان و سرهنگان نه هر وقتی مهمات رعیت بسمع پادشاه رسانند .

آورده اند که انوشیروان عادل زنجیری جرسها بر آن بسته داشت تا اگر

کسی مهمی داشتی سلسله را بجنبانیدی و آن سلسله را طرفی زیر بالین و طرفی در

میدان بر درختی بسته داشت .

ملوك عرب بنا شناخت بیرون آمدندی و نظر بر حال ممالك کردند تا اگر



منکری را دیدندی بگردانیدندی، و همچنین کسان بتفحص بمجملتهاودیهها بر گماشتندی تا اگر بیدادی برضعیفی رود از آن اعلام کنند.

۱۱۹ - مردم بیخیر درزندگانی مردهاند و نیکوکاران بمیرند و نام نیکو زنده ماند.

۱۲۰ - شکر بزرگی آنست که برخردان ببخشایند، و همت عالی آنکه دست بمال مسکینان نیالایند.

۱۲۱ - چون دست یابی آن کن که اگر دست دیگری باشد تحمل مثل آن توانی کردن.

۱۲۲ - همت ضعیفان زخم از آن زیادت زند و سخت تر که بازوی پهلوانان.

۱۲۳ - روزگار حیف روا ندارد، هر اینکه داد مظلومان بدهد و دندان ظالمان بکند.

۱۲۴ - اینکه در خواب خوشی از بیداران بیندیش، اینکه توانائی در رفتن داری با همراه ناتوان بساز، اینکه فراخ دستی باتنگدستان مراعات کن، دیدی که پیشینیان چه کردند و چه بردند؟ رفتند و جفا بر مظلومان سر آمد و وبال بر ظالمان بماند. راست خواهی درویشی بسلامت به از پادشاهی بچندین علامت.

۱۲۵ - استخوان مرده سخن همیگوید اگر گوش هوش داری، که من همچو تو آدمی بودم قیمت ایام حیات ندانستم و عمر بخیره ضایع کردم.

چوما را بغفلت بشد روزگار تو باری دمی چند فرصت شمار

۱۲۶ - هر که کسی را نرنجانند از کسی نترسد. کژدم که همی ترسد همی گریزد از فعل خبیث خویش، گربه در خانه ایمن است از بی آزاری و گرگ در صحرا سرگردان از بدفعالی، گدایان در شهر آسوده از سلیمی و دزدان در کوه و صحرا نهان از حرامزادگی.

۱۲۷ - از دشمن ضعیف اندیشه کن که در وقت بیچارگی بجان بکوشد. گربه اگر چه ضعیف است اگر باشیر در افتد بضرورت بزند و بچنگال چشمانش



را بر کند .

۱۲۸ - باخرد و بزرگ دوستی کند و بیخ محبت بنشانند و اعتماد بر آن نکنند که من در حمایت پادشاهم و کسی را بامن مقاومت صورت نهند که اگر نا پاکی بنادانی ترا بکشد و پادشاه بکین تو اقلیمی بفرماید کشتن، ترا زنده نتوان کردن.

۱۲۹ - آن کن که خیر تو در قفای تو گویند که در نظر از بیم گویند یا از طمع .

۱۳۰ - درزندگانی سعی کن تا به از دیگران باشی بفعل و صلاح و کرم، که در مردگی پادشاهان و گدایان یکسانند و اگر مدفن سلطانی یا سگبانی باز کنند میان ایشان فرق نتوانند کرد.

۱۳۱ - خرم تن عارفان که بدیدند و بداندستند که دنیا را در وقت مرگ بدیگران همی باید گذاشتن هم اکنون بدیگران بگذاشتند.

۱۳۲ - دشمنان متفق را متفرق نتوانی گردانیدن مگر بدان که با بعضی از ایشان دوستی بدست آری

۱۳۳ - دشمن بدشمن برانگیز تا هر طرف غالب شوند فتح از آن تو باشد.

۱۳۴ - دشمن از خردی مگذار که بزرگ شود و پیاده شطرنج رها مکن که بسر رود.

۱۳۵ - درحالات آسانی دلها بدست آرد تا در هنگام دشواری بکار آیند .

۱۳۶ - پیشوای همه ملتی عزیز دارد و بحرمت نشاند.

۱۳۷ - پادشاهی که بلهو و شراب از مصالح مملکت غافل نشیند ، و مهمات امور ملک بنویسند گان باز گذارد، ایشان هم بجنب منافع خویش از مهمات رعیت فارغ نشینند بسی بر نیاید که ملک خراب گردد .

۱۳۸ - از بدگویان مرنج که گناه از آن تست ، چ - را چنان نباشی که نیکو گویند ؟

چو بیداد کردی توقع مدار که نامت بنیکی رود در دیار



- ۱۳۹ - بهلاك دشمن کسی شادمانی کند که از هلاك خویش ایمن شده باشد.
- ۱۴۰ - طعام آنکه خورد که اشتها غالب آید ، و سخن آنکه گوید که ضرورت باشد ، و سر آنکه نهد که خواب آید ، و صحبت آنکه کند که شوق بمنتهای برسد.
- ۱۴۱ - آزار دل ضعیفان سهل نگیرد که موران باتفاق شیر ژیان را عاجز گردانند و پیشه بسیار پیل دمان از پای در آرد.
- ۱۴۲ - در پادشاهی چنان کند که اگر وقتی پادشاه نباشد جفا و خجالت نبیند ، همچون زنبور که هر که مر او را ناتوان و افتاده بیند پای در سرما لد.
- ۱۴۳ - چندانکه از زهر و مکر و غدر و فدائی و شبیخون بر حذرست ، از درون خستگان و دل شکستگان و دعای مظلومان و ناله مجروحان بر حذر باشد . سلطان غزنین گفتی من از نیـزه مردان چنان نمی ترسم که از دوك زنان یعنی سوز سینه ایشان .
- ۱۴۴ - از دیوان زیر زمین چندان بر حذر نباید بود که از دیوان روی زمین یعنی آدمیان بد.
- ۱۴۵ - خواهی که دقایق بر تو نگیرند تو بر خویشتن نگیر پیش از وقوع.
- ۱۴۶ - عیب خود از دوستان مپرس که بیوشانند ، تفحص کن که دشمنان چه میگویند .
- ۱۴۷ - جائی که لطف باید کردن بدرشتی سخن مگوی که کمند از برای بهائم سرکش باشد ، و جائی که قهر باید بلطافت مگوی که شکر بجای سقمونیا فایده ندهد .
- ۱۴۸ - اگر از آنکس که فرمان ده تست اندیشناك باشی با آنکه فرمانبر تست تلافی کن .
- ۱۴۹ - پیوسته چنان نشین که گوئی دشمن بر درست تا اگر ناگاهی بدر آید ناساخته نباشی .



۱۵۰ - تا کسی را چند قضیه نیازمائی اعتماد مکن.

۱۵۱ - وقتی که حادثه موجب تشویش خاطر بود طریق آنست که شبانگاه که خلق آرام گیرند استعانت بدرگاه خدایتعالی برد، ودعا وزاری کند، ونصرت و ظفر طلبد. پس آنگاه بخدمت زهاد و عباد قیام نماید و همت خواهد، و خاطر بهمت ایشان مصروف دارد. پس بزیارت بقاع شریف رود و از روان ایشان مدد جوید، پس در حق ضعیفان و مسکینان و یتیمان و محتاجان شفقت فرماید و تنی چند از زندانیان رهایی دهد، پس آنگاه نذر و خیرات کند، آنگاه لشکر بانرا و خویشان را نوازش کند و بوعده خیر امیدوار گرداند، آنگاه بتدبیر و مشاورت دوستان خردمند یکدل در دفع مضرت آن حادثه سعی نماید. پس چون بمراد دل میسر شود شکر و فضل خداوند تعالی بگوید و از کفایت و قدرت خویش نبیند، آنگاه بنذرهای کرده وفا کند و شکرانه بدهد تا نوبت دیگر چون واقعه پیدا گردد دلها بجانب او مایل باشد و خواطر جمهور باوی یار و نصرت و فتحش را امیدوار.

چندین نصیحت سعدی را بطریق صدیق و ارادت کار بند که بتوفیق خداوند ملک و دینش بسلامت باشد، و نفس و فرزند بعافیت، و دنیا و آخرت بمراد، والله واعلم بالصواب والیه مرجع المآب.



## رساله در عقل و عشق

ای ز الفاظ تو آفاق پراز در یتیم  
واضع عقلی و گیتی ز نظیر تو عقیم  
سحر بی وقع نماید بر اعجاز کلیم  
نکند مردم پا کیزه سیر جز ز کریم  
این در بسته تو بگشای که با بیست عظیم  
در دماغ و دل بیدار تو بینند مقیم  
چون ترار و شب این هر دو حر یفند و ندیم  
تاز الفاظ خوش تاز شود جان سقیم  
خاطر آینه کردار تو چون نفس حکیم

سالك راه خدا پادشۀ ملك سخن  
اختر سعدی و عالم زفروع تو منیر  
پیش اشعار تو شعر دگر انرا چه محل؟  
بنده را از تو سؤال نیست بتوجیه و سؤال  
مرد را راه بحق عقل نماید یا عشق  
گرچه این هر دو بیک شخص نیایند فروود  
عقل را فوق تر از عشق توان گفت بگو  
پایه و منصب هر يك بكرم باز نمای  
باد آسوده و فارغ زبد و نيك جهان

### الجواب

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول ما خلق الله تعالى العقل . فقال له اقبل فاقبل  
ثم قال له ادبر فا دبر قال وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا اكرم على منك بك اخذ و بك  
اعطى و بك اثيب و بك اعاقب پس قیاس مولا ناسعد، الدین ادام الله عافيته و احسن عاقبته عین  
سوا بست که عقل را مقدم داشت و وسیلت قربت حق دانست، و داعی مخلص را بعین رضا  
نظر کرد، و تشریف قبول ارزانی داشت، و صاحب مقام شمرد. اما راه از رسیدگان پرسند  
و این ضعیف از و اماندگان است و خداوند تعالی ذو الجلال والا کرام است، ا کرامش  
در حصر نمی آید که وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها در جلالش عز اسمہ چتوان گفت  
بتقدیر آنکه این بنده فاضل است با فضل چگونه مقاومت توان کرد. اما بیمن همت  
درویشان و بیرکت صحبت ایشان بقدر وسع در خاطر این درویش می آید که عقل با



چندین شرف که دارند راه است بلکه چراغ راه است. و اول راه ادب طریقت است و خاصیت چراغ آنست که بوجود آن راه از چاه بدانند و نیک از بد بشناسند و دشمن از دوست فرق کنند و چون آن دقایق را بدانست برین برود که شخص اگر چه چراغ دارد تا نرود بمقصد نرسد.

نقلست از مشایخ معتبر که روندگان طریقت در سلوک بمقامی برسند که علم آنجا حجاب باشد، عقل و شرع این سخن را بگزاف قبول کردند تا بقرائن معلوم شد که علم آلت تحصیل مراد است نه مراد کلی. پس هر که بمجرد علم فرود آید و آنچه بعلم حاصل میشود در نیابد همچنانست که بیابان از کعبه بازمانده است.

بدانکه مراد از علم ظاهر مکارم اخلاق است و صفای باطن، که مردم نکوهیده اخلاق را صفای درون کمتر باشد و بحجاب کدورات نفسانی از جمال مشاهدات روحانی محروم. پس واجب آمد مرید طریقت را بوسیلت علم ضروری اخلاق حمیده حاصل کردن تا صفاء سینه میسر گردد، چون مدتی بر آید بامداد صفاء با خلوت و عزلت آشنائی گیرد و از صحبت خلق گریزان شود، و در اثناء این حالت بوی گل معرفت دمیدن گیرد از ریاض قدس بطریق انس، چندانکه غلبات نسیمات فیض الهی مست شوقش گرداند و زمام اختیار از دست تصرفش بستاند. اول این مستی را حلاوت ذکر گویند و اثناء آن را وجد خوانند و آخر آن را که آخری ندارد عشق خوانند. و حقیقت عشق بوی آشنائیست و امید وصال و مراد را این مشغله از کمال معرفت محجوب میگرداند که نه راه معرفت بستهست خیل خیال محبت برده نشستهست. صاحب دلان نگویم که موجود نیست طلسم بلای عشق بر سر است و کشته بر سر گنج می اندازد.

کسی ره سوی گنج قارون نبرد و گر برد ره بازیرون نبرد

هیچ دانی که معنی کنت کنز امخفياً فاحببت ان اعرف چیست؟ کنز عبارتست از نعمت بی قیاس پنهانی، راه بسر آن نبرد جز پادشاه و تنی چند از خاصان او، و سنت پادشاه آنست که کسانی که بر کیفیت گنج وقوف دارند بتمیغ بی دریغ خون ایشان بریزد تا حدیث گنج پنهان ماند. همچنین پادشاه ازل و قدیم لم یزل حقیقت کنز مخفی ذات



او کس نداند و باشد که تنی چند از خاصان او یعنی فقراء و ابدال که با کس ننشینند و در نظر کس نیایند رب اغیر لو اقسام الله لا بر همین که بسری از سرائر بیچون و قوف یابند بشمشیر عقل خون ایشانرا بریزد تا قصه گنج در افواه نیفتد.

کسی را در این بزم ساغر دهند که داروی بیهوشیش در دهند تا سر مکنون حقیقت ذات بیچون نهفته بماند.

گر کسی وصف او زمن پرسد بی دل از بی نشان چگوید باز عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز

پای درویشی توان بود که بگنجی فرورود و بتوان بود که سرش در سر آن رود از تو میپرسم که آلت معرفت چیست؟ جوابم دهی که عقل و قیاس و قوت و حواس چه سود آنگه که قاصد مقصود در منزل اول بوی بهار وجد از دست بدر می برد و عقل و ادراک و قیاس و حواس سر گردان می شود.

در روی تو گفتم سخنی چند بگویم رو باز گشادی و در نطق بیستی

حیرت از آنجا خاست که مکاشفت بی وجد نمی شود، و وجد از ادراک مشغول می کند، سبب اینست و موجب همینست که پختگان دم خامی زده اند و رسیدگان اقرار ناتمامی کرده و ملائکه ملا اعلی بعجز از ادراک این معنی اعتراف نموده که ما عرفناك حق معرفتك. پایان بیابان معرفت که داند که رونده این راه را در هر قدمی قدحی بدهند و مستی تنك شراب ضعیف احتمال در قدم اول بیک قدح مست و بیهوش می گرداند و طاقت شراب زلال محبت نمی آرند و بوجد از حضور غایب می گرداند و در تیه حیرت می مانند و بیابان پایان نمی رسانند.

درین ورطه کشتی فروشد هزار که پیدا نشد تخته بر کنار

امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه نکو گفته است یا من عجز عن معرفته کمال معرفة الصديقین معلوم شد که غایت معرفت هر کس مقام انقطاع اوست بوجد از ترقی.

ای مرغ سحر عشق زیروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد



این مدعیان در طلبش بی خبرانند      کانرا که خیر شد خبری باز نیامد  
 نشان دریای آتشین از که می‌پرسی که بر کنار، می‌سوزند  
 بیابان این ورطه از چه می‌پرسی که هیچ آفریده این معنی را مفهوم نکرده  
 کسی را در این بزم ساغر دهند      که داروی بیهوشیش در دهند



این ره نه پپای هر گدائست      در دست وزبان ما ثنائست  
 نی، من کیم و ثنا کدامست      لا احصى انبیا تمامست



ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم      وز هر چه گفته اندوشنیدیم و خوانده‌ایم  
 مجلس تمام گشت و بی پایان رسید عمر      ماهم چنان در اول وصف تو مانده‌ایم



آن نهروئست که من وصف جمالش دانم      این حدیث ازد گری پرس که من حیرانم



## در تربیت یکی از ملوک گوید

معلوم شد که خسرو عادل دام دولته قابل تربیت است و مستعد نصیحت.  
بدانکه مالک رعیت را و صاحب ملک و دولت را لازمست از سیرت ملوک چندی دانستن و در مهمات کار بستن، طلب نیکنامی و امید نیک سرانجامی را.  
اول آنکه ابتداء کارها بنام خدای تعالی کند، ویاری از او خواهد، و سخن اندیشیده گوید، و سر دل با هر کس در میان نهد، و تواضع پیشه گیرد، و روی سخن از باب مهمات نگرداند، و رعیت بر خود نیاز دارد، قطع دزدان و قصاص خونیان بشفاعت فرو نگذارد، و با خصم قوی در نییچد، و بر ضعیف ستمکاری روا ندارد، اول نصیحت نزدیکان و پس آنگاه ملامت دوران. ظلم صریح از گناه خاصگیان تن زد نیست و عامیان را گردن زدن. حاکمان بر مثال سرند و رعیت بر مثال بدن و نادان سری باشد که بدن خود را بدندان خود پاره کند. و باید که مردم خردمند پرورد، و خدمتگاران قدیم راحق فراموش نکند، و آثار بزرگان پیش محو نگرداند، و با دونان و بی هنران ننشیند و غم حال از آن بیشتر خورد که از آن سال. عاملی که برای پادشاه توفیر از مال رعیت انگیزد خطاست که پادشاه بر رعیت از آن محتاج ترست که رعیت پادشاه، که رعیت اگر پادشاه نیست و اگر هست همان رعیت است و پادشاه بی وجود رعیت متصور نمیشود. گفتار پیران جهان دیده بشنود، و بر اطفال و زنان و زبردستان بیخشاید، و بازار گانان و مسافران را نگاهدارد، و زیان زدگان را دستگیری کند، و مردم بد را نیابت ندهد که دعای بد بدو تنها نکنند، و سخن صاحب غرض نشنود و و تا بغور گناه نرسد عقوبت روا ندارد، و پنج روزه مهلت دنیا مغرور نشود.

جهان نماند و خرم روان آدمی که بازماند ازودر جهان بنیکی یاد



مثل حا کم یار عیت مثل چوپانست با گله ، اگر گله نگه ندارد مزد چوپانی  
 حرام می ستاند . و حکایت پادشاهان پیشین بسیار می خواند تا از سیرت نیکان خیر آموزد  
 و از عاقبت بدان عبرت گیرد ، و در حال گذشتگان نظر کند و مردم نا آزموده را اعتماد  
 نکند ، و کار بزرگ بخردان نفرماید و هیبت خود را نگاه دارد ، و مخره و مطرب و  
 بازیگر و امثال اینها را همه وقتی بخود راه ندهد ، و نرد و شطرنج و دیگر ملاحی عادت  
 نکند ، و بتیر و کمان و گوی زدن و بصید بسیار نرود ، و در دفع بدان تأخیر نکند ، و با  
 دوست و دشمن نیکوئی کند که دوستان را محبت بیفزاید و دشمنان را عداوت کم  
 شود ، و از عذر و زهر ایمن ننشیند ، و از کمین غافل نباشد . و پیوسته چنان نشیند که  
 گوئی دشمن بر درست که اگر ناگاه در آید نا ساخته نباشد . و در زندان بهر وقتی نظر  
 فرماید و کشتنی بکشد و رها کردنی رها کند . و گناه کوچک را بقدر آن مالش دهد و  
 بیگناه را دست باز دارد ، و بی بر گرا صدقات فرماید . و کسی را که بی جرمی از نظر  
 خود براند بیکیار محروم نگرداند . و مردم عزل دیده و سختی کشیده باز عمل فرماید  
 که بجان بکوشند از بیم بینوائی . و دوستان قوی دارد تا دشمنان قوی نشوند ، و با دشمن  
 قوی نستیزد ، و همه حال با دوستان نگوید که دوستی همه وقتی نماند و همه رنجی بدشمن  
 نرساند که وقتی دوست گردد . و رعیت نیاز دارد تا بروز واقعه میل از او بجانب دشمن  
 نکند . و در چشم غریبان بهیبت نشیند و با خواه تا شان تکبر نکند ، و احترام گذشتگان  
 و رفیقان و دوستان گذشته بکند ، و اهل و قرابت گاه گاه بنوازد ، و با آشنایان وفاداری  
 کند ، و مردم نامی را در بند گرامی دارد و کسان معتبر در خدمت ایشان بر گمارد .  
 خود را ی و سبکیار سروری را نشاید و دولت بر و نیاید . و پادشاهان را حکم ضرورت در  
 مصالح ملک و قاضیان را در مصالح دین و گرنه ملک و دین خراب گردد . و چندانکه تواند  
 بدی نکند و اگر العیاذ بالله قضا رفت و خطا آمد بتدارک آن مشغول شود و به نیکی  
 بکوشد ، و با اعتماد تدارک دلیری بر گناه نکند که هر گز درست باشکسته برابر نباشد .



و عفو از گناه کسی کند که دعای خیر گوید همه کس نه او گوید و بس .  
و پیش از آنکه سخن گوید اندیشه کند تا این سخن اگر دیگری گوید بپسندد پس  
آنگاه بگوید.

بدگوی مردم بدوستی نگیرد که باوی همان معاملت کند که بادیگران کرد.  
تا دفع دشمنان بمال و مدارا میشود جان در خطر نهد که بهزیمت پشت دادن به از آنکه  
باشمشیر مشت زدن . اندازه کارها نگاه دارد و دست سخاوت گشاده دارد . سر جمله پند  
ها آنست که آنچه دست دهد بدهد.

جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش      چو حق بر تو باشد تو باینده باش

اوقات عزیز خود را موزع کند بعضی بتدبیر ملکداری و مصالح دنیوی، و بعضی  
بلذات و خواب، و قسمتی بطاعات و مناجات با حق - خصوص در وقت سحر گاه که اندرون  
صافی باشد - و نیت خیر کند و از حق تعالی مدد توفیق خیر خواهد، و اندرون خود با  
حق و خلق راست گرداند، و خواب نکند تا حساب نفس خود نکند که آنروز از او چه  
صادر شده است تا اگر نیکی نکرده باشد توبه کند و پیشیمان شود، و نفس  
خود را سرزنش کند، و بر خود غرامتی نهد بخلاف آنکه کرده باشد، و  
بنیکی بکوشد.

و اندازه کارها نگاه دارد، نیکمردی کند نه چندانکه بدان چیره گردند،  
و بخشنده گی کند نه چندانکه دستگاه ضعیف شود، خزینه نگاه دارد نه چندانکه  
حاشیت و لشکری سختی برند، خشم گیرد نه چندانکه مردم از آن متنفر شوند،  
و بازی کند نه چندانکه همیشه برود. جائی که رود قوت از خدای تعالی خواهد  
و بزور خود کفایت نکند. عهده ملک داری کاری عظیم است بیدار و هشیار باید بودن



و بله و طرب مشغول بودن همه وقتی نشاید .

بسا اهل دولت بیازی نشست      که دولت بیازی برفتش زدست

چندین نصیحت سعدی بشنود و در مهمات کار بندد و چون منتفع شود دعای خیر  
دریغ ندارد و دست سخاوت گشاده دارد .

زرافشان چو دنیا بخواهی گذاشت      که سعدی در افشانند اگر زرنداشت



# مجالس پنجگانه

## مجلس اول

الحمد لله الذي خلق الوجود من العدم  
شكر آتخدائير اكه او هست آفریدست از عدم  
ما زال في آزاله معززا بجلاله  
مأواي هر آواره او بيچارگانرا چاره او  
بهر العقول ظهوره سحر القلوب حضوره  
درد و غمش مهمان دل نام لطيفش جان دل  
والى على احبابه اصناف لطف احسابه  
درويش اورا نام نه گرچاشت باشد شام نه  
وافى الحجى عرفانه ماضل فى فردا نه  
از هر چه گويم بر تری و زهر چه خواهم به تری  
نعت النبى المصطفى لما عفى رسم الصفا  
ای قوت دلها گفت او مهر هدی بر گفت او  
صلی علیه الله ما ضائت مصابيح السما  
عقل آشنای کوی او دل خیر بادی سوی او  
در خبرست از آن مقتدای زمره حقیقت و از آن پیشوای لشکر طریقت ، و از  
آن نگین خاتم جلال ، و از آن جوهر عنصر کمال ، و از آن اطلس پوش والضحی ، و از  
آن قصب بند واللیل اذا سجي ، و از آن طیلسان دار ولسوف يعطيك ربك فترضى .

فبدت على صفحاته انوار واسرار القدم  
پس کرد پیدا بر عدم انوار اسرار قدم  
مستغنيا بكماله لا بالعبيد وبالخدم  
دلدار هر غمخواره او غفار هر صاحب ندم  
نور النواظر نوره سهر النفوس بما وسم  
دل زان او او زان دل گر عاشقی در نه قدم  
ياسوء كام بلابه بمراسم الكرم الاعم  
واندر دلش آرام نه از مهر بر جانش رقم  
سبحانه سبحانه ضاق المنى فاق الامم  
وز آنچه دانم مهتری ای جان جانها لاجرم  
تهدی به اوصافنا بر شاده سبل لاعم  
ما نام قلبی جفت او فخر عرب نور عجم  
بل زاد خیر کانهما الحی به خیر الامم  
جانها فدای روی او او محتشم او محترم



آن صاحب خبر و الاخرة خير لك من الاولى . آن مهتری که اگر حرمت برکت قدم او نبودی راه دین از خاک کفر پاک نگشتی اليوم اکملت لکم دینکم . آن سروری که اگر هیبت دست او نبودی قباي ماه چاک نگشتی که اقتربت الساعة و انشق القمر . به ازین بشنو : آدم صفي خلعت صفوت ازویافت ، ادریس باتدريس رفعت ازو گرفت ، روح پرفتوح در قالب نوح بعزت او در آمد ، طیلسان صعود بر سر هود او کشید ، کمر شمشیر خلت بر میان خلیل او بست ، منشور امارت بنام اسمعیل او نبشت ، خاتم مملکت در انگشت سلیمان او کرد ، نعلین قربت در پای موسی او کرد ، عمامه رفعت بر سر عیسی او نهاد .

این مهتر و این بهتر و این سید و این سرور که شمه از نعت او شنیدی چنین میفرماید : من جاور اربعین سنة فلم یغلب خیره بشره فلیتجهز الی النار . یعنی هر آنکس که درین سرای فتور و متاع غرور که تو او را دنیا میخوانی سال او بچهل برسد و خیر او بر شر او غالب نگردد و طاعت او بر معصیت راجح نیاید او را بگوی که رخت بر گیر و راه دوزخ گیر . عظیم وعیدی و بزرگ تهدیدی که مرعاصیان امت احمد راست عمر عزیز خود را بحبه حرام فروخته ، و خرمن بر آتش معصیت سوخته ، و بی قیمت بقیامت آمده . دلیل این کلمه را مثالی بگویم و دری ثمین از دریای خاطر بجویم .

آن شمع را دیده که در لگن برافروخته اند و محبت او در دل اندوخته ، و طایفه بگرد او در آمده و حاضران مجلس با او خوش بر آمده هر کس بمراعات او کمر بسته ، و او بر بالای طشت چون سلطان نشسته ، که ناگاه صبح صادق بدمد . همین طایفه بینی که دم در دمند ، و بتیغ و کارد گردنش بزنند ، از ایشان سؤال کنند که ای عجب همه شب طاعت او را داشتید چه شد که امروز فرو گذاشتید؟ همان طایفه گویند که شمع بنزدیک ما چندان عزیز بود که خود را میسوخت ، و روشنائی جهت ما می - افروخت اکنون چون صبح صادق تاج افق بر سر نهاد و شعاع خود بعالم داد شمع را دیگر قیمت نباشد و ما را با او نسبت نه .



پسرای عزیز من این سخن را بمجاز مشنو که خواجگی دنیا بر مثال آن شمع برافروخته است و طایفه که بگرداودر آمده اند عیال و اطفال و خدم و حشم او اند ، هر یکی بنوعی در مراعات اومی پویند و سخن بر مراد او میگویند؟ که ناگاه صبح صادق اجل بدمد و تند باد قهر مرگ بوزد ، خواجه را بینی که در قبضه ملك الموت گرفتار گردد ، و از تخت مراد بر تخته نامرادی افتد ، چون بگورستانش برند ، اطفال و عیال و بنده و آزاد بیکبار از وی اعراض کنند ، از ایشان پرسند که چرا بیکبار روی از خواجه بگردانیدند گویند خواجه را بنزدیک ماچندان عزت بود که شمع صفت خود را در لگن دنیا میسوخت ، و دانگانه از حلال و حرام میاندوخت ، عمر نفیس خود را در معرض تلف میانداخت ، و مال و منال از جهت ما خزینه میساخت ، اکنون تند باد خزان احزان بیخ عمرش از زمین زندگانی بر کند ، و دست خواجه از گیر و دار کسب و کار فروماند ، ما را با او چه نسبت و او را با ما چه مصلحت ؟

آورده اند که در باغی بلبلی بر شاخ درختی آشیانه داشت اتفاقاً موری ضعیف در زیر آن درخت وطن ساخته و از بهر چند روزه مقام و مسکنی پرداخته . بلبل شب و روز گرد گلستان در پرواز آمده و بر بطن نغمات دلفریب در ساز آورده ، مور بجمع نفحات لیل و نهار مشغول گشته ، و هزار دستان در چمن باغ با آواز خویش غره شده بلبل با گل رمزی میگفت و باد صبادر میان غمزی میکرد . چون این مور ضعیف ناز گل و نیاز بلبل مشاهده میکرد . بزبان حال میگفت ازین قیل و قال چه گشاید کار در وقت دیگر پدید آید .

چون فصل بهار برفت و موسم خزان در آمد خار جای گل بگرفت ، و زاغ در مقام بلبل نزول کرد ، باد خزان در روزیدن آمد ، و برگ از درخت ریزیدن گرفت . رخساره برگ زرد شد ، و نفس هوا سرد گشت ، از کله ابر در میریخت ، و از غریل هوا کافور می بیخت ، ناگاه بلبل در باغ آمد نهرنگ گل دید و نه بوی سنبل شنید . زبانش با هزار دستان لال بماند ، نه گل که جمال او بیند و نه سبزه که در کمال



او نگردد. از بی برگی طاقت و طاق شد، و از بینوائی از نو با زماند. فرو مانده بایادش آمد که آخر نه روزی موری در زیر این درخت خانه داشت و دانه جمع میکرد، امروز حاجت بدر او یرم و بسبب قرب دار و حق جوار چیزی طلبم.

بلبل گرسنه ده روز پیش مور بدریوزه رفت. گفت ای عزیز سخاوت نشان بختیار نیست و سرمایه کامکاری. من، عمر عزیز بغفلت می گذاشتم، تو زیر کی میکردی و ذخیره میان دوختی، چه شود اگر امروز نصیبی از آن کرامت کنی. مور گفت تو شب و روز در قال بودی و من در حال، تو لحظه بطراوت گل مشغول بودی و دمی بنظاره بهار مغرور، نمیدانستی که هر بهاری را خزان و هر راهی را پایانی باشد.

ای عزیزان قصه بلبل بشنوید و صورت حال خود بدان جمله حمل کنید و بدانید که هر حیاتی را مماتی از پی است، و هر وصالی را فراقی در عقب، صاف حیات بی درد نیست، اطلس بقابی برد فنا نه، اگر قدم در راه طاعت می نهید ان الابرار لفی نعیم بر- خوانید که جزای شماست، و اگر رخت در کوی معصیت می کشید و ان الفجار لفی جحیم بر خوانید که سزای شماست. در بهار دنیا چون بلبل غافل م باشید و در مزرعه دنیا بزراعت اطاعت اجتهاد نمائید که الدنیا مزرعة الآخرة تا چون صرصر خزان موت در رسد، چون مور بادانهای عمل صالح بسو راخ گور در آئید. کارتان فرموده اند بیکار م باشید تا در آن روزها که شهباز اذا وقعت الواقعة پرواز کند و پروبال لیس لوقعته کاذبه باز کند، و کوس القارعه بجنباند از تبش آفتاب قیامت مغزها در جوش آید، و از هیبت نفخه صور دلها در خروش، معذور باشی و پشت دست تحسر بدن دان تحیر نبی که چنین روزی در پیش داری و جهد کنی که درین ده روزه مهلت زواده حاصل کنی و ذخیره بنهی که روز قیامت روزی باشد که خلائق زمین و ملائکه آسمان متحیر و متفکر باشند و انبیاء الرزان و اولیا ترسان و مقربان و حاضران مستعان.

گر بمحشر خطاب قهر کند      انبیارا چه جای عذرت است

پرده از روی لطف گو بردار      کاشقیا را امید مغفرتست



اگر امروز از مزرعه دنیا توشه برداری فردا بیهشت باقی فرود آئی..  
کسی گوی دولت زد دنیا برد که با خود نصیبی بعقبی برد

## مجلس دوم

قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله اي كسانيكه بوحدانيت حق جل  
وعلا اقرار كرديد و پرهيز كاري كنيد. ايمان را اثبات كرد و تقوى امر فرمود تا بدانی  
كه عروس ايمان با آنكه جمالى دارد بى زيور تقوى كمالى ندارد.

در خبرست از خواجه عالم و خلاصه بنى آدم صلى الله عليه وسلم كه فرمود از  
خداى عزوجل شنيدم كه من شهد لى بالوحدانية ولك بالرسالة دخل الجنة على  
ما كان فيه من العمل هر كه گواهى دهد مرا بخدائى و ترا بپیغمبرى بیهشت در آید  
باهر عملی كه دارد. باچندین شرف و دولت كه كلمه اخلاص راست بوجود تقوى  
مستظهرست كه يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله. درین چه حكمت است همانا كه خداوند  
سبحانه و تعالى دعوت ميكند بنده مؤمن را بمقام اوليا كه هر كه كلمه اخلاص گفت  
بدایره ايمان در آمد اما هر كه بقديم تقوى رفت غالب آنست كه بمقام اوليا برسد.  
دلیل از قرآن كه الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ولایت را همین دو  
طرفست: ايمان و تقوى. بپائید ای دوستان كه ما از این دو طرف يكي برداريم ايمان  
و آن اصلست تا بقیة زندگانی چنانكه میسر شود پرهیز كاری كنیم باشد كه از  
دولت صحبت اولیای خداى تعالى كه مقربان حضرت كبریا اند محروم نشویم و این  
میسر نشود مگر بتوفیق بارى عزاسمه.

يارب چنانكه خلعت ايمان بخشیده پیرایه تقوى كرامت كن (اتقوا الله و لتنظر  
نفس ما قدمت لغد) و بار دیگر فرمود اتقوا الله تكرار لفظ از فائده و حكمتی خالی  
نباشد، گفته اند تأكيد است الكلام اذا تكرر تقرر ولیكن بدین قدر اختصار و وقتی افتد  
كه معنی ازین بلیغتر نتوان یافت.

بدانكه تقوى بر دو نوعست: تقوى صالحان و تقوى عارفان. تقوى صالحان



از اندیشه روز قیامت درمستقبل، ولتنظر نفس ما قدمت لغد. و تقوی عارفان از حیاء رب العالمین در حال که و اتقوا الله ان الله خیر بما تعلمون. و قتیکه صالحان را شیطان عملی ناپسندیده در نظر بیاراید و نفس و طبیعت مایل آن کند اندیشه کنندار روز قیامت و حساب که عرصه عرض اولین و آخرین باشد، نیکبختان را تاج کرامت بر سر و قبابی سلامت در بر، بر تخت ملک ابدی در دولت نعیم سرمدی تکیه زده، و آن گنه کاران پریشان روزگار دل از داغ ملامت پریش و سر از بار خجالت درپیش، پس از ننگ چنین موقف بترسند و دست از گناهان بدارند. انشاء الله که توفیق بخشد.

یوم التغابن واستیقظ لمزدجر	مثل وقوفك عند الله في ملاء
قید الاساری و اخوان علی سرر	یا غافر الذنب هل ترضی لنفسك فی
بتخت ملك همچون پادشاهان	گدایان بینی اندر روز محشر
که گوئی آفتابانند و ماهان	چنان نورانی از فر عبادت
که بر دوشت بود بار گناهان	تو خود چون از خجالت سر بر آری
بیا پیش از عقوبت عذر خواهان	اگر دانی که بد کردی و بدرفت

این بیان که کردیم تقوی صالحانست اما بیان تقوی عارفان آنکه اگر عیاذ بالله گوشه خاطر ایشان بعملی ناکردنی التفات کند نه از عذاب روز قیامت ترسند بلکه در آن حالشان از خدای عز و جل شرم آید که واقفست و مطلع، و روا نباشد در نظر بزرگان افعال قبیح.

آورده اند که یکی از بزرگان را زانو درد کردی گفتندش زمانی پای دراز کن چون تنهایی. گفت تنها نیستم که خداوند جل و علا حاضر است و شرم میدارم که در حضرت خداوند گار ترك ادب باشد. پس ای زمره صالحان اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد، و اتقوا الله. پرهیزکاری کنید و به بینید که امروز از بهر فردای قیامت چه بضاعت فرستاده اید و چه ذخیره نهاده. و ای حلقه عارفان ان الله خیر بما تعملون دامن از گرد زلت نگاه دارید که خداوند تعالی حاضرست و بینا

نقلست که بنده حبشی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت یا رسول الله



انی اتیت فاحشة فهل لی توبة عملی؟ نا کردنی کرده ام هیچ مرا توبه باشد؟ گفت  
 باشد وهو الذی یقبل التوبة عن عباده. حبشی توبه کرد و بیرون رفت بعد از زمانی باز  
 آمد و گفت یا رسول الله کان الله یرانی علی ذلك در آن حالت مذموم حقتعالی و تقدس  
 مرا میدید گفت خاموش چرا نمیدید؟ یعلم خائنة الاعین و ماتخفی الصدور چشمی در  
 ابرو نگردد بخیانیت، و خاطری در سینه نگذرد بخلاف دیانت الا که خداوند تعالی  
 داناست بر آن و بینا. ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة اوفی السموات  
 و فی الارض یات بها الله. حبشی این سخن بشتید بنالید و بزارید و آب حسرت و  
 ندامت از چهره بیارید، آورده اند که نفسی از سینه پر درد بر آورد و جان بحق  
 تسلیم کرد.

صالح از دشمن اندیشه کند که نباید که فردای قیامت بر حال تباه او بخندد،  
 و عارف از دوست شرم دارد که همین دم نپسندد که قیامت بعیدست و حق ملازم  
 حبل الوريد.

رضای دوست بدست آوردی بگذار  
 هزار فتنه چه غم باشد از برانگیزند  
 مرا چو باتو که مقصودی آشتی افتاد  
 رواست گر همه عالم بجزک بر خیزند  
 تعا لوا نطب عیشا و نرتع عادة  
 و ان لم یکن عیش العذول یطیب  
 اذا ما تراضینا و صولح بیننا  
 دع الناس یرضوا تارة و یعیب

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله. ای دوستان خدای تعالی بتقوی میفرماید و نشان  
 دوستی فرمانبرد نیست تو که دعوی دوستی خدای عزوجل کنی پرهیز کاری کن  
 چنانکه فرموده است. نکنی دعوی بی بیمنت آورده باشی ترسم که ثابت نشود.

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی  
 کاین ره که تو میروی بقر کستانست

مخالفت عفت دشمنانست از دوستان نپسندند و لاتکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم  
 انفسهم همچون کسانی مباشید که کلامه توحید ترک دادند و فرمان خدای تعالی  
 فراموش کردند لاجرم در معرفت باری عزاسمه بر ایشان بسته شد که من عرف نفسه  
 فقد عرب ربه. خویشتن شناس نردبان بام معرفت آلهیست هر که خویشتن شناس است



شناسای حضرت عزت چون گردد ؟ نتیجه نافرمانی بین که چه مذموم است. پس بر تو باد ای برادر که تا توانی تن بخدمت و طاعت دردهی و سر بر خط فرمان ارادت نهی که بنور ذکر و عبادت درون مؤمنان روشن میگردد. پس بوسیلت این روشنائی بامکاشفات غیبی و مشاهدات روحانی دست میدهد.

خواجه عالم صلی الله علیه و سلم می فرماید من اخلص الله اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه یعنی هر که چهل بامداد با خلاص برخیزد حق تعالی چشمهای حکمت از دل او بر زبان او روانه کند. این نتیجه فرمانبرداریست تا قیمت اوقات عزیز بدانی و بخیره ضایع نگذرانی که ترك فرمان تاریکی آرد و در آئینه تاریك چیزی نتوان دید.

سعدی حجاب نیست تو آئینه پاک دار زنگار خورده چون بنماید جمال دوست؟  
ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم همچون کسانی مباشید که سر بگفتار نصیحت کنان فرو نیاوردند و قول علما و صلحا گوش نکردند و فرمان خدا و رسول نبردند پاداش این معامله چه دیدند و این عمل با ایشان چه کرد؟ فانسیهم انفسهم، والفعل ینسب الی السبب بقوله تعالی وذلکم ظنکم الذی ظننتم بر بکم فاردیکم فاصبحتم من الخاسرین. از حکم این فعل ناخوب چشم بصیرت ایشان فرو دوخت تا ترتیب و ترکیب وجود خود فراموش کردند، و در ظلمات حیرت بماندند، و راه بسر این آیت نبردند: که انا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة، و غیر مخلقة. و از دولت این معرفت محروم ماندند که، ولقد خلقنا الانسان من سالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغة فخلقنا المضغة عظماً فکسونا العظام احماً ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین. این علم خویشتن شناسیست و آنکس را که درین علم نظر نیست در بیان وجود، حکم فانسیهم انفسهم در شأن او واقع است. و جای دیگر فرمود قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق ثم الله ینشئ النشأة الاخرة بگوی ای محمد سفر کنید در زمین و نظر کنید



تا چگونه آغاز آفرینش میکند و چگونه بانهامیرساند؟ کمینه دانه که در زمین بقدرت او در زمین پرورش می یابد چگونه بیخ و شاخ و برگ باز میکند؟ تخم خرمائی خرما بنی می گردد. این هم بگذار که حکم ظاهر است و محققان گفته اند سیروا فی الارض یعنی در زمین وجود خود سیر کن که اگر دمی بقدم فکرت گرد عالم وجود خود بر آئی از آن فاضلتر که بیای عالم را بپیمائی. اگر چه فرموده است سنبهم آیاتنا فی الافاق ولی جای دیگر میفرماید وفی انفسکم افلا تبصرون.

عمرها در پی مقصود بجان گردیدیم دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم  
خود سرا پرده قدرش زمکان بیرون بود آنکه مادر طلبش کون و مکان گردیدیم  
صورت یوسف نادیده صفت می کردند بامیان آمد و بی عقل و زبان گردیدیم  
همچو بلبل همه شب نعره زنان تا خورشید روی بنمود، چو خفاش نهان گردیدیم

با اول سخن آئیم تا مقصود فوت نشود و لا تکنونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم.  
کافر از ترك عبادت غم نخورد و از معصیت باك ندارد، اصل اعتقاد است چون اصل ندارد  
فرع بچه کار آید؟ الله الله تو که مؤمنی در ادای عبادت تقصیر و تهاون روا مدار تا  
بصفتی از صفت بیگانگان موسوم نشوی که از توقیح تر و ناخوب تر آید.

دشمن که جفائی کند آن شیوه اوست باری تو جفا مکن که معشوقی و دوست

ولا تکنونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئك هم الفاسقون، برون شدند  
یعنی بیگانگانند، رقم بیگانگی برایشان کشند اثبات آشنائی ترا فبضدها تبین الاشياء.

مراد ازین سخن آنست که کافران از دایره انتباه بیرونند طاعت و معصیت تفاوتی نکند ایشان  
را، تو که در حرم امن ایمانی عزت خود نگاه دار و حرمت خود بجای آر، که با چنین  
منقبت و حرمت که ترا دادند بدیگری نمائی، لایستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة،  
اهل بهشت و دوزخ برابر نباشند، اسفل السافلین چه مانند اعلی علین؟ نعیم مقیم کی  
بود چون عذاب الیم؟ محنت ایشان که در خازنان دوزخ همی نالند که ادعوا ربکم



يُخَفِّفُ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ، بِدَوْلَتِ آنَانِ چِه ماند که والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار؟

الهم اجعلنا من عبادك الصالحين وفواضل المقربين الهادين المهديين وانزلنا حظيرة قدسك من اهل انسك من الانبياء والمرسلين ، الذين قال الله لهم لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ، واختم لنا ولاية محمد صلى الله عليه وسلم خاتم النبيين ورسول رب العالمين .

### مجلس سوم

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اصاب همومهم واحد كفاه الله تعالى هموم الدنيا والاخرة ومن تشعبت به همومه لم يبالي الله في اي واد هلك .

مہتر عالم و سید بنی آدم صلی اللہ علیہ وسلم چنین میفرماید کہ ہر کس کہ بامداد سر از جامہ خواب بردارد و غم دین بود کہ در دل او بود . و اندوہ اسلام بود کہ در سینہ او بود ، و عشق حق تعالی بود کہ در جان او باشد ، حق جل و علا بحکم کرم و فضل ، عنایت ازلی را بفرستد تا کفایت ابدی او کند ، ہر کہ را سودائی دیگر در دل بود ، یا اندوہی دیگر در سینہ او جای گرفتہ باشد ، لشکر قہر را بفرستد تا بر نہاد او شبیخون کند ، و بتیغ سطوات عزت خود سر سر کش او را بردارد و کس را نرسد کہ گوید کہ آن چراست و این چون است .

بر در گہ عزت ہمہ خلق زبون کس را نرسد کہ این چرا و آن چون  
ای مردی کہ ہر نا اہلی را در درون خود عشقی اندوختہ این پرا کند گی  
تا کی ؟ ای مردی کہ دل خود را بہ زار بازار عشق دیگران بفروختہ این  
آشتگی تا چند ؟

دل بی بازار من آورده و بفروختہ      دل بفروختہ مفروش بی بازار دگر



ای مردی که حدیث ما بر زبان نداری این خاموشی تا کی؟ ای یاری که هرگز یار خود را یاد نیاری این فراموشی تا کی؟ ای که با هر کس بازاری برخاسته این رسوائی تا کی؟ ای کسی که ترا با همه کسان رای بود این ناهمواری تا کی؟ ای شخصی که ترا نزد همه خسان جای بود این خواری تا کی؟ هر که فراموشی شغل ما پیشه خود سازد و جان و تن و دل را در آتش عشق مانگدارد، مانیز از راه عدل و داد خود ندا در عالم ملک و مملکت در دهیم که نسوا الله فانسیهم ان المنافقین هم الفاسقون، و از لشکر شیطان گردانیم که استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله و ائیک حزب الشیطان.

این صفت بیگانگان و سمت رانندگان است، بیاتانشان آشنایان دهیم و حدیث مردان گوئیم. ای مردی که بامداد سر از بالش برداری و شربت عشق مانوشی نوشت باد. ای مردی که هر شب دل را بر آتش عشق، ما کباب کنی و جگر از شوق ما خوناب مبارکت باد. ای یاری که تن در درد مامی سوزد و جان از محبت ما می افروزد، این سوختن بر مزیدت باد.

جوانمردا هرگز گمان مبر که عشق دنیا و شوق عقبی با هم راست آید. دنیا والاخرة ضررتان اذا رضیت احدیهما سخطت الاخری، یاد دنیا را توانی بودن یا عقبی را یا هواری توانی یا خدا را. اما آنکه هم دنیا خواهی و هم آخرت را آن بکاری نیاید، چه دوستی او سلطان نیست که با کسی نسازد، اندر ره عشق یا تو گنجی یا من، از عشق او آتشی بر افروز آنگاه بدان آتش دنیا را بسوز، پس عقبی را چون دنیا و عقبی سوختی خود را بسوز که در راه او همچنانکه دنیا و عقبی زحمت اند، نهاد تو هم زحمتست و تا زحمت وجود تو بود سلطان شهود او در حجاب عزت خویش متواری بود. عشق بر موسی علیه السلام تاختن آورد بر طور بر آمد و بقدیم صدق بایستاد و گفت: ارنی، خطاب آمد که ای موسی خودی خود با خود داری که اضافه بخوئی میکنی؟ ارنی این حدیث زحمت وجود تو بر نتابد یا تو خود را توانی بود یا ما را، لن ترانی سلطان شهود ما بر نهادی سایه افکند که او نیست شده باشد و در کتم عدم خود را جای داده، پس از آن ما خود



تجلی کنیم یا موسی خود را بگذار و ہم بما مارا ببین کہ ہر کہ مارا بیند ہم بما بیند  
 از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ پرسیدند کہ ہم عرفت ربہ قال عرفت ربی ربی،  
 اورا بدو شناختم و دانستم کہ اگر نہ بدو شناختمی ہر گز بیادقات مجدد و معرفت او  
 راہ نیافتمی اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله.

طاوس عارفان بایزید بسطامی قدس اللہ روحہ یکشہد در خلوت خانہ مکاشفات  
 کمند شوق را بر کنگرہ کبریای او در انداخت، و آتش عشق در نہاد خود بر افروخت، و  
 زبان را از در عجز و درماندگی بگشاد و گفت یارب متی اصابک؟ بار خدایا تا کی در  
 آتش ہجران تو سوزم کی مرا شربت وصال دہی؟ بسر نشنا آمد کہ با یزید ہنوز  
 توئی تو ہمراہ تست اگر خواہی کہ بما رسی دع نک و تعال، خود را بردر  
 بگذار و در آی.

زہی مہتر عالم و بہتر بنی آدم کہ ہم تو توانی گفتہ کہ لو کان موسی حیا لما وسعه۔  
 الا اتباعی موسی و غیر موسی را عشق بازی از تو باید آمنتن کہ او گوید ارنی، تا  
 گویند توئی تو ہمراہ تست، چون دور دولت بتورسد کید کائناتی و سرور موجودات  
 گوئی: اما انافلا اقول انا ما . من ہر گز نگویم کہ، با وجود محبوب مارا جز  
 عدم نزیبید چون ہستی اورا باشد مارا جز نیستی رخ فرو نہد، الم ترالی ربک،  
 ندانم کہ الف الم تر چہ لطافت با خود دارد و با جان عاشق چہ غمزا می کند؟ جو انمردا  
 کدام عاشق است کہ استحقاق آن دارد کہ بر معشہ حکم کند، اگر معشوق از  
 راہ کرم دست فضلی بر سر کسی فرود آورد آن دی بود، اما عاشق از ہمہ تصرفی  
 معزول باشد و اگر تصرف کند آن تصرف نامقبول د. محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم چون بشرط ادب در راہ آمد و بی استحقاقی بش بدید کہ او را ازین صفت  
 می باید کہ حلیت و پیرایہ او بود، اما زاغ البصر و ما طغی بون ما زاغ البصر صفت او بود گفتند  
 الم ترالی ربک باز چون موسی بر لم یزل و لایزال حکم کرد کہ اورا استحقاق نبود داغ



حرمان بر جبین طمع او نهادند و از لن ترانی میخی ساختند و بر اخداق اشواق او زدند تا دیده او مؤدب گردد .

جوانمردا معشوق همه عزت و کبریا و عظمت بود و عاشق همه انقیاد و تواضع و مذلت . عاشق همه این گوید : ارني انظر اليك ، معشوق همه این ندا کند در ملك و ملكوت كه لن ترانی و اتادگان بادیه محبت این فریاد کنند كه ، يا ايها العزيز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضمة مزجاة فاروف لنا الكيل وتصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين .

### مجلس چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم نام خدا و یست كه تا او نخواهد صبا پرده گل نشكفاند و باد گیسوی شمشاد نجنباندی حکم او زمرد غنچه بیجاده نشود ، بی صنع او لاله پرژاله نگرده ، نام ملكیست كه بدن عمله صبا قامت سرو پیراسته است وزیر سر زلف شاخ چهره گل آراسته است . نام الاجلالیست كه طیران ملكی و دوران فلکی نی خواست او نیست ، جنبش ریشه و گرد پشته بی حکم او نیست هر دیده كه نه در جمال آن نام نگرده بر دوخته باد ، و هر دل كه نه در صبت این نام قرار گیرد سوخته باد هر قدمی كه نه در راه موافقت حق پیوید بتیغ قوت پی كرده باد .

یحیی بن مغاذ رازی قد الله روحه گفتی : الهی جعلت الدنيا ميدانا وجعلت قلبي فيها كرة فضربته بصولي البلاء فلم يستقر الامع اسمك ، وجعلت العقبى ميدانا وجعلت قلبي فيها كرة فبته بصولجان البلاء فلم يستقر الا بقربتك خداوند همه دنیا را بکلیت میدانی ساخل خود را در آن میدان گوئی ساختم و آن گوی راهر جای انداختم باهیچ چیز ن و آرام نگرفت الا بنام تو ، و همه عقبی را بتمامها میدانی کردم و دل خود را در آن ، آن گوی نمودم و بهر طرف كه زدم باهیچ چیز



قرار و آرام نگرفت الا بادیدارتو. پس گفت ملکا مرا از همه دنیا نام تو بس و از همه عقبی مرا جمال تو بس جان و جهان من از عالم نام بعالم پیغام آی اگر برگ آن داری که بتیغ جلال ما شهید شوی، بگو الله و جان فدا کن تا سعید شوی و بر خوان اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة.

خداوند زمین و آسمان چه میفرماید؟ ای بندگان من بدانید، بار خدایا چه بدانیم؟ انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة، بدرستی و راستی که زندگانی دنیا بازیست و بازی کار کودکان بود و زینت و آرایش کار زنانست و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد، و فخر کردن بیکدیگر بیسیاری مال و فرزندان و این کاریگانگانست. بار خدایا مثل زندگانی دنیا چیست؟ کمثل غیث اعجب الکفار نباته. باران نیست که بر زمین آید و گیاهی سبز برویاند و روزی چند بماند و خرم باشد و خلق را بشگفتی می آرد، ثم یهیج فتراه مصفرا، پس باندک روز گار خشک کرده شود و زرد شود، ثم یکون حطاما، پس خاک گردد و از آن سبزی و طراوت هیچ نماند و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان، در آخرت حال دواست و منزل دو. دوزخ بد بختانراست و بهشت نیک بختانرا. و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور، و زندگانی دنیا نیست الا چیزی که بدان انتفاع گیرند و مغرور و فریفته گردند.

جان من، باسر آیت آی. اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة. پادشاه عالم عیب دنیا پیدا میکند و بی قدری او بخلق می نماید، تا مؤمن دل بدو نهد و بطلب او مشغول نگردد تا به بهشت و مغفرت مستحق گردد. جوانمردا دل در دنیا میند که دنیا را بقا نیست، و دل در خلق میند که خلق را وفا نیست، دل در خدا بند که بنده را به از خدا نیست. هل تحس منهم من احد او تسمع لهم ركزا. جوانمردا، دنیا چون تو معشوق بسیار داشت و با کسی وفانکرد با تو هم نکند. کس را از آدمیان عمر چند لقمان حکیم نبوده است سه هزار سال عمر وی بود. چون عمرش بآخر رسید و ملک الموت بیامد او را دید و در میان نیستان نشسته و زنبیل می بافت. ملک الموت گفت ای لقمان سه هزار سال عمر یافتی چرا خانه نساختی؟ گفت ای عزرائیل ابله



کسیکه اورا چون توئی در پی بود و اورا پروای خانه ساختن بود.

انما الدنيا كظل زائل  
او کضیف بات یوما فارتحل

او کحلم قدر آهانائـم  
فاذا ما ذهب اللیل بطل

نوح علیه السلام راهزار و دو بیست سال عمر بود اورا پرسیدند که یا طول الانبیاء  
عمر اکیف وجدت الدنيا قال کدار لها بابان دخلت من الاول و خرجت من الاخر، این  
دنیا را همچون خانه یافتم دودر، از دری در آمدم و بدیگری بیرون شدم.

روزی ابراهیم ادهم نورالله قبره بر در سرای خود نشسته بود و غلامان صفزده  
ناگاه درویشی در آمد بادلقی و انبانی و عصائی. خواست که در سرای ابن ادهم رود  
غلامان گفتند ای پیر کجا میروی؟ گفت درین خان میروم. گفتند این سرای پادشاه  
بلخست. گفت این کاروانسراست ابراهیم بفرمود تا اورا بیارند. گفت ای درویش  
این سرای منست نه خانست. گفت ای ابراهیم این سرای اول از آن که بود؟ گفت از  
آن جدم. گفت چو او در گذشت؟ گفت از آن پدرم. گفت چو او در گذشت کراشد؟  
گفت مرا. گفت چون تو بمیری کراشود؟ گفت پسر مرا. گفت ای ابراهیم جائی  
که یکی در شود و یکی بیرون آید خالی باشد نه سرائی.

جوانمردا عبدالله عمر روایت میکند که روزی باید رخویش بر بام سرای خود  
عمارتی میکردم مصطفی صلی الله علیه وسلم بر ما بگذشت و گفت یا عبدالله پدر خویش  
را بگوی که قیامت از آن نزدیکترست که تو می پنداری و عمارت سرای میکنی.

عزیز من عشق دنیا دامیست استوار، و نعمت دنیا جیفه ایست روشن و شیرین،  
و ابلیس صیادیست استاد، عاشق دنیا مرغیست کور و غافل اگر این مرغ غافل مخلص  
و منقار از این دام و سوسه نگه دارد، و دل از این دانه و حشت عشق بر هاند، و گردن از  
کمند آن صیاد استاد بجهاند از بطنان عرش ندا آید: و اما الذین سعد و افی الجنة  
خالدین فیها، و اگر عیاذا بالله خار این متاع غرور در دامن رداء او آویزد و حلاوت  
این جیفه شیطان و دستمال فرعون و هامان بحلق او رسد و قدمش در کوی معاملت  
توحید بلغزد نباید که از آن قوم باشد که و اما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر.



جوانمردا عروس ایمان داری ولیکن حلیت معاملات نداری . درخت توحید داری ولیکن ثمره طاعت نداری، خاتم اقرار داری لیکن نگین خدمت نداری. ندانستی که عروس بی زیور گذاشتن را شاید، و درخت بی میوه بریدن را شاید، و خاتم بی نگین گذاختن را شاید، و بنده بی معنی سوختن را شاید. هان تا عقبه مرگ را باز پس نگذاری سربگریبان امن و سکون بر نیاری که بسیار کشتی بود که بساحل غرقه شود، بس کاروان باشد که در منزل برده شود. ای مستمند مسکین چه ایمانی بود که بجهه قلب بفروشی؟ چه اسلامی بود که بر جحان ترازویی وا گذاری؟ چه معرفتی بود که بدرد سری سنگ بر آسمان اندازی؟ چه تو کلی بود که بلقمه او را باور نداری؟ چه دینی بود که بثنای ظالمی یا بدرمی حرام بر باد دهی؟

ای مردیکه بهر ذره از ذرات وجود خود قبله ساخته بت پرستان را عیب مکن و زنا داران را نکوهش مکن. اگر ایشان عبدالصنم اند تو عبدالدینار والدرمی . عزیزا کار ازدو بیرون نیست یا خلعت وصال دوخته اند یا کسوت فراق، یاداغ مهجوری بر جبین تو کشیده اند یا تاج مقبولی بر سر تو نهاده اند. اگر از غیب نصیب تو صدره وصال آمد از شکر میاسا. جوانمردا چکنی سرائی را که اولش سستی، میانش پستی، و آخرش نیستی است؟ سرائی که يك حد بفنا دارد و دوم بزوال و سوم بوبال؟ چنانکه استماع دارم که وقتی سیدصلی الله علیه و سلم بعیادت زهرا شد او را دید بر بوریائی خفته و ازلیف و پوست گوسفندی بالین کرده و بقدر يك ارش شال درشت از پشم شتر بجای مقنعه بر سر افکنده. زهرا بعضی آزدت فاقه بر سید علیه السلام عرضه کرد سید عالم تعریض و تصریح فرمود که ای جان پدر فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم، بران اعتماد نکنی که من دختر پیغمبرم، وجفت حیدرم و مادر شبیر و شبیرم، بعزت آن خدای که امر ونهی و قبض و بسط ازوست که فردا در عرصات دستوری نیابی که قدم از قدم بر گیری تا از عهده این شال درشت بیرون نیائی .

مهران میمون گوید وقتی بسلام عمر بن عبدالعزیز شدم در عهد خلافت، او را دیدم بر خاک نشسته نه بالش و نه نهالی و نه مسند و نه قالی. مرقعه بدست و تعهد میکرد



سه بار سلام گفتم چنان مشغول بود که از سلام من خبر نداشت. کurt چهارم چون سلام کردم جواب داد و گفت یامیمون بدانکه اجل من نزدیک آمد، و کشتی عمرم بغرقه گاه رسید، و مر کب رحیل بدرخانه آوردند، و میوه قوت و راحت از درخت عمر فرو ریخت. هیچ طاعت ندارم که انجمن عرصات را شاید مگر ظن نیکو بفضل و رحمت حق. ای میمون سه وصیت از من بشنو و بقلم نیاز بر تخته جان نقش کن و پیوسته در پیش دل دار که نجات و شرف و عزت در آنست.

در نماز تقصیر مکن که بی نماز را در دو جهان قیمت نیست، و با هیچ ظالم در هیچ کار موافقت مکن که یاری ظالمان جز عقوبت نیست، و خدا را بوعده آن استوار بدار که همت برزق ایمان ببرد.

جوانمردا اگر مؤمنی طاعت پیشه دار که بهشت خرم بوستان نیست. و از معصیت پرهیز کن که دوزخ گرم زندان نیست، و دل و جان بحق تسلیم کن که کریم سبحان نیست. اگر عاشقی دل نشانه بلا کن و اگر عارفی جان سپر محنت و قضا کن، اگر بنده بهر چه او کند رضا کن و در همه مهمات اعتماد بر خدا کن. تاج احتیاج بر سر نه، شهد شهادت در زبان گیر، شکر شکر در دهان نه، کمر کرامت بر میان بند، پیراهن درد درپوش، شرر شوق در سینه بر افروز، رونق و طراوت عمر بآب بی دولتی غرق کن، در حضرتش همیشه زیر و زبر باش، پیراهن بی سعادت از سر بر کن، صدره جفا چاک ساز، خبث و دسد و بغض بدریای نصیحت فرو گذار هر چه داری بیکبار بذل کن تا مجرد شوی، هر چه در سینه توازریا و عجب است بجاروب فقر فرو روب. خواجگی ورع و نیت و کشته و عمامه و طیلسان و نقش کاشانه را جمله آتش درزن چون بدین صفت شدی ما که خداوندیم بصرمه سعادت دیده ترا بارادت مکتحل گردانیم و بصر بصیرت بر گشائیم. قوله تعالی فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید.



## مجلس پنجم

ملکا مارا از همه معاصی نگاه دار و توفیق طاعات و عبادات ارزانی دار یا  
آله العالمین غفرانک ربنا والیک المصیر.

ای عزیز خلق عالم دو گروه اند: گروهی بیاد حق مشغولند، و گروهی بیاد خود.  
آنکه بحق مشغول است از خلق بیگانه است و آنکه بیاد خود مشغول است بحق نپردازد  
هر چه درون وی است همه حجابست، اگر نفس تست و اگر اسباب و عیال تست تا از  
همه دست نشوئی گرد در گاه حق نیوئی.

یکی پیش سلطان عارفان بایزید بسطامی رفت و گفت یا شیخ همه عمر در  
جستجوی حق بسر بردم و اندر بار حج پیاده بگذاردم و چند دشمنان دین را در غزا سراز  
تن برداشتم، و چند مجاهده ها کشیدم، و چند خون جگر ها خوردم، هیچ مقصودی  
حاصل نمیشود. هر چند بیشتر می جویم کمتر می یابم، هیچ توانی گفت که کی  
بمقصود برسم؟ شیخ گفت جوانمردا اینجا دو قدم گاه است: اول قدم خلق است  
و دوم قدم حق. قدمی بر گیر از خلق که بحق رسیدی، مادام که تو در بند آن باشی که  
چه خورم که حلقم را خوش آید و چگویم که خلق را از من خوش آید از تو حدیث  
حق نیاید.

جوانمردا هر بازار گانی که با خلق کنی زیان کنی بازار گانی با حق کن تا همه  
سود کنی. حق تعالی میفرماید بنده بیچاره بقطره و خطرۀ باتو بازار گانی کنم. قطره  
از سریر و خطرۀ از ضمیر بیار و گنج سعادت از حضرت عزت ما بردار، آن قطره که  
از سرت آید آن را اشک گویند، و خطرۀ که از دلت آید آن را رشک خوانند. اشکی  
بچشم آر که چرا حق نشناختم و رشکی بدل کار که چرا نافرمانی کردم. از اشک سر  
و رشک سردلت بتوبت آید، توبت به نیت آید، نیت بعزیمت آید، عزیمت بحضرت  
آید و از حضرت نداء رحمت آید. دل گوید توبت کردم، سر گوید حسرت خوردم،



ملك گوید رحمت کردم .

جوانمردا آتش دواست : آتش معیشت و آتش معصیت . آتش معیشت را آب آسمان کشد و آتش معصیت را آب دیدگان کشد . و نیز آتش معصیت را بدو چیز توان کشت بخاك و آب ، بخاك پیشانی و بآب پیشانی خاك پیشانی در سجود و آب پیشانی گریه از ترس خداوند و دود .

جوانمردا هر دیده که نه از خوف حق گریانست آن دیده پروتاوانست ، و هر دل که نه وصل حق را جویانست آن دل ویرانست . آن پیر گفت ادریغا که خلقان در می - گذرند و خوشترین چیزی ناچشیده اند گفتند . آن چیز کدامست ؟ گفت يك ذره اخلاص که اومی فرماید : فاعبدوا الله مخلصين له الدين . بنده درویش اگر یک ذره اخلاص چشیده بودی پروای کونین و عالمین و اعراض و اعتراض نداشتی . جوانمردا رقم قبول بدان طاعت کشند که اخلاص مقارن وی بود .

بشر حافی را پرسیدند که اخلاص چیست ؟ گفت : الاخلاص هو الافلاس . اخلاص افلاس و بیچارگی و عجز و درماندگی است .

عزیز من ! اگر سرخی روی معشوقان نداری زردی روی عاشقان باید که بیاری ، اگر جمال یوسفی نداری درد یعقوبی باید که بیاری ، اگر عجز مطیعان نداری ناله درماندگان باید که بیاری . سید علیه السلام میفرماید ما صوت احب الی الله من صوت عبد لهفان . هیچ آوازی نیست عزیز تر بدرگاه خدای تعالی از آواز بنده عاصی که از سر درماندگی و بیچارگی و مفلسی بنالد . و گوید خداوند ابد کردم و ظلم بر خود کردم ، از حضرت عزت ندا آید عیدی انگار خود نکردی ، ادعونی استجب لكم مرا بخوانید تا اجابت کنم هر چه جوئید از ما جوئید کار خود با ما گذارید که خدائیم مائیم که بیچون و چرائیم ، در پادشاهی بی همتائیم ، در وعده با وفائیم ، اجابت کنندۀ هر دعائیم ، شنوندۀ هر ثنائیم ، هر ثنائی راسزائیم . صد هزار خانمان در جستجوی ما بر انداختند ، صد هزار تنهای عزیز در طلب ما بگذاختند ، صد هزار جانهای مقدس در بادیۀ شوق ما واله بماندند ، و صد هزار روندگان در گاه



جلال ما سردر زیر سنگ مجاهدت بکوفتند ، صدهزاران طالبان حضرت جلال ما در بوتهای ریاضت بسوختند ، عرش از کرسی می پرسد : هل عندك من خبر ؟ کرسی از عرض سؤال میکند: هل عندك من امر؟ زمینیان که دعا کنند روی سوی آسمان کنند پندارند که آسمان درددل ایشانرا شفائی دارد ، آسمانیان که حاجت خواهند روی سوی زمین آرند گمان برند که زمین علت ایشان را دوائی دارد . هر روز که آفتاب فرو شود فرشتگان که بروی مو کلند گویند ای آفتاب امروز بر هیچ کس تافتی که از وی خبری داشت ، آفتاب گوید یالیت اگر دانستمی که آنکس کیست خاک اقدام اورا فلك خود ساختمی . آری جوانمردا مال للتراب ورب الارباب آب و خاک را با ذات پاک چه کار ؟ لم یکن را بالم یزل چه پیوند ؟ ظلوم جهول را با سبوح قدوس چه اتصال ؟ عجا کارا پارسایان در دعا گویند یارب زما بمبر . ای دون همت کی پیوسته بودم تا ببرم ؟ یا کی بریدم تا پیوندم ؟ امید وصال کی بود تا بیم فراق باشد ؟ نه اتصال و نه انفصال ؟ نه قرب و نه بعد ، نه ایمنی و نه ناامیدی ، نه روی گفتار نه جای خاموشی ، نه روی رسیدن نه راه بازگشتن ، نه اندیشه صبر کردن نه فکر فریاد کردن ، نه مکانی که وهم آنجا فرود آید نه زمانی که فهم آنجا رسد . بدست علما جز گفت و گوئی نه ، در میان فقها جز جست و جوئی نه ، اگر بکعبه روی جز سنگی نه ، و اگر بمسجد آئی جز دیواری نه ، اگر در زمین نگری جز مصیبتی نه ، اگر در آسمان نگری جز حیرتی نه ، در دماغها جز صفرائی نه ، در سرها جز سودائی نه ، از روشنائی روز جز آتشی نه ، و از ظلمت شب جز وحشتی نه ، از توحید موحدان جز آرایشی نه و از الحاد ملحدان جز آلابشی نه ، از موسی کلیم سودی نه و از فرعون مدعی زیانی نه ، اگر بیائی بیا که در بانی نه ، و گر بروی برو که پاسبانی نه .

سلطان محققان ابراهیم خواص رحمة الله علیه پیوسته با مریدان خود گفتی کاشکی من خاک قدم آن سر پوشیده بودمی . گفتند ای شیخ پیوسته ذکر و مدح او میکنی و ما را از حال او خبر ندهی . گفت روزی وقتم خوش شد قدم در بیابان نهادم و در وجد



میرفتم تا بدیار کفر رسیدم قصری دیدم سیصد دانه سراز کنگره های آن در آویخته، متعجب بماندم پرسیدم که این چیست و قصر آن کیست؟ گفتند آن ملکیت و اورا دختر بست دیوانه شده و این سر آن حکیمانست که از تجربه او عاجز آمده اند. در سویدای سینه گذر کرد که قصد آن دختر کنم. چون قدم در قصر نهادم مرا در قصر بردند نزدیک ملک، چون بنشستم ملک بسیار انعام و اکرام در حق من بکرد، پس گفت ای جوان مرد ترا اینجا چه حاجت؟ گفتم شنیدم که دختری داری دیوانه آمدم اورا معالجت کنم، مرا گفت بر کنگره های قصر نگاه کن. گفتم نگاه کردم و پس در آمدم. گفت این سرهای کسانیست که دعوی طبیبی کرده اند و از معالجت عاجز شده اند تو نیز بدانکه اگر معالجت نتوانی کرد سر تو هم اینجا بود. پس بفرمود تا مرا نزدیک دختر بردند چون قدم در آن سرای نهادم دختر کنیزك را گفت مقنعه را بیارتا خود را بپوشم. گفت ای ملکه چندت مرد طبیب آمدند و از هیچکس خود را نپوشانیدی چونست که از وی می پوشی؟ گفت آنها مرد نبودند مرد اینست که اکنون در آمد. گفتم السلام علیکم. گفت عليك السلام ای پسر خواص. گفتم چون دانستی که من پسر خواصم؟ گفت آنکه ترا بیماراه نمود مرا اللهم داد تا ترا بشناختم ندانستی که المؤمن مرآة المؤمن آئینه چون بی زنگ باشد هر نقشی در او بنماید؟ ای پسر خواص دلی دارم پر در دهیچ شربت بی داری که دل بدان تسلی یابد. این آیت بر زبانم گذشت الذين آمنوا وطمئن قلوبهم بذكر الله. چون این آیت بشنید آهی کرد و بی هوش شد. چون بهوش باز آمد گفتم ای دختر برخیز تا ترا بدیار اسلام برم. گفت یاشیخ در دیار اسلام چیست که اینجا نیست. گفتم آنجا کعبه مکرم و معظم است، گفت ای ساده دل گر کعبه را ببینی بشناسی؟ گفتم بلی. گفت: بالای سر من نگاه کن. نگاه کردم کعبه را دیدم که گرد سر دختر طواف میکرد. مرا گفت یا سلیم القلب این قدر ندانی که هر که بیای بکعبه رود او کعبه را طواف کند و هر که بدل بکعبه رود کعبه او را طواف کند. فاینما توالوا فثم وجه الله.



جوانمردا از تو تا خدای يك قدم را هست . دانی چكنی بگویم یا نه ؟ خود را فراموش كن وبا لطف اودست در آغوش كن كه من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا . عنایت اوترا بخود رسانیده است زیرا كه درون تو گوهری تعبیه است كه از آن عبارت اینست و نفخت فیه من روحی . مثال این آنست كه مرغی را تیری زدند . مرغ باز پس نگریست و بازبان حال باتیر گفت تو بمن چون رسیدی گفت از تو چیزی در ما تعبیه کرده اند كه آن مارادر تورساند ، هم توئی كه ما را بخود رسانیدی كه این تعبیه در نهاد ما نهادی عرفت ربی بر بی ولولاری لما عرفت ربی ، اوست كه خود را بتوشناسا کرده است و كلید خانه معرفت بتوداده است . سید عالم ملكوت صلی الله علیه وسلم می فرماید : من عرف نفسه فقد عرف ربه ، هر كه كه تو خود را شناختی حق را شناختی توئی ترا كلیدست كه بدان اورا بشناسی ، و این شناختن مختلف است ، اگر خود را بعجز شناختی اورا بقدرت شناختی و اگر خود را بضعف شناختی اورا بقوت شناختی . این يك نوعست كه هر كس را در آن راه بود ، و نوع دیگر آنست كه بدانی كه در تن تو جانیست كه آن جان همه جا موجودست و همه جا آفریدگار عالم موجود بود اما چنانكه جان در تحت طلب نیاید اگر گوئی دردست یاپای یا سرست همه جا بود و جایش معین نه ، خدای عالم همه جا موجود بود و لكن در تحت طلب نیاید ما قدر و الله حق قدره .

جوانمردا متقیان و مخلصان منزلها میروند و میگذارند ، اما عارفان بهیچ منزل فرو نیایند ، بلکه منزل ایشان دایره حیرتست ، هر چند پیش روند بجای خویش باشند . اشتر بازرگان شب و روز منزل می برد و راه می كند . اما گاو عصر شب و روز در رفتار است و چشمها بسته گردد دایره میگردد و با خود میاندیشد كه آیا چند منزل بریده باشم ؟ شام چو چشمش از نقاب نهفتگی بگشایند نگاه كنند و هم در ان قدم كه بود باشد .

اگر گوئی شناختم گویند چون شناختی کسی را كه چونی بروی روانه ؟ و



اگر گوئی بهستی خود اورا شناختم گویند نیست هشت را چون شناسد؟ العجز عن  
درك الادراك ادراك. پروانه مختصر دیده آفتاب کی تواند دید؟ ای صدهزار جان مقدس  
فدای خاک نعلین آن درویش باد بشنود تا خود چه میگوید. در میدان مردان میا که  
آنجا خون روانست.

جنید را رحمه الله علیه بعد از وفات بخواب دیدند گفتند: ما فعل الله بك قال  
طاحت العبادات وفاتت الاشارات وما نفعنا الا ركعتان في جوف الليل، گفت این  
همه عبادتها بیاد بردادند و ما را هیچ سود نداشت الا دور کعت نماز که در شب تاریک  
بگزاردم.

جوانمردا جهد کن که چون سیاست ملک الموت بر تو سایه افکند بدرقه  
طاعت با خود داشته باشی، وقتی که چشمها گریان شود و دلها بریان و شیطان طمع در ایمان  
کند و حربه قهر مرگ بر سینهات راست کند. آنجا بوی دوستی آید و وفاق، و نداء  
این بشارت شنوی: لا تخافوا ولا تحزنوا، و اگر عیاذا بالله بوی نفاق و دشمنی آید داغ  
نومیدی بر پیشانی تو نهند که لا بشری يومئذ للمجرمين و يقولون حجراً محجوراً،  
بسا کسی که لباس دوستی پوشیده است و نام او در دیوان دشمنان نوشته اند و او را خبر نه و بسا  
کسی که جامه دشمنان پوشیده و نامش در جریده دوستان ثبت کرده اند و او را آگاهی نه.  
آورده اند که در بنی اسرائیل عابدی بود بر صیصا نام و چهل سال عزلت گرفته و  
از نفس و از دنیا بر گشته و تخم معرفت در دل کشته. اگر نظر در آسمان کردی تا عرش  
دیدی و اگر در زمین نگاه کردی پشت گاو ماهی مشاهده کردی، چنان مآثر و مناقب  
داشت که زبان از وصف او قاصر بود، و چندان محامد و محاسن که او هام و افهام از ضبط  
آن فاتر بود. هر سال چند هزار بیمار و معلول و مبتلا و معیوب بر صوب صومعه او جمع  
شدندی، بعضی لباس برص پوشیده و بعضی از مادر نابینا آمده و گروهی بعلت دق و  
یرقان و استسقا مبتلا گشته بجملگی بیامدندی و در حوالی صومعه او بنشستندی،  
چون قرص آفتاب بر آمدی و خورشید اعلام نور در عالم نصب کردی، بر صیصا بر بام



صومعه بر آمدی و یکنفس بران معلولان دمیدی، بیکبار ازان علت ها خلاص شدند. عجبا کار ابطاهر چندین درخزاین لطف برو گشاده و بباطن تیر قطعیت در کمان هجر نهاده در ظاهر بدیدار خلق چون نگار، و در باطن بتیغ هجر افکار. فریاد از ظاهر بسیم اندوده و باطن از حقیقت پالوده، و آن بیچاره پنداشت که خود کسیست راز جائی می آید و حضرت دوست رامی شاید؛ ندانست که از لوح و قلم ندا می آید که مارا تو نمی باید. درین مدت ابلیس سلسله و سواس در صومعه پنهان کرده بود، تا مگر یکنفس خار مذلت در دامن او آویزد و هر روز ابلیس از غیرت و خشم او آشفته تر بود و درخت طاعت او بانواع خیرات آراسته تر. تا دختر پادشاه وقت را علتی پدید آمد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و دختر سه برادر داشت که هر یک پادشاه ناحیتی بودند هر سه در یک شب بخواب دیدند که علت خواهر خود را بر بر صیصا عرضه کنند. دیگر روز خوابها را بایکدیگر بگفتند موافق آمد، مازاد علی هذا. هر سه برخاستند و خواهر صاحب جمال را بر گرفتند و بصومعه بر صیصا بردند. بر صیصا در نماز بود چون فارغ شد برادران آسیب علت و معالجت اطبا و اتفاق خوابها شرح دادند. بر صیصا گفت دعای مرا وقتی هست که دران وقت بتوقع اجابت رسد چون وقت آید دعا را دریغ ندارم. برادران خواهر را تسلیم بر صیصا کردند و بتماشای صحرا بیرون رفتند. ابلیس جای خالی یافت و گفت وقت آن آمد که جان و ایمان چندین ساله عابد را بموج دریای شهوت فرو دهم. بادی در دماغ مستوره دمید تا بیهوش گشت. دیده عابد بر جمال او افتاد، ابلیس آتش و سوسه در دماغ عابد نهاد و خاطر او را فرو گذاشت تا هوا را متابعت کرد و سوسه ابلیس را انقیاد نمود تا زنا کرد. پس ابلیس بصورت پیری از در در آمد و کیفیت حال از او پرسید. بر صیصا آن حال بگفت. ابلیس گفت دل خوش دار که اگر خطائی رفت خطا بر بنی آدم جایزست که خدای کریمست و در توبه گشاده. لیکن تدبیر این کار آنست که بر برادران وی پوشیده داری تا ندانند. بر صیصا گفت هیئات آفتاب را چگونه بگل بیندائیم و روز روشن را بر مرد دانا چگونه بپوشانیم؟ ابلیس گفت آسانست او را



بکش و در زمین پنهان کن. چون برادران بیایند جواب تو آنست که من در نماز بودم از صومعه بیرون شد. پس بر صیصا دختر را بکشت و از صومعه بیرون برد و در زیر خاک پنهان کرد. بعد از زمانی برادران در آمدند با خیل و حشم چون شیران آشفته پیدا شدند که زاهد دعا کرده است و خواهر شفا یافته. چون خواهر را ندیدند طلب کردند آنچه ابلیس تعلیم کرده بود بگفت. ایشان بر قول زاهد اعتماد کردند و بیرون رفتند بطلب خواهر. پس ابلیس بصورت عجوze عصائی در دست و عصابة بر پیشانی بسته بر سر راه ایشان آمد چون ایشان او را بدیدند سؤال کردند که مستوره دیدی بدین صفت؟ گفت مگر، دختر پادشاهی می طلبید؟ گفتند بلی. گفت زاهد با او زنا کرد و او را بکشت و در زیر خاک پنهان کرد ایشان را بر سر خاک آورد باز کاویدند خواهر را کشته دیدند بخون آغشته. جامه را چاک کردند و زنجیر بر گردن بر صیصا نهادند و روی بشهر آوردند. فریاد از اهل شهر بر آمد که چنین واقعه حادث شده است. پس داری بزدند و بر صیصا را بردار کردند. خلقان که آب وضوی او را بتبرک بردندی و خاک قدمش بجای سرمه در چشم کشیدندی هریک می آمدند با بادامی سنگ و او را سنگسار میکردند ناگاه ابلیس بصورت پیر نورانی پیش راه آمد و گفت ای بر صیصا من خدای زمینم و آنکه او را چندین سال خدمت کردی خدای آسمانست جزای خدمت چندین ساله تو این بود که بر سر دارت فرستاد یکبار مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم. پس بسر اشارت سجود او کرد از هفت آسمان ندا آمد که جانش را بدوزخ فرستید و قالبش بسگ اندازید و مغز سرش بمرغان هوا قسمت کنید پس این ندا در دادند فکان عاقبتها انهما فی النار خالدین فیها.

جوانمردا این سربسته که از بندگان پوشیده است و کس را ازین خبر نه. داود پیغمبر علیه السلام گفت آلهی سرخویش بر من آشکار کن که عظیم ترسان و حیرانم. تا روز این میگفت و میگريست. ندا آمد که یاداود اگر چندان بگری که سنگ خاره را پاره کنی من این سر باتو نخواهم گفت. یاداود از من در دنیا دانستن سر من



مخواه تا درمرگ بر تو پیدا کنم. گفت یارب این سر بدرمرگ چون پیدا کنی .  
 ندا آمد که همه سر من با بنده دو حرفست. و آن دو «لا» ست، یا گویم «لاتخافوا»  
 یا گویم «لابشری»، یا ازیمین بانگ بر آید که دل خوش دار، یا ازیسار آواز بر آید  
 که دل بردار. هیچکس را دردم مرگ از بیم این دو «لا» رنگ بر روی نماند. چون  
 جان بسینه برسد روی زرد و دل پردرد گردد و بر راست و چپ نگریستن گیرد، تا  
 آواز از کدام جانب بر آید سعادت و شقاوت در آن نفس واپسین پدیدار آید. بسا  
 بود که بدبخت نیکبخت گردد و نیکبخت بدبخت گردد. یمحو الله ما یشاء ویثبت و  
 عنده ام الكتاب، روزنامه نزدیک منست من نویسم و من ڀاڪ ڪنم نه کس آگاه کنم و  
 نه با کس مشورت کنم.



### تقریرات ثلاثه

## ۱- سؤال خواجه شمس الدین صاحب دیوان

صاحب صاحبقران خواجه زمان نیکو سیرت و صورت جهان شمس الدین و الدین صاحب دیوان الماضی علیه الرحمة الواسعه کاغذی بخدمت شیخ عارفان سالک قدره - المحققین مفخر السالکین مصلح الدین السعدی رحمة الله علیه نوشت و از خدمت او پنج سؤال کرد. سؤال اول آن بود که دیو بهتری آدمی. سؤال دوم آنکه مرادش منی هست بهیچگونه با من دوست نمیگردد. سؤال سوم آنکه حاجی بهتری یا غیر حاجی. سؤال چهارم آنکه علوی بهتری یا عامی. سؤال پنجم آنکه بدست دارند خط دستاری از بهر آن پدر میرسد و پانصد دینار زر آن را قبول فرمایند که بعد از آن عذر خواسته شود. آن شخص که کاغذ و زر میآورد چون باصفهان رسید با خود اندیشه کرد که من بارها دیده‌ام که خواجه بخروار زر بخدمت شیخ میداد و او قبول نمیکرد و از بهر علفه مرغان می‌ستد من خود را در معرض مرغان در آورم که صد و پنجاه دینار از آن بر گرفت و در اصفهان درد کان تاجری بنهاد و شیخ چون بر کاغذ و قوف یافت بدانست که غلام تخلیطی کرده است، اما با او نگفت و گفت فردا بیا تا جواب بنویسم. روز دیگر بخدمت شیخ رفت و شیخ کاغذی سربسته بوی داد او برخاست و روان شد چون کاغذ بخدمت خواجه برد آنجا نوشته بود:

شرایف اوقات فرزند عزدام بقائه بوظایف طاعت آراسته باد.

ایکه پرسیدیم از حال بنی آدم و دیو	من جوابیت بگویم که دل از کف بیبرد
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند	آدمیزاده نگه دار که مصحف بیبرد



دیگر در جواب سؤال دشمن نوشته بود:

اولین باب تربیت پندست	دومین نوبه خانه و بند دست
سومین توبه و پشیمانی	چارمین شرط و عهد و سوگندست
پنجمین گردنش بزن که خبیث	بقضای بند آرزومند دست

در جواب سؤال حاجی بنوشته بود که العجب پیاده عاج چون عرصه شطرنج  
بسر میبرد فرزین میشود یعنی به ازان میشود که بود و پیاده عاج بادی می پیماید و  
بتر ازان میشود که بود.

از من بگوی حاجی مردم گزای را	کو پوستین خلق بآزار می درد
حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک	بیچاره خار می خورد و بار می برد

و در جواب سؤال علوی و عامی فرموده:

بعمر خویش ندیدم من اینچنین علوی	که خمر می خورد و کعبتین می بازد
بروز حشر همی ترسم از رسول خدا	که از شفاعت ایشان بما نپردازد

و بجواب دستار وزیر نوشته بود:

خواجه تشریفم فرستادی و مال	مالت افزون باد و خصمت پایمال
هر بدیناریت سالی عمر باد	تا بمانی سیصد و پنجاه سال

خواجه روی بغلام کرد و گفت ای نا کس چرا چنین کردی وزیر کجا بردی  
گفت بارها دیده ام که خواجه خروار خروار زر وی را میداد و اوقبول نمی کرد و  
این زر از برای علفه مرغان بود من نیز خود را در مقابله مرغی در آوردم و صد و  
پنجاه دینار ازان بر گرفتم. خواجه علاء الدین برادر خواجه ممالک صاحب دینوان  
فی الشرق والغرب تاب ثراهم فرمود که در این ساعت برخیز و رو بطرف شیراز نه  
و این کاغذ بخواجه جلال الدین ختنی ده تا ده هزار بر گیرد و در بدره نهاده خدمت  
شیخ برد و عذر خواهد که بعد ازین بخدمتش استظهار ها خواهد بود. آن غلام روانه  
شد، چون بشیراز رسید اتفاقاً شش روز بود که خواجه جلال الدین وفات یافته بود



آن کاغذ را بخدمت شیخ برده بسپرد. شیخ چون بمضمون مکتوب وقوف یافت در حال این ابیات بنوشت و بفرستاد.

پیام صاحب عادل علاء دولت و دین	که دین بدولت ایام اوهمی نازد
رسید و پایة حرمت فزود سعدی را	بسی نماند که بر فلک برافرازد
مثال داد که صدر ختن جلال الدین	قبول حضرت اورا تعهدی سازد
ولیک بر سراو خیل مرگ تاخته بود	چنانکه بر سرا بنای دهر می تازد
جلال زنده نخواهد شدن درین دنیا	که بندگان خداوند گار بنوازد
طمع بریدم ازو در سرای عقبی نیز	که از مظلالم مردم بمن نپردازد

غلام باز خدمت خواجگان رفت و صورت حال عرضه داشت. خواجه صاحب دیوان بفرمود تا پنجاه هزار درم در صره کردند و بخدمت شیخ آورده بنهادند و شفاعت کردند که این زربستان و در شیراز برای آینده و رویده بقعه بساز. شیخ چون فرمان خواجه و سوگندها بخواند و بشنید زر قبول کرد و در وجه این رباط که در زیر قلعه قهندزست صرف کرد.



## ۲- ملاقات شیخ با آباقا

شیخ سعدی علیه الرحمة والغفران فرموده که در وقت مراجعت از زیارت کعبه چون بدارالملک تبریز رسیدم و فضلا و علما و صلاحای آن موضع را دریافتم و بحضور آن عزیزان که صحبت ایشان از جمله فرائض بود مشرف شدم خواستم که صاحبان اعظمان خواجه علاءالدین و خواجه شمس الدین صاحب دیوان را ببینم که حقوق بسیار در میان ما ثابت بود.

روزی عزیمت خدمت ایشان کردم ناگاه ایشان را دیدم با پادشاه روی زمین آباقا برنشسته بودند چون چنان دیدم خواستم که بگوشه روم که در آن حالت متعذر بود پرسیدن ایشان. من در آن عزم بودم که ایشان هر دو از اسب بریز آمدند و روی بمن نهادند چون برسیدند بوسه بر دست و پای من دادند و از پرسیدن این ضعیف خرمیها نمودند و گفتند این در حساب نیست که ما از رسیدن قدوم مبارک پدر و شیخ بزرگوار خبر نداشتیم.

چون سلطان آباقا این حال را مشاهده کرد گفت چندین سال تا این شمس الدین پیش من میباشد و با وجود آنکه میداند که پادشاه روی زمین هستم هرگز خدمتی و تلافی که این لحظه کرد باین مرد، بامن نکرد، چون برادران هر دو باز گردیدند و بر اسب سوار شدند سلطان روی بخواجه شمس الدین کرد و گفت این مرد که شما او را خدمت کردید و چندین ادب بجای آوردید چه کسی بود؟ خواجه شمس الدین گفت ای خداوند این پدر من بود، پس فرمود که من بارها احوال پدر شما پرسیدم و گفتید که او بجوار حق رسید این ساعت میگوئید این پدر ماست؟ گفت ای خداوند او پدر و شیخ ماست ظاهراً بسمع پادشاه روی زمین رسیده باشد نام و آوازه شیخ سعدی



شیرازی که سخن او در جهان مشهورست این بود . ابا آقا خان فرمود که اورا پیش من آورید . گفتند سمعاً و طاعتاً . بعد از چند روز که ایشان با انواع با خدمتش بگفتند و شیخ قبول نمی کرد و گفت این از من دفع کنید و عذری بگوئید ایشان گفتند البته شیخ از بهر دل مایک دمی تشریف فرماید و بعد از آن حاکمست .

شیخ گفت از بهر خاطر ایشان بر فتم و بصحبت پادشاه رسیدم در وقت باز گردیدن پادشاه فرمود که مرا پندی ده . گفتم از دنیا با آخرت چیزی نمیتوان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیری . ابا قافرمود این معنی بشعر تقریر فرمای ، شیخ در حال این قطعه در عدل و انصاف فرمود :

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد      حلال باد خراجش که مزد چوپان نیست  
و گرنه راعی خلقست زهر مارش باد      که هر چه می خورد او جزیت مسلمان نیست

آبا قافا بگریست و چند نوبت فرمود که من راعی ام یا نه ؟ و هر نوبت شیخ جواب میفرمود اگر راعی بیت اول ترا کفایت والابیت آخر تمام . فی الجمله شیخ فرمود در وقت باز گردیدن این چند بیت برو خواندم :

پادشه سایه خدا باشد      سایه با ذات آشنا باشد  
نشود نفس عامه قابل خیر      گرنه شمشیر پادشا باشد  
هر صلاحی که در جهان باشد      اثر عدل پادشا باشد  
ملکت او صلاح نپذیرد      گر همه رای او خطا باشد

آبا قافا را عظیم خوش آمد و انصاف آنست که درین وقت که مائیم علما و مشایخ روزگار چنین نصایح با بقالی و قصابی نتوانند گفت لاجرم روزگار بدین نسق است که می بینی . والله اعلم .



## ۳. حکایت شمس الدین تازیگوی

در زمان حکومت ملک عادل مرحوم شمس الدین تازیگوی طاب ثراه اسفہ سالاران ممالک شیراز حماہ لله تعالیٰ من الافات خرمائی چند از رعایا ستمه بودند بتسعیر اندک و بنرخى گران ببقالان میدادند بطرح، و ملک از این ظلم بی خبر. اتفاقاً چند پارہ خرما ببرادر شیخ فرستادند و برادر شیخ بر در خانہ اتابک دکان داشت چون حال بدان جهت بدید بر بابط حقیف رفت بخدمت برادر خود شیخ سعدی، و صورت حال در خدمتش عرضہ داشت. شیخ از ان حال کوفتہ خاطر شد و با خود اندیشه کرد کہ برود و این بلا را از سر درویشان شیراز دفع کند بتخصیص از ان برادر خود اندیشه کرد کہ اول کاغذی باید نوشت. پارہ کاغذ بر داشت و این قطعہ بنوشت.

ز احوال برادرم بتحقیق	دانم کہ ترا خبر نباشد
خرمای بطرح میدهندش	بخت بد ازین بتر نباشد
اطفال بر ندوبر گشان نیست	خرمای بخورند و زر نباشد
وانگہ تو محصلی فرستی	ترکی کہ ازو بتر نباشد
چندان بز نندش ای خداوند	کز خانہ رهش بدر نباشد

ملک شمس الدین تازیگوی چون رقعہ بر خواند بخندید و در حال بفرمود تا منادی کردند کہ هر کس کہ از ان خرما بطرح ستمه اند پیش من آرید. تمامت بقالان پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید کہ هر کس کہ زردادہ است اسفہ سالاران را باز میخواند و بعد از مالش میفرمود تا در حال زرایشان باز میدادند و هر کس کہ زردادہ بود میفرمود تا خرما ازوی بازستانند. بعد از ان ملک شمس الدین بخدمت شیخ علیہ الرحمہ رفت و عذر خدمتش بخواست و بعد از استمداد ہمت گفت.



ای شیخ حکم کردم که چند پاره خرما که بدکان برادر شیخ برده‌اند بسوی  
 ارزانی دارند و قیمت آن از وی نطلبند و التماس از خدمت شیخ آنست که چون  
 معلوم شد که برادر شیخ درویش است مختصر قراضه آوردم تا شیخ آنرا بدو  
 دهد. هزار دینار ببوسید و در خدمت شیخ نهاد و چون میدانست که شیخ خود چیزی  
 قبول نمیکند زود برخاست و بیرون رفت و مشهور شد که ملک عادل شمس الدین  
 تازیگوی ازبهر خاطر مبارك شیخ سعدی رحمه الله علیه ترك خرما و بهاء آن خرما  
 که ببقالان داده بودند بگفت و هیچ از ایشان باز نستاند.



## مقدمه «بیستون» بر کلیات شیخ سعدی

شکرو سپاس بی قیاس معبودی را جلالت قدرته که آفریننده مخلوقات عالمست و روزی دهنده بنین و بنات آدم . کریمی که خوان نعمتش بر مطیع و عاصی و ادانی و اقاصی کشیده و گسترده، رحیمی که از دیوان رحمتش در گوش جان هر گنهگار در هر شب تار چند بار این ندامیرسد که هل من تائب ، هل من سائل ، هل من مستغفر . بخشاینده که تار عنکبوت را سد عصمت دوستان کرد، جباری که نیش پشه ضعیف را تیغ قهر دشمنان گردانید . در فطرت کائنات بوزیر و مشیر و ظهیر و دبیر صاحب تدبیر محتاج نگشت . آدمی را بفضیلت نطق و مزیت عقل از دیگر خلق ممتاز گردانید نه از معصیت عاصیان صمدیت او را نقصان یا آلاشی که ان الله لقوی عزیز ، و نه از طاعت مطیعان احدیت او را سودی یا آرایشی که ان الله لغنی عن العالمین . و درود بیحد و ثنای بیعدبرسید رسل و هادی سبل سرور کائنات و خلاصه موجودات ، پیشوای انبیا و مقتدای اصفیا محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که بر گزیده آدمیان و رحمت عالمیانست و بر اصحاب و احباب او باد .

اما بعد بدان ای عزیز من اعزك الله فی الدارین که شبی از شبها اتفاقاً این بنده ضعیف نحیف اعجز خلق الله و احو جهم الی رحمته و غفرانه علی بن احمد بن ابی بکر بیستون احسن الله عاقبتہ در مجمعی حاضر بود در خدمت جمعی از مخادیم عظام و ائمه اسلام و موالی کرام و مشایخ انام ادام الله ایامهم ، و گوینده خوش الحان گویندگی میکرد . جمعیتی دست داد که خاص و عام آن مجلس هریک در گوشه بیهوش گشته چند خرقة تخریق شده چنانکه حاضران مجلس بعد از فرو گذاشت متفق القول



بودند که درمدة العمر چنین سماعی دست نداده . فی الجملة در اثنای سماع قوال از غزلهای مولانا شیخ الشیوخ فی عهده قدوة المحققین وزبدة العاشقین افصح المتکلمین و مفخر السالکین شرف الملة والحق والدين مصلح الاسلام والمسلمین شیخ سعدی شیرازی قدس سره این بیت بر خواند که «نظر خدای بینان ز سر هـوا نباشد» چهار بیت این غزل بر خواند و بغزلی دیگر رفت . یکی از حاضران مجلس بعد از آنکه سماع بآخر رسید تمامی این غزل را از قوال طلب نمود یاد نداشت . ازین خاکی التماس نمود که نسخه دیوان شیخ رحمة الله تعالى شمارا هست اگر تمامی این غزل طلب داری منتهی باشد . بنده بر حسب اشارت ایشان روز دیگر در مجموع طیبات و بدایع و خواتیم و غزلیات قدیم نظر کردم و بر همه بگذشتم چند نوبت مکرر تا عاقبت بدان رسیدم .

در اثنای آن طلب یکی از دوستان تشریف حضور ارزانی فرمود چون بنده را بدان شغل مشغول دید پرسید که غرض ازین مطالعه چیست صورت حال بخدمتش گفتم فرمود که اگر دیوان شیخ را فهرستی بودی در طلب این همه زحمت نبود و سهولتی داشتی . جمعی عزیزان نیز حاضر بودند و همه برین اتفاق کردند و گفتند ترا این سعی از برای مامی باید کرد و فهرستی بر آن می باید نهاد . بنده را این معنی در خاطر بنشست و بدان مشغول شدم و مجموع غزلهادرین نسخه از گفتههای شیخ رحمة الله علیه از قصاید و طیبات و بدایع و غزلیات قدیم جمع کرد ، و بر حرف اول هر غزل بر طریق تهجی بنهاد ، و در شهر سنة ست و عشرين و سبعمائة هجری با تمام رسانید . بعد از هشت سال که ازین تاریخ گذشت و چند نسخه بدین نمط بیرون شد روزی با جمعی عزیزان در گوشه نشسته بودیم شخصی رقعة نوشته بود این يك بیت بضرب المثل پیوسته :

من در وفای عهد چنان کند نیستم      کز دامن تو دست بدارم بتیغ تیز



یاران التماس باقی این غزل کردند دیوان را طلب داشتند و بعد از جستن بسیار نیافتم ، سبب آن بود که فهرست بر حروف اول از مطلع هر غزل نهاده بود و این يك بیت از میانه غزل بود . یکی از دوستان گفت که اگر این فهرست که بحرف اول غزلهاست بحرف آخر بودی آسانتر بآن دانستی رسیدن اگر سعی کنی و بر حروف آخر هم بر طریق تهجی فهرستی بنهی ترا یاد گاری باشد و یاران را منتهی تمام . بر ایجاب ملتمس ایشان مدتی سعی نمودم و بر حرف آخر هم از هر غزل بطریق حروف تهجی فهرستی نهادم و در آخر رجب سنه اربع و ثلثین و سبعمائه با تمام رسید تا خواننده را از آن حظی وافر باشد و این بنده را بدعای خیر مدد فرمایند . باشد که از روح مبارك شيخ قدس سره همگنان را فیضی رسد .

پس بدان ای عزیز من و فلك الله تعالى مرا ضیه که جمع آورنده دیوان شيخ رحمة الله علیه در اصل وضع بنیاد بر بیست و دو کتاب کرده بود شانزده کتاب و شش رساله و بعضی بهفت رساله بنوشتند چنانچه بیست و سه میشد . سبب آنکه مجلس هزل هم در اول داخل رساله شش گانه نوشته بودند . بنده این رساله را از اول بآخر کتاب نقل کردم و داخل مطایبات کردم که در اول کتاب خوش آیند نمی نمود تا بیست و دو شد . و باقی راهیچ تصرف نکرد و هم بدان ترتیب گذاشت . و مستظهرم بکرم عمیم و لطف جسیم ارباب کرم که اگر پسندیده نظر مبارکشان آید این کمینه را بدعائی یاد فرمایند . و اگر قصوری بیابند قلم عفو بر جریده خطای این مسکین کشند . اللهم اجمعنا بالسعادة آجالنا و حقق بالزيادة آمالنا و اغفر لنا و لا بائنا و لجمع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات برحمتك یا ارحم الراحمين و صلی الله علی خیر خلقه محمد و الله اجمعین .



## فهرست رسالات مشتمل بر شش رساله

رساله اول در تقریر دیباچه .

رساله دوم در تقریر مجالس پنجگانه .

رساله سوم در سؤال صاحب دیوان .

رساله چهارم در عقل و عشق .

رساله پنجم در تقریرات ثلثه (اول سلطان آقا ، دوم سلطان انکیانو ، سوم ملک

شمس الدین تازیگوی)

رساله ششم در نصیحت ملوک .



## در تفریر دیباچه

سیاس بی‌عدو غایت و ستایش بی‌حد و نهایت آفریدگاری راجل جلاله و عم نواله که از کمال موجودات در دریای وجود شخص انسانی سفینهٔ پردفینه پرداخت، و هرچه در اوصاف و اصناف و صور عالم مختلف دنیوی و اخروی تعبیه داشت زبده و خلاصهٔ همه درین سفینه خزینه ساخت، و درین دریا از خصوصیت و لقد کرمنابنی آدم سیر ترقی جز این سفینه را کرامت نقرمود، و بساحل دریا جز این راه ننمود. و درود بی‌پایان و تحیت فراوان از جهان آفرین با فراوان ستایش و آفرین بر پیشوای انبیا و مقتدای اصفیا محمد مصطفی باد که سفاین اشخاص انسانی را ملاحست و دریای بی‌منتهای حضرت سبحانی راسباح. صلوات الله علیه و علی آله الطیبین و خلفائه الراشدین و اصحابه التابعین اجمعین الی یوم الدین.

بدانکه چون سفاین و مراکب دریای عالم صورت را از سفینهٔ مختصر که آنرا زورق خوانند چاره نیست که ردیف و حریف او باشد تا بدان حوائج او منقضی گردد. و اگر سفینهٔ بزرگ از هبوب ریاخ مختلفه در معرض آسیبی افتد یا از آن گرانباری بطرفی جنبد بدان سفینه خرد رعایت مصلحتی نمایند و تخفیف را از آن کاهند و درین افزایند. پس سفینهٔ شخص انسانی که گرانبار کرامت ربانیت و سیر اودر دریای معانی، بسفینهٔ مختصر که زورق سازند و غرر در بحور درو پردازند، حاجتمندتر و اولیتر که قرین و همنشین او باشد خصوصاً آنها که سفاین خزاین ملک و ملکوت، و جمال احوال و اثقال عالم جبروتند:



گرا نبار ان اثقال انا سلقى عليك قولا ثقيلا كه حمل ثقیل امانت محبت كه بر-  
 دریای موجودات و مكنونات بعرض انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال  
 عرضه كردند و هیچ موجود یارای تحمل اعباء آن نداشت و همه ترسان و لرزان فابین  
 ان یحملها شدند ، سفینه سینه ایشان كه دل شخص انسانی بود حامل آن آمد كه  
 و حملها الانسان ؛ و بحقیقت این مسا كین در تحمل اعباء این كه عبور ایشان بر دریای  
 عزت هویت و عظمت الوهیت اوست بسفینه مستحق ترند كه و اما السفینه فكانت-  
 امسا كین یعملون فی البحر . در ضمن این اشارت هزاران بشارتست این گدایان با فخر  
 و سلطنت كه اهل فقر و مسكنت اند یعنی آن سالكان طرق طریقت كه غواص بحر  
 حقیقت اند . اگر چه بدایت حال ایشان اینست كه اول بقدم شریعت از بحر طبیعت  
 سیر كنند تا بشطر شط طریقت رسند و از آنجا بادبان طلب تابعیت بر صوب صواب  
 ان الله فی ایام دهر كم نفحات الافتعروضوا لها راست كنند و روی بدریای حقیقت اندر  
 آرند . اما چون بسرحد دریا رسند كشتی همت را بدست تهمت لشكر تعلقات كونین  
 بتصرف تكلف و تبطل الیه تبتیلا منقطع گردانند و روی بلجه بحر محیط حقیقت  
 الا انه بكل شیئی محیط آرند . و چون بعد بعید و مسافت پر آفت آن دریای بی پایان  
 بخودی خود قطع نتوان كرد و بی سفینه پردفینه بآخر بحر زاخر نشاید رسید كه  
 الطلب ردو السبیل سد . تا اینها كه سلطان و شان سده سیادتند در ادراك این سعادت  
 یكی دست موافقت در فتراك مرافقت مسكین جالس مسكینا میزند ، و یكی گوهر  
 شب افروز آدم و من دونه تحت لوائی در عقد عقد شبه شبرنگ اللهم احینی مسكیناً و  
 امتنی مسكیناً و احشرنی فی زمره المسا كین نظم میدهد .

این چه سرست كه سلاطین خود را طفیل مسا كین میسازند با آنكه این  
 مسا كین بدان سلاطین می نازند . آری چون ندای اما السفینه فكانت امسا كین  
 یعملون فی البحر در دادند این سلاطین خود را طفیل این مسا كین ساختند تا غبار و



صمت و کان و راءهم ملک یاخذ کل سفینه غصباً بردامن عصمت ایشان ننشیند و چون حواله التگاه انا عند المنكسرة قلوبهم مرا حلی پیدا کردند پا کان گرد معیوبان فاردت ان اعیبها گردند و گویند اذ کرونی فی صالح دعائکم . و این مسا کین خود را بهزار حیل درین بحر بیکرانه بر سفینه مثل اهل بینی که مثل سفینه نوح می بندند.

این چه نقشهای بوقلمونست که از پرده غیب می نمایند ؟ و این چه طلسمات گونا گونست که می بندند و می گشایند ؟ گاه سلیمان را بموری پند میدهند، و گاه محمد را بحمایت عنکبوتی میبرند . گاه نوح را پناهگاه سفینه میسازند ، اگر نوح را در عمری بیک طوفان مبتلا گردند و بسفینه پناه برد عشاق مسکین که همه عمر سرو کار ایشان با بحر محبت است و هر نفسی بر سر ایشان هزار طوفان محنت ؛ چه عجب اگر تمسك بسفینه سازند تا خود را بساحلی اندازند تا ازین میانه بر کرانه و ازین بحر بلبی یا بکناری رسند .

دل عشق ترا واقعه نوح شمرد      زان روی سفینه فراهم آورد  
یعنی که ازین بحر که عمقش عشقست      جان جز بسفیند برون نتوان برد  
بلا بد دست آویز این مسا کین که یعملون فی البحر ، حرفت و صنعت ایشانست  
جز بسفینه نباشد تا در وقت تلاطم امواج هموم و تراکم افواج غم - موم پایم - ردی  
کند و ایشان را از نکبات نکباء صبا و دبور خوف و رجاء و هبوب شمال و جنوب  
قبض و بسط ، و عواصف عواطف انس و هیبت نجبات دهد ؛ و از خلاب و حشت و  
غرقاب حیرت برهاند .

پس هر کس ازین طایفه برای تقبیح قبائح و تفریح فواید و دفع بلیت و جلب  
جمعیت مجموعه میسازند و بحار علوم از منشور و منظوم در وی می پردازند و انواع  
فوائد و فرائد در آن دفینه میکنند و نامش سفینه می نهند اما در ضمن این سفینه بحر -  
های مختلفه است که عمان و قلزم : رجنب آن غدیر روانست .



زانرو که نجات از سفینه سبب است

در بحر غمش دلم سفینه طلبست

در بحر سفینه باشد این نیست عجب

در ضمن سفینه بحر باشد عجبست

اگر تجارت بحر و سفینه میخواهی

سفینه که درو بحر ها بود اینست

سفینه ایست که گر صد هزار از آن خواهی

کنار بحر هزارش روان بیک چینست

هر چند که از روی صورت سفینه را صفت آنست که بمجالست و مؤانست او

گاه از غرقاب قبض بساحل بسط میتوان رسید، و گاه از مهلکه بسط بمشرعه قبض

میتوان خرامید اما از راه معنی بحقیقت بحر نیست که از زواهر دلالت معانی، و جواهر

معادن انسانی متموجست و بگوهر ولالی علوم ربانی متزین - چون از روی حقیقت

بدیده بصیرت نظر کنی در شهرستان قالب طالب روح نوح صفت افتاده است هر چند

امت صفات حیوانی و بهیمی و سبعی و شیطانی را بعبودیت حضرت ربوبیت دعوت

میکند بر روز و شب و نهان و آشکارا که انی دعوت قومی لیلا و نهاراً ثم انی اعلنت

لهم واسررت لهم اسراراً، نشنوند و تمرد نمایند و هیچگونه بطاعت و بندگی در نمی -

آیند. روح نوح از فراست ملکی روحانی چون از امت صفات جسمانی جز از

خصوصیت اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ملاحظه نمیکند، در مقام راز دست

نیاز بدعا بر میدارد تا حق تعالی بطوفان بلا یکی را زنده نگذارد، و در میخواهد که

رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً چه بنظر فراست روحانی می بیند که از کفار

صفات جسمانی جز متولدات نفسانی و شهوانی نخیزد که هر یک هزاران فتنه و آشوب

انگیزد که انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لایلدوا الافاجراً کفاراً تا حق تعالی در

اجابت دعای نوح روح از تنوره دل فواره و فارالتنور میگذشاید و سیلاب عشق داعیه طلب را

که طوفان بلای عالم نفسانی و حیوانیست و خانه بر انداز صفات جسمانی و مغرق

متولدات شهوانی روانه میکند، و از ابر عنایت باران عاطفت می بارند، و در معرض



غرقاب طوفانی و سیلاب بلا و ابتلای ربانی الهامات الطاف یزدانی بنوح روح میرسد که و اصنع الفلك باعیننا۔ ای نوح روح سفینه سکینه ساخته کن و خانه دل از تعلقات کونین پرداخته گردان و کنعان نفس اماره را گرچه از ازدواج روح و جسد متولد است که ان ابني من اهلی اما چون موصوفست بوصف انه عمل غیر صالح و داغ حرمان انه ليس من اهلك بر جبین جان دارد، هر چند تو از رحمت پدرانه و کرم کریمانه با او میگوئی یا بنی ار کب معنا، او از جهل غافلانه و تمرد جاهلانه گوید، ساوی الی جبل یعصمنی من الماء و از غایت ظلومی و جهولی ازین بی خبر که لا عاصم الیوم من امر الله. ای نوح روح دست ازین شفقت که نتیجه صفات حیوانست بدار و لا تکونن من الجاهلین. چه بصواب دید اشارت موت و اقبل ان تموت و اصلاح وقت در آنست که پیوند از فرزند دل بند منقطع کنی و آیه فکان من المغرقین بر خوانی.

عجب حالتی است که اسرار الطاف حق که در صور اصناف خلق تعبیه دارد با هر جان که آلوده شهوات و مستغرق بحر غفلات باشد کجا آشنائی دهد؟ یا آثار انوار فیض الهی در هر مشکوة سینه و مصباح دلی که زدوده هوا و ریا و بی زیت تحقیق و صفاست کی روشنائی پیدا شود؟ يك سر از اسرار حق باز دان و یک حرف از اشارات ایزدی بخوان.

فی الجملة چون جگر سوختگان آتش محبت و متحملان بار امانت را آتش اشتیاق بالا گیرد و دود فراق بر هودج دماغ کله بندد، انشراح صدور و ارتباج ارواح را مسوداتی که مبیض چهره معانی بود تعلیق زند تادرمکاید روائد اشواق و مقاسات شدائد فراق ازان تعلیقات مایه و سرمایة تفریح و ترویج سازند. و این المدامة من ريقة اجمام مفکره و ترفیه خاطر را فهرست خزاین علوم بر عذار کاغذ تحریر و جلوه تحسین مدخر گردانند و از نوابت کلام صدهزار چنبر از عنبر تر بر دیبای ششتر ریزند تا چون آینه طباع از صدء ملالت و ضیق حالت مملو شود انجلاء انکساف را لطائف



کلمات و ظرائف حالات گذشتگان که از صدور کتب و بطون دفاتر و انقاس پاگان در سفینه مدخر باشند بر خوانند آینه طباع از زنگ ملالت بصفای آن مقالات مجلو گردد.

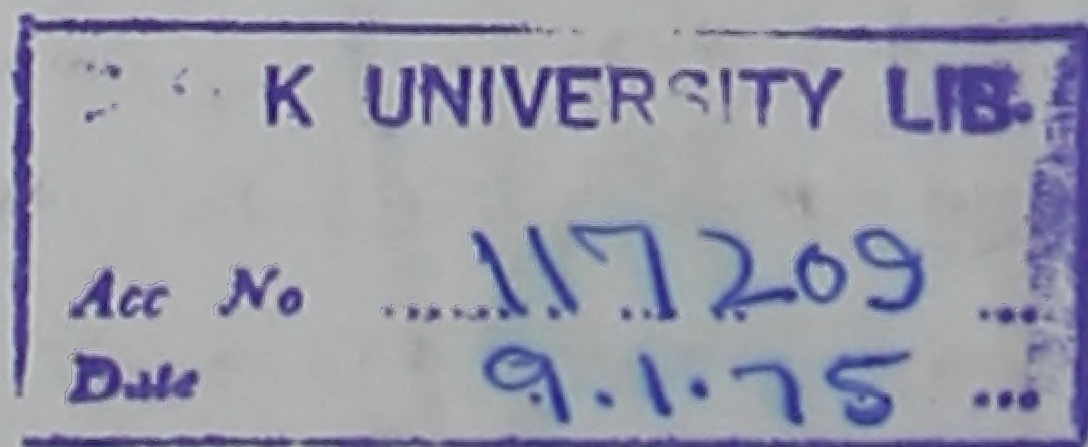
القصه سفینه‌ها سازند که آن خازن عجائب اسرار و حافظ غرائب اخبار، و جامع علوم علما و مجموعه حکمت حکما، و شاهنامه عشاق و کارنامه مشتاق، و محرک سلسله طلب و بخور لخلخه طرب و رفیق شفق و انیس جلیس بود.

ایستاده سفینه بر خشک	بحرهای روان در آن بسیار
هم از اوراق کاغذش السواح	همش از نوع کلکها مسمار
کشتی لنگرش ز عقده عهد	باد بانس ز همت احرار
از لطائف سکینه ارواح	وز غرائب جهینه اخبار
کشتی مملو از عجائب بحر	بحر هائی بطبع گوهر بار
از لطافت بمانده بر سر آب	آبش از بحر سینه ابرار

سفینه مشحون از غرائب فنون و عجائب بوقلمون، درو صدهزار ابکار افکار که امهات بلاغت و آباء براءت اند متوطن، در خفایای زوایای مهوشان فواید و تنگ چشمان فرائد طوطیان طوبی ارواح و بلبلان قفس اشباح از خر من حال بمنقال قال آورند متمکن، و لالائی که مشاطه فصحا و بلغا بحلی و حلل فصاحت و بلاغت از عرایس و عوانی اسماع و اطباع اکابر و اکارم و فواضل بیارایند. از لطائف انشاء و انشاد شراب صبوحي و صبوح بهاری، از طراوت الفاظ و معانی چون یاقوت رمانی و جواهر عمانی، هم مشام ارواح از روایح آن معطر و هم مسامع قلوب بترقب نفحات آن معنیر، مضامین ضمایر در او مضمرو سواتر سرایر در او مستتر، منظوماتش چون جمال معشوقان دلربا، و منشوراتش چون حال عاشقان انگشت نما، در او غث و ثمین باهم در کمین، وجد و هزل باهم هم نشین، عرب و عجم باهم آمیخته ترك و هندو درهم



آویخته، حبشی و قرشی از يك خانه شده و همه با هم چوانار یکدانه گشته، قلم بر صفحات اورقاصی کرده و ملاح فکر در بحور آن غواصی نموده، گاه فهم در اوسباح و گاه وهم در او ملاح، چهره امید از عکس آن گلشن و دیده آرزو از ضیاء آن روشن، در سفر قرین و در حضر همنشین و خیر جلیس فی الزمان کتاب. اگر همچنین عنان بیان بادهان قلم سپرده آید گرد حصول این فصول و دقایق این حقایق بر نیاید و اگر چه از تیز تازی چون قلم بسر در آید لم یبق فی الارض قرطاس و لا قلم و لا مداد و لا شیئی من الورق پس همان بهتر که خیر الکلام ماقل و دل و لم یمل بر خوانیم و آتش آرزوی این مقالات بآب تأمل فرو نشانیم: که اگر دریا های عالم مداد گردد و درختان قلم شود و زمین قرطاس و نویسند شوند جمله الناس از اول دنیا تا آخر عقبی شرح صفات آن نتوانند نوشت تمت الرسالة فی تقریر دیباچه











**ALLAMA  
IQBAL LIBRARY**

**UNIVERSITY OF KASHMIR**

**HELP TO KEEP THIS BOOK  
FRESH AND CLEAN**



